جلد دوم

فوت کوزه گری

مثل های فارسی و داستان های آن



مصطفی رحماندوست



بسم الله الرحمن الرحیم

فوت کوزه گری

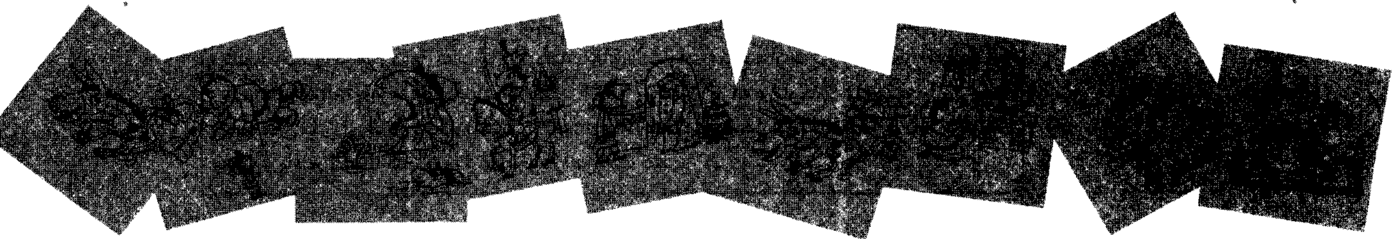
مثل های فارسی و داستان های آن

(جلد دوم)

مصطفی رحماندوست

محققان و مؤلفان همراه : متین پدرامی، مرجان کشاورزی‌آزاد، آذر رضایی

ویراستاران : حسین کریمی، ژاله راستانی
نمایه نویسان : نرگس آبیار ، زهره امینی



رحماندوست، مصطفی، ۱۳۲۹-
فوت کوزه‌گری : مثل‌های فارسی و داستان‌های آن/ مصطفی رحماندوست ؛ محققان و مؤلفان همراه : متین پدرامی، مرجان کشاورزی آزاد، آذر رضایی ؛ ویراستاران حسین کریمی، ژاله راستانی ؛ نمایه‌نویسان نرگس آبیار، زهره امینی . -- تهران : مدرسه، ۱۳۸۶.
ج ۲. ۵۸۸ ص. : مصور.
I.S.B.N: 978-964-385-812-4. (ج۱)
I.S.B.N: 978-964-385-822-3. (ج۲)
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ ششم : ۱۳۹۰.
۱. ضرب المثلهای ایرانی. ۲. ضرب‌المثلهای فارسی. الف. پدرامی، متین. ب. کشاورزی آزاد، مرجان، ۱۳۴۲ - . ج. رضایی، آذر. د. کریمی، حسین، ویراستار. هـ. راستانی، ژاله، ویراستار. و. مدرسه. ز. عنوان. ح. عنوان : مثل‌های فارسی و داستان‌های آن.
۹ ف ۳۳ ر /PIR ۳۹۹۶ — فا ۹/۳۹۸
کتابخانه ملی ایران — ۱۱۴۹۱ـ۸۵ م



سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
وزارت آموزش و پرورش

فوت کوزه‌گری/ جلد دوم
[مثل‌های فارسی و داستان‌های آن]
مصطفی رحماندوست
محققان و مؤلفان همراه: متین پدرامی، مرجان کشاورزی آزاد، آذر رضایی
ویراستاران: حسین کریمی، ژاله راستانی
نمایه‌نویسان: نرگس آبیار، زهره امینی
تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
طراح جلد: مهدی کریمخانی
چاپ اول: ۸۶/ چاپ ششم: ۱۳۹۰
تیراژ چاپ اول تا پنجم: ۱۰۶۰۰/ تیراژ چاپ ششم: ۵۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی از: شرکت نقش رنگ خجستگان
قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال

شابک ۳-۸۲۲-۳۸۵-۹۶۴-۹۷۸
ISBN 978-964-385-822-3

نشانی: تهران، خیابان سپهبد قرنی، پل کریمخان زند، کوچه شهید محمود حقیقت‌طلب، شماره ۸
تلفن: ۹-۸۸۸۰۰۳۲۴ دورنویس (فاکس): ۸۸۹۰۳۸۰۹

خواننده‌ی محترم، با سلام و احترام؛ ضمن تشکر از شما، خواهشمند است هرگونه نظر، انتقاد و پیشنهاد خود را در مورد این کتاب یا دیگر کتاب‌های انتشارات مدرسه از طریق پیام‌نگار (ایمیل) info@enma.ir یا از طریق صندوق پستی ۱۴۱۵۵/۱۹۴۹ ارائه فرمایید. هم چنین می توانید کتاب‌های ما را از طریق پایگاه اینترنتی www.enma.ir ثبت و سفارش دهید تا در کوتاه‌ترین زمان ممکن، پاسخ لازم یا کتاب مورد نظر خود را دریافت کنید.

ز

○ **زِ آواز روبَه* نترسد پلَنگ.**

✹ **کاربرد:**

مثلی است که هنگام برخورد موجودی قوی، نیرومند و شجاع با موجودی ترسو، محتاط و ذلیل به کار می‌رود و به این معناست که او را از این حرف‌ها و رفتار یاوه و بیهوده، نمی‌شود ترساند؛ او قوی‌تر از این حرف‌هاست.

■ **مشابه:**

● بیدی نیست که از این بادها بلرزَد!

□ **معنای لغت:**

* روبَه: روباه

○ **ز احمق بگریز، چون عیسی هم گریخت.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در زمان حضرت عیسی علیه‌السلام، روزی او را دیدند که با شتاب به طرف کوه فرار می‌کند. یارانش دورش را گرفتند و گفتند: «ای پیامبر خدا تو که کور را بینا می‌کنی و مرده را هم می‌توانی زنده کنی، چه شده است که این چنین ترسیده‌ای و فرار می‌کنی؟»

حضرت عیسی جواب داد: «از نادانی احمق‌ها فرار می‌کنم که از شفا دادن به بیماری آن‌ها عاجزم.»

✹ **کاربرد:**

۱ـ کسی که از هم صحبتی با مردم نادان گریخته و به گوشهٔ تنهایی پناه برده این مثل را دربارهٔ خود می‌گوید.

۲ـ کسی که با نادانی در افتاده و زیان دیده برای ابراز پشیمانی خود این مثل را می‌گوید.

○ **زارعی که بَد می‌آورد، تو شوره‌زار می‌کارد.**

□ **توضیح:**

خاک مناسب، یکی از اصلی‌ترین عوامل در کشت و زرع است. با توجه به این اصل، شوره‌زار یا خاکی که در خود نمک دارد، نمی‌تواند محلّ مناسبی برای کشاورزی باشد و طبیعتاً کار و تلاش در چنین زمینی،

بی‌نتیجه و بی‌فایده خواهد بود.

* **کاربرد:**

این مثل در مورد آدم‌های بسیار بد شانس و بداقبال به کار می‌رود که به هر کاری دست می‌زنند، برایشان ضرر و زیان دارد.

▪ **مشابه:**

● آدمی را چو بخت برگردد، اسبش اندر طویله خر گردد.

○ زاغ سیاه کسی را چوب زدن.

* **کاربرد:**

به طور پنهانی مراقب کسی بودن. رفتار و اعمال کسی را زیر نظر داشتن.

○ زاییدن بی‌دَرد نمی‌شود.

□ **توضیح:**

زاییدن و تولد یک موجود زنده، با دوران انتظار و رنج فراوانی همراه است؛ اما چون به دنیا آوردن یک موجود دیگر، فلسفه و زیبایی‌های خاصی دارد، تمام موجودات زنده ـ چه آگاهانه و چه غریزی ـ از این رنج، ترسی ندارند و آن را به جان می‌خرند.

* **کاربرد:**

۱ ـ وقتی بخواهند کسی را در تحمل رنج و درد، انتظار و سختی کاری، امیدواری دهند، این مثل را به کار می‌برند تا به او بفهمانند اگر طالب چیزی هستی، باید رنج و درد آن را هم تحمل کنی.

۲ ـ هر کاری مشکلات خودش را دارد.

▪ **مشابه:**

● حمام بی‌عرق نمی‌شود.

○ زبان بادبزن جگر (سوخته) است.

* **کاربرد:**

کسی با دیگری درد دل می‌کند و گرفتاری و غم‌ها و مشکلاتش را به زبان می‌آورد. این مثل را هم می‌گوید تا هم نیاز خود را به حرف زدن با دیگری نشان دهد، هم عذرخواهی کند.

○ زبان بنده، قلم خداست.

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ در زمان حضرت موسی (ع)، خداوند به او ندا داد که برای امتحان مخلوقات تا هفت سال خشکسالی خواهد بود. همان گونه هم شد. چهار سال از این وضع گذشت. روزی همهٔ جانداران

و مخلوقات ـ چه انسان و چه جانور ـ به موسی (ع) گفتند: «ای موسی! وقتی برای عبادت می‌روی، از خدا بخواه که باران رحمت خود را بر ما ببارد؛ چون همهٔ گیاهان و جانداران دیگر در حال تلف شدن هستند.»
موسی پس از مناجات، پیغام جانداران را به خداوندعرض کرد. ندا رسید: «ای موسی! هنوز سه سال دیگر مانده، باید صبر کنند تا این مدت به سر آید.»
مردم آهویی را نزد موسی (ع) فرستادند تا جریان را از او بپرسد. آهو نزد موسی رسید و پرسید: «یا موسی! خداوند چه گفت؟»
موسی (ع) که نمی‌خواست جانداران را ناراحت کند، گفت: «خداوند عالم فرمود تا سه روز دیگر باران رحمت خود را بر ما فرو خواهد فرستاد.»
آهو جست و خیزکنان و شادان نزد بقیهٔ جانداران بازگشت و گفت: «خداوند به زودی باران رحمتش را خواهد فرستاد.» وقتی خداوند خوشحالی آنان را دید، نخواست خوشحالی‌شان را ضایع کند و پس از سه روز، ابرهای سنگین آسمان را پوشاند و باران زیادی بارید؛ اما حضرت موسی (ع) تعجب کرد که چرا خداوند که فرموده بود سه سال، پس از سه روز باران فرستاده است. او نزد خداوند رفت و دلیل آن را پرسید. خداوند فرمود: «ای موسی! من چون دیدم تمام جانداران به گفتهٔ تو شاد شده‌اند، نخواستم دل آن‌ها را بشکنم و باران را فرو فرستادم.» مردم پس از آن جریان گفتند: «زبان بنده، قلم خداست.»

● **کاربرد:**

وقتی کسی از خدا مرگ خود یا کسی را بخواهد، به او می‌گویند: «زبان بد نیاور که زبان بنده، قلم خداست»؛ یعنی همان طور می‌شود.

○ **زبان خر را خلج* (خرکچی) می‌داند.**

● **کاربرد:**

یاران همدل و همزبان یکدیگر را درک می‌کنند و از حال و روز هم باخبرند. این مثل را به شوخی در مورد کسانی می‌گویند که از خوی و خصلت هم به خوبی آگاه باشند.

■ **مشابه:**

● آشنا داند، زبان آشنا.

□ **معنای لغت:**

* خلج: نام یکی از طایفه‌های ایرانی و نیز به معنی کسی که الاغش را برای بار کشیدن اجاره می‌دهد.

○ **زبان خوش، مار را از سوراخ بیرون می‌کشد.**

□ **توضیح:**

برای شکار کردن مار و بیرون آوردن آن از لانه‌اش مارگیرها، کارهای خاصی می‌کنند که از همه ساخته نیست؛ زیرا مار خطرناک است و ممکن است نیش بزند و شکارچی‌اش را بکشد.

● **کاربرد:**

با نرمی و مهربانی، می‌توان سخت‌ترین مشکلات را هم حل کرد و دل سختگیرترین آدم‌ها را هم به دست آورد و آن‌ها را رام کرد.

■ **مشابه:**

● به شیرین زبان، دل مردم پیر گردد جوان.

● به نرمی چو کاری توان برد پیش درشتی مجویید ز اندازه بیش

○ **زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.**

□ **توضیح:**

نیمه‌های شب دزدی به قصد سرقت مال از خانه خارج شد و در تاریکی شهر از کوچه‌ای به کوچه‌ای رفت تا آن که به خانهٔ مرد پار چه‌بافی رسید. مرد پار چه‌باف سخت مشغول بافتن پار چه‌ای ابریشمین و زیبا بود. همین طور که کار می‌کرد، با خود می‌گفت: «ای زبان، یک ماه است که بر ای بافتن این پار چه رنج می‌برم. فردا پیش خلیفه خود را نگه‌دار و سر مرا به باد مده.»

دزد که حرف‌های مرد بافنده را شنید، سخت کنجکاو شد که ببیند چطور زبان این مرد ممکن است سرش را به باد دهد. پس تصمیم گرفت در گوشه‌ای منتظر بماند تا صبح بشود. آن شب مرد بافت و بافت و تا صبح از زبانش خواست که فردا چیزی نگوید که زحمت یکماهه‌اش را به هدر ندهد و سر سبزش را به باد.

عاقبت صبح شد و با دمیدن خورشید، مرد، پار چهٔ ابریشمی و رنگارنگ را پیچید و با خود به قصر برد. دزد نیز از پی او روان شد. مرد به دربار وارد شد و پار چه را تقدیم خلیفه کرد. خلیفه با دیدن بافت زیبا و رنگ‌های دلنشین آن، بسیار خوشحال شد و گفت: «کاری بسیار زیبا و هنرمندانه است؛ اما بگو ببینم، این پار چه را بر ای چه کاری استفاده کنم؟»

مرد گفت: «دستور بفرمایید آن را به خز انه ببرند تا زمانی که شما مردید، روی تابوتتان بکشند!»

خلیفه از شنیدن جواب مرد چنان بر افروخت که دستور داد فوراً سر از تنش جدا کنند. در همین موقع دزد که در گوشه‌ای ایستاده بود، جلو آمد و گفت: «اگر اجازه بدهید، سخنی بگویم و بعد فرمان خلیفه اجرا شود.» به او اجازه دادند و دزد شرح ماجر ای دیشب را بر ای شاه تعریف کرد و گفت: «این بیچاره تمام شب را نگر ان بود که مبادا زبانش به بیهوده گویی باز شود و .....»

خلیفه وقتی از ماجرا باخبر شد، دستور داد مرد بافنده را آز اد کنند و به دزد به خاطر مهربانی و جوانمردی‌اش انعام داد و او را از نزدیکان خود کرد.

✹ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم به کسی هشدار دهیم که مراقب حرف‌هایت باش. بدون فکر و اندیشه حرف زدن یا بیهوده‌گویی ممکن است موجب شود که جانت را از دست بدهی.

■ **مشابه:**

● آدمی از زبان خود به بلاست.

● بس سر که فتادهٔ زبان است با یک نقطه «زبان»، «زیان» است

(ایرج میرزا)

● طوطی ز زبان خویش در بند افتاد.

● زبانش با سرش بازی می‌کند.
● به هوش باش که سر در سر زبان نکنی.
● زبان کشیده نگه دار تا زیان نکنی.
● زبان در دهان پاسبان سر است.
● خاموش نشین و فارغ از عالم باش.

○ زَبان سُست و حرفِ دُرُست!

✱ کاربرد:

این مثل درباره دو گروه به کار می‌رود:

۱ ـ کسی که زبان او راحت و آسان و بدون فکر می‌گردد و حرکت می‌کند، حرف‌های درست و حسابی کمتر از دهانش خارج می‌شود.

۲ ـ هر کس که دل پاکی دارد، حرف‌هایش را راحت و آسوده بر زبان می‌آورد و در سخن گفتن، احتیاط و محافظه‌کاری ندارد.

○ زبانش با سرش بازی می‌کند.

□ توضیح:

جدا کردن سر از بدن، یکی از انواع مجازات‌ها بود که محکومان به مرگ را از آن طریق اعدام می‌کردند. رفته رفته از دست دادن سر، به مفهوم مرگ و از دست دادن زندگی بین مردم معمول شد و در پی آن، مثل‌های بسیاری شکل گرفت.

✱ کاربرد:

وقتی کسی حرف‌هایی بزند که با بیان آن‌ها به استقبال خطر برود و نتیجهٔ حرف‌هایش مرگ باشد، می‌گویند: «زبانش با سرش بازی می‌کند.»

یعنی هر لحظه ممکن است به دلیل گفته‌هایش، گرفتار مرگ شود.

■ مشابه:

● زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد.

○ زبان گوشت است، به هر طرف که بِگَردانی، می‌گَردَد.

✱ کاربرد:

۱ ـ گاهی انسان‌ها پس از حرف زدن و گفتن راز یا بیان حرفی نامناسب، تازه از کردهٔ خود پشیمان می‌شوند. در این صورت دیگران در قالب نصیحت او، این مثل را به کار می‌برند و او را آگاه می‌کنند که باید در استفاده از زبان، بسیار احتیاط کرد و اوّل فکر کرد و بعد حرفی را بر زبان آورد.

۲ ـ با زبان هم می‌توان حرف‌های خوب و دلنشین زد، هم حرف‌های زشت و رنجاننده.

■ **مشابه:**
زبان سرخ، سر سبز می‌دهد به باد.

○ **زبانم مو در آورد!**
✹ **کاربرد:**
وقتی برای قانع کردن کسی یا آگاه کردن او از موضوعی مجبور شویم ساعت‌ها حرف بزنیم و توضیح دهیم و آخر هم به نتیجه‌ای نرسیم، از این مثل استفاده می‌کنیم و به این طریق، خشم، واماندگی و بی‌حاصلی کار خود را بیان می‌کنیم.

○ **زبان نیست، مار جعفریه!**
□ **توضیح:**
مار، حیوانی سمّی و خطرناک است و یکی از انواع آن به نام «مار جعفری»، سمّ کشنده‌ای دارد.
✹ **کاربرد:**
تیزی، تندی و سوزش حرف‌های بعضی از آدم‌ها، به نیش مار ـ آن هم بدترین نوع آن ـ تشبیه می‌شود.

○ **زبان یک سیری را گذاشته، کلهٔ یک منی را تکان می‌دهد.**
✹ **کاربرد:**
بعضی آدم‌ها آن قدر بداخلاق و اخمو هستند که در پاسخ دیگران به جای حرف زدن، سر تکان می‌دهند. البته بعضی‌ها هم از سر غرور و خودخواهی، جواب هر چیز را با تکان دادن سر می‌دهند. این مثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

○ **ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا.**
تعارف کم کن و بر مبلغ افزا.

○ **زخم پارساله، امسال به ذُق ذُق نشسته.**
زخم پارساله، امسال سر باز کرده.

○ **زخم پارساله، امسال سر باز کرده.**
✹ **کاربرد:**
وقتی ماجرایی که قبلاً اتفاق افتاده، به خاطر مسأله‌ای دوباره نو شود و مشکلات جدیدی را به وجود آورد، می‌گویند: «زخم پارساله، امسال سر باز کرده.»

○ **زخم زبان* بدتر از زخم شمشیر است.**

❋ **کاربرد:**

زخم زبان رنج و دردی است که بر روح و روان آدمی وارد می‌شود و در بسیاری موارد نیز قابل درمان و ترمیم نیست؛ اما زخم شمشیر بر جسم است و با دارو و مرهم امید مداوای آن هست.

□ **معنای لغت:**

* زخم زبان: حرف تلخ، حرفی که موجب ناراحتی و آزار شود مانند تهمت زدن یا بیان کردن ضعف‌ها و ناتوانی‌های کسی به صورتی توهین‌آمیز و آزارنده.

○ **زخمش گَرم است.**

□ **توضیح:**

هر ضربه و جراحتی، در لحظه‌های اوّلین، گرم است و به همین دلیل، انسان کمتر احساس درد و سوزش می‌کند و کمتر متوجه زخم و جراحت یا ضربه می‌شود.

❋ **کاربرد:**

گاهی وقتی مصیبت و سختی بر کسی وارد می‌شود، ابتدا متوجه شدت و سختی آن نیست و به اصطلاح «زخمش گرم است.» یا دچار ضربه و شوک روحی شده است؛ اما کم کم با متوجه شدن شدت غم و ناراحتی خود، احساساتش را بروز می‌دهد و حالت اصلی روحی او نمایان می‌شود.

○ **ز دســـتت خــاطری پــرپیچ دارم   ز نی گر چوب دیگر هیچ دارم**

□ **توضیح:**

مسافری که بار شیشه داشت، می‌خواست وارد شهری شود. مأمور گمرک که چوبی به دست داشت مرتب چوب را به بار مسافران می‌زد می‌گفت: «چی داری؟» مسافران هرچه در بارشان بود می‌گفتند و مأمور گمرک مقدار گمرکی را که باید بپردازند تعیین می‌کرد. وقتی مأمور گمرک به مسافری که بار شیشه داشت رسید. طبق معمول چوبی به بارش زد و گفت: «چه داری؟» مسافر گفت: «یک چوب دیگر بزنی، هیچ چی»

❋ **کاربرد:**

مواظب باش. اگر یک بار دیگر آسیب بزنی همهٔ کارها خراب می‌شود و چیزی نخواهد ماند.

○ **زدی ضَربه‌ای (ضربتی)، ضَربَتی نوش کُن.**

❋ **کاربرد:**

اگر به کسی آسیبی رساندی، مواظب او باش؛ چون او هم در پی فرصت است تا ضربه را جبران کند و به‌طور کلی، هرکس که ضربه بخورد، در پی وارد کردن آسیب و ضربه‌ای متقابل است.

■ **مشابه:**

● جواب‌های هوی است

● اره بده، تیشه بگیر.

○ **زَدیم و نگرفت!**

❑ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند شاه عباس دوم، پادشاهی مهربان و غمخوار رعیت بود. روزی، هنگام زمستان با چند تن از همراهان خود به بازار اصفهان رفت و پیری پاره‌دوز را دید که آثار فقر و مسکنت از چهره‌اش می‌بارید و با این که دست‌هایی قوی داشت، به خاطر سرما از کار کردن عاجز بود. شاه عباس با دلسوزی گفت: «پیرمرد، مگر ۳ را بر ۹ نزدی که به این روز افتادی؟»

پیرمرد گفت: «چرا، زدیم؛ اما نگرفت؛ چون ۳۰ نگذاشت!»

شاه عباس از جواب پیرمرد خوشش آمد و گفت: «اگر مرغی بفرستم، می‌توانی پر او را بکنی؟»

پیر گفت: «به اقبال خداوندی از بیخ برکنم.»

شاه گفت: «بسیار خوب؛ ولی ارزان مفروش.»

سپس شاه و همراهانش از آن جا دور شدند. شاه از یکی از وزیرانش پرسید: «آیا چیزی از گفت و گوی ما فهمیدی؟»

وزیر گفت: «نه، چون معمّا بود و من متوجه نشدم.»

شاه خشمگین شد و گفت: «درک و فهم تو از یک پیرمرد هم کمتر است! من سه روز به تو مهلت می‌دهم تا راز این گفت و گوها را بفهمی؛ وگرنه تو را از وزارت برکنار می‌کنم!»

وزیر تا چند روز فکر کرد؛ اما نتوانست جوابی بیابد. سرانجام تصمیم گرفت نزد همان پیرمرد پاره‌دوز برود و از او جواب معمّا را بپرسد. اما وقتی نزد پیرمرد رسید، او از دادن جواب خودداری کرد و گفت: «دیدی که شاه به من گفت: ارزان مفروش!»

وزیر گفت: «باشد، اگر منظورت این است که تو را از مال دنیا، بی‌نیاز کنم، قبول دارم. هر چه خواستی، به تو می‌دهم.»

پیرمرد لب به سخن گشود و گفت: «آن جا که شاه از من پرسید: مگر ۳ را بر ۹ نزدی که به این روز افتادی؟ مقصودش این بود که در سه ماه تابستان، چرا کار نکردی تا در ۹ ماه دیگر آسوده باشی؟ من هم در جواب سلطان گفتم: زدیم؛ اما نگرفت، ۳۰ نگذاشت؛ یعنی ۹ ماه بهار، تابستان و پاییز کار کردم؛ اما ۳۰ نگذاشت. که منظورم از ۳۰، ۳۰ دندان است که به معنای زیادی عائله است. منظورم این بود که هر چه کار کردم، صرف عائله و خانواده شد و چیزی نماند که برای بقیهٔ فصلها بماند.»

وزیر از حاضر جوابی پاره‌دوز خوشش آمد و تا آخر عمرش، او و خانواده‌اش را تحت حمایت گرفت.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی کاری انجام دهد و تلاش زیادی کند؛ اما در پایان کار، از تلاش‌هایش نتیجه نگیرد و با اشکال و سختی رو به رو شود، می‌گوید: «زدیم؛ اما نگرفت.» یعنی هر چه تلاش کردیم، نتیجه‌ای نداد.

○ **زَر دادم و دردسر خریدم!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند جلال الدین محمد اکبر شاه، از سلاطین گورکانی هند بود. او برای ایجاد حکومت ملی و رفع اختلافات میان مسلمانان، مسیحیان، هندوها و خلاصه تمام ادیان و حتی کافران، کوشش زیاد می‌کرد. می‌گویند جلساتی به صورت بحث و گفت‌وگو میان همهٔ ادیان و ... برقرار می‌کرد. او طبع شعر هم داشت و می‌گویند شعر فارسی را نیکو می‌سروده است. شبی او در باده‌گساری افراط کرد و سحرگاه با سردرد از خواب برخاست. وقتی ندیمان و درباریان نزد او رفتند تا از حالش جویا شوند، گفت:

دوشینه ز کوی می فروشان — پیمانهٔ می به زر خریدم

اکنون ز خمار، سر گرانم — زر دادم و دردسر خریدم

✹ **کاربرد:**

اگر کسی بدون تفکر و دوراندیشی، عملی مرتکب شود که از نتیجهٔ آن دچار دردسر و مزاحمت شود، در جواب ملامت و سرزنش دیگران، باحالت پشیمانی می‌گوید: «زر دادم و دردسر خریدم.»

○ **زردآلو را برای هسته‌اش می‌خورد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی خسیس می‌خواست میوه بخرد. با خودش گفت: «هلو هسته دارد، گیلاس دسته دارد و ...»

او نمی‌خواست پول به چیزی بدهد که بخشی از آن دور ریختنی باشد. عاقبت به خریدن زردآلو راضی شد که هم می‌توانست خودش را بخورد، هم مغز هسته‌اش را.

از آنجا که خسیس بود، بدترین و گندیده‌ترین زردآلوهای بازار را خرید و گوشه‌ای نشست و مشغول خوردن شد. زردآلوهای گندیده حالش را بهم زد. اما به امید این که مغز هسته زردآلوها خوردنی است با بی‌میلی به خوردنش ادامه داد. در این هنگام گدایی از راه رسید و گفت: «ای آقا، شما که زردآلو می‌خورید، لااقل هسته‌هایش را به من بدهید.»

مرد خسیس گفت: «کجای کاری من این همه زردآلوی گندیده را به خاطر هسته‌اش می‌خورم.»

✹ **کاربرد:**

این مثل را درباره کسی می‌گویند که تن به کار ناخوشایندی داده است تا شاید به نفع و سودی که به آن امید بسته است، برسد.

○ **زردوزها را خواستند، پالان‌دوز هم رفت و گفت ما اهل بخیّه‌ایم.**

پالان دوز هم اهل بخیه است.

○ **زردهٔ تخم مرغ به چانه‌اش بسته.**

□ **توضیح:**

در قدیم، وقتی کسی دچار لکنت زبان بود و نمی‌توانست به خوبی صحبت کند، به او تخم کبوتر یا تخم

گنجشک می‌دادند؛ چون تخم پرندگان را برای باز شدن زبان مفید می‌دانستند.

✸ **کاربرد:**

وقتی کسی بسیار پر حرف و وراج باشد، به شوخی به او می‌گویند: «زردهٔ تخم‌مرغ به چانه‌اش بسته.»

■ **مشابه:**

● تخم گنجشک یا مغز بادام خورده.

○ **زر سفید، برای روز سیاه است.**

□ **توضیح:**

منظور از زر سفید، همان پول است که در بسیاری از مواقع، حلّال مشکلات است!

✸ **کاربرد:**

۱ـ این مثل را به کسی می‌گویند که پولش به جانش بسته باشد. آن قدر خسیس و مال‌دوست باشد که وقت گرفتاری هم دلش نیاید پول‌هایش را خرج کند. در چنین مواردی است که می‌گویند: «پس پول‌هایت را برای چه وقت نگه داشته‌ای؟ زر سفید برای روز سیاه است. دست از مال‌پرستی بردار و خودت را آسوده کن.»

۲ـ برای هشدار دادن به کسی که بیهوده ولخرجی می‌کند این مثل را می‌گویند.

○ **زرنگی زیاد فَقر می‌آوَرد.**

□ **توضیح:**

گاهی تلاش و کوشش انسان، اگر با حالت زرنگی و ضربه زدن به این و آن باشد یا اگر همراه نادرستی و کژی باشد، نه تنها موفقیتی به دنبال ندارد، بلکه باعث سرشکستگی و زیان و خسارت بیشتر هم می‌شود.

✸ **کاربرد:**

این مثل دربارهٔ آدم‌هایی به کار می‌رود که فکر می‌کنند در دنیا هیچ کس زرنگ‌تر و کارآمدتر از آن‌ها نیست؛ در حالی که نمی‌دانند گاهی کلک و حقه و راه‌های نامناسب، نه تنها موفقیتی در پی ندارد، بلکه اثر آن به خود طرف برمی‌گردد.

■ **مشابه:**

● زدیم و نگرفت!

○ **زعفران که زیاد شد، به خورد خر می‌دهند.**

□ **توضیح:**

زعفران گیاه است و الاغ هم گیاه‌خوار. امّا هیچ‌کس الاغش را با زعفران سیر نمی‌کند، زیرا زعفران گیاه گرانبهایی است.

✸ **کاربرد:**

وقتی چیزی زیاد شود، ارزش واقعی‌اش را از دست می‌دهد.

○ **ز روبه رمد شیر نادیده جنگ.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ تجربه مهمترین راه آموزش است. حتی شیری که جنگ ندیده باشد از روباه فرار می‌کند.

۲ـ آدم‌های ترسو از توانایی‌های خود بی‌خبرند و تن به سختی کارها نمی‌دهند در نتیجه همیشه عقب می‌مانند.

○ **زکات تخم‌مرغ، یک پنبه دانه است.**

□ **توضیح:**

در شرع اسلام حکم شده است که هر کس بسته به مال و ثروتی که خداوند در اختیارش قرار داده، به نیازمندان ببخشد. آن قسمت از مال و دارایی که به فقیران و نیازمندان داده می‌شود، زکات نام دارد.

✱ **کاربرد:**

فرع هر چیز، مناسب با اصل آن است. اگر اصل کم و ناچیز باشد، فرع آن هم کوچک و حقیر خواهد بود. وقتی پول کم باشد، زکاتش هم کم می‌شود. همچنین وقتی مال و دارایی کسی کم باشد، مشکلاتش هم کم است.

■ **مشابه:**

● بِلَه* دیگ، بِلَه چغندرا!

□ **معنای لغت:**

* بِله: کلمه‌ای است ترکی به معنای این، این اندازه، این جوری

○ **ز مادر مهربان‌تر دایه خاتون؟**

آه صاحب درد را باشد اثر.

○ **زَمانه* با تو نَسازَد، تو با زَمانه بِساز!**

✱ **کاربرد:**

این مثل، سفارشی است به صبر، بردباری و تحمل سختی‌ها و این که اگر خود را با زندگی و جریان آن تطبیق دهیم، در زندگی موفق هستیم. اگر نتوانستی مشکلات خودت را حل کنی، پس آرام و صبور باش تا گذر زندگی و زمان، آن‌ها را حل کند.

■ **مشابه:**

● چون فلک بار خود نشاید ساخت — با بد و نیک او بباید ساخت

● قاشق نداری آش بخوری، نانت را کج بیل کن.

□ **معنای لغت:**

* زمانه: زندگی، دنیا، گذر عمر

○ **زمستان آمد لَبِ بام، گفت سلامُ عَلیکُم برهنگان.**

✱ **کاربرد:**

هشدار به آدم‌هایی است که فکر فرا رسیدن سختی‌های زندگی یا سرما و بی‌رحمی زمستان را نکرده‌اند و آمادگی آن را ندارند.

○ **زمستان را شبی، پیران را تبی.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ روزهای پیری انسان، روزهای ضعف و ناتوانی است. یک شب سرد زمستان و تبی کوتاه، کافی است که روزهای پیری هم به پایان برسد.

۲ـ قدر عمر را بدانید.

۳ـ با پیران بدرفتاری نکنید؛ چون ممکن است خیلی زود از دست بروند و افسوس بخورید.

○ **زمستان می‌رود و روسیاهی به زغال می‌ماند.**

□ **توضیح:**

در گذشته، برای مقابله با سرمای زمستان کرسی می‌گذاشتند و برای گرم کردن کرسی، از آتش زغال استفاده می‌کردند. مردم مجبور بودند در خانه خود جایی را به نام «زغالدانی» درنظر بگیرند و برای زمستان در آن جا زغال انبار کنند. گاهی هوا خیلی سرد می‌شد و زغال ذخیره شده، کافی نبود. گاهی زغال نمناک بود و خوب آتش نمی‌گرفت و ... در هر صورت، زمستان می‌رفت و با تمام سختی‌هایش سپری می‌شد؛ اما زغال همچنان نمناک، کم یا به دردنخور می‌ماند.

✱ **کاربرد:**

روزی که به تو نیاز داشتم، یاری‌ام نکردی، نیازم برطرف شد و تو شرمنده و تنها ماندی. این رسم روزگار است: «*زمستان می‌رود و رو سیاهی به زغال می‌ماند.*»

○ **زمستان هر روز که باشد، زمستانیِ خودش را می‌کند.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ در هر حال، این کار انجام خواهد شد و وقت و زمان، تأثیری در چگونگی انجام کار نخواهد داشت.

۲ـ کاری که باید بشود، می‌شود.

۳ـ فلانی سرانجام کار خودش را می‌کند.

■ **مشابه:**

● نه زمستان خدا به آسمان می‌ماند، نه مالیات دولت به زمین.

○ **زمین تشک او و آسمان لحافش است.**

✹ **کاربرد:**

اشاره به آدم بی‌چیز و فقیر یا ناتوانی است که هیچ چیزی ندارد.

■ **مشابه:**

● آه ندارد که با ناله سودا کند.

○ **زمین خالی از حجّت نمی‌ماند.**

□ **توضیح:**

ریشه این مثل به اعتقاد شیعیان برمی‌گردد که عقیده دارند همیشه امام معصومی هست که فیض و رحمت خدا را به بندگانش برساند. عرفا از این عقیده بهره‌گیری کرده‌اند و می‌گویند همیشه در دنیا مرشد و راهنمایی وجود دارد که باید بگردیم و او را پیدا کنیم.

✹ **کاربرد:**

۱ـ در بدترین شرایط هم کسی هست که به داد مردم برسد.

۲ـ آدم خوب و خیرخواه، هرچند اندک، در هر شرایطی پیدا می‌شود.

○ **زن بَلاست؛ اما هیچ خانه‌ای بی‌بَلا نباشد.**

✹ **کاربرد:**

این مثل عامیانه، در ستایش و نکوهش وجود زنان به کار می‌رود و معنای آن این است که گرچه وجود برخی زنان، سبب سختی و رنج اطرافیان است؛ اما به هر حال، طبیعت زن طوری است که وجودش در خانه و کلّ زندگی لازم است.

○ **زندگی‌اش، زندگی سگی است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در روز ازل، خداوند برای انسان ۳۵ سال عمر تعیین کرد و همچنین برای سایر حیوانات نیز طول عمری تعیین شد. انسان با دانستن مدت عمر خود، از آن جا که هیچ وقت به داشته‌های خود قانع نیست، نزد خدا شکایت کرد. به همین دلیل، اعتراض خود را چنین بیان کرد: «خداوندا، این مدت عمر کم است، چنانچه مدتی بر عمرم بیفزایی، من زمان بیشتری برای عبادت و بندگی تو خواهم داشت.»

چون انسان حرف از عبادت زد، خداوند فرمود تا از عمر «خر» بیست سال کم کنند و به عمر انسان بیفزایند. مأموران خدا چنین کردند. عمر انسان از ۳۵ سال به پنجاه و پنج سال افزایش یافت. پس از مدتی باز هم انسان نزد خداوند شکایت از کمی عمر و مدت عبادت و بندگی‌اش کرد. خداوند فرمود تا از عمر یکی دیگر از مخلوقات او، یعنی سگ، ده سال کم کنند و به عمر انسان بیفزایند. به این ترتیب، عمر انسان به ۶۵ سال رسید و از آن زمان تاکنون، انسان با عمر متوسطی در این حد زندگی می‌کند؛ اما چنان که طبیعت

انسان‌هاست، سنین پنجاه و شصت به بعد، سنین ر احتی، آر امش و سلامتی نیست. این سالها در بیشتر انسان‌ها با ناتوانی، نداشتن سلامتی کامل، بهره نبردن از مواهب زندگی و... همر اه است و انسان‌ها مجبورند خیلی کارها ر ا انجام ندهند یا بدهند. مثلاً زود بخوابند، کم غذا بخورند و کمتر حرف بزنند و.... و چون این زندگی از نظر سختی و رنج آن شبیه زندگی سگ است، درماندگی و رنج آن تشبیه به زندگی سگ و زندگی سگی شده است.

*** کاربرد:**

اگر زندگی کسی همراه درد، رنج، سختی و تنگدستی و... باشد، به زندگی سگ تشبیه می‌شود و بیانگر یک زندگی بی‌نهایت بد و نامناسب است.

○ زنده‌اش عذاب، مُرده‌اش عذاب!

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی غلامی خرید تا کارهایش ر ا انجام دهد. غلام از روز اوّل بنای ناسازگاری با صاحب خود ر ا گذاشت .از هر ر اه و به هر ترتیبی که می‌توانست، ارباب خود ر ا آز ار می‌داد و می‌رنجاند. تا این که بسختی بیمار شد و زمان مرگش فر ارسید. مرد بر بالین غلام نشسته بود. غلام گفت: «می‌دانم که به تو بسیار آز ار رسانده‌ام. مر ا ببخش. من جز رنج و دردسر بر ایت هیچ کاری نکرده‌ام. امیدوارم خدا هم از گناهان من بگذرد. حالا که زمان مرگم فر ا رسیده، از تو خواهشی دارم؛ قول بده به آن چه می‌گویم، عمل کنی.»

ارباب قول داد و غلام گفت: «پس از این که مُردم، طنابی دور گردنم بینداز و جسد مر ا سه دور دور حیاط بگردان. آن‌گاه مر ا به خاک بسپار.»

مرد قبول کرد. غلام مُرد و ارباب طبق خواست و وصیت او، طنابی به گردنش انداخت و دور حیاط گرداند. همسایه‌ها که این وضع ر ا دیدند، فکر کردند مرد غلام خود ر ا با طناب خفه کرده است. مأمور خبر کردند و ارباب بیچاره ر ا به جرم کشتن غلام به زندان انداختند. همین طور که او ر ا به سیاهچال می‌بردند. می‌گفت: «زنده‌اش عذاب، مرده‌اش عذاب!»

*** کاربرد:**

این مثل در مورد شخصی بد ذات و بدجنس به کار می‌رود که وقت زنده بودنش هم کسی از دستش آسایش نداشته و پس از مردن هم باعث زحمت و دردسر دیگران شده است.

○ زنگ از آهن خیزد و آهن را خورد.

□ توضیح:

زنگ چِرم و لایه‌ای است که روی آهن ر ا زمانی که در مجاورت رطوبت یا هوای آز اد قر ار بگیرد، می‌پوشاند و بر اثر مرور زمان، باعث خوردگی و پوسیدگی آهن می‌شود.

*** کاربرد:**

۱ ـ وقتی زمینهٔ نابودی چیزی در درون خودش وجود داشته باشد، این مثل به کار برده می‌شود.

۲ـ اگر پسری، مایهٔ بی‌آبرویی پدر و مادرش شود و با کارهای ناپسند خود، مال، آبرو و مقام خانواده را از بین ببرد، این مثل دربارهٔ او گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● کرم از خود درخت است.

○ **زَن نَبود، هیچی نبود!**

✵ **کاربرد:**

این مثل در مورد زنان، در ستایش و تقدیر از وجودشان و اهمیت آن‌ها در زندگی است و جزو گفته‌هایی است که بر ضد مثل‌ها و عقاید ضدّ زن به کار می‌رود.

○ **زن و شوهر جنگ کنند، ابلهان باور.**

قوم و خویش اگر گوشت هم را بخورند، استخوان هم را پیش غریبه نمی‌اندازند.

○ **زنی که جهاز ندارد، این همه ناز ندارد.**

□ **توضیح:**

جهاز، لوازم زندگی است که عروس به خانهٔ داماد می‌برد. در قدیم جهاز دختر ان ،دلیلی بر ارزش خانوادگی و میز ان ثروت مالی خانوادهٔ دختر به حساب می‌آمد. البته امروزه با رشد فکری و اجتماعی جوانان، کمتر با چنین تعبیری رو به رو می‌شویم.

✵ **کاربرد:**

این مثل، بیشتر هنگام تحقیر و توهین به کسی گفته می‌شود که هنر، استعداد و توانایی خاصی ندارد؛ ولی بسیار مغرور و خودخواه است.

■ **مشابه:**

● مردی که نان ندارد، یک ذرع* زبان ندارد.

□ **معنای لغت:**

* ذرع: واحد اندازه‌گیری طول برابر با ۱/۰۴ متر.

○ **زود بازی کن، بَد بازی کُن.**

✵ **کاربرد:**

این مثل، به شوخی در حالت انتظار و صبر خسته‌کنندهٔ یک طرف در برابر طرف مقابل به کار می‌رود؛ آن هم هنگامی که کسی از انتظار خسته شده و به طرف مقابل می‌گوید: «زود بازی کن ...» یعنی سرعت بهتر از این است که حرکت درستی انجام دهی. کندی و آرامش بیش از حد، همیشه مطلوب نیست.

○ **زود باش تمامش کن که گله رفت.**

گرگ را گرفتند، پندش دهند، گفت: «تمامش کنید که گله رفت.»

○ **زورَت بیش است، حرفَت پیش است.**

□ **توضیح:**

گاهی استفاده از قدرت به جای استفاده از منطق و عقل، بیشتر کاربرد دارد؛ به خصوص در میان آدم‌ها و جامعه‌ای که اصول انسانی و اخلاقی در آن ضعیف شده باشد.

✹ **کاربرد:**

گاهی ناامیدی و دلتنگی از دیدن بی‌عدالتی‌ها و حق‌کُشی‌ها باعث می‌شود که چنین مثلی بیان شود و به معنای این است: کسی که قدرت مالی یا جسمی دارد، حرف و کارش پیشرفت دارد و می‌تواند با کمک این ابزارها، هر کاری را، حتی اگر غیر ممکن هم باشد، پیش ببرد.

■ **مشابه:**

● زور، جای حرف حساب را می‌گیرد.
● زور، حق را پایمال می‌کند.
● سال زور، سیزده ماه است.

○ **زور، جای حساب را می‌گیرد.**

سال زور، سیزده ماه است.

○ **زور حق را پایمال می‌کند.**

زورت بیش است، حرفت پیش است.

○ **زور، رو دست حسابه.**

سال زور، سیزده ماه است.

○ **زورش به خر نمی‌رسد، پالان را می‌کوبد. (از پالانش می‌گیرد)**

□ **توضیح:**



این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی سوار بر خر، از راهی می‌گذشت. خرگوشی از جلو او رد شد. خر با دیدن خرگوش، رَم کرد و پالان او کج شد. همین مسأله باعث شد که مرد بر زمین بیفتد. او که خشمگین شده بود، شروع کرد به کوبیدن پالان خر. رهگذری که از آن جا می‌گذشت، با دیدن مرد گفت: «چرا پالان را می‌کوبی؟»

مرد گفت: «خر از خرگوش ترسید، پالان را وارونه کرد و من به زمین افتادم، حالا که نمی‌توانم خر را تنبیه کنم، پس پالان را می‌کوبم!»

○ **زورش به خر نمی‌رسد، پالانش را چسبیده.**

✸ **کاربرد:**

دربارهٔ کسی که از فرد زورمندی آسیب دیده، ولی به جای مقابله با او، عصبانیت و خشم خود را سر کسانی که گناهی ندارند، اما از او ضعیف‌ترند خالی کند، می‌گویند: «زورش به خر نمی‌رسد....»

■ **مشابه:**

● گنه کرد در بلخ آهنگری ... به شوشتر زدند گردن مسگری

● زورش به خر نمی‌رسد، پالانش را چسبیده.

○ **زور که آمد، حساب برخاست.**

سال زور، سیزده ماه است.

○ **زو غم زد و زاغم زد، پس مانده کلاغم زد.**

✸ **کاربرد:**

هرچه که داشتم، از دستم رفت. قسمتی را آن برد، قسمتی را دیگری برد. باقی مانده‌اش را هم این یکی برد.

○ **زَهر از قِبَل* تو نوشداروست**!**

✸ **کاربرد:**

۱ـ گاهی بزرگی و صلابت انسان‌ها، چنان است که حتی بدترین وسایل و ابزار هم در برابر آن‌ها کاربرد و فایده‌ای ندارد. این مثل اشاره به خوبی کسی و بی‌اثر بودن فتنه، حیله و بدی در کار او دارد.

۲ـ گاهی انسان به کسی آن قدر علاقه دارد که کارهای زشت و حرفهای ناپسند او را هم خوب می‌بیند و دوست دارد.

■ **مشابه:**

● فحش از دهن تو طیّبات*** است.

□ **معنای لغات:**

* از قِبَل: از سوی

** نوشدارو: پادزهر، آنچه که برای از بین بردن اثر زهر و داروی کُشنده مصرف می‌شود.

*** طیّبات: حرف‌های پاک و دلنشین

○ **ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است.**

✸ **کاربرد:**

وقتی دو گروه با یکدیگر در جنگ و ستیز باشد گروهی یا کسی که با آن دو مخالف باشد این

مثل را به کار می‌برد.

○ **زیرآب کسی را زدن.**

✱ **کاربرد:**

وقتی با حیله و نیرنگ، کسی را از مقام یا مسؤولیتی برکنار کنند یا موقعیت کسی را به خطر بیندازند و باعث از بین رفتن آبرو و اعتبارش شوند، می‌گویند: «زیر آبش را زدند.»

■ **مشابه:**

- پوست خربزه زیر پای کسی گذاشتن.
- زیر پای کسی را صابون مالیدن.
- آب به زیر کسی سُر دادن.
- زیر کسی آب انداختن.

○ **زیرآبی رفته، نفس کم آورده.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی به دلیل زیرکی و حیله‌گری زیاد، دچار مشکل و گرفتاری شود، می‌گویند: «زیر آبی رفته، نفس کم آورده.»

یعنی عاقبت، خودش گرفتار زیرکی‌ها و حیله‌های خودش شده است.

○ **زیر بغل کسی هندوانه دادن.**

✱ **کاربرد:**

با چاپلوسی و حرفها و تعریف‌های بی‌اساس، موجب شادی و رضایت کسی شدن.

○ **زیر پای شتر نخواب، خواب آشفته هم نبین**

چرا آدم زیر دیوار خرابه بخوابد که خواب آشفته ببیند.

○ **زیر پای کسی را خالی کردن.**

چوب لای چرخ کسی گذاشتن.

○ **زیر پای کسی صابون مالیدن.**

زیرآب کسی را زدن.

○ **زیر سبیلی رد (در) می‌کُنَد!**

✱ **کاربرد:**

گاهی شخصی در برابر سخنان ناروا و زشت دیگران یا در خواست، تقاضا و ... دیگران، خود

را به نشنیدن یا نفهمیدن می‌زند؛ یعنی تظاهر می‌کند که چیزی ندیده، نشنیده یا متوجه نشده است. در این صورت می‌گویند: «فلانی زیر سبیلی رد می‌کند.»
یعنی خود را به نفهمیدن زده است.

○ **زیر سرش بلند شده.**

● **کاربرد:**

۱ـ این مثل، بیشتر در مورد زنان یا مردانی به کار می‌رود که پس از مدتی زندگی مشترک، نسبت به همسر خود بی‌علاقه می‌شوند و دل به کس دیگری می‌بندند.

۲ـ اگر همکار مؤسسه یا اداره‌ای به دلیل پیدا کردن کاری بهتر، بهانه‌تراشی کند، این مثل در مورد او گفته می‌شود.

○ **زیر کاسه، نیم‌کاسه‌ای هست.**

● **کاربرد:**

با دیدن ظاهر کار یا چیزی، آن را ساده نگیر و باور نکن. حتماً موضوع مهمی پشت این ظاهر ساده پنهان است.

■ **مانند:**

باور نمی‌کنم که فقط برای احوالپرسی آمده باشد، حتماً: «زیر کاسه، نیم کاسه‌ای هست.»



○ **زیر کسی آب انداختن.**

زیرآب کسی را زدن.

○ **زیر کلاهش کچل است.**

● **کاربرد:**

هنگامی که کسی سعی کند با تظاهر و مردم‌فریبی، روی عیب و ایراد کارهای خود را بپوشاند، می‌گویند: «*زیر کلاهش کچله.*»

○ **زیره به کرمان بردن.**

□ **توضیح:**

زیره، گیاهی است علفی که از میوهٔ آن به عنوان ادویهٔ خوشبوکنندهٔ غذا استفاده می‌کنند. مرغوب‌ترین نوع زیره، معمولاً در استان کرمان به دست می‌آید و به همین دلیل، یکی از معروف‌ترین سوغات این استان به حساب می‌آید. زیره دو نوع سبز و سیاه دارد.

● **کاربرد:**

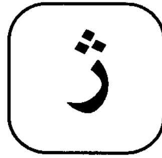
۱ـ وقتی هدیه یا سوغاتی را به جایی ببرند که از آن نوع کالا در آن محل، فراوان و بسیار

باشد، دیگر ارزش و اهمیت چندانی نخواهد داشت.

۲ـ وقتی کسی ادعای دانایی و آگاهی دربارهٔ موضوعی را بکند، در صورتی که آگاهان پرسابقه و باتجربه حضور داشته باشند، این مثل معنی پیدا می‌کند.

■ **مشابه:**

● آب به عمان آوردن.
● آب به دریا بردن.
● خرما به بصره بردن.
● آب به آسمان پاشیدن.
● چغندر به هرات بردن.
● دُر به دریا بردن.
● شکّر به خوزستان بردن.



○ **زنده باش، گَنده مباش.**

✵ **کاربرد:**

هر ظاهر و پوششی که داری، اهمیت ندارد؛ ولی انسان باش و صفات خوب انسانی را داشته باش.

■ **مشابه:**

● بهلول باش، هارون مباش.



○ **ساعتش نم دارد.**

□ **توضیح:**

نم کشیدن یا نفوذ آب در وسایل، همواره موجب خراب شدن یا از کار افتادن آن‌ها می‌شود. به ویژه ساعت که سیستمی بسیار ظریف دارد و اگر ضدّ آب نباشد، نفوذ آب به داخل آن، می‌تواند به آسانی موجب خراب شدن ساعت و از کار افتادنش شود.

✺ **کاربرد:**

این مثل، به شوخی یا طعنه به کسی گفته می‌شود که بسیار بد قول است و هرگز سر وقت حاضر نمی‌شود.

○ **سال به دوازده ماه ما دیدیم، یک بار هم تو ببین.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ اگر کسی از پیش آمدن مشکلی که دیگران هم به آن گرفتارند آه و ناله سر کند، این مثل را می‌شنود.

۲ـ در اعتراض به کسی که مشکلات دیگران را درک نمی‌کرده، امّا حالا که خودش دچار مشکل شده انتظارات بیجا از اطرافیانش دارد، این مثل گفته می‌شود.

○ **سال به سال، دریغ از پارسال!**

✺ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی از وقت خود خوب استفاده نکرده یا به شکلی، روزهای خوبی را گذرانده باشد، به یاد آن گذشته، حسرت می‌خورد و می‌گوید: «سال به سال دریغ از پارسال.» یعنی هر سال که می‌گذرد، زندگی بدتر و دلتنگ‌تر می‌شود.

۲ـ وقتی کارهای جامعه روز به روز بدتر شود، مردم برای یادآوری روزهای گذشته که بهتر بوده، این مثل را می‌گویند.

۳ـ دربارهٔ کسی که اخلاق و رفتارش روز به روز بدتر می‌شود گفته می‌شود:«*سال به سال دریغ از پارسال*».

○ **سال زور، سیزده ماه است.**

✹ **کاربرد:**

وقتی زور و قدرت در میان باشد، منطق و حساب از بین می‌رود. حتی سال که همیشه دوازده ماه است، اگر پای زور و قدرت به میان بیاید، می‌تواند سیزده ماه هم بشود!

■ **مشابه:**

● زور رو دستِ* حسابه.

● زور جای حساب را می‌گیرد.

● زورت بیش است، حرفت پیش است.

● زور که آمد، حساب برخاست.

□ **معنای لغت:**

* رو دست: برتر، بالاتر.

○ **سالی که نکوست*، از بهارش پیداست!**

□ **توضیح:**

این مثل قسمتی از شعر «آصفی هروی» است :

آن حور** که خط مشکبارش*** پیداست — پیرامُن گل بنفشه‌زارش پیداست

امسال طراوت عذارش**** پیداست — سالی که نکوست از بهارش پیداست

و شیخ بهایی نیز چنین سروده:

خوش باش که آن سرا چنین خواهد بود — سالی که نکوست، از بهارش پیداست

✹ **کاربرد:**

این مثل به این معنا است که از چگونگی حال و وضع شروع هر کار و وضعی، می‌توان به پایان آن پی برد. اگر خوب شروع شود، تا آخر خوب است و اگر بد شروع شود، تا آخر همراه بدشگونی و سختی است.

□ **معنای لغات:**

* نِکو: نیکو، خوب

** حور: یار زیبارو

*** خط مشکبار: صورت زیبا و خوشبو

**** طراوت عذار: تازگی و لطافت چهره

○ **سامان* شیر کُن** به شکار شغال رو**

□ **توضیح:**

شیر و شغال، دو مثال برای بزرگی و کوچکی هستند. در این مثل، شکار و قصد شکار کردن، به معنای

رویارویی با دشمن یا هر گونه سختی و مسأله‌ای است که در برابر انسان قرار می‌گیرد.

✹ کاربرد:

۱ـ با این که می‌دانی دشمنت از تو حقیرتر و کوچک‌تر است، وقتی قصد جنگ و رویارویی با او را داری، تمام و کمال آماده باش و کارت را آسان و ساده نگیر تا بر دشمن پیروز شوی.

۲ـ در انجام کارها، به خوبی برنامه‌ریزی کن و حساب شده وارد کار شو و خودت را برای مشکلات پیش‌بینی نشده آماده کن.

■ مشابه:

● دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.

معنای لغات:

* سامان: لوازم و ابزار کار، آمادگی و آراستگی برای انجام کار

** کُن: آماده کن، تهیه کن

○ سایه‌اش را با تیر می‌زند.

✹ کاربرد:

آن قدر از او متنفّر است که حتی اگر سایه‌اش را هم ببیند، با تیر می‌زند، وای به وقتی که خودش را گیر بیاورد! با او بسیار دشمن است.

○ سایه‌تان از سَرِ ما، کم نشود.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ «دیوژن» یا دیوجانس، از فیلسوفان مشهور یونانی است که در قرن ششم پیش از میلاد مسیح می‌زیست. دیوژن از تمام دنیا و دارایی‌های آن، کناره‌گیری کرده بود، همچنین آداب و رسوم اجتماعی را نادیده می‌گرفت و در نهایت سادگی زندگی می‌کرد. او بیشتر روز را دور از قیل و قال مردم، زیر آسمان و آفتاب می‌گذراند و به تفکر می‌پرداخت.

در زمانی که اسکندر بیشتر سرزمین‌های آن روزگار از جمله شهر محلّ تولد دیوژن را فتح کرد، از آن جا که شهرت دیوژن را شنیده بود، به دیدار او رفت؛ اما دید که مردی ژنده‌پوش و ژولیده، زیر آفتاب خوابیده است. با پا بر وی زد گفت :«برخیز که شهر تو به دست من فتح شد!»

دیوژن گفت: «فتح شهرها عادت شهریاران است و لگد زدن کار خران!»

اسکندر از بی‌اعتنایی و توهین دیوژن خشمگین شد. از او پرسید: «چرا به من احترام نمی‌گذاری؟»

دیوژن گفت: «تو بنده‌ای از بندگان من هستی. پس چرا باید به تو احترام بگذارم؟»

اسکندر از او توضیح خواست.

دیوژن گفت: «تو بندهٔ شهرت، ثروت و طمع هستی و من مدت‌هاست که این خواهش‌های دنیایی را در بند خود گرفتار کرده‌ام، پس می‌بینی که تو بندهٔ بندگان من هستی!»

اسکندر پس از مدتی تفکر، از دیوژن خواست که چیزی از او بخواهد تا برآورده کند. در آن لحظه،

اسکندر بالای سر دیوژن ایستاده بود و مانع تابیدن آفتاب می‌شد. دیوژن در کمال خونسردی گفت: «من از تو چیزی نمی‌خواهم. فقط سایه‌ات را از سرم کم کن!»
از آن زمان، این سخن او به صورت مثل درآمد.

✱ کاربرد:

۱ـ در این عبارت یا مثل، «سایه» به معنای حمایت، مهربانی و لطف یک شخص بزرگ برای یک شخص پایین دست و نیازمند است و «کم کردن سایه» یا «کم نشدن سایه از سر کسی» به معنای قرار گرفتن زیر حمایت و مهربانی کسی یا کم شدن مهر و محبت و توجه کسی نسبت به زیردستان است. وقتی بخواهیم دربارهٔ کسی که دوستش داریم، دعا کنیم و از خدا بخواهیم که حمایت او همیشه شامل حال ما بشود، این مثل را به کار می‌بریم.

۲ـ گاهی وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که نیازی به لطف و مهربانی و حمایت تو نداریم، به طعنه از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ سبزه بر سنگ نروید، چه گُنَه* باران را.

□ توضیح:

هر دانه یا گیاهی، باید در شرایط مناسب آب، هوا و خاک قرار بگیرد تا رشد کند.

✱ کاربرد:

برای تربیت و آموزش، تنها شرایط مناسب یا مربی خوب، کافی نیست، بلکه باید فرد هم تربیت‌پذیر باشد و استعداد لازم را داشته باشد.

□ معنای لغت:

* گنه: گناه

○ سبزی آش همسایه، گوشواره گوشاشه همسایه.

□ توضیح :

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند زن باهوشی در همسایگی زنی شلخته زندگی می‌کرد. زن همسایه هنگام پاک کردن سبزی قسمت زیادی از سبزهای به درد بخور را دور می‌ریخت. زن باهوش همان سبزی‌ها را دوباره پاک می‌کرد و با آن آش می‌پخت. پول خرید سبزی را هم پس انداز می‌کرد. عاقبت زن باهوش توانست از راه چنین پس اندازی یک جفت گوشواره بخرد.

✱ کاربرد:

اگربخواهند به کسی بگویند که زیاده روی و اسراف خوب نیست و صرفه جویی و دقّت در کارها باعث می‌شود که زندگی هزینه کمتری داشته باشد، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ سبزی کسی را پاک کردن.

✱ کاربرد:

چاپلوسی کردن. به دروغ از کسی تعریف کردن. برای خوشایند و رضایت کسی، خود را

خوار و ذلیل کردن.

○ **سبکبار مردم سبک‌تر روند.**

□ **توضیح:**

سنگینی بار بر دوش یا در دست، موجب می‌شود که شخص به کندی و با رنج و سختی حرکت کند یا پیش برود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ بار در این مثل، به معنای گناهی است که انسان در این جهان مرتکب می‌شود و هر چه بار گناه سنگین‌تر باشد، رنج و سختی نیز بیشتر می‌شود. وقتی بخواهیم کسی را به انجام اعمال نیک تشویق کنیم یا از انجام گناه باز داریم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ مال و ثروت، ایجاد دلبستگی می‌کند. گذشتن از دنیای مادی و چشم پوشی از آن برای کسی که سال‌های عمرش را به جمع‌آوری مال و ثروت گذرانده، بسیار سخت و دشوار است. کسی که هیچ چیز ندارد تا برای از دست دادنش به رنج و غصه بیفتد، آسوده‌تر از این جهان مادی می‌گذرد.

■ **مشابه:**

● بار سبک زود به منزل می‌رسد.
● سبکباری از بهشت آمده.

○ **سبکباری از بهشت آمده.**

سبکبار مردم، سبک‌تر روند.

○ **سبیلش آویزان شد!**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی از نتیجهٔ کاری ناامید شود و این ناامیدی در چهرهٔ او اثر بگذارد، دیگران می‌گویند: «سبیلش آویزان شده»، یعنی در کارش ناموفق بوده و ناامید شده است.

■ **مشابه:**

● دماغش آویزان شد!

○ **سبیلش را چرب کرد!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ سبیل یا موی پشت لب، برای مردان نشانه‌ای از جوانمردی، و حتی زیبایی بوده است و آن‌ها با دادن شکل و حالتهای خاص به سبیل خود، آن را به دلخواه خویش و یا مُد زمان خود، در می‌آورده‌اند. رسیدگی به سبیل با شانه زدن، قیچی کردن مداوم بعضی قسمتها و یا چرب کردن و حالت

دادن به آن انجام می‌شده است.

چرب کردن سبیل به وسیلهٔ روغنهای خاص انجام می‌شده و به مهارت نیاز داشته، برخی از بزرگان و شاهان، افرادی خاص را برای این کار در خدمت خود داشتند.

مظفرالدین شاه قاجار در سفر به اروپا مردی را به نام ابوالقاسم خان همراه خود برده بود که کار او چرب کردن سبیل شاه و جلا دادن و برق انداختن آن بود. چون شاه سبیلهای انبوه و بلند خود را دوست داشت و وقتی سبیلش چرب می‌شد، بسیار شاد و خوش اخلاق می‌شد و در چنین حالتی، اطرافیان، موقع را مناسب دیده و هر خواهشی که از شاه داشتند، با او میان می‌گذاشتند و شاه آن‌ها را انجام می‌داد.

❋ کاربرد:

سبیلش را چرب کرد یا سبیل کسی را چرب کردن و یا سبیلش چرب شده همه اشاره به «رشوه‌گیری» برای انجام کاری است. در برخی داستانها، به عنوان اخاذی و گرفتن پول زور هم به کار رفته است.

■ مشابه:

- خر کریم را نعل کرد!

○ سبیل فلانی را دود داد.

❋ کاربرد:

این مثل، شوخی و کنایه‌ای است به معنای این که به حساب فلانی رسید، حقّش را کف دستش گذاشت و جواب کار بدش را داد.

○ سپلشت* آید و زن زاید و میهمان عزیزم برسد.

□ توضیح:

در قدیم که امکانات پزشکی و بیمارستانی مانند امروز نبود، خانمها فرزندان خود را در خانه به دنیا می‌آوردند؛ به همین خاطر، وقتی زمان تولد نوزاد فرا می‌رسید، وضعیت خانه هم دگرگون می‌شد و تقریباً همه چیز به هم می‌ریخت. طبیعی است که در چنین اوضاع و احوالی، از در رسیدن میهمان، مشکل را چند برابر می‌کرد.

❋ کاربرد:

وقتی گرفتاری‌های گوناگون پی در پی و در یک زمان برای کسی پیش آید و از حلّ آن‌ها عاجز باشد، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ مشابه:

- آبم است و گابم** است، نوبت آسیابم است!
- یک دردم و دو دردم، دست بریده و چشم دردم.
- یک سر دارد و هزار سودا.

□ معنای لغات:

* سپلشت: این کلمه در میان عوام معمول است و معنای خاصی ندارد. شاید ترکیبی است از دو

کلمهٔ «سه» و «پلشت» به معنای بدی و زشتی.
** گاب: گاو

○ **ستاره را هم بالای سرش نمی‌تواند ببیند.**
* **کاربرد:**
بسیار مغرور و خودخواه است. خود را برتر از همه می‌داند. تحمل برتری و موفّقیت کسی را ندارد.

○ **ستارهٔ سهیل شده.**
* **کاربرد:**
دیر به دیر او را می‌بینیم. یافتن او بسیار مشکل است.

○ **ستاره شد و به آسمان رفت.**
آب شد و به زمین فرو رفت.

○ **سحری هم نخورم، پاک کافرم.**
□ **توضیح:**
این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی که نه اهل نماز بوده و نه روزه می‌گرفت، ماه رمضان که می‌شد، اصرار داشت زودتر بخوابد که بتواند نیمه شب از خواب بلند شود و سحری بخورد.
همسر او در یکی از روزهای ماه رمضان رو کرد به شوهرش و گفت: «تو که هر روز صبحانه، ناهار و شام می‌خوری، دیگر چه اصراری برای سحری خوردن داری؟»
مرد گفت: «نماز که نمی خوانم. روزه که نمی‌گیرم، اگر سحری هم نخورم پاک کافرم.»
* **کاربرد:**
آدم‌هایی هستند که فقط به فکر سود خویش‌اند. به هر کار و برنامه‌ای برسند، از سختی‌هایش فرار می‌کنند و خوشی‌ها و شیرینی‌هایش را دو دستی می‌چسبند، این مثل برای آن‌هاست.

○ **سحرخیز باش تا کامروا باشی.**
□ **توضیح:**
این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند بوذرجمهر که وزیر انوشیروان بود، همیشه پیش از این که شاه از خواب بیدار شود، به قصر انوشیروان می‌رفت و کارهایش را شروع می‌کرد. هر وقت هم انوشیروان را می‌دید می‌گفت: «سحرخیز باش تا کامروا باشی.»
تکرار این حرف باعث رنجش خاطر انوشیروان شده بود، امّا چون بوذرجمهر را دوست داشت و به او نیازمند بود، چیزی نمی‌گفت. انوشیروان نقشه‌ای کشید و در یکی از روزهاکه بوذرجمهر در تاریک روشن

صبحگاهی از خانه خارج شده بود، چند نفر را به عنوان دزد سر راه بوذرجمهر قرار داد. دزدها به سر او ریختند و لباس گران قیمت و اشیاء با ارزشی را که همراه داشت دزدیدند.

انوشیروان که به دنبال فرصتی می‌گشت تا زهر خود را خالی کند تا بوذرجمهر را دید پوزخندی زد و گفت: «چه شده؟ شنیده‌ام که دزدان به سرت ریخته‌اند و همه چیزت را به غارت برده‌اند. این هم نتیجهٔ سحرخیزی. آیا باز هم می‌گویی سحرخیز باش تا کامروا باشی؟»

بوذرجمهر گفت: «بله. باز هم می‌گویم سحرخیز باش. دزدها از من سحرخیزتر بودند، به همین دلیل به آنچه که می‌خواستند رسیدند و کامروا شدند.»

انوشیروان از کاری که کرده بود خجالت کشید.

❋ کاربرد:

برای تشویق دیگران به سحرخیزی و تلاش بیشتر و دور کردن تنبلی این مثل گفته می‌شود.

○ سخت‌تر از درد زخم، غصهٔ بی مَرهَمی* است.

❋ کاربرد:

برای همه مشکل و گرفتاری پیش می‌آید. به وجود آمدن گرفتاری و مشکل مهم نیست. آدم گرفتار تلاش می‌کند تا با کمک دیگران مشکلش را از میان بردارد. بدتر از پیدا شدن مشکل این است که آدم نتواند راه و چاره‌ای برای رفع گرفتاری‌اش بیابد. مشکل آدم را از پای درنمی‌آورد؛ اما فکر مشکلات و گرفتاری‌های لاعلاج، بیشتر از خود مشکل آدم را نابود می‌کند.

□ معنای لغت:

* مرهَم: دارو، چارهٔ درد و زخم

○ سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش*.

❋ کاربرد:

گاهی انسان‌ها در پی کسب مادیات یا لوازم و احتیاجات خود، چنان زندگی را بر خود و دیگران تلخ می‌کنند که به جای بهره بردن از تلاش‌ها و فعالیت‌های خود، فقط رنج سختی و ناآرامی نصیب می‌شود. این مثل، خطاب به این گونه آدم‌هاست؛ یعنی سخت نگیر، کمی آرامش داشته باش. روزگار و مادیات را آسان بگیر.

□ معنای لغت:

* سخت کوش: کسی که بسیار تلاش می‌کند. البته در این مثل، کسی است که همیشه به دنبال پول می‌رود یا در کارهایش سخت گیر است.

○ سُخنَش تَلخ نخواهی، دهنش شیرین کُن.

❋ کاربرد:

این مثل، سفارشی است به این که با گفتن سخنان خوش یادادن هدیه، دهان افراد بد زبان را

ببند و آن‌ها را نسبت به خودت مهربان کن.

■ **مشابه:**

● دهن سگ بِه لقمه دوخته بِه.

● سگ گزنده، همان بِه که آشنا باشد.

○ **سُخن کَز بَهرِ حق گویی، چه عِبرانی* چه سِریانی**.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از یکی از قصیده‌های سنایی غزنوی است.

✹ **کاربرد:**

وقتی حرفت درست باشد، وقتی حرف از حق و عدالت بگویی، مهم نیست به چه شکل بگویی. هر طور بگویی پسندیده است.

□ **معنای لغات:**

* عبرانی: عبری، زبان یهودیان

** سریانی: رومی، زبان رومیان قدیم

○ **سدّ سکندر نباش.**

□ **توضیح:**

می‌گویند اسکندر برای پیش‌گیری از حمله موجودات ناشناخته سد و دیوار محکمی در برابر سرزمین خویش کشید.

✹ **کاربرد:**

این قدر یک دنده و لجوج نباش، کمی گذشت کن تا مشکل حل شود.

○ **سُخن، هَشت پهلو دارد.**

✹ **کاربرد:**

این مثل به کسانی گفته می‌شود که نسنجیده حرف می‌زنند و با این که قصد بدی ندارند، حرفشان مایهٔ آزار و اذیّت دیگران می‌شود.

○ **سد از جای دیگر ترک خورده.**

✹ **کاربرد:**

کار از جایی که فکرش را نمی‌کردیم، خراب شد. در جایی با مشکل روبرو شدیم که منتظر نبودیم. اشکال کار جای دیگر است ؛ جایی که ما توقّع نداشتیم.

○ **سر از خودش نیست!**

✹ **کاربرد:**

این مثل، در مورد آدم‌های بسیار بخشنده و سخاوتمند به کار می‌رود که هیچ مال و دارایی را

برای خود نمی‌پسندند و همه چیز خود را به دیگران می‌بخشند یا در راه مردم، فداکاری می‌کنند.

○ **سر از ما، سنگ از شما.**

✹ **کاربرد:**

همهٔ اختیارات با شما باشد. ما تابع و فرمانبرداریم. هر چه بگویید یا هر تصمیمی بگیرید، ما حرفی نداریم و عمل می‌کنیم.

○ **سَرِ این قبر گریه نکن که مُرده تویش نیست.**

□ **توضیح:**

معمولاً رسم است هنگامی که مردم به قبرستان می‌روند بر سر قبرعزیزان خود می‌گریند، آن را شست‌وشو می‌دهند و فاتحه‌ای برای مرده می‌خوانند. گاهی افراد نیازمند، با خواندن فاتحه بر سر قبر افراد بیگانه، از خویشان و دوستان آن فرد، پولی می‌گیرند.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی به طمع یا به توقّع مال یا پاداشی، کاری را انجام می‌دهد، دیگرانی که قصد و نیّت اصلی او را می‌دانند، می‌گویند: «سر این قبر....»

۲ـ یعنی بیخود توقّع و انتظاری نداشته باش ؛ هر کاری کنی بی‌فایده است. چیزی به تو نمی‌رسد.

○ **سرباری، ته باری را می‌برد.**

□ **توضیح:**

معمولاً کالاهایی مانند میوه را در جعبه‌های مخصوص می‌چینند. میوه‌هایی که روی جعبه و در معرض دید خریدار قرار می‌گیرد، همیشه بهتر و مرغوب‌تر از میوه‌هایی است که ته جعبه قرار دارد؛ به خاطر همین، مشتری با دیدن میوه‌های مرغوب‌تر، به آسانی تصمیم می‌گیرد که کلّ میوه را بخرد و همین باعث می‌شود که میوه‌های ته جعبه هم فروخته شود.

✹ **کاربرد:**

اگر ابتدا و شروع کار در دیگران ایجاد اعتماد کند و نظر مردم را جلب کند، بقیه کار به راحتی پیش می‌رود؛ حتی اگر مشکلاتی هم در پیش باشد.

○ **سر باشد، کلاه بسیار است.**

✹ **کاربرد:**

اگر شخص لایق و شایسته‌ای پیدا شود، مقام و موقعیت خوب کم نیست.

■ **مشابه:**

● سر باشد، سامان کم نیاید.

● گوش باشد، گوشواره زیاد است.

○ **سر برای کلاه دادن.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی چیز گرانبها و با ارزشی را از دست می‌دهد و در مقابل، فایده و سودی نمی‌برد و حتی از نظر معنوی هم این عمل نتیجه‌ای برایش ندارد، می‌گویند: «سر را برای کلاه داده.» یعنی چیزی با ارزش و غیرقابل بازگشت را در راه چیزی بی‌ارزش و بی‌اهمیت از دست داده است.

○ **سَرِ بُزرگ، دَردِ بزرگ هم دارد.**

□ **توضیح:**

«سر بزرگ» و «دل بزرگ»، نشانهٔ بالا بودن همّت، تفکر و جرأت انسان است.

✹ **کاربرد:**

هر کس که دل و جرأت بیشتری دارد یا هر کس که عقل و علم بیشتری دارد یا هر کس که دلش بزرگ باشد، دردهایش هم بزرگ‌تر است؛ غم‌هایش هم بزرگ‌تر است. گرفتاری‌هایش، چیزهای پیش پا افتاده نیست.

■ **مشابه:**

● آسوده کسی که خر ندارد، از کاه و جُوش خبر ندارد.

● هر که بامش بیش، برفش بیشتر.

○ **سر بشکند در چارقد، دست بشکند در آستین.**

✹ **کاربرد:**

اگر مشکل و گرفتاری برای شخص یا خانواده‌ای پیش می‌آید، نباید بیگانگان از آن با خبر شوند. حفظ اسرار و مسائل خصوصی یک خانواده یا شخص، بسیار مهم است.

○ **سر به سر، بی دردسر.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل وقتی به کار می‌رود که دو چیز با هم برابر شوند و به دلیل این برابری، حساب و کتابی باقی نماند.

۲ـ جمعهٔ هفته قبل را به جای من کشیک دادی، این دوشنبه که تعطیل بود، به جای تو کار کردم.

سر به سر بی دردسر. حالا دیگر هیچ حسابی با هم نداریم.

■ **مشابه:**

● سه کاه به دو جو.

● این به آن دَر.

● سهم به سهم.

○ **سر بی‌صاحب می‌تراشد.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی از طرف شخصی که حضور ندارد، تصمیم بگیرد یا حرفی بزند که معلوم نیست آن شخص نظر و عقیدهٔ او را قبول دارد یا نه، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ وقتی کسی به دلیل نبودن نظارت و سرپرستی، کاری را سرسری و بدون دقت انجام دهد، می‌گویند: «سر بی‌صاحب می‌تراشد.»

○ **سر بی گناه پای دار می‌رود؛ اما بالای دار نمی‌رود.**

✺ **کاربرد:**

نگران نباش! ممکن است مدتی همه به تو بدگمان باشند و تهمتهایی را که به تو زده شده، باور کنند؛ ولی بالأخره همه چیز آشکار می‌شود و بی‌گناهی تو ثابت می‌شود. مطمئن باش سر بی‌گناه پای دار می‌رود؛ اما بالای دار نمی‌رود.

○ **سَرِ پُلِ خَر بگیری.**

□ **توضیح:**

در قدیم، کارگزاران و مسؤولان برقراری نظم در شهر، هرگاه دچار کمبود بودجه و مشکلات مالی می‌شدند، در بعضی جاها راه بر رهگذران می‌بستند و از آنان پولی به عنوان مالیات کار و پیشه یا مال و دارایی یا حتی چهارپای آنان می‌گرفتند.این محل‌ها بیشتر پل‌های محلّ عبور مردم و چهار پاها و دروازه‌های شهر بود.

✺ **کاربرد:**

گاهی کسی در موقعیتی قرار می‌گیرد که راه فرار ندارد و نمی‌تواند خود را از آن موقعیت که بیشتر وقت‌ها موقعیت نامناسبی هم است، رها کند. در چنین حالتی و در چنین موقعیتی می‌گویند: «سر پل خر بگیری است.»

یعنی طرف، راه فرار و گریزی ندارد و ناچار است تن به اوضاع بسپارد.

○ **سر پیری و داغِ امیری***؟!

□ **توضیح:**

انجام دادن برخی کارها، نیاز به شرایط خاصی، از جمله سن و سال مشخص و نیروی کافی جسمی و روحی دارد. بعضی از افراد مسن، برای به عهده گرفتن کارهای خاص مناسب نیستند.

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی کاری به عهده می‌گیرد که به دلیل کهولت سن و ضعف جسمانی، از عهدهٔ آن بر نخواهد آمد، به او می‌گویند: «سر پیری و داغ امیری.» البته این مثل بیشتر در مورد هویٰ و هوس‌های خاص افراد مسن به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● سرِ پیری و معرکه‌گیری؟!

□ **معنای لغت:**

*امیری: پادشاهی

○ **سر پیری و معرکه‌گیری.**

□ **توضیح:**

معرکه گیرها افرادی بودند که در گذرگاه‌ها مردم را دور خود جمع می‌کردند و انواع نمایش‌ها مانند مارگیری، پاره کردن زنجیر یا سینی مسی، پرده‌خوانی و... را انجام می‌دادند و در پایان از کسانی که برای تماشای آن‌ها ایستاده بودند، پول می‌گرفتند و اغلب معرکه گیری کار جوانها بود.

❋ **کاربرد:**

هنگامی که شخصی کهنسال و با تجربه، دست به عملی بزند که مناسب سن و شخصیت او نباشد و موجب جلب توجه و گاه تمسخر دیگران شود، برای سرزنش او، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● سر پیری، داغ امیری.

● خر پیر و افسار رنگین؟

○ **سر تیشه*اش بند شده**!**

□ **توضیح:**

معمولاً کار بنایی و تعمیر خانه، کوچک به نظر می‌رسد؛ ولی زمان زیادی می‌گیرد. تا آن جا که صاحب کار و بنّا، هر دو فکر می‌کنند که دو ـ سه روزه تعمیر خانه‌ای را به پایان می‌برند؛ در حالی که دو ـ سه هفته انجام آن طول می‌کشد.

❋ **کاربرد:**

۱ـ کسی که فکر می‌کرده کارش زود تمام می‌شود، اما با ادامهٔ آن مجبور به پرداخت مبالغی بیشتر از آنچه در نظر گرفته شده، باشد، ناراحتی‌اش را با گفتن این مثل بیان می‌کند.

۲ـ کسی که کار کوچکی را بدون دلیل طول بدهد تا پول بیشتری از صاحب کار بگیرد، با شنیدن این مثل، سرزنش می‌شود.

□ **معنای لغات:**

* تیشه: وسیله‌ای برای انجام کارهای ساختمانی و برای کندن زمین.

** بند شدن: گیر کردن

○ **سر چاهش شلوغ است.**

یک یوسف و صد خریدار.

○ **سرچشمه شاید گرفتن به بیل   چو پرشد نشاید گذشتن بـه بـیل**

* **کاربرد:**

با اقدامات کوچک و اقدامات کمی می‌توان جلو گرفتاری‌ها و خرابکاری‌ها را در آغاز آن‌ها، گرفت امّا وقتی مشکل بزرگ شد، دیگر کسی نمی‌تواند از پس آن بر آید.

○ **سر حلیم روغن می‌رویم.**

□ **توضیح:**

حلیم نوعی غذای مطبوع است که از گندم پوست کنده و گوشت تهیه می‌شود. پختن این غذا کار بسیار دشواری است؛ چرا که تقریباً از نیمه‌های شب، پخت گندم و گوشت شروع می‌شود و باید آن را مرتّب هم زد و کاملاً له کرد تا گندم و گوشت پخته شده، نرم و کاملاً مخلوط شوند. این غذا همراه با شکر، دارچین و روغن، صبحانه‌ای بسیار مقوّی است.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند صبح خیلی زود برای کاری از خانه خارج شوند، البته کاری که شیرین و دلپسند باشد، می‌گویند:« *سر حلیم روغن می‌رویم*».

○ **سر خمِّ می سلامت، شکند اگر سبویی.**

□ **توضیح:**

در زمان‌های گذشته کوزه‌های بسیار بزرگی بود به نام خُم که در آن سرکه، شراب و انواع ترشی‌ها را نگهداری می‌کردند و هر بار به اندازهٔ مورد نیاز در کوزهٔ کوچک‌تر که سبو نام داشت، می‌ریختند و استفاده می‌کردند.

* **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم ضرر و زیان‌های کوچک در مقابل برقراری و پابرجایی چیزی ارزشمند، بسیار ناچیز و حقیر است.

○ **سرد و گرم روزگار را چشیده.**

* **کاربرد:**

بسیار با تجربه است. در طول مدت زندگی‌اش، تجربیات فراوانی کسب کرده، سختی دیده و

کارآموزده شده.

○ **سَر را کاشی* می‌شکَند، تاوانش** را قُمی*** می‌دهد.**

✽ **کاربرد:**

وقتی فرد بی‌گناهی به جای گناهکاری، محاکمه یا مجازات می‌شود، این مثل را به کار می‌برند که نشان از بی‌عدالتی و بی‌خبری از گناهکار اصلی دارد.

■ **مشابه:**

● گُنَه کرد در بَلخ آهنگری، به شوشتر زدند گردن مِسگَری

● گاو خرابی می‌کند، گوش خر را می‌بُرند.

□ **معنای لغات:**

*کاشی: اهل کاشان، کاشانی

** تاوان: جریمه، پولی که بابت انجام کار اشتباه یا ضرر رساندن، به صاحب کالا یا محل داده می‌شود.

*** قُمی: اهل قم

○ **سرِ رِشته را گُم کرده.**

□ **توضیح:**

معمولاً کلاف‌های نخ یا پشم، باید با نظم پیچیده شوند تا هنگام استفاده، به کمک یافتن سر نخ، بافتن و کار با نظم و بدون خرابی انجام شود.

✽ **کاربرد:**

هنگامی که کسی از شدت پریشانی و بی‌نظمی در امری، سرگردان و حیران است و نمی‌داند چکار کند، خودش می‌گوید: «سر رشته را گم کرده‌ام.»

یا دیگران می‌گویند: «سر رشته را گم کرده است.»

یعنی گیج و پریشان و درمانده است و راه و چارهٔ کار را نمی‌داند.

■ **مشابه:**

● سَرِ کَلاف را گم کرده.

● سَر در گُم است!

○ **سَر زده* وارد نشو، میکده** حمّام نیست!**

□ **توضیح:**

حمّام‌ها، تا چندی پیش به صورت عمومی و خصوصی در تمام شهر وجود داشتند و مردم با پرداختن پولی به صاحب حمّام، در قسمت عمومی یا خصوصی، به شست و شوی خود می‌پرداختند. چنین حمام‌هایی هنوز در بسیاری از شهرها، روستاها، و حتّی تهران هم وجود دارد. معمولاً چند ساعت از شبانه‌روز حمام‌ها زنانه بود و مخصوص استفادهٔ خانم‌ها و ساعاتی هم به مردان اختصاص داشت.

* **کاربرد:**

هر مکان و محلّی، شایستهٔ احترام خاصّی است که شخص واردشونده به آن مکان باید احترام مخصوص آن محل و افراد ساکن در آن جا را به جا آورد؛ به خصوص اگر شخص یا اشخاصی بزرگ‌تر و محترم هم در آن جا حضور داشته باشند.

□ **معنای لغات:**

* سرزده: ناگهانی، یکباره

** میکده: جایی که در آن شراب می‌نوشند. در شعرهای عرفانی، به جایی گفته می‌شود که دوستان یکدل و یکرنگ در آن جمع می‌شوند.

○ **سرزمینی است که ایمان فلک رفته به باد.**

* **کاربرد:**

در آن جا از عدل و ایمان خبری نیست. آنچه هست، بیداد است و رنج و سختی.

■ **مشابه:**

● این جا عقاب پر می‌اندازد، پهلوان سپر.

● موسی این جا دست به عصا می‌شود.

● این جا آهو سُم می‌اندازد.

○ **سر سفرهٔ باباش بزرگ نشده.**

□ **توضیح:**

سفره، در فرهنگ ایرانی نماد و نشانهٔ جمع خانواده، صمیمیت، برکت و... است. گرد هم آمدن اعضای خانواده از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین فرد، به دور آن، مخصوصاً در خانواده‌های پرجمعیت که گاه شامل عروس‌ها و دامادها و نوه‌ها هم می‌شد، یکی از معمول‌ترین رسوم بوده.

* **کاربرد:**

این مثل کنایه از آن دارد که فلان کس تحت سرپرستی و نظارت خانواده یا بزرگ‌تری رشد نکرده تا آداب و تربیت درستی داشته باشد.

○ **سرش برود، قولش نمی‌رود.**

* **کاربرد:**

به عهد و پیمانی که بسته، بسیار پایبند است. اگر جانش را هم از دست بدهد، به قولی که داده، عمل می‌کند. این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم از خوش قولی و صداقت و درستی کسی تعریف کنیم.

○ **سرش جنگ است، امّا خودش دلتنگ است.**

* **کاربرد :**

این مثل را در مورد کسی می‌گویند که حال و روز وضع زندگی او ظاهراً آن قدر خوب است

که همه به او حسودی می‌کنند، امّا خودش از زندگی‌اش راضی نیست.

○ **سر شبش را دیده‌ایم، دَم صبحش را هم ببینیم.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی مؤمن و معتقد به‌همراه غلام خود، شب‌هنگام به اصفهان رسید و مردم شهر مشغول خوشگذرانی و جشن بودند. مرد از آنچه دیده بود بسیار ناراحت و دلگیر شد. غلام خود را به بازار فرستاد تا پسته، فندق و گردو بخرد و شب را با خوردن آن سیر شوند و صبح از آن شهر بروند. غلام به بازار رفت و دستور ارباب را اجرا کرد. وقتی دانه‌های خوراکی را آورد، مرد از خوردن آن‌ها پشیمان شد؛ چرا که فکر می‌کرد خوردن هر چیز در شهری که آلوده به گناه است، درست نیست، پس به غلام دستور داد به بازار باز گردد و هر چه خریده است، به دکّاندار پس دهد. غلام به بازار بازگشت، دانه‌ها را در کفهٔ ترازو گذاشت و گفت: «آن‌ها را پس بگیرید و پول را برگردانید.» مرد دکاندار کفهٔ ترازو را بلند کرد و دانه‌ها را به هوا پاشید. ناگهان هر کدام از دانه‌ها جداگانه به کیسه‌ها و ظرف‌های مخصوص خود بازگشتند. غلام حیرت‌زده دکان دار را نگاه می‌کرد. دکان‌دار گفت: «به اربابت بگو سر شبش را دیده‌اید، صبر کنید و دم صبحش را هم ببینید.»

غلام نزد ارباب خود بازگشت و آن‌چه دیده بود، مو به مو تعریف کرد. ارباب تصمیم گرفت صبر کند و صبح را هم ببیند.

سحرگاه چون چشم گشود، بر سر اسر اصفهان هزاران سجّاده گسترده دید و چند هزار تن را در نماز و راز و نیاز مشاهده کرد. از رفتن منصرف شد و برای همهٔ عمر در اصفهان ماند و هرگز پا از آن شهر بیرون نگذاشت.

● **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی با اولین نشانه‌ها یا سخنان در مورد کسی، جایی یا کاری تصمیم بگیرد یا اظهار نظر کند، از این مثل استفاده می‌کنند و با گفتن آن، شخص را به تحقیق، مطالعه و کسب آگاهی بیشتر در آن مورد دعوت می‌کنند.

۲ـ اگر کسی از نتیجه و پایان کاری مطمئن باشد، اما دیگران از او بخواهند که زود قضاوت نکند و کمی مهلت بدهد، این مثل را می‌گویند.

○ **سرش به تنش زیادی می‌کند(سنگینی می‌کند.)**

● **کاربرد:**

با این کارهایی که می‌کند و حرف‌هایی که می‌زند، سرانجام کار دست خودش می‌دهد. می‌ترسم برای خودش دردسر درست کند و جانش را هم در این راه بگذارد. انگار سرش به تنش سنگینی می‌کند.

○ **سرش به تنش می‌ارزد.**

● **کاربرد:**

آدم حسابی است! معتبر و قابل اعتماد است. شایسته و لایق است.

○ **سَرش به سَنگ خورده!**

□ **توضیح:**

خوردن سر به دیوار یا سنگ، باعث می‌شود که شخص به صورت ناگهانی، دچار ضربه یا درد شدید شود.

● **کاربرد:**

این مثل را در مورد کسانی به کار می‌برند که پس از مدتی بی‌خبری و غفلت، در اثر حادثه یا تجربه‌ای خاص، آگاه می‌شوند و به حال و وضع خودشان پی می‌برند و دچار پشیمانی می‌شوند.

○ **سرش توی حِساب است!**

□ **توضیح:**

اصطلاح «حساب» به معنای مسائل اقتصادی و دخل و خرج زندگی است.

● **کاربرد:**

او آدمی آشنا به کار خود و مسائل و امور زندگی است. می‌داند چکار می‌کند.

○ **سرش توی لاک خودش است.**

□ **توضیح:**

وقتی که لاک پشت با خطر روبه‌رو شود، دست و پا و سرش را توی لاکش جمع می‌کند و مثل سنگ بی‌حرکت می‌ماند تا خطر رفع شود.

● **کاربرد:**

کار به کار کسی ندارد. به استقبال خطر و دردسر هم نمی‌رود. سرش توی لاک خودش است.

○ **سرش نرفته، پایش برگشت.**

● **کاربرد:**

۱ـ این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی نرفته بازگردد یا به قصد مدتی طولانی برود؛ ولی خیلی زودتر از آنچه پیش بینی می‌شد، سر و کله‌اش پیدا شود!

۲ـ در مورد کسی که با عجله کار می‌کند و وقت زیادی برای انجام کاری که به او سپرده شده گذارد، این مثل گفته می‌شود.

○ **سر کچل شانه نمی‌خواهد.**
آیینه دست کور می‌دهد.

○ **سر کچل و عرقچین؟!**
حوضی که آب ندارد، قورباغه می‌خواهد چکار؟

○ **سر کلاف را گم کرده.**
سر رشته را گم کرده.

○ **سرکهٔ مفت، از عسل شیرین‌تر است.**
✵ **کاربرد:**
هر چیز که مجانی به دست آید، بسیار لذت‌بخش و شیرین است. این مثل، در چنین مواردی استفاده می‌شود؛ یعنی هنگامی که کسی چیزی را مفت و رایگان به دست آورده باشد.
■ **مشابه:**
● مفت باشد، کوفت باشد.

○ **سرکهٔ نقد، بهتر از حلوای نسیه.**
سیلی نقد به از حلوای نسیه.

○ **سر گاو توی خمره گیر کرده.**
□ **توضیح:**
این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی روزگاری گاوی سرش را داخل خمره‌ای کرد تا آب بنوشد؛ اما همین که خواست سرش را از خمره بیرون آورد، شاخ‌های بلندش داخل خمره گیر کرد و نتوانست. مردم هر چه کردند، موفّق نشدند سر حیوان را از خمره بیرون آورند؛ این بود که دست به دامن ملانصر الدین شدند و گفتند: «تو دنیا دیده‌ای. از همه بیشتر می‌فهمی! بیا و این گاو بیچاره را نجات بده.»
ملا پذیرفت تا به بهترین شکل، مشکل گاو را حل کند. پس از این که اوضاع و احوال را از نزدیک دید، دستور داد سر گاو را ببرند. سر گاو بریده شد. سپس گفت: «حالا کوزه را بشکنید و سرگاو را بیرون آورید.» مردم کوزه را شکستند و سر گاو را بیرون آوردند. ملا سینه جلو داد، با غرور سرش را بالا گرفت: «اگر من نبودم، چه کسی مشکلات شما را حل می‌کرد؟!»
✵ **کاربرد:**
این مثل به شوخی یا تمسخر، هنگامی استفاده می‌شود که کاری با اشکال روبرو شده باشد و جمعی از حلّ آن ناتوان باشند یا راه‌حل‌های اشتباه بدهند.

○ **سَرِ گُنده‌اش زیر لحاف است.**

✱ **کاربرد:**

این مثل به این معناست که کسی از دردسرها و عاقبت کاری که در حال انجام آن است، بی‌خبر است و به نتیجه بد و وحشتناک آن پی نبرده است.

○ **سر گور غریب، آن قدر گریه کن که کور نشوی.**

✱ **کاربرد:**

در هر کاری، حدّ و اندازه را نگه دار! در کاری که به تو چندان ارتباطی ندارد، زیاد مداخله نکن! برای چیزی که به تو مربوط نیست، خودت را گرفتار دردسر نکن! دیگران را آن قدر یاری کن که خودت نیازمند کمک و یاری کسی نشوی!

○ **سرِ مار را به دست دشمن بکوب.**

✱ **کاربرد:**

چنانچه در رویارویی با یک خطر یا موقعیتی خطرناک، دشمن خود را درگیر آن کنیم، خود از هر گونه آسیبی در امان خواهیم ماند و در صورت شکست یا پیروزی هر یک از دو طرف، اوضاع به نفع ما خواهد بود.

○ **سَرِ ما نداری، سَرِ خویش گیر.**

✱ **کاربرد:**

اگر با ما موافق نیستی و نمی‌خواهی در کنار ما باشی ، بگذار و برو دنبال کار خودت.

○ **سرمای ما را قاضی همدان می‌خورد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یک نفر میهمان قاضی شهر همدان بود. زمستان بود و هوا بیش از اندازه سرد. شب تا صبح کنار بخاری و زیر کرسی داغ در کنار قاضی گذر اند. قاضی هر از گاهی از سرما می‌نالید و به میهمانش می‌گفت: «می‌بینی چقدر هوا سرد است؟»

صبح که شد میهمان قاضی از خانه بیرون رفت تا در شهر گردش بکند. لباسهای گرم پوشید و ر اه افتاد. ناگهان در کنار گذرگاه چشمش به فقیر دانا و آگاهی افتاد که فقط با یک پیر اهن ساده کنار دیواری نشسته بود و کار می‌کرد.

میهمان قاضی پیش او رفت و دید که انگار بر ای آن مرد فقیر زمستانی نیامده است. تعجب کرد و پرسید: «با این یک لا پیر اهن در این هوای سرد، سرما نمی‌خوری ؟»

دانای فقیر خندید و گفت: «نه‌نمی‌خورم. سرمای ما ر ا قاضی همدان می‌خورد.»

✱ **کاربرد:**

۱ـ آن که در ناز و نعمت زندگی می‌کند، زودتر از تهی‌دستان گرفتار رنج و عذاب می‌شود و

بیشتر درد می‌کشد. زیرا کم طاقت‌تر است.

۲ـ قناعت، باعث بی‌نیازی می‌شود.

○ **سرم را بشکن، نِرخَم را نشکن.**

□ **توضیح:**

این مثل بیشتر ورد زبان کسبهٔ بازار و صاحبان دکان‌های بقالی در برخورد با مشتریانی است که زیاد چانه می‌زنند تا فروشنده از نرخ جنس بکاهد؛ ولی فروشنده با گفتن این مثل به مشتری جواب منفی می‌دهد. همچنین در مورد کسانی که در عقیدهٔ خود ثابت قدم و پایدارند نیز گفته می‌شود و اگر کسی بخواهد آن‌ها را از عقیده و نیت‌شان باز دارد، این مثل را می‌آورند؛ اما این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در جنگ معروف، «ترموپیل» سپاه ایران به فرمان خشایار شاه «شهر آتن» را به انتقام آتش زدن «شهر سارد»، به آتش کشیدند و خاک یونان را تصرف کردند. یونانی‌ها به جبران این شکست کوشیدند تا سپاه ایران را در دریا مغلوب کنند به همین دلیل میان تمیستوکل سردار آتنی با سرداران یونانی بحث و جدل سختی در گرفت. تمیستوکل معتقد بود که نیروی دریایی یونان در دریا از پس نیروی دریایی بزرگ ایران که متشکل از سه هزار کشتی بزرگ و کوچک بود، برنمی‌آید و باید در تنگهٔ داردانل با آن‌ها مقابله کرد. اما سرداران یونانی نظرش را نمی‌پذیرفتند. بحث و جدل بالا گرفت تا این‌که فرمانده نیروی دریایی یونان از عصبانیت عصای فرماندهی را بالا برد تا بر سر تمیستوکل بکوبد. تمیستوکل گفت: «سرم را بشکن امّا حرفم را نشکن»

این گفتهٔ مدبّرانه او باعث شد که به فرماندهی کشتی‌های یونانی در خلیج سالامین انتخاب شود و تلفات سنگینی بر نیروی دریایی ایران وارد کند.

«سرم را بشکن، حرفم را نشکن.» در تاریخ، بعدها با مختصر تغییری به شکل: «سرم را بشکن، نرخم را نشکن.» درآمد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ هر کاری بکنی من حرفم را عوض نمی‌کنم و تصمیمی را که گرفته‌ام تغییر نمی‌دهم.

۲ـ حاضرم زبان‌های دیگری را تحمل کنم، امّا حاضر نیستم میان دوستان و همکارانم سرشکسته شوم و خجالت بکشم.



○ **سرم را می‌شکنی، نخودچی کشمش توی جیبم می‌ریزی؟**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی را با حرف یا عملی برنجانند و سپس سعی کنند با دلجویی کردن از او، رفتار غلط خود را بپوشانند، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **سُرمِه* را از چشم می‌رُبایَد****

□ **توضیح:**

سرمه، به گونه‌ای به چشم مالیده می‌شود که پاک شدن و برداشتن آن؛ با سختی و پس از شست و شوی زیاد

ممکن است.

✹ **کاربرد:**

این مثل برای نشان دادن و توصیف نهایت مهارت و چابکی کسی در دزدی به کار می‌رود.

□ **معنای لغات:**

* سُرمه: یکی از مواد آرایشی زنان قدیم که به چشم می‌مالیدند و به رنگ سیاه بود و استفادهٔ دارویی و تقویتی هم داشت.

** می‌رباید: می‌دزدَد

○ **سرنا* چی کم بود، یکی هم از غوغه** آمد.**

✹ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که در مشکل، آشفتگی و گرفتاری، کسی از راه برسد که وجودش دردسرها را چند برابر کند.

■ **مشابه:**

● کم بود جن و پری، یکی هم از دیوار پرید.

□ **معنای لغات:**

* سرنا: نوعی ساز بادی.

** غوغه: نام روستا یا محلّی است.

○ **سرنا را از سر گشادش می‌زند.**

□ **توضیح:**

سرنا، سازی است بادی که یک سر آن تنگ و یک سر آن گشاد است. سرناچی (نوازندهٔ سرنا) دهانش را به سر تنگ آن می‌چسباند و درون سرنا می‌دمد تا صدای سرنا درآید. سر گشاد سرنا برای این است که صدای آن بهتر و بلندتر پخش شود.

✹ **کاربرد:**

اگر کاری از راه درست و با شیوهٔ منطقی انجام نشود، به نتیجه نمی‌رسد. برای اعتراض به کسی که شیوهٔ کارش درست نیست، می‌گویند: «سرنا را از سر گشادش می‌زند.»

○ **سَر نیزه به دماغش نمی‌رسد.**

✹ **کاربرد:**

خیلی مغرور است. سرش را بالا می‌گیرد و فکر می‌کند کسی از او بهتر و بالاتر نیست.

○ **سَروتَه کاری را به هم آوردن.**

□ **توضیح:**

سر و ته کارها به معنای شروع و پایان آن‌هاست.

✽ کاربرد:

هنگامی که انجام‌دهندهٔ کاری، به درستی کارش را انجام ندهد و سعی کند و هر چه زودتر آن را به پایان برساند، می‌گویند: «دارد سر و ته کار را به هم می‌آورد.»

○ سر و ته یک کرباسند*.

✽ کاربرد:

این مثل وقتی به کار می‌رود که بخواهند دو چیز را با هم مقایسه کنند و بگویند که هر دو از یک جنس هستند و فرقی با هم ندارند. این مثل بیشتر حالت منفی و تحقیرآمیز دارد.

■ مشابه:

- سگ زرد، برادر شغال است.
- همه از یک قماشند.

□ معنای لغت:

* کرباس: نوعی پارچهٔ ارزان قیمت

○ سری برایت بِبُرم مثل دسته گل!

□ توضیح:

می‌گویند مجرمی که محکوم به اعدام شده بود از فرصتی استفاده کرد و از دست جلاد فرار کرد. بعد هم رفت به امامزاده‌ای و در آنجا پناه گرفت تا کسی کاری به کارش نداشته باشد. جلاد سر رسید گفت: «فرارکردن تو باعث آبروریزی من می‌شود و همه می‌گویند که من بی‌عرضه هستم. از اینجا بیا بیرون من هم قول می‌دهم سر تو را مثل دسته گل ببرم.»

✽ کاربرد:

به کسی که با حرفهای فریبنده سعی می‌کند به دیگران ضرر برساند این مثل را می‌گویند.

○ سَری را که درد نمی کند، دستمال نمی‌بَندند.

□ توضیح:

در روش‌های سنتی و قدیمی درمان، کسانی که دچار سردردهای بی‌موقع یا دوره‌ای می‌شدند، سر خود را با دستمال یا تکّه‌ای پارچه، محکم می‌بستند تا درد آن کمی آرام شود.

✽ کاربرد:

این مثل به این معناست که آدم نباید بیخودی برای خود دردسر و گرفتاری درست کند و بدون دلیل، درگیر ماجرایی شود.

■ مشابه:

- آبت نبود، نانت نبود،... چی بود.
- چرا آدم زیر دیوار خراب بخوابد که خواب آشفته ببیند.
- شعر نگو، در قافیه هم نمان.

○ **سری که عشق ندارد، کدوی بی‌بار است.**

● **کاربرد:**

این مثل در تمسخر و تحقیر کسی به کار می‌رود که از محبت و مهربانی بویی نبرده و زندگی را بدون دوست داشتن دیگران سپری می‌کند.

○ **سزای گران فروش نخریدن است.**

جزای گران فروش نخریدن است.

○ **سزای نیکی بدی است؟!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی چوپانی در بیابان، ماری را که در میان بوته‌های آتش گرفته، گیر کرده بود، نجات داد. مار که نجات پیدا کرد، گفت: «خودت انتخاب کن. گردنت را نیش بزنم یا صورتت را.»

چوپان گفت: «ولی من تو را از مرگ نجات دادم. حال می‌خواهی مرا نیش بزنی؟»

بین آن دو بحث در گرفت. قرار شد جواب این سؤال را از یک روباه بپرسند. روباه گفت: «برای این که جواب درست بدهم، باید ماجرا را به صورت عملی برایم تعریف کنید.»

آن‌ها بوته‌ای را آتش زدند و مار درون بوته‌ها رفت تا شکل نجات چوپان را نمایش دهد؛ اما روباه و چوپان مار را نجات ندادند. روباه گفت: «تو باید در آتش بسوزی تا رسم خوبی و قدرشناسی در جهان از بین نرود.»

● **کاربرد:**

این مثل را کسی که خوبی کرده و پاسخ بد دریافت می‌کند در گله‌مندی از طرف مقابل بیان می‌کند.

○ **سفره‌اش مثل آشپزخانهٔ امام رضا«ع» است.**

□ **توضیح**

در کنار حرم امام رضا آشپز خانه‌ای هست که به زائران غذا می‌دهد.

● **کاربرد:**

این مثل حالت متلک دارد وبه این معنی است که از آن نعمت‌های زیادی که برای همه در نظرگرفته شده، فقط خودی‌ها و خدّام استفاده می‌کنند.

○ **سُفره دلش را پیش همه باز می‌کند.**

● **کاربرد:**

گاهی بعضی از مردم، حالت رازداری و سِرّ پوشی ندارند و اسرار خود و خانواده‌شان را پیش هر کسی بازگو می‌کنند. در مورد این آدم‌ها می‌گویند: «او سفرهٔ دلش را پیش همه باز می‌کند.» یعنی پیش همه، درد دل می‌کند، حرف می‌زند و رازهایش را بازگو می‌کند.

○ **سُفره نینداخته، بوی مُشک* می‌دهد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، به شنونده سفارش می‌کند که کاری را که خارج از توانایی تو است، به عهده نگیر؛ چون ممکن است نتوانی آن را آبرومندانه و درست به انجام رسانی. کاری را نکنی، بهتر است تا این که آن را به عهده بگیری و خرابکاری و آبروریزی به راه بیندازی.

۲ـ کسی که کاری را شروع نکرده، از توانایی خود زیاد تعریف می‌کند؛ اما معلوم نیست بتواند کار را بخوبی انجام دهد یا نه.

■ **مشابه:**

● دیکته نانوشته، غلط ندارد.

□ **معنای لغت:**

* مُشک: ماده‌ای خوشبو و سیاه که از شکم نوعی آهو به دست می‌آید.

○ **سُفره نینداخته، یک عیب دارد، سفرهٔ انداخته، هزار عیب.**

✱ **کاربرد:**

تا کاری را نکرده‌ای، درست معلوم نمی‌شود عیب و هنر و توانایی تو تا چه حد است؛ اما همین که کار آغاز شد، ایراد و مشکلات آن معلوم می‌شود.

■ **مشابه:**

● تا مرد سخن نگفته باشد		عیب و هنرش نهفته باشد

● الاغ سواری یک عیب دارد، پیاده شدنش هزار عیب.

○ **سقّای زمستان و آهنگر تابستان بودن.**

✱ **کاربرد:**

بعضی از کارها بسیار سخت و طاقت‌فرسا هستند و درآمد و مزد حاصل از آن‌ها هم بسیار ناچیز و کم است. این مثل، بیشتر در مورد کسانی استفاده می‌شود که مشغول انجام چنین کارهای دشوار و کم درآمد هستند.

○ **سقش* را با بوق حمام برداشته‌اند.**

□ **توضیح:**

در قدیم مانند امروز، خانه‌ها حمّام نداشتند و مردم از حمّام‌های عمومی استفاده می‌کردند. حمّام‌های عمومی بعضی از ساعات روز، در اختیار خانم‌ها بود و بعضی از ساعت‌ها فقط آقایان حقّ استفاده از آن را داشتند. این تغییر ساعت و اعلام آن به مردم، به وسیلهٔ بوقی با صدای بسیار بلند اعلام می‌شد؛ به طوری که مردم چند محلّ اطراف حمّام، صدای بوق را می‌شنیدند.

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که صدایی بسیار بلند و ناهنجار دارد. به شوخی یا به

طعنه به او می‌گویند: «سقش را با بوق حمّام برداشته‌اند.»

■ **مشابه:**

● بلندگو قورت داده است.

□ **معنای لغات:**

* سق: سقف دهان

** سق برداشتن: دادن اوّلین غذا به بچه‌ای که تازه متولد شده است.

○ **سکّه جن است و بنده بسم الله!**

□ **توضیح:**

«جن» موجودی است ناشناخته که گفته‌اند با شنیدن «بسم‌الله» فرار می‌کند.

✱ **کاربرد:**

من همیشه فقیر و بی‌چیز هستم. هیچ وقت پول در جیب من بند نمی‌شود و پول از جیب من فراری و گریزان است. این مثل را آدم بی‌پول برای بیان بی‌پولی و بی‌چیزی خود می‌گوید

○ **سکهٔ یک پول شد.**

آش آلو شد.

○ **سگ از درد می‌میرد، بی‌بی* شکار می‌خواهد.**

✱ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی به کار می‌رود که کسی خواستهٔ غیر معقول داشته باشد یا خواستهٔ خود را در زمان و مکان نامناسبی بیان کند؛ در شرایطی که اصلاً امکان برآورده کردن آن خواسته وجود نداشته باشد.

■ **مشابه:**

● گوسفند به فکر جان است، قصاب به فکر دُنبه.

● یکی می‌مُرد از درد بینوایی، یکی می‌گفت: زردک می‌خواهی؟

□ **معنای لغت:**

* بی‌بی: خانم خانه، کدبانو

○ **سگ از دکان آهنگر چه خواهد برد؟!**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی به طمع به دست آوردن سود، دست به کاری بی‌فایده بزند و از انجام آن کار، هیچ سودی نبرد و دست خالی بازگردد، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● دزد از خانه مفلس* ، خجل** آید بیرون

□ **معنای لغات:**

* مفلس: فقیر

** خجل: خجالت‌زده و شرمنده

○ **سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت و آدم شد.**

□ **توضیح :**

در قرآن آمده که گروهی از ظلم و ستم پادشاه زمان خود به ستوه آمدند و برای اینکه از دین خود برنگردند و ظلم را نپذیرند، از شهر خارج شدند و به غاری درون کوهی پناه بردند. سگ آن‌ها هم دنبالشان راه افتاد. آن‌ها که خسته بودند مدتی خوابیدند. پس از بیدار شدن فهمیدند که خداوند به آن‌ها لطف کرده و خوابی سیصد ساله نصیبشان کرده است. پس از بیدار شدن سگشان هم بیدار شد و دوباره وارد شهر خودشان شدند. با این تفاوت که قرنها از مرگ پادشاه ظالم می‌گذشت.

❋ **کاربرد :**

از سگ کمتر نیستی. اگر دنبال آدمهای خوبی بروی و با آن‌ها نشست و برخاست کنی، تو هم خوب و خدا پسندانه خواهی شد.

○ **سَگان از ناتوانی مهربانند — وَ گرنه سگ کجا و مهربانی!**

□ **توضیح:**

خوب است که مهربانی و تواضع، جزو خصلت‌های درونی و اخلاقی کسی باشد؛ وگرنه مهربانی کردن برحسب منافع و موقعیت، ارزشی ندارد.

❋ **کاربرد:**

هنگامی که فرد ستمگر و زورگویی به دلیل نیاز و ناتوانی و برای مدت کوتاهی مهربان و متواضع شود، دیگران چون به دلیل این تغییر حالت موقّت او آگاهی دارند، می‌گویند: «سگان از ناتوانی مهربانند؛ وگرنه سگ کجا و مهربانی!»

■ **مشابه:**

● آنچه شیران را کند روبَه مزاج — احتیاج است احتیاج است احتیاج

○ **سگ اگر جَلد* بودی و فربه — یک شکاری نماندی اندر ده**

خدا خر را شناخت و شاخش نداد.

□ **معنای لغت :**

* جَلد: زرنگ ،چابک

○ **سگان از ناتوانی مهربانند.**

آب نمی‌بیند وگرنه شناگر قابلی است.

○ **سگ بخورد، پیشواز از گرگ می‌رود.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در وصف غذای بسیار بدمزه یا نپخته و دیر هضم به کار می‌رود.

○ **سگ به دریای هفتگانه مشوی که چو شُستی، پلیدتر* گردد. (باشد)**

□ **توضیح:**

هر چیزی که نجس باشد، با شسته شدن در آب، پاک می‌شود؛ اما سگ با شسته شدن، نه تنها پاک نمی‌شود، بلکه به موجود نجسی تبدیل می‌شود که آب بدنش به هر جایی برسد، آن جا را هم نجس می‌کند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ گاهی شخص گناهکار، اظهار تقدّس و دینداری می‌کند؛ اما این تقدّس او از روی ریاکاری است و گناهش را بیشتر و چهرهٔ او را نزد مردم زشت‌تر و منفورتر می‌کند.

۲ـ از کسی که نادرست و ناپاک است، دفاع نکن؛ چون هر چه هم از او دفاع کنی، از بدی و ناپاکی او کاسته نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● نجس، چون تَر شود، نجس تر شود.

□ **معنای لغت:**

* پلیدتر: کثیف‌تر، ناپاک‌تر، آلوده‌تر

○ **سگ پاچهٔ* صاحب خودش را نمی‌گیرد***

✱ **کاربرد:**

این مثل یا مثل‌های شبیه آن، در جواب آدم ناسپاسی به کار می‌رود که به شخصی که به او خدمتی یا کمکی کرده، بدی می‌کند و با این مثل، به او می‌فهمانند که تو بدکاری کرده‌ای. حتی حیوانات هم قدر محبت و لطف را می‌دانند و نسبت به صاحب خود، وفاداری و سپاس نشان می‌دهند.

■ **مشابه:**

● چاقو دستهٔ خودش را نمی‌بُرَد.

□ **معنای لغات:**

* پاچه: پا همراه با شلوار، قسمت پایین شلوار و پا

** نمی‌گیرد: گاز نمی‌گیرد، به دندان نمی‌گیرد.

○ **سگ خانه باش، کوچک خانه نباش.**

✱ **کاربرد:**

معمولاً در خانه‌ها انجام کارهای مختلف، به عهدهٔ کوچک‌ترین عضو خانواده است ؛ چون

همه به او فرمان می‌دهند و می‌گویند این را بیاور، آن را ببر، این کار را بکن و....
این مثل، به شوخی و از طرف کوچک‌ترین عضو خانواده، هنگام گِله از انجام کارهای مختلف گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● سگ باش، برادر خُرد مباش.

○ **سگ داند و پینه دوز در انبان* چیست.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند شاه عباس سگی را آزاد کرده و فرمان داده بود که هیچ کس آن را اذیت نکند. سگ هم چنان از این امنیت و آزادی استفاده می‌کرد که هیچ کس از مزاحمت او در امان نبود؛ به خصوص پینه دوز شهر؛ چرا که ظرف آبی کنار دستش داشت و سگ، وقت و بی‌وقت به سراغ آن می‌رفت و از آن می‌نوشید و آن را نجس و آلوده می‌کرد؛ اما چاره‌ای جز صبر و تحمل نبود.
روزها گذشت و پینه‌دوز درمانده و خشمگین، تصمیم گرفت راهی پیدا و برای همیشه خود را از شرّ سگ رها کند. او مشتهٔ** آهنی خود را در کیسهٔ کوچکی که از پوست دوخته شده بود، گذاشت و منتظر نشست. همین که سگ به سراغ ظرف آب آمد، پینه‌دوز چنان به سرش کوبید که حیوان در جا مُرد. مردم و اهل بازار هم همه شهادت دادند که پینه‌دوز بی تقصیر است و فقط با یک کیسهٔ کوچک پوستی به سگ ضربه زده است!

✱ **کاربرد:**

وقتی اتفاق مهمی روی داده باشد که فقط بعضی از افراد از راز آن آگاهی داشته باشند، این مثل به کار می‌رود.

□ **معنای لغات:**

* انبان: کیسه‌ای که از پوست دبّاغی شده می‌دوختند.

** مشته: یکی از ابزار پینه‌دوزی که از آهن ساخته می‌شود.

○ **سگ، دَرِ خانهٔ صاحبش پارس می‌کند! (شیر است).**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هر کسی در محدودهٔ زندگی و محیط اطراف خودش، احساس آرامش و خوشبختی دارد و در اثر همین آرامش، می‌تواند دل و جرأت انجام بسیاری از کارها را داشته باشد. این مثل در تأکید بر آرامش خانه و محیط مأنوس هر انسانی به کار برده می‌شود.

۲ـ هر کس به پشت گرمی اطرافیانش قدرت پیدا می‌کند.

■ **مشابه:**

● به شهر خویش، هرکسی شهریار است.

○ **سگ در سایهٔ دیوار راه می‌رود، گمان می‌کند سایهٔ خودش است.**

✹ **کاربرد:**

این مثل، بیشتر در مورد افراد حقیر و زبونی به کار می‌رود که خود را بسیار مهم و ارجمند می‌پندارند و بی‌توجه به موقعیت اطراف خود، در این خیال باطل به سر می‌برند.

■ **مشابه:**

● دریا به هوای خویش موجی دارد — خس* پندارد که این کشاکش با اوست

□ **معنای لغت:**

* خس: خار و خاشاک

○ **سگ را پاره استخوانی.**

هر کس به اندازهٔ دوکش پنبه برمی‌دارد.

○ **سگ را که گنده کنی بچه‌ات را می‌دزدد.**

✹ **کاربرد:**

اگر کسی را که شایستگی ندارد، زیادی احترام کنی و یا به او زیادی محبت کنی و امکانات بیش از حد بدهی، به مقابله و مخالفت با خود تو خواهد پرداخت.

○ **سگ را گشاده و سنگ را بسته‌اند.**

□ **توضیح:**

سعدی در شبی گرفتار سگ‌های محله‌ای شد. خم شد تا سنگی بر دارد و سگها را بر اند. سنگ به زمین یخ زده چسبیده بود. گفت: «این چه شهری است که سگ را گشاده‌اند و سنگ را بسته‌اند.»

✹ **کاربرد:**

وقتی دیگران مشکلی برای آدم پیش بیاورند و راههای گریز از مشکل و حل آن هم وجود نداشته باشد. این مثل را می‌گویند.

○ **سگِ زرد، برادر شغال است.**

□ **توضیح:**

سگ زرد، به دلیل شباهت ظاهری با شغال، با آن اشتباه گرفته می‌شود. با این که این دو حیوان هر دو به گروه سگ سانان تعلّق دارند، اما دارای تفاوت‌هایی هستند.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند دو آدم شرور و بدکار را، از نظر شخصیت با هم مقایسه کنند، می‌گویند: «سگ زرد برادر شغال است.» یعنی هر دو یکسان و به یک اندازه بد و خلافکارند و هیچ فرق واقعی و اساسی با یکدیگر ندارند.

۲ـ اگر کسی که مردم از او ناراضی هستند برود و آدم مشابهی جای او را بگیرد، این مثل گفته

می‌شود.

■ **مشابه:**

● سر و ته یک کرباسند!

● همه از یک قماشند.

○ **سگ، سگ است؛ گرچه پاسبان باشد.**

□ **توضیح:**

سگ، مثال و نشانه‌ای بر ای نشان دادن موجودات پایین و بی‌ارزش است و اگر چه که در اصل، این تشبیه و مثال زدن، زیاد درست نیست؛ اما این معنا و مقایسه در فرهنگ ضرب‌المثل جا افتاده است.

✹ **کاربرد:**

هر کاری که بکنی موجودی که بی‌ارزش است، همان گونه باقی می‌ماند؛ حتی اگر بالاترین کارها را هم انجام دهد یا بالاترین مقام‌ها را هم داشته باشد.

■ **مشابه:**

● بد، بد است، ار چه نیکدان باشد.

○ **سگش به از خودش است.**

✹ **کاربرد:**

وقتی از کسی در مورد شخصی سؤال شود و او بخواهد بگوید که آن شخص، چندان هم خوب و دارای ویژگی‌های مثبت نیست، به طعنه از این مثل استفاده می‌کند و بدین طریق نظر منفی خود را در مورد آن شخص بیان می‌کند.

○ **سگ صاحبش را نمی‌شناسد.**

□ **توضیح:**

در میان مردم، سگ به عنوان حیوانی وفادار و تربیت‌پذیر شناخته شده است. سگ تربیت شده، در هر شر ایطی، از صاحب خود حمایت و طبق فرمان و دستور او عمل می‌کند.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهند از شلوغی ، آشفتگی و ازدحام جمعیت در جایی حرف بزنند، این مثل را به کار می‌برند.

○ **سگ صاحبش را نمی‌شناسد.**

□ **توضیح:**

سگ از جانور انی است که با داشتن حس بویایی قوی، از قدرت تشخیص بسیار بالایی بر خوردار است؛ مخصوصاً در شناخت صاحب خود و وفاداری به او معروف است.

* **کاربرد:**

وقتی اوضاع و احوال آشفته و شلوغ می‌شود و به نظر می‌رسد هرج و مرج، کاملاً برنامه‌ریزی و نظم و ترتیب را از بین برده، به کنایه از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● سگ می‌زنه، گربه می‌رقصه.

○ **سگِ گَر* و قلاّدهٔ** زَر***؟!**

* **کاربرد:**

با گفتن این مثل، تعجب خود را از رسیدن آدمی بی‌ارزش، به موقعیتی بالا و با ارزش، بیان می‌کنند.

■ **مشابه:**

● سیب سرخ و دست چُلاق؟!

● وسمه به چشم کور؟!

□ **معنای لغات:**

* گَر: نوعی بیماری که بر اثر آن، موهای قسمت‌های مختلف بدن حیوان می‌ریزد و حالت و ظاهر زشتی به او می‌دهد.

** قلّاده: گردنبند چرمی همراه با بند که صاحبان سگ به گردن آن می‌اندازند و سر بند را در درست خود می‌گیرند تا حیوان را هدایت یا کنترل کنند.

*** زر: طلا، چیزی که از طلا ساخته شده باشد.

○ **سگ گزنده همان به که آشنا باشد.**

سخنش تلخ نخواهی، دهنش شیرین کن.

○ **سگ لیلی است چونش خار دارم   که با لیلی هزاران کار دارم**

□ **توضیح:**

هنگامی که کسی را دوست داریم، هر چیز که مورد علاقهٔ او باشد برای ما هم عزیز و محترم می‌شود. مجنون نیز لیلی را دوست داشت، به همین دلیل به سگ لیلی هم احترام می‌گذاشت.

* **کاربرد:**

این مثل، هنگامی به کار می‌رود که شخص یا چیزی را نه به خاطر خودش، بلکه به خاطر شخص دیگر مورد محبت و توجه قرار می‌دهیم.

■ **مشابه:**

● گوش که عزیز است، گوشواره هم عزیز است.

● هر کس کسی را می‌خواهد، سگش را هم می‌خواهد.

○ **سگ می‌زند، گربه می‌رقصد.**

✱ **کاربرد:**

اوضاع درهم و برهم است. هیچ چیز سرجایش نیست و هیچ کس خود را پاسخگوی اتفاق‌هایی که می‌افتد، نمی‌داند.

■ **مشابه:**

● سگ صاحبش را نمی‌شناسد.

○ **سگ نازی‌آباد است، نه غریبه می‌شناسد و نه آشنا.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که بسیار بداخلاق، بدزبان و بی‌شرم است غریبه و آشنا برایش فرقی نمی‌کند و در حضور هرکس و هر کجا که باشد، رفتاری بد و ناشایست دارد.

○ **سگ هارم که نگرفته***!

□ **توضیح:**

«هاری» بیماری خطرناکی است که از سگ یا حیواناتی مانند آن به انسان سرایت می‌کند. این بیماری، عوارضی مانند خشم و ناآرامی، بیرون آمدن کف از دهان و حمله‌های خطرناک دارد.

✱ **کاربرد:**

وقتی انسانی به شدت خشمگین است، ممکن است خشم و عصبانیت او در نظر دیگران بی‌دلیل یا احمقانه جلوه کند و به شخص خشمگین ایراد بگیرند. در چنین صورتی، شخص خشمگین می‌گوید:«*سگ هارم که نگرفته*»

یعنی بی‌دلیل این قدر عصبانی و ناراحت نیستم و بی‌دلیل پرخاش نمی‌کنم. حتماً علتی دارد.

■ **مشابه:**

● مرض که ندارم!

□ **معنای لغت:**

* نگرفته: گاز نگرفته، حمله نکرده.

○ **سگ هر قدر که چاق باشد، گوشتش را لای پلو نمی گذارند.**

□ **توضیح:**

سگ از نظر اسلام نجس است و خوردن گوشت آن حرام است.

✱ **کاربرد:**

موجود پست و فرومایه حتی اگر در پوشش‌های گرانبها و مکان‌های زیبا هم قرار بگیرد، باز هم‌بی‌ارزش و پست است و ظاهر زیبا، چیزی از بی‌ارزشی و بی‌مقداری او کم نمی‌کند.

○ **سگ هم که به سگ می‌رسد، دمی تکان می‌دهد.**

□ **توضیح:**

سلام دادن و احوالپرسی از یکدیگر، یکی از ویژگی‌های بسیار پسندیده و معمول در فرهنگ ایرانیان است.

✱ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی از روی غرور و تکبّر یا بی‌تفاوتی با دوستان و آشنایان، سلام و احوالپرسی نکند.

○ **سگ هم سگ‌های قدیم.**

✱ **کاربرد:**

این مثل به شکل‌های مختلف ممکن است استفاده شود؛ مثلاً: «رفیق هم رفیقهای قدیم!» یا «ماشین هم ماشین‌های قدیم» و...

این مثل در حسرت زمان‌های گذشته و شکایت از امروزی شدن چیزی یا کسی استفاده می‌شود.

○ **سگی به بام جسته، گردش به او نشسته.**

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند از خویشاوندی بسیار دور با کسی سخن بگویند، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● پسرخالهٔ دسته دیزی*.

● رختشان** در یک آفتاب خشک شده.

● آستین پوستینِ پدر بزرگ.

□ **معنای لغات:**

* دسته دیزی: گوشت‌کوب، وسیله‌ای برای کوبیدن گوشت.

** رخت: لباس

○ **سگی که از قَصابخانه پاچه بدُزدَد، نان خودش را بُریده است!**

□ **توضیح:**

معمولاً در کنار قصّابی به خاطر وجود گوشت، سگ و گربه‌های گرسنه و ولگرد، زیاد پرسه می‌زنند. گاهی قصّاب‌ها، خودشان قسمت‌های به درد نخور گوشت و استخوان را برای سگ‌ها و گربه‌ها می‌اندازند.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی از جانب فردی، لطف مهربانی و رحمتی می‌بیند، باید نسبت به آن سپاسگذار باشد. اگر او به جای حق‌شناسی، رفتار نامناسبی داشته باشد، در حقیقت کار خودش را خراب کرده و با رفتار بدِ خود، لطف و مرحمت آن شخص را از خودش بریده است.

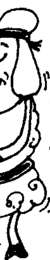
○ سگی که پارس می‌کند، نمی‌گیرد.

✸ کاربرد:

۱ـ کسی که سر و صدا و هیاهو راه انداخته، فقط قدرت این کار را دارد و زیان بزرگتری نمی‌تواند برساند.

۲ـ داد و بی‌داد نشانه ضعف است.

○ سلام گرگ، بی طمع نیست.



□ توضیح:

گرگ، جانوری وحشی و درنده است. این درنده خویی، به صورت غریزه در او وجود دارد. حتی اگر برای مدتی تربیت شود، روزی دوباره به طبیعت و خوی وحشی خود باز خواهد گشت. دوستی با گرگ، می‌تواند بسیار مضر و خطرناک باشد.

✸ کاربرد:

هنگامی که شخصی طمعکار و بدجنس، بخواهد از درِ دوستی با کسی درآید، یا پس از مدت‌ها دوری و دشمنی، برای صلح و آشتی پیدایش شود، می‌گویند: «سلام گرگ بی‌طمع نیست.» یعنی حتماً نقشه‌ای دارد و با هدف سودجویی آمده است.

○ سلمانی‌ها که بیکار می‌شوند، سر همدیگر را می‌تراشند.

✸ کاربرد:

آدم بیکار، سر خودش را به کاری که ظاهراً فایده دارد، گرم می‌کند.

○ سلیمان بی‌ایمان، یک من آرد و نیم من نان.

□ توضیح:

هنگامی که بخواهند از آرد، نان تهیه کنند، مقداری آب به خمیر اضافه می‌کنند؛ بدین ترتیب، وزن آرد، همراه با وزن آب بیشتر می‌شود؛ یعنی هنگامی که یک من آرد به نان تبدیل شود، وزن نان به دلیل مقدار آب اضافه شده، بیشتر از یک من خواهد شد.

✸ کاربرد:

این مثل در مورد فروشندگانی است که برای به دست آوردن سود بیشتر، کالا را کمتر از میزان واقعی و به بهایی بیشتر از ارزش خود می‌فروشند.

○ سُنبِه‌اش* پُر زور است!

✸ کاربرد:

۱ـ وقتی کسی در برابر طرف دعوا قرار می‌گیرد و می‌بیند که او بسیار خشمگین، عصبانی و آمادهٔ درگیری و دعواست، می‌گوید: «سنبه‌اش پر زور است». یعنی طرف خیلی

خشمگین است، خیلی قوی است و نمی‌شود با او زورآزمایی کرد.

۲ـ همچنین دربارهٔ کسی که با کمک افراد پر قدرت و با نفوذ، کارش را پیش می‌برد، همین مثل را می‌گویند.

□ **معنای لغت:**

* سُنبِه: وسیله‌ای به شکل میلهٔ فلزی که برای پر کردن تفنگ‌های سر پر یا تمیز کردن لولهٔ تفنگ‌های معمولی به کار می‌رود.

○ **سنجد را قُبیده بادام کردن.**

□ **توضیح:**

سنجد، همان قبیده بادام است و در معنا با هم هیچ تفاوتی ندارند.

* **کاربرد:**

تغییر نام نمی‌تواند تغییری در ویژگی‌ها یا اصل چیزی بدهد.

■ **مشابه:**

● خر همان خر است، پالانش عوض شده.

● به سنجد قُبیده بادام می‌گوید.

○ **سنگ بزرگ، علامت نزدن است.**

* **کاربرد:**

تهدیدهای سخت و شدید، دادن قول‌های بزرگ و ناممکن و وعده‌های بزرگ و دور از عقل، به پرتاب کردن سنگ بزرگ تشبیه می‌شود و این که وعدهٔ بزرگ معمولاً غیرعملی است یا تهدید خیلی سفت و سخت، معمولاً پایه و اساسی ندارد.

○ **سنگ به جای خودش سنگینه.**

□ **توضیح:**

سنگ تمثیلی برای سنگینی، حرکت نداشتن و... است.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل، سفارشی به سنگینی و وقار در هنگام لزوم است و این که خوب است انسان بعضی وقت‌ها با وقار باشد و متانت او در موقعیت‌های خاص، نشانهٔ شخصیت است.

۲ـ اگر کسی جایگاه خود را بشناسد، مورد تمسخر دیگران قرار نمی‌گیرد.

■ **مشابه:**

● سر مردمی بردباری بود   سبک‌سر همیشه به خواری بود

○ **سنگ به در بسته (پای شکسته) می‌خورد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم بگوییم که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها بیشتر در زندگی آدم‌های مستمند و دردمند پیدا می‌شود و از هر مشکلی، برایشان مشکل تازه‌تری زاییده می‌شود، این مثل را به کار می‌بریم.

۲ـ وقتی آدم آمادگی پذیرش درد و رنج را نداشته باشد، درد و رنج و مشکلات برایش سنگین‌تر به نظر می‌آید.

■ **مشابه:**

● هر چه سنگه، مال پای لنگه.

● هر چی گند و منده / مال من دردمنده

● گر در همه عالم سر یک نیشتر است / بر پای کسی رود که درویش‌تر است.

● سنگ به روی سر کچل می‌افتد.

○ **سنگ به در خانهٔ خدا انداخته.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی گناهی بزرگ و نابخشودنی مرتکب نشده باشد، ولی همه او را گناهکار و مجرم بدانند، به شوخی از این مثل استفاده می‌شود تا گفته شود که بیچاره کاری نکرده گناهی نکرده که مستوجب چنین رفتاری باشد.

■ **مشابه:**

● سنگ به رودخانهٔ خدا انداخته.

● به اسب شاه یابو گفته!

● دمِ در شمس‌العماره گفته: لب لبو

● کاظم آقا را کوظم آقا خوانده!

● پشت مسجد شاه داد زده: آی سیب زمینی!

○ **سنگ به رود خانهٔ خدا انداخته.**

سنگ به در خانهٔ خدا انداخته.

○ **سنگ به روی سر کچل می‌افتد.**

سنگ به در بسته می‌خورد.

○ **سنگ به زبان آمد، او نیامد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند کسی را وادار به حرف زدن یا اقرار کنند، ولی او به هیچ عنوان حرف نزند و

زیر بار نرود، می‌گویند: «سنگ به زبان آمد، او نیامد.»

۲ـ کسی که با گرفتاری بسیار صبر پیشه کند و برای این و آن از مشکلاتش حرف نزند، به عنوان تعریف از کار خوب او، این مثل را می‌گویند.

○ **سنگ به سنگ بخورد، آتش در می‌آید.**

□ **توضیح :**

اگر سنگهای آتش زنه را به هم بزنیم جرقه به وجود می‌آید.

✱ **کاربرد:**

برای جلوگیری از دعوای دو نفر این مثل را می‌گویند. یعنی دو تا سنگ بی‌احساس که به هم برخورد کنند، آتش درست می‌شود. شما آدمها که احساس دارید و عصبانی هم می‌شوید، نباید دعوا کنید چون به دنبال بگو مگو، دعوا بالا می‌گیرد و به مجروح شدن و... می‌رسد.

○ **سنگ رو یخ شد.**

آش آلو شد.

○ **سنگ روی سنگ بَند نمی‌شود!**

✱ **کاربرد:**

اگر بخواهند به اوضاع به هم ریخته یا ناآرام اشاره کنند یا در مورد پیش آمدن آن هشدار دهند، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **سنگ کوچک، سر بزرگ را می‌شکند.**

✱ **کاربرد:**

خیلی از اتفاق‌ها قابل پیش‌بینی نیست. هیچ کس نباید به موقعیت و امکاناتی که دارد، مغرور شود. یکباره دیدی یک مشکل کوچک، او را دچار مشکلات بسیار بزرگی کرد.

○ **سنگ مفت، گنجشک مفت.**

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که در انجام کاری، احتمال سود و فایده هست؛ ولی شکست در آن کار، موجب ضرر و زیان نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● سنگ مفت، میوه مفت.

● امتحانش مجانی است.

● اگر آشت ندهند، کاسه‌ات را هم نمی‌شکنند.

○ **سنگ مفت، میوه مفت**

سنگ مفت، گنجشک مفت.

○ **سنگی را که به هوا بیندازی، هزار چرخ می‌خورد تا به زمین برگردد.**

سیبی را که به هوا بیندازی، تا برگردد هزار چرخ می‌خورد.

○ **سنگی را که نتوان برداشت، باید بوسید و گذاشت.**

● **کاربرد:**

وقتی حل مشکل از تو بر نمی‌آید، بهتر است خودت را کنار بکشی.

■ **مشابه:**

از درد لا علاجی به گربه می‌گوید خانم باجی.

○ **سنگی را که دیوانه‌ای به چاه بیندازد، صد عاقل نمی‌تواند بیرون بیاورد.**

● **کاربرد:**

ضرر و زیانی که توسط آدم بی‌تجربه و ناشی پیش بیاید، چنان سنگین است که حتی یک عده آدم دانا و کار آمد هم نمی‌توانند آن را اصلاح یا جبران کنند.

○ **سنگینک خورده، سنگین شده.**

□ **توضیح:**

سنگینک نوعی دانهٔ خوراکی است به اندازهٔ نخود که رنگی تیره نزدیک به سیاه دارد. مزهٔ خوبی دارد؛ ولی هضم آن بسیار سخت است.

● **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که بسیار با غرور و تکبّر رفتار می‌کند و سعی دارد خود را برتر و بالاتر از دیگران نشان دهد.

○ **سوار خر شیطان شده!**

● **کاربرد:**

اگر کسی در عقیده و رفتار خود پافشاری زیادی کند به طوری که به صورت لجبازی و خودخواهی در آید، یا این لجبازی و پافشاری سبب ناراحتی و آزار دیگران شود، اطرافیانش می‌گویند: «سوار خر شیطان شده!»

○ **سواره از پیاده خبر ندارد.**

● **کاربرد:**

این مثل اشاره به افراد توانمند و ثروتمند دارد که معمولاً از افراد بیمار، فقیر و... بی‌خبرند.

به کسی که دربارهٔ مشکلات دیگران قضاوت نادرست کند، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● درازنای شب از چشم دردمندان پرس تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی
(سعدی)

● سیر از گرسنه خبر ندارد.

● شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها
(حافظ)

● منم همچون پیاده تو سواری زرنج پایم آگاهی نداری
(فخرالدین اسعد گرگانی)

● حاشیه نشین، دلش گشاد است.

○ **سودا* به رضا**، خویشی به خوشی.**

□ **توضیح:**

این مثل بر گرفته از یکی از سخنان حضرت علی علیه السلام است که می‌فرماید: «در معامله چون بیگانه، در معاشرت چون دوستان»

✱ **کاربرد:**

بهتر است رابطه قوم و خویش را در خرید و فروش‌هایمان دخالت ندهیم.

□ **معنای لغات:**

* سودا: معامله

** رضا: رضایت و خشنودی

○ **سود نبرده، بسیار است.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی از سود از دست داده یا زیان‌های کاری شکایت می‌کند، به او می‌گویند: «سود نبرده بسیار است»؛ یعنی این فقط تو نیستی که سودی از این جریان نبرده‌ای، خیلی‌ها مانند تو هستند.

■ **مشابه:**

● از تو محروم من نی‌ام تنها سود ناکرده در زمانه بسی است

○ **سوراخ دُعا را گُم کرده!**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی شخصی مطلبی را اشتباه بفهمد و بر اثر آن دست به عملی نامناسب هم بزند یا مصلحت و خیرعمل را گم کند یا حرفی را اشتباه و بیجا بر زبان آورد، می‌گویند: «فلانی سوراخ دعا را گم کرده!»

۲ـ کسی که برای رفع مشکلی، به راه و جای نادرست رفته باشد، مصداق این مثل است.

○ **سوزن همه را می‌پوشاند، خودش لُخت است.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که کاری را برای دیگران انجام می‌دهند و نیازهای آن‌ها را رفع می‌کنند؛ اما خودشان، آن وسیله یا چیز را ندارند؛ حتی اگر به آن وسیله بسیار نیاز داشته باشند. این مثال در مورد مردم خیرخواه که به خودشان توجهی ندارند هم به کار می‌رود.

■ **مشابه :**

● کوزه‌گر، از کوزه شکسته آب می‌خورد.

○ **سوزنی باید، کز پای درآرد خاری.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ انجام هر کاری، به وسیلهٔ مخصوص به خودش نیاز دارد.

۲ـ برای این که ناراحتی و درد آدمی کاهش پیدا کند، به همدرد و فرد دلسوزی که دوستش داشته باشد نیاز دارد.

۳ـ گاهی برای از بین بردن یک ناراحتی، لازم است رنجی را تحمل کنیم.

۴ـ حیف که مقدمات و وسایل رفع گرفتاری‌ها و مشکلات، در دسترس نیست.

○ **سوسکه از دیوار بالا می‌رفت، مامانش می‌گفت: «ننه! قربان دست و پای بلوری‌ات!»**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هر بچه‌ای، هر قدر هم که زشت و بد ترکیب باشد، درنظر مادرش زیبا و شیرین است.

۲ـ هر کسی حاصل کار خودش را دوست دارد.

■ **مشابه:**

● بوی بد هرکس، به دماغ صاحبش بوی گلاب است.

○ **سوگند بزرگش به سر فلانی است.**

✱ **کاربرد:**

معمولاً افراد هنگام سوگند خوردن، به جان یا سرِ عزیزترین کس خود قسم می‌خورند. وقتی که بخواهیم بگوییم فلان شخص برای او بسیار عزیز و گرامی است، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **سه روز و سه شب با پشّه جنگ کرد، شب آخر یک پایش را لنگ کرد.**

✸ **کاربرد:**

تلاش بسیاری انجام داد. زحمت زیادی کشید. امّا به دستاورد مهمی نرسید.

○ **سه کاه،به دو جو.**

سربه‌سر، بی دردسر

○ **سهم به سهم**

سر به سر بی درد سر.

○ **سه نگردد «بر شیم» ار او را — پرنیان خوانی و حریر و پرند.**

□ **توضیح:**

پرنیان و حریر و پرند نام‌های دیگر ابریشم هستند. اصل معنی شعر به موضوع یکتایی خداوند بر می‌گردد. می‌گوید خدا را به هر نامی بخوانی، همان خدای یکتاست .

✸ **کاربرد:**

اگر چیزی یا موضوعی در چند شکل و ظاهر متفاوت نشان داده شود، برای این که بگوییم همهٔ آن‌ها یکی است از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **سیاهی به شُستَن نَگَردَد سِپید!**

✸ **کاربرد:**

هر چیز ناپاک و کثیف که این ناپاکی در جسمش فرو رفته باشد با کارهای جزئی، پاک نمی‌شود.

نمی‌توان اصل و اساس یک جسم ناپاک را پاک و مطهّر کرد.

■ **مشابه:**

● سگ به دریای هفتگانه مشوی — که چو شستی پلیدتر گردد

○ **سیاهی لشکر است!**

□ **توضیح:**

سیاهی لشکر به عده‌ای می‌گویند که به دنبال سپاه یا جمعیت اصلی حرکت می‌کنند؛ اما در حقیقت کاری به کار آن‌ها ندارند.

✸ **کاربرد:**

آدم به درد بخوری نیست. به موقعیتش نگاه نکن. کاری از دستش ساخته نیست!

■ **مشابه:**

● سیاهی لشکر نیاید به کار — یکی مرد جنگی به از صد هزار

○ **سیب سرخ برای دست چلاق.**

انگور خوب نصیب شغال می‌شود.

○ **سیب سرخ و دست چلاق.**

سگ گر و قلّاده زر.

○ **سیبی را که به هوا بیندازی تا برگردد هزار چرخ می‌خورد.**

□ **توضیح:**

«متوکّل» از خلفای عباسی بود و مانند سایر خلفای این سلسله مردی ظالم و خونخوار بود. در زمان متوکّل، ظلم و آزار بر مسلمانان و تمام مردم موحّد - چه یهودی و چه مسیحی - به نهایت رسیده بود. زندان‌ها پر از مردم بی‌گناه بود و هر روز گروه به گروه از مردان را به جرم خداپرستی یا مخالفت با حکومت و... به تیغ می‌سپردند. در میان زندانیان او، جوان خوش سیمایی بود که جوانی او، دل فرماندهٔ جلّادان را به رحم آورد.

او به آن جوان گفت: «من دلم نمی‌آید تو را بکشم؛ اما دستور امیر است و چاره‌ای نیست؛ ولی اگر خواسته‌ای داری، بگو تا در این لحظه‌های آخر آن را برآورده کنم.»

جوان لقمه‌ای نان خواست تا رفع گرسنگی کند. برایش مقداری غذا آوردند و جوان چنان با آرامش مشغول خوردن شد که همگی تعجب کردند.

فرمانده گفت: «از کار تو سر در نمی‌آورم. چنان با خونسردی مشغول خوردن هستی که انگار سالیان دراز زنده خواهی ماند...»

جوان با خونسردی در حالی که یک دستش در ظرف غذا بود، با دست دیگر سیبی را برداشت و گفت: «نگاه کن. تا این سیب به هوا برود و برگردد، هزار چرخ می‌خورد. خدا داناست شاید در این مدت هم اتفاقی بیفتد.»

او این را گفت، سیب را به هوا انداخت و دوباره مشغول خوردن شد. هنوز سیب به زمین نرسیده بود، که عده‌ای سوار، هراسان به میدان کشتار آمدند و فریاد زدند: «دست نگه دارید. متوکّل را کشتند!»

و به این ترتیب، آن جوان و همهٔ بی‌گناهان از مرگ نجات یافتند و حرف آن جوان و ایمان و حکمت او، سبب نجاتش شد و این گفته به صورت مثل در آمد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل به اشخاص ناامیدی که به هیچ چیز و هیچ راهی امید ندارند، گفته می‌شود تا آنان را به صبر و حکمت و فضل الهی در هنگام سختی امیدوار کنند.

۲ـ همه چیز در حال تغییر است. سرنوشت کسی را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.

■ **مشابه:**

● از این ستون به آن ستون فرج است.

● همی تا بگردانی انگشتری　　　جهان را دگرگون شود داوری

○ **سیر از گرسنه خبر ندارد، سواره از پیاده.**

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

○ **سیر نخورده و دهانش بو می‌دهد.**

آش نخورده و دهن سوخته.

○ **سیب را به نرخ سوسن فروختن.**

✹ **کاربرد:**

چیزی کم بها را به قیمت بسیار بالا فروختن. گران فروشی کردن. این مثل در مورد فروشندگانی که اجناس ارزان قیمت را به بهایی گزاف می‌فروشند، یا در مورد کسانی که از آدم یا کالایی بیهوده تعریف می‌کنند، به کار می‌رود.

○ **سیر نخوردیم که از بوی گند آن بترسیم.**

✹ **کاربرد:**

کاری خلاف انجام نداده‌ایم که نگران عواقب آن باشیم. هر چه گفتیم، حقیقت بوده و هر چه کردیم، درست.

■ **مشابه:**

● آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است.

○ **سیر نشدی، دست و رو تو بشور منو بخور!**

✹ **کاربرد:**

این مثل زمانی گفته می‌شود که کسی حقش را گرفته باشد و باز هم انتظار داشته باشد چیزی بیش از حقش به او بدهند.

○ **سیلاب نپرسد که ره خانه کدام است.**

✹ **کاربرد:**

وقتی تقدیر باشد که در زندگی پیشامدی رخ دهد، هیچ کس نمی‌تواند مانع آن شود. آنچه باید بشود، خواهد شد. بسیاری از حوادث یا پیشامدهای زندگی، خارج از اراده و خواست انسان انجام می‌شود.

○ **سیلی‌خور روزگار شده!**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی به گرفتاری‌ها و مصیبت‌های پی در پی دچار شود، می‌گویند: «فلانی سیلی‌خور روزگار شده.»

■ **مشابه:**

● سیلی روزگار خورده.

○ **سیلی روزگار نخورده.**

✱ **کاربرد:**

هنوز تجربه‌ای ندارد. چیزی از زندگی نمی‌داند. سرد و گرم روزگار را نچشیده است!

■ **مشابه:**

● گاوش نلیسیده.

○ **سیلی نَقد*، به از حَلوای** **نِسیه***!**

✱ **کاربرد:**

هر چیزی که نقد و در زمان حال به دست آید، هر چند اندک، خیلی بهتر از کالا یا مالی است که به مقدار بیشتر، اما در زمان نامعین و به صورت وعده و پیمان به دست آدم برسد.

■ **مشابه:**

● یک خر لنگ حاضر، صد اسب عربی غایب را زیر پا می‌گذارد.

● گنجشک به دست، به از باز پریده.

□ **معنای لغات:**

* نقد: نوعی معامله که در آن، پرداخت بهای جنس، در زمان خرید و همزمان با دریافت جنس انجام می‌شود.

** حلوا: نوعی شیرینی که از آرد و شکر و گلاب تهیه می‌شود.

*** نسیه: نوعی معامله که در آن، پرداخت بهای جنس، بعد از خرید و به زمانی معین موکول می‌شود.

○ **سیمرغ را درس می‌دهد!**

□ **توضیح:**

«سیمرغ» پرنده‌ای افسانه‌ای است که می‌گویند ساکن کوهی افسانه‌ای به نام کوه «قاف» است. این پرنده مظهر مهربانی و دانایی است و در شاهنامهٔ فردوسی و در افسانهٔ «زال»، از او یاد شده است.

✱ **کاربرد:**

توصیف کسی که در دانایی و هوشمندی معروف است.



○ **شاخ فیل (غول) را شکسته!**

کمان رستم را شکسته!

○ **شاخ گل هر جا که می‌روید، گل است.**

✱ **کاربرد:**

انسان والا و دارای ویژگی‌های زیبای انسانی، همیشه ارزشمند و مورد احترام است. حتی اگر در میان انسان‌های بد باشد.

○ **شاخه‌ای که بلند شد، تبر می‌خورد (می‌خواهد)**

□ **توضیح:**

معمولاً هیزم شکنان، شاخه‌های بلند را تبر می‌زنند و از آن‌ها برای سوخت خود استفاده می‌کنند و با این کار، هم درخت را هرس می‌کنند و هم هیزم مورد نیاز خود را به دست می‌آورند.

✱ **کاربرد:**

منظور کلی این مثل، این است که غرور و خودپسندی، صفت زشتی است که باعث تباهی و نابودی شخص می‌شود. در این جا، غرور و تکبر به بلند شدن نامناسب و بی‌اندازهٔ شاخه‌های درخت تشبیه شده است.

■ **مشابه:**

● هرگز نخورد آب، زمینی که بلند است.

● فواره چون بلند شود، سرنگون شود.

○ **شادی بی‌غم در این بازار نیست.**

□ **توضیح:**

در این جا منظور از بازار، دنیا و زندگی این جهانی است و از آن جا که در هر بازار، هر جنسی در برابر پولی یا جنسی دیگر معاوضه می‌شود، پس انجام هر معامله با داد و ستد همراه است.

* **کاربرد:**

این مثل به این معناست که در این جهان، هر آسایش، خوشی یا شادی در برابر سختی، رنج و غم به دست می‌آید. این اصل بر همهٔ اصول زندگی حاکم است. این قانون جهان است.

■ **مشابه:**

● گنج بی‌مار و گُل بی‌خار نیست.

● نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

○ **شال خودم است، لاری* می‌پیچم.**

□ **توضیح:**

شال، پارچهٔ ساده یا گلداری است که از کُرک یا پشم می‌بافند. عرض آن کم و طول آن بلند است. آن را دور کمر یا سر و گردن می‌پیچند. در میان مردم و قوم‌های گوناگون، طریقهٔ پیچیدن شال فرق می‌کند. لرها، کردها و دیگر اقوام، هر یک به شکلی مناسب با لباس محلّی خود از آن استفاده می‌کنند.

* **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد بگوید که از مال و دارایی خودم همان طور استفاده می‌کنم که دلم می‌خواهد، این مثل را به کار می‌برد.

■ **مشابه:**

● چهار دیواری، اختیاری.

□ **معنای لغت:**

* لاری: منسوب به شهر لار.

○ **شام را خوردم، کجا بخوابم؟**

* **کاربرد:**

هنگامی که یک نفر مورد لطف و محبت قرار گرفته باشد و باز هم انتظار لطف و محبت بیشتر داشته باشد، به طعنه این مثل را می‌شنود.

○ **شاه با لَلِه*اش بازی می‌کند.**

* **کاربرد:**

وقتی در یک بازی، یکی از دو طرف، اصول و قوانین بازی را رعایت نکند و آنچه را که به نفع او نیست، نپذیرد، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● شاه لله بازی درمی‌آورد.

● جِر می‌زند.

□ **معنای لغت:**

* لله: مربی شاهزادگان و کودکان اعیان.

○ **شاه خانم می‌زاید، ماه خانم درد می‌کشد.**

به نام ما، به کام تو.

○ **شاه گَلْدی شده.**

□ **توضیح:**

در زبان آذری، «گلدی» به معنای «آمد» به کار می‌رود و «شاه گلدی» به معنای «شاه آمد» است. آن طور که همیشه معمول بوده، رفتن شاه به جایی، همیشه با تشریفات همراه بوده است.

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی بموقع سر قرار حاضر نشود و با تأخیر بیاید، به شوخی به او می‌گویند: *«شاه گلدی شده!»*

۲ـ وقتی برای آمدن و رفتن کسی، مراسمی بیش از حدّ معمول انجام شود، این مثل به کار می‌رود.

○ **شاه می‌بخشد، شیخ علیخان نمی‌بخشد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند پس از «شاه عباس دوم»، پسرش به نام «شاه سلیمان» به سلطنت رسید. او پادشاهی بی‌رحم، ظالم و خوشگذران بود. این شاه ظالم، به دلایل مختلف و اغلب بیهوده، بر زیر دستان و اطرافیان خشم می‌گرفت و آن‌ها را به تنبیه‌های سخت و شدید مانند بریدن دست، گوش و بینی، در آوردن چشم، پاره کردن شکم و... محکوم می‌کرد. این پادشاه خوشگذران و ستمگر، که بسیار بی‌لیاقت هم بود، وزیر مقتدر و کاردانی به نام «شیخ علیخان زنگنه» داشت که تمام امور مملکت را در دست داشت. شیخ علیخان با لباس مبدل در شهر می‌گشت و مواظب نظم شهر بود. او به نیازمندان و طلاب علوم کمک می‌کرد. بناهای بسیاری به دستور او ساخته شده بود. او مردی دیندار بود که در خوشگذرانی‌های شاه شرکت نمی‌کرد. شاه عادت داشت در مجالس خوشگذرانی، هنگامی که سرش از باده گرم بود، کسانی را برای گرفتن سکه و پاداش به وزیر خود حواله می‌داد. اینها، افرادی بی‌کار بودند که در مراسم و مجالس شاه، خوش خدمتی می‌کردند؛ اما این وزیر کاردان، همهٔ آن‌ها را دست خالی بر می‌گرداند و از اموال بیت‌المال، چیزی به آن‌ها نمی‌داد. بخشش‌های شاهانه در هنگام مجلس و امتناع وزیر از پرداختن، به صورت مثلی درآمد به این مضمون: شاه می‌بخشد، شیخ علیخان نمی‌بخشد.

بعدها به صورت «شاه می‌بخشد وزیر نمی‌بخشد.» هم به کار رفت و هنوز هم به صورت دوم در زبان فارسی رواج دارد.

از سوی دیگر، در زمان قدیم، پادشاهان، هر قسمت از مملکت را به «خان»، «حاکم» یا «فرمانداری» می‌سپردند که او بر آن نواحی حکومت می‌کرد. معمولاً این دست نشاندگان، افرادی ظالم بودند و با مردم زیر دست که بیشتر دهقانان و زحمتکشان بودند، بدرفتاری می‌کردند. گاهی ظلم و ستم این خان‌ها چنان از حد می‌گذشت که ستمدیده‌ها برای گرفتن حق و رساندن فریاد خود، به دربار پادشاه پناه می‌بردند و از آن

فرد، به هر طریقی که شده، شکایت می‌کردند. گاهی هنگام دادن باج و سهم اربابی، دهقانان از ظلم و بیداد حاکمان محلی به ستوه می‌آمدند و از زیادی مالیات و باج به دربار، شکایت می‌بردند. شاه هم برای این که جلو مردم را بگیرد یا گوشهٔ چشمی به آن‌ها نشان دهد، مالیات یا بخشی از آن را به دهقانان می‌بخشید؛ اما این بخشش کمتر از سوی حکمرانان محلی یا همان خان‌ها رعایت می‌شد و دستور شاه انجام نمی‌گرفت.

کاربرد:

۱ـ وقتی دستور و فرمانی توسط شخصی مقتدر و بزرگ صادر می‌شود، اما مسؤول اجرایی، از انجام آن خودداری یا امتناع می‌کند، می‌گویند: «شاه می‌بخشد، ولی شیخ علیخان نمی‌بخشد.»

۲ـ با به کار بردن این مثل می‌گویند، که شخص اصلی حاضر به گذشت و بخشش شده است؛ اما زیر دست او یا شخص پایین‌تر نمی‌بخشد و برای خودش قانون و اصل و حساب جداگانه‌ای دارد.

مشابه:

- شاه می‌بخشد، فتحعلی بقال نمی‌بخشد.
- شاه می‌بخشد، وزیر نمی‌بخشد.
- شاه می‌بخشد، شاه قلی نمی‌بخشد.

شاهنامه آخرش خوش است.

توضیح:

شاهنامه یکی از با ارزش‌ترین آثار ادبی ایران است که در آن، سرگذشت شاهان و پهلوانان ایرانی به صورتی منظوم حماسه‌سرایی شده است. این کتاب، اثر جاودان «حکیم ابوالقاسم فردوسی» است.

کاربرد:

۱ـ وقتی کاری با پیچیدگی یا مشکلاتی همراه شود که باعث ناامیدی و نگرانی شود، برای ایجاد امید و دلگرمی و تأکید بر این که نتیجهٔ واقعی هر کاری در پایان آن کار معلوم می‌شود، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ به عکس، وقتی در آغاز کار، امیدواری‌ها به خوب بودن پایان آن زیاد باشد، با گفتن این مثل، مخاطب را به دقت و برنامه‌ریزی بیشتر در کار و معلوم نبودن پایانش هشدار می‌دهند.

مشابه:

- جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.
- بزِ گر را شب توی آغل می‌شمارند.
- چراغ هیچ کس تا سحر نمی‌سوزد.

● هنوز اول عشق است، اضطراب مکن!

○ **شاهی‌ات را ول کن، هنرت را بگو!**

✹ **کاربرد:**

این مثل، اشاره به کسانی دارد که نام خاص و به ظاهر پر ابهتی دارند؛ اما در باطن کم هنر یا بی‌قدرت و ضعیف هستند. در این مثل، به چنین افرادی، به حالت متلک می‌گویند: «از نامت بگذر، بگو ببینم در اصل و در وجود خودت، چه چیزهایی نهفته است. خودت چقدر هنر، زور و قدرت داری!»

■ **مشابه:**

● گیرم پدر تو بود فاضل، از فضل پدر تو را چه حاصل؟!

○ **شب آبستن است تا چه زاید سحر.**

✹ **کاربرد:**

حوادث و اتفاق‌هایی در حال شکل گرفتن است که باید صبر کرد و منتظر ماند تا نتیجهٔ آن معلوم شود. در چنین شرایطی، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **شب بدوزی، صبح پاره است.**

این قافله تا به حشر لنگ است.

○ **شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد — رونق بازار آفتاب نکاهد**

✹ **کاربرد:**

اگر کسی حاضر نباشد با بزرگی نشست و برخاست کند و یا از دانشمندی دانشی را یاد بگیرد، چیزی از اهمیت و ارزش آن شخص بزرگ و دانشمند کم نمی‌شود.

○ **شب، پنبه دانه دُر می‌نماید.**

شب، گربه سمور می‌نماید.

○ **شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل**
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

سواره از پیاده خبر ندارد.

○ **شب خر کره، طاووس می‌نماید.**

شب، گربه سمور می‌نماید.

○ **شب دراز است و قلندر* بیدار!**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل وقتی به کار می‌رود که بخواهند به کسی بگویند که عجله نکن، وقت باقی است، فرصت زیاد است. حالا حالاها باید منتظر باشی تا ببینی نتیجهٔ کار چه می‌شود.

۲ـ این مثل، هم حالت پند و نصیحت به صبر دارد و هم این که نتیجه و حاصل کار همین نیست که می‌بینی، منتظر پیامدهای دیگر آن هم باش.

□ **معنای لغت:**

* قلندر: آدم درویش و بی‌نیازی که به امور دنیایی و مسائلی مانند پوشاک، خوراک و مسکن خود اهمیتی نمی‌دهد. او هر چه پیش بیاید می‌خورد و هر جا که شب شود، می‌خوابد.

○ **شب سمور گذشت و لَبِ تنور گذشت.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند در یکی از شب‌های سرد زمستان، «سلطان محمود غزنوی» خیلی سردش شده بود. دستور داد بهترین بالاپوش‌هایی را که از پوست سمور و خز ساخته شده، رویش بیندازند؛ اما باز هم احساس سرما می‌کرد و تا صبح لرزید. صبح که به بیرون کاخش رفت، مردی ژنده‌پوش را دید که در گوشه‌ای خوابیده است. از او پرسید: «دیشب را چگونه گذر اندی؟»

مرد ژنده‌پوش در پاسخ او فقط گفت: «گذشت.»

این مثل مصرعی از شعر زیر است:

شنیده‌ای تو که محمود غزنوی شب دی — نشاط کرد و شبش جمله در سمور گذشت
یکی فقیر در آن شب، لب تنور گرفت — لب تنور بر آن مستمند عور گذشت
ندا رسید سحرگه ز چرخ کای محمود — شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

«شیخ عطار» نیز در این مورد چنین گفته است:

شبی خفت آن گدایی در تنوری — شهی را دید می‌شد در سموری
زمستان بود و سرما بود بسیار — گدا با شاه گفت ای شاه هوشیار
تو گرچه بی‌خبر بودی ز سرما — فرا سر آمد امشب نیز بر ما

(عطار)

✱ **کاربرد:**

سختی‌ها و مشکلات برای همه پیش خواهد آمد. زمان، شب و روز، سرما و گرما بر دارا و ندار می‌گذرد. گرچه بر یکی سخت می‌گذرد و بر دیگری راحت؛ اما آنچه که مسلم است، این است که زندگی و حادثه‌ها و سختی‌هایش برای همه وجود دارد و گذراست.

○ **شب سیاه و گاو سیاه.**

کی به کیه؟ تاریکیه!

○ **شب شد و ارزان شد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ با تاریک شدن هوا و پایان روز، بعضی فروشندگان کالاهای باقی ماندهٔ خود را به قیمتی ارزان‌تر می‌فروشند. این جمله را معمولاً برای ارزان شدن کالا می‌گویند. حتی گاهی وقت‌ها پیش از فرا رسیدن شب، فروشندگان به شوخی و برای جلب توجه مشتریان فریاد می‌زنند: «*شب شد و ارزان شد.*»

۲ـ گاهی فروشنده‌ای جنس کم بهای خود را پرارزش نشان می‌دهد و پس از تعریف زیاد از جنسش، ادّعا می‌کند که آن را به بهای اندک می‌فروشد. دیگران برای این که بگویند دستش را خوانده‌اند و فریبش را نمی‌خورند، می‌گویند: «*حتماً شب شده که ارزان شده.*»

○ **شب شراب نیرزد به بامداد خمار.**

□ **توضیح:**

می‌گویند نوشیدن شراب، ایجاد سر خوشی و سستی و بی‌خبری می‌کند؛ اما کار به همین جا ختم نمی‌شود. تأثیر الکل و مواد موجود در نوشیدنی‌هایی چون شراب گاه تا چندین ساعت به صورت سردرد، بی‌اشتهایی و گیجی باقی می‌ماند.

✹ **کاربرد:**

بسیاری از چیزهایی که در ابتدا خوب و لذت‌بخش و وسوسه‌انگیز به نظر می‌رسند، درنهایت پایانی ناخوش و تلخ دارند. این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم شیرینی ابتدای کار را با تلخی نتیجهٔ آن مقایسه کنیم و از دست زدن به آن بپرهیزیم.

○ **شب شود پنهان، چو گردد نور خورشید آشکار.**

✹ **کاربرد:**

هرگاه حقیقت روشن شود و اصل و حقیقت هر چیزی آشکار گردد، ظلم، ناحقی و بدی، از میان می‌رود.

○ **شب، گربه سمور* می‌نماید.**

□ **توضیح:**

هنگام شب، به دلیل تاریکی، خطای چشم انسان بیشتر است و ممکن است اشیا و موجودات را به اشتباه، جای یکدیگر بگیرد.

✹ **کاربرد:**

اگر بخواهند به کسی یادآوری کنند که در مورد چیزی خطا دیده یا خطا کرده است و این خطا بر اثر تصوّرها و خیال‌های اوست، این مثل را به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● شب، پنبه دانه** دُر*** می‌نماید.

● شب، خر کره****، طاووس می‌نماید.

□ **معنای لغات:**

* سمور: حیوانی با پوستی قیمتی که بیشتر در جنگل‌ها زندگی می‌کند.

** پنبه دانه: دانهٔ پنبه که سفید رنگ است.

*** دُر: مروارید درشت.

**** خر کره: کرهٔ خر، فرزند خر.

○ **شب‌های چهارشنبه هم غش می‌کند.**

✹ **کاربرد:**

وقتی از عیب‌ها و بدجنسی‌های کسی حرف می‌زنند، به شوخی برای تکمیل کردن عیب‌ها و اشکالات او، از این مثل استفاده می‌کنند و می‌گویند: «علاوه بر همهٔ اینها، شب‌های چهارشنبه هم غش می‌کند!»

○ **شبی که ماه نباشد، ستاره بسیار است.**

✹ **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که شخص آگاه و عالم به چیزی یا موضوعی، در جایی حضور نداشته باشد و به خاطر همین، هر کس به خودش اجازهٔ اظهار نظر و ابراز عقیده می‌دهد.

○ **شپش توی جیبش چهارقاپ می‌اندازد.**

□ **توضیح:**

«قاپ» استخوان کوچکی است که در پاچهٔ گوسفند قرار دارد. با این استخوان، نوعی بازی را انجام می‌دهند، که به آن چهار قاب می‌گویند. برای چهارقاپ بازی معمولی، چندنفر دور هم می‌نشینند و «قاپ» را بالا می‌اندازند و نسبت به نوع زمین نشستن آن برنده یا بازنده می‌شوند.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهند بگویند شخصی بسیار فقیر است و در جیب‌هایش پولی پیدا نمی‌شود، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● جیبش تار عنکبوت گرفته.

○ **شپش، شبی هفت بالین* می‌گردد.**

□ **توضیح:**

«شپش» جانوری موذی است که از خون انسان و جانورانی که آن‌ها را نیش می‌زند، به زندگی خود ادامه

می‌دهد. این حشره در هر بار گزیدن انسان یا جانوری، مقداری خون می‌مکد. محیطهای آلوده و کثیف یا بدن و موی بدن موجودات، محل زندگی شپش است و به خاطر همین، سبب انتقال بیماری و میکروب‌های مختلف به بدن انسان و حیوانات است.

* **کاربرد:**

آدم پلید و بد، بدی‌ها و پلیدی‌های خود را به اطرافیانش هم انتقال می‌دهد و به خاطر همین، پلیدی‌ها و زشتی‌ها، علاوه بر خودش، برای دیگران هم مایهٔ عذاب و سختی است.

□ **معنای لغت:**

* بالین: بستر، رختخواب

○ **شپش منیژه خانوم است!**

* **کاربرد:**

عیب او به چشم نمی‌آید، زیرا خودش از بزرگان یا ثروتمندان است.

○ **شتر ارزان است. خدا لعنت کند قلّاده را.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی شترش را گم کرده بود. آن‌قدر ناراحت و پریشان بود که نذر کرد: «خدایا، اگر شترم پیدا شود، آن را به یک درهم می‌فروشم.» چیزی نگذشت که شتر به پای خود بازگشت. مرد از نذر خود پشیمان شد؛ ولی چاره‌ای نداشت. باید شتر را می‌فروخت. پس قلّاده‌ای به گردن شتر انداخت، آن را به میدان برد و فریاد زد: «شتر به یک درهم، قلّاده به صد، اما جدا جدا نمی‌فروشم.» مردی از آنجا می‌گذشت، نگاهی به شتر کرد و گفت: «شتر ارزان است؛ اما خدا لعنت کند قلّاده را!»

* **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که چیزی زشت و نامطلوب با چیزی زیبا یا ارزشمند همراه شود و جدا کردن آن‌ها امکان نداشته باشد و دیگران مجبور باشند آن را عمل کنند.

■ **مشابه:**

- هر جا که پری رخی است، دیوی با اوست.
- گل بی‌خار خداست.

○ **شتر با بارش گم می‌شود.**

* **کاربرد:**

این مثل به طنز و کنایه در مورد مکانی به کار می‌رود که در آن، همه چیز درهم و آشفته است و هیچ چیز سر جای خودش قرار نگرفته است.

■ **مشابه:**

- سگ می‌زند گربه می‌رقصد.

○ **شتربان دِرود آنچه خربنده کشت.**

کار کردن خر خوردن یابو.

○ **شتر پشکل* انداخت، عرب فکر کرد خرماست.**

❋ **کاربرد:**

این مثل، دربارهٔ طمع آدم‌های طمعکار است که وقتی خیال چیزی را در سر دارند و چشمشان به دنبال آن باشد، هر چیزی را که شبیه خواسته‌شان باشد، حقیقت می‌پندارند. همچنین دربارهٔ کسی که از موضوع یا حرفی برداشت نادرست بکند و بر اساس فکر و خیالات خودش، چیز دیگری بفهمد، این مثل به کار می‌رود.

□ **معنای لغت:**

* پشکل: مدفوع چهارپایان که شکل ظاهری آن گرد و سیاه است.

○ **این مثل مصرع اول این شعر است:**

شتر در خواب بیند پنبه دانه — گهی لپ لپ خورد، گه دانه دانه

❋ **کاربرد:**

بعضی از افراد از رؤیاها و آرزوهای دور و دراز خود چنان حرف می‌زنند که انگار همهٔ آنچه را می‌پندارند، به دست آورده‌اند. به چنین افراد خیال‌پردازی، به مزاح گفته می‌شود: «شتر در خواب بیند پنبه‌دانه.»

■ **مشابه:**

● آدم گرسنه، خواب نان سنگک می‌بیند و کباب بازار.

● آدم برهنه، کرباس* پهنادار خواب می‌بیند.

● گرسنه خواب نان می‌بیند، تشنه خواب آب.

● خواب دیدی خیر باشه.

□ **معنای لغت:**

* کرباس: پارچهٔ پنبه‌ای سفید و ارزان قیمت.

○ **شتر دزدی، خَم‌خَم؟**

❋ **کاربرد:**

شتر به آن بزرگی را که نمی‌شود پنهانی جابه‌جا کرد. پنهان کردن بعضی از کارها ممکن نیست.

■ **مشابه:**

● شتر دزدی دولادولا نمی‌شود.

○ **شتر دیدی، ندیدی!**

□ **توضیح:**

پنهان کردن شتر، به دلیل بزرگی جثّه‌اش، کاری ناممکن است؛ به خصوص وقتی که از نظر زمان و مکان، امکان پنهان کردن او وجود نداشته باشد. «بابا طاهر» در شعری این مضمون را به این صورت بیان کرده:

از آن روزی کــــه مـــا را آفــریدی — بــه غــیر از مــعصیت چیزی نـدیدی

خــداونــدا بــه حـقِ هشت و چـارت — ز مُــو بگــذر، شــتر دیـدی، نـدیدی!

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند درمورد پنهان کردن رازی آشکار یا مسأله‌ای که پنهان کردن آن غیر مـمکن است، به کسی سفارش کنند، این مثل را به کار می‌برند؛ یعنی با این که می‌دانیم تو دیده‌ای که قضیه چه بوده، اما چنین وانمود کن که چیزی ندیده‌ای یا متوجه چیزی نشده‌ای.

■ **مشابه:**

● چشمت را درویش کن.

○ **شتر را با ملاقه نمی‌شود آب داد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند از میزان حماقت و نادانی کسی، یا بیهوده و غیر منطقی بودن کـاری حـرف بزنند، می‌گویند: «شتر را با ملاقه نمی‌شود آب داد.» فلانی شتر را با ملاقه آب می‌دهد.

■ **مشابه:**

● شتر را با کمچه (ملاقه) آب می‌دهد.

● شکم گاو و یک برگ مو؟

○ **شتر را با نمد داغ می‌کنند.**

□ **توضیح:**

نَمَد روپوشی ضخیم است که از پشم شتر درست می‌شود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی در انجام کاری، رقیبانی زیرک و بسیار مکار داشته باشد، به طوری که کار را برای او سخت و دشوار کنند، به کنایه از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ حیله گرند. ظاهراً آدم‌های خوبی هستند، اما در اصل ستمکار و دزد هستند.

۳ـ آسیبی که به هرکس می‌رسد، از نزدیکان خود اوست.

■ **مشابه:**

● با پنبه سر می‌برند.

○ **شتر را گفتند گردنت کج است، گفت: کجایم راست است.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی در انجام کاری، از خود بی‌لیاقتی نشان دهد یا در انجام صحیح کار، کوتاهی کند و در برابر سؤالی که از او می‌شود، جوابی بی‌ربط و بی‌منطق دهد، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ هنگامی که به یکی از کارهای ناشایست کسی ایراد بگیرند، او برای این که شر ایراد گیرنده را از سر خود کم کند، این مثل را می‌گوید تا به مخاطبش بفهماند که عیب‌هایش زیاد است و باید دست از سرش بردارد.

■ **مشابه:**

● به خرچنگ گفتند: «چرا از دو سو می‌روی؟» گفت: «پیشرفتم در این است!»

○ **شتر را گم کرده، پی افسارش می‌گردد.**

اسب را گم کرده، پی نعلش می‌گردد.

○ **شتر را می‌خواستند نعل کنند، قورباغه هم پایش را بلند کرد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند قورباغه‌ای از راهی می‌گذشت. دید عده‌ای دور شتری جمع شده‌اند. جلو رفت تا ببیند چه خبر است. دید آن‌ها می‌خواهند پای شتر را نعل بکوبند؛ ولی شتر مانع می‌شود و نمی‌گذارد. قورباغه پرسید: «با این شتر چکار دارید؟»

آن‌ها گفتند: «می‌خواهیم پاهایش را نعل کنیم؛ اما او نمی‌گذارد.»

قورباغه گفت: «این که کاری ندارد، بیایید اول پاهای مرا نعل کنید، وقتی شتر ببیند این کار دردی ندارد، او هم راضی می‌شود!»

✺ **کاربرد:**

وقتی شخصی با لیاقت و کاردان، از قبول کاری خودداری می‌کند و در مقابل، فردی که نالایق است، داوطلب قبول کار می‌شود، دیگران در مورد این عمل او، این مثل را به کار می‌برند.

○ **شتر سواری دولا دولا نمی‌شود.**

✺ **کاربرد:**

پنهان کردن آنچه که همه از آن آگاهی دارند، کاری بیهوده است. گاهی وقت‌ها تردید و دودلی موجب می‌شود که شخص نتواند در انجام کار یا گفتن حرفی، محکم و استوار باشد؛ درست مثل کسی که سوار شتر شده، ولی می‌خواهد با خم شدن، خود را پنهان کند.

○ **شتر، گاو، پلنگ است.**

□ **توضیح:**

این سه حیوان از نظر ظاهر، شکل هیکل و طرح بدنشان، با یکدیگر تفاوت‌های اساسی دارند. جمع شدن تمام ویژگی‌های ظاهری این سه حیوان در یک موجود، امری غیرممکن یا بسیار جالب توجه است؛ چون هیچ یک از اجزای آن‌ها تناسبی با دیگری ندارد؛ البته بد نیست بدانید که «شتر ،گاو، پلنگ» لقب زرافه هم هست.

✸ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند حیرت و تعجب خود را از ظاهر عجیب و غریب کسی نشان دهند، او را به شتر، گاو، پلنگ تشبیه می‌کنند؛ یعنی این که هیچ یک از اجزای بدن و ظاهر او تناسب لازم را ندارد.

۲ـ هنگامی که بخواهند از اوضاع به هم ریخته و غیرمنطقی جایی یاکاری حرف بزنند، می‌گویند: «*شتر، گاو، پلنگ شده است.*»

○ **شتر مُرد و حاجی خلاص!**

✸ **کاربرد:**

۱ـ همه چیز آرام شد، آرامش برقرار شد، کار به انتها رسید و دعواها خوابید.

۲ـ موضوع دعوا از بین رفت.

■ **مشابه:**

● آب‌ها از آسیاب افتاد!

○ **شترمرغ است؛ نه می‌پرد، نه بار می‌برد.**

□ **توضیح:**

شتر مرغ از نظر تقسیم‌بندی جانوران، جزء پرندگان است؛ چون تخم می‌گذارد؛ اما نمی‌تواند بپرد و جثه‌ای سنگین و گردنی دراز شبیه شتر دارد.

✸ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که از زیر هر کاری، به بهانه‌ای شانه خالی می‌کنند و به‌خاطر همین، به درد هیچ کاری نمی‌خورند.

■ **مشابه:**

● یا مرغ باش بپر، یا شتر باش بِبَر.

○ **شتر نقار* خانه است، از این صداها نمی‌ترسد. (رم نمی‌کند)**

✸ **کاربرد:**

از این مشکلات زیاد دیده است، با چنین مشکلی از میدان درنمی‌رود. مثل شتری که توی

نقارخانه به کار گرفته شده و سروصدای زیادی شنیده و با یک مچ و پخ نمی‌ترسد.

□ **معنای لغت:**

* نقارخانه: محل نواختن چندساز پر سروصدا

○ **شتر وقتی گرسنه هم باشد، از ده تا الاغ بیشتر بار می‌کشد.**

* **کاربرد:**

این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم قدرت و توانایی دو یا چند نفر را با یکدیگر مقایسه کنیم و بگوییم یکی از آن‌ها قوی‌تر است و در شرایط سخت هم می‌تواند بهتر از دیگران کار کند.

○ **شتر هم بزرگ است!**

* **کاربرد:**

این مثل، به تمسخر در جواب کسی گفته می‌شود که بزرگی و بزرگواری را در ظاهر و قد و قامت می‌بیند یا سعی می‌کند بزرگی‌های ظاهری (ثروتمندی، سن و سال و...) افراد را دلیل بر بزرگی شخصیت آن‌ها بداند.

○ **شتری که علف (خار) می‌خواهد، گردن دراز می‌کند.**

* **کاربرد:**

برای به دست آوردن هر چیزی باید تلاش کرد. هیچ موفقیت و امکانی بدون زحمت و کوشش به دست نمی‌آید. این مثل بیشتر برای تشویق به سعی و تلاش برای رسیدن به هدف استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● از تو حرکت، از خدا برکت.

● گفت پیغمبر که چون کوبی دری — عاقبت زان در برون آید سری

● گنج خواهی در طلب رنجی ببر — خرمنی می‌بایدت تخمی بکار

(سعدی)

● تن به دود چراغ و بی‌خوابی — ننهادی، هنر کجا یابی

(اوحدی)

● نابرده رنج، گنج میسّر نمی‌شود — مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

(سعدی)

● تا نگرید طفل کی نوشد لبن.

○ **شده حکایت روباه و مرغ‌های قاضی.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند گرگ و روباهی با یکدیگر دوست بودند. روزی گرگ پیش روباه رفت و

گفت: «اگر لیاقت و عرضه داشته باشی، لقمهٔ چرب و نرمی برایت پیدا کرده‌ام.»
روباه که گرسنه هم بود، با خوشحالی پرسید: «این لقمه کجاست؟»
گرگ گفت: «دنبال من بیا.»
آن‌ها با هم راه افتادند تا به خانه‌ای رسیدند. وقتی به حیاط خانه رسیدند، گرگ محلی را به روباه نشان داد که یعنی محل طعمه آنجاست.
روباه به طرف آن محل پیش رفت تا به یک مرغدانی رسید که در آن باز بود و دید چند مرغ چاق داخل مرغدانی هستند. روباه با خود فکر کرد: «این همه مرغ این جاست و در مرغدانی باز است. فکر کنم کاسه‌ای زیر نیمه کاسه باشد! و گرنه گرگ از این لقمهٔ راحت و حسابی، دل نمی‌کند که آن را به من بدهد!» او با این فکرها پیش گرگ رفت و گفت: «رفیق عزیز، بگو ببینم این مرغ‌ها مال کیست؟»
گرگ گفت: «مال قاضی شهر.»
روباه تا اسم قاضی را شنید، یک پا داشت، دو پای دیگر هم قرض کرد و فرار کرد! گرگ فریاد زد: «ای رفیق عزیز، چرا مرغ‌ها را نبردی؟ چرا فرار کردی؟»
روباه گفت: «من نیستم! وقتی قاضی بفهمد مرغ‌هایش را من دزدیده‌ام، حکم می‌کند که گوشت روباه حلال است؛ آن وقت دیگر نسل روباه کنده می‌شود!»

❋ کاربرد:

وقتی بخواهندآدم عاقلی را وادار کنند با آدم ثروتمند، با نفوذ یا با قدرتی در بیفتد، آن آدم در حالی که امتناع می‌کند، می‌گوید: «*شده حکایت روباه و مرغ‌های قاضی‌القضات.*»
یعنی درست نیست این کار را بکنم؛ چون عاقبتش برایم روشن است.

○ شده حکایت صد تومان و صنار.

□ توضیح:

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی روزگاری، مرد فقیری در همسایگی مرد ثروتمندی زندگی می‌کرد. این مرد، هر شب بعد از شام، سرش را به سوی آسمان بلند می‌کرد و می‌گفت: «ای خدا، بیا و کرم کن و یک کیسهٔ صد تومانی، از دریچهٔ اتاق، بینداز پایین!» بعد قسم می‌خورد: «اگر از صد تومان، صنار هم کم باشد، قبول نمی‌کنم!»
مرد ثروتمند به طور اتفاقی، این حرف‌های مرد فقیر را شنید و برای این که بفهمد مرد راست می‌گوید که اگر صنارش کم باشد، قبول نمی‌کند، یک شب یک کیسه اسکناس از دریچهٔ پشت‌بام به داخل خانهٔ مرد انداخت؛ البته صنار از آن کم کرد. بعد از همان دریچه منتظر شد تا ببیند عکس‌العمل مرد چیست. مرد با دیدن کیسه پول خوشحال شد و شروع به شمارش آن کرد. دید صنار کم است. رو کرد به آسمان و گفت: «خدایا، تو که یک کیسه دادی، پس صنارش را هم بده!»
بعد که دید خبری نشد، دوباره گفت: «می‌دانم که می‌خواهی بدانی قبول می‌کنم یا نه. باشد، قبول می‌کنم؛ ولی هر وقت داشتی، آن صنار را هم بده.»
همسایهٔ ثروتمند دید که ای داد و بیداد! مرد برخلاف حرفش، پول‌ها را قبول کرد و الآن است که آن‌ها را خرج کند. این بود که به درِ خانهٔ مرد رفت و جریان را تعریف کرد و خواستار پول‌هایش شد؛ اما مرد فقیر،

زیر بار نرفت و قرار شد فردا پیش قاضی شهر بروند.
فردا صبح، مرد ثروتمند سوار بر اسب، به درِ خانهٔ آن مرد آمد و گفت: «زود باش که پیش قاضی برویم.»
مرد فقیر گفت: «ای مرد، من دارم از سرما هلاک می‌شوم، می‌شود آن عبایت را به من بدهی. بعد به تو پس می‌دهم.»
مرد عبایش را به او داد و قرار شد در خانهٔ قاضی عبا را پس بدهد. مرد ثروتمند، پس از رسیدن به حضور قاضی، جریان را برایش تعریف کرد. قاضی از مرد فقیر پرسید: «تو چه می‌گویی؟»
مرد گفت: «قربان، من از مدت‌ها پیش، از خدا یک کیسه پول می‌خواستم تا این که دیشب دعایم برآورده شد و خداوند این کیسهٔ پول را به من داد. حالا این مرد می‌خواهد آن را از من بگیرد.» قاضی حق را به او داد. مرد ثروتمند رو به مرد فقیر کرد و گفت: «پس لااقل عبایم را پس بده!»
مرد فقیر رو کرد به قاضی و گفت: «جناب قاضی شنیدید؟ حالا عبایم را هم می‌خواهد.»
قاضی که از هنگام ورود، عبا را بر تن مرد فقیر دیده بود، به مرد ثروتمند نهیب زد که: «باید خجالت بکشی! حالا طمع به عبای او کرده‌ای؟ زود از این جا برو بیرون!»
مرد فقیر از این موقعیت استفاده کرد و گفت: «جناب قاضی، بعید نیست این آدم طمعکار بگوید آن اسبی هم که در حیاط خانهٔ شما بسته شده، مال اوست.»
و به این ترتیب، مرد فقیر، پول‌ها، لباس و اسب مرد ثروتمند را صاحب شد.

* **کاربرد:**

۱ـ هر وقت کسی مال یا کالای با ارزشی را فدای چیزی کم بها و بی‌ارزشی کند، دیگران در مورد او می‌گویند: «*حکایت او، حکایت صد تومان و صنار است.*»

۲ـ همچنین اگر کسی در گرفتن تمام و کمال چیزی پافشاری کند؛ اما دیگران مطمئن باشند که به کمتر از آن هم راضی است، این مثل را می‌گویند.

○ **شرم را خورده، آبرو را قورت داده (قی کرده)**
حیا را خورده، آبرو را قورت داده (قی کرده)

○ **شرم و حیا را قورت داده، یک قلپ آب هم رویش.**

* **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که با بی‌حیایی و بی‌شرمی همه چیز را زیر پا گذاشته و با این کار، موجب ناراحتی و بی‌احترامی به خود و اطرافیانش می‌شود.

■ **مشابه:**

● روی خود را با آب مرده شوی‌خانه شسته.
● حیا را خورده، آبرو را قورت داده.

○ **شریک دزد و رفیقِ قافله.**

□ **توضیح:**

در قدیم، بازرگانان به وسیلهٔ شتر، کالاها را از شهری به شهر دیگر می‌بردند و می‌فروختند. در آن زمان، جاده‌ها از میان راه‌های بیابانی و سخت می‌گذشت و کاروان یا قافله تا به مقصد می‌رسید، خطر راهزنان، مرگ و بیماری در کمین آن‌ها بود؛ به خصوص راهزنان با حمله به قافله، کالاها و پول‌های مسافران و بازرگانان را به سرقت می‌بردند.

✱ **کاربرد:**

این مثل اشاره به آدم‌های منافق و دو رویی است که به خاطر منافع خودشان با هر دو طرف درگیری یا معامله زد و بند دارند.

■ **مشابه:**

● با چوپان گریه می‌کند و با گرگ دوستی.

● دو دستماله می‌رقصد!

○ **شَست پایت توی چشمت نرود!**

□ **توضیح:**

رفتن شست پا به چشم، حتی در صورت زمین خوردن یا به طور اتفاقی هم ناممکن به نظر می‌رسد.

✱ **کاربرد:**

این مثل خطاب به آدم‌های دست و پا چلفتی گفته می‌شود که از انجام هر کاری ناتوان هستند و هنگام انجام دادن کوچک‌ترین کارها هم، ضرر و زیانی به چیزی یا کاری می‌رسانند.

○ **شعر مگو، دچار ضرورت هم مشو.**

شعر مگو، در قافیه هم نمان.

○ **شعر مگو در قافیه هم ممان (نمان)**

✱ **کاربرد:**

کاری را که از عهدهٔ انجام آن بر نمی‌آیی، شروع نکن. خودت را گرفتار دردسر نکن، تو چکار به این کارها داری!

■ **مشابه:**

● شعر مگو، دچار ضرورت* مشو.

● سری که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند.

□ **معنای لغت:**

* ضرورت: نادیده گرفتن بعضی از قوانین سرودن شعر به دلیل مشکلات خاصی که کلمات شعر برای شاعر ایجاد می‌کنند.

○ **شغال از باغ قهر کند، مفت باغبان!**

□ **توضیح:**

شغال به میوه، به خصوص به انگور علاقهٔ زیادی دارد و شب هنگام، زمانی که باغ میوه دارد، به باغ حمله می‌کند و میوه می‌خورد. باغبانها در فصل تابستان از مزاحمتهای شبانهٔ این حیوان در عذاب هستند.

✱ **کاربرد:**

اگر آدم مزاحم و انگلی از جایی قهر کند و کمتر به آن جا برود، مایهٔ راحتی و آسایش صاحبخانه است؛ یعنی قهر و رنجش آدم مزاحم و بی‌کاره، برای میزبان باعث خوشحالی است.

○ **شغالان جای شیران را گرفتند.**

کله‌پز برخاست، سگ جایش نشست.

○ **شغال بیشه مازندران را نگیرد، جز سگ مازندرانی.**

✱ **کاربرد:**

۱ ـ تا دشمن خودی نباشد، کاری از پیش نمی‌برد.

۲ ـ برای انجام هر کاری، باید وسیله و لوازم مناسب آن را داشت؛ در غیر این صورت، به نتیجهٔ خوب نخواهیم رسید.

۳ ـ بعضی از افراد را فقط کسانی می‌توانند شکست دهند که با آن‌ها رابطهٔ نزدیکی داشته باشند، یا به اصطلاح از جنس خودشان باشند.

■ **مشابه:**

● آهن، آهن را از کوره می‌کشد.
● خرگوش هرمز را سگ هرمز می‌گیرد.
● آهن، آهن را می‌شکند. (می‌برد)
● شیشه نزدیک‌تر از سنگ ندارد خویشی   هر شکستی که به هر کس برسد از خویش است
● تیشه‌ای که درخت می‌اندازد دسته‌اش چوبی است.

○ **شغال پوزه‌اش به انگور نمی‌رسد، می‌گوید ترش است.**

گربه دستش به گوشت نمی‌رسید، می‌گفت: «بو می‌دهد.»

○ **شغال یا می‌دود، یا زوزه می‌کشد.**

✱ **کاربرد:**

نمی‌تواند دو تا کار را با هم انجام دهد.

○ **شق القمر کرده!**

□ **توضیح:**

پیامبر گرامی اسلام (ص) در طول زندگی، پیوسته با تعالیم، موعظه‌ها و راهنمایی‌های خود، مردم را به یکتاپرستی و رستگاری فرا می‌خواند؛ اما هنگامی که دشمنی و ستیزه‌جویی کافران و بدکاران به حد نهایت می‌رسید، به وسیلهٔ معجزاتی از سوی خداوند، چشم گمراهان را خیره می‌کرد و حقانیّت اسلام را به آن‌ها می‌باوراند. از جمله معجزات پیامبر ما حضرت محمد (ص)، «شق القمر» است که باید به گوشه‌ای از تاریخ صدر اسلام بازگردیم تا ببینیم چگونه بوده است.

روزی عده‌ای از مشرکان قریش نزد پیامبر رفتند و گفتند: «ای محمد، اگر ادعا می‌کنی که پیامبری از جانب خداوند هستی و کارهایت سحر و جادو نیست، پس ماه را دو نیمه کن تا به رسالت تو ایمان آوریم؛ چون شنیده‌ایم که سحر و جادو فقط روی زمین اثر دارد و در آسمان مؤثر نیست.»

پیامبر به خواست خداوند رو به آسمان کرد و با انگشتش به سوی ماه اشاره کرد. در همان زمان، مردمی که در ناحیهٔ مِنیٰ بودند، دیدند که ماه شکافته شد و به گونه‌ای در آمد که کوه حرا در میان دو پارهٔ آن قرار گرفت.

طبق روایتی دیگر، نیمی از ماه در آسمان ماند و نیم دیگر به پشت کوه رفت. سپس پیامبر درکنار اصحاب خویش، سران مشرکان را به حضور طلبید و گفت: «نگاه کنید و شهادت بدهید!»

عده‌ای از آن‌ها در همان لحظه اسلام آوردند و عدهٔ دیگر باز هم گفتند: «این سحر و جادوست!»

و به این ترتیب، این معجزه به شق‌القمر، یا شکافتن ماه معروف شد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ هرگاه از کسی کار غیر ممکن و دشواری سر بزند، آن را بر شق‌القمر تعبیر می‌کنند و می‌گویند: «*فلانی شق القمر کرد!*»

۲ـ گاهی این مثل به طعنه و تمسخر به کار گرفته می‌شود و به معنای این است که فلانی کار چندان مهمی نکرده است.

○ **شکار نزده، پوستش را پیش‌فروش نمی‌کنند.**

به دشت آهوی ناگرفته مبخش.

○ **شکر به خوزستان بردن.**

زیره به کرمان بردن.

○ **شکسته استخوان داند، بهای مومیایی* را!**

□ **توضیح:**

در قدیم برای درمان شکستگی‌ها از ماده‌ای به نام «مومیایی» استفاده می‌کردند و مومیایی، استخوان شکسته را جوش می‌داد. این مثل یک مصرع از شعر زیبای سعدی است:

جدایی تا نیفتد، دوست، قدر دوست کی داند؟ شکسته استخوان داند، بهای مومیایی را[۱]

* **کاربرد:**

۱ـ تا سختی و رنجی نباشد، انسان قدر چیزها و اشخاص را نمی‌داند؛ ولی به محض این که دچار گرفتاری و سختی شد، هر چیزی و هر کسی که روزی به نظرش بی‌اهمیت بوده، برایش اهمیت می‌یابد.

۲ـ ارزش و قدر بعضی از چیزها را آدم‌های معمولی نمی‌فهمند، باید به آن احتیاج پیدا کنند تا ارزش آن را بدانند.

■ **مشابه:**

● قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

□ **معنای لغت:**

* مومیایی: ماده‌ای سیاهرنگ شبیه قیر که از شکاف سنگ‌ها بیرون می‌آید. این ماده را از مخلوط کردن موم تربانتین و قیر هم می‌سازند. در مصر باستان، جسد مردگان خود را با این ماده می‌پوشاندند تا آن را از شر حیوانات موذی و عفونت‌ها حفظ کنند و جسد خشک و سالم باقی بماند. این ماده همچنین در پزشکی قدیم برای تقویت استخوان‌ها کاربرد داشت.

○ **شِکَم درویشان تغار* خداست.**

* **کاربرد:**

۱ـ کسانی که هر چه به دستشان برسد، می‌خورند، برای توجیه کارشان از این مثل استفاده می‌کنند و می‌گویند که هر چه توی شکمشان بریزند، باز هم جا دارد.

۲ـ وقتی کسی شکم سیری‌ناپذیری داشته باشد یا هر چه به او بدهند، باز هم از کم بودنش شکایت کند، این مثل به کار می‌آید.

□ **معنای لغت:**

* تغار: ظرف سفالی بزرگ

○ **شکمش گوشت نو آورده!**

* **کاربرد:**

این مثل به عنوان انتقاد، در مورد کسانی به کار می‌رود که یکدفعه به جایی رسیده‌اند و از ثروت و دارایی زیاد، زندگی‌شان رنگ و حال دیگری پیدا کرده است. این گونه آدم‌ها، گذشتهٔ خود را از یاد می‌برند و کمتر به فکر آدم‌ها و دوستان سابق خود هستند.

○ **شکم گاو و یک برگ مو؟!**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی کاری انجام می‌دهد که نتیجهٔ آن از پیش معلوم است، یعنی بی‌فایده بودن و

بی‌نتیجه و اثر بودن آن از شروعش پیدا باشد و شبیه یک عمل احمقانه و غیر منطقی جلوه کند، این مثل را در مورد او به کار می‌برند.

۲ـ کسی که اجرت کاری را کم بداند و برای گرفتن اجرت بیشتر تلاش کند، این مثل را می‌گوید.

■ **مشابه:**

● شتر را با ملاقه آب می‌دهد.

○ **شکم گرسنه ایمان ندارد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی سخت گرسنه و درمانده بود. هر چه تلاش کرد، غذایی برای خوردن نیافت. شیطان فرصت را مناسب دید. به سراغ او رفت و گفت: «به تو غذایی خواهم داد که لذیذتر و خوش آب و رنگتر از آن در عمرت ندیده باشی. اما شرطی دارم.»

مرد گرسنه، بی‌تاب و باعجله گفت: «هر چه بگویی قبول می‌کنم.»

شیطان از مرد خواست که در مقابل غذا، ایمانش را به او بفروشد. مرد گرسنه، بی‌معطلی قبول کرد و شیطان همانطور که وعده کرده بود، غذایی لذیذ برایش فراهم کرد. مرد تا جایی که می‌توانست، خورد و سیر شد. شیطان گفت: «من به وعدهٔ خود عمل کردم. حالا ایمانت را به من بده.»

مرد که سیر و سرحال شده بود، پاسخ داد: «ایمانم را به تو نخواهم داد. آنچه در حال گرسنگی گفتم، همه پوچ و بی‌اساس بود؛ چرا که آدم گرسنه ایمان ندارد!»

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی در شرایطی سخت و دشوار، مجبور به دادن تعهد یا قولی شود که پس از برطرف شدن شرایط سخت، از عهدهٔ انجام آن برنیاید یا نخواهد که به وعده و قول خود عمل کند، از این مثل استفاده می‌کند؛ چرا که در چنان شرایطی، حرف و قول و تعهد، کمتر از روی عقل و فکر بوده است و بیشتر از روی نیاز.

■ **مشابه:**

● گرگ گرسنه چو یافت گوشت نپرسد — کاین شتر صالح است یا خردجّال

○ **شکم گرسنه و آب یخ؟!**

✹ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی به دروغ، خود را صاحب قدرت و اختیار جلوه دهد و سر و صدای بی‌اساس راه اندازد که من چنین و چنانم، به تمسخر از این مثل درباره او استفاده می‌کنند.

۲ـ وقتی که دو موضوع به صورت غیر منطقی کنار هم قرار بگیرند، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**
- شکم گشنه و تق و تق پاشنه!
- شلوار ندارد، بند شلوار می‌بندد!
- یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خرید انبار می‌کرد!
- یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد اشتهایش باز شود!

○ **شکم گرسنه و آروغ فندقی زدن.**

□ **توضیح:**
گاهی آروغ زدن، نشان پرخوری و یا اقل سیر بودن است.

✺ **کاربرد:**
بعضی از افراد با وجود این که در کاری قدرت و اختیاری ندارند، وانمود می‌کنند که همه‌کاره هستند و حرف حرف آن‌هاست. این مثل برای این گونه افراد به کار می‌رود. یا در مورد کسانی استفاده می‌شود که با وجود فقر مالی و جیب خالی، خود را پولدار و ثروتمند نشان می‌دهند گاهی هم ولخرجی می‌کنند!

■ **مشابه:**
- شکم گشنه، تق تق پاشنه.
- یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خرید انبار می‌کرد!
- یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد اشتهایش باز شود!
- آدم گدا و این همه ادا!
- شکم گرسنه و آب یخ!
- ترب ندارد بخورد، آروغ قیمه می‌زند!
- شلوار ندارد، بند شلوارش را می‌بندد.

○ **شکم گشنه، تق تق پاشنه.**
شکم گرسنه و آروغ فندقی زدن.

○ **شلغم هم داخل میوه‌ها شد! (خودش را داخل میوه کرده)**

✺ **کاربرد:**
وقتی فردی نالایق یا نادان، در حرف یا کاری که از آن هیچ نمی‌داند، دخالت کند، برای تحقیر و خوار کردن او از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**
- وقتی گفتند خاک‌انداز، تو خودت را وسط بینداز!
- ترب هم جزء مرکبات شده.

○ **شلوار ندارد، بند شلوارش را می‌بندد.**

شکم گرسنه و آروغ فندقی زدن.

○ **شما سواره ما پیاده!**

✹ **کاربرد:**

۱ـ حالا دیگر به من احتیاجی نداری و دستم به دستت نمی‌رسد.

۲ـ کارت که راه افتاد گذاشتی و رفتی و حتی بدهکاری‌هایت را ندادی.

○ **شما هم ده آباد کن نیستید.**

ما با دم کنده رفتیم، اما شما هم ده آباد کن نیستید.

○ **شما یک اسم بگذارید تا ما صدایش کنیم.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل موقعی به کار می‌رود که پیش از انجام کاری، لازم باشد عملی انجام شود تا انجام آن کار امکان‌پذیر شود.

۲ـ وقتی دیگران از انجام کاری که خطرناک است، دوری کنند و یک نفر را به انجام آن تشویق کنند، او با این مثل، می‌فهماند که چرا خودتان اقدام نمی‌کنید.

۳ـ در هنگام انجام معامله، خریدار این مثل را به فروشنده می‌گوید و منظورش این است که شما قیمت اولیه روی کالا بگذارید تا بعد ما چانه بزنیم.

■ **مشابه:**

● تو بِزا، تا من بزرگش کنم.

○ **شمر جلودارش نیست.**

□ **توضیح:**

«شمر» شخصی است که در واقعهٔ کربلا، سر مبارک امام حسین علیه‌السلام را از تن جدا کرد. از آن پس، برای ما مسلمانان، شمر مظهر بی‌رحمی و سنگدلی است؛ تا حدی که با شنیدن نام او، نفرین و لعنت ابدی نثارش می‌کنیم.

✹ **کاربرد:**

کسی که بی‌رحم باشد و به دیگران ستم کند، این مثل در مورد او به کار می‌رود تا اشاره‌ای به بی‌رحمی او باشد.

○ **شمشیر داموکِلْس است!**

□ **توضیح:**

حدود سال ۴۰۵ پیش از میلاد، در سرزمین «سیر اکوز» حاکم ظالمی به نام «دنیس» بر مردم حکومت می‌کرد که مردم از دست او به جان آمده بودند. او به خاطر جنایت‌هایش همیشه از مردم می‌ترسید؛ به خاطر همین هنگام حرف زدن روی تپه‌ای می‌رفت و بر بالای بلندی سخن می‌گفت تا کسی به او گزندی نرساند. از جمله بیدادگری‌های او، فروش افلاطون بود. پس از کشته شدن سقراط، افلاطون که از مرگ استادش رنج می‌کشید، پیوسته به همه جا می‌رفت و با سخن و پند و مواعظ حکیمانه‌اش بر ضد دستگاه ظلم و جور، تبلیغ می‌کرد. دنیس این اعمال افلاطون را طاقت نیاورد و سر انجام او را به عنوان برده فروخت؛ اما یکی از مریدان افلاطون او را خرید و باغ‌های آکادمی را به او بخشید و... دنیس به خاطر ترسی که از خشم و عصیان مردم داشت، همیشه در اضطراب بود. در میان افراد دربارِ او، مردی به نام «داموکلس» بود که به خاطر اقدامات شجاعانه و عدالتش، محبوب مردم بود. عده‌ای از مردم به دور داموکلس حلقه زده بودند و قصد داشتند که او را به حکومت برسانند، اما دنیس عده‌ای جاسوس را مأمور کرده بود که مواظب اعمال و رفتار داموکلس باشند. از جمله اقدامات و مراقبت‌های دنیس از خود، این بود که او، در دربار خود، در محلی که افراد دربار جمع می‌شدند و در محل نشستن داموکلس، شمشیری برنده با موی اسب آویخته بود تا اگر داموکلس خواست اقدامی علیه او بکند، موی شمشیر پاره شود و بر فرق او فرود آید. داموکلس هم این شمشیر را دیده بود و نمی‌توانست کاری کند و از آن پس در نهایت احتیاط با حاکم رفتار می‌کرد و به دلیل مراقبت‌های دنیس از خودش و جاسوسانی که بر او گماشته بود و همچنین آن شمشیر تهدیدآمیز، هیچ‌گاه نتوانست کاری از پیش ببرد.

✱ **کاربرد:**

اگر شخصی همیشه مورد تهدید و ارعاب باشد و به خاطر همین، همیشه عذاب بکشد، یا به دلیل داشتن نقطه ضعفی، نتواند هرگز کاری از پیش ببرد، می‌گویند گرفتار شمشیر داموکلس شده است.

○ **شمشیرش را از رو بسته.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی گفته می‌شود که قصد مخالفت و مبارزه دارد و این را آشکار و علنی بیان می‌کند؛ بی‌آن که بخواهد دشمنی خود را پنهان کند.

○ **شمشیری را که صیقل* نزنند زنگ** می‌زند.**

✱ **کاربرد:**

کسی یا چیزی که کار نکند، کارآیی‌اش را از دست می‌دهد.

□ **معنای لغات:**

* صیقل زدن: تمیز کردن، جلا دادن

** زنگ زدن: کند شدن، لکه‌دار شدن.

○ **شنیدن کی بود مانند دیدن.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ گاهی پیش می‌آید که خبر، اتفاق یا جریانی را می‌شنویم که واقعیت ندارد؛ ولی آنچه به چشم دیده می‌شود، همیشه واقعی است. وقتی بخواهیم بگوییم که به شنیده‌ها نمی‌توان اعتماد کرد و ممکن است دروغ باشد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ وقتی نتوان چگونگی روی دادن واقعه‌ای را به خوبی تعریف کنیم، برای بیان نارسایی کلاممان، این مثل را می‌گوییم.

■ **مشابه:**

● شنیدن چو دیدار نیست.

● گمان است در هر شنیدن نخست　　　شنیدن چو دیدن نباشد درست

● حلوای تن تنانی، تا نخوری ندانی

○ **شهر یک چشمان روی، یک چشم شو.**

□ **توضیح:**

انسان در شرایطی می‌تواند در یک اجتماع زندگی کند که از قوانین پذیرفته شده در آن اجتماع پیروی کند. این قوانین، گاهی اصول و اعتقادات مذهبی و فرهنگی و گاهی مقررات تعیین شده از طرف حکومت و دولت است.

✱ **کاربرد:**

این مثل سفارش به این است که باید با اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم، هماهنگ باشیم و شرایط آن را بپذیریم.

■ **مشابه:**

● رفتم شهر کورها دیدم همه کور، من هم کور.

● خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو.

● رفتی به شهر کورها، دستت را بگذار روی چشمت.

○ **شیر اگر باشی، فلک مغلوب مورَت می‌کند.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ به مال، ثروت، زیبایی، مقام و قدرتت نناز، همهٔ اینها از بین رفتنی است.

۲ـ پایان زندگی همه، مرگ است.

○ **شیر بی‌یال و دم و اشکم* که دید؟!**

□ **توضیح:**

خال‌کوبی نقشی بود که با آغشته کردن سوزن به جوهر و فرو کردن آن در پوست بدن می‌کشیدند.

خال‌کوبی با درد بسیار همراه بود؛ به خاطر همین، بیشتر پهلوانان و کسانی که خود را قوی و در برابر درد توانا می‌دیدند، قسمت‌هایی از پوست بدن خود را خال‌کوبی می‌کردند.

روزی مردی نزد دلاّک** رفت و از او خواست تا بر بازویش نقش شیری را خال‌کوبی کند. غافل از این که خال‌کوبی درد و سوزش دارد. دلاّک لوازم را فراهم کرد و مشغول کار شد. همین که اولین سوزن را به بازوی مرد وارد کرد، آه از نهاد او بلند شد و گفت: «آی چه می‌کنی؟! تو که مرا کشتی! این کدام قسمت شیر است که این قدر درد دارد؟»

دلاّک گفت: «دم شیر را خال‌کوبی می‌کنم.»

مرد گفت: «دم را رها کن. نمی‌خواهم شیر بازوی من دم داشته باشد.»

دلاّک پذیرفت و دوباره مشغول کار شد. همین که سوزن را بر پوست بازو فرو کرد، مرد از ته دل فریادی کشید و گفت: «ای وای! این دیگر کدام قسمت شیر است؟!»

دلاّک پاسخ داد: «این یال شیر است.»

مرد گفت: «نمی‌خواهم. نمی‌خواهم جانم! یال را ول کن و اندامی دیگر از شیر را نقش بزن.»

دلاّک بیچاره پذیرفت که شیری بی‌یال و دم خال‌کوبی کند. سوزن را فرو برد و مشغول کار شد که از ناله و فغان مرد از جای جست. مرد با آه و فغان گفت: «این دیگر کجای شیر است؟»

دلاّک گفت: «جان من، عزیز من! اشکم شیر را خال‌کوبی می‌کنم.»

مرد که دیگر تاب و توانش را از دست داده بود، گفت: «آخر این شیر اشکم می‌خواهد چه کار؟! اشکم شیر را هم بگذار و جای دیگری را نقش کن.»

دلاّک خشمگین و عصبانی سوزن را بر زمین انداخت و گفت:

«شیر بی‌یال و دم و اشکم که دید؟ این چنین شیری خدا هم نافرید***»

■ کاربرد:

این مثل در مورد هر چیز یا هر کاری که بر اثر تغییرات مختلف، اصل و اساسش را از دست داده باشد و جز نامی بر آن باقی نمانده باشد، به کار می‌رود.

■ مشابه:

● تفنگچی بی‌سرب و باروت که دید؟

□ معنای لغات:

* اشکم: شکم

** دلاّک: در قدیم مردانی که در حمام‌ها کیسه‌کشی می‌کردند، در بعضی کارها مانند سلمانی و خونگیری از بیماران و خال‌کوبی نیز مهارت داشتند.

*** نافرید: نیافرید.

○ شیر پر بی‌آب هم تعریفی ندارد.

□ توضیح:

برای تهیهٔ بعضی غذاها مانند «شیر برنج» یا «فرنی»، اگر از شیر غلیظ یا کاملاً خالص استفاده شود، غذا طعم و بوی مطبوعی نمی‌گیرد و لازم است مقدار مناسبی هم آب به آن اضافه شود تا غلظت شیر را بگیرد.

❁ **کاربرد:**

گاهی وقت‌ها صداقت و درستی افراد باعث می‌شود که از هوش و اندیشهٔ خود در گفتار یا عمل استفاده نکنند و این صداقت زیاد، تبدیل به حماقت شود. این مثل، در چنین مواردی استفاده می‌شود و بر این نکته تأکید دارد که گاه لازم است هوشیاری و زیرکی هم با صداقت و درستی همراه شود.

○ **شیر، شیر بُوَد (است)، گرچه به زنجیر بُوَد. (است)**

❁ **کاربرد:**

موجود شجاع و بی‌باک در هر حالتی، مظهر شجاعت و نترسی است؛ حتی اگر گرفتار باشد. آدم با شرف و با غیرت، در روزگار سختی هم شرف ، همت و شجاعتش باقی می‌ماند.

○ **شیر علم* است.**

رستم در حمام است.

□ **معنای لغت:**

* عَلم: پرچم.

○ **شیر که پیر می‌شود، روباه سوارش می‌شود.**

❁ **کاربرد:**

زورمند و یا ثروتمندی که زور و ثروتش را از دست بدهد، به بی‌مهری و ستمگری هرکس وناکسی دچار می‌شود.

■ **مشابه:**

● مار که پیر شد، قورباغه سوارش می‌شود.

○ **شیر ندیده جنگ، ز روباه می‌رمد*.**

□ **توضیح:**

این مثل صورت تغییر یافتهٔ شعر «فردوسی» است:

سگ کار دیده بدرّد پلنگ ز روبه رمد شیر نادیده جنگ

❁ **کاربرد:**

هر قدر هم قوی و توانا باشی، اگر تجربهٔ مبارزه و زندگی نداشته باشی، وقتی در برابر سختی‌ها قرار بگیری یا با دشمن رو به رو شوی، شکست خواهی خورد.

□ **معنای لغت:**

* می‌رمد: فرار می‌کند.

○ **شیره، شیرین است و دل کافر.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هر چیز خوبی که آدم ببیند، دلش همان را می‌خواهد.

۲ـ اگر خطایی از من سر زده، ببخشید، شیرین و دوست داشتنی بود و نتوانستم مقاومت کنم.

○ **شیرین بیا، شیرین برو.**

کنار گل منشین آن قدر که خوار شوی.

○ **شیشکی هم جا دارد.**

□ **توضیح:**

به شاه خبر دادند که فلانی شیشکی‌های جانانه‌ای می‌بندد. شاه احضارش کرد و گفت: شیشکی ببند ببینیم. او توجه نکرد. شاه چند بار گفت و آخرش عصبانی شد و فریاد زد:«جلاّد سرش را بزن. او بلافاصله شیشکی پرصدایی بست. شاه گفت: «چرا قبلاً این کار را نکردی؟» او گفت:«شیشکی هم جا دارد.»

✱ **کاربرد:**

هر کاری وقتی دارد.

■ **مشابه:**

● هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

○ **شیشه بار داری، جنگ سنگ مکن.**

✱ **کاربرد:**

وقتی در وضعیتی هستی که با کوچک‌ترین درگیری، دچار مشکل و ضرر می‌شوی، خودت را درگیر نکن و احتیاط کن؛ چون آسیب‌پذیری.

■ **مشابه:**

● تو که در بار خود آیینه داری　　　چرا بر بار مردم می‌زنی سنگ

● کسی که بار شیشه دارد، به دیوانه سنگ نمی‌اندازد.

○ **شیشهٔ بشکسته را پیوند کردن مشکل است.**

□ **توضیح:**

معمولاً دل انسان‌ها به شیشه و آیینه تشبیه می‌شود. این مضمون در شعر به این صورت آمده:

دل چو رنجید از کسی خرسند کردن مشکل است　　　شیشهٔ بشکسته را پیوند کردن مشکل است

✱ **کاربرد:**

اگر کسی را رنجاندی، مشکل است بتوانی دوباره او را شاد کنی و دلش را به دست آوری؛

پس سعی کن پیش از آن که کسی را ناراحت کنی، مواظب رفتار و گفتارت باشی؛ چون بعدها، جبران کار خطا و شکستن دل، مشکل یا حتی غیر ممکن است.

○ **شیشه تا گرم است کی از سنگ پروا* می‌کند؟!**

□ **توضیح:**

شیشه وقتی به صورت خمیر است و حرارت می‌بیند، به علت نرمی، قابل انعطاف است و می‌توان آن را به شکل‌های مختلف در آورد؛ اما وقتی سرد می‌شود، تغییر شکل دادن آن مشکل است و هر ضربه‌ای باعث شکستن یا ترک برداشتن آن می‌شود.

✹ **کاربرد:**

۱ـ کسی که بخوبی با مشکلات کاری آشنا نشده، ممکن است خودش را به خطر بیندازد و درگیر مشکل کند. از آن جا که چنین کسی خطرها را نمی‌فهمد، ممکن است بی‌پروایی کند و کار را پیش ببرد.

۲ـ آدم عصبانی، فکر عاقبت کارها و حرف‌هایش را نمی‌کند.

□ **معنای لغت:**

* پروا: ترس.

○ **شیشه که شکست، شکست!**

✹ **کاربرد:**

کاری که نباید می‌شد، شده است! دیگر کاری نمی‌شود کرد. دریغ و افسوس بر کاری که شده، فایده ندارد. از اول باید فکر کرد و مواظب بود. وقتی دل کسی را شکستی، دیگر نمی‌توانی آن را پیوند بزنی.

■ **مشابه:**

● از گوشهٔ بامی که پریدیم، پریدیم!

● شیشهٔ بشکسته را پیوند کردن مشکل است.

○ **شیشه نزدیک‌تر از سنگ ندارد خویشی**
هر شکستی که به هر کس برسد از خویش است

□ **توضیح:**

شیشه، ماده‌ای است شیمیایی که اصل آن از معدن به دست می‌آید و به صورت سنگ است. پس از حرارت دادن و افزودن موادی به آن ماده و ذوب آن، شیشه حاصل می‌شود. در واقع، اصل شیشه سنگ است و آنچه که آن را از بین می‌برد هم سنگ است.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی از اطرافیان و نزدیکان خود رنجشی دارد یا از آن‌ها آزاری می‌بیند، این مثل را برای اظهار دلتنگی به کار می‌برد.

■ **مشابه:**

● شغال بیشهٔ مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی.

● مـــن از بـــیگانگان هـــرگز نـــالم — کـه بـا مـن هـر چـه کـرد آن آشـنا کـرد

○ **شیطان هم به گرد پای او نمی‌رسد.**

برای شیطان هم پاپوش می‌دوزد.



○ **صابون چرک را می‌برد، چرک صابون را.**

✹ **کاربرد:**

۱ ـ هرکس به فکر نابودی کس دیگر باشد، خودش نیز بر اثر نقشه‌های خودش نابود می‌شود.

۲ ـ هیچ چیزی پایدار نیست.

۳ ـ هر عملی، عکس‌العملی دارد.

○ **صابون زیر پایش مالیده.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی با فریب و نیرنگ باعث شود که شخصی موقعیت یا مقام خود را از دست دهد، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● پوست خربزه زیر پای کسی گذاشتن.

● زیرآب کسی را زدن.

○ **صابونش به تن ما هم خورده!**

✹ **کاربرد:**

وقتی اذیّت و آزار کسی، شامل همه شود، این مثل را در مورد او به کار می‌برند؛ یعنی ما هم مزهٔ اخلاق بد، کار بد یا صدمهٔ او را دیده یا چشیده‌ایم.

○ **صبر ایّوب دارد!**

□ **توضیح:**

«ایّوب» یکی از پیامبرانی است که نام او در قرآن مجید آمده است و در سوره‌های نساء، انعام، انبیاء و ص،

از صبر، تحمل، بندگی و عبادت او حکایت شده است.
ایّوب صد سال پیش از ابراهیم در «یمن» می‌زیست. او مردی بخشنده، مهربان و نیکوکار بود. گرسنگان را سیر می‌کرد و تن آن‌ها جامه می‌پوشاند. مال و اموال بسیار داشت و همه را در راه مردم نیازمند مصرف می‌کرد. روزی فرشتگان خدا در درگاه الهی دربارهٔ او صحبت می‌کردند و می‌گفتند که شاید این مهربانی، بخشش و کرم ایّوب به خاطر خوبی اوضاع زندگی و مال و حَشَم بسیارش است و اگر این چنین نبود، او نیز این گونه نبود. حق تعالی فرمود: «حال که چنین می‌پندارید، من مال و توانایی‌های او را از او می‌ستانم تا شما ببینید ایّوب در همه حال، بندهٔ شاکر، صبور و عابد من است.»
به این ترتیب، خداوند سیل عظیمی فرو فرستاد که تمام گوسفندان و چهارپایان او در چراگاه، با آن سیل، به کام مرگ رفتند. وقتی این خبر را به ایّوب رساندند، گفت: «خداوند امانتی به ما داده بود که آن را باز گرفت.»
پس از هفت روز، صاعقه‌ای فرود آمد و مزرعه‌هایش را به کام آتش و نیستی کشاند. این بار هم که ایّوب بر سجادهٔ عبادت بود، جواب داد: «اینها نیز امانت و عاریت بود. زمانی که به من تعلق داشتند عابد و شاکر درگاه حق بودم حال نیز چنین است.»
پس از چند روز در انبار غلّهٔ او آفت افتاد و تمام گندم و غلّه از بین رفت و به دنبال آن، آتش در خانه و کاشانه‌اش افتاد و همه از بین رفت. ایّوب رو به آسمان کرد و گفت: «شکر می‌کنم که زن و فرزندان صالح دارم. مال دنیا هیچ است!»
چندی بعد خبر آوردند که دیواری فرو ریخته و فرزندانش همه زیر آوار جان سپرده‌اند.
ایّوب باز هم راه صبر و شکرگزاری پیش گرفت. پس از مدتی، بیماری ناگهانی بر جان ایّوب افتاد و مدتی در بستر با مرگ، دست و پنجه نرم کرد. او چهار همسر داشت که همه به جز یکی به نام «زینا» از کنار او رفتند. زینا به ایّوب وفادار بود و در کنار او ماند. پس از چند ماه، مردم ایّوب را به خاطر بیماری و عفونت تن بیمارش، از شهر بیرون کردند. او و زینا، در بیابان‌ها سرگردان بودند و کسی به آن‌ها پناه نمی‌داد. در این مدت، همسر ایّوب به آبادی‌های اطراف می‌رفت، کار می‌کرد و پولی برای گذران زندگی و خوراکی برای سیر شدن به دست می‌آورد. روزی از روزها، زینا نتوانست کاری پیدا کند و به در خانهٔ زن ثروتمندی رفت. زن ثروتمند با دیدن موهای زیبای زینا، از او خواست در مقابل پولی موهایش را به او بفروشد؛ اما زینا گفت: «از گیسوان من درگذر، من آن‌ها را به خاطر زیبایی نگه نداشته‌ام. همسرم زمین‌گیر است. هنگام عبادت و سجده، دست در آن‌ها می‌افکند و از زمین بر می‌خیزد.»
اما زن ثروتمند همچنان اصرار کرد تا زینا پذیرفت و گیسوان خود را چید و به او داد. در این هنگام، شیطان به صورت مردی در آمد، نزد ایّوب رفت و گفت: «همسرت از راه نجابت خارج شده، به خاطر همین، گیسوانش را بریدند.[1]»
ایّوب که تا به حال همهٔ مصائب را تحمل کرده بود، وقتی صحبت از ناموس او به میان آمد، از خداوند خواست تا به عذاب‌هایش پایان دهد و سوگند خورد که هنگام بازیافتن سلامتی، صد تازیانه به زینا بزنند. خداوند رحمان، دعای او را شنید و به او وَحی کرد که: «پای خود را بر زمین بکوب، چشمه‌ای پدیدار

۱- در زمان قدیم رسم بود چنان که زنی از راه نجابت و پاکدامنی خارج می‌شد، مردم موی او را می‌چیدند تا به این وسیله معروف باشد و تنبیه شود.

خواهد شد. از آب آن بنوش و بدنت را با آن بشوی تا سلامتی به تو بازگردد.»
ایّوب این کارها را کرد و سلامتی‌اش بازگشت. ساعتی بعد زینا بازگشت و به جای ایّوب، جوانی رشید و سالم را مقابل خود یافت. پس از چند لحظه او متوجه جریان شد و بعد او نیز ماجرا را برای ایّوب تعریف کرد. ایّوب گفت: «من در مقابل خدا سوگند خورده‌ام که تو را صد تازیانه بزنم و نمی‌توانم از سوگندم بازگردم.»
زینا آماده شد تا ایّوب بر او تازیانه بزند، اما در همین هنگام، خداوند به ایّوب فرمود: «ای ایّوب! او زن وفاداری است و شایستهٔ این عمل نیست. به جای تازیانه صد شاخه گندم را دسته کن و آن را در دست بگیر و با آن یک بار به تن زنت ضربه بزن.»
به این ترتیب، ایّوب و زینا، دوباره سلامت و سعادت خود را باز یافتند. به امر خداوند، فرزندان و مال و حشم او دوباره زنده شدند و مزارع و کشتزارهایش چون قبل، به آنان تعلّق گرفت.

کاربرد:

هرگاه کسی صبر و شکیبایی بسیار داشته باشد و در مقابل سختی‌ها و ناکامی‌ها، تحمل و بردباری داشته باشد، این صبر و تحمل از روی ایمان، بـه صـبر ایّـوب تشـبیه و مـثال زده می‌شود؛ یعنی صبری از روی ایمان و تقوا که نتیجه‌اش پاداش و رحمت پروردگار خواهد بود.

○ صبر تلخ است ولیکن بَرِ* شیرین دارد.

کاربرد:

وقتی کسی بی‌تابی کند و صبر و تحمل نداشته باشد، بـرای امـیدوار کـردن او از ایـن مـثل استفاده می‌کنند.

مشابه:

- آن میوه که از صبر برآمد، شکری بود.
- یک صبر کن و هزار افسوس مخور.
- گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
- کارها نیکو شود اما به صبر.
- عجله کار شیطان است.

معنای لغت:

* بر: میوه

○ صبر کوتاه خدا، سی سال است.

کاربرد:

خداوند صبور و بخشنده است؛ اما مواظب باش. خداوند گرچه صبر و تحمل زیادی دارد؛ اما اگر بر تو خشم گیرد، از خشمش در امان نخواهی بود. خداوند در برابر خطاهای بندگانش صبور است؛ اما وای به روزی که بر بنده‌اش سخت بگیرد!

■ **مشابه:**

● خدا دیرگیر، اما سختگیر است.

○ **صبر کنید تا من تُفی به دستم بکنم.**

□ **توضیح:**

پیش از گرفتن تبر و هیزم‌شکنی، یا پیش از هر کاری که به کمک دستها انجام می‌شود، در قدیم، تفی به کف دست می‌کردند تا کف دست لیز شود و تاول نزند.

امروزه هم ورزشکاران ـ مثلاً وزنه‌برداران ـ پودر چربی را برای سهولت کار به کف دست می‌مالند.

تف به کف دست کردن، کنایه از آماده شدن برای انجام کاری سخت است.

✱ **کاربرد:**

اگر بدانیم که کسی آمادگی پذیرش کاری سخت را ندارد و این پا و آن پا می‌کند که از زیر کار در برود، اما ظاهراً این طور وانمود می‌کند که در حال آماده کردن خویش است، این مثل معنی پیدا می‌کند.

○ **صحبت سنگ صبور است، نه آیینه و سنگ.**

□ **توضیح:**

در افسانه‌های قدیم ایران، «سنگ صبور» سنگی بود سخت که قهرمانان داستان‌ها هنگامی که رنجها و غم‌هایشان به حدی می‌رسید که توان تحمل آن را نداشتند، در برابر آن می‌نشستند و حرف می‌زدند تا آرام شوند.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند بگویند کسی بسیار مقاوم و صبور است و تحمل هر مشکل و گرفتاری را دارد و به راحتی زیر بار رنج زندگی خرد نمی‌شود، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **صحبت سنگ و سبو* راست نیاید هرگز.**

✱ **کاربرد:**

بعضی از افراد با یکدیگر توافق و هماهنگی ندارند و به خاطر همین، وقتی می‌خواهند کاری مشترک را انجام دهند، دچار اختلاف می‌شوند. در این گونه موارد، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● آبگینه** و سنگ با هم نسازند.

● با هم مثل کارد و پنیر هستند.

● با هم مثل تیغ و ابریشم هستند.

معنای لغات:

* سبو: کوزهٔ سفالی

** آبگینه: شیشه، ظرف شیشه‌ای، آینه.

○ صحرا که نمانده‌اید!

● کاربرد:

این مثل به عنوان یک تعارف دوستانه و محبت‌آمیز برای دعوت کسی به خانه و سفره به کار می‌رود. اگر میهمانی بخواهد بی‌موقع یا باعجله خانهٔ میزبان را ترک کند، با این مثل او را به ماندن دعوت می‌کنند.

○ صدای این کمانچه صبح بلند می‌شود.

صدایش صبح بلند می‌شود.

○ صدای حلال حلالش تا سرگردنه می‌رسید.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ راهزنی که همهٔ نیازهای زندگیش از راه حرام به دست می‌آمد، با مرگ مادرش روبه‌رو شد. مادر از او خواست از راه حلال پارچه‌ای برای کفن کردن او فراهم آورد. راهزن رفت تا در جاده‌ای به پارچه‌فروشی رسید. پارچه‌ای به زور از او گرفت و گفت: «حلال کن». پارچه‌فروش از ترس جان گفت: «حلالت باشد.» راهزن به حرف او اطمینان نکرد. گلوی او را فشرد و گفت: «از ته دل می‌گویی حلال؟» پارچه‌فروش فریاد می‌زد که حلال، حلال و آن قدر گفت تا خفه شد و مرد.

● کاربرد:

وقتی با زور کسی را وادار کنند که از حقش بگذرد و او از روی بی‌میلی تن در دهد این مثل به کار می‌آید.

○ صدایش از ته چاه در می‌آید.

● کاربرد:

۱ـ این مثل به کنایه در مورد کسی گفته می‌شود که بر اثر ترس، اضطراب، شرم یا بیماری با صدایی آرام و آهسته حرف می‌زند.

۲ـ خیلی ناتوان است. دیگر امیدی به او نیست.

○ صدایش از جای گرم بلند می‌شود.

● کاربرد:

۱ـ بعضی از افراد، در زمان راحتی و آسایش، نمی‌توانند درک کنند که انسان‌های دیگر در چه موقعیت سختی قرار دارند. آن‌ها در چنین وضعی، در مورد مسائل قضاوت می‌کنند یا نظر می‌دهند یا برای دیگران و مسائلشان راه چاره پیشنهاد می‌دهند. طبیعی است که

چنین انسانی در چنین وضعی، اگر خودش درک و آگاهی نداشته باشد، نمی‌تواند خوب قضاوت کند و راه چارهٔ درستی پیشنهاد بدهد.

۲ـ اگر به کسی از روی نادانی پیشنهاد کاری بشود که امکانات انجام دادن آن را نداشته باشد، این مثل را می‌گوید.

■ **مشابه:**

● کنار گود* نشسته، می‌گوید لنگش** کن!

● از دور، دستی بر آتش دارد!

معنای لغات:

* گود: میدان مبارزه

** لنگش کن: پشت او را به خاک بمال، او را شکست بده! (لنگ کردن فنی سخت و زیبا در کشتی است.)

○ **صدایش به گوش خودش، خوش آمده!**

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی صدای ناهنجاری دارد و آواز می‌خواند و به این کار ادامه می‌دهد، دیگران که از شنیدن صدای او ناراحت هستند، می‌گویند: «*صدایش به گوش خودش، خوش آمده.*» یعنی فقط خودش صدای خودش را دوست دارد و فکر می‌کند صدای خوبی دارد.

۲ـ دیگران در برابر کسی که آثار و کارهای خودش را می‌پسندد، اما کارهایش آن چنان هم پسندیده نیست، این مثل را می‌گویند.

○ **صدایش صبح بلند می‌شود.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یک شب دزدی به خانهٔ کسی رفت و با سوهان مشغول بریدن قفل در خانه شد. صاحب‌خانه سر رسید و از دزد پرسید: «عمو جان، این موقع شب، این جا چکار می‌کنی؟»

دزد با خونسردی جواب داد: «دلم گرفته بود، دارم برای خودم کمانچه می‌زنم.»

صاحب‌خانه که آدم ساده‌ای بود، گفت: «اما این چه جور کمانچه‌ای است که صدا ندارد.»

دزد گفت: «این از آن کمانچه‌هاست که صدایش فردا صبح درمی‌آید!»

مرد ساده، باور کرد. دزد را تنها گذاشت و رفت و خوابید. دزد هم با خیال راحت، قفل را برید، در را باز کرد و هر چه می‌خواست، برداشت و رفت.

فردا صبح، وقتی مرد صاحب‌خانه بیدار شد، دید دزد تمام خانه را پاک کرده و برده. صدای آه و فریادش بلند شد و تازه فهمید که مرد دیشب به او چه گفته است.

* **کاربرد:**

هرگاه کسی از نتیجهٔ عملی که در حال انجام آن است، آگاه نباشد و به هشدار دیگران هم توجه نکند، به او می‌گویند: «صدایش صبح بلند می‌شود.»

○ **صدای یا قدوسش به آسمان بلند شد.**

* **کاربرد:**

۱ـ خیلی رنج کشید. آه از نهادش بر آمد.

۲ـ کتک زیادی خورد و نالهٔ بسیاری کرد.

○ **صد باد صبا* این جا، بی‌سلسله** می‌رقصد.**

* **کاربرد:**

گاهی وقت‌ها شور و اشتیاقی معنوی، چنان سراسر وجود انسان‌ها را فرا می‌گیرد که به راحتی از هر چیز مادی و دنیوی می‌گذرند و چنان از زمین و دنیای زمینی جدا می‌شوند که انگار هرگز روی این کرهٔ خاکی نبوده‌اند و این رهایی است، سبکبالی است و رقص پر شور زندگی است.

معنای لغات:

* باد صبا: بادی که از سمت شمال شرقی می‌وزد.

** سلسله: زنجیر

○ **صد بار گز* کن، یک بار بِبُر!**

* **کاربرد:**

همیشه در کارهایت، خوب فکر کن. چند بار آن را از اول تا آخر، مرور کن. وقتی خوب فکر کردی و از همه چیز مطمئن شدی، آن وقت شروع کن. با این مثل، احتیاط و دور اندیشی، آزمایش و تأمل، سفارش شده است و این که آزمایش و صبر، لازمهٔ انجام هر کاری است.

□ **معنای لغت:**

* گز کردن: اندازه گرفتن (گز یکی از واحدهای اندازه‌گیری طول در قدیم بود.)

○ **صد پتک زرگر، یک پتک آهنگر.**

□ **توضیح:**

طلاسازی، کاری بسیار ظریف و دقیق است. ایجاد طرح و نقش روی ورقهٔ طلا باید با استادی و ظرافت خاصی انجام شود، در حالی که آهنگری کاری است که بیشتر به قدرت و سرعت عمل نیاز دارد. کوبیدن چکش زرگری بر ورقهٔ طلا، با دقت و ظرافت همراه است.

✹ **کاربرد:**

انجام بعضی کارها قاطعیت و قدرت و سرعت می‌خواهد و با صبر کردن و تردید و آهسته کاری، به نتیجه نمی‌رسد، این مثل در چنین مواردی به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● صد سوزن سوزنگر، یک پتک آهنگر.

● صد پول سیاه، یک سکهٔ طلا.

○ **صد تا چاقو بسازد، یکی‌اش دسته ندارد.**

✹ **کاربرد:**

خیلی دروغگوست و حرف‌های بی‌اساس می‌زند، اگر صد تا حرف بزند، یکی از آن حرف‌ها هم راست از آب در نمی‌آید.

■ **مشابه:**

● صد کوزه بسازد، یکی‌اش دسته ندارد.

● صد قبا بدوزد، یکی‌اش آستین ندارد.

● هزار کیسه بدوزد، یکی‌اش ته ندارد.

● یک رودهٔ راست توی شکمش ندارد.

● تخم‌مرغش زرده ندارد.

○ **صد تا کوزه نو می‌شکند تا یک کهنه.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل را بیشتر افراد پیر و مسن به جوانانی که از مرگ آن‌ها حرف می‌زنند، می‌گویند و به این معناست که مرگ و زندگی هیچ کس را نمی‌توان پیش‌بینی کرد و این نه به پیری مربوط است و نه به جوانی.

۲ـ همچنین در مرگ جوانی که کسی انتظار از دست رفتنش را نداشته، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● ای بسا اسب تیز رو که بمرد، خرک لنگ جان به منزل برد.

○ **صد تا گنجشک با زاغ و زیغشان*، یک مَن** است!**

□ **توضیح:**

گنجشک پرنده‌ای سبکبال و کوچک، اما فرز و چابک است. جوجه‌های این پرنده نیز در آغاز بیرون آمدن از تخم، کوچک و بدون بال و پر هستند.

✹ **کاربرد:**

۱ـ موجودات ضعیف و نحیف هر قدر هم که تعدادشان زیاد باشد، باز هم کم ارزش و

سبک هستند.

۲ـ سودهای کم و اندک، به جایی نمی‌رسد و پول چشمگیری از آن‌ها جمع نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● صد مَن پر قو، یک مشت نیست!

□ **معنای لغات:**

* زاغ و زیغ: فرزندان کوچک، در این جا منظور جوجه‌های گنجشک است.

** مَن: واحد اندازه گیری برابر ۳ کیلوگرم

○ **صد تا مثل تو را (مرا) لب چشمه می‌برد، تشنه بر می‌گرداند.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که بسیار حقه‌بازند و می‌توانند به راحتی سر دیگران کلاه بگذارند.

○ **صد جان فدای آنکه دلش با زبان یکی است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـاین مثل در ستایش افرادی به کار می‌رود که صادقانه رفتار می‌کنند و فکر و عملشان یکی است. در دوستی و رفاقت، یکرنگ و صمیمی هستند و در خشم و دشمنی، سرسخت و پا برجا.

۲ـ گاهی نیز در برابر افراد دورو و منافق، این مثل به طعنه گفته می‌شود.

○ **صد در شود گشاده، چو بسته شود دری.**

✱ **کاربرد:**

ناامید مباش اگر مشکل پیش آمده، صد راه حل دارد.

■ **مشابه:**

● خدا گر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

● در نومیدی بسی امید است.

○ **صد دینار (صنار) جگر، سفرهٔ قلمکار نمی‌خواهد.**

□ **توضیح:**

جگر، خوراکی ارزان است و سفرهٔ قلمکار، پارچهٔ دست‌ساز، با ارزش و گرانبهایی است که در قدیم برای پذیرایی از میهمانان مهم یا چیدن خوراکی‌های گرانبها از آن استفاده می‌شد.

✱ **کاربرد:**

وقتی برای چیز کم ارزش، سر و صدای زیاد راه بیندازند و ریخت و پاش فراوان کنند؛

طوری که هزینه‌های فرعی از ارزش اصل کار بیشتر شود، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● چه آشی باشد که لایق قدح باشد.

● آش ترش ، قابل سرپوش را ندارد.

● این آش و این نقاره؟!

○ **صد رحمت به سنگ پای قزوین!**

□ **توضیح:**

«سنگ پا» قطعه‌ای از گدازه‌های باقیمانده و سرد شدهٔ آتشفشانی است که متخلخل و سیاه است. این سنگ بسیار مقاوم است و به خاطر تخلخل زبر است. از این سنگ برای ساییدن و نرم کردن پوسته‌های خشک و زبر و پاشنهٔ پا در حمام استفاده می‌شود. سنگ پا بسیار مقاوم و دیرشکن است. در مثل، سختی و مقاومت هر چیز، به این سنگ تشبیه می‌شود. شهر قزوین به خاطر داشتن چنین سنگی معروف است.

✹ **کاربرد:**

پررویی و مقاومت کسی، به خصوص وقتی از حد می‌گذرد و حالت بی‌ادبی و گستاخی می‌گیرد، به سنگ پا تشبیه می‌شود؛ یعنی این آدم از سنگ پا هم سخت‌تر و مقاوم‌تر است.

○ **صد رحمت به شمر!**

□ **توضیح:**

شمر قاتل امام حسین‌علیه‌السلام بود و در سنگدلی و بی‌ایمانی همتا نداشت.

✹ **کاربرد:**

آدم بسیار بی‌ایمان و سنگدلی است، از شمر هم بدتر است.

○ **صد رحمت به کفن دزد اولی.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی از راه دزدیدن کفن مرده‌ها روزگار می‌گذراند؛ از قضای روزگار، او در بستر بیماری افتاد و رو به مرگ بود. در این هنگام، پسرش را صدا کرد و گفت: «من گناهان بسیاری کرده‌ام؛ اما تو کاری بکن که مردم به جای لعن و نفرین، بر من رحمت بفرستند.»

پس از مرگ پدر، پسر نیز، کار پدر را ادامه داد و به کفن دزدی مشغول شد؛ اما او علاوه بر کفن، دارایی و مال مردم یا دندان طلای مرده‌ها را هم می‌دزدید. وقتی مردم از کار پسر باخبر شدند، گفتند: «صد رحمت به کفن دزد...»

✹ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهیم دو نفر آدم بد را با یکدیگر مقایسه کنیم و بدتر بودن یکی از آن‌ها را نشان بدهیم، این مثل را به کار می‌بریم.

۲ـ هنگامی که با از بین رفتن آدمی ستمکار و بد، منتظر باشیم آدم بهتری جایش را بگیرد؛ اما کسی بدتر از او جانشین شود، می‌گوییم: «صد رحمت به....»

○ **صد سر را کلاه است، صد کور را عصا.**

❋ **کاربرد:**

خیلی کارها از دستش برمی‌آید. آدم توانا و باهوشی است.

○ **صد سوزن سوزنگر، یک پتک آهنگر.**

صد پتک زرگر، یک پتک آهنگر

○ **صد شب بدهی، درویشی؛ یک شب ندهی نا درویشی.**

چهل سال بدهی، مردی؛ یک بار ندهی نامردی.

○ **صد من پر قو یک مشت نیست.**

صد تا گنجشک با زاغ و زیغشان، یک من است.

○ **صد موش را یک گربه بس است.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ تعداد زیاد مهم نیست، قدرت و هوش مهم است.

۲ـ کسانی که ترسو هستند و اعتماد به نفس ندارند، خیلی زود از کسی که شجاع است و اعتماد به نفس دارد شکست می‌خورند.

■ **مشابه:**

● ترس برادر مرگ است.

○ **صد نفر آیینه به دست، سکینه کچل سرشو می‌بست.**

یک کاسه کاچی، صد تا سرناچی.

○ **صد هزاران طفل سر ببریده شد تا کلیم الله موسی دیده شد**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند سال‌ها پیش در سرزمین مصر پادشاهانی حکومت می‌کردند که به آن‌ها فرعون می‌گفتند. فرعونی که در زمان حضرت موسی (ع) زندگی می‌کرد، بسیار خودخواه و ظالم بود و خود را خدا می‌نامید و از همین ر اه، تا جایی که می‌توانست، به مردم ظلم و ستم می‌کرد. یک شب فرعون خواب بدی دید. از خواب بیدار شد و از اطر افیان خود خواست تا خواب او ر ا تعبیر کنند. آنان گفتند: «به زودی

در میان قوم بنی‌اسرائیل پسری به دنیا می‌آید که به دشمنی با تو برمی‌خیزد و تخت پادشاهی تو را واژگون می‌کند.»

فرعون از ترس دستور داد تا همهٔ فرزندان پسر قوم بنی‌اسرائیل را از بین ببرند. وقتی موسی (ع) به دنیا آمد، مادرش به فرمان خدا او را در سبدی گذاشت و به رودخانه انداخت تا به دست مأموران فرعون نیفتد. به خواست خداوند، کنیزان فرعون سبد را از آب گرفتند و نزد «آسیه» همسر فرعون بردند. آسیه که فرزندی نداشت، فرعون را راضی کرد تا موسی(ع) را به فرزندی قبول کند. بدین ترتیب، موسی (ع) زنده ماند و در چهل سالگی از سوی پروردگار، به پیامبری برگزیده شد.

* **کاربرد:**

۱ـ به دست آوردن هر چیز با ارزش، با سختی‌ها و رنج‌های بسیار همراه است؛ ولی وقتی هدف ارزشمند باشد، از دست دادن هر چیز، حتی جان در راه آن امکان‌پذیر خواهد بود.

۲ـ هزاران ضرر، سختی و مشکل را باید تحمل کنی تا بتوانی به نتیجهٔ دلخواه برسی.

○ صرف* خانه بهتر از سور** بغداد است.

* **کاربرد:**

کسی که حاضر نیست به امید سود بیشتر به کارهای پر خطر دست بزند و یا به سفرهای دور و دراز برود، این مثل را برای توجیه کار و عقیده خود می‌گوید.

معنای لغات:

* صرف: سود، بهره

** سور: غذا، میهمانی

○ صفای هر چمن از روی باغبان پیداست.

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی در یک میهمانی، به میهمان خوش می‌گذرد و احساس شادی می‌کند که میزبان با چهرهٔ گشاده و رویی خوش از او پذیرایی کند. در چنین مواقعی است که می‌گویند: «صفای هر چمن از روی باغبان پیداست.»

۲ـ از به وجودآورنده و سازندهٔ بسیاری از آثار، می‌توان فهمید که خود اثر تا چه اندازه ارزشمند است.

■ **مشابه:**

● مال را به روی (ریش) صاحبش خرند.

○ **صلاح* کار کجا و من خراب کجا؟!**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از بیت زیر است:

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟ ‌ ‌ ‌ ‌ بینی تفاوت ره از کجاست، تا به کجا

❋ **کاربرد:**

کسی که خودش را شایستهٔ اظهار نظر دربارهٔ مشکل نداند و یا بخواهد شکسته نفسی کند و چیزی نگوید، این مثل را خواهد گفت.

□ **معنای لغت:**

* صلاح: مصلحت، چارهٔ کار

○ **صلاح مملکت خویش، خسروان* دانند.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ پس از این که کسی را راهنمایی کردند، برای این که خودش در انتخاب راه آزاد باشد، این مثل را به او می‌گویند.

۲ـ این مثل، اشاره به مصلحت‌اندیشی و عمل هر کس در محدودهٔ زندگی شخصی خویش است. هر کسی آزادی دارد که بهترین راه حل را در محدودهٔ خویش بیابد.

□ **معنای لغت:**

* خسروان: پادشاهان

○ **صنار* بده آش، به همین خیال باش.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ این مثل به شوخی، به کسی که آرزو یا خواسته‌ای دارد که انجام شدنش غیر ممکن است، گفته می‌شود.

۲ـ به کسی که آرزوهای دور و درازی دارد، اما برای رسیدن به آرزوهایش تلاش نمی‌کند، این مثل گفته می‌شود.

۳ـ کسی که با خوش خیالی و با امکانات و توانایی‌های اندک در پی رسیدن به نتایج بزرگی است، این مثل را می‌شنود.

□ **معنای لغت:**

* صنار: واحد پول قدیمی، پول کم و بی‌ارزش

○ **صورتش را با سیلی سرخ می‌کند.**

□ **توضیح:**

وقتی بر صورتی سیلی نواخته می‌شود، اثر آن به صورت سرخی گونه‌ها تا مدتی باقی می‌ماند.

✱ **کاربرد:**

گاهی انسان‌ها هنگام سختی و تنگ دستی، با وجود ناتوانی، گله و شکایت نمی‌کنند و سعی می‌کنند به هر شکلی که هست، با آبرومندی و ظاهری مناسب، دوران فقر و نداری را سپری کنند. قضاوت دیگران در مورد این گونه آدم‌ها، با عبارت صورتش را با سیلی سرخ می‌کند، بیان می‌شود و حالت احترام و ستایش دارد.

○ **صورت مسأله را پاک می‌کند.**

طاقت دیدن ندارد، روی پنهان می‌کند.

○ **صورتی در زیر* دارد، آنچه در بالا** ستی.**

□ **توضیح:**

طبق عقیدهٔ برخی فیلسوفان، هر پدیده و موجودی در عالم مادی و جهان نمونه‌ای در عالم بالا و در عالم معنوی دارد و موجودات این جهان، سایه‌هایی از اصل‌های خود در آن جهان هستند.

✱ **کاربرد:**

هر چیزی که می‌بینی، یک ظاهر دارد و یک باطن و اصل، همیشه نباید از روی ظاهر پدیده‌ها و چیزها روی آن‌ها قضاوت کرد. همیشه اصل و ظاهر با هم تفاوت دارند.

معنای لغات:

* زیر: عالم مادی

** بالا: عالم معنوی

○ **صولت سیلاب را تمکین* دریا شکند.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ آدم‌های عصبانی در برابر آدم‌های آرام شکست می‌خورند.

۲ـ شور و شر و فریاد آدم‌های جوشی و عصبانی کاری از پیش نمی‌برد.

□ **معنای لغت:**

* تمکین: اطاعت کردن، بزرگواری کردن.

○ **صید از پی صیاد دویدن مزه دارد.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از این شعر عامیانه است:

صیاد پی صید دویدن هنری نیست   صید از پی صیاد دویدن مزه دارد

● کاربرد:

کاری کن که همه حتی دشمنانت به تو نیازمند باشند و یا به تو احترام بگذارند.

○ صید را چون اجل آید، پی صیّاد رود.

● کاربرد:

۱ـ گاهی حادثه‌ای پیش می‌آید یا سرنوشت، مسیری نو در پیش می‌گیرد که خواست و نتیجهٔ برنامه و تلاش خود فرد نیست. در چنین مواقعی گناه را به گردن سرنوشت می‌اندازند و این مثل را می‌گویند.

۲ـ وقتی که اجل کسی برسد، گاهی خود او موجبات مرگ خود را فراهم می‌کند.

■ مشابه:

●اشتر چو هلاک گشت خواهد   آید به سرِ چه* و لبِ جَر**

معنای لغات:

* چَه: چاه

** جَر: کشمکش، دعوا و درگیری

○ صید غافل، زحمت صیّاد را کم می‌کند.

● کاربرد:

هنگامی که بی‌احتیاطی و بی‌توجّهی کسی در انجام کاری، موجب گرفتاری و دردسر برای او شود و فرصت مناسبی برای دشمن پیش آورد که به او صدمه بزنند، از این مثل استفاده می‌شود.



○ **ضامن بهشت و دوزخ او نیستم.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هر کس مسؤول کار خودش است.

۲ـ نمی‌توان دربارهٔ درست یا نادرست بودن کار کسی، به راحتی قضاوت کرد؛ زیرا نیّت انجام دهندهٔ کار، مهم است.

۳ـ هر کاری می‌خواهد بکند، خودش باید جوابش را پس بدهد.

○ **ضامن* یا دست به کیسه است یا دست به یقه!**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی برای کسی یا کاری ضامن می‌شود، معمولاً دچار مشکلات مختلفی می‌شود؛ یعنی یا باید از نظر مالی و اقتصادی، ضرر آن کسی را که ضامنش شده، بپردازد یا این که درگیر مشکلات دیگر آن شخص شود؛ یعنی همیشه دچار دردسر است.

□ **معنای لغت:**

* ضامن: کسی که تعهد می‌کند ضرر و زیان کسی را، در صورت عدم پرداخت خود شخص، به طلبکار بدهد تا طلبکار، او را برای مدت محدودی راحت بگذارد یا به او مهلت بدهد.

○ **ضرب خورده جرّاح است.**

✱ **کاربرد:**

کسی که خود دچار گرفتاری یا مشکلی شده باشد، به علت تجربه‌ای که به دست می‌آورد، می‌تواند مناسب‌ترین راه حل را پیشنهاد کند.

■ **مشابه:**

● حکیم آن است که سر خودش آمده باشد.

● بلادیده حکیم است.

○ **ضرب دستش (شستش) را چشیده!**

□ **توضیح:**

ضرب دست یا ضرب شست به معنای توانایی و قدرت است.

✵ **کاربرد:**

این مثل، در مورد کسی به کار می‌رود که قدرت و توانایی حریف خود را می‌داند و به دلیل همین آگاهی، از زورآزمایی و مقابله با او طفره می‌رود؛ چون می‌داند که در نبرد، برد با حریف زورمند است.

○ **ضرب، ضرب اوّل است.**

✵ **کاربرد:**

۱ـ کسی که اوّلین ضربه را بزند، برنده خواهد بود؛ چون نفر دوم سعی در دفاع از خود دارد؛ نه حمله.

۲ـ کسی که برای اوّلین بار کاری را بکند، بیشتر از دیگرانی که بعداً از او تقلید می‌کنند، سود می‌برد.

○ **ضرر بی‌پولی را خیلی‌ها داده‌اند.**

✵ **کاربرد:**

این مثل بیشتر در پاسخ به کسانی گفته می‌شود که همیشه از بی‌پولی و ضرری که به دلیل بی‌پولی داشته‌اند، گله می‌کنند و ناراضی هستند. با گفتن این مثل، او را متوجه می‌کنند که بسیاری از مردم هم در وضعیت او به سر می‌برند.

○ **ضرری به بزغاله و برّهٔ کسی نمی‌زند.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند چوپان بی‌سوادی با گله بز و گوسفند خود وارد دهی شد. وقت ظهر بود و یک نفر با صدای ناخوش‌آیندی اذان می‌گفت. چوپان از صدای او ترسید. به یکی از اهالی ده گفت: «این مرد با این صدایش چه می‌گوید؟ چرا فریاد می‌زند؟»

جواب شنید: «اذان می‌گوید.»

چوپان معنی حرفی را که شنیده بود نفهمید. رو به روستایی کرد و گفت: «ببینم این چیزی که او می‌گوید به بزغاله‌ها و بره‌های من ضرری نمی‌زند.»

جواب شنید: «نه ضرری نمی‌زند.»

چوپان گفت: «حالا که ضرری نمی‌زند، بگذار هر چه دلش می‌خواهد فریاد بزند.»

✵ **کاربرد:**

اگر کسی کاری کند که سود و زیانش نصیب خودش شود و به دیگران آسیبی نزند، این مثل

مصداق پیدا می‌کند.

○ **ضیافت* خور، باید خوش‌آمدگو باشد.**

□ **توضیح:**

میهمان‌نوازی و پذیرایی از میهمان، یکی از خصلت‌های پسندیده است و میهمان نزد ایرانیان، ارج و ارزش خاصی دارد. معمولاً رسم است که وقتی یک نفر به دیدن کسی می‌رود، آن شخص نیز در جواب محبت و احترام او به دیدارش می‌رود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ گاهی میهمانان برای اینکه میزبان را به خانهٔ خود دعوت کنند، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ اگر روزی به عنوان میهمانی نزد کسی رفتی، باید در مقابل، پذیرای آن شخص باشی. تو هم باید روزی میهمانی بدهی. تو هم باید جواب محبت و احترام میزبان را بدهی.

۳ـ هر کاری نتیجه‌ای دارد. اگر کاری را انجام دادی، باید منتظر نتیجه‌اش هم باشی.

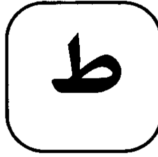
■ **مشابه:**

● هر دیدی، بازدیدی دارد.

● هر رفتی، آمدی دارد.

□ **معنای لغت:**

* ضیافت: میهمانی، سور



○ **طاس اگر راست نشیند، همه کس نرّاد است.**

□ **توضیح:**

«نرد» نوعی بازی است که به وسیلهٔ دو طاس و سی مهره، روی تختهٔ مخصوصی به نام «تخته نرد» انجام می‌شود و «نرّاد» کسی است که این بازی را به خوبی و با مهارت انجام می‌دهد. برنده شدن در این بازی، بستگی زیاد به شانس و نوع به زمین افتادن طاس‌ها دارد.

✱ **کاربرد:**

۱ ـ اگر شرایط و اوضاع مناسب باشد، کار به خوبی پیش خواهد رفت و موفّقیت حتمی خواهد بود.

۲ ـ به کسی که گناه شکست خود در کاری را به گردن اوضاع نامناسب می‌اندازد، گفته می‌شود:

«*طاس اگر راست نشیند، همه کس نرّاد است*»

یعنی اگر با مناسب نبودن امکانات و اوضاع موفق می‌شدی، مهم بود؛ وگرنه با وجود شرایط مناسب کار از همه برمی‌آید.

۳ ـ کسی که در بازی نرد بازنده شده است، برای توجیه باخت خود و برد حریف این مثل را به کار می‌برد.

○ **طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد.**

○ **طاقِ آسمان سوراخ شده!**

□ **توضیح:**

در ادبیات ما، آسمان به طاق و گنبد تشبیه می‌شود. این تشبیه هم به خاطر تقدّس آسمان و هم به خاطر آبی بودن و شباهت آن به گنبد مسجدهاست.

کاربرد:

۱ـ این مثل اشاره به باریدن بی‌وقفه و طولانی بودن باران است.

۲ـ اگر کسی ادّعاهای بیهوده داشته باشد و خود را موجودی برتر از دیگران بداند، درباره‌اش می‌گویند: «انگار طاق آسمان سوراخ شده و این بابا تنها به زمین افتاده است.»

طاقت دیدن ندارد، روی پنهان می‌کند.

کاربرد:

بعضی افراد به دلیل این که نمی‌توانند مسائل و مشکلات زندگی را حل کنند سعی می‌کنند طوری زندگی کنند که اصلاً با مشکلات روبه‌رو نشوند. این مثل بیشتر در مورد این افراد به کار می‌رود.

مشابه:

- صورت مسأله را پاک می‌کند.

طاقت پیکان نداری، سخت چون جوشن* مباش.

کاربرد:

۱ـ به اندازهٔ توان خودت مسؤلیت قبول کن.

۲ـ وقتی قدرت مبارزه نداری، نرمخو باش.

معنای لغت:

* جوشن: زره

طاقَت میهمان نداشت، میهمان به خانه گذاشت.

توضیح:

با این که پذیرایی از میهمان، کاری دلپذیر است؛ اما برای بسیاری از آدم‌ها سخت است و علاقه‌ای به این کار ندارند و به دلیل‌های مختلف، از این کار، شانه خالی می‌کنند.

کاربرد:

۱ـ وقتی کسی دوست نداشته باشد از میهمان پذیرایی کند و به بهانه‌های مختلف، در حضور میهمان از خانه خارج شود، این مثل در مورد او به کار می‌رود.

۲ـ کسی که از مشارکت در کاری شانه خالی کند و مسؤولیت خودش را هم به دیگران واگذارد، این مثل را خواهد شنید.

○ **طاقش را بیار، جفتش را ببر.**

جفتش را بیار، مفتش را ببر.

○ **طبل پنهان چه زنم، تشت من از بام افتاد.**

✺ **کاربرد:**

پنهان کردن و رازداری، دیگر بی‌فایده است. همه چیز معلوم شد و همه از موضوع با خبر شدند. پنهان نگه داشتن موضوع، دردی را دوا نمی‌کند.

■ **مشابه:**

● طبل رسوایی ما بر سر بازار زدند.
● ما که رسوای جهانیم، غم عالم پشم است.
● از خدا که پنهان نیست، از تو چه پنهان.

○ **طبل تو خالی است.**

□ **توضیح:**

طبل نوعی ساز ضربی است که از بدنه‌ای استوانه‌ای شکل تشکیل شده و میان آن خالی است. به دو سر استوانه، پوست بسیار نازک گاو یا بز می‌کشند و با چوب روی پوست کشیده شده، می‌کوبند. به دلیل خالی بودن داخل طبل، صدای بلندی از آن به گوش می‌رسد.

✺ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی های و هوی زیاد داشته باشد و حرف‌های بی‌اساس بگوید، بدون آن که کاری کند یا حرف‌هایش نتیجه‌ای داشته باشد، می‌گویند: «طبل تو خالی است!»

۲ـ اگر کسی دیگران را تهدید کند؛ در حالی که همه بدانند قدرت عملی کردن تهدیدش را ندارد، می‌گویند: «فلانی طبل تو خالی است.»

■ **مشابه:**

● رستمِ درِ حمام است.

○ **طبل رسوایی ما، بر سر بازار زدند.**

طبل پنهان چه زنم، تشت من از بام افتاد.

○ **طَبل زیر گلیم می‌زند!**

□ **توضیح:**

زدن طبل، همیشه با سر و صدا همراه است.

✺ **کاربرد:**

گاهی آدم‌ها سعی می‌کنند موضوعی را پنهان نگه دارند؛ اما برخلاف میل آن‌ها همه از آن

موضوع خبر دارند. در این هنگام می‌گویند: «فلانی، طبل زیر گلیم می‌زند!» یعنی طرف فکر می‌کند رازش را پنهان نگه داشته؛ اما همه از آن خبر دارند.

○ **طبیب بی‌انصاف، خلق را رنجور می‌خواهد.**
فریاد عزا به گوش مرده‌خور ابوعطاست.

○ **طبیبی که حقّ‌الزحمه نگیرد، نسخه‌اش دعوت‌نامهٔ جهنم است.**
✹ **کاربرد:**
۱ـ قیمت هر کار و خدمتی را باید پرداخت. کسانی که همیشه در پی به دست آوردن خدمات مجانی هستند یا می‌خواهند خدمات و کالاهای مورد نظر خود را به قیمت ارزان به‌دست آورند، بیشتر زیان می‌کنند.

۲ـ مجانی بودن یا ارزان بودن هیچ چیز بی‌دلیل نیست.

○ **طرف، طاق و جفت بازی می‌کند.**
□ **توضیح:**
طاق و جفت، نوعی بازی است که در آن یکی از طرفین بازی، چند مهره، سنگ یا هر چیزی را به صورت تک یا جفت در مشت می‌گیرد و دیگران باید تشخیص دهند که تعداد مهره‌ها جفت است یا تک.
✹ **کاربرد:**
وقتی بخواهیم بگوییم فلانی، قصد فریب دادن دیگران را دارد و هر بار به نوعی همه را مشغول می‌کند، در حالی که خود در پی مقصود و هدفی دیگر است، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **طعمهٔ هر مرغکی انجیر نیست.**
مرغی که انجیر می‌خورد، نوکش کج است.

○ **طفل اگر تودهٔ خاکستر است نور دو چشم پدر و مادر است**
✹ **کاربرد:**
۱ـ بچه هرچه باشد برای پدر و مادرش عزیز است.

۲ـ آدم عیب و ایراد کار نزدیکان خودش را نمی‌بیند.

○ **طفل خرما دوست دارد، صبر فرماید حکیم.**
✹ **کاربرد:**
۱ـ وقتی پزشک برای درمان و معالجهٔ بیمار دستور خاصی بدهد که طبق میل و علاقهٔ بیمار

نباشد؛ ولی برای سلامت او مفید باشد، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ دل، خواستار رسیدن به خیلی چیزها و موقعیت‌هاست؛ اما عقل با خواستهٔ دل موافق نیست.

○ **طفل انتظار آخر افسانه را می‌کشد.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ پایان کار مهم‌تر از آغاز کردن آن است.

۲ـ آدم بی‌صبر و ناشکیبایی است.

■ **مشابه:**

● شاهنامه آخرش خوش است.

● جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.

○ **طلا که پاک است، چه مِنّتش به خاک است؟!**

□ **توضیح:**

طلای خالص، بسیار نرم و شکننده است و همچنین قیمت آن بسیار گران است. برای استفاده از طلا، در موارد مختلف، طلا را با فلزهای دیگر ترکیب می‌کنند. به این ترتیب، مقاومت آن زیاد می‌شود. زرگران برای این که تعیین کنند هر کالایی که از طلا ساخته شده، چه قدر طلای خالص دارد و چه قدر فلزات دیگر در ترکیبش است، آن را محک می‌زنند. برای محک، از سنگ محک استفاده می‌شود.

✸ **کاربرد:**

۱ـ هر چیزی که خالص و بدون آلودگی و آمیختگی باشد، نباید از آزمایش و امتحان شدن واهمه‌ای داشته باشد؛ باید به خود و خالص بودن و پاکی‌اش اطمینان داشته باشد.

۲ـ کسی که کار خلافی نکرده است، از این که توسط افراد کم ارزش هم مورد بازجویی قرار گیرد، واهمه ندارد.

■ **مشابه:**

● آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است؟

○ **طلب وصول نکرده، مکن سند پاره.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ وقتی پولی را به عنوان قرض به کسی دادی و در مقابل از او رسید گرفتی، تا زمانی که پولت را پس نگرفته‌ای، رسید او را نگهدار. گاهی پیش می‌آید که بر سر پول، حتی بین دو برادر نیز اختلاف و دعوا ایجاد می‌شود.

۲ـ مدارکی که نشان‌دهندهٔ حق تو است، محکم نگه‌دار.

۳ـ تا کاری به پایان نرسیده، آن را تمام شده فرض نکن.

○ **طَمَع از نِجاست سگ هم نَجِس‌تر است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی پادشاهی از وزیر خود پرسید: «بگو ببینم، در دنیا چه چیزی از همهٔ چیزها نجس‌تر و بدتر است؟»

وزیر نتوانست جوابی بدهد؛ اما از پادشاه مهلتی خواست تا جواب را بیابد.

وزیر از شهر بیرون رفت تا جواب سؤال را پیدا کند. در راه به چوپانی رسید که گوسفندانش را برای چرا آورده بود. وزیر از او پرسید: «ای چوپان، تو که مرد بیابانی و سرد و گرم روزگار را چشیده‌ای، بگو ببینم، در دنیا چه چیزی نجس‌تر و بدتر از بقیهٔ چیزهاست؟»

چوپان در جواب گفت: «ای وزیر، پیش از آن که جوابت را بدهم، باید رازی را با تو در میان بگذارم. من پشت این تپه گنجی پیدا کرده‌ام. بیا با هم آن را از زیر خاک در آوریم، قصری بسازیم، تو شاه باش و من وزیر.»

وزیر وقتی این حرف را شنید، قبول کرد و گفت:«زود باش برویم و محل گنج را نشانم بده.»

چوپان گفت: «اما یک شرط دارد!»

وزیر گفت: «چه شرطی ؟!»

چوپان گفت: «باید سه مرتبه زبانت را به نجاست سگ من بزنی تا گنج را به تو نشان بدهم.»

وزیر قبول کرد و این کار را کرد و پیش خود گفت: «عیبی ندارد اول گنج را تصرف می‌کنم، بعد چوپان را می‌کشم.»

سپس وزیر رو به چوپان کرد و گفت: «حالا بگو گنج کجاست!»

چوپان گفت: «حالا فهمیدی جواب سؤالت چیست؟ آن طمع است که از هر چیزی، حتی از نجاست سگ هم نجس‌تر است.»

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد آدم‌های بسیار طمعکار به کار می‌رود و در آن، طمع کردن به شدت نکوهش شده است.

○ **طمع سه حرف دارد که هر سه تایش تو خالی است !**

□ **توضیح:**

طمع از سه حرف «ط، م، ع» ساخته شده است. این سه حرف هنگام نوشتن باید تو خالی باشد؛ یعنی داخل حرف ط، گردی حرف م و داخل ع را نباید پر کرد.

تو خالی بودن در این مثل به دو معناست؛ یکی همان که گفتیم در این معنا، به ظاهر کلمهٔ طمع توجه شده است. دیگر این که، به معنای عمیق‌تری اشاره دارد و می‌گوید که طمع پایه و پایان محکم و درستی ندارد.

* **کاربرد:**

طمعکار خیلی تلاش می‌کند؛ اما به نتیجه‌ای نمی‌رسد و کارش آخر و عاقبت درستی نخواهد داشت.

■ **مشابه:**

● طمع را سه حرف است و هر سه تهی.

○ **طمعش از کرم مرتضی علی بیشتر است.**

□ **توضیح:**

حضرت علی (ع) مردی بخشنده و مهربان بود و در کمک و یاری به نیازمندان، از هیچ کاری دریغ نمی‌کرد. حضرت علی نمونهٔ کرم و جوانمردی بود.

* **کاربرد:**

این مثل، در مورد کسانی به کار می‌رود که بسیار طمعکار و زیاده‌طلب هستند و هرگز از آنچه خود در زندگی دارند یا به دست می‌آورند، احساس خوشحالی و رضایت نمی‌کنند.

○ **طناب خود را از زیر بار کسی کشیدن.**

* **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی از حمایت و پشتیبانی دیگری دست بردارد و او را با مشکلاتش تنها بگذارد.

○ **طناب گدایی کسی را بریدن.**

* **کاربرد:**

اگر نیاز کسی را یکباره و به صورت کامل برطرف کنند؛ طوری که دیگر از آن چیز بی‌نیاز شود، اصطلاحاً می‌گویند: «طناب گدایی او را بریدند.»

○ **طناب ظلم از کلفتی پاره می‌شود.**

* **کاربرد:**

ظلم و ستم هر چه شدیدتر باشد و فشار و آزار به مردم هر چه سخت‌تر و طاقت‌فرساتر، سرنگونی و نابودی ظالم نزدیک‌تر خواهد بود. این مثل در مواقعی به کار می‌رود که بخواهیم تأکید کنیم ظالم و بیدادگر، خود بنای نابودی خویش را می‌نهد.

○ **طناب مُفت گیر بیاورد، خودش را دار می‌زند.**

* **کاربرد:**

آن قدر سودجو، فرصت‌طلب و طمعکار است که از هیچ چیز نمی‌گذرد. اگر طناب مفت هم ببیند، آن را به گردن می‌اندازد!

■ **مشابه:**

● طناب مفت ببیند، به گردن اندازد.

● روغن مفت ببیند، هوس زاییدن می‌کند.

○ **طناب مفت گیرش بیاید، خودش را دار می‌زند**

قرآن‌خوان مفت‌گیر آورده برای موشهای خانه هم قرآن می‌خواند.

○ **طِی نکرده، گَز نکن!**

□ **توضیح:**

«گز»، واحدی برای اندازه‌گیری طول است که بیشتر در زمان قدیم مورد استفاده قرار می‌گرفت. همچنین گز کردن، به معنای اندازه‌گیری و تعیین طول و عرض جایی است. به متر کردن و اندازه گرفتن پارچه هم «گز کردن» می‌گویند.

✻ **کاربرد:**

۱ـ تا کاری را آزمایش و امتحان نکرده‌ای، در مورد آن قضاوت نکن. برای حکم کردن در مورد چیزی، اوّل خوب آن را آزمایش کن و همه چیز را خوب مورد دقت قرار بده، بعد قضاوت کن.

۲ـ تا معامله تمام نشده و قرار و مدارها مشخص و معلوم نشده، معامله را تمام شده فرض نکن.

ظ

○ **ظالم به ظلم خویش، گرفتار می‌شود.**

هرچه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی

○ **ظالم پای دیوار خودش را خراب می‌کند.**

● **کاربرد:**

وقتی کسی به مظلومان ظلم و ستم کند، ممکن است مدتی با قدرت و مقام دست به هر کاری بزند؛ ولی دیر یا زود بنیان ظلم و ستم برچیده خواهد شد و جز ذلّت و خواری برای ظالم، هیچ نخواهد داشت.

○ **ظالم، چرا وقتی دست داشتم نیامدی؟**

□ **توضیح:**

در جنگ‌های قدیم، رسم بود که پهلوانان و سرداران در هنگام جنگ، شعرهایی را در وصف رشادت خویش یا قبیلهٔ خود می‌خواندند و این عمل، برای تضعیف روحیهٔ حریف بود. به این شعر، «رَجَز» و به این عمل «رَجَز خوانی» می‌گفتند.

در واقعهٔ عاشورا، حضرت ابوالفضل (ع) در نهایت شجاعت جنگید و ابتدا یک دست، بعد دست دیگر و سپس جان خود را از دست داد تا از برادر خویش، امام حسین علیه‌السلام دفاع کند. از آن پس رشادت‌های حضرت ابوالفضل (ع) در میدان جنگ، مایهٔ بسیاری از رجز خوانی‌ها و همچنین شعرهایی از این گونه شد. در تعزیه‌خوانی‌ها هم چنین شعرهایی را می‌خوانند. هر چند نسبت دادن بعضی از این سخنان به حضرت عباس (ع) درست نیست؛ اما در متن تعزیه‌ها رایج شده است.

● **کاربرد:**

هنگامی که فردی پر قدرت در اثر گردش روزگار، توان خویش را از دست داده باشد و بعد از آن هم مورد هجوم دیگران قرار گیرد، این مثل را می‌گوید تا هم مظلوم بودن خویش را با مظلوم بودن شهدای کربلا مقایسه کرده باشد، هم به شخص ظالم بگوید که ظلم کردن به آدمی که توان دفاع از خویش را از دست داده است، افتخاری ندارد.

○ **ظاهر و باطنش یکی است.**

□ **توضیح:**

در زندگی بسیاری از آدم‌ها، میان آنچه که فکر می‌کنند و آنچه که به آن عمل می‌کنند، تفاوت وجود دارد؛ اما کسانی هم هستند که فکر و عملشان یکی است.

✱ **کاربرد:**

۱ ـ این مثل، اشاره به کسانی دارد که فکر و عملشان یکی است. این یکسانی، هر چه که باشد، چه خوب یا بد، نشانهٔ صداقت آنان است. در حقیقت، صداقت، یکرنگی و یکی بودن ظاهر و باطن، خصلتی پسندیده است و کسانی که در اجتماع دارای چنین خصلتی هستند، بیشتر از افراد ظاهرساز و ریاکاری که خود را نیک جلوه می‌دهند ارزش دارند.

۲ ـ آنچه که می‌بینی (مثلاً کالایی که برای فروش عرضه شده) تقلّبی و ظاهرسازی شده نیست.

■ **مشابه:**

● پشت و رویش یکی است!

○ **ظَرفِ پُر کم صداست!**

□ **توضیح:**

اگر درون ظرفی خالی باشد، کوچک‌ترین ضربه بر آن، باعث به وجود آمدن صدا و انعکاس آن می‌شود؛ اما اگر ظرفی پر باشد، در اثر ضربه، صدای آهسته‌ای ایجاد می‌کند.

✱ **کاربرد:**

انسان‌هایی که درون خالی و تهی از دانش و علم دارند، پر سر و صدا و پر هیاهو هستند، اما آدم‌های متفکر و با فرهنگ کمتر سر و صدا و هیاهو دارند و بیشتر فکر و عمل می‌کنند.

○ **ظرف شکسته را به صدا امتحان کنند.**

□ **توضیح:**

معمولاً برای فهمیدن این که ظرف‌های بلور، سفالی یا چینی سالم هستند و ترک یا شکستگی ندارند، با سر انگشت، ضربه‌ای به آن می‌زنند و از صدای آن، سالم بودن یا ترک داشتنش را تشخیص می‌دهند.

✱ **کاربرد:**

در این مثل، منظور از ظرف، آدم‌هایی است که در برخورد با مسائل یا مشکلات مختلف عکس‌العمل‌هایی از خود نشان می‌دهند که معرف شخصیت و ویژگی‌های رفتاری آن‌هاست و تا زمانی که در شرایطی خاص قرار نگیرند، نمی‌توان تشخیص داد چگونه می‌اندیشند یا رفتار می‌کنند.

○ **ظرفش را هم سوراخ کن، بینداز گردنت!**

● **کاربرد:**

این مثل به عنوان شوخی خطاب به کسی به کار می‌رود که غذا را تا ته می‌خورد و ظرف را هم چنان پاک و تمیز می‌کند که انگار کسی آن را ساییده یا شسته است.



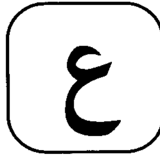
○ **ظرف ظرف مس، فرش فرش قالی. (کرمان)**

● **کاربرد:**

هر چیزی اصل و واقعی‌اش خوب است. نه آدم تازه به دوران رسیده ارزش دارد، نه جنس‌های تقلبی و مشابه جنس اصلی.

○ **ظرفی که خانم بشکند، صدا ندارد.**

گناه بی‌بی، به گردن کنیز



○ **عار ناید شیر را از سلسله*.**

□ **توضیح:**

اگر شیر یا هر جانور قوی و درّنده‌ای را به زنجیر کشند یا در بند کنند، از قدرت و شکوهی که طبیعت به او داده است، چیزی کم نمی‌شود.

● **کاربرد:**

انسان‌های آزاده و شریف، گاهی در شرایطی قرار می‌گیرند که نمی‌توانند طبق میل و ارادهٔ خود زندگی کنند؛ هر چند این شرایط خاص، چیزی از اعتقادات، ایمان و ویژگی‌های انسانی آن‌ها کم نمی‌کند.

□ **معنای لغت:**

* سلسله: در این جا به معنای بند و زنجیر

○ **عاشق چشم و ابروش که نبود.**

□ **توضیح:**

عشق نهایت و بالاترین حدّ دوست داشتن است؛ آن قدر که منطق و عقل در بر ابرش ناتوانند. کسی که عاشق است، نه به خود می‌اندیشد، نه به آینده و نه به نتیجهٔ کاری که می‌کند.

● **کاربرد:**

وقتی کسی برای دیگری کاری انجام دهد یا قدمی بردارد که به نظر دیگران غیر منطقی باشد، در جواب می‌گویند: «حتماً دلیلی داشته؛ وگرنه عاشق چشم و ابرویش که نبوده!»

○ **عاشقی کارِ سَری نیست که بَر بالین است.**

□ **توضیح:**

انجام کارهای بزرگ و رسیدن به هدف‌های عالی، احتیاج به حرکت و عمل دارد. انسان برای رسیدن به سطوح بالای زندگی، باید سری پر شور داشته باشد. این مثل یک مصرع از شعر سعدی است که می‌گوید:

خواب در عهدِ تو در چشم من آید هیهات   عاشقی کارِ سَری نیست که بَر بالین است

* **کاربرد:**

هیچ کس با تنبلی و تن‌آسایی، به هدف‌های بالا و والای انسانی نمی‌رسد. برای رسیدن به خواسته‌های بالا، باید دائم در تلاش بود و با علاقه و اشتیاق راه خود را تا رسیدن به هدف و مقصود، ادامه داد.

■ **مشابه:**

● عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد.

○ **عاقبت این شب تاریک سحر خواهد شد.**

* **کاربرد:**

این مثل برای دادن امیدواری و روحیه در شرایط سخت زندگی به کار می‌رود و معنای آن این است که سرانجام روزگاری سختی به پایان خواهد رسید.

■ **مشابه:**

● پایان شب سیه، سفید است.

● بگذرد این روزگار، تلخ‌تر از زهر بار دگر روزگار، چون شکر آید

(حافظ)

● چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند.

(حافظ)

○ **عاقبت، جوینده، یابنده بُوَد.**

* **کاربرد:**

هرکس که در راه هدف خود تلاش کند، حتماً و صددرصد به خواسته و آرزویش می‌رسد. هر کس که چیزی را جست‌وجو کند و در این راه تلاش، پشتکار و صبر داشته باشد، آن را خواهد یافت.

○ **عاقبتش مثل عاقبت یزید است.**

□ **توضیح:**

یزید فرزند معاویه بود که پس از پدر به خلافت رسید. او از علم و اخلاق و اسلام چیزی نمی‌دانست و مردی خوشگذران و بی بند و بار بود. مردم عراق آن قدر از او ناراضی و ناامید بودند که به امام حسین (ع) نامه نوشتند و او را برای بیعت* به عراق دعوت کردند. امام حسین (ع) «مسلم بن عقیل» پسرعموی خود را به کوفه فرستاد تا با مردم بیعت کند. در آغاز، مردم کوفه با او بیعت کردند و امام حسین (ع) به طرف کوفه به راه افتاد؛ اما «عبدالله‌بن زیاد» که از حاکمان یزید بود، از طرف او به کوفه رفت تا نگذارد امام حسین(ع) وارد کوفه شود. همین امر، مردم را به وحشت انداخت و از یاری امام حسین (ع) منصرف شدند. عمربن سعد به دستور یزید، امام حسین (ع) و یارانش را در راه کوفه، یعنی در کربلا به شهادت رساند و زنان و کودکان ایشان را اسیر کرد و نزد یزید، به شام فرستاد. جمعی از مردم مدینه به مخالفت با کارهای

یزید پرداختند. یزید مردم مدینه را قتل عام کرد و در آخرین سال حکومتش که سوّمین سال بود، به مکه حمله کرد و بدین‌گونه سرنوشت شوم و تاریک خود را رقم زد.

❁ کاربرد:

این مثل را دربارهٔ کسی می‌گویند که بسیار ظالم و بی‌رحم باشد و به این معنی است که یزید هم با آن همه ظلم به جایی نرسید و برای همیشه، به لعنت مردم و خدا گرفتار شد.

□ معنای لغت:

* بیعت: پیمان، عهد.

○ عاقبت، گذر پوست به دبّاغ خانه می‌افتد.

گذر پوست به دباغ‌خانه می‌افتد.

○ عاقد* که مفت شد، موشهای خانه را هم عقد می‌کند.

قرآن خوان مفت گیر آورده، برای موشهای خانه هم قرآن می‌خواند.

□ معنای لغت:

* عاقد: کسی که عقد می‌خواند.

○ عاقِلان دانَند!

❁ کاربرد:

۱ـ این مثل به عنوان جواب و کنایه به کسی گفته می‌شود که عیب و نقص خود را به دیگران نسبت می‌دهد.

۲ـ اگر کسی سخنی بگوید یا ادعایی کند که با عقل جور در نیاید، این مثل در جواب او گفته خواهد شد.

■ مشابه:

● هر که داند، داند!

○ عاقل تا پِی پُل می‌گشت، دیوانه پا برهنه از پل گذشت!

□ توضیح:

گاهی دور اندیشی زیاد و دقت بیش از اندازه، نتیجهٔ معکوس دارد. انسان باید در حدّ مناسب تفکر کند و بعد دست به عمل بزند. تفکّر، تأمّل و عمل کردن، هر کدام باید در حدّ مناسبی باشد، وقتی تفکّر و دقت از حد بگذرد، تبدیل به محافظه کاری، ترس و ذلّت می‌شود.

این مثل به صورت بیت زیر هم آمده است:

عاقل به کنار جوی تا پل می‌جست   دیوانهٔ پا برهنه از آب گذشت

❋ **کاربرد:**

۱ـ در یک موقعیت حسّاس و خطرناک، کسی برنده است که به اندازهٔ کافی و لازم فکر کند، احتیاط بیش از حد نداشته باشد و با شجاعت دست به عمل بزند.

۲ـ شجاعت و شهامت در کار، مهم‌تر از دوراندیشی و برنامه‌ریزی است.

○ **عاقل نکند تکیه به دیوار شکسته.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ اگر انسان بخواهد به کسی اعتماد و تکیه کند، باید حامی و تکیه‌گاه محکم و قابل اعتمادی پیدا کند. هر کسی لایق تکیه‌گاه شدن و پشتیبانی را ندارد. تکیه‌گاه مطمئن، تکیه‌گاهی محکم و غیر قابل شکستن است. شرط عقل حکم می‌کند که انسان چنین پشتیبانی را برای خود برگزیند تا شکست نخورد.

۲ـ فرد آگاه و هوشیار، هرگز دست به کاری نمی‌زند که بنیان و اساس آن سست و غلط است؛ چون چنین عملی، نتیجه‌ای بد و نامطلوب خواهد داشت.

○ **عاقل نمی‌گذارد، بر دُمِ مار پای.**

❋ **کاربرد:**

خشمگین و عصبانی کردن کسی که می‌تواند به تو آسیب برساند، دور از عقل و منطق است.

○ **عالم شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل.**

□ **توضیح:**

در این مثل منظور از عالِم کسی است که سواد خواندن و نوشتن دارد.

آموختن خواندن و نوشتن، کار آسانی است و هر کسی از عهدهٔ آن برمی‌آید، در حالی که انسانی واقعی شدن نیاز به تجربه سختی و از خودگذشتگی دارد.

❋ **کاربرد:**

این مثل به کنایه در مورد کسی به کار می‌رود که با سواد است اما بویی از انسانیت و شرافت نبرده.

○ **عالمی دیگر بباید ساخت و ز نو آدمی.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از این بیت حافظ است:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر بباید ساخت و ز نو آدمی

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم از کج بودن روزگار و ناخوش‌آیند بودن همه چیز شکایت کنیم، این مثل را به کار می‌بریم.

○ **عبارت را با عبارت فرق بسیار است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند یک شب هارون‌الرشید در خواب دید که همهٔ دندان‌هایش به یکباره از دهانش بیرون ریخت. هارون برآشفته و وحشت‌زده از خواب پرید. صبح دستور داد خوابگزاری را به دربار بیاورند تا خواب او را تعبیر کند. خوابگزار پس از شنیدن خواب هارون، گفت: «زندگانی امیر در از باد. همهٔ نزدیکان و خویشان تو پیش از تو خواهند مُرد به طوری که هیچ کس باقی نخواهد ماند.»

هارون خشمگین شد و گفت: «این مرد را ببرید و صد ضربهٔ چوب بزنید!»

بعد فرمان داد خوابگزاری دیگر را آوردند. خوابگزار دوم وقتی خواب را شنید، گفت: «تعبیر خواب چنین است که امیر عمری بسیار طولانی خواهند داشت. عمری بس طولانی‌تر از همهٔ خویشان و نزدیکان.»

هارون گفت: «سخن یکی است؛ ولی عبارت را با عبارت فرق بسیار است. به این مرد صد دینار بدهید!»

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم به کسی تأکید کنیم که در بیان عقیده یا خبری بهتر است که زیباترین و مناسب‌ترین کلمات را انتخاب کنیم تا تأثیری مطلوب در شنونده داشته باشد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● بفرما و بنشین و بتمرگ، هر سه یک معنا می‌دهند.

○ **عجب سرگذشتی داشتی کل علی.**

□ **توضیح:**

پیشه‌وری بود که وضع مالی خوبی نداشت. همه او را کل علی (کربلایی علی) صدا می‌کردند. کم‌کم کار و کاسبی‌اش گرفت و پول و پله‌ای به هم زد؛ اما مردم بدون توجه به ثروتمند شدن او مثل گذشته «کل علی» صدایش می‌کردند. او که انتظار داشت مردم با لقب بهتری صدایش کنند، فکری کرد و با خود گفت: «به مکه می‌روم. پس از زیارت خانه خدا مردم دیگر به من کل علی نخواهند گفت و اسم من حاج علی آقا خواهد شد.»

کل علی بار سفر را بست و از همهٔ دوستان و آشنایان خداحافظی کرد و به مکه رفت. رفتن و برگشتن، یک سالی طول کشید. وقتی از سفر حج برگشت، همهٔ دوستان و آشنایان به دیدنش آمدند. هر گروهی که به دیدنش می‌آمدند، او فرصتی پیدا می‌کرد تا گوشه‌ای از خاطرات سفرش را برای دیگران تعریف کند. لابه‌لای تعریف خاطراتش سعی می‌کرد از زبان دیگران خودش را حاج علی آقا بنامد. مثلاً می‌گفت: «توی صحرای عرفات کاسه آب خنک را به دست همسفرم دادم. او هم رو کرد به من و گفت: حاج علی آقا،

دستت درد نکند.»

منظور او از حاج‌علی خواندن خودش این بود که دیگر ان اسم و لقب گذشتهٔ او را فراموش کنند و دیگر به او کل علی نگویند.

وقتی گفتن خاطراتش تمام می‌شد، خلاصه یک نفر به صدا در می‌آمد و می‌گفت: «عجب سرگذشتی داشتی کل علی!»

و تمام نقشه‌هایش را نقش بر آب می‌کرد.

* **کاربرد:**

این مثل اشاره به کسانی است که تلاش می‌کنند هر طور شده، گذشتهٔ خود را از ذهن و حافظه دیگران پاک کنند؛ اما موفق نمی‌شوند.

○ **عجب کشکی ساییدیم، عجب ماستی خریدیم که همه دوغ پتی* بود.**

* **کاربرد:**

وقتی تلاش زیادی کرده باشیم تا کار پرزحمتی را به پایان ببریم، امّا در پایان کار هم به نتیجهٔ مناسبی نرسیده باشیم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

□ **معنای لغت:**

* پتی: لخت، تنها

○ **عجله کار شیطان است.**

صبر تلخ است، ولیکن برِ شیرین دارد.

○ **عَدو* شود سبب خیر اگر خدا خواهد.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از بیت زیر است:

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد   خمیر مایهٔ دکان شیشه‌گر، سنگ است

* **کاربرد:**

اگر خدا بخواهد، ممکن است نتیجهٔ بسیاری از توطئه‌ها و بدخواهی‌ها، منجر به امر خیر یا نتیجهٔ مثبت باشد. یعنی گاهی ممکن است حیله و نیرنگ دشمن انسان نیز برای او، نتیجه‌ای رضایت‌بخش به همراه داشته باشد.

□ **معنای لغت:**

* عدو: دشمن

○ **عرق هر کس به دماغ خودش بوی گلاب* کاشان می‌دهد.**

* **کاربرد:**

کسی که اشکالی در رفتار و اخلاق خود دارد، آن را درست و منطقی می‌داند؛ در حالی که

دیگران همیشه از رفتار و عقاید زشت و ناپسند او، در عذاب و ناراحتی هستند. این مثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود که نمی‌خواهند عیب خود را قبول کنند و کارهای بد خود را هم خوب و قابل قبول می‌دانند.

■ **مشابه:**

● آب دهان هر کس، به دهان خودش مزه می‌دهد.

□ **معنای لغت:**

* گلاب کاشان: گلابی بسیار مرغوب و خوشبو.

○ **عروس تعریفی، آخرش شلخته از آب درمی‌آید.**

□ **توضیح:**

تعریف و تحسین بیش از اندازه و نامناسب از کسی یا چیزی درست نیست. خوبی هر کس و هر چیز، باید در عمل ثابت شود؛ وگرنه با حرف و تعریف، چیزی ثابت نمی‌شود.

✱ **کاربرد:**

وقتی از کسی زیاده از حد تعریف شود، ولی در نهایت ثابت شود که آن شخص شایستهٔ آن تعریف‌ها نبوده است، می‌گویند: «*عروس تعریفی آخرش شلخته از آب درمی‌آید.*»

یعنی با این همه تعریف و تحسین، دیدید که آخرش چه آدم نالایقی است!

○ **عروس ما شکل نداره، ماشاالله به نازش.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند زشتی رفتار خودپسندانهٔ کسی را نشان دهند، این مثل را می‌گویند.

۲ـ اگر بخواهیم با طعنه زدن به کسی بگوییم که دلیلی برای فخرفروشی و خودنمایی و تعریف از خودش ندارد، زیرا ویژگی با اهمیتی در وجودش یافت نمی‌شود، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **عروسِ مُردَنی، خونش پای مادر شوهر است.**

□ **توضیح:**

اختلافات عروس و مادر شوهر، دستمایهٔ بسیاری از کنایه‌ها و مثلهای زبان فارسی است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ گناه خراب شدن چیزی که از مدتها پیش غیرقابل استفاده بوده، به گردن کسی می‌افتد که آخرین بار از آن استفاده کرده.

۲ـ جنس بد و بی‌ارزش را از دیگران نگیر و از آن استفاده نکن؛ چون چنین جنسی زود خراب می‌شود و خرابی آن را به گردن تو می‌اندازند؛ در حالی که تو تقصیری نداری و از

آغاز، آن جنس بد و نامرغوب بوده است.

○ **عروس نمی‌تواند برقصد، می‌گوید زمین کَج است.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در جواب کسانی به کار می‌رود که بی‌دلیل، برای ناتوانی و نقص کار عذر و بهانه می‌آورند و آن را به عامل دیگری نسبت می‌دهند.

○ **عروسی‌ات بشود با آبکش برایت آب بیاورم.**

❑ **توضیح:**

آبکش به خاطر سوراخ‌های فراوانی که دارد، اصلاً برای حمل آب مناسب نیست.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی برای دیگری کاری انجام دهد، برای قدردانی از زحمت او، به شوخی می‌گویند: «*عروسی‌ات بشود با آبکش برایت آب بیاورم.*» تا بگویند ارزش کارت را می‌فهمیم؛ اما متأسفانه نمی‌توانیم امروز پاداش مناسبی به تو بدهیم.

○ **عروسی با قرض و قوله، صبح پاتَختی‌اش مثل شب اوّل قبر می‌مانَد.**

❑ **توضیح (۱):**

در جامعهٔ ما، برپایی مراسم جشن و سرور در هنگام پیوند ازدواج رسم است؛ اما برپایی این جشن و میهمانی، معمولاً با خرج و هزینه همراه است. این هزینه‌ها گاهی، فشار زیادی بر زوج جوان وارد می‌آورد.

❑ **توضیح (۲):**

طبق عقاید دینی می‌گویند اولین شب پس از مرگ، فرشتگان خدا بر انسان ظاهر می‌شوند و از او سؤال و جواب می‌کنند. افراد گناهکار و بدکار، در این شب ترس و وحشت دارند؛ اما انسان‌های نیکوکار، با آرامش، مرگ را می‌پذیرند؛ اما باید به هر حال، با خواندن نماز و دعا، این شب سخت را برای مرده آسان کرد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ گاهی داماد و بستگان او برای تأمین مخارج عروسی، مجبور می‌شوند از دیگران قرض کنند. در این صورت، روز پس از ازدواج به خاطر غم و غصّهٔ قرض و بدهکاری برای آن‌ها ـ به خصوص داماد ـ ناراحت کننده و ناشاد است و خاطرات شیرین جشن و سرور را برای او از بین می‌برد.

۲ـ وقتی به اندازهٔ جیبت خرج نکردی و برای خودنمایی زیر بار قرض رفتی، بدبختی‌های افراد بدهکار را هم باید تحمل کنی.

۳ـ تا می‌توانی قرض نکن!

○ **عروسی به چشم تماشاچی آسان است.**

□ **توضیح:**

انجام هر کاری، دشواری‌ها و سختی‌های خاصّ خود را دارد. این رنجها و سختی‌ها را فقط کسی درک می‌کند که خود درگیر انجام آن کار باشد. تماشا کردن و از دور قضاوت کردن، همیشه ساده‌تر از پذیرفتن مسؤولیت است.

* **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که بدون انجام کار یا مسؤولیتی، در مورد کار دیگران اظهارنظر کند و گاه دشوارترین کارها را هم ساده و بی‌اهمیت بداند.

○ **عروسی که مادرش از او تعریف کند، برای آقا دایی‌اش خوب است.**

□ **توضیح:**

در قدیم رسم بر این بود که خانوادهٔ داماد پیش از مراسم خواستگاری، دربارهٔ عروس تحقیق می‌کردند. دوستان، آشنایان و گاهی همسایگان، هر یک دربارهٔ خصوصیات و هنر دختر، اطلاعاتی به خانوادهٔ داماد می‌دادند.

* **کاربرد:**

وقتی نزدیکترین خویشاوند کسی از او تعریف کند، مطمئناً عیب‌ها و اشکال‌های او را نادیده خواهد گرفت؛ به خاطر همین، نمی‌توان به گفته‌های چنین کسی چندان اعتماد کرد.

○ **عره و عوره، شمسی کوره!**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند از جمعی حرف بزنند که هیچ هماهنگی و تناسبی با هم ندارند، به طعنه از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **عزرائیل بچه‌ام را نگیرد،نمی‌خواهم بچه به من بدهد.**

* **کاربرد:**

او به من زیان نرساند کافی است،امیدی به سود و مهربانی او ندارم.

○ **عزرائیل در خانه‌اش قدم می‌زند (دور خانه‌اش می‌گردد)**

□ **توضیح:**

پیرمردی وحشت‌زده و هراسان خود را به حضرت سلیمان (ع) رساند و گفت: «به دادم برسید!عزرائیل را دیدم که جلو دکّان من قدم می‌زد و به من چشم غرّه* می‌رفت.»

حضرت سلیمان (ع) گفت: «از من چه می‌خواهی؟»

پیرمرد پاسخ داد: «مرا به هندوستان بفرست تا از رنج دیدار او آسوده شوم.»

حضرت سلیمان (ع) به یکی از دیوها دستور داد که پیرمرد را در یک چشم بر هم زدن به هندوستان ببرد.

دیو چنان کرد.

پس از ساعتی، عزرائیل برای احوالپرسی نزد حضرت سلیمان (ع) آمد. حضرت سلیمان به او گفت: «چرا آن پیرمرد بیچاره را ترساندی؟»

عزرائیل پاسخ داد: «قصد ترساندن او را نداشتم. به او چشم غُرّه نرفتم. فقط با تعجب او را نگاه می‌کردم؛ چون باید ساعتی دیگر جانش را در هندوستان می‌گرفتم و از این که می‌دیدم در دکّان خود و این جا مشغول کار است، سخت متعجب بودم!»

❋ کاربرد:

۱ـ این مثل هنگامی استفاده می‌شود که در مورد بهبودی و بازگشت سلامتی بیماری قطع امید شده باشد.

۲ـ مرگ حق است و کسی نمی‌تواند از مرگ فرار کند.

□ معنای لغت:

* چشم غُرّه: نگاهی از روی خشم و تهدید

○ عزرائیل را جواب کرده!

❋ کاربرد:

۱ـ این مثل، حکایت از آدم سخت جانی دارد که با این که پیر است یا ناتوان است، مریض بدحال است و ... اما زنده می‌ماند و نمی‌میرد. اشاره به انسانی است که با مرگ دست و پنجه نرم کرده و زنده مانده است.

۲ـ از خطر گذشته است. خطر را پشت سر گذاشته است.

■ مشابه:

● به عزرائیل رشوه داده!

○ عزرائیل هم رغبت نمی‌کند به طرفش بیاید!

❋ کاربرد:

۱ـ خیلی زشت و بد صورت است؛ حتی عزرائیل هم که جان آدم‌ها را می‌ستاند، به او نگاه نمی‌کند.

۲ـ آن قدر لاغر، مریض و مردنی است که عزرائیل هم نیازی نمی‌بیند به او نزدیک شود.

○ عزیز پدر و مادر یا پِهن پازن* می‌شود یا مِهتر.**

❋ کاربرد:

این مثل، بیشتر در مورد فرزندانی استفاده می‌شود که به دلیل توجه زیاد پدر و مادر،

نمی‌توانند مسؤولیت کارهای مهم را به عهده بگیرند و همیشه افرادی ضعیف و متّکی به دیگران بار می‌آیند؛ به‌خاطر همین در آینده هم نمی‌توانند کارهای مهم را انجام دهند.

□ **معنای لغات:**

* پهن پازن: کسی که مدفوع و فضولات حیوانات را گردآوری می‌کند تا از آن برای سوخت استفاده شود.

** مهتر: کسی که از چهارپایان نگهداری می‌کند. نگهبان اسب‌ها.

○ **عسس* بیا مرا بگیر.**

داروغه بیا مرا بگیر.

□ **معنای لغت:**

* عسس: پاسبان، مأمور حفظ نظم

○ **عسل در باغ هست و غوره هم هست.**

● **کاربرد:**

در زندگی شیرینی و تلخی با هم آمیخته شده‌اند خوب و بد همه جا پیدا می‌شود.

○ **عصا قورت داده!**

● **کاربرد:**

این مثل اشاره به کسانی است که شکل ظاهر و اخلاق آن‌ها خشک و بسیار رسمی است و در راه رفتن یا رفتار عملی، دارای ملایمت و ملاطفت طبیعی نیستند. گاهی نیز این مثل در مورد آدم‌هایی به کار می‌رود که بسیار مؤدب، جدی و رسمی حرف می‌زنند یا می‌نشینند و راه می‌روند.

○ **عطایش را به لقایش بخشیدم.**

● **کاربرد:**

نزدیک شدن به او آن قدر گرفتاری دارد که از خیرش می‌گذرم.

○ **عقب خر مُرده می‌گردد که پوستش را بِکنَد.**

● **کاربرد:**

بسیار حیله‌گر و فرصت‌طلب است. در هر اوضاع و احوالی، به فکر کسب سود و بهرهٔ خویش است. از هیچ کس و هیچ چیز نمی‌گذرد.

○ **عقدهٔ دلش باز شده.**

□ **توضیح:**

عقده، مجموعه‌ای از آرزوها و افکاری است که شخص توان بیان یا به دست آوردن آن‌ها را ندارد و به

خاطر همین، دچار نار احتی‌های روحی یا مشکلات رفتاری می‌شود.

* **کاربرد:**

برخی از افراد، با حرف زدن و گفتن مشکلات یا خواسته‌های خود به شخص قابل اعتماد، احساس سبکی یا آرامش می‌کنند؛ هر چند مشکلاتشان حل نشود؛ ولی درد دل کردن، یکی از نیازهای انسان است. این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که با بیان حرف‌های دلش، آرامش خود را بازمی‌یابد.

■ **مشابه:**

● عقدهٔ دلش را خالی کرد.

○ **عَقل آدمیزاد از عَقَب سرش می‌آید.**

* **کاربرد:**

گاهی انسان قبل از اندیشیدن، دست به کاری می‌زند و سپس به چاره‌اندیشی می‌پردازد. در این هنگام می‌گویند: «*عقل او از عقب سرش می‌آید.*» یعنی اوّل عمل و بعد فکر می‌کند.

○ **عقل جن* هم به این کار نمی‌رسد.**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی کاری بسیار پیچیده و مشکل باشد و هر کسی توان سر در آوردن از آن کار و پیچیدگی آن را نداشته باشد، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ وقتی که آدم تیزهوش یا حیله‌گری، کاری را انجام دهد که هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرده، این مثل را دربارهٔ او می‌گویند.

□ **معنای لغت:**

* جن: پوشیده، نادیدنی، موجودی که وجود دارد؛ اما به چشم نمی‌آید و توانایی‌های متفاوتی نسبت به انسان دارد.

○ **عَقلِ خودت که این باشد، وای به عقل بچه‌ات!**

* **کاربرد:**

با گفتن این مثل، می‌خواهند به شخص مقابل بفهمانند که واقعاً بی‌عقل و خرد است؛ یعنی تو که با این بزرگی، عقل و هوشت این قدر کم است، وای به حال فرزندت که از تو کوچک‌تر و بی‌تجربه‌تر است!

○ **عقلش پاره سنگ* بر می‌دارد.**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند از نادانی و حماقت کسی بگویند، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● یک دنده‌اش کم است.

□ **معنای لغت:**

* پارسنگ یا پاره‌سنگ: سنگهای کوچکی که برای وزن کردن دقیق جنس توی ترازو می‌گذاشتند.

○ **عَقلش گِرد است.**

✵ **کاربرد:**

او بی عقل و نادان است! نمی‌فهمد. کارها و حرف‌هایش از روی عقل و منطق نیست.

■ **مشابه:**

● عقلش پاره سنگ می‌برد!

● یک تخته‌اش کم است!

● یک دنده‌اش کم است!

○ **عقل هر کس (هر چیز) به از آدمیزاد است.**

✵ **کاربرد:**

وقتی کسی که از او توقّع هوشمندی و گفتن حرف عاقلانه را ندارند، ناگهان دربارهٔ موضوعی یا تصمیمی، با هوشمندی سخنی سنجیده بگوید، با گفتن این مثل، سر به سرش می‌گذارند و حرف یا کارش را تأیید می‌کنند.

○ **عکس نان را توی قرص ماه می‌بیند.**

✵ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی استفاده می‌شود که بسیار فقیر است و برایش به دست آوردن و رسیدن به روزی، سخت دور و دشوار است.

○ **علاجِ کَژدُم* زَده، کُشتهٔ کَژدُم بُوَد.**

□ **توضیح:**

معمولاً وقتی انسان یا جانوری به وسیلهٔ عقرب، مار و ... گزیده می‌شود، برای درمان او از «پادزهر» استفاده می‌کنند. پادزهر، دارو یا مایعی است که از زهر همان جانور، به صورت ضعیف شده، تهیه می‌شود. این سم را در مؤسسه‌های دارویی تهیه می‌کنند و در اختیار مراکز درمانی قرار می‌دهند تا در هنگام نیاز، از آن برای درمان عقرب‌زدگی، نیش مار و سایر جانوران سمی استفاده شود.

✵ **کاربرد:**

وقتی درد و چارهٔ درد، هردو از یک سرچشمه باشند، از این مثل استفاده می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* کژدم: عقرب

○ **علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.**

✹ **کاربرد:**

از بسیاری حوادث می‌توان پیشگیری کرد؛ با فکر، برنامه‌ریزی یا ایجاد شرایط امن و مطمئن. این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم تأکید کنیم در هر کاری باید پیش‌بینی‌های لازم را انجام دهیم تا با کمترین مشکلی روبه‌رو شویم.

■ **مشابه:**

● بلا ندیده دعا را شروع باید کرد.

● سر گرگ باید هم اول برید ـ نه چون گوسفندان مردم درید

(سعدی)

● دریغ، سود ندارد، چو رفت کار از دست.

(سعدی)

○ **علف باید به دهان بزی شیرین باشد.**

□ **توضیح:**

علف گیاهی است خودرو و گاهی بسیار تلخ و بد بو؛ در حالی که برای بز، بهترین و مناسب‌ترین غذا محسوب می‌شود.

✹ **کاربرد:**

۱ـ گاهی وقت‌ها برای برخی افراد، بعضی کارها بسیار مطلوب و دوست داشتنی است؛ اما به نظر دیگران، بسیار بد و ناپسند است. آنچه مهم است این است که هر کس، آنچه را که دوست دارد و از داشتن آن لذت می‌برد، انتخاب کند و باید به این انتخاب احترام گذاشت.

۲ـ شاید به نظر تو خوب و زیبا نباشد؛ اما برای افراد خانواده‌اش دوست داشتنی است.

۳ـ وقتی کسی به عشق و علاقهٔ دیگری ایراد بگیرد و بگوید فلانی چنین است و چنان است، در پاسخ او از این مثل استفاده می‌کنند؛ بدین معنی که باید در قضاوت و اظهار نظر، او را از چشم عاشق دید. مانند علف که لذیذترین خوراک برای بز است.

■ **مشابه:**

● آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است.

● لیلی را باید از چشم مجنون دید.

○ **علم تقسیم را از که باید آموخت   از کَلِهٔ گُندهٔ گرگ عبرت‌آموز**

□ **توضیح:**

روزی روزگاری، شیری گورخری شکار کرد و تصمیم گرفت جانوران بیشه را میهمان کند و به هر یک سهمی از شکار خود بدهد. شیر سلطان جنگل بود و امر امر او. گرگ مأمور تقسیم گوشت شکار بین همه بود. شیر فرمان داد تا تقسیم از روی انصاف و عدالت انجام شود. گرگ بینوا طبق فرمان سلطان جنگل شروع به تقسیم گوشت کرد و به هر یک از جانوران، بر حسب رتبه، مقام و اشتها سهمی داد و به شیر گفت: «رسم میهمان نوازی این است که سهم شما را در آخر تقدیم کنم؛ چرا که این رسمی است کهن و پسندیده.»

شیر از این کار گرگ بسیار خشمگین شد و با یک ضربه، سر گرگ را از بدنش جدا کرد. بعد نگاهی غضبناک به میهمانان کرد و گفت: «چه کسی می‌تواند این لاشه را با عدل و انصاف تقسیم کند؟»

روباهی پیش آمد تعظیم کرد و گفت: «بنده، قربانت شوم!»

شیر گفت: «چگونه تقسیم می‌کنی؟»

روباه پاسخ داد: «به عقیدهٔ این حقیر، گوشت سینهٔ گورخر را برای صبحانه میل بفرمایید. یکی از ران‌های گورخر برای ناهار و دیگری هم برای عصرانه شخص سلطان خواهد بود. گوشت گردن چون بسیار لطیف و لذیذ است، شب میل بفرمایید که راحت هضم می‌شود و خواب مبارک را آشفته نمی‌کند. می‌ماند دل و جگر و قلوه‌ها و غیره که در فاصلهٔ بین غذاهای اصلی به عنوان تنقلات تقدیم حضور خواهد شد. اگر چنانچه میل و اشتهایی برای خوردن آن‌ها نداشتید، در جایی خنک نگهداری می‌کنیم تا فردا میل بفرمایید. البته سایر جانوران و بنده نیز گرسنه نخواهیم ماند؛ چرا که میهمان حضرت سلطانیم و از قدیم گفته‌اند: میهمان حبیب خداست و بی‌روزی نمی‌ماند!»

شیر با رضایت سری جنباند و گفت: «آفرین به این عدالت! آفرین. بگو ببینم جوان، آداب سفره و علم تقسیم را از که آموختی؟»

روباه تعظیم کرد و گفت: «فدایت شوم! این عدل و انصاف را از کلهٔ گندهٔ گرگ عبرت‌آموز آموختم.»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی در اظهار عقیده یا نظر خود، جانب احتیاط را نگه دارد و از ترس عاقبت بد کار، آنچه را که حقیقت است، بر زبان نیاورد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **علی الصباح* نشابور و خفتن** بغداد.**

□ **توضیح:**

در روایات و داستان‌های قدیم آمده است که نیشابور آن قدر زیبا بوده که به آن بهشت روی زمین می‌گفته‌اند؛ به‌طوری که وقتی به عمروبن لیث فرمان رسید که نیشابور را ترک کند و فرمانداری آن را به دیگری واگذارد، گفت: «چطور سرزمینی را از دست بدهم که سنگ آن فیروزه است و گیاه آن ریباس و خاک آن گل خوردنی!»

✱ **کاربرد:**

۱ ـ انسان به واسطهٔ روح لطیف و حسّاس خود، گاهی جایی را برای زندگی و جایی را برای آرامش و خواب انتخاب می‌کند. هنگامی که بخواهند از زیبایی دو مکان مختلف سخن

بگویند، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ همهٔ خوبی‌ها را جست‌وجو می‌کند و می‌خواهد هر چیز خوب را داشته باشد.

□ **معنای لغات:**

* علی الصباح: صبح

** خفتن: در این جا به معنای شب هنگام است.

○ **علی بگویی گیری، ولی بگویی‌گیری.**

تند بروی می‌گویند اوغر بخیر، کند بروی، می‌گویند خدا بد ندهد.

○ **علی ماند و حوضش.**

* **کاربرد:**

تنها شد. دیگر کسی برای کمک به او باقی نماند.

○ **عَمروعاص در اَمانت (در مشورت) خیانت نکرد؛ تو چرا؟**

□ **توضیح:**

می‌گویند «عبدالله بن سلام» از بزرگان عرب بود که در دورهٔ معاویه می‌زیست. عبدالله همسری به نام «ارینب» داشت که بسیار زیبا، پاکدامن و عفیف بود. از قضای روزگار، روزی یزید، فرزند معاویه او را دید و به او دل بست. از آن جاکه ارینب همسر داشت، یزید نمی‌توانست به آسانی او را به دست آورد. از این رو، او دست به دامان عمروعاص شد که بسیار حیله‌گر بود. عمروعاص ابتدا نپذیرفت و گفت: «معاویه با این کار مخالف است.»

اما اصرار یزید و علاقه خاصی که عمروعاص به یزید داشت، سبب شد که او حیله‌ای بیندیشد و نزد معاویه برود. او مسألهٔ دلبستگی یزید به ارینب را باز گفت؛ معاویه حاضر نبود جاه و مقامی را که با حیله و نیرنگ از علی علیه‌السلام گرفته، به آسانی و به خاطر این مسائل از دست بدهد؛ اما سرانجام با نقشه‌ای که عمروعاص چیده بود، موافقت کرد. عمروعاص به او گفت: «می‌دانی معاویه، مدت‌هاست که عبدالله بن سلام، آرزوی خلافت مصر را در سر دارد. تو به او وعدهٔ حکومت مصر را بده و بگو که حاضری دخترت را هم به عقد او درآوری؛ اما باید زنش را طلاق بدهد تا دختر تو و حکومت مصر را به دست آورد....» معاویه پذیرفت، عبدالله را به حضور طلبید و جریان حکومت، ازدواج با دخترش صفیه و طلاق دادن ارینب را با او در میان گذاشت. عبدالله بن سلام که مدت‌ها بود در آرزوی حکومت مصر به سر می‌برد، تمام شرایط معاویه را پذیرفت و دست به کار شد. او در مدتی کوتاه، همسرش را به امید حکومت مصر و وصال دختر خلیفه، طلاق داد. موضوع طلاق ارینب در همه جا پیچید؛ اما معاویه که به مقصودش نائل شده بود؛ وعدهٔ حکومت و ازدواج دخترش را با عبدالله به دست فراموشی سپرد. از طرفی دیگر، عمروعاص که خودش هم علاقه‌مند به ازدواج با ارینب شده بود. مأموریت یافت نزد ارینب برود و از او برای یزید خواستگاری کند؛ اما حسین بن علی علیه‌السلام، به طریقی از نارضایتی ارینب آگاه شد و به

عمروعاص پیام داد: «چنان چه ارینب راضی به ازدواج با یزید نشد، او را برای من ـ حسین بن علی (ع) ـ خواستگاری کن.»

سرانجام عمروعاص نزد ارینب رفت و گفت: «من آمده‌ام تو را برای سه تن خواستگاری کنم. آن سه تن، یزید، خودم و حسین بن علی هستند. حال بگو حاضر به ازدواج با کدام یک از ما هستی؟»

ارینب گفت: «من نمی‌توانم تصمیم بگیرم، تو را امین و حَکَم قرار می‌دهم تا کمکم کنی.»

عمروعاص وقتی دید ارینب با زیرکی تمام، او را حَکَم قرار داده، به ناچار گفت: «اگر جز این می‌کردی، تو را فقط برای خود خواستگاری می‌کردم؛ اما حالا ناچار هستم که تو را راهنمایی کنم. اگر به مال دنیا و ثروت علاقه داری، یزید را انتخاب کن، اگر طالب راستی و حق و توشهٔ آخرت هستی، حسین بن علی را و اگر غیر این دو می‌خواهی، مرا بپذیر!»

ارینب که زنی پاک و مؤمن بود، حسین بن علی (ع) را پذیرفت. ارینب سرانجام به عقد حسین بن علی(ع) در آمد، اما آن حضرت به چشم همسری به او نگاه نکرد؛ بلکه او را در خانهٔ خود چون امانتی نگه داشت و در توضیح به ارینب، از او خواست برای روشن شدن مسأله، مدتی صبر کند.

پس از مدتی، عبدالله بن سلام با حالتی پشیمان و ناراحت نزد حسین بن علی (ع) آمد و تمام جریان را ـ ماجرای وعده‌های معاویه، حیلهٔ معاویه و ... ـ را برای امام حسین (ع) تعریف کرد. امام حسین (ع) هم به او گفت که ارینب را در خانه‌اش، همچون امانتی نگه داشته است. پس از روشن شدن ماجرا، امام حسین (ع) ارینب را طلاق داد و با موافقت ارینب و پس از اظهار پشیمانی عبدالله بن سلام، آن دو را دوباره به عقد یکدیگر در آورد.

همان طور که دیدیم، عمروعاص با همهٔ حیله‌گری و فتنه‌گری، هنگامی که ارینب او را قاضی و حَکَم قرار داد، در امانت خیانت نکرد و این عمل او به صورت مثل بالا در آمد.

● **کاربرد:**

گاهی پیش می‌آید که انسان در کمال ناباوری، از نزدیکترین دوست یا افراد فامیل، خیانت، دورویی یا بی‌وفایی می‌بیند. در چنین وضعی، خطاب به شخص خیانت‌کار می‌گوید: «*عمرو در امانت خیانت نکرد؛ تو چرا!؟*»

یعنی از تو دیگر توقع نداشتم که به من خیانت کنی؛ جایی که عمروعاص در امانت خیانت نکرد.

○ **عندلیب* آشفته‌تر می‌گوید این افسانه را.**

❐ **توضیح:**

عندلیب یا بلبل، در ادبیات ما جای ویژه‌ای دارد. صوت خوش این پرنده و ظرافت آن و فصل آواز خوانی‌اش که بهار است، برای ما سرشار از راز و رمز زیبایی است. به خاطر همین، شوریدگی و شیفتگی هر موجودی، به بلبل تشبیه می‌شود و این شوریدگی با صوت و آه و ناله همراه است.

«نظیری نیشابوری» در بیتی می‌گوید:

سرگذشت اهل دل را از «نظیری» بشنوید عندلیب آشفته‌تر می‌گوید این افسانه را

* **کاربرد:**

سخن گفتن از دل و راز و رمزهای آن، کار هر کسی نیست. فقط عده‌ای که اهل دل و نکته دان باشند، می‌توانند چنان سخنانی بگویند که دارای راز و رمز، و لطف و زیبایی باشد.

□ **معنای لغت:**

* عندلیب: نام دیگر «بلبل»، پرنده‌ای خوش آواز.

○ **عود* و سرگین** را بر آتش گر نهی، خاکستر است.**

* **کاربرد:**

۱ـ نتیجهٔ کار یکی است؛ چه این و چه آن.

۲ـ چه فایده دارد؟ عاقبت، همه چیز از بین می‌رود.

۳ـ پایان کار همه، مرگ است.

۴ـ در شرایط بحرانی و بی‌حساب و کتاب، ارزش واقعی انسان‌ها یا چیزهای دیگر مشخص نیست و ممکن است همه به یک سرنوشت دچار شوند.

■ **مشابه:**

● آتش که گرفت، خشک وتر می‌سوزد.

□ **معنای لغات:**

* عود: ماده‌ای خوشبو که توی آتش می‌گذارند تا بسوزد و فضا را خوشبو کند.

** سرگین: پِهِن، مدفوع چهارپایان که در روستاها به عنوان سوخت از آن استفاده می‌کنند.

○ **عَهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار.**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از یکی از شعرهای حافظ است که می‌گوید:

عهد پیمان فلک را نیست چندان اعتبار   عهد با پیمانه بندم، شرط با ساغر کنم

* **کاربرد:**

۱ـ دل به دنیا و عهد و قرارهای آن نبند؛ چون هیچ کار آن حساب و کتاب و منطق ندارد و ممکن است تو در این عهد و پیمان ضرر کنی. دنیا اصلاً قابل تکیه و اعتماد نیست.

۲ـ به آخرت فکر کن و به دنیا اعتماد نداشته باش؛ چون فردای تو معلوم نیست.

○ **عیب گنده‌ها، گنده‌تر است.**

* **کاربرد:**

۱ ـ آدم‌های مهم، اگر نقص یا خطای کوچکی هم داشته باشند،در نظر مردم، بزرگ جلوه

می‌کند؛ چون تمام توجه و دقت مردم به آن‌هاست و به طور کلی، نقص و خطای آدم‌های بزرگ، بیشتر به چشم می‌آید.

۲ـ عیب‌ها و کارهای خلاف آدم‌های معمولی، اگر از بزرگان سر بزنند، عیب شمرده نمی‌شود.

○ **عیب مِی جمله بگفتی، هنرش نیز بگو.**

❑ **توضیح:**

«می» در معنای لغوی آن، نوعی نوشیدنی است که از انگور، خرما یا سایر میوه‌ها تهیه می‌شود و اثر آن بر اعصاب و مغز انسان، باعث فراموشی یا خارج شدن از حالت طبیعی می‌شود؛ ولی در شعرهای عرفانی، تعبیر دیگری از «می» می‌شود و منظور از آن، جدا شدن از هر چیز مادی و وابستگی‌های دنیوی است برای رسیدن به مقصود و مطلوب، که همان خداوند است.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی برای خوشایند عده‌ای از مردم، معایب چیزی یا کسی را بگوید و از محاسن آن حرفی به میان نیاورد، از این مثل استفاده می‌شود و بدین وسیله، یادآوری می‌شود که آنچه تو دربارهٔ آن حرف می‌زنی، سراپا عیب نیست، نکات مثبت و خوب نیز دارد. عادل باش و خوبی و بدی را با هم بگو!

○ **عید می‌آید، عیب‌ها را آشکار می‌کند.**

❑ **توضیح:**

عید نوروز، همزمان با آغاز فصل بهار است. ایرانیان با مراسم خاصی به استقبال این تغییر فصل و نو شدن سال می‌روند. لباس نو می‌خرند و با میوه و شیرینی از میهمانان خود پذیرایی می‌کنند و به یکدیگر عیدی می‌دهند.

✹ **کاربرد:**

در میان مردم، افرادی شریف، ولی نیازمند زندگی می‌کنند که در طول سال، با صرفه‌جویی و قناعت زندگی را می‌گذرانند و با فرارسیدن عید، نمی‌توانند آن گونه که باید لباس، خوراک و سایر چیزهایی را که برای برپایی عید نوروز لازم است، تهیه کنند و نوروز برایشان نه تنها شادی آور نیست، بلکه تبدیل به روزهایی تلخ و ناراحت کننده می‌شود.

■ **مشابه:**

● زمستان آمد روی بام، گفت: سلام علیکم برهنگان.

○ **عیسی به دین خود، موسیٰ به دین خود.**

✹ **کاربرد:**

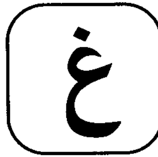
۱ـ وقتی بخواهیم از کسی بخواهیم در کار ما دخالت نکند و کاری به کار ما نداشته باشد، این

مثل را می‌گوییم.

۲ـ وقتی بخواهیم کسی را که پیوسته در پی ایراد گرفتن از دیگران است، نصیحت کنیم و بگوییم که هر کس مسؤول کار خودش و مسؤول عقاید خودش است، می‌گوییم: «چکارش داری؟! عیسی به دین خود ...»

■ **مشابه:**

● هیچ کس را توی گور دیگری نمی‌گذارند.



○ **غُربت دیده، مهربان می‌شود.**

□ **توضیح:**

غم دوری از ز ادگاه، معمولاً در کسانی که دور از شهر و دیار خود هستند، باعث رنج و بیماری خاصی می‌شود. این غم، در میان بیشتر آدم‌ها مشترک است و کمتر انسانی است که در دوری از وطن، خوشحال و ر اضی باشد. معمولاً این گونه افر اد، از وطن خود با حسرت و افسوس یاد می‌کنند و نسبت به آن، با عشق و علاقهٔ زیاد سخن می‌گویند؛ کاری که شاید وقتی در وطن بودند، نمی‌کردند. معمولاً افر اد هنگام دوری از وطن، قدر هموطنان خود ر ا بیشتر می‌دانند.

✹ **کاربرد:**

این مثل در مورد آدم‌هایی به کار می‌رود که وقتی از چیزی یا کسی دور هستند، نسبت به آن مهربان‌ترند و قدر آن را بیشتر می‌دانند.

○ **غَرَض* ، نقشی است که از ما، باز ماند.**

□ **توضیح:**

بشر از زمان قدیم تاکنون، از دیوار غار انسان‌های نخستین تاکنون، هر جاکه توانسته یا خواسته است، نقشی از خود به یادگار گذاشته است تا آیندگان پس از او، به حال و هوا و چگونگی اندیشه و دنیای او پی‌ببرند. نوشتن یادگاری روی دیوارها و کندن نقش به عنوان یادبود، هنوز هم در میان انسان‌ها ر ایج است.

✹ **کاربرد:**

۱ـ این جمله: «غرض نقشی است...» معمولاً به عنوان یادگاری و ثبت لحظه‌ها، توسط آدم‌ها بر در و دیوار و تنهٔ درختان و زیر عکس‌ها نوشته می‌شد.

۲ ـ وقتی کسی بخواهد به دیگران بگوید که منظور من از انجام کار نیکی که می‌کنم، خودنمایی نیست؛ بلکه می‌خواهم پس از مرگم، یادی هم از من بکنند، این مثل را می‌گوید.

□ **معنای لغت:**

* غرض: در این جا به معنای هدف و مقصود است.

○ **غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی گرفتار مشکل بزرگی شد، مسائل و مشکلات دیگر به نظرش بی اهمیت می‌آیند.

۲ـ هنگامی که کسی تصمیم می‌گیرد دست به کاری بزرگ بزند، به دلیل اهمیت و ارزشمند بودن هدفش، به مشکلاتی که ممکن است سر راهش باشد، هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

■ **مشابه:**

● آدمی که خیس است، از باران نمی‌ترسد.

● بالای سیاهی، رنگی نیست.

● من که رسوای جهانم، غم عالم پشم است.

● نه آفتاب از این گرم‌تر می‌شود، نه قنبر از این سیاه‌تر.

○ **غریبه، غریبه است.**

آه صاحب درد را باشد اثر.

○ **غَزَل خداحافظی را خواند.**

□ **توضیح:**

غزل نوعی شعر عاشقانه است که مصرعهای دوم هر بیت آن، با مصرع اوّل هم قافیه است. هر غزل، از هفت تا سیزده بیت تشکیل شده است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی می‌گویند: «فلانی غزل خداحافظی را...»، یعنی ترک همه چیز را کرده و دل از همه چیز بریده است، این مثل به معنای جدا شدن از خانه و یاران و آماده شدن برای ترک جایی نیز هست.

۲ـ گاهی این مثل در مورد کسی که مرده است یا چیزی به مرگش نمانده است، گفته می‌شود.

○ **غصهٔ دیوانه را آدم عاقل می‌خورد.**

□ **توضیح:**

این مثل تغییر یافتهٔ یک مصرع از شعر عامیانهٔ زیر است:

غصهٔ دیوانه‌ها را شخص عاقل می‌خورد برگ گل با آن لطافت، آب از گل می‌خورد

معمولاً افراد کم عقل و نادان، بدون آن که به عاقبت کار بیندیشند یا صلاح خود و اطرافیان را در نظر بگیرند، دست به هر کاری می‌زنند؛ حتی اگر نتیجهٔ خوبی نداشته باشد.

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل بر این نکته تأکید دارد که آدم‌های دانا باید غمخوار و همراه افراد کم عقل باشند، به آن‌ها کمک کنند و در حدّ امکان، راهنمای زندگی‌شان باشند.

۲ ـ اگر کسی با داشتن مشکلات زیاد، فکر کار و زندگی‌اش نباشد؛ اما دیگران به فکر ناراحتی‌های او باشند، این مثل کاربرد می‌یابد.

○ **غلام خریده‌ام که به من آقا بگوید.**

✹ **کاربرد:**

این مثل، به تمسخر، به آدم‌های تازه به دوران رسیده‌ای گفته می‌شود که به دلیل شرایط مالی خوبی که پیدا کرده‌اند، توقّع دارند همه از آن‌ها اطاعت کنند و فرمان بردارشان باشند.

■ **مشابه:**

● چوپان گرفته‌ام که به من ارباب بگوید.

○ **غُلامی* که بابات داشت سیاه بود، من سفیدم!**

□ **توضیح:**

رسم برده‌داری و بهره کشی از سیاه‌پوستان توسط سفیدپوستان، تا مدت‌ها در ممالک اروپایی و امریکایی برقرار بود. برده‌های سیاه‌پوست، در بدترین شرایط زندگی، بدون کمترین بهره و حقّی، برای سفیدپوستان کار می‌کردند و در صورت مخالفت، شکنجه و اذیّت می‌شدند. گرچه بعدها قانون برده‌داری لغو شد؛ اما هنوز هم ظلم و ستم سفیدپوستان نژادپرست بر سیاه‌پوستان، آثار شوم و زشت خود را حفظ کرده است.

✹ **کاربرد:**

مثلی است برای دادن جواب رد و همراه با شوخی، به کسی که دستوری به دیگری می‌دهد؛ در حالی که خودش هم می‌تواند کارش را انجام دهد.

□ **معنای لغت:**

* غلام: برده، بنده، کسی که برای کار و خدمت به دیگران، با کمترین امتیازات و حقّ و حقوق، به اسارت درمی‌آید.

○ **غَم آن درد که درمان نپذیرد، چه خوری؟**

□ **توضیح:**

پس از آن که انسان دچار درد یا مشکل شد، باید به فکر چاره و تدبیر، درمان و حلّ آن باشد.

✹ **کاربرد:**

اگر درد و مشکلی، راه چاره داشت، دنبال آن برو و آن راه را پیدا کن؛ ولی اگر درد یا سختی‌ات، راه چاره نداشت، خودت را ناراحت نکن. صبر کن و غم نخور، مشکلت به مرور زمان حل می‌شود.

○ **غَم خود خور که غمخواری نداری.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ فکر ناراحتی و اندوه خودت باش. چرا وقتی خودت غم داری، غم دیگران را می‌خوری؟

۲ـ به کسی که به فکر رفع مشکلات زندگی خود و خانواده‌اش نیست و همیشه به فکر دیگران است، این مثل گفته می‌شود.

۳ـ وقتی کسی از وضع روزگار آشفته باشد و به کارهای این و آن بیش از اندازه اعتراض کند و کاری هم از دستش ساخته نباشد، این مثل را می‌شنود.

○ **غمزهٔ شتری آمدن.**

□ **توضیح:**

شتر حیوانی بزرگ و بد شکل است. اگر چنین حیوانی، حرکاتی ظریف و باناز داشته باشد، به نظر مسخره و زشت می‌آید.

✱ **کاربرد:**

هر کس باید مطابق شخصیت، سن و سال و موقعیت اجتماعی خود رفتار کند تا در نظر دیگران زشت جلوه نکند. اگر کسی رفتار یا حرکاتی ناپسند داشته باشد، می‌گویند: «غمزهٔ شتری می‌آید.»

■ **مشابه:**

● غمزهٔ خرکی آمدن.

○ **غم عشق آمد و غم‌های دگر پاک بِبُرد.**

□ **توضیح:**

«عشق» و جایگاه آن، از نظر عرفان و دیدگاه‌های فلسفی ـ مذهبی ما، بسیار مقدس و با ارزش است. این جایگاه بسیار والا و عالی‌مرتبه است و رسیدن به آن، درجه‌ها و مراتبی دارد و در راه رسیدن به آن، باید سختی‌ها و مشکلات زیادی را تحمل کرد و در این راه، از همه چیز گذشت.

✱ **کاربرد:**

وقتی انسان هدف با ارزش و والایی در زندگی داشته باشد، غم‌ها، ناراحتی‌ها و مشکلات خُرد و کوچک، در نظرش بی ارزش می‌شوند. اگر کسی به چنین انسانی اعتراض کند که چرا مثل همه، ناراحتِ مشکلات معمولیِ مردم نیستی، این مثل را در پاسخ خواهد شنید.

○ **غم فرزند و نان و جامه و قوت، باز دارد ز سیر در ملکوت.**

✱ **کاربرد:**

کسی که مسؤولیت خانواده‌ای را به عهده دارد، برای تأمین نیازهای خانواده، گاهی مجبور

است تمام روز را به تلاش و کار بگذراند و شب را با فکر و دلواپسی‌های فردا و کار فردا، به صبح برساند. با چنین آشفتگی‌های فکری نمی‌توان با تمام وجود به نماز ایستاد و جز فکر و ذکر خدا، به چیز دیگری فکر نکرد.

■ **مشابه:**

● آدم گرسنه ایمان ندارد.

● تنگدستان را دست دلیری بسته است و پنجهٔ شیری شکسته است.

● از معدهٔ خالی، چه قوت آید و از دست تهی، چه مروت.

● از پای شکسته، چه سیر آید و از دست تهی، چه خیر.

○ **غم مرگ برادر را برادر مرده می‌داند.**

❋ **کاربرد:**

کسی که خود دلشکسته و مصیبت دیده است، بهتر از هر کس می‌تواند غمخوار دلشکستگان باشد. کسی که خود رنج و داغ از دست دادن عزیزی را تجربه نکرده باشد، نمی‌تواند حال دلسوختگان را درک و احساس کند.

■ **مشابه:**

● از تو نپرسند درازی شب — آن کس داند که نخفته است دوش
(سعدی)

● گفتن از زنبور بی حاصل بود — با یکی در عمر خود ناخورده نیش
(سعدی)

● منم همچون پیاده تو سواری — ز رنج پایم آگاهی نداری
(ویس و رامین)

● تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

● سیر را از گرسنه چه غم.

● جنگ بر نظاره آسان است.

○ **غم نداری، بُز بِخَر!**

❑ **توضیح:**

گاهی آدم‌ها، بدون آن که مشکل خاصی داشته باشند، خودشان باعث به وجود آمدن سختی و غم در زندگی خودشان می‌شوند.

❋ **کاربرد:**

چرا وقتی مشکل خاصی نداری، برای خودت دردسر درست می‌کنی؟ حالا که غم و ناراحتی خاصی نداری، چرا خودت برای خودت ناراحتی به وجود می‌آوری و با دست خودت، ناراحتی و فکر و خیال به زندگی‌ات راه می‌دهی؟

■ **مشابه:**

● کور بی‌کار، مژه خودش را می‌کَنَد.

● ملانصرالدین است. وقتی بی‌کار می‌شود، به خودش جوالدوز می‌زند.

○ **غم و غصه از در بزرگ بیشتر وارد می‌شود.**

✵ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهیم بگوییم افراد ثروتمند و دارا به اندازهٔ دارایی و مالشان، اضطراب، نگرانی و گاهی خسارت و مشکل دارند، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ افراد بزرگوار که افکاری والا و نگرشی انسانی به جهان دارند، به واسطهٔ اندیشه و تفکّرشان، بیشتر از مردم دیگر از مشکلات و مسائل رنج می‌برند.

○ **غوره نشده، مویز شده.**

□ **توضیح:**

غوره، میوهٔ نارس انگور است که مزه‌ای ترش دارد. پس از رسیده شدن، به صورت انگور درمی‌آید. انگور رسیده را می‌چینند و در آفتاب خشک می‌کنند تا به کشمش تبدیل شود.

✵ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، با طعنه به کسی گفته می‌شود که مراحل رشد و تجربه را طی نکرده است؛ ولی ادّعا دارد که بسیار با تجربه و آگاه است.

۲ـ به کسی که هنوز لذت‌های کودکانه دورهٔ کودکی را نچشیده مثل بزرگ‌ترها مجبور شده بار زندگی را بر دوش بکشد، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● آخر این غورهٔ نوخاسته کی حلوا شد؟

○ **غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از بیت زیر است:

در کف شیر نرِ خونخواره‌ای　　　غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

(مولوی)

✵ **کاربرد:**

این مثل وقتی استفاده می‌شود که انسان در موقعیتی قرار بگیرد که جز یک راه، راه دیگری نداشته باشد. هر چند پذیرفتن آن، طبق خواست و ارادهٔ خودش نیست؛ ولی وقتی چاره‌ای نیست، باید گردن نهاد.

ف

○ فاتحه*اش خوانده است!

□ توضیح:

معمولاً رسم است که برای مُرده در مجلس ختم، «فاتحه» می‌خوانند. این سوره به عنوان ذکر خیری برای شخص ازدست رفته و خواستن خیر و آمرزش از درگاه خداوند برای اوست.

❋ کاربرد:

۱ـ با به کاربردن این ضرب‌المثل، می‌خواهند بگویند که فلانی، به آخر خط رسیده و باید از او دل کند. او رفتنی است. این ضرب‌المثل در هنگام ابراز ناامیدی از حیات و ادامه زندگی کسی هم به کار می‌رود.

۲ـ کارش تمام است. با وضعی که دارد، راه بازگشتی برایش باقی نمانده است.

■ مشابه:

● بوی الرّحمٰن می‌دهد!

● بوی حلوایش بلند است!

□ معنای لغت:

* فاتحه: دعای خیری که پس از مرگ کسی، دیگران برایش می‌خوانند.

○ فارسی شکر است، ترکی هنر است.

❋ کاربرد:

۱ـ هر زبان و لهجه‌ای، خاص فرهنگ مردم منطقه‌ای است که سالیان سال، با بهایی سنگین، این فرهنگ و زبان را حفظ کرده‌اند. پس باید به هر کدام احترام گذاشت و شیرینی و ارزش‌های آن را به خوبی درک کرد. خواه این زبان فارسی باشد، خواه ترکی یا هر زبان دیگر.

۲ـ گاهی این ضرب‌المثل در مقابله با کسانی گفته می‌شود که با تقلید از لهجه‌های دیگران، قصد توهین و مسخره بازی دارند.

○ **فاطمهٔ زهرا (س) برای شلخته‌ها دو رکعت نماز خوانده است.**

□ **توضیح:**

حضرت فاطمه (س) نزد خدا بسیار گرامی بودند؛ پس دعایی که حضرت فاطمه (س) برای کسی کرده باشد، از سوی خدا اجابت شده است.

✱ **کاربرد:**

وقتی زنی بسیار نامنظّم و شلخته باشد، ولی همسری خوب داشته باشد یا همسر او اهمیتی به این خصوصیت زن ندهد و امکانات و امتیازات مالی زیادی هم به او بدهد، می‌گویند: «*حضرت فاطمه برای شلخته‌ها دو رکعت نماز خوانده است.*»

■ **مشابه:**

- خدا یار تنبل‌هاست.
- خدا یار شلخته‌هاست.

○ **فال امام جعفر صادق (ع) است. بد ندارد!**

□ **توضیح:**

اشاره‌ای است به امام جعفر صادق (ع) و این که هر کس به ایشان توسل جوید، ناامید باز نمی‌گردد و به نوعی، در عین درماندگی و ناامیدی،، امیدوار و راضی می‌شود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ او هیچ کس را ناامید نمی‌کند با همه کس می‌سازد. او با همه کس، حتی افرادی که با آن‌ها تناقض و ضدّیتی هم دارد، می‌سازد.

۲ـ کاری است که عاقبت بدی ندارد. به هر صورتی که تمام شود، خوب و قابل قبول است.

○ **فتنه در خواب است، بیدارش مکن.**

✱ **کاربرد:**

وقتی دعوا و شری فراموش شده و اختلافی از میان برخاسته، بهتر است دیگر از آن حرفی نزنی و دوباره آتش اختلاف را شعله‌ور نکنی.

○ **فحش از دهن تو طیبات است.**

زهر از قِبَل تو نوشداروست.

○ **فراموشی هم نعمتی است.**

□ **توضیح:**

یکی از ویژگی‌های خوب انسان‌ها این است که حوادث و خاطرات گذشته را فراموش می‌کنند. مهم‌تر این که وقتی حوادث تلخ فراموش می‌شود، انسان در آرامش و آسودگی بیشتری به سر می‌برد.

* **کاربرد:**

۱ـ ضرب‌المثلی است که بیشتر هنگام فراموش کردن چیزی که در گذشته اتفاق افتاده و نمی‌تواند در زمان حال تأثیری بگذارد، استفاده می‌شود.

۲ـ اگر کسی بدهکاری یا قول مهمی را فراموش کرده باشد یا به روی خودش نیاورد، به طعنه این ضرب‌المثل را می‌گویند.

○ فردا را کسی ندیده.

* **کاربرد:**

۱ـ کاری که شایسته و لازم است، باید امروز انجام شود. نباید آن را برای فردا گذاشت؛ چون هیچ کس از فردای خودباخبر نیست و نمی‌داند که سرنوشتش چگونه خواهد بود.

۲ـ غصّه نخور، شاید به زودی مشکلت حل شود.

■ **مشابه:**

● کار امروز را به فردا مفکن.

● «فردا، فردا» به چند گویی؟ فردا را کسی ندیده.

● امروز تخم کار که فردا مجال نیست.

● از امروز کاری به فردا ممان* چه دانی که فردا چه گردد زمان؟!

□ **معنای لغت:**

* ممان: در این جا یعنی نگذارد.

○ فردا من این دِه را زیر و رو کنم.

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل داستانی دارد؛ می‌گویند در روزگار قدیم مأمور حکومت برای گرفتن باج و خراج به روستایی رفت و شب را میهمان یکی از روستاییان شد. مرد میزبان، ظرفی پر از شیربرنج برای مأمور آورد و خود نیز برای خوردن با او نشست. مأمور شیربرنج را به سمت خود کشید تا نوش جان کند. روستایی شروع کرد به نصیحت مأمور که: «با مردم ده مدارا کن. عادل باش. انصاف را رعایت کن، خداوند در هر کاری به عدل و انصاف حکم داده؛ حتی میان دانهٔ گندم نیز خطی گذاشته و آن را به دو نیمهٔ برابر تقسیم کرده است....»

وقتی سخنان مرد روستایی به این جا رسید، با قاشق شیربرنج، داخل ظرف را به دو قسمت کرد تا خود نیز سهمی برابر با مأمور داشته باشد؛ امّا مأمور، بی پروا گفت: «من مأمور حکومتم. برای گرفتن باج و خراج آمده‌ام. از خدا و گفتهٔ او هیچ نمی‌دانم و فردا این ده را زیر و رو خواهم کرد....»

بعد قاشق را در شیربرنج چرخاند، ظرف را به سوی خود کشید و همه را خورد!

* **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل هنگامی به کار می‌رود که کسی بخواهد قاطعانه بر تصمیم خود پافشاری کند و به دیگران بگوید که هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند مانع عمل من شود؛ حتی اگر کاری که خواهم کرد، خلاف شرع یا به ضرر جامعه باشد.

۲ـ دربارهٔ کسی که همه چیز را به هم می‌ریزد تا سود خودش را ببرد، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

○ **فردا که بر من و تو بوزد باد مهرگان　　آنگه شود پدید که نامرد و مرد کیست**

* **کاربرد:**

حالا نمی‌توانم روی کارهای تو حساب کنم وقتی به پایان راه رسیدی و کارنامه‌ات معلوم شد، وضعت مشخص می‌شود.

■ **مشابه:**

● جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.

● شاهنامه آخرش خوش است.

○ **فردا هم روز خداست!**

* **کاربرد:**

۱ـ چرا این قدر عجله می‌کنی؟ همهٔ کارها را در یک نوبت انجام نده! آینده هم برای تو است. عجله نکن! آهسته‌تر به کارهایت برس.

۲ـ کمی صبر داشته باش. شاید به زودی چاره‌ای برای مشکلاتت فراهم آید.

■ **مشابه:**

● چو فردا شود، فکر فردا کنیم.

○ **فرزند اهل*، ارث به دردش نمی‌خورد.**

□ **توضیح:**

ارث، دارایی و مالی است که پس از فوت کسی، برای خانواده یا بازماندگانش می‌ماند و آنان حق استفاده و بهره‌برداری از آن را دارند.

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی با زحمت و کار خود زندگی کند و آنچه به دست می‌آورد، نتیجهٔ تلاش خودش باشد، نیازی به ارثیهٔ پدر یا کمک دیگران ندارد و هرگز چشم به اندوخته و دارایی دیگران نمی‌ورزد. این ضرب‌المثل، در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

۲ـ دربارهٔ کسی که خود ساخته است و بدون کمک دیگران به موفقیت‌های علمی و اجتماعی و... بزرگی دست یافته است. این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* اهل: در این جا به معنای خوب، نجیب، پاک و وفادار به خانواده.

○ **فرزند اهل، مال پدر را چه می‌کند؟**

فرزند اهل، ارث به دردش نمی‌خورد.

○ **فرزند بی ادب، مثل انگشت ششم است؛ اگر ببرّی درد دارد، اگر هم نبری زشت است.**

* **کاربرد:**

۱ـ در هر صورت، برای رفع این مشکل، به ناراحتی خواهیم افتاد نه می‌توانیم تحملش کنیم، نه می‌توانیم آن را از بین ببریم.

۲ـ این فرزند یا این شخص، با این که خیلی عزیز است به علت رفتار و اخلاق نامناسبش، مایهٔ دردسر و غم و غصه است. مانند یک انگل، زیادی است؛ اما باید با او ساخت تا درست و اهل شود.

■ **مشابه:**

● درِ مسجد است نه می‌شود آن را نگه داشت، نه می‌شود دور انداخت.

○ **فرزند حلال زاده به دایی‌اش (خالو*) می‌رود.**

□ **توضیح:**

معمولاً فرزندان، بسیاری از خصوصیات ظاهری و جسمی خود را از پدر و مادر یا افراد فامیل درجهٔ اوّل خود به ارث می‌برند.

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند در مورد صداقت و دوستی و درستی نژادی کسی تأکید کنند، به شوخی این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

۲ـ بعکس، وقتی بخواهند ناپاکی و نادرستی کسی را به نادرست بودن خانواده‌اش نسبت بدهند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

□ **معنای لغت:**

* خالو: دایی

○ **فرزند عزیز نور دیده، از دبّه کسی ضرر ندیده.**

* **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی زیر قولی که داده بزند، یعنی به تعهدی که قبلاً کرده عمل نکند، یا

بخواهد به کسی توصیه کند که از زیر بار تعهدش شانه خالی کند، این ضرب‌المثل را می‌گوید.

۲- برای مسخره کردن کسی که به تعهدش عمل نمی‌کند، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● فلانی است، هفت دبّه را حلال می‌داند.

● قول مرد یکی است، تا حالا می‌گفتم آره، حالا می‌گویم نه!

○ **فرش را با جارو می‌زنند،برف را با پارو!**

✱ **کاربرد:**

برای انجام هر کاری، وسیلهٔ مخصوصی مورد نیاز است. هر کاری را باید با ابزار خاص خود انجام داد تا به هدف رسید؛ وگرنه هر زحمت و تلاشی، بی‌فایده است.

○ **فرشش، زمین و لحافش، آسمان است.**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل برای بیان نهایت فقر و بیچارگی کسی گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● لخت و آب نشین است.

● آه ندارد که با ناله سودا* کند.

● آسمان رو انداز و زمین زیر انداز.

● از گرسنگی، چاشت** از خواب بیدار می‌شود.

● نه در زمین بختی، نه در آسمان تختی.

● از بی کفنی زنده است.

● توی هفت آسمان، یک ستاره ندارد.

● آه در بساط ندارد.

□ **معنای لغات:**

* سودا: معامله، خرید و فروش

** چاشت: هنگام صبح، بامداد

○ **فرش، فرش قالی؛ ظرف، ظرف مس؛ دین، دین محمد(ص)**

□ **توضیح:**

فرش قالی، فرشی کُرکدار از جنس پنبه، پشم یا ابریشم است که رنگ و نقش‌های آن بسیار زیبا و هماهنگ است. قالیبافی یکی از هنرهای اصیل و ارزشمند دستی ایران است. قالی به دلیل نوع جنس و طریقهٔ بافت، بسیار بادوام و گرانبهاست. ظرف‌های مس از زمان‌های گذشته، یکی از اصلیترین لوازم زندگی در

خانه‌های ایرانی به شمار می‌رفته که یکی از مهمترین دلایل استفاده از ظرفهای مس، دوام و زیبایی آن‌هاست.

دین اسلام که بیش از چهل کشور جهان را با بیش از یک میلیارد و دویست میلیون نفر جمعیت دربرگرفته است، حدود چهارده قرن پیش، با بعثت حضرت محمد (ص) در مکّه پا به عرصهٔ وجود نهاد و محمد(ص) آخرین فرستاده و پیامبر خداست. پس از او پیامبری نیامد و نخواهد آمد.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم خوب است در هر کاری یا برای انتخاب هر چیز، بهترین و مناسب‌ترین آن را در نظر بگیریم، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **فرق آفتابه و لولهنگ، موقع گِرو گذاشتن معلوم می‌شود.**

□ **توضیح:**

در قدیم آفتابه‌ها را بیشتر از مس یا فلزات ترکیبی مانند ورشو می‌ساختند؛ اما لولهنگ که آن هم نوعی آفتابه بود، از سفال ساخته می‌شد و ارزش آن کمتر از آفتابهٔ مسی یا فلزی بود.

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل اشاره به ارزش و اصالت واقعی آدم‌هاست که هنگام مقایسه، باید به ارزش و کیفیت واقعی و درونی آن‌ها توجه کرد و بعد آن‌ها را ارزش گذاری کرد؛ زیرا به هنگام نیاز و کار است که هر کسی توانایی و ارزش خودش را نشان می‌دهد.

○ **فرق است میان آن که یارش دربر — با آن که دو چشم انتظارش بردر**

* **کاربرد:**

کسی که نعمتی را در اختیار دارد، با کسی که در آرزوی به دست آوردن آن نعمت است خیلی فرق دارد.

■ **مشابه:**

● سیر از گرسنه خبر ندارد، سواره از پیاده

○ **فروختهٔ پشیمان، بهتر از نفروختهٔ پشیمان است.**

* **کاربرد:**

۱ ـ دست به عمل زدن و داشتن شهامت هنگام تجارت و انجام معامله، خیلی بهتر از آن است که دست روی دست بگذاریم و بدون عمل، فرصت را از دست بدهیم؛ چون ممکن است اوضاع طوری شود که نگه داشتن کالا یا به طور کلی عمل نکردن، باعث ضرر بیشتری شود.

۲ ـ کار کردن و فعال بودن، بهتر از بی‌کاری است.

○ **فریاد سگان کم نکند رزق گدا را.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ خدا روزی‌رسان است و سهم هرکس مشخص است. با دعوا و داد و بیداد آدم‌های پست، روزی کسی کم نمی‌شود.

۲ـ با دروغ و تهمت نمی‌توان جلو پیشرفت کسی را گرفت.

○ **فریاد عَزا به گوش مُرده خور، ابوعَطاست.**

□ **توضیح:**

«ابوعطا» گوشه‌ای از موسیقی آواز سنّتی ایران است که زیر و بالاهای صوتی بسیار زیبا و دلنشینی دارد.

✱ **کاربرد:**

آدمی که فرصت طلب و سودجو باشد، از هر موقعیتی هر چند به ضرر دیگران هم باشد، به نفع خود، بیشترین بهره‌ها را می‌برد. آدم فرصت طلب، حتی هنگام عزا و غم هم از مجلس عزاداری و سوگواری، سوءاستفاده می‌کند و نوحه و ناله و غم این گونه مجالس هم برایش دلنشین و زیباست.

■ **مشابه:**

● طبیب بی انصاف، خلق را رنجور می‌خواهد.

○ **فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تَر است.**

□ **توضیح:**

دخالت در کار دیگران، وقتی از حدّ خارج شود، حالت فضولی می‌گیرد؛ فضولی امری ناپسند و غیر اخلاقی است.

✱ **کاربرد:**

وقتی کار فضولی کسی از حد بگذرد و غیرقابل تحمل شود، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند و با این عبارت، نهایت بیزاری و نفرت خود را از کار او بیان می‌کنند؛ یعنی شخص فضول را به هر جا که ببری و در هر موقعیتی، به کار زشت خود ادامه می‌دهد و در مسأله‌ای هر چند که به او مربوط هم نباشد، دخالت می‌کند.

○ **فضول سنج داره.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی در کار دیگران دخالت کند و با پرسشهای بیجا آن‌ها را کلافه کند، برای این که پاسخش را ندهند و از دخالت در کارها بازش دارند، این جواب ظاهراً بی ربط را می‌دهند.

○ **فغان کز هر چه ترسیدم، رسیدم.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی گرفتار مشکلی شود که همیشه از آن دوری می‌کرده، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● آمد به سرم از آنچه می‌ترسیدم.

● از هر چه بدت بیاید، سرت می‌آید.

○ **فقط سری از هم جدا هستند.**

آب و گاوشان یکی است.

○ **فقط قیمه و قُرمه سبزی را دوست دارد و خورش‌های دیگر!**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به عنوان شوخی و سر به سر گذاشتن با آدم پرخوری که به تمام غذاها علاقه‌مند است، به کاربرده می‌شود و به این معناست که او از هیچ غذایی بدش نمی‌آید و همه غذاها را دوست دارد. این ضرب‌المثل برای کسی که استثنا و قاعده‌ای برای چیزی قائل نباشد هم به کار می‌رود.

○ **فکر می‌کند شاخ غول را شکسته.**

خیال می‌کند تخم دو زرده کرده.

○ **فکر نان کن که خربزه آب است.**

✱ **کاربرد:**

۱ ـ باید از تجملات و خرج‌های اضافی چشم پوشی کرد و به فکر نیازهای اساسی زندگی بود.

۲ ـ بعضی از چیزها در زمان حال شیرین و لذت بخش هستند؛ اما گذرا و ناپایدارند. باید به فکر اصل بود؛ به فکر آنچه ماندنی و پایدار است.

■ **مشابه:**

● این حرف‌ها برای فاطی تنبان نمی‌شود.

● قبر آقا گچ می‌خواهد و آجر.

○ **ف...که بگویی می‌گوید فَرَحزاد.**

✱ **کاربرد:**

۱ ـ وقتی کوچک‌ترین اشاره به چیزی بکنی، آدم دانا، خودش همه چیز را می‌فهمد. وقتی

اول حرفی را بگویی، تمامش را برایت می‌گوید.

۲ـ آدم تیز و باهوشی است. با اشاره منظور تو را تا آخر می‌فهمد و کار را دنبال می‌کند.

○ **فلانی است، هفت دبّه را حلال می‌داند.**
هفت دبه را حلال می‌داند.

○ **فلانی را توی ده راه نمی‌دادند، سراغ کدخدا را می‌گرفت.**
آوازخوان بد صدایش را بلندتر می‌کند.

○ **فلانی هفت دبه را حلال می‌داند.**
هفت دبه را حلال می‌داند.

○ **فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل در مورد افرادی به کار می‌رود که قدی کوتاه دارند یا بسیار ریز نقش هستند یا سن کمی دارند؛ ولی زیرک و چابک و گاهی حیله گرند و با وجود ظاهری کوچک، کارهای بزرگ می‌کنند.

۲ـ اگر دربارهٔ کسی که ظاهری ناتوان دارد، قضاوت بیجا شود، کس دیگری که از توانایی‌های او آگاهی دارد، این ضرب‌المثل را می‌گوید.

■ **مشابه:**

● آدم کوتاه قد، آن قدرش که روی زمین است، دو آن قدرش زیر زمین است.
● از آن نترس که های و هو دارد، از آن بترس که سر به تو دارد.

○ **فلک! به همه دادی منقل، به ما ندادی کلک؟**

□ **توضیح:**

منقل آتش‌دان فلزی است و کلک آتش‌دان گلی و سفالی که تهیدستان از آن استفاده می‌کنند.

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در شکایت از تهیدستی و بدشانسی است.

○ **فَوّاره چون بلند شود، سَرنِگون شود.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی تاریخی دارد؛ می‌گویند جعفر برمکی، وزیر هارون الرشید بود. او به دلیل هوش و زکاوت

و کاردانی خود، بسیار مورد علاقهٔ هارون بود. روزی آن دو در باغ زیبای هارون گردش می‌کردند. آن‌ها در این هنگام، به درختی رسیدند که پربار بود و میوه‌های آن درشت و رسیده بودند. آن‌ها هر چه کردند، نتوانستند میوه‌ای بچینند؛ به همین دلیل، هارون با تمام غرور و تکبّر، دو دست خود را قلّاب کرد، پای درخت ایستاد تا جعفر از روی شانه‌های او بالا برود و دستش را به میوه‌ها برساند؛ اما باز هم قدّ جعفر به میوه نرسید. هارون اجازه داد که جعفر پایش را بر سر او بگذارد و میوه بچیند. با این کار، جعفر توانست میوه‌ای از درخت بچیند و پایین بیاید.

باغبان آن باغ که خود از خاندان برامکه بود، از دور، شاهد این منظره بود. او با دیدن این صحنه، برخود لرزید. پس از چند لحظه، دستخطی نوشت با این مضمون که او با خاندان برامکه نسبتی ندارد. سپس این دستخط را نزد هارون برد تا از او امضا بگیرد. وقتی هارون دلیل این کار را پرسید، اجازه خواست تا بعدها در این باره توضیح بدهد. هارون دستخط او را امضا کرد و بر این کار خندید.

مدتی از این ماجرا گذشت. بالأخره کم کم میان هارون و جعفر اختلاف شدیدی پدید آمد. هارون تمام افراد آن خاندان و جعفر را به دست جلّاد سپرد از آن میان، فقط همان باغبان بود که به کمک آن دستخط از تیغ جلّاد نجات یافت.

این جریان، به گوش هارون رسید و او باغبان را احضار کرد و از او پرسید: «تو از کجا می‌دانستی برامکه از بین خواهد رفت که از من دستخط گرفتی؟!»

باغبان گفت: «از آن جا که جعفر پا روی سر تو گذاشت و از درخت بالا رفت. آن وقت من دانستم که به زودی نوبت ذلّت و خواری برامکه فرا خواهد رسید.»

هارون توضیح بیشتری خواست. باغبان گفت: «پیشرفت‌ها و مناصب غیر منتظره و دنیایی، مانند فوّاره‌ای است که چون از ارتفاع و اندازهٔ لازم بالاتر رود، خواهی نخواهی سرنگون می‌شود و به صورت قطره‌های ریز به اطراف پخش می‌شود. آن روز هم که جعفر پا بر شانه تو نهاد و سیب چید، من دانستم که جاه و جلال و قدرت جعفر برمکی، چون فواره بلند شده و روزگار برمکیان به سرآمده است.»

سپس او شعری را خواند که مضمون آن چنین است:

هر پرنده‌ای که پرواز کرد و اوج گرفت سرانجام سرنگون شود.

❋ کاربرد:

هرگاه انسان، از حدّ خود فراتر رود و چنان قدرت بگیرد که خود را گم کند، این غرور و بالا رفتن بیش از اندازه، سرانجام باعث نابودی او خواهد شد.

■ مشابه:

● شاخه‌ای که بلند شد، تبر می‌خورد.

○ فوت کوزه گری است.

□ توضیح:

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در زمان‌های بسیار قدیم، کوزه گری زندگی می‌کرد که در کار خود بسیار ماهر و ورزیده بود. او شاگردی داشت که چندین سال نزد او کار کرده بود و همهٔ فنون کوزه گری را از ماهرترین استاد شهر یاد گرفته بود. پس از کار کردن نزد استاد، روزی شاگرد به استاد گفت: «دستمزد من کم

است.»

استاد دستمزد شاگرد را زیاد کرد؛ اما پس از مدتی، باز شاگرد سرناسازگاری گذاشت و گفت: «من دیگر این جا شاگردی نمی‌کنم. حالا که همه چیز را در ساخت کوزه آموخته‌ام، می‌خواهم بروم و برای خودم کارگاهی راه بیندازم و خودم استادکار شوم.»

استاد کوزه‌گر گفت: «مدتی هم نزد من بمان تا شاگردی پیدا کنم. مرا این طور دست تنها رها نکن. هر چه باشد، سال‌ها پیش من کارکرده‌ای و همه چیز را یاد گرفته‌ای. این شرط انصاف نیست که این طور ناگهانی مرا بگذاری و بروی.»

ولی شاگرد کوزه‌گر هیچ اهمیتی به حرف‌های استاد نداد و از آن جا رفت.

چیزی نگذشت که کارگاهی برای خود دست و پا کرد و برای رقابت با استاد، بهترین خاک را برای کوزه‌ها تهیه کرد و هر چه آموخته بود، به کار برد تا کوزه‌هایی زیبا و شفاف بسازد؛ اما کوزه‌ها هنگامی که از کوره بیرون می‌آمدند، رنگی کدر و تار داشتند و هیچ کدام مانند کوزه‌های استاد زیبا و شفاف نبودند. شاگرد مجبور شد دوباره نزد استاد بازگردد و دلیل آن را از او بپرسد. استاد گفت: «حالا که آمده‌ای، مدتی دیگر هم این جا کار کن تا هم شاگرد جدید من به کارها وارد شود، و هم تو بیاموزی که اشکال کارت کجاست.»

شاگرد پذیرفت و مدتی دیگر هم پیش استاد ماند. روزها پشت سر هم می‌گذشت. شاگرد خاک را گل می‌کرد و گل را به شکل کوزه در می‌آورد. بر آن نقش و نگار می‌کشید و لعاب می‌زد.

استاد آن‌ها را یکی یکی می‌گرفت و در کوره می‌گذاشت. یک روز شاگرد نزد استاد رفت و گفت: «همان طور که خواسته بودی، مدتی این جا ماندم. حالا بگو چرا کوزه‌هایی که من می‌ساختم، کدر و بدرنگ می‌شد.»

استاد گفت: «نگاه کن کوزه‌ها را پیش از آن که در کوره بگذارم، فوت می‌کنم تا گرد و خاکی که در کارگاه روی آن‌ها نشسته، پاک شود. تو این کار را نمی‌کردی. مشکل کار تو فقط یک فوت بود؛ فوت کوزه‌گری!»

● **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل هنگامی به کار می‌رود که کسی با آن که در انجام کاری اطلاعات زیادی دارد، ولی به دلیل تجربهٔ کم یا ندانستن نکته‌ای مهم، در آن کار موفق نمی‌شود.

۲ـ همچنین این ضرب‌المثل در هر کاری که عوامل یا ریزه کاری‌های آن کار به خوبی رعایت نشده باشد یا نظم و ترتیبی نداشته باشد و همه ناشی از ناآگاهی انجام دهندهٔ کار باشد، به کار می‌رود.

○ **فهمید شوخی بود، نفهمید، جدی!**

● **کاربرد:**

ما کارمان را می‌کنیم، اگر نقشه‌مان لو رفت، بهانه می‌آوریم. اگر هم لو نرفت که به مقصودمان رسیده‌ایم.

○ **فیل خوابی بیند و فیلبان خوابی.**

✹ **کاربرد:**

آرزوها، رؤیاها و خواسته‌های هرکس با دیگری فرق دارد؛ حتی اگر روزها و شب‌ها را با هم سپری کنند و زندگی مشترکی داشته باشند.

■ **مشابه:**

● هر کسی از ظنّ خود شد یار من.

○ **فیل خوب مرکبی* است، ولی برای طویلهٔ شاه خوب است.**

✹ **کاربرد:**

در جواب کسی که استفاده از امکانات بهتری را پیشنهاد می‌کند، و موقعیت مالی و توانایی دیگران را درنظر نمی‌گیرد، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* مرکب: چیزی که سوارش می‌شوند.

○ **فیلش یاد هندوستان کرده!**

□ **توضیح:**

فیل از جانورانی است که در دنیا، در محل‌هایی بخصوص، از جمله هندوستان یافت می‌شود و به خاطر همین، در این سرزمین شکار می‌شود و به محل‌های دیگر برده می‌شود.

✹ **کاربرد:**

۱ـ معمولاً وقتی کسی یا جانوری از اصل و موطن خود دور شود، احساس دلتنگی و غم و اندوه می‌کند. در چنین مواقعی، آن موجود به یاد سرزمین، خانه و وطن خود می‌افتد و دلش هوای روزهای خوش گذشته را می‌کند. این ضرب‌المثل در چنین هنگامی، برای بیان غم و اندوه چنین فردی به کار می‌رود.

۲ـ وقتی کسی به خاطرات گذشتهٔ خود برگردد و از آن‌ها به شیرینی یاد کند یا برای دیدار دوستان و محل‌های قدیمی که در آن زندگی می‌کرده، دلش تنگ شود، این ضرب‌المثل کاربرد پیدا می‌کند.

○ **فیل، مرده و زنده‌اش صد تومان است.**

□ **توضیح:**

ارزش فیل به دلیل عاج* گرانبهای آن است و به همین دلیل، یک فیل مرده همان عاج را با همان ارزش دارد که یک فیل زنده. مرده یا زنده بودن فیل، تأثیری در قیمت عاج ندارد.

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم در هر صورت نتیجه کار یکی خواهد بود و برای ما فرقی ندارد که چه

پیش بیاید، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● فیل مرده و زنده ندارد.

□ **معنای لغت:**

* عاج: دندان‌های نیش فیل که بسیار بلند است و از آن اشیای قیمتی یا زینتی ساخته می‌شود.

○ **فیل مرده و زنده ندارد.**

فیل، مرده و زنده‌اش صد تومان است.

○ **فیل نزدیک کوه که می‌آید، می‌فهمد چقدر کوچک است.**

□ **توضیح:**

فیل یکی از حیوانات تنومند خشکی است و در ضرب‌المثلها یا مثال‌ها، بزرگی موجودات زنده و چیزها را با بزرگی فیل می‌سنجند یا مثال می‌زنند.

✹ **کاربرد:**

وقتی موجودی یا کسی که فکر می‌کند خودش بزرگ است (از هر جهت؛ چه قدرت، چه هیکل، چه علم و ...)، در مقابل موجود قوی‌تر، بزرگ‌تر و... قرار گرفت، تازه آن وقت می‌فهمد که هر کس در برابر موجودی قوی‌تر از خود، خرد و ناتوان است و فقط قدرت خداوند، بالاترین قدرت‌هاست.

ق

○ **قاتل با پای خود به کنار چوبه دار می‌رود.**

✱ **کاربرد:**

هر گناهکاری یک روز مجازات می‌شود، هیچ گناهکاری نمی‌تواند از مجازات فرار کند.

○ **قاچ‌زین* را بچسب، اسب سواری پیشکشت!****

□ **توضیح:**

اسب سواری به مهارت و توانایی نیاز دارد و معمولاً کسانی که تازه کار هستند، خیلی با احتیاط روی اسب می‌نشینند و به علت ترس، دست خود را به سر زین می‌گیرند تا نیفتند؛ اما سوار کار ماهر، لگام یا دهانه اسب را می‌گیرد و می‌تازد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ اشاره به آدمی که کم تجربه و بی‌مهارت است که باید ابتدا از کارهای ابتدایی شروع کند تا به کارهای سخت‌تر برسد و از او توقع و انتظار انجام کار سخت نمی‌رود.

۲ـ به کسی که تجربه‌ای ندارد و کارهای ساده را نمی‌تواند انجام دهد، اما ادعای بزرگ می‌کند، می‌گویند: «تو قاچ زین را بچسب، اسب سواری پیشکشت.»

■ **مشابه:**

● قربان ریش نازکت، منزل به منزل ره برو، منزل شکستن پیشکشت.

□ **معنای لغات:**

* قاچ زین: برآمدگی جلو زین اسب.

** پیشکش: هدیه؛ اما در این جا به معنای این است که از تو انتظار نمی‌رود این کار را بکنی.

○ **قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت.**

✱ **کاربرد:**

غرور بی جا ارزش ندارد. زیرا پایان کار همه مرگ است. هر چیزی نابود می‌شود.

■ **مشابه:**
● شتری است که در خانه همه می‌خوابد.

○ **قاشق به دُمش نگاه می‌کند، تره به تخمش.**
✺ **کاربرد:**
۱ـ هرکسی پیرو اجداد و نیاکان خودش است.

۲ـ مردم از یکدیگر می‌آموزند و تقلید می‌کنند.

○ **قاشق ساختن کاری ندارد؛ یک مشت می‌زنی، گود (پهن) می‌شود. دُمش را می‌کشی، دراز می‌شود.**
✺ **کاربرد:**
این ضرب‌المثل را دربارهٔ کسانی می‌گویند که به تخصص، توانایی و تجربهٔ دیگران به دیدهٔ بی‌اهمیتی نگاه می‌کنند و عقیده دارند که هر کاری از دستشان ساخته است.
■ **مشابه:**
● آهنگری کاری بود؟ درازش کنی، میلی بود (میله)؛ پهنش کنی، بیلی بود (بیله).

○ **قاشق نداری آش (ماست) بخوری، نانت را کج بیل کن.**
✺ **کاربرد:**
۱ـ وقتی بخواهیم به کسی بگوییم از کمبودهای زندگی گِله نداشته باش و با آنچه داری، بساز، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ درمانده نباش! عزا نگیر! اگر برای انجام کاری امکانات کافی نداری، از قدرت فکرت کمک بگیر و با ابتکاری تازه، امکانات لازم را به وجود بیاور.
■ **مشابه:**
● زمانه با تو نسازد، تو با زمانه بساز.

○ **قاطر پیشاهنگ، آخرش توبره‌کش می‌شود.**
□ **توضیح:**
همیشه جوان‌ترین و سالم‌ترین چهارپا پیشاپیش بقیه حرکت می‌کند تا چهارپایان دیگر، سرعت و مسیر خود را با آن هماهنگ کنند.
✺ **کاربرد:**
۱ـ کسی که در جوانی، کارها و مسؤولیت‌های سنگین و دشوار را به عهده بگیرد، خیلی زود فرسوده و از کار افتاده می‌شود.

۲ـ بخشش‌های بدون فکر، عاقبت فقر و تنگدستی به دنبال دارد.

■ **مشابه:**

● آخر شاه منشی، کاه‌کِشی (کودکشی) است.

○ **قاف غلط، قیف غلط، قوف غلط، پس چه بخوانم.**

□ **توضیح:**

دو نفر قاری که یکی خوش آواز بود و بی‌سواد و دیگری بد آواز بود و با سواد، با هم قرار گذاشتند و شریک شدند. قرار گذاشتند آن که خوش آواز است و کم سواد، قرآن بخواند و دیگری مراقب باشد که اگر او کلمه‌ای را غلط خواند، سرفه کند و با این علامت به او یادآوری کند که غلط خود را اصلاح کند. روزی به مجلسی دعوت شدند. قاری کم سواد و خوش صدا شروع به خواندن سوره‌ای کرد و همین که گفت: «قاف» تصادفاً قاری با سواد را سرفه گرفت. قاری بی‌سواد به تصور این که غلط خوانده، فوراً گفت: «قیف»!

این بار قاری با سواد به عمد سرفه‌ای کرد تا او غلط خود را اصلاح کند. قاری بی‌سواد قدری اندیشید و گفت: «قوف»!

دوستش دوباره سرفه کرد. قاری بی‌سواد که سخت عصبانی و برآشفته بود، با مشت و لگد به جان شریکش افتاد و گفت: «آخر چه از جانم می‌خواهی! قاف غلط، قیف غلط، قوف غلط، پس چه بخوانم؟!»

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی دائم میان حرفمان ایراد بگیرد و تذکر بدهد و خلاصه ایجاد مزاحمت کند، به شوخی از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **قبا سفید، قبا سفید است.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند دو برادر به سفر رفتند. همسران آن‌ها تصمیم گرفتند که در نبود آن‌ها برایشان پیراهن‌های سفید بلندی بدوزند. یکی از زنها چند ماه تلاش کرد و پیراهن بسیار زیبایی دوخت. زن دیگر، دو سه روز مانده به آمدن شوهرش، چیزی سرهم کرد به اسم پیراهن. دو برادر بعد از بازگشت از سفر پیراهن‌هایشان را پوشیدند و رفتند بازار، اما هیچ کس به زیبایی و زشتی پیراهن‌ها توجهی نکرد.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم که مردم عادی فرق خوب و بد را تشخیص نمی‌دهند این ضرب‌المثل را می‌گوییم.

○ **قبالهٔ کهنه‌اش زیر بغل من است.**

□ **توضیح:**

قباله، سند یا نوشته‌ای است که تمام مشخصات یک قرارداد مانند ازدواج میان دو نفر یا خرید و فروش یک

خانه، اتومبیل و ... در آن نوشته می‌شود.

❋ کاربرد:

وقتی کسی می‌خواهد ادعا کند که اطلاعات کامل و جامعی در مورد کسی دارد، می‌گوید: «قبالهٔ کهنه‌اش زیر بغل من است.» یعنی من از تمام گذشته و جریان‌های آن شخص یا آن مورد و ... اطلاع دارم.

○ قَبای* بعد از عید، برای گَلِ مِنار*** خوب است!**

□ توضیح:

تا چندی پیش، بیشتر مردم قبل از فرا رسیدن سال نو، لباس و کفش نو تهیه می‌کردند و بیشتر این لباس‌ها را خیاطان محلی می‌دوختند. همه تلاش داشتند که تا شب عید، لباس نو خود را از خیاط‌ها بگیرند. گاهی خیاط‌ها سرشان شلوغ می‌شد و نمی‌توانستند لباس مردم را به موقع برای مراسم نوروز آماده کنند. آن وقت این ضرب‌المثل شکل گرفت که به بدقولی خیاط‌ها اشاره می‌کرد.

❋ کاربرد:

وقتی زمان و موعد مناسب کاری یا چیزی فرا برسد و آن کار انجام نشود، این ضرب‌المثل به کار می‌رود.

■ مشابه:

● نوشداروی بعد از مرگ سهراب.

□ معنای لغات:

* قبا: نوعی لباس که قسمت جلو آن باز است و به کمک دکمه بسته می‌شود.

** گَل: ۱) گلو، گردن ۲) بالا، روی

*** مِنار: ستون بلندی که در قدیم در شهرها بنا می‌شد تا بر بالای آن اذان بگویند یا خبرهای مهم را به گوش مردم برسانند.

○ قَبای من چه خوب به تَنَت می‌خورد!

❋ کاربرد:

۱ـ گاهی کسی که وسیله‌ای (به خصوص لباسش) را به کسی قرض داده، برای این که به دیگران نشان دهد که این وسیله، لباس و ... او است که فعلاً در اختیار شخص مذکور است، این ضرب‌المثل را به کار می‌برد. البته مشخص است که «قبا» می‌تواند هر وسیله، شیء، لباس، جواهر و ... هم باشد.

۲ـ اگر کسی با حیله یا زور، جای کسی دیگر را گرفته باشد، این ضرب‌المثل را از او خواهد شنید.

○ قبر آقا گچ می‌خواهد و آجر.

فکر نان کن که خربزه آب است.

○ **قدّاره‌اش را کج بسته.**

□ **توضیح:**

قدّاره (غدّ اره)، وسیله‌ای است شبیه به شمشیر که پهن و سنگین است. در قدیم مأموران دولتی برای برقراری نظم، خود را به آن مسلّح می‌کردند و همچنین راهزنان، لوطی‌ها و اوباش شهر و روستا هم به طریقی که خود می‌خواستند، از آن بهره برداری می‌کردند.

✱ **کاربرد:**

خیلی عصبانی است. طوری نشسته که انگار همین الآن می‌خواهد حمله کند. خشمگین است.

○ **قدر زر، زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری.**

□ **توضیح:**

با آن که طلا و جواهر معمولاً در کنار هم به کار می‌روند؛ ولی طلاسازی و جواهر سازی دو رشتهٔ کاملاً جدا از هم است. شناخت سنگ‌های قیمتی و تراش دادن آن به طور صحیح، فن و هنری است که تجربه و مهارت خاص خود را می‌خواهد. همین طور طلاسازی و خرید و فروش آن نیز نیازمند آگاهی و مهارت لازم است.

✱ **کاربرد:**

ارزش و قدر هر هنر یا کاری را هنرمند یا دانای آن کار می‌داند. این ضرب‌المثل زمانی به کار می‌رود که بخواهیم به شخصی که بدون اطلاع از ارزش چیزی، در مورد آن اظهار عقیدهٔ غلط کند، بگوییم حرف تو قابل قبول نیست؛ زیرا آگاه و متخصص نیستی.

○ **قدر عافیت کسی داند، که به مصیبتی گرفتار آید.**

✱ **کاربرد:**

کسی ارزش سلامتی، ثروت و نعمت‌های دیگر را می‌فهمد که آن‌ها را از دست داده باشد.

■ **مشابه:**

● قدر نان را گرسنه می‌داند.

○ **قُدقُدش مال ماست، تخمش را جای دیگر می‌کند.**

✱ **کاربرد:**

فلانی درد سر، گرفتاری و های و هویش را برای ما می‌آورد و خوشی و فایدهٔ کارهایش به دیگران می‌رسد.

○ **قدم نامبارک محمود چون به دریا رود برآرد دود**

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند از نهایت بدشانسی خود یا دیگری بگویند، از این ضرب‌المثل استفاده

می‌شود؛ یعنی دست به هر کاری که می‌زنم (می‌زند) نتیجه‌ای جز ضرر ندارد.

■ **مشابه:**

● بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد، یا طاق فرو ریزد، یا قبله کج آید.

● آدمی را که بخت بر گردد، اسبش اندر طویله خر گردد.

● اگر ما برویم پشکل چینی، خر پشکل به آب می‌اندازد.

● به دریا پا بگذاریم، خشک می‌شود.

● اگر از آسمان کلاه ببارد، یکیش به سر ما نمی‌افتد.

○ **قرآن خوانِ مفت‌گیر آورده، برای موش‌های خانه هم قرآن می‌خواند.**

✸ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که وقتی بتوانند کاری را مجانی و بدون پرداخت پول انجام دهند، بدون فکر و بی‌دلیل، دست به انجام آن می‌زنند و بی‌فایده بودن آن برایشان هیچ اهمیتی ندارد.

■ **مشابه:**

● عاقد که مفت شد، موش‌های خانه را هم عقد می‌کند.

● کارد که مفت شد، شکم خودش را هم پاره می‌کند.

● اگر قبر مفت گیرش بیاید، می‌رود و توی آن می‌خوابد.

● طناب مفت که گیرش بیاید، خودش را دار می‌زند.

● روغن مفت که ببیند، هوس زاییدن می‌کند.

○ **قُربان بروم خدا را، یک بام و دو هوا را!**

✸ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل خطاب به کسی به کار می‌رود که در قضاوت، تشخیص مسأله یا صحبت‌هایش دو گانگی یا تناقض دیده می‌شود.

۲ـ اگر کسی دربارهٔ یک موضوع، به دو نوع متفاوت قضاوت کند و دو حکم متفاوت بدهد، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

○ **قربان بَند کیفِتَم، تا پول داری، رَفیقِتَم.**

✸ **کاربرد:**

دوستی با دیگران به خاطر منافع مادی و سودجویی؛ یعنی دوستی و رفاقت کس یا کسانی تا زمانی ادامه دارد که منفعت یا سودی در میان باشد و پس از مدتی، از میان می‌رود.

■ **مشابه:**

● این دَغَل دوستان که می‌بینی	مَگسانند گرد شیرینی

(سعدی)

○ **قربان چشمهای بادامی‌ات، ننه من بادام می‌خواهم.**

□ **توضیح:**

می‌گویند مادری از روی علاقه و عاطفه، به دخترش گفت: «قربان چشمهای بادامی‌ات!» اما دختر به جای پاسخ دادن به محبت مادر، گفت: «ننه، من بادام می‌خواهم!»

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد افرادی به کار می‌رود که با شنیدن یا دیدن هر چیز، می‌خواهند آن را داشته باشند.

■ **مشابه:**

● یکی به بچه‌اش گفت: «همچین می‌کوبمت به زمین که صدای کُمبزه* کنی!»
● بچه گفت: «ننه، من کُمبزه می‌خواهم!»

□ **معنای لغت:**

* کُمبزه: خربزه یا طالبی کال.

○ **قربان خونی که یک شب از میانش بگذرد.**

وای به خونی که یک شب از میانش بگذرد.

○ **قربانِ ریش‌نازکت، منزل* به منزل راه برو، منزل شکستن** پیشکشت.**

قاچ زین را بچسب، اسب سواری پیشکشت.

□ **معنای لغات:**

* منزل: فاصله‌ای که در راه‌های اصلی میان دو کاروانسرا وجود داشت.
** منزل شکستن: به جای استراحت در هر کاروانسرا، تحمل این که دو برابر راه رفته شود و یکی در میان کاروانسراها به کاروان مسافرتی استراحت داده شود.

○ **قربان دست و پای بلوریت.**

سوسکه از دیوار بالا می‌رفت، مامانش می‌گفت: «ننه، قربون دست و پای بلوریت.»

○ **قُربانش بروم که خال داره، حکم سِپَهسالار داره!**

□ **توضیح:**

داشتن خال، (بیشتر در قدیم) یکی از ویژگی‌های زیبایی به شمار می‌آمد.
سپهسالاری، شغل و منصب مهمی در زمان قدیم بود و بسیاری از مردم، نهایت آرزو و هدفشان، رسیدن خود یا فرزندانشان به این منصب بود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ این عبارت به صورت شعری عامیانه از زبان مادران برای نوازش پسران نوزادشان در هنگام بازی و نوازش‌های مادرانه، خوانده می‌شده است و بیانگر نهایت آرزو و شوق

مادرانهٔ آن‌ها برای آیندهٔ فرزند بوده است.

۲ـ هرکاری دلش بخواهد، می‌کند، من نمی‌توانم به او اعتراض کنم؛ زیرا دوستش دارم.

○ **قربان نعنا بروم که بوی کباب می‌دهد!**

❋ **کاربرد:**

۱ـ دربارهٔ کسانی گفته می‌شود که از خسیسی نیازهای اصلی را رها می‌کنند و سعی می‌کنند با خرج کمتر سر و ته قضیه را هم آورند.

۲ـ دربارهٔ افراد طمعکاری گفته می‌شود که به هر سود کم ارزشی هم دل می‌بندند.

○ **قرعه فال به نام منِ دیوانه زدند.**

❋ **کاربرد:**

سهم و روزی ما هم این بود. باید تحمل کنیم.

○ **قزقانش* سرنگون شد.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی تاریخی دارد؛ نوشته‌اند وقتی عمرولیث برادر یعقوب لیث از اسماعیل سامانی شکست خورد، لشکریانش پراکنده شدند و او با چند نفر از نزدیکانش فرار کرد. در راه به بیابانی رسیدند. دیگی برپا کردند و روی آتش گذاشتند تا غذایی بپزند و بخورند. همه در حال استراحت بودند که سگی به بوی گوشت و غذا به قزقان نزدیک شد. سرش را برد که از داخل دیگ چیزی بردارد. بخار غذا سرش را سوزاند و سگ از ترس در حال فرار قزقان غذای عمرولیث و یارانش را سرنگون کرد و ریخت. عمرولیث با دیدن این صحنه گفت: «خداوندا! دیروز صد اشتر وسایل آشپز خانه‌ام را حمل می‌کردند و امروز به حال و روزی افتاده‌ام که یک سگ آشپز خانه‌ام را بهم می‌ریزد.»

❋ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل درباره کسی گفته می‌شود، که مقام و شکوه و ثروت و احترام خود را از دست داده باشد.

□ **معنای لغت:**

* قزقان: دیگ بزرگِ مسی.

○ **قسم بزرگش به سر فلانی است.**

□ **توضیح:**

در بین عوام، معمول است که وقتی بخواهند سوگند بخورند، از عزیزترین کس خود یاد می‌کنند و بدین طریق، حقانیّت خود را ثابت می‌کنند.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم کسی فلان شخص را بسیار دوست دارد، می‌گوییم: «قسم بزرگش سر فلانی است.»

○ **قَسَمَت را باور کنم یا دم خروس را.**

□ **توضیح:**

روزی مردی از روستایی خروسی دزدید و آن را زیر لباسش پنهان کرد. یکی از روستاییان او را دید و پرسید: «زیر قبایت چه داری؟»

دزد و حشت زده گفت: «به حضرت عباس قسم هیچ ندارم!»

دزد بی‌خبر بود که دم خروس از زیر قبایش بیرون زده است. مرد روستایی گفت: «قَسَمَت را باور کنم یا دم خروس را؟!»

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به کسی گفته می‌شود که دلیل‌های روشن و قطعی و اتفاقی را نادیده بگیرد و با حرف و قسم بخواهد خلاف آن را ثابت کند.

■ **مشابه:**

● قَسَمَت را باور کنم یا عرعر خر را؟!

○ **قسمت کن، یا مغبون* می‌شود یا ملعون**.**

* **کاربرد:**

کسی که مسؤولیت تقسیم کردن چیزی را به عهده گرفته یا سر خودش بی کلاه می‌ماند یا دیگران از این تقسیم او، آنقدر ناراضی می‌شوند که به او لعن و نفرین می‌کنند. این ضرب‌المثل بیشتر در مواقعی استفاده می‌شود که بخواهند از دشواری برقراری عدالت بگویند.

□ **معنای لغات:**

* مغبون: کسی که زیان دیده است. فریب خورده.

** ملعون: لعنت شده، نفرین شده.

○ **قسمت هیچ کس را هیچ کس نمی‌تواند بخورد.**

* **کاربرد:**

۱ـ روزی هرکس را خداوند برای او تعیین کرده است. فقط باید همّت داشت و آن را به دست آورد. نعمتهای خداوند برای همه بندگان اوست و هیچ کس نمی‌تواند حق دیگری را بخورد؛ مگر آن که شخص نتواند حقّش را بگیرد و برای به دست آوردن آن تلاش نکند.

۲ـ وقتی قسمتی از یک غذا یا مال و موقعیتی استثنایی نصیب کسی شود که اهالی خانه

فکرش را هم نمی‌کردند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

○ **قَسَم نخور که باور کردم!**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به عنوان شوخی، در میان دو طرف به کار می‌رود که دروغگویی و فریبکاری یکی برای دیگری ثابت شده؛ اما او همچنان در پی‌اثبات راستگویی خودش است. معنای این ضرب‌المثل این است: «می‌دانم دروغ می‌گویی، دیگر احتیاجی نیست قسم بخوری!»

○ **قصّابی است که برّهٔ شیشک* را میان هزار تا گوسفند دنبه‌دار معلوم می‌کند.**

✱ **کاربرد:**

در کار خود بسیار ماهر و ورزیده است.

□ **معنای لغت:**

* برّهٔ شیشک: گوسفند یکساله یا برّه‌ای که گوشتی بسیار لطیف و لذیذ دارد و آن را کباب می‌کنند.

○ **قِصاص* به قیامت** **نمی‌افتد(نمی‌ماند)**

□ **توضیح:**

از نظر قانون، دین و اجتماع، هرکس که عملی را برخلاف قانون انجام دهد، باید مجازات شود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ هرکس که کار بد، گناه یا خطایی انجام دهد، در همین دنیا، جواب کارش را از جانب خداوند خواهد دید. او در همین دنیا، به مکافات عملش می‌رسد. تا روز قیامت طول نمی‌کشد.

۲ـ ناراحت نباش که به تو ظلم شده است و کاری از دست تو ساخته نیست؛ خدای عادل هم هست و مطمئن باش که در همین دنیا سزای عملش را می‌دهد.

■ **مشابه:**

● مکافات به آن دنیا نمی‌ماند.

● از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید جو ز جو

□ **معنای لغات:**

* قصاص (یاتقاص): جواب دادن کار بد کسی؛ درست مانند کار بد خودش، مانند کشتن قاتل وقتی که جنایتش مشخص شد.

** قیامت: روز معاد، روز رستاخیز، روز زنده شدن مردگان، روز حساب.

○ **قصهٔ چهل طوطی است.**

□ **توضیح:**

«چهل طوطی» نام کتابی است برگرفته از «طوطی نامه» که اصل آن به زبان هندی بوده است. این کتاب مجموعه‌ای است از افسانه‌ها، قصه‌ها و حکایت‌ها که آن را «ضیاء بخشی» به زبان روان فارسی نوشته است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهند ماجرایی را تعریف کنند که بسیار طولانی است، می‌گویند: «قصه چهل طوطی است.»

۲ـ وقتی نخواهند ماجرایی را تعریف کنند، با گفتن «قصه چهل طوطی است.» به مخاطب می‌فهمانند که مایل به گفتن ماجرا نیستند.

■ **مشابه:**

● قصه حسین کرد شبستری است.
● مثنوی هفتاد من کاغذ شود.
● قصه رموز خمره است.

○ **قصهٔ حسین‌کرد شبستری است.**

قصهٔ چهل طوطی است.

○ **قصه رموز خمره است.**

قصه چهل طوطی است.

○ **قطره چون برداشت دست از خویش دریا می‌شود.**

✱ **کاربرد:**

تا آدم به فکر سودهای کوتاه مدت خودش است، به بزرگی نمی‌رسد، اما وقتی از خود گذشت و خود را نادیده گرفت، کم کم در نظر مردم عزّت و آبرو پیدا می‌کند.

○ **قَطره قَطره، جمع گردد وانگهی* دریا شود.**

□ **توضیح:**

این شعر، مصرعی از یکی از اشعار ناصر خسرو است که گفته:

اندک اندک علم یابد نفس چون عالی بود   قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود

معمولاً انسان‌ها، به خصوص افراد جوان یاکم تجربه می‌خواهند به محض این که کاری را شروع کردند، به نتیجه برسندو اگر دنبال چیزی هستند، خیلی زود، به تمام آرزو و هدف خود برسند و در این مورد، کم طاقت هستند. آن‌ها باید بدانند که هر حاصلی در اثر صبر و تحمل، آهسته آهسته به بار می‌آید.

* **کاربرد:**

۱ـاین ضرب‌المثل در جواب کسی گفته می‌شود که برای رسیدن به نتیجهٔ کارش عجله دارد. به این معنا که عجله نکن، هر مقصود و هدفی، آرام آرام به دست می‌آید.

۲ـهر چیز انبوه و بزرگی، یکباره به دست نمی‌آید. علم و پول و آبرو، ذره ذره جمع می‌شود.

■ **مشابه:**

● دانه دانه است غلّه در انبار.

● ذره ذره، پشم قالی می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* وانگهی: ناگهان، یکباره

○ **قلّاده برتر از سگ است.**

□ **توضیح:**

برای این که فخر فروشی بکنند بعضی‌ها برای سگشان قلاده‌های گران قیمت تهیه می‌کنند.

* **کاربرد:**

۱ـ اصل قضیه ارزش چندانی ندارد، امّا فرعش با ارزش است.

۲ـ به جای این که خودش آدم محترم و ارزشمندی باشد، سر و وضع و لباس ظاهری‌اش با ارزش است.

○ **قَلَم دست دشمن است.**

□ **توضیح:**

می‌گویند روزی شخصی ابلیس را در خواب دید. ابلیس به شکلی بسیار زیبا بر او ظاهر شده بود. شخص شگفت‌زده از ابلیس پرسید: «تو که تا این حد زیبا و دلفریبی، چرا تصویرت را چنان زشت و ناهنجار می‌کشند؟!» ابلیس پاسخ داد: «قلم دست دشمن افتاده!»

* **کاربرد:**

۱ـ فعلاً وضع طوری است که دشمن در مورد این مسأله حرف می‌زند و اظهارنظر می‌کند فعلاً نوبت دشمن است که قضاوت کند و به همین دلیل، قضاوتی یک‌طرفه و ناعادلانه دارد و هر چه بخواهد، می‌گوید.

۲ـ زبان من بسته است. امکان دفاع از خودم را ندارم.

○ **قَلَندری هم کَشکول* می‌خواهد.**

□ **توضیح:**

قلندر، درویشی است که در مورد خورد و خوراک، پوشاک، محلّ زندگی و به طور کلی تمام مسائل و امور

این دنیا، از قید و بند آزاد است و در نهایت سادگی و بی‌نیازی زندگی می‌کند. دار ایی او، یک کشکول و یک تبرزین است و هرجا که شد، هر چه که دیگر ان به او بدهند، می‌خورد و دنیا ر ا می‌گذر اند.

❋ کاربرد:

برای انجام ساده‌ترین کارها هم احتیاج به وسیله و ابزاری است که بدون وجود آن‌ها، کار صورت نمی‌گیرد.

□ معنای لغت:

* کشکول: ظرفی چوبی، حلبی یا سفالی است که درویشان آن را با زنجیری به دوش می‌اندازند.

○ قَلیانِ* بد کشیده‌اید؟!

□ توضیح:

گرچه استعمال دخانیات بر ای همه ضرر دارد؛ اما استفاده از توتون و تنباکو، از مدت‌ها پیش در جامعهٔ ما رسم بوده است. کشیدن قلیان، مهارت و قدرت می‌خواهد. اگر فردی به کشیدن قلیان عادت نداشته باشد، با اوّلین پُک دچار سرگیجه می‌شود و طبیعی است که اگر شخصی دچار سرگیجه شود، رفتار و حالات خاصی دارد. این ضرب‌المثل، به گیجی و سردرگمی شخصی ناوارد، پس از پُک زدن ناشیانه به قلیان اشاره دارد.

❋ کاربرد:

۱ـ وقتی بخواهند به کسی بگویند که چرا حرف‌های بیهوده می‌زنی یا کارهای غیر منطقی انجام می‌دهی این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

۲ـ وقتی دوستی به دوست خود کم سر می‌زند و دیدارشان دیر به دیر انجام می‌شود، در دیداری که پیش آمده، دوست میزبان همراه شوخی و طنز، این ضرب‌المثل را در تعجب و شادی از دیدار دوست خود بر زبان می‌آورد؛ یعنی راهت را عوضی آمده‌ای. گیج بوده‌ای که سر از خانهٔ ما در آورده‌ای؟

■ مشابه:

● راه گم کرده‌ای؟

● آفتاب از کدام طرف در آمده؟

□ معنای لغت:

* قلیان: وسیله‌ای است دارای سر، تنه، ته و یک نی. در قسمت سرِ آن، قسمت گودی برای ریختن تنباکو و گذاشتن آتش زغال دارد. در قسمت ته آن که در تُنگی شیشه‌ای یا سفالی است، آب می‌ریزند، بعد نی را به دهان می‌گذارند و تنباکو را دود می‌کنند و دود آن را با پُک زدن به درون بینی و ریه می‌کشند.

○ **قلیان کشِ محرّم است.**

□ **توضیح:**

در روزهای ماه محرّم، هنگامی که عزاداران در مساجد و تکیه‌ها سینه زنی و نوحه خوانی می‌کنند، با چای، خرما، قلیان و غذاهای نذری، از آنان پذیرایی می‌شود.

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد افراد سودجویی به کار می‌رود که در هر مکان و هر زمان، فقط به دلیل بهره‌برداری شخصی حضور دارند و برای سود بردن، هیچ امکانی را از دست نمی‌دهند.

■ **مشابه:**

● نذری خور محرّم است.

○ **قُلی هم در سُرنایش می‌گفت.**

□ **توضیح:**

«سُرنا» نوعی ساز بادی است که هنگام جشن یا روزهای عید، در کوچه و خیابان می‌نواختند و بدین طریق، شادی را به خانه‌های مردم می‌بردند.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم این موضوع را همه می‌دانند و چیز پنهانی نیست، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● کسی که نمی‌داند، خواجه حافظ شیرازی است.

○ **قمارباز اگر یک روز هم برد، سرانجام تمام دارایی‌اش را خواهد باخت.**

قمار بردش هم باخت است.

○ **قمار، بردش هم باخت است.**

□ **توضیح:**

به طور کلی قمار، مجموعه‌ای از انواع بازی‌هاست که در آن برد و باخت مطرح است. این برد و باخت، معمولاً بر سر پول یا دارایی و اموال بازیکنان است. البته قمار در ادبیات و عرفان، به معنایی بسیار عمیق‌تر و انسانی‌تر مطرح شده که باید در جای خود، مورد بررسی قرار گیرد؛ ولی به معنای عام، بازی بر سر پول و برد و باخت آن است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهیم بگوییم دست زدن به این کار، در هر صورت ضرر خواهد داشت و موفّقیت در آن هم، جز مکافات و درد سر، چیزی به دنبال نخواهد داشت، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم و به طور کلی انجام کار را رد می‌کنیم.

۲ـ کسی که خود را به خطر می‌اندازد یا به کارهایی دست می‌زند که به تجربه ثابت شده آخر و عاقبت خوبی ندارد، خلاصه به دام می‌افتد و زیان می‌کند.

■ **مشابه:**

● قمارباز اگر یک روز هم ببرد، سرانجام تمامی دارایی‌اش را خواهد باخت.

○ **قند توی دلش آب می‌شود.**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به کنایه در مورد شخصی به کار می‌رود که از شنیدن خبری یا روی دادن اتفاقی بسیار شاد شده باشد.

○ **قورباغه که آواز خوان بشود بیات گاو می‌خواند.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ کار که دست نا اهل و نادان بیفتد همه چیز خراب می‌شود.

۲ـ وقتی آدم نالایقی به مسؤولیتی برسد، ریخت و پاش زیادی می‌کند.

○ **قوز بالای قوز!**

□ **توضیح:**

قوز یا کوژ بر آمدگی نامتناسبی است که بر پشت و در بالای ستون فقرات به وجود می‌آید. البته این حالت گاهی در بینی یا استخوان‌های دیگر نیز دیده می‌شود که به آن‌ها قوز دماغ، قوز کنار انگشتان پا و ... می‌گویند.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که مشکلی بر مشکل قبل اضافه شود یا دردسری علاوه بر درد سرهای قبل پیش بیاید، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● جن کم بود، یکی هم از دیوار پرید.
● سُرناچی کم بود، یکی هم از غوغه آمد.
● درد دل خودم کم بود، غُرغُر همسایه هم روش آمد.

○ **قوش* کریمخانی است.**

این ضرب‌المثل داستانی تاریخی دارد؛ می‌گویند «کریمخان زند» بنیانگذار سلسله زندیه، مردی ساده بود و از تجملات سایر پادشاهان در دربار او نشانی نبود؛ امایک روز یک قوش را به رسم هدیه برای او آوردند.
کریمخان از نزدیکان خود پرسید: «خوراک این پرنده چیست؟»
آن‌ها گفتند: «او هر روز، دو وعده غذا می‌خورد و باید مرغ پرنده یا کبوتری را به او داد تا بخورد و در این

فاصله، تنقّلات دیگری باید به او داد تا قوی و پر زور شود.»
کریمخان گفت: «خوب با این همه غذا، چه استفاده‌ای دارد؟»
گفتند: «در هنگام شکار، بر سر شکار می‌نشیند و اگر آهو یا گوزنی ببیند، آن قدر روی سر او بال می‌زند تا همه متوجه محل شکار شوند.»
کریمخان وقتی فهمید که او به چند نفر برای مراقبت و تمیزی و مقدار زیادی غذا برای تغذیه نیاز دارد، در کمال سادگی گفت: «او را رها کنید تا خودش شکار کند و خودش هم بخوردما احتیاجی به این چیزها نداریم.»

❋ کاربرد:
گاهی داشتن وسیله یا دستگاهی، چنان پر خرج می‌شود که این هزینه، بیشتر از فایدهٔ آن است. در چنین صورتی، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند و می‌گویند: «فلان چیز، مانند قوش کریمخانی است؛ ضررش بیشتر از فایده‌اش است. ولش کنید!»

□ معنای لغت:
* قوش: پرنده‌ای شکاری که در قدیم در قصرهای پادشاهان در میان سایر پرندگان شکاری نگهداری و تربیت می‌شده است.

○ قول (حرف) مرد یکی است، تا حالا می‌گفتم آره، حالا می‌گویم نه!

❋ کاربرد:
وقتی کسی قول داده باشد که کاری را حتماً انجام دهد، ولی بعد از قول خود پشیمان شود و برای شانه خالی کردن از زیر بار قول و تعهد خود، بهانه بیاورد، این ضرب المثل را به کار می‌برد.

■ مشابه:
- فرزند عزیز و نور دیده، از دبّه* کسی ضرر ندیده.
- هفت دبّه را حلال می‌داند.
- فلانی است، هفت دبّه را حلال می‌داند.
- گفتیمان نگفتیمان، زبانم که نسوخت.

□ معنای لغت:
* دبّه: به معنای ظرف روغن است؛ ولی در این جا به معنای از انجام قول و تعهد خود سرباز زدن است.

○ قوم و خویش اگر گوشت هم را بخورند، استخوان هم را پیش غریبه نمی‌اندازند.

□ توضیح:
وقتی در یک قوم یا خانواده، اختلاف و درگیری پیش بیاید، همیشه حدّ و اندازه را نگه می‌دارند و سعی می‌کنند این اختلاف را از نظر غریبه‌ها پنهان نگه دارند تا هیچ کس نتواند از اختلاف میان آن‌ها سود ببرد؛ چون همه می‌دانند که اختلاف بین خانواده، روزی از میان خواهد رفت.

* **کاربرد:**

وقتی در یک خانواده اختلافی پیدا شود، برای دعوت آن‌ها به آرامش و آشتی و گفتن این که دخالت دیگران در این کار، جز ضرر برای خانواده و نفع برای غریبه‌ها چیزی به دنبال نخواهد داشت، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● برادران جنگ کنند، ابلهان باور کنند.

● زن و شوهر جنگ کنند، ابلهان باور.

● چاقو دستهٔ خودش را نمی‌برد.

○ **قوم و خویشِ دسته دیزی*!**

□ **توضیح:**

بعضی از آدم‌ها، خیلی زود با دیگران دوست و صمیمی می‌شوند و مسائل و رازهایشان را با یکدیگر در میان می‌گذارند. این گونه دوستی‌ها، پایه و اساس خاصی ندارد.

* **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل در مورد دوستی‌ها و آشنایی‌های ساده‌ای که بدون دلیل خاصی به وجود می‌آید، به کار می‌رود.

۲ـ اگر کسی خودش را به زور به خانواده‌ای تحمیل کند و تظاهر به آشنایی عمیق با آن خانواده نماید و دیگران بپرسند، او کیست، افراد خانواده برای نشان دادن غریبه بودن او می‌گویند: «قوم و خویش دسته دیزی.»

■ **مشابه:**

● پیراهنشان در یک آفتاب خشک می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* دیزی: ظرفی سنگی است که مردم قدیم در آن غذا می‌پختند. این ظرف از سنگ یکپارچه‌ای بود که دو دسته هم در دو طرف آن تراشیده شده بود.

○ **قیامت گرچه دیر آید، بیایید.**

□ **توضیح:**

اعتقاد به روز قیامت یا معاد، یکی از اصول اصلی اعتقادات اسلام است. با این که زمان آن معلوم نیست؛ اما قطعیت و حتمی بودن آن برای ما مسلمانان، به عنوان اعتقادی پایه‌ای به شمار می‌آید.

* **کاربرد:**

۱ـ بالأخره روز حساب و کتابی در پیش است. مواظب رفتار و اعمالت باش! با این که معلوم نیست کی می‌آید، ولی حتماً می‌آید. کارهایت را با این اعتقاد و براساس همین عقیده، انجام بده.

۲ـ هرکاری بکنی، دیر یا زود نتیجه‌اش را می‌بینی!

○ **قیامت هم به این گرمی نیست.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این قدر سخت نگیر. خدا هم مهربان است و سخت گیر نیست. تو که بندهٔ خدایی.

۲ـ هوا خیلی گرم است.

۳ـ اوضاع خیلی شلوغ و درهم ریخته است.

○ **قیمت خون بابایش (پدرش) را می‌گوید.**

□ **توضیح:**

وقتی کسی توسط شخص یا اشخاصی به قتل می‌رسد، خانوادهٔ مقتول مبلغی را بابت خون بها از قاتل می‌گیرند. این مبلغ، گاهی از طرف قانون و دادگاه و گاهی در روستاها و عشایر توسط بزرگان قوم یا پیر ان روستا تعیین می‌شود.

✱ **کاربرد:**

شخصی بسیار گران فروش است و بالاترین قیمت ممکن را روی کالاهایش می‌گذارد. انگار: «قیمت خون بابایش (پدرش) را می‌گوید.»

○ **قیمه درست کنم، باجی* بدش می‌آید. قرمه سبزی درست کنم گلین** باجی بدش می‌آید.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل از یکی از ترانه‌های قدیمی که نوازندگان دوره گرد در کوچه و خیابان و همراه عنتر دست‌آموزشان می‌خواندند، گرفته شده است. قسمتی از این ترانه چنین بوده: می‌خوام بادمجون سرخ کنم، می‌ترسم حاجی نخوره، خورشت قرمه سبزی رَم*** گلین باجی نمی‌خوره.

✱ **کاربرد:**

وقتی برای جلب رضایت چند نفر که با یکدیگر هم سلیقه نیستند، مجبوریم تصمیمی بگیریم و دچار بلاتکلیفی شویم، به طنز، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

□ **معنای لغات:**

* باجی: خواهر

** گلین: عروس

*** رَم: را هم



○ **کاچی* به از هیچی**.**

❋ **کاربرد:**

وقتی قرار باشد که هیچ چیز نباشد، به همین مقدار ناچیز و کم هم راضی هستیم. چیز کم بهتر از هیچ چیز است.

□ **معنای لغات:**

* کاچی: نوعی خوراک ایرانی شبیه حلواست که آرد آن را کمتر سرخ می‌کنند.

** هیچی: هیچ چیز.

○ **کار آب و آتش است.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ وقتی یک آشپز غذا می‌پزد و به دلایل مختلف ـ از جمله اشتباهی از جانب خودش ـ غذا بدطعم یا خراب می‌شود، با به کار بردن این ضرب‌المثل، می‌خواهد به دیگران بفهماند که تقصیر او نبوده و تمام هنرش را به کار گرفته؛ اما باز هم نتیجهٔ کار چنین شده است.

۲ـ اگر نتیجه کاری بیش از حدّ معمول خوب یا بد شود، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

۳ـ وقتی دو پدیدهٔ کاملاً متضاد یا دو نفر که مخالف هم بوده‌اند، با هم یکی شوند، می‌گویند: «کار آب و آتش است.»

○ **کار از محکم کاری عیب نمی‌کند.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ مردی توی باغچهٔ کنار خانه‌اش تعدادی قلمه مو (نهال تازه انگور) کاشته بود. هر شب هوا که تاریک می‌شد، قلمه‌ها را از توی خاک در می‌آورد و به خانه‌اش می‌برد. آن‌ها را توی اتاقی می‌گذاشت و در اتاق را قفل می‌کرد. یک روز دوستانش از او پرسیدند: «چرا نمی‌گذاری قلمه‌ها توی خاک بمانند و رشد کنند.»

مرد به آن‌ها گفت: «من به امید انگور این قلمه‌ها را کاشته‌ام. با این همه دزدی که از خانه‌ها می‌شود، اطمینان نمی‌کنم و می‌ترسم به انگور نرسم. آن‌ها را هر شب به خانه می‌برم. چه کنم. کار از محکم کاری عیب نمی‌کند.»

● کاربرد:

۱ـ گاهی پیش می‌آید که برای قطعی و حتمی شدن انجام کاری، لازم باشد که رنج و سختی بیشتری را تحمل کنیم؛ ولی اگر کار ارزش آن را داشته باشد، نباید از رنج و مشقت آن هراسی داشت. باید کاری کرد که همه چیز قطعی و حتمی شود.

۲ـ احتیاط زیاد، شاید غیرمنطقی باشد؛ ولی باعث اطمینان در نتیجهٔ کار می‌شود.

○ کار بوزینه * نیست نجّاری!

□ توضیح:

این ضرب‌المثل داستانی دارد؛ می‌گویند گروهی از کارگران و نجّاران در هندوستان، مشغول ساختن معبدی بودند که با چوب ساخته می‌شد. یک روز ظهر که شد، نجّاران و کارگران برای خوردن غذا و استراحت دست از کار کشیدند و به گوشه‌ای زیر سایه‌ای رفتند.

تعدادی میمون که در همان دور و برها پرسه می‌زدند، از غیبت آدمها استفاده کردند و به محلّ ساخت معبد رفتند. یکی از میمون‌ها با چکش بازی می‌کرد، دیگری اره به دست گرفته بود و یکی از آن‌ها، میان شکاف درختی که نجّاران درست کرده بودند، رفت و مشغول بازی شد. نجّاران تخته‌ای را وسط شکاف گذاشته بودند تا تنهٔ درختی که از وسط اره کرده‌اند، روی هم جمع نشود و بعد از ناهار بتوانند کار اره کردن طول درخت را ادامه دهند. جست و خیز میمون باعث شد که تخته از وسط شکاف تنهٔ درخت بیرون آید و دو طرف تنه به یکدیگر نزدیک شود. میمون بیچاره وسط تنه درخت گیر کرد و مرد. بعد از نهار کارگران به سرکارشان بازگشتند. وقتی میمون بیچاره را وسط تنهٔ درخت دیدند، گفتند: «کار بوزینه نیست نجّاری.»

● کاربرد:

۱ـ هرکاری راهی دارد و آدم وارد به کار را می‌خواهد. اگر آدم ناوارد به کاری دست بزند، یا نتیجه کار را خراب می‌کند یا جان و آبروی خودش را از دست می‌دهد.

۲ـ کسانی که می‌خواهند کار خودشان را با اهمیت نشان دهند و سابقه و تجربه کاری خودشان را به رخ دیگران بکشند، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

■ مشابه:

● کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

● کار خنجر ناید از سوزن.

● کار را به دست کاردان بسپار.

□ معنای لغت:

*بوزینه: نوعی میمون

○ **کارت را بده به جولا*.**

□ **توضیح:**

جولا یا پارچه باف، رشته‌های نخ را با دستگاهی ساده، به پارچه تبدیل می‌کند. در زبان فارسی، به کسی که بهانه‌های مختلف یا حرف‌های بی‌پایه و دروغ را به دنبال هم ردیف می‌کند تا از زیر کار در برود، می‌گویند: دروغ می‌بافی یا بهانه می‌بافی و...

❋ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به کسی گفته می‌شود که بخواهد از روی تنبلی، بهانه بیاورد یا علت‌های دروغ برای انجام ندادن کاری بیاورد؛ یعنی بازهم به او کاری دادیم یا از او چیزی خواستیم، شروع کرده به بهانه آوردن و دلیل تر اشیدن، برای این که از زیرکار در برود.

□ **معنای لغت:**

* جولا: ۱) بافنده، کسی که پارچه می‌بافد. ۲) نام دیگری برای عنکبوت.

○ **کار خُدا دَخلی* به کار آدمیزاد ندارد.**

❋ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در موردی به کار می‌رود که بخواهند به کسی بفهمانند که میان خواسته‌ها و آرزوهای انسان‌ها و تقدیر و خواست خداوند، تفاوت وجود دارد. میان تمام آنچه که انسان‌ها می‌پندارند، با آنچه که در تمام هستی به تقدیر خدا جریان دارد، تفاوت زیادی وجود دارد.

□ **معنای لغت:**

* دَخْلْ داشتن: ربط داشتن، ارتباط داشتن.

○ **کار خنجر نیاید از سوزن.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل اشاره به این است که باید کارهای دقیق و مهم را به افراد ماهر و توانا سپرد؛ به افرادی که توانایی انجام کار را دارند؛ نه افراد کم تجربه و نابلد که شایسته نیستند.

۲ـ از هر وسیله‌ای و هر کسی کاری ساخته است که از دیگری ساخته نیست.

■ **مشابه:**

● آب خُرد، ماهی خُرد.
● کار بوزینه نیست نجّاری .
● ز آب خُرد، ماهی خُرد خیزد.
● کار هر بُز نیست خرمن کوفتن!.

○ **کارد به استخوانش رسیده.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل در اشعار فارسی، به این شکل‌ها آمده است:

کار قسمت به جان رسیده است — وین کارد به استخوان رسیده است

اثیر الدین اخسیکتی

چون رسید آن کارد اندر استخوان — حلقه زد خواجه که مهتر را بخوان

مولوی

این آب زفرق ما گذشته است — وین کارد به استخوان رسیده است

انوری

✱ **کاربرد:**

وقتی صبر و طاقت کسی در تحمل سختی و فشاری به حد نهایت برسد، می‌گویند: «دیگر کارد به استخوانش رسیده است»؛ یعنی دیگر بیشتر از این طاقت و تحمل ندارد و نمی‌تواند صبر کند.

■ **مشابه:**

- طاقتش طاق شده!
- جانم به لبم رسیده!

○ **کارد به او می‌زدی، خونش در نمی‌آمد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهند شدت خشم و عصبانیت کسی را بگویند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

- نیشتر* ش می‌زدی، خونش در نمی‌آمد.

□ **معنای لغت:**

* نیشتر: وسیله‌ای فلزی و نوک تیز که با آن، محلّ زخم را سوراخ می‌کنند تا خون یا چرک جمع شدهٔ زیر پوست، بیرون بریزد.

○ **کارد دستهٔ خودش را نمی‌برد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ شاید ظاهراً با هم جنگ و دعوا داشته باشند؛ اما در اصل با هم یکی هستند و حاضر نیستند عملاً با یکدیگر دشمنی کنند.

۲ـ اعضای یک خانواده یا یک فامیل، هر کدام مکمل دیگری هستند؛ نیازمند یکدیگر هستند و باید در وقت لزوم، حامی و پشتیبان هم باشند و نباید هرگز به یکدیگر پشت کنند یا لطمه‌ای به هم بزنند؛ چون: «کارد دستهٔ خودش را نمی‌برد!»

■ **مشابه:**

● چوب هر قدر هم سنگین باشد، آب آن را فرو نمی‌برد. [در مورد همین ضرب‌المثل، صائب شعر زیبایی سروده است که نقل آن خالی از لطف نیست.]

● چوب را آب فرو می‌نبرد، دانی چیست؟ شرمش آید زفرو بردن پروردهٔ خویش

○ **کارد که مفت شد، شکم خودش را هم پاره می‌کند.**

قرآن خوان مفت‌گیر آورده برای موشهای خانه هم قرآن می‌خواند.

○ **کار دل است، کار آب و گِل نیست.**

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در توضیح عمل یا خواسته‌ای که زیاد منطقی و عاقلانه نیست، به کار می‌رود. گویندهٔ این ضرب‌المثل می‌خواهد بگوید که گرچه می‌داند که انتخابش یا خواسته‌اش خیلی عاقلانه نیست اما خواسته دل و احساسش است و قدرت مقاومت در برابر خواستهٔ دل را ندارد.

○ **کارد مطبخ * است.**

□ **توضیح:**

معمولاً چاقویی که در آشپزخانه از آن استفاده می‌شود، بسیاز تیز و محکم است؛ به خاطر همین، علاوه بر استفاده در آشپزخانه، برای کارهای مختلف نیز از چاقوی آشپزخانه استفاده می‌شود.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی از هر کاری سررشته داشته باشد و بتواند خرده‌کاری‌های خانه و بیرون از خانه را به راحتی انجام دهد، می‌گویند: «این کار از عهده او بر می‌آید. او کارد مطبخ است.»

■ **مشابه:**

● مثل آچار فرانسه است.

□ **معنای لغت:**

* مطبخ: آشپزخانه

○ **کارد، نوکش تیز است.**

✹ **کاربرد:**

اوّل کار است که این همه سخت‌گیری و برو بیا دارد، بعداً عادی می‌شود.

○ **کار دیو، وارونه است.**

□ **توضیح:**

در قصه‌های قدیمی هر وقت انسانی با غول یا دیوی برخورد می‌کند، برای این که از دستش نجات پیدا کند

باید برخلاف دستورهای او عمل کند. این ضرب‌المثل اسم یک بازی محلی هم هست. در آن بازی اگر استاد بگوید بنشینید، همه باید از جا برخیزند و گرنه بازی را می‌بازند.

✱ **کاربرد:**

هرچه که به او بگویی برخلافش عمل می‌کند کار خودش را می‌کند و گوشش به حرف کسی بدهکار نیست.

○ **کار را از هرجا شروع کنی، کار است.**

✱ **کاربرد:**

کار آن قدر زیاد است که حتی اگر از نیمهٔ کار هم برسی، باز کار هست. این ضرب‌المثل به صورت پند و نصیحت به کسانی گفته می‌شود که برای انجام کار بهانه می‌آورند و این بهانه، یا به وقت کار مربوط است یا چگونگی کار؛ یعنی اگر بخواهی کار کنی، در هر حالتی، کار هست. فقط بخواه و تلاش کن!

■ **مشابه:**

- رفتن راه‌های طولانی هم با اوّلین قدم شروع می‌شود.
- ماهی را هر وقت از آب بگیری، تازه است.

○ **کار را دست می‌کند، چشم می‌ترسد.**

□ **توضیح:**

چشم یا حالت نگاه انسان، می‌تواند نشان دهندهٔ بسیاری از حالت‌های روحی باشد؛ مانند شادی، غم، ترس، انتظار و...شاید بی‌دلیل نیست که هر مادری با دیدن چشم و نگاه فرزندش، می‌تواند بفهمد که چه کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه هست! همچنین در این ضرب‌المثل «چشم» به معنای فهمیدن و استفاده از عقل است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی دست به عملی بزند و سعی کند آن را از دیگران پنهان کند، چشم او همه چیز را برمَلا خواهد کرد؛ چون: «کار را دست می‌کند، چشم می‌ترسد.»

۲ـ اگر کسی در انجام کاری دودل باشد، این ضرب‌المثل را می‌گوید تا به دیگران بفهماند که از نتیجهٔ کار مطمئن نیست.

۳ـ آدم معمولی کار می‌کند؛ اما آدم باعقل، به روش و پایان کار فکر می‌کند و در نتیجه محتاط‌تر است.

۴ـ دست‌ها همیشه برای کار آماده‌اند؛ اما عقل همیشه به راه درست انجام کار راهنمایی می‌کند.

○ **کار را دل می‌کند، نه دست.**

✸ **کاربرد:**

وقتی انسان میل و رغبتی به انجام کاری نداشته باشد، نمی‌تواند آن کار را به شکلی مطلوب انجام دهد.

■ **مشابه:**

● دست شکسته پیِ‌کار می‌رود، دل شکسته نمی‌رود.

○ **کار (را) شمشیر می‌کند؛ نه غَلاف.**

□ **توضیح:**

شمشیر، اسلحه‌ای قدیمی است که بیشتر جنگاوران و سپاهیان از آن استفاده می‌کردند. این سلاح به وسیلهٔ بند، در میان پوششی به کمر بسته می‌شد. «غلاف» یا «نیام»، مانند پوشش و محافظی، شمشیر را حفظ می‌کرد.

این ضرب‌المثل مصرعی از شعر «جامی» در بهارستان است:

طعنه بر من مزن به صورت زشت — ای تهی از فضیلت و انصاف

تن بود چون غلاف و جان شمشیر — کار شمشیر می‌کند، نه غلاف

✸ **کاربرد:**

۱ ـ باید به اصل و عمق قضایا توجه داشت. هرچیزی، ظاهر و رویه‌ای دارد که باید از آن گذشت و به اصل و ذات آن رسید؛ آنچه در پشت این ظاهر و پوشش است، مهم است. اصل همان است؛ نه ظاهر.

۲ ـ فکر و عقل و برنامه است که کارها را پیش می‌برد؛ نه آدم‌های معمولی دوروبر کار.

○ **کار را که کرد؟ آن که تمام کرد!**

✸ **کاربرد:**

۱ ـ وقتی کاری نیمه تمام بماند، همّت و پشتکار لازم است تا آن به آخر برسد. اگر کسی این همّت و اراده را داشت که کار را به آخر برساند، معمولاً همان او ـ با این که آغازکنندهٔ کار نبوده ـ به عنوان کنندهٔ اصلی کار معرفی می‌شود و آن کار یا آن مسأله، به نام او تمام می‌شود.

۲ ـ اگر بخواهند کسی را برای به پایان رساندن کاری که شروع کرده، تشویق کنند، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

○ **کار زمین ساختی، که به آسمان پرداختی؟**

این را که زاییده‌ای، حالا بزرگ کن.

○ **کارش چیه؟ بوق می‌زنه، بخیه به آبدوغ می‌زنه.**

□ **توضیح:**

بخیه نوعی دوخت درشت برای وصل کردن دو تکّه به یکدیگر است. بخیه زدن به آبدوغ، نشانه‌ای از کار بیهوده و بدون فایده و نتیجه است؛ زیرا به مایعات نمی‌توان بخیه زد.

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل را به طعنه برای معرفی آدم بی‌کاره و بی‌مصرف به کار می‌برند و به این معنی است که طرف کاروبار درست و مشخصی ندارد.

○ **کارکردن خر، خوردن یابو.**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، وقتی استفاده می‌شود که کسی رنج کاری را متحمل شود؛ ولی بهرهٔ آن را کس دیگری ببرد.

■ **مشابه:**

● بی‌ستون را عشق کَند و شهرتش فرهاد برد.

● شتربان دِرود*، آنچه خربنده**کشت***.

● گفت‌وگوی شیرعلی، خفت و خور میرعلی.

□ **معنای لغات:**

* درود: درو کرد.

** خربنده: صاحب الاغ

*** کشت: کاشت.

○ **کار که رسید به چانه*، عروس را ببر به خانه!**

□ **توضیح:**

هنگام مراسم ازدواج، در مرحله‌ای افراد بزرگ‌تر هر دو خانواده، بعد از صحبت‌های اوّلیه و توافق، به مرحله‌ای می‌رسند که روی «مهریه» و چگونگی اجرای مراسم و زمان آن با هم صحبت می‌کنند. گاهی نظرها مخالف است؛ اما سرانجام به توافق می‌رسند و مراسم اصلی سر می‌گیرد.

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، در بسیاری از معامله‌ها و خرید و فروش‌ها و بسیاری از موردهای دیگر کاربرد دارد و به این معناست که وقتی کاری به مرحلهٔ صحبت روی «چند» و «چون»ها و «کم» و «زیاد»ها رسید، اصل کار انجام شده است و توافق اوّلیه میان دوطرف به وجود آمده؛ پس کار تمام است.

□ **معنای لغت:**

* چانه، چانه زدن: گفت‌وگو برسر چیزی، به خصوص بر سر قیمت آن.

○ **کارِ نازک می‌کند و نان کُلُفت می‌خواهد.**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل را وقتی به کار می‌برند که شخصی تنبل و بی‌لیاقت، توقع مزد و پاداش بسیاری داشته باشد.

○ **کار نباشه، زرنگه!**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به صورت کنایه و شوخی، به آدم‌های تنبل گفته می‌شود و به این معناست که وقتی کار هست و سر همه شلوغ است، او خود را کنار می‌کشد؛ اما وقتی کارها سبک باشد یا اصلاً کاری نباشد، ادعای چابکی و زرنگی می‌کند.

○ **کار، نَشُد، ندارد!**

✱ **کاربرد:**

هر کاری، به کمک سعی و تلاش و همّت، انجام خواهد شد؛ کاری نیست که با وجود این سه عامل، انجام نشود.

■ **مشابه:**

● غیرممکن، غیرممکن است!

○ **کار نکرده را چندش مزد؟**

روزی به قدم است.

○ **کار نیکوکردن از پُرکردن* است.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل داستانی دارد؛ می‌گویند بهرام شاه ساسانی، معروف به بهرام گور، در شکار، به خصوص شکار گورخر، استاد بود. او کنیز زیبایی داشت که در شکارها همراه شاه بود.

روزی بهرام در شکارگاه، گورخر بزرگی را با مهارت تمام شکار کرد. همهٔ اطرافیان، زبان به تحسین گشودند؛ اما کنیزک ساکت بود. بهرام مدتی تأمّل کرد تا گورخری از دور پدیدار شد. سپس به کنیزک گفت: «این گورخر را هرطور که تو بگویی، شکار خواهم کرد.»

کنیزک گفت: «باید او را چنان بزنی که سرش را به سُمش وصل کنی.»

بهرام مُهره‌ای در کمان نهاد و آن را به سوی گوش حیوان نشانه گرفت و تیر را رها کرد. مهره در گوش حیوان فرو رفت. گورخر سمش را به سمت گوشش برد تا آن مهره را بیرون آورد. در همین حال بهرام تیر دیگری رها کرد؛ چنان که سم و سر حیوان به هم وصل شد. شاه انتظار تعریف و تحسین از کنیزک داشت؛ اما او گفت: «کار نیکو کردن از پُرکردن است.»

شاه از این حرف، خشمگین شد و دستور داد سر از بدن کنیزک جدا کنند. کسی که مأمور کشتن کنیزک بود،

به سوی او رفت. کنیزک با التماس از او خواست تا او را نکشد؛ چون شاه به زودی از این کار پشیمان می‌شود، او به آن شخص گفت: «اگر مرا نکشی، کاری می‌کنم که روزی ارزش و مقام تو نزد شاه بیشتر از همیشه شود.»

آن مرد، حرف کنیزک را پذیرفت و او را در قصری خارج از قصر شاه، منزل داد تا در آن جا زندگی کند. روزها گذشت. آن قصر در ارتفاع قرار داشت و شصت پله از زمین تا درِ قصر فاصله بود. از قضا گاوی ماده، گوساله‌ای زایید که کنیزک مسؤولیت نگهداری و مراقبت از گوساله را به عهده داشت. او روزی چندبار گوساله را از این پله‌ها، بالا و پایین می‌برد. کم کم گوساله رشد کرد و به گاو جوانی تبدیل شد؛ اما کنیزک همچون گذشته او را بر دوش خود حمل می‌کرد و به بالا یا پایین قصر می‌برد. این کار چون بر اثر تکرار و تدریجی انجام شده بود، کنیزک وزن گوساله و بعد گاو را به خوبی تحمل می‌کرد و احساس سنگینی نمی‌کرد.

روزی از روزها کنیزک از آن مرد درباری خواست تا هرطور شده بهرام گور را به آن جا بکشانند. آن مرد، به دلیل علاقه بسیار بهرام گور به شکار، به بهانه بودن شکار فراوان در حوالی قصر محلّ سکونت کنیزک، او را به آن سو کشاند. در همان لحظه، کنیزک روی خود را با نقابی پوشانید، گاو را بر دوش گرفت و از پایین پله‌ها به بالا رفت و دوباره به پایین بازگشت. بهرام که شاهد این منظره بود، رو به کنیزک گفت: «می‌دانم که این کار را چگونه انجام داده‌ایی. تو این گاو را از زمان تولد بردوش گرفته و بالا و پایین برده‌ای؛ برای همین است که حالا به وزن آن انس گرفته‌ای و سنگینی او را حس نمی‌کنی. این کار به دلیل این است که تو روزها و بارها آن را تمرین و تکرار کرده‌ای...»

کنیزک در همین لحظه گفت: «شهریار !! اگر زنی ضعیف، گاوی را بر دوش بگیرد و به بالای قصر ببرد، عجیب نیست و به خاطر تمرین و تکرار است؛ اما اگر پادشاهی سُم و گوش گورخری را به سرش بدوزد مهارت است و سزاوار تعریف؟!»

بهرام فهمید که او همان کنیزک است. از او عذر خواهی کرد و آن مرد را هم پاداش فراوانی داد و از آن زمان، این حکایت، در قالب کار نیکوکردن از پُرکردن است، در ادبیات ما ماندگار شده است.

٭ کاربرد:

اگر کسی در کاری مهارت و ذوق و سلیقه دارد، به دلیل تمرین و تکرار است؛ چون خداوند همه را یکسان آفریده و فقط بعضی از آدم‌ها بر اثر تمرین و تکرار به مهارت و چیرگی در کاری، دست پیدا می‌کنند.

□ معنای لغت:

٭ در این جا فعل «پُرکردن» به معنای تکرار و زیادی انجام کاری است.

○ کارها نیکو شود، اما به صبر.

٭ کاربرد:

اگر مشکلی برایت پیش‌آمده یا در زندگی گرفتاری داری، صبور باش، بالأخره همه چیز درست خواهد شد؛ فقط باید تحمل کنی تا زمان همه چیز را حل کند.

■ **مشابه:**

● آن میوه که از صبر بر آمد، شکری بود.

● صبر تلخ است، ولیکن بر* شیرین دارد.

● گرصبر کنی زغوره حلوا سازم.

□ **معنای لغت:**

* بر: ثمر، میوه

○ **کارهایش مثل شاه سلطان حسین است.**

□ **توضیح:**

در تاریخ ایر ان، شاه سلطان حسین، مظهر کسی است که در مقام منصب و قدرت قر ار دارد؛ اما ناتوان، زبون و بی‌عرضه است. تاریخ دور ان شاه سلطان حسین صفوی، پر است از حوادثی که حکایت از ضعف نفس و ناتوانی او دارد.

✵ **کاربرد:**

وقتی بخواهند بی‌لیاقتی و ناشایستگی کسی را که در مقام و پستی قرار دارد، مثال آورند،این ضرب‌المثل را در مورد او به کار می‌برند.

○ **کار هر بز نیست خرمن‌کوفتن   گاو نـر مـی‌خواهـد و مـرد کـهن**

□ **توضیح:**

در بعضی از روستاهای دور افتاده، بر ای کوبیدن خرمن از نیروی حیوانی مانند گاو استفاده می‌شود. زیر ا این کار نیاز به قدرت بسیار زیادی دارد.

✵ **کاربرد:**

انجام کارهای بزرگ و مهم از عهدهٔ افراد کوچک و ناتوان خارج است. هرکاری را باید بـه کسی سپرد که توانایی انجام آن را دارد.

■ **مشابه:**

● آب خُرد، ماهی خرد.

● آن، مرغ این انجیر نیست.

● کار بوزینه نیست نجّاری.

● زآب خُرد، ماهی خُرد خیزد.

● کار خنجر نیاید از سوزن.

○ **کار هیچ کس به آخر نرسید.**

✵ **کاربرد:**

آن قدر کار در دنیا هست که هر قدر هم عمر داشته باشی و کار کنی و تلاش کنی، بـاز در آخرین لحظهٔ عمر، می‌بینی باز هم کارهای زیادی برای انجام دادن باقی مانده است.

■ **مشابه:**

● کار دنیا تمامی ندارد.

○ کاری بکن بابات می‌کرد، پشم می‌ریسید * قبات ** می‌کرد.

□ **توضیح:**

در قدیم، معمول بوده که پسر ان، شغل و پیشهٔ پدر را دنبال می‌کردند، پیرو او بودند و شیوه و طریقهٔ زندگی او بر ایشان الگو بود. به همین دلیل، بیشتر شغل‌ها از پدر ان به پسر ان به ارث می‌رسید؛ ولی امروزه با تنوّع شاخه‌های علمی و فنی، هرکس بنا به علاقه و استعداد خود، حرفه‌ای را انتخاب می‌کند.

✵ **کاربرد:**

وقتی کسی آرزوهای طول و دراز و خواسته‌های غیرممکن و رؤیایی داشته باشد و به واقعیت زندگی خود و گذشته‌اش هیچ توجهی نکند، برای یادآوری واقعیت و دعوت او به‌دست کشیدن از خیال‌پردازی، می‌گویند: «کاری بکن بابات می‌کرد، پشم می‌ریسید، قبات می‌کرد.»

□ **معنای لغات:**

* می‌ریسید: پشم را تبدیل به نخ می‌کرد.

** قبا: لباسی بلند که جلو آن باز است و هر دو طرفش دکمه دارد.

○ کاری بکن بهر ثواب، نه سیخ بسوزد، نه کباب

✵ **کاربرد:**

هرگاه کسی بخواهد در دعوا یا اختلاف بین دو نفر میانجی شود و با دخالت و داوری خود، اختلاف را حل کند، باید نهایت عدالت را رعایت کند. این ضرب‌المثل تأکید بر این است که در قضاوت خود، خدا را در نظر بگیر و کاری کن که از هیچ‌کدام از دو طرف حقّی پایمال نشود.

○ کاری که چاق نمی‌کند، چرا لاغر بکند؟

✵ **کاربرد:**

۱ ـ کاری که آدم‌های بزرگ و مهم آن را انجام نمی‌دهند، چرا باید انجامش را از یک آدم ناچیز و کم‌اهمیت توقّع داشت. جایی که آدم‌های قوی و زورمند هم از انجام کاری ناتوان هستند، نباید از آدم‌های ناتوان و سُست، انجام آن را توقّع داشت.

۲ ـ حالا که این کار برای من سودی ندارد، چرا خودم را درگیر و گرفتار انجام آن کنم.

○ کار یک دفعه می‌شود.

✵ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل را هنگامی استفاده می‌کنیم که بخواهیم به کسی یادآوری کنیم اوضاع

همیشه این طور آرام نمی‌ماند. اگر امروز اتّفاقی نیفتاده و همه چیز بروفق مراد است، دلیل آن نیست که بعدها هم مشکلی پیش نیاید. همیشه باید هوشیار و آماده بود.

○ **کار یک شاهی و صَنّار نیست!**

□ **توضیح:**

شاهی و صنّاری، چون اجزای پول هستند (پول خُرد)، به عنوان مثالی برای کم‌ارزش بودن و ناچیزبودن کارها و چیزها به کار می‌روند.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد ارزش کاری را بیان کند، یا از پرخرج بودن کاری حرف بزنند، از این ضرب‌المثل کمک می‌گیرد و می‌گوید: «کار، کار یک شاهی و صنّار نیست»؛
یعنی کار، کار ساده‌ای نیست (یا نبوده). چه تصوّر کرده‌ای؟!

○ **کاری که چشم می‌کند، ابرو نمی‌کند.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل مصرعی از بیت زیر است:

سگ استخوان سوخته را بو نمی‌کند   کاری که چشم می‌کند ابرو نمی‌کند

✹ **کاربرد:**

هرکس استعداد و توانایی خاصی برای انجام کارها دارد و نمی‌توان توانایی‌های هیچ کس را با دیگری مقایسه کرد یا برابر دانست.

■ **مشابه:**

● هرکسی را بهر کاری ساختند.
● از هر کسی کاری.
● کاری که شیر می‌کند، شمشیر نمی‌کند.
● از شیر حمله خوش بود و از غزال رَم.
● چشم هزار کار می‌کند، که ابرو نمی‌کند.

○ **کاری که شیر می‌کند، شمشیر نمی‌کند.**

کاری که چشم می‌کند، ابرو نمی‌کند.

○ **کاری که نِکو* نشد نِکو شد که نشُد!**

✹ **کاربرد:**

گاهی که نتیجهٔ کاری، مطابق مطلوب و میل نمی‌شود، به خصوص اگر کار بدی قرار بوده اتفاق بیفتد و چنین نشده، فرد خوشحالی خود را از این نتیجه، با این ضرب‌المثل اعلام می‌کند؛ یعنی همان بهتر که چنان کاری (کار بد) انجام نشد.

□ **معنای لغت:**

* نِکو: مخفّف کلمهٔ نیکو: خوب، نیک

○ **کاری نداری، آب ببر در هاون سفت کن (بکوب).**

□ **توضیح:**

کوبیدن آب در هاون، کاری بیهوده و بی‌نتیجه است و سفت کردن آن به وسیله کوبیدن، کاری محال و ناممکن!

✹ **کاربرد:**

بی‌کاری باعث کسالت و بی‌حوصلگی می‌شود. این ضرب‌المثل را به کسی می‌گویند که از بی‌کاری ناله و شکایت دارد و او را تشویق می‌کنند مشغول کاری شود؛ هرچند بیهوده!

○ **کاسه‌ای زیر نیم کاسه است.**

✹ **کاربرد:**

گاهی وقت‌ها، ظاهر کارها یا حرف‌ها با آنچه در باطن دارند، متفاوت است. کاری انجام می‌شود که هدفی پنهانی دارد. حرفی زده می‌شود که پیام یا رمزی در آن پنهان است. این ضرب‌المثل اشاره به این حالت دارد.

■ **مانند:**

باز هم رئیس به همه پاداش داده، این کار برای این شرکت، خیلی گران تمام می‌شود. به نظرم کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است.

○ **کاسه‌ای که سگ توی آن سر بکند، به درد غذای سگ می‌خورد.**

□ **توضیح:**

در میان ما مسلمانان، سگ حیوان نجسی است و هرچه هم که به او مربوط می‌شود، نجس است. بنابراین اصلِ نجاست، پلیدی و آلودگی، به سگ، ظرف و وسایل آن تشبیه می‌شود.

✹ **کاربرد:**

۱ـ هرکسی یا هر وسیله‌ای که آلوده و ناپاک باشد، فقط به درد افراد ناپاک و آلوده می‌خورد؛ و نه کس دیگری.

۲ـ در این کار یا برنامه، افرادی شرکت دارند که بددل و ناپاک هستند؛ به خاطر همین، من در آن دخالت نمی‌کنم.

■ **مشابه:**

● واماندهٔ خَر را به گاو می‌باید داد.

○ **کاسه جایی رود که قدح آوَرَد.**

✸ **کاربرد:**

هرکاری نتیجه‌ای دارد که به انجام دهندهٔ کار برمی‌گردد. وقتی کسی به کسی محبت کند، توقّع دارد که از او محبت ببیند، وقتی کسی دست یاری به دیگری می‌دهد، انتظار دارد روزی او هم به یاری‌اش بیاید. اگر در حقّ کسی ظلم کنی، روزی گرفتار خواهی شد و نتیجهٔ کار خود را خواهی دید. این ضرب‌المثل بر این نکته اخلاقی تأکید دارد.

■ **مشابه:**

● هرچه کنی، به خود کنی، گرهمه نیک و بد کنی.
● هر بِدِ هی، بستانی دارد.
● با هر دست که بدهی، با همان دست پس می‌گیری.
● کلوخ انداز را پاداش سنگ است.
● چیزی که عوض دارد، گِلِه ندارد!
● از مکافات عمل غافل مشو، گندم از گندم بروید، جو ز جو.

○ **کاسه را کاشی * می‌شکند، تاوانش را قمی می‌دهد.**

✸ **کاربرد:**

یک نفر گناه کرده یا می‌کند امّا، جزایش را کس دیگری می‌دهد و گناهکار مجازات نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● گنه کرد در بلخ آهنگری — به شوشتر زدند گردن مسگری

□ **معنای لغت:**

* کاشی: اهل کاشان.

○ **کاسهٔ چه کنم (توی) دستش گرفته!**

□ **توضیح:**

کاسه به دست گرفتن، در مثال، برای طلب کردن و در خواست چیزی به کار می‌رود؛ خواه مال و غذا باشد و خواه کمک یا راه چاره.

✸ **کاربرد:**

وقتی کسی دچار درماندگی و سرگردانی شود و نداند که در مورد مشکل خود، چه راهی در پیش بگیرد، دیگران این ضرب‌المثل را برایش به کار می‌برند.

○ **کاسهٔ داغ‌تر (گرم‌تر) از آش شده!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل داستانی دارد؛ می‌گویند در زمان سلطنت ناصر الدین شاه قاجار، همه ساله یک روز از فصل

بهار در منطقه سر خه‌حصار، در قصرشاه، برنامه پختن آش، با آداب خاصی انجام می‌شد و نکته قابل توجه در انجام این مراسم کارکردن تمام بزرگان و افراد صدر مملکت در طول مراسم بود. برای مثال، یکی سبزی پاک می‌کرد، دیگری هیزم جمع می‌کرد و دیگری نخود و لوبیا پاک می‌کرد و خلاصه همه در کارها شرکت داشتند. البته تمام بزرگان و همسران آن‌ها در طی انجام کارها، از چاپلوسی و خوش خدمتی و نشان دادن نهایت خدمتگزاری خود به شاه، خودداری نمی‌کردند. پس از آماده شدن آش، آن را در ظرف‌های مخصوصی می‌ریختند و این ظرف‌های کوچک یا بزرگ بر طبق میزان بزرگی و قدرت میان افراد تقسیم می‌شد. سپس سفره بزرگی پهن می‌شد و هرکس در جای تعیین شده می‌نشست و همه به خوردن آش می‌پرداختند. پس از خوردن آش، هریک از حاضران بر سر سفره، ظرف یا کاسهٔ خالی شده را از طلا، اشرفی و جواهرات پر می‌کرد و برمی‌گرداند. طبیعی است که در چنین حالتی، افراد مایل بودند ظرف کوچک‌تری می‌داشتند تا طلا و جواهر کمتری به شاه پرداخت کنند، چون در هر حالت پرداخت کاسه و یا ظرفی پر از طلا، داغ و سوزی بر دل افراد و صاحب مقامات دولتی می‌نهاد. در این حالت آن‌ها آرزو می‌کردند، ای کاش کمترین مقام را داشتند تا کمتر داغ می‌شدند و در این حالت کاسه بر ایشان از آشی که خورده بودند، داغ‌تر بود.

کاربرد:

اگر کسی در انجام کاری، بیشتر از کسی مسؤول اصلی کار و یا نفع بَرندهٔ اصلی اصرار یا دخالت داشته باشد و خود را دلسوزتر از صاحب اصلی کار نشان دهد، می‌گویند: «فلانی کاسه داغ‌تر از آش شده!»

مشابه:

- در بعضی موارد، ضرب‌المثل «دایه‌مهربانتر (دلسوزتر) از مادر» نیز به کار برده می‌شود.

کاسه، کاسه می‌کند که تهش را بلیسد.

توضیح:

ریختن ماست، آش یا غذاهایی مانند آن از ظرفی به ظرف دیگر، باعث می‌شود هر ظرف که خالی می‌شود، مقداری ته آن باقی بماند. هستند افرادی که از همین مقدار اندک هم نمی‌گذرند و با لیسیدن ته ظرف، بهره‌ای بیش از سهم خود می‌برند؛ حتی اگر این بهره، بسیار کم باشد!

کاربرد:

هنگامی که کسی با قصد و برنامه‌ریزی، کاری را طوری ترتیب دهد که در طول انجام آن و در هر مرحله بتواند سودی به جیب خود سرازیر کند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

کاسهٔ همسایه شکم را سیر نمی‌کند، امّا محبت را زیاد می‌کند.

توضیح:

کاسه همسایه غذای مختصری است که همسایه‌ای برای همسایه دیگرش می‌برد.

کاربرد:

هدیه‌دادن هزینهٔ زیادی ندارد. کسی هم با هدیه‌های ما به بی‌نیازی نمی‌رسد، امّا باعث

بیشتر شدن دوستی و محبت می‌شود.

○ **کاشکی دوقلو بودی!**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در جواب به شوخی‌ها یا اعمال بی‌مزهٔ دیگران گفته می‌شود و می‌گوید آن قدر که تو بی‌مزّه هستی، ای کاش همتای دیگری هم داشتی. در حقیقت این شوخی کنایه‌ای به این معناست که خودت یکی هم (به خاطر بی‌مزگی‌ات) زیادی هستی!

○ **کاظم آقا را کوظم آقا خوانده.**

سنگ به در خانهٔ خدا انداخته.

○ **کافَر به جهنم نمی‌رود، کِشان کِشان می‌بَرَندش.**

✱ **کاربرد:**

هیچ کس حاضر نیست خودش را بد بداند یا کارهایش را نامطلوب و ناپسند بشمارد. این دیگران هستند که بدی کارش را به او نشان می‌دهند و مجازاتش می‌کنند.

○ **کافر همه را به کیش * خود پندارد.**

□ **توضیح:**

هرکس محیط اطراف خود و مردم اجتماع خود را همان‌گونه می‌بیند که خود فکر می‌کند. طرز فکر هر کس، نوع برداشت او از اجتماع را تعیین می‌کند. آدم بدبین، به همه کس بدبین است. آدم حیله گر به کسی اعتماد نمی‌کند. کسی که مهربان و خوش قلب است، مردم را دوست دارد و به راحتی به آن‌ها اعتماد می‌کند.

✱ **کاربرد:**

اگر بخواهیم به کسی یادآوری کنیم که برداشت بد او در مورد فردی یا عده‌ای از سرشت بدخودش سرچشمه می‌گیرد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● کور خیال می‌کند هرچه در توبره‌اش هست، در توبرهٔ دیگران هم هست.

● هرکه نقش خویشتن بیند در آب.

□ **معنای لغت:**

* کیش: در این جا به معنای دین و آیین است.

○ **کاه از خودت نیست؛ کاهدان که از خودت است.**

□ **توضیح:**

«کاه» و «کاهدان» به ترتیب اشاره به خوردنی و معدهٔ چهارپایان است و در حقیقت، خوردن حریصانه و بیش از اندازهٔ هر انسانی، به خورد و خوراک حیوانی تشبیه می‌شود.

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، خطاب به آدم شکمویی گفته می‌شود که بدون فکر و حریصانه غذا می‌خورد. تا به آن اندازه که حالش بد می‌شود. با این ضرب‌المثل، می‌خواهند به او بگویند گرچه غذا مفت است یا فراوان است، اما حدّ و اندازه‌ات را رعایت کن. پرخوری نکن برایت ضرر دارد!

○ **کاه بده، کالا بده، یک غاز* و نیم بالا بده!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند تاجری تصمیم گرفت کالایی را از کشور خارج کند و پول گمرک کالایش را ندهد.او که اهل فردوس خراسان بود، رفت تا به گمرک مرزی خراسان رسید. سعی کرد با مأمور گمرک از در دوستی درآید. ابتدا کمی کاه به اسب مأمور گمرک داد. مأمور گمرک فهمید که این مرد قصد دارد سرش را کلاه بگذارد و گمرک نپردازد. این بود که به او گفت: «چه همراه داری؟»

تاجر گفت: «چیزی نیست. کالای من کمی توتون است و...»

و بی‌درنگ کمی توتون به مأمور گمرک داد و گفت: «قابل شما را ندارد، سیگار بپیچید و دود کنید.»

مأمور گمرک توتون را گرفت: «کالای تاجر را ارزیابی کرد و گفت: «یک قران گمرک کالای تو می‌شود، یک غاز و نیم هم باید بیشتر بپردازی چرا که قصد گول زدن مأمور گمرک را داشتی.»

* **کاربرد:**

اگر کسی برای به دست آوردن سودی و یا ندادن حق کسی، حاضر شود، هزینه‌های کوچکی بکند امّا در نهایت به آرزویش نرسد و مجبور شود تمام آنچه را که قرار بوده بپردازد، این ضرب‌المثل مصداق پیدا می‌کند.

□ **معنای لغت:**

* غاز: واحد پول قدیمی

○ **کاه را در چشم مردم می‌بیند، کوه را در چشم خودش نمی‌بیند.**

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد کسانی به کار می‌رود که خودشان دارای بزرگ‌ترین کمبودها و نقایص اخلاقی هستند؛ اما به کوچک‌ترین رفتار اشتباه و خطای دیگران دقّت می‌کنند و از آن‌ها انتقاد و عیب‌جویی می‌کنند.

■ **مشابه:**

● کور خود، بینای مردم است.

○ **کاه را کوه می‌کند!**

□ **توضیح:**

«کاه» و «کوه» تمثیلی از کوچکی یا بزرگی و بی‌ارزشی و اهمیت چیزها و کارها هستند.

● **کاربرد:**
اشاره به کسی است که موضوع‌های کوچک و کم‌اهمیت را بزرگ می‌کند.

○ **کباب پخته نگردد، مگر به گردیدن.**

□ **توضیح:**
«کباب» نوعی غذای ایرانی است که از تکّه‌های گوشت تهیه می‌شود. بدین طریق که گوشت را به سیخ می‌کشند و روی آتش می‌گذارند. حرارت آتش از یک سمت به گوشت می‌رسد. باید آن را مداوم چرخاند تا حرارت همهٔ قسمت‌های گوشت را بپزد؛ وگرنه یک طرف آن خام می‌ماند و یک طرف دیگر می‌سوزد!

● **کاربرد:**
تلاش، زحمت و از همه مهم‌تر، سفر، باعث می‌شود که شخص تجربهٔ فراوانی کسب کند. آشنایی با شیوهٔ زندگی مردم، سرزمین‌ها، مشاغل، فرهنگ‌ها و همه و همه، نتیجهٔ سفر است و بس!

■ **مشابه:**
- بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.
- سفر مربی مرد است.

○ **کبّاده‌اش را نمی‌شود کشید.**

□ **توضیح:**
«کبّاده» یکی از ابزارهای ورزش باستانی است که از زنجیری بسیار بزرگ و سنگین از جنس آهن تشکیل می‌شود. دو سر این زنجیر، به میله‌ای وصل است که پهلوانان آن را به دست می‌گیرند و بالای سر حرکت می‌دهند.
پهلوانان پیش‌کسوت و قوی و تواناکبّاده‌هایی سنگین دارند که بلندکردن و تمرین با آن، کار هر کسی نیست.

● **کاربرد:**
۱ـ هنگامی که کسی لاف بیهوده بزند و با غرور خود را چنین و چنان معرفی کند و غرور و خودخواهی او پوچ و بی‌اساس باشد، به تمسخر از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

۲ـ اگر بخواهیم بگوییم که طرف آدم قدرتمندی است و نمی‌شود با او درافتاد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **کبریت بی‌خطر است.**
تفنگچی سرب و باروت!

○ **کبک است، سرش را زیر برف می‌کند.**

● **کاربرد:**
۱ـ خودش را به نادانی و ندیدن می‌زند.

۲ـ فکر می‌کند با پنهان کاری، رازش آشکار نمی‌شود.

○ **کبکش خروس می‌خواند.**

□ **توضیح:**

«کبک» نام پرنده‌ای است از راستهٔ مرغان خانگی، این پرنده قدی کوتاه، سری کوچک، بدنی چاق و منقاری کوتاه و ضخیم دارد؛ ولی آواز نمی‌خواند!

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بی‌نهایت شاد باشد، به طوری که در حرف زدن و حرکات او بتوان این شادی را احساس کرد، می‌گویند: «فلانی کبکش خروس می‌خواند.»

○ **کبوتر با کبوتر، باز با باز.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل مصرعی از شعر زیر است:

کبوتر با کبوتر باز با باز — کند هم جنس با هم‌جنس پرواز

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به عنوان تأکید برداشتن یار و همراه مناسب به کار می‌رود. هر موجودی ـ چه جانور و چه انسان ـ باید با همنوعان و همدلان خود ارتباط داشته باشد. همان‌طور که از معنای این شعر برمی‌آید: «کبوتر با کبوتر، باز با باز.»

○ **کبوتر پرقیچی است.**

□ **توضیح:**

کبوتر پرنده‌ای است از راسته کبوترسانان که بلند و سریع پرواز می‌کند. بال‌های این پرنده، رشد و نمو زیادی دارد. بعضی از افراد، به نگهداری و بازی با کبوتر علاقهٔ زیادی دارند که به آنان «کبوترباز» گفته می‌شود. کبوتربازها برای این که کبوتری به خانه‌شان عادت کند بال‌های پرنده را کوتاه می‌کنند تا مدتی نتواند پرواز کند. همچنین از کبوتر قیچی برای جلب توجه کبوتران غریب نیز استفاده می‌شود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی با استفاده از کسی، توجه دیگران را جلب کنند و با این کار، به هدف و مقصود خود برسند، بدون آن که نفعی برای خود آن شخص داشته باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

۲ـ نمی‌تواند مسؤولیتش را رها کند و برود.

۳ـ خانگی است، به اینجا علاقه دارد، نمی‌تواند از اینجا دور شود.

○ **کبوتر سه پولی *«یا مُجیر»** (یا کریم) نمی‌خواند.**

□ **توضیح:**

بهای هر چیز، مطابق با ارزش‌های و کیفیت آن تعیین می‌شود و گاهی از روی بهای اشیاء می‌توان پی به ارزش آن‌ها برد.

در این ضرب‌المثل، اشاره به نوعی کبوتر است که در میان مردم به «یاکریم» مشهور است.

✹ **کاربرد:**

با پول کمی که پرداخته‌ای توقّع داری جنس و کالایی بسیار باارزش و با کیفیت هم تهیه کنی یا کار مهمی برایت انجام دهند. هرکس به اندازه پول و توانی که خرج می‌کند، باید توقّع دریافت پاسخ و نتیجه داشته باشد.

■ **مشابه:**

● هرچه پول بدهی، آش می‌خوری

● گنجشک یک پولی، انااعطینا نمی‌خواند.

□ **معنای لغات:**

* سه پولی: واحد بسیار کم ارزش در معامله‌ها بوده است.

** یا مُجیر: منظور دعای «مُجیر» است.

○ **کبوتر می‌رود دانه جمع می‌کند، کلاغ می‌آید می‌خورد.**

کارکردن خر، خوردن یابو.

○ **کت بده، کلاه بده. یک غاز و نیم بالا بده!**

کاه بده، کان بده، یک غاز و نیم بالا بده!

○ **کتک خورِش سفت شده!**

□ **توضیح:**

در این جا منظور از «کتک خور» ش، تَن و بدن کسی است که همیشه کتک می‌خورد.

✹ **کاربرد:**

۱ـ با آن که ضعیف و ناتوان است چون همیشه کتک خورده، هم تن و بدنش در مقابل کتک سفت و قوی شده و هم خودش دیگر ناراحت نمی‌شود؛ برای او عادی است.

۲ـ انجام کارهای سخت برای او عادی شده است.

۳ـ از بس نصیحت شنیده، دیگر به حرف کسی گوش نمی‌دهد.

■ **مشابه:**

● کتک خورش مَلَس (شیرین) شده!

● پوستش کلفت شده.

○ **کتک خورش مَلَس (شیرین) شده.**

کتک خورش سفت شده.

○ **کُتَک دوطرف را میانجی * می‌خورد.**

□ **توضیح:**

رسم است هرگاه میان دونفر درگیری و اختلافی پیش می‌آید، شخص سوّمی سعی می‌کند میان آن دو نفر صلح و آشتی برقرار کند. گاه اختلاف به درگیری و کتک‌کاری می‌کشد و چون دوطرف عصبانی و خشمگین هستند، ممکن است به شخص میانجی هم در دعوا آسیب برسد.

❋ **کاربرد:**

هنگام اختلاف و درگیری، آن کس که بیشتر از همه آسیب می‌بیند، کسی است که بخواهد میان دوطرف دیگر آشتی برقرار کند.

□ **معنای لغت:**

* میانجی: کسی که می‌خواهد دو نفر را آشتی دهد یا از دعوای آن‌ها جلوگیری کند.

○ **کُتم را دادم، کیسهٔ توتون گرفتم.**

□ **توضیح:**

توتون، گیاهی است علفی که برگ‌های آن را خشک می‌کنند و از آن در سیگار، چپق، پیپ و... استفاده می‌کنند. در قدیم توتون را در کیسه‌های کوچکی می‌ریختند و در جیب حمل می‌کردند.

❋ **کاربرد:**

هنگامی که چیزی ارزشمند را مقابل دریافت چیزی کم‌بها از دست بدهند، بدون آن که متوجه زیان حاصل از آن شوند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● خر دادم و خرما گرفتم.

● بیلم را دادم و پارو گرفتم.

○ **کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها؟**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل مصرعی از این بیت حافظ است:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل   کجا دانند حالِ ما سبکباران ساحل‌ها؟

❋ **کاربرد:**

آن‌هایی که در نعمت و آسایش هستند، درد و رنج و مشکلات آدم‌های ضعیف و گرفتار را حس نمی‌کنند.

■ **مشابه:**

● سیر از گرسنه خبر ندارد، سواره از پیاده.

○ **کجا خوش است؟ آن جا که دل خوش است.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل افسانه‌ای دارد؛ می‌گویند مادر و پسری بودند که زندگی فقیر انه‌ای داشتند. روزی پسر به مادر گفت: «مادر، من دیگر این جا نمی‌مانم. به شهر و دیار دیگری می‌روم؛ شاید خدا دری به روی ما باز کند.»

مادر پذیرفت و گفت: «باشد، برو خدا پشت و پناهت!»

پسر رفت و رفت تا به محلّه‌ای رسید و دید که درویشی فریاد می‌زند: «حرفی دارم که آن را به صد تومان می‌فروشم!»

مردم زیادی آن جا جمع شده بودند؛ اما کسی خریدار حرف درویش نبود. پسر دید پول کمی دارد که زیاد قابل توجه نیست. پس چه بهتر که برود و حرف درویش را بخرد. پولش را به درویش داد. درویش گفت: «هرکسی از تو پرسید کجا خوشه؟ بگو آن جا خوشه که دل خوشه.»

پسر این پند را شنید و به راه خود ادامه داد. پس از مدتی به بیابانی رسید. دید مردم زیادی با گلّه‌های گاو و گوسفند در آن جا جمع شده‌اند. جلو رفت و پرسید: «چرا این جا جمع شده‌اید؟»

مردی گفت: «حیوان‌های ما تشنه هستند؛ اما هر چه سطل به این چاه می‌اندازیم، طنابش پاره می‌شود. یک نفر را هم به ته چاه فرستادیم ؛ اما از او هم خبری نیست.»

پسر گفت: «من می‌روم ببینم توی چاه چه خبر است.»

آن‌ها طنابی را به کمر پسرک بستند و او را به ته چاه فرستادند. پسرک وقتی به ته چاه رسید، دید دیوی آن جا نشسته است. دیو به او گفت: «ای آدمیز اد. چطور جرأت کردی این جا بیایی؟ مگر ندیدی به سر این مرد چه‌آوردم؟ خب حالاکه آمدی، اگر جواب سؤالم را بدهی،آز ادت می‌کنم؛ وگرنه تو را هم می‌کشم. من از این مرد پرسیدم: «کجا خوشه؟» او گفت: «تو دنیا، روی زمین؛ ولی این جواب سؤال من نبود. حالا تو جوابم را بده! کجا خوشه؟»

پسرک گفت: «آن جا که دل خوشه!»

دیو از این جواب خوشش آمد، سه تا انار به پسرک داد و به او سفارش کرد که دربارهٔ این انارها با کسی حرف نزد. بعد اجازه داد آن‌ها آب بردارند و خودشان و حیوانات از آن بنوشند. گلّه‌دار ان، خود و حیوان‌هایشان را سیر اب کردند و از پسرک تشکّر کردند. پسر هم با انارها به خانه بازگشت. شب که شد، دیدند انارها همه جا را روشن کرده‌اند. فهمید که آن‌ها گوهر شب چر اغ هستند. آن‌ها را پنهان کرد پس از آن،او یکی‌یکی دانه‌های انارها را جدا می‌کرد و می‌فروخت و با پول آن، زندگی خوبی بر ای خودش و مادرش فر اهم کرد.

✸ **کاربرد:**

هیچ ثروت و هیچ مکانی برای انسان خوشبختی نمی‌آورد؛ مگر آن که انسان در آن احساس خوشی و آرامش کند.

○ **کَج بَنا کردند از اوّل، قِبلهٔ * این خانه را.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل مصرعی از این شعر است:

میل دل بر طاق ابروی بُتی امروز نیست کج بنا کردند از اوّل قبلهٔ این خانه را

✱ **کاربرد:**

۱ـ اخلاق و رفتار او ،از خیلی پیش به این صورت بوده است؛ یعنی پایه و بنیان اخلاقی او، از اصل خراب و فاسد است و درست نمی‌شود.

۲ـ این کار از اوّل روی اصول درستی آغاز نشده و تا پایان هم به نتیجهٔ خوبی نخواهد رسید.

■ **مشابه:**

● خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار، کج

○ **کج بنشین؛ اما راست بگو.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی حرف یا ادّعایی دارد که روی آن پافشاری می‌کند یا برای ثابت کردن آن، بسیار عصبانی و دلگیر است، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند. به این معنا که هرطور حرف می‌زنی یا رفتار می‌کنی، باشد؛ اما حقیقت را بگو.

○ **کَجدار * و مَریز!**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل در موردی به کار می‌رود که انسان رعایت حال دیگران را بکند، در برابر مردم صبر و شکیبایی به کار بَرَد و هنگام سختی‌ها، با مردم به مدارا و مهربانی رفتار کند.

۲ـ نشان بده که می‌خواهی کاری بکنی، مثلاً او را تنبیه کنی؛ اما این کار را نکن، زیرا صبر و شکیبایی تأثیر بیشتری دارد.

۳ـ اگر کسی نتواند دربارهٔ موضوعی تصمیم بگیرد و همیشه در مورد پاسخ آن، محافظه‌کارانه عمل کند، می‌گویند: «کجدار و مریز رفتار می‌کند.»

■ **مشابه:**

● ابر کن و مبار

□ **معنای لغت:**

* کجدار: کج نگه‌دار

○ **کَج می‌گوید؛ اما رَج * می‌گوید.**

✵ **کاربرد:**

ممکن است از نظر ظاهر، ناپسند حرف بزند و رفتارش درست نباشد؛ اما حرف‌هایش درست است. آدم راستگویی است. او در هر حالتی راست و صادق است.

■ **مشابه:**

● کج نشستن و راست گفتن.

● کج بنشین؛ اما راست بگو.

□ **معنای لغت:**

* رَج: درست، صحیح، مرتّب

○ **کجیِ هرچه از روست، کجِی آدم از تو است.**

□ **توضیح:**

انسان به علت داشتن فکر و اندیشه، با دیگر مخلوقات بسیار متفاوت است. عیب و نقص هر چیز، اگر در شکل ظاهری آن باشد، عیب و نقص شمرده می‌شود؛ ولی انسان در صورتی معیوب محسوب می‌شود که افکار، روحیات و درونی زشت و ناپسند داشته باشد.

✵ **کاربرد:**

وقتی بخواهند دربارهٔ کسی که ظاهری خوب، ولی فکر و روحیهٔ زشت و ناپسندانه دارد، حرف بزنند، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **کدخدایی را دادند به زن، چلّهٔ زمستان، بُز چید*.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند دهی بود که کدخدا و بزرگ‌تر نداشت. روستاییان دور هم جمع شدند تا کسی را به عنوان کدخدا انتخاب کنند. هر چه فکر کردند و مشورت کردند، دیدند مردی که بتواند ده را اداره کند، وجود ندارد؛ اما زنی هست که زرنگ و چابک است. پس از ساعت‌ها فکر و مشورت، او را برای کدخدایی انتخاب کردند. زن پس از کدخدا شدن، به همه دستور می‌داد و همه هم فرمان او را اجرا می‌کردند.

بالأخره فصل زمستان رسید. زن دستور داد هر کس که بز، میش و چهارپایی دارد، باید فردا پشم آن را بچیند. مردم تعجب کردند که چرا باید اوّل زمستان، پشم گوسفندها را بچینیم؟ حالا که وقتش نیست! اما زن قبول نکرد و گفت که دستور همین است و همه باید اطاعت کنند. مردم هم به ناچار گوش کردند و پشم چهارپایان را چیدند. پس از چند روز، هوا طوفانی شد و برف سنگینی بارید و هوا بشدت سرد شد. از شدت سوز و سرما همهٔ گوسفندها تلف شدند و به خاطر این دستور و فرمان کدخدا، مردم ضرر زیادی دیدند.

✵ **کاربرد:**

وقتی به کسی که لیاقت، شایستگی و تجربهٔ کاری را ندارد، وظیفه یا مسؤولیت مهمی

بسپارند که نتواند انجام دهد، این مثل را در مورد او به کار می‌برند.

□ **معنای لغت:**

* بز چید: موی بدن بز را کوتاه کرد.

○ **کدخدا رو ببین، دِه را بچاپ*.**

● **کاربرد:**

هر کس که با خیال راحت ستم می‌کند یا اموال مردم را می‌برد، حتماً با بزرگان و فرمانروایان هم پیمان است.

□ **معنای لغت:**

* بچاپ: غارت کن.

○ **کِرم از خود درخت است!**

● **کاربرد:**

گاهی وقتی بلایی یا سختی و مشکلی برای کسی پیش می‌آید، می‌گویند: «کِرم از خود درخته» یعنی خودش مقصّر است. عامل بیرونی یا دست دیگری در این مشکل دخالت ندارد، خود آن شخص تقصیر کار است.

■ **مشابه:**

● از ماست که بر ماست.

● کِرم پیله، کفن خود را می‌تَنَد.

○ **کرم پیله، کفن خود را می‌تند.**

کرم از خود درخت است.

○ **کرکس که به سر افتاد، کلاغ‌ها هم نوکش می‌زنند.**

● **کاربرد:**

آدم توانا، زورمند و عالی مقام هم وقتی به فقر و بینوایی گرفتار شود، مورد هجوم آدم‌های ناتوانی که اصلاً با او برابر نیستند قرار می‌گیرد.

○ **کَر مصلحتی*، دوا ندارد.**

● **کاربرد:**

گاهی پیش می‌آید که کسی تصمیم دارد کاری را که به عهدهٔ او گذاشته‌اند، انجام ندهد یا نصیحت یا پندی را به کار نگیرد. به حرف‌ها گوش می‌دهد؛ اما به هیچ کدام عمل نمی‌کند؛ چون مصلحت را در این می‌بیند! این جاست که می‌گویند: «کر مصلحتی دوا ندارد.»

■ **مشابه:**
● یک گوشش در است، یک گوشش دروازه.
● چه به من گو، چه به در گو، چه به خر گو.
● از این گوش گرفتن و از آن گوش در کردن.
□ **معنای لغت:**
* مصلحت: صَلاح و سود فرد

○ **کره را روغن کرده.**
□ **توضیح:**
این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روستایی ز اده‌ای مقداری کره به شهر برد که بفروشد، زیرا می‌دانست که کره خریدار ان زیادی دارد. از قضا شب که شد به شهر رسید. او که می‌دانست کره زود خر اب می‌شود، آن را آب کرد و کره روغن شد. روغن خریدار زیادی نداشت. مجبور شد با کره‌ای که روغن کرده بود، به روستا بازگردد. هنگام بازگشت از او می‌پرسیدند: «در شهر چه کرده‌ای؟» می‌گفت: «کره را روغن کرده‌ام.»
* **کاربرد:**
اگر کس کاری کرده باشد که به خیال خودش کار مهمی است، امّا در حقیقت به جای پیشرفت و به دست آوردن سود زیان کرده باشد، می‌گویند: «کره روغن کرده.»

○ **کز سنگ ناله خیزد، روز وداع یاران.**
□ **توضیح:**
این مثل مصرعی از این بیت سعدی است:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهار ان — کز سنگ ناله خیزد، روز وداع یار ان

* **کاربرد:**
۱ـ دوری از عزیزان، همیشه سخت و رنج آور بوده است. ولی وقتی چاره‌ای نیست و راهی جز دوری و جدایی نمی‌ماند، باید آن را پذیرفت.

۲ـ هنگامی که به دلیل از دست رفتن کسی، همه غمگین و عزادار باشند، این مثل مصداق پیدا می‌کند.

○ **کَس به سر آسمان، برنشد از نَردبان.**
* **کاربرد:**
برای رسیدن به مقامی عالی و برای رسیدن به جایگاه‌های بالا، باید وسیله و امکانات هم متناسب با آن وجود داشته باشد. بدون امکانات و فقط با وسایل ابتدایی و ناکافی، نمی‌توان به هدف‌ها و مقصودهای بالا دست یافت.

○ **کَس نخارَد پشت من، جز ناخن انگشت من.**

✱ **کاربرد:**

هیچ کس جز خود من، نمی‌تواند به من کمک کند، فقط خودم باید سعی کنم کارم را پیش ببرم و مشکلم را حل کنم. بهترین راه، تکیه کردن بر توانایی‌های خویش است.

■ **مشابه:**

● دستت را بگیر به زانویت و بلند شو!

● دستت را بگیر به زانویت و بگو «یاعلی».

● هر کس به امید همسایه نشست، گرسنه می‌خوابد.

○ **کس نگوید که دوغ من ترش است.**

✱ **کاربرد:**

هر کس کالا، عمل، اندیشه و هر آنچه که دارد، به نظر خودش، خوب، مناسب و مرغوب است؛ برای مثال یک فروشنده هرگز معایب کالای خود را نمی‌گوید. یک نقاش، اثر نقاشی خود را کامل و بدون عیب می‌داند چون: کس نگوید که دوغ من ترش است!

■ **مشابه:**

● هیچ بقّالی نمی‌گوید که ماست من ترش است.

○ **کس را به گور کس دیگر نمی‌گذارند.**

هیچ کس را توی گور دیگری نمی‌گذارند.

○ **کسی کو انگبین جوید، چه باک از نیش زنبورش.**

□ **توضیح:**

برای به دست آوردن عسل از لانهٔ زنبور، باید تحمل نیش زنبور را هم داشت.

✱ **کاربرد:**

گاهی پیش می‌آید در راهی که برای رسیدن به هدفی دنبال می‌کنیم، مخالفان، حسودان و رقیبان بی‌شماری سنگ اندازی می‌کنند و با ایجاد مشکلات مختلف، مانع رسیدن ما به هدف می‌شوند؛ ولی: «کسی کو انگبین جوید، چه باک از نیش زنبورش!»

■ **مشابه:**

● هر که را طاووس باید، جور هندوستان کشد.

○ **کسی که از آفتاب صبح گرم نشد، از آفتاب غروب گرم نمی‌شود.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که روزهای جوانی و نشاط و قدرت خود را برای رسیدن به مقام و موقعیتی مناسب از دست داده و منتظر است تا در روزهای پیری، همه چیز

را به دست آورد.

○ **کسی که از گرگ می‌ترسد، گوسفند نگه نمی‌دارد.**

□ **توضیح:**

«گرگ» و «گوسفند» دو واژهٔ متضاد هستند که برای نشان دادن «معصومیت» و «وحشیگری» یا «ترس» و «شجاعت» به کار می‌روند.

✸ **کاربرد:**

۱ـ وقتی مسؤولیت کاری را به عهده می‌گیری، باید لیاقت، جرأت و شهامت انجام آن را هم داشته باشی. قبول کردن کارها، دانش، شجاعت و... ویژگی‌های خاصی لازم دارد.

۲ـ اگر انسان نمی‌تواند مشکلات و ناراحتی‌های کاری را تحمل کند، بهتر است اصلاً به آن کار دست نزند.

■ **مشابه:**

● هر کس که خربزه می‌خورد، پای لرزش هم می‌نشیند.

○ **کسی که بار شیشه دارد، به دیوانه سنگ نمی‌اندازد.**

شیشه بار داری، جنگ سنگ مکن.

○ **کسی که خربزه می‌خورد، پای لرزش هم می‌نشیند.**

✸ **کاربرد:**

هرکس کاری را انجام می‌دهد، مسؤولیت آن را هم به عهده می‌گیرد.

○ **کسی که نمی‌داند، خواجه حافظ شیرازی است.**

قلی هم در سرنایش می‌گفت.

○ **کشتی چو بشکند، چه زیان تخته پاره را.**

✸ **کاربرد:**

هنگامی که کسی ما را به انجام کاری تشویق می‌کند که زیان آن فقط متوجه خود ماست ما با گفتن این مثل به او یادآوری می‌کنیم که از نتیجهٔ این کار، تو ضرر نخواهی دید این من هستم که همه چیز را از دست خواهم داد.

■ **مشابه:**

● چاه را چه زیان، سطل سوراخ می‌شود.

○ **کشتی هایش غرق شده؟**

□ **توضیح:**

بعضی مواقع تجارت کالاها در حجم بسیار زیاد، توسط کشتی‌های باری انجام می‌شود. این کشتی‌ها با طی کردن راه‌های دریایی، کالاهای مختلف را از کشوری به کشوری دیگر می‌رسانند. و وای به وقتی که کشتی با بارش غرق شود!

✱ **کاربرد:**

این مثل به طعنه در مورد کسی به کار می‌رود که غمگین و افسرده است و دلیل ناراحتی‌اش را هم به هیچ کس نمی‌گوید.

○ **کشکِ چی؟ پشم چی؟**

□ **توضیح:**

مردی بالای درخت چناری رفته بود. ناگهان بادی تند وزید. مرد به وحشت افتاد و گفت: «بار پروردگارا، از این درخت سالم پایین بیایم تمام گوسفندهایم را نذرت می‌کنم.»

از قضا وزش باد لحظه‌ای آرام شد. مرد چند شاخه پایین‌تر آمد و گفت: «خدایا! فقط پشم گوسفندها را می‌دهم.»

باز هم باد آرام‌تر شد و مرد چند شاخهٔ دیگر پایین آمد و دید چیزی نمانده که به زمین برسد. این بار گفت: «خدایا! کشک گوسفندها را می‌دهم.» سر انجام باد از حرکت ایستاد و مرد گفت: «پشم چه؟» از درخت پایین آمد و شاد و خندان گفت: «کشک چه؟»

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد چیزی را انکار کند و خود را کاملاً از آن بی‌خبر نشان دهد، از این مثل استفاده می‌کند.

○ **کشمش هم دُم دارد!**

✱ **کاربرد:**

گاهی، هنگام صدا کردن و نامیدن کسی، او را با لحنی تحقیرآمیز یا بدون عنوان صدا می‌کنند و احترام لازمه را به کار نمی‌برند. این مثل در جواب آن بی‌احترامی بیان می‌شود که یعنی هر موجودی دارای احترام است. هر کسی اسم و لقب و عنوانی دارد. نباید همین طوری با بی‌احترامی او را صدا کرد.

○ **کشنده‌تر ز مرض، منّت طبیبان است.**

✱ **کاربرد:**

گاهی پیش می‌آید که انسان دچار مشکل و گرفتاری می‌شود و مجبور است برای حلّ مشکل خود، از کسی کمک بگیرد که برای کمکی که می‌کند، منّت فراوان می‌گذارد و تحمل این منّت، بسیار دشوارتر از خود مشکل است. در چنین مواردی، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **کفاره *شرابخوری‌های بی‌شمار** مَخمور***میان رِندان ****نشستن است**

□ **توضیح:**

شرابخوری از نظر اسلام، عملی حرام به شمار می‌آید.

✸ **کاربرد:**

این مثل به این معناست که هر کس، در کاری زیاده‌رَوی و اسراف کند، باید روزی جوابگوی مشکلاتی که در اثر زیاده روی به وجود آمده، باشد. هر کسی که نعمت‌های زندگی را بیجا و از روی نادانی به هدر دهد، یک روز باید از کمبودها و نقص‌ها رنج ببرد.

□ **معنای لغات:**

* کفّاره: هر کار و عملی که گناه را با آن پاک کنند. آنچه که گناه را بپوشاند؛ گاهی به وسیله دادن مال این کار را می‌کنند و گاهی با روزه گرفتن و صدقه دادن.

** بی‌شمار: بی‌اندازه، زیاد

*** مَخمور: کسی که بیش از حد شراب نوشیده

**** رِندی: زیرکی و تیزهوشی به خصوص در پنهان کردن استعدادها و توانایی‌ها و اندیشه‌ها در برابر افراد بیگانه، به نفع خود.

○ **کفاف کِی دهد این باده‌ها به مستیِ ما.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ من به این چیزها راضی نمی‌شوم. خیلی بیشتر می‌خواهم.

۲ـ نیازها و ظرفیت من، خیلی بیش از این چیزهایی است که در اختیارم می‌گذارید.

○ **کفتر صنّاری * یا کریم نمی‌خواند.**

کبوتر سه پولی، «یا مجیر» نمی‌خواند.

□ **معنای لغت:**

* صنّار: مقدار بسیار ناچیز پول

○ **کَفِ دستم را که بو نکرده بودم!**

✸ **کاربرد:**

هنگامی که کسی به امید رسیدن به نتایج خوب، دست به کاری زده؛ اما عوامل دیگری مانع رسیدن به هدفش شده، این مثل را به کار می‌برد و معنای آن این است که من از کجا می‌دانستم که این طور می‌شود؟

■ **مشابه:**

● من که علم غیب ندارم.

○ **کفشات جفت، حرف‌هات مفت**

✱ **کاربرد:**

حالا که حرف‌های بیهوده و بی‌دلیل می‌زنی، برو که دیگر با تو کاری ندارم.

○ **کفش پینه‌دوز*، پاشنه ندارد.**

کوزه گر از کوزهٔ شکسته آب می‌خورد.

□ **معنای لغت:**

* پینه دوز: کسی که کفش مردم را تعمیر می‌کند.

○ **کفش سفارشی، یا تنگ درمی‌آید یا گشاد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کاری به دلیل دقّت و توجه زیاد، خراب شود یا به علت وسواس به خرج دادن در کاری، انجام آن با مشکل همراه شود، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **کَفشش را جفت کردند!**

□ **توضیح:**

«کفش کسی را جفت کردن» به معنای بیرون کردن کسی از خانه یا خاتمه دادن به دیدار او است. البته باید یادآوری کرد که ممکن است بعضی از این اعمال در میان مردم، محل به محل فرق کند و معنای دیگری داشته باشد؛ همان طور که جفت کردن کفش میهمان هنگام خروج او از خانهٔ میزبان، نشانهٔ ادب و احترام به میهمان است.

✱ **کاربرد:**

این مثل به این معناست که عذر طرف را خواسته‌اند، او را رد کرده‌اند و با این کار، به کار یا ملاقات او، خاتمه داده‌اند.

■ **مشابه:**

● کفشات جفت، حرفات مُفت!

○ **کفش‌هایش یکی نوحه می‌خواند، یکی سینه می‌زند.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ آدم فقیر و بینوا و غمگینی است.

۲ـ سر و وضع لباسش خیلی در هم و ناجور است.

○ **کفگیرش به ته دیگ خورده است.**

□ **توضیح:**

«کفگیر» وسیله‌ای است که با آن غذای داخل دیگ را برمی‌دارند. وقتی کفگیر به ته دیگ بخورد؛ یعنی

دیگ خالی شده و چیزی در آن باقی نمانده است.

● **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی پول یا مالی برایش باقی نمانده باشد، می‌گوید: «کفگیرش به ته دیگ خورده.»

۲ـ وقتی کسی برای ثابت کردن علم و آگاهی و دانش خود، گفتنی‌ها را گفته باشد و دیگر هیچ چیز برای گفتن یا ثابت کردن آن‌ها نداشته باشد، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● چنته*اش خالی شده

□ **معنای لغت:**

* چنته: کیسه‌ای است که درویشان، خرده ریزها و لوازم خود را در آن می‌گذاشتند.

○ **کلاغ آمد چریدن یاد بگیرد، پریدن هم از یادش رفت.**

کلاغ خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد.

○ **کلاغ حرفی نزد، وقتی هم خواست حرفی بزند، گفت: قارقار!**

□ **توضیح:**

در فرهنگ عامّه، کلاغ به عنوان پرنده‌ای بدصدا و زشت معرفی شده است؛ به خاطر همین، هرگاه صحبت از بدصدایی، خبرچینی و مزاحمت و... باشد، به کلاغ اشاره می‌شود.

● **کاربرد:**

وقتی در بحثی یا تصمیم‌گیری مهمّی، شخصی نالایق یا مزاحم اظهار نظر کند و خود را داخل ماجرا کند، به تمسخر از این مثل استفاده می‌شود.

○ **کلاغ خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد.**

□ **توضیح:**

کبک پرنده‌ای است از راستهٔ مرغان خانگی؛ قدی کوتاه و تنه‌ای چاق دارد. دُمش کوتاه و سرش کوچک و بدون کاکل است. معمولاً در جاهای بدون درخت زندگی می‌کند و روی شاخه‌ها نمی‌پرد. در زمین، چاله‌ای می‌کند و در آن تخم می‌گذارد. کبک به دلیل گوشت آلود بودن بدنش، به نرمی و خرامان خرامان راه می‌رود. می‌گویند کلاغ از حرکات زیبای کبک خوشش آمد. مدتی راه رفتن او را تمرین کرد و حرکاتش را تقلید. اما شیوه راه رفتن کبک را یاد نگرفت. خواست مثل گذشته راه برود، امّا راه رفتن خودش را هم فراموش کرده بود.

● **کاربرد:**

معمولاً تقلید رفتار یا عمل دیگران باعث می‌شود که فرد خصوصیات و رفتارهای شخصی خود را هم فراموش کند و در عین حال، موفّق نشود مثل کسانی که از آن‌ها تقلید می‌کرده،

زندگی کند. بدین ترتیب یا مورد تمسخر دیگران واقع می‌شود و یا دچار افسردگی و غم شدید می‌گردد.

■ **مشابه:**

● خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

○ **کلاغ نیاد به باغم، دو گردو اتّفاقم!**

✱ **کاربرد:**

این مثل در جواب کسی که با قهر و دلتنگی از جایی یا کسی بریده است، گفته می‌شود. به‌خصوص اگر رفت و آمد این شخص، باعث مزاحمت و اسباب دردسر هم شده باشد. در این صورت، این مثل، نشان دهندهٔ رضایت صاحبخانه، صاحب مغازه، باغ و... از نیامدن آن فرد مزاحم است و این که نیامدن او و قهرش، نه تنها باعث ناراحتی نشده، بلکه سود و فایده هم دارد.

○ **کلاغه از وقتی بچه‌دار شد، یک دِل سیر غذا نخورد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد افراد پر فرزند و پر جمعیت که دچار فقر مالی هم هستند، به کار می‌رود؛ به این معنا که اگر فقیر باشی و پربچه زندگی و گذران آن با سختی و زحمت همراه است و گرسنگی و بی‌چیزی همراه دارد.

۲ـ نیازهای خودش را نادیده می‌گیرد؛ حتی وسایل مورد نیازش را هم به بچه‌هایش می‌دهد.

○ **کلاغه هرچه گشت، از بچهٔ خودش سفیدتر پیدا نکرد.**

□ **توضیح:**

هر مادری فرزند خود را هر قدر هم زشت باشد، زیبا می‌بیند و او را تحسین می‌کند. به نظر هر مادری، فرزند خودش بی‌عیب‌ترین و زیباترین است!

✱ **کاربرد:**

این مثل را به شوخی، به مادرانی می‌گویند که از فرزندان خود تعریف و زیبایی آن‌ها را ستایش می‌کنند!

■ **مشابه:**

● سوسکه از دیوار بالا می‌رفت، ننه‌اش می‌گفت: قربان دست و پای بلوری‌ات!

○ **کَل* اگر طبیب بودی، سرخود دوا نمودی.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی ادعای توانایی و مهارت در انجام کاری را داشته باشد و بخواهد مشکل دیگری

را حل کند و به او کمک کند، در حالی که خودش گرفتار همان مشکل و دردسر است و هنوز هم نتوانسته راه حلی برایش پیدا کند، به کنایه از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● آن آب اگر قوت داشت، قورباغه‌اش نهنگ می‌شد!
● آردِ جو خودش را چطور بسته که دیگران را ببندد.
● اگه بابا بیل زنی، باغچهٔ خودت را بیل بزن.
● کچل اگر کلاه داشت، سر کچل خودش می‌گذاشت.
● رمال اگر غیب می‌دانست، گنج پیدا می‌کرد.
● اگر دانی که نان دادن صواب است — خودت بخور که بغدادت خراب است
● از دیگ خالی، کاسه پر نمی‌شود.

□ **معنای لغت:**

* کَل: کچل

○ **کلاهت را بگذار بالاتر.**

□ **توضیح:**

در قدیم، کلاه نشانهٔ مردی و مردانگی بود و نداشتن کلاه یا به سر نگذاشتن آن را بی‌احترامی و دور از شخصیت می‌دانستند. به همین دلیل، هر قدر که مقام و مرتبهٔ کسی بالاتر بود، کلاهش بلندتر بود و آن را بالاتر می‌گذاشت و بدین ترتیب، با غرور و افتخار در خیابان راه می‌رفت.

* **کاربرد:**

وقتی در خانواده‌ای، رسوایی یا بی‌آبرویی پیش بیاید که مرد خانه از جریان آن بی‌خبر باشد، با طعنه به او می‌گویند کلاهت را بگذار بالاتر! یعنی به وضعی که پیش آمد، افتخار کن و سربلند باش!

○ **کلاهت را سفت نگه‌دار باد نبرد.**

* **کاربرد:**

۱ـ مراقب مال و اموالت باش تا مبادا آن‌ها را از دست بدهی.

۲ـ تو فکر خودت باش تا در این شلوغی ضرر نکنی.

○ **کُلاه خودت را دو دستی نگه‌دار!**

□ **توضیح:**

واژهٔ «کلاه» و ترکیب‌های «کلاه برداشتن» یا «کلاه گذاشتن» در زبان فارسی، به معنای فریب دادن مردم و به کار بردن نیرنگ و حیله در برخورد با آنان ـ به خصوص در مورد کارهای مادی ـ است.

* **کاربرد:**

۱ـ به کار دیگران کار نداشته باش. مواظب باش که کار خودت را به خوبی انجام دهی.

۲ـ این مثل، به عنوان پیشنهاد و پند و نصیحت به کسی گفته می‌شود که نگران فریب خوردن او هستند؛ در حالی که او برای فریب دادن دیگران نقشه می‌کشد. یعنی تو مواظب خودت باش که فریب نخوری و کاری به دیگران نداشته باش؛ چون ممکن است تو هم فریب بخوری.

■ **مشابه:**

● دو دستی کلاهت را نگه دار که باد نَبَرد.

● قاچ زین را بچسب، سواری پیشکشت.

○ **کلاه خودت را قاضی کُن.**

□ **توضیح:**

معمولاً دعواها و درگیری‌ها را نزد قاضی حل می‌کردند. در قدیم همه کلاه داشتند و کلاه و گذاشتن کلاه، نوعی ارزش اجتماعی به شمار می‌آمد و هر کس متناسب با مقام و شخصیت اجتماعی خود، کلاه خاصی بر سرمی‌گذاشت. این ارزش و مقام کلاه، در مثل‌ها و حکایت‌ها هم آمده است.

* **کاربرد:**

این مثل سفارش به این است که هر کس در هنگام گرفتاری و مشکل، باید خودش را قاضی خود قرار دهد و به حق و انصاف، در مورد اعمال و رفتار خودش قضاوت کند. هر کس باید وجدان خودش را قاضی و دادگاه خودش قرار دهد و زشت یا بداعمال خویش را، مورد ارزیابی قرار بدهد.

○ **کلاهش پشم ندارد.**

* **کاربرد:**

۱ـ شکوه و عظمتی ندارد. از شأن و مقام بالایی برخوردار نیست.

۲ـ بسیار فقیر و نیازمند است.

۳ـ کسی به حرفش گوش نمی‌کند.

○ **کلاهش را کج گذاشته.**

□ **توضیح:**

در قدیم، همه کلاه داشتند. شکل کلاه، نوع به سرگذاشتن آن و جنسش، هر کدام حکایت از موضوعی داشت.

معمولاً کسی که کلاهش را کج روی سرش می‌گذاشت و اگر اتفاقاً کلاه کسی روی سرش کج می‌شد، دیگران به او تذکر می‌دادند و می‌گفتند: کلاهت کج است و او هم تشکر می‌کرد و کلاهش را درست می‌کرد.
این مثل، به این معناست که کلاهش را عمداً کج روی سرش گذاشته تا ببیند چه کسی شهامت اعتراض کردن به او را دارد.

٭ کاربرد:

۱ـ آمادهٔ دعوا و زد و خورد است.

۲ـ خودش را قوی و زورمند می‌داند.

۳ـ آدم کم شعور و بی‌عقلی است.

○ کلاه کچل را آب برد، گفت: «برای سرم گشاد بود.»

گربه دستش به گوشت نمی‌رسید، می‌گفت: «بو می‌دهد.»

○ کلاهمان (کلاهشان) توی هم رفته.

٭ کاربرد:

این مثل کنایه‌ای است از پیش آمدن اختلاف و دعوا بین دو نفر.

○ کُلَنگ از آسمان افتاد و نشکست، وَگَرنه من همان خاکم که هستم! (وگرنه من کجا و بی‌وفایی)

٭ کاربرد:

این دو عبارت، معنای خاصی ندارند و از دو مصرع متفاوت درست شده است. این تعمّد و قصد در بی‌معنا بودن آن‌ها، برای نشان دادن بی‌تفاوتی و پرت بودن از یک حادثه و جریان، به کار می‌رود. گاهی هم برای این که نشان دهند به سخنان مخاطب خود بی‌توجه هستند، این عبارت‌ها را به کار می‌برند.

■ مانند:

● خروس آتقی رفته به هیزم — که از بوی دلاویز تو مستم

○ کلوخ*انداز را پاداش سنگ است.

٭ کاربرد:

نتیجهٔ کارت را خواهی دید. اگر برای کسی مشکل و دردسر و زحمت به وجود بیاوری، خودت هم روزی به گرفتاری و دردسر خواهی افتاد.

■ **مشابه:**

● چون خشت به آسیا بری، خاکساری.
● خشت که به آسیا بردی، خاک نصیب می‌شود.
● چاه‌کن همیشه ته چاه است.
● با هر دست که بدهی، با همان دست پس می‌گیری.
● چاه مکن بهر کسی، اول خودت، دوم کسی.
● بد مکن که بدافتی، چَه مکن که خود افتی.
● جواب «های»، «هوی» است.

□ **معنای لغت:**

* کلوخ: تکه‌ای گِل خشک شده که به اندازهٔ سنگ، سفت و محکم نیست.

○ **کَلّه‌اش پوکه*، کِیفش** کوکه!**

□ **توضیح:**

داشتن عقل و خرد در زندگی، سبب می‌شود که انسان همیشه به فکر مردم، کم و بیش زندگی، کمبودها و خلاصه مشکلات و سختی‌های زندگی خود و دیگران باشد؛ در این صورت، آدم نمی‌تواند همیشه خیالی راحت داشته باشد یا شادمانی‌های بی‌دلیل، او را به شور و نشاط در آورد. برعکس این حالت، اگر کسی کمتر فکر کند و زیاد به مشکلات خود و به خصوص دیگران توجه نکند؛ می‌تواند راحت‌تر زندگی کند؛ البته شرط عقل و منطق میانه روی در هر دو حالت است؛ تفکر همراه با چاره اندیشی و استفاده از نعمت‌ها و امکانات زندگی.

✱ **کاربرد:**

۱ـ کمتر فکر می‌کند، کمتر غصّه می‌خورد. کمتر فکر رنج و غصّه‌ها را می‌کند. شادتر و راحت‌تر زندگی می‌کند. همیشه سرحال و شاد است.

۲ـ عقل درست و حسابی ندارد تا مشکلات و ناراحتی‌ها را بفهمد.

□ **معنای لغات:**

* پوک + ه: خالی و تهی است.
* کوک + ه: پر نعمت است، فراوان است، سرحال است.
** کِیف: حال و روز، حالت ظاهری

○ **کلّه پز، برخاست، سگ جایش نشست.**

□ **توضیح:**

در قدیم که سگ‌های ولگرد آز ادانه در خیابان شهر رفت و آمد می‌کردند، بیشتر در اطراف کلّه‌پزی‌ها، قصّابی و... جمع می‌شدند تا غذایی برای خوردن گیرشان بیاید و به نوعی منتظر بودند تا کلّه پز یا قصّابی لحظه‌ای غافل شود و آن‌ها شکمی از عزا در آورند.

* **کاربرد:**

وقتی شخصی لایق و شایسته را از انجام کار یا مسؤولیت بر کنار کنند و فرصت را به دست کسانی بدهند که لیاقت و شایستگی لازم را ندارند، و فقط در پی فرصت‌های مناسب برای بهره برداری هستند، این مثل معنا می‌یابد.

■ **مشابه:**

● مهر درخشنده چو پنهان شود / شب پـره بـازیچهٔ مـیدان شـود
● شغالان جای شیران را گرفتند.

○ **کمان رستم را شکسته.**

□ **توضیح:**

رستم، پهلوان داستان‌های شاهنامه، کمانی داشته بسیار عظیم و محکم. طبیعی است که شکستن چنین کمانی، از عهدهٔ هر کسی بر نمی‌آید.

* **کاربرد:**

این مثل همراه شوخی به کسی گفته می‌شود که احساس کند کار مهمی انجام داده یا به دلیل کار بسیار زیاد خسته شده؛ در حالی که هدف شخص فقط جلب توجه دیگران است، نه این که واقعاً کار فوق‌العاده و مهمی انجام داده باشد.

■ **مشابه:**

● شاخ فیل را شکسته!
● کمر غول بیابانی را شکسته!
● کمر دیو سفید را شکسته!
● فتح خیبر کرده!
● بیژن را از چاه بیرون آورده!
● شاخ غول را شکسته!
● شق القمر کرده!

○ **کم بخور، همیشه بخور.**

چراغ از روغن نور می‌گیرد، از زیادی روغن می‌میرد.

○ **کم بروی قندی، زیاد بروی ریشخندی.**

خواهی عزیز شوی، یا دور شو، یا گور شو.

○ **کَم بود جِن و پری، یکی هم از دیوار پرید!**

* **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد از فراوانی مشکلات گله و شکایت کند، این مثل را به کار می‌برد؛ یعنی

غم و غصّه و مشکلاتم کم بود، یکی دیگر هم اضافه شد. یکی دیگر هم از جای نامعلومی برایم پیدا شد. یا به معنای پشت سر هم بد آوردن و گرفتار بودن است.

■ **مشابه:**

● سرناچی کم بود، یکی هم از غوغه آمد.

○ **کم بود قیمت چیزی که فراوان باشد.**

آسان یافته خوار باشد.

○ **کمر دیو را شکسته!**

کمان رستم را شکسته.

○ **کمر غول بیابانی را شکسته!**

کمان رستم را شکسته.

○ **کِنار گُل مَنشین، آن قَدر که خوار * شوی.**

✹ **کاربرد:**

در معاشرت و رفت و آمد حتی با عزیزان خود، حدّ و اندازه را نگه دار تا همیشه خواهان دیدار تو باشند و از دیدار تو خسته و متنفّر نشوند.

■ **مشابه:**

● شیرین بیا، شیرین برو

● دوری و دوستی

□ **معنای لغات:**

* خوار: ذلیل، پست، بی‌ارزش

و همچنین

** خار: زائدهٔ تیزی که روی ساقهٔ گل و در کنار گل است.

○ **کنار گود نشسته، می‌گوید لِنگَش * کن.**

□ **توضیح:**

منظور از گود، گود و زورخانه است. جایی عمیق‌تر از سطح زمین که در آن پهلوانان و کشتی‌گیران ورزش می‌کنند یا با هم کشتی می‌گیرند و تماشاچیان اطراف گود می‌نشینند، و چون در سطحی بالاتر از گود زورخانه قرار دارند، به خوبی می‌توانند مسابقه یا ورزش پهلوانان را تماشا کنند. البته این تماشا معمولاً با تشویق یا ترغیب پهلوانان داخل گود، همراه است.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی بدون حضور یا دخالت مستقیم در کاری بسیار دشوار، آن را سهل و آسان

ببیند و بگوید: «چنین و چنان کن.» و مرتّب فرمان بدهد و دستور صادر کند در حالی که دشواری و سختی کار را فقط کسی می‌داند که خود درگیر آن است و به قولی توی گود است، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● صدایش از جای گرم بلند می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* لِنگ کردن: اصطلاحی است در کُشتی و فنی برای زمین زدن حریف.

○ **کند همجنس با همجنس پرواز.**

کبوتر با کبوتر، باز با باز

○ **کنگر خورده، لنگر انداخته.**

□ **توضیح:**

«کنگر» نام نوعی گیاه است که برگ‌های آن، خارهای ریز دارد. این گیاه، مصرف خوراکی دارد و دلیل استفادهٔ آن در این مثل، فقط به منظور هماهنگی و هم‌آوایی با کلمهٔ «لنگر» است و دلیل دیگری ندارد.

* **کاربرد:**

وقتی اقامت کوتاه مدت میهمان یا کسی در جایی، تبدیل به اقامتی طولانی شود، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **کنون کَز گوشهٔ بامَش پَریدم، دانه می‌ریزد.**

□ **توضیح:**

در شعر و زبان فارسی، ترکیب‌های «پریدن» و «پر گرفتن از بام»، به معنای ترک کسی یا جایی، همراه با دلتنگی و غم است.

* **کاربرد:**

حالا که او را ترک کرده‌ام و رفته‌ام، با رفتار مهربان و کلام گرم و محبّت‌آمیز، می‌خواهد مرا برگرداند. حالا که دیگر بی‌فایده است، می‌خواهد کاری کند که من دلم نرم شود و برگردم.

○ **کو آیینه، کو شانه؟ کاروانسراست یا خانه؟!**

* **کاربرد:**

ای وای! عجب این خانه آشفته است! هیچ چیز سرجای خودش قرار ندارد. همه جا نامرتّب و به هم ریخته است کو آیینه، کوشانه؟ کاروانسراست یا خانه؟!

■ **مشابه:**

● مثل بازار شام است.

○ **کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا!**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی در انتظار داشتن یا به دست آوردن چیزی، مدت‌های طولانی صبر کرده است با به دست آوردن اوّلین فرصت، آرزوها و خواسته‌های خود را عملی خواهد کرد.

○ **کور به کار خود بیناست.**

خر آخور خودش را گم نمی‌کند.

○ **کور خود و بینای مردم است.**

کاه را در چشم مردم می‌بیند، کوه را در چشم خودش نمی‌بیند.

○ **کور خیال می‌کند هرچه در توبره‌اش هست، در توبرهٔ دیگران هم هست.**

کافر همه را به کیش خود پندارد.

○ **کور شود بقالی که مشتری خود را نشناسد.**

حریف، حریف خود را می‌شناسد.

○ **کور شود، دکّان‌داری که مشتری خود را نشناسد.**

□ **توضیح:**

معمولاً افراد کاسب، به علت آن که از صبح تا شب با مردم سروکار دارند، در شناخت آدم‌ها و روحیّات آنان، مهارت دارند.

✹ **کاربرد:**

اگر کسی بخواهد به دیگران اطمینان بدهد که می‌داند و می‌فهمد که چه کار می‌کند و در برخورد با دیگران می‌داند که چه بگوید، این مثل را به کار می‌برد؛ یعنی می‌دانم که چطور برخورد کنم و چه بگویم. من تجربهٔ این کار را دارم؛ چون دائم با مردم سروکار دارم.

■ **مشابه:**

● اگر علی ساربان است، می‌داند شتر را کجا بخواباند.

○ **کور عصا را می‌جوید و آب گودال را.**

✹ **کاربرد:**

هنگامی که دو نفر با خصوصیات بد، ولی مشترک، نسبت به هم علاقه‌مند شوند و طرح دوستی بریزند، این مثل به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● آب آب را می‌جوید، گودال هر دو را.

○ **کوری ببین عصاکش کوری دگر شده.**

□ **توضیح:**

در این مثل، کلمهٔ کور، فقط یک اصطلاح عامیانه است. بسیاری از افراد نابیناهستند که اشخاصی مسؤول، با استعداد و توانا هستند و می‌توانند حتی یاری دهندهٔ افراد بینا باشند.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که شخصی که خود در حلّ مشکلات و مسائل زندگی خود مانده است، به یاری کسی برود تا مشکلات او را حل کند، یا شخصی ناتوان به یاری ناتوانی دیگر برود، می‌گویند: «کوری ببین که عصا کش کور دیگر شده.»

■ **مشابه:**

● گدا به گدا، رحمت به خدا

○ **کوزه در راه آبْ اَنبار می‌شکند.**

□ **توضیح:**

در زمان قدیم، هنگامی که هنوز آب از طریق لوله به خانه‌ها نمی‌رسید، مردم خیر خواه یا دولت در هر محلّه یک مخزن بزرگ می‌ساختند که به آن «آب انبار» می‌گفتند. آب را در فصل بهار در آب انبار ذخیره می‌کردند و مردم به وسیلهٔ کوزه یا ظرف‌های دیگر از آنجا آب برمی‌داشتند و به خانه می‌آوردند.

✱ **کاربرد:**

هر وسیله‌ای که مورد استفاده قرار گیرد و به کار آید، روزی از میان می‌رود. هر وسیلهٔ مفیدی که مشکلی را حل کند و به کار آید، بر اثر زیادی استفاده، بالأخره یک روز از دست می‌رود.

○ **کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.**

✱ **کاربرد:**

معمولاً کسانی که هنر یا مهارتی در کاری دارند یا وسیله‌ای را می‌سازند، از توانایی و هنر خود، برای گذران زندگی استفاده می‌کنند و وسیله‌هایشان را برای ارائه به دیگران می‌سازند. در نتیجه خود استاد و هنرمند از هنر و کار خود بی‌بهره می‌ماند.

■ **مشابه:**

● چراغ پای خودش را روشن نمی‌کند!

● کفش پینه دوز، پاشنه ندارد!

● بقّال، پنیر را در شیشه می‌خورد!

● سوزن، همه را می‌پوشاند و خودش لخت است.

○ **کوزهٔ نو، آب خنک دارد.**

□ **توضیح:**

کوزه، ظرفی است از جنس سفال که گردنی دراز و باریک دارد. در قدیم، همچنین در روستاها از کوزه

برای نگهداری آب استفاده می‌کردند. معمولاً آب را از سرچشمه می‌آوردند و آب چشمه بسیار خنک بود. کوزه هم باعث می‌شد آب برای مدتی خنک بماند.

❋ کاربرد:

انسان همیشه میل دارد وسایل و لوازم نو داشته باشد و کارایی آن را بهتر و بیشتر می‌داند. این مثل، زمانی به کار می‌رود که بخواهند بگویند هر چیزی اگر نو باشد، خواهان بیشتری دارد.

■ مشابه:

● نوکه اومد به بازار، کهنه میشه دل آزار.

○ کوزهٔ نو، دو روز آب را خنک نگه می‌دارد.

کوزهٔ نو آب خنک دارد.

○ کوسه* اگر ریش می‌داشت، از ایّام پیش می‌ذاشت!

❋ کاربرد:

اگر او این کاره بود، از گذشته‌های دور به این کار دست می‌زد.

مانند:

فلانی تصمیم گرفته کمی ثروتش را در راه خدا بدهد و با پول خود بیمارستانی بسازد. بشنو و باور مکن، کوسه اگر ریش می‌داشت، از ایّام پیش می‌ذاشت.

□ معنای لغت:

* کوسه: مردی که یا اصلاً مویی روی صورتش نمی‌روید یا موی صورتش بسیار کم پشت است.

○ کوسه و ریشِ پهن؟!

❋ کاربرد:

۱ـ اگر کسی هنگام صحبت، حرف‌هایی بزند که مخالف هم باشند یا حرف‌هایی بزند که متضاد باشند و با هم جور نباشند، کسانی که به حرفش گوش می‌دهند، برای این که تعجب خود را از تناقض گویی‌های او نشان دهند، این مثل را به کار می‌برند.

۲ـ اگر بگویند که کسی برخلاف اخلاق گذشته‌اش، تصمیم به انجام کاری خوب و خداپسندانه گرفته یا کار درستی انجام داده است، دیگران برای بیان ناباوری خود، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد!

□ توضیح:

رسیدن دو کوه به هم، امری غیر ممکن و مثالی برای کارهای غیر ممکن و غیر عملی است.

* **کاربرد:**

۱ـ همهٔ آدم‌ها به کمک هم محتاجند و همه باید به هم کمک کنند؛ چون بالأخره هر کس، روزی به دیگران محتاج می‌شود. این مثل، به هنگام دلتنگی و ناراحتی از بی‌توجهی دیگران، در زمان پیش آمدن سختی‌ها و مشکلات به کار می‌رود.

۲ـ وقتی که دو آشنا یا دوست قدیمی پس از سال‌ها، به شکل غیر منتظره با هم روبه رو می‌شوند، از این مثل استفاده می‌شود.

۳ـ هنگامی که یک نفر به دیگری نیازمند است، امّا او از کمک کردن سر باز می‌زند، آدم نیازمند با گفتن این مثل می‌گوید که نوبت تو هم خواهد شد. روزی هم خواهد رسید که تو به من نیازمند باشی.

■ **مشابه:**

● گذر پوست به دبّاغخانه می‌افتد.

○ کوه را با سوزَن سُنبیدن*

* **کاربرد:**

وقتی کسی کار پر زحمت و پر رنجی انجام می‌دهد که نتیجهٔ مفیدی در بر ندارد، این مثل را در مورد او به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● آب در هاون کوبیدن.

● پتک بر سندان کوبیدن.

□ **معنای لغت:**

* سُنبیدن: خراشیدن و سوراخ کردن.

○ کوه روی کوه گذاشته!

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد افراد بسیار سختکوش و پرتوان به کار می‌رود. هر چه باشد، کوه روی کوه گذاشتن، کار ساده‌ای نیست! کار بسیار مهمی انجام داده است.

۲ـ گاهی در مورد افرادی که کار مهمی انجام نداده‌اند. امّا سروصدای زیادی راه انداخته‌اند، این مثل گفته می‌شود.

۳ـ پولش خیلی زیاد است. ثروت روی ثروت انباشته است.

○ **کوه لَرزید و لَرزید، یک بچه موش زایید!**

❑ **توضیح:**

«کوه» واژه‌ای برای نشان دادن بزرگی و عظمت است.

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهند بی‌ارزشی و کوچکی کسی یا مسأله‌ای را بیان کنند، از این مثل کمک می‌گیرند که این طور معنا می‌دهد: پس از آن همه جوش و خروش، ادّعا و حرف و سروصدا، نتیجهٔ کار، خیلی بی‌ارزش و حقیر است. در حقیقت، می‌خواهند بگویند که او بیشتر لاف زده و در مورد کارش، هیاهو و جنجال بی‌فایده به راه انداخته است.

○ **کِه کاشت؟ و که درو کرد؟**

✹ **کاربرد:**

از فردا کسی خبر ندارد. معلوم نیست دارایی‌های امروز، فردا به دست چه کسی می‌افتد.

○ **که گفتت برو دست رستم ببند؟!**

❑ **توضیح:**

این مثل مصرعی از این بیت فردوسی است:

که گفتت برو دست رستم ببند؟ — نبسته مرا دست، چرخ بلند

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی در انجام کاری بزرگ و مهم، شکست بخورد و بر اثر این شکست، زیان ببیند و گله کند، در جوابش می‌گویند: «که گفتت برو دست رستم ببند» یعنی چه کسی تو را مجبور کرد دست به این کار بزنی و این بلا سرت بیاید؟!

○ **کی به کیه؟ تاریکیه!**

✹ **کاربرد:**

اوضاع شلوغ و درهم است. هر کاری دلت می‌خواهد بکن؛ کسی نمی‌فهمد.

■ **مشابه:**

● شب سیاه و گاو سیاه!

○ **کیسه‌اش تَه ندارد!**

✹ **کاربرد:**

طمع و حرص او بی‌پایان است. هیچ وقت سیر نمی‌شود.

○ **کی مُرده که تو عزیز شده‌ای!**

✹ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که خود را بی‌جهت و بی‌دلیل نزد کسی عزیز نشان دهد

یا بخواهد با کارهای نادرست، دل دیگران را به دست آورد.

○ **کی می‌ره این همه راه رو!**

✹ **کاربرد:**

بعضی افراد، برای تشویق دیگران به انجام کاری سخت، مراحل آن را کم کم می‌گویند تا کار چندان هم سخت و مشکل به نظر نیاید. وقتی چنین و چنان کار زیاد شود، دیگران از انجام آن منصرف می‌شوند و اعتراض خود را با گفتن این مثل نشان می‌دهند.

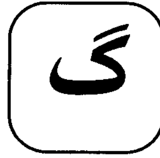
○ **کینه‌های قدیمی شُتُری تَره!**

□ **توضیح:**

در فصل خاصی از سال، شترهای نر، به علت فرا رسیدن فصل جفت‌گیری، دارای حالات و خصوصیات ویژه‌ای می‌شوند؛ یعنی این حیوان صبور، آرام و زحمتکش، به چهارپایی لجوج، خشمگین، بدون صبر و تحمل و وحشی تبدیل می‌شود و از همین جهت، حسّ کینه جویی و انتقام در او شدید می‌شود و با دیدن کوچک‌ترین حرکت و آزاری از طرف انسان‌ها، در پی گرفتن انتقام و ضربه زدن بر می‌آید.

✹ **کاربرد:**

هر قدر کینه، نفرت و دشمنی قدیمی‌تر باشد، شدیدتر و آزار دهنده‌تر خواهد بود.



○ **گاو از طویلهٔ گرم نمی‌نالد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ حتماً درد و مشکل دارد که این همه گله و شکایت می‌کند.

۲ـ چرا ناراحت باشد؟! همه چیزش مهیا است و به همهٔ نیازهایش رسیده است.

○ **گاو با گاو جنگ می‌کند، گوساله از میان می‌رود.**

✱ **کاربرد:**

معمولاً در جنگ بین دو نیروی قوی، آنان که از بین می‌روند یا بیشترین ضرر را متحمل می‌شوند، ضعیفان هستند. این ضرب‌المثل، در مورد افراد ضعیفی به کار می‌رود که در اثر دعوا و درگیری قوی‌ترها، ضرر و زیان بسیار می‌بینند.

■ **مشابه :**

● اسب و استر با هم می‌جنگند، مورچه زیر پا له می‌شود.

● اسب و استر لگد می‌پرانند، خرِ کشته می‌شود.

○ **گاو بکش! گنجشک هزارش یک من است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ اگر در پی سود و فایده هستی، آن را از حق فقیران نباید به دست آوری. این سزاوار نیست. کار بزرگی بکن که سودی ارزشمند نیز به‌دست آوری.

۲ـ برای به‌دست آوردن سودهای کم و کوتاه مدت، برنامه ریزی نکن. به فکر به دست آوردن سودهای کلان باش.

■ **مشابه:**

● گوشت را باید از بغل گاو برید.

○ **گاو بی شاخ و دم است.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی آنقدر نادان و ابله باشد که هیچ نشانی از عقل و هوش در او نتوان یافت، می‌گویند: «گاو بی شاخ و دم است.»

○ **گاو پیش او افلاطون است.**

□ **توضیح:**

«افلاطون» یا «فلوطین»، یکی از فیلسوفان بزرگ رومی بود، که برای آشنایی با حکمت ایرانیان و هندوان، همراه «گردیانوس» امپراتور روم که با «شاپور»، پسر «اردشیر ساسانی» جنگ داشت، به ایران آمد و سپس به روم بازگشت. او مریدان و پیروان بسیاری داشت. نظریات و عقاید او در فلسفه امروزه نیز از ارزش و اهمیت خاصی بر خوردار است.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم فلان کس بسیار احمق و نادان است، به تمسخر از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **گاو خرابی می‌کند، گوش خر را می‌برند.**

سر را کاشی می‌شکند، تاوانش را قمی می‌دهد.

○ **گاو خوش آب و علف است!**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل در مورد افرادی به کار می‌رود که اشتهای بی حد و مرزی برای خوردن هر گونه غذا و خوراکی را دارند. در حقیقت، اشتهای این آدم‌ها به حدی است که از هیچ غذایی روگردان نیستند. در این صورت، به آن‌ها به شوخی می‌گویند: «فلانی گاو خوش آب و علف است.»

۲ـ دربارهٔ کسانی که قانع نیستند و هر چه می‌بینند، می‌خواهند این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

○ **گاو ده من شیر می‌دهد، صدایش در نمی‌آید، مرغ یک تخم می‌گذارد، سر و صدایش محله را پر می‌کند.**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، در مورد افرادی به کار می‌رود که هر کاری را هر چند ناچیز، با سر و صدا و جار و جنجال انجام می‌دهند تا همه را متوجه کار خود کنند؛ در حالی که بسیاری از افراد، کارهای مهم و ارزشمند را پنهانی و بدون آن که جنجالی به پا کنند، انجام می‌دهند. نباید

فریب هیاهوها را خورد. باید هوشیار بود و ارزش و هدف کار را شناخت.

○ **گاو شاخ زن هم یکی را برای خودش نگه می‌دارد که به او علف بدهد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی با رفتار یا خشونت بی حد، موجب رنجش اطرافیان و دوستان خود شود، طوری که همه او را ترک کنند و تنهایش بگذارند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود تا به او یاد آوری شود که بالأخره روزی به یکی از آن‌ها محتاج خواهی شد، در رفتار و اعمال خود، دقت کن و همه را از خود نرنجان.

○ **گاوَش زاییده!**

✱ **کاربرد:**

وقتی که بخواهند بدبیاری و شروع گرفتاری کسی را مثال بزنند، می‌گویند: «گاوش زاییده!» یعنی دچار مشکلات، سختی و گرفتاری شده. وضع بدی برایش پیش آمده است.

○ **گاوش نلیسیده.**

سیلی روزگار نخورده.

○ **گاو که افتاد، کاردش (کاردکش) بسیار است.**

□ **توضیح:**

آدم‌های فرصت طلب، همیشه در پی یافتن فرصتی مناسب برای از پا افتادن دیگران و بهره‌برداری از این زمان هستند.

✱ **کاربرد:**

وقتی انسان توانمند، قوی یا ثروتمندی به دلایل مختلف مانند بدبیاری اقتصادی، بیماری یا حادثه‌ای دچار آسیب می‌شود و قدرت و توانش از دست می‌رود، آدم‌های فرصت طلب، از این زمان و امکان سوء استفاده می‌کنند و ناجوانمردانه از راه‌های مختلف به او ضربه می‌زنند؛ تا آن جا که او را کاملاً نابود کنند.

○ **گاو که پیر شد، گوساله‌اش عزیزتر می‌شود.**

✱ **کاربرد:**

تا زمانی که موجودی سرپا و مفید باشد، برای دیگران ارزش دارد و وقتی پیر و از کار افتاده شد، افراد جوان‌تر و پرکارتر، جای او را می‌گیرند و ارزش و منزلت آن‌ها بیشتر می‌شود.

○ **گاوم است و آبم است، نوبت آسیابم است.**

□ **توضیح:**

در روستاهایی که مردم به کار کشاورزی مشغولند، آبی که به مزارع داده می‌شود، از روی نوبت است؛ یعنی

یک روز، نوبت آبیاری این مزرعه است و روز دیگر، نوبت آبیاری مزرعهٔ دیگر. در این ضرب‌المثل، «آبم است»، نوبت آبیاری مزرعهٔ من است، معنا می‌دهد همچنین «گاوم است»، یعنی وقت زایدن گاو من است. «نوبت آسیابم است»، یعنی زمانی است که باید گندم‌هایم را هم به آسیاب ببرم.

✱ **کاربرد:**

وقتی گرفتاری‌های مختلف، همزمان برای کسی پیش آید و فرصتی برای رسیدن به تک‌تک کارها نماند و همه چیز به هم بریزد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

○ **گاوی که به کهنه خوردن عادت کند، پی شخم نمی‌رود.**

□ **توضیح:**

می‌گویند شبی مرد فقیری در طویله گاوی خوابید. نیمه شب گاو بیدار شد و توبرهٔ نان خشکی را که فقیر از راه گدایی به دست آورده بود خالی کرد و خورد. صبح صاحب گاو آمد که گاو را برای شخم زدن به صحرا ببرد. امّا گاوش خوابیده بود و تکان نمی‌خورد. صاحب گاو فقیر را به باد کتک گرفت و گفت: گاوی که به نان کهنهٔ گدایی راضی شود، دیگر برای کار از جا نمی‌جنبد.

✱ **کاربرد:**

کسی که با کمک این و آن زندگی کند، دنبال کار نمی‌رود. به تنبلی عادت می‌کند.

○ **گاوی که سر لیسه نرود، نمک نمی‌خورد.**

□ **توضیح:**

برای اینکه نمک مورد نیاز گاو تأمین شود، یا کمی نمک به علوفه‌اش اضافه می‌کنند و یا یک تکه نمک بزرگ (پودر نشده) در جایی می‌گذارند که به آن «لیسه» می‌گویند. گاوی که احساس کند نمک نیاز دارد سر لیسه می‌رود تا نمک لیس بزند.

✱ **کاربرد:**

برای این که به چیزی برسی و یا آرزویت بر آورده شود، باید تلاش کنی. زیرا اگر حرکت نکنی به چیزی نخواهی رسید.

■ **مشابه :**

- شتری که خار بخواهد، گردنش را دراز می‌کند.
- روزی به قدم است.
- خر خفته جو نمی‌خورد.

○ **گاه باشد که کودکی نادان زخطا بر هدف زند، تیری**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل داستانی دارد که از گلستان سعدی گرفته شده است: پادشاهی، یک انگشتر با نگین گرانقیمت داشت، روزی به رسم سرگرمی و تفریح به گردشگاهی در بیرون شهر رفت. او برای تفریح و وقت گذرانی، انگشتر خود را بر بالای گنبدی گذاشت و گفت هر کس که از پایین گنبد، تیری رها کند که

از حلقه انگشتری (که بر بالای گنبد بود) بگذرد، آن انگشتر متعلق به او خواهد بود. تمام تیر اندازان حاکم که تعدادشان به ۴۰۰۰ نفر می‌رسید، نتوانستند چنین کاری بکنند. در همین زمان کودکی بر بالای بام خانه‌ای در آن حوالی مشغول تیر اندازی و بازی بود. باد، تیر پسرک را به آن مکان آورد و از حلقه انگشتری گذر اند. انگشتر قیمتی و مقداری جواهرات به او دادند، اما پسر، تیر و کمان خود را آتش زد، وقتی علت را از او پرسیدند، گفت:

گه بود کز حکیم روشن رای — برنیاید درست تدبیری

گاه باشد که کودک نادان — زخطا بر هدف زند تیری

کاربرد:

خوب است موفقیت و پیروزی در کاری، از روی هدف و عقل و تدبیر باشد نه از روی تصادف و اتفاق.

○ **گاهی از سوراخ سوزن تو می‌رود، گاهی از دروازه هم بیرون نمی‌آید.**

کاربرد:

این ضرب‌المثل در مورد کسی به کار می‌رود که اعمال و تصمیمات او را نمی‌توان پیش بینی کرد. گاهی وقت‌ها بسیار ساده اندیش و سهل انگار است و گاهی سختگیر. گاهی خسیس است، گاهی بخشنده و کریم.

○ **گاهی به اَدا* ،گاهی به اُصول** ،گاهی به خدا، گاهی به رسول.**

کاربرد:

این ضرب‌المثل، در مورد آدم‌هایی به کار می‌رود که از نظر ظاهر و افکار، هر زمان، بنابر منافع خود، به شکلی در می‌آیند. گاهی عابد و زاهد می‌شوند، گاهی دنیا دوست و خوشگذران و... خلاصه، هر لحظه رنگ عوض می‌کنند.

■ **مشابه :**

● هر لحظه به شکلی، بت عیار درآید.

□ **معنای لغات:**

* ادا: تقلید، بازی، رفتار بی دلیل، بهانه گیری

** اصول: قاعده‌ها، رفتار از روی برنامه.

○ **گاهی به نعل می‌زند گاهی به میخ.**

□ **توضیح:**

نعلبندها برای اینکه کارشان را مهم نشان بدهند، هنگام کوبیدن نعل به پای اسب، گاهی ضربه به میخ می‌زنند و گاهی به نعل که فایده‌ای جز ایجاد صدا ندارد.

کاربرد:

کسی که قاطع حرف نزند و مراعات طرفین دعوا را بکند، می‌گویند: «یکی به نعل می‌زند و

یکی به میخ.» کسی هم که در حرفهایش کنایه بزند، این ضرب‌المثل شامل حالش می‌شود.

○ **گِدا به گِدا، رحمت به خدا!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی از راهی می‌گذشت. دید دو گدا بر سر یک کوچه، جلو دروازهٔ خانه‌ای ایستاده‌اند و با یکدیگر بحث می‌کنند و نزدیک است که میانشان دعوا شود. او نزدیک رفت و سؤال کرد: «چرا با یکدیگر مشاجره می‌کنید؟»

یکی از گداها جواب داد: «چون اول من می‌خواستم به در این خانه بروم و گدایی کنم؛ اما او جلو مرا گرفته و می‌گوید: «نه، من اول باید بروم. دعوایمان بر سر این است که کی اول باید برود.»

آن مرد تا این سخن را شنید، سرش را به سوی آسمان بلند کرد و به دو نفر گدا اشاره کرد و گفت: «گدا به گدا رحمت به خدا!»

یعنی گدا راضی نیست گدای دیگر از کیسهٔ مردم روزی بخورد. پس رحمت به خدا و بزرگی او که به همه رزق و روزی می‌دهد.

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به صورت جواب درخواست و سؤال کسی به خاطر پول، کالا، رزق و روزی است؛ در حالی که آن فرد، یا راضی نیست چیزی بدهد یا او هم چیزی ندارد. گفتن این ضرب‌المثل، این نکته را به طور غیرمستقیم بیان می‌کند که من هم ندارم من هم مانند تو هستم و باید از خدا بخواهیم.

○ **گدا را چه یِک نان بدهی، چه بگیری.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ کسی که چیزی در دنیا ندارد، بخشیدن یا گرفتن یک دارایی کوچک برای او فرقی ندارد. این مقدار کم تأثیری در حال و روز او ندارد؛ چون بخشیدن یا گرفتن، باید در حد بالایی باشد تا در وضع او تأثیر بگذارد؛ یعنی یا باید بدترش کند یا اوضاع را بهبود ببخشد.

۲ـ وضع ما همان است که بود. با این خرج‌ها یا درآمدهای اندک، وضع ما دگرگون نمی‌شود.

○ **گدا را رو بدهی، می‌رود صندوقخانه، نان آب می‌زند.**

□ **توضیح:**

در زمان قدیم، رسم بود که نان را به مقدار زیاد می‌پختند و خشک می‌کردند و در هنگام نیاز، با پاشیدن آب، آن را نرم می‌کردند و می‌خوردند. این نان را در جایی خشک و خنک مانند صندوقخانه (انباری) نگهداری می‌کردند.

✹ **کاربرد:**

به هر کس باید به اندازهٔ ظرفیت و شایستگی‌اش احترام گذاشت و اهمیت داد؛ زیرا اهمیت و

احترام زیادی ممکن است تأثیر منفی بگذارد و او را متوقع‌تر کند.

■ **مشابه :**

● گدا را رو بدهی، خویش می‌شود.

● گدا را گفتند خوش آمد، توبره را کشید، پیش آمد.

○ گدا را که رو* بدهی، صاحبخانه می‌شود (فامیل می‌شود)

✽ **کاربرد:**

اگر به آدم‌های طمعکار محبت کنی و دوستی با آن‌ها را به حدی برسانی که احترام از بین برود و جسارت جای آن را بگیرد، از فرصت پیش آمده بهره برداری می‌کنند و کم کم از تو طلبکار هم می‌شوند.

■ **مشابه :**

● بدهکار** را که رو بدهی، بستانکار*** از آب در می‌آید.

□ **معنای لغات:**

* رو: در این جا به معنای آزادی و صمیمیت بیش از حد

** بدهکار: کسی که پول یا کالایی را قرض گرفته و باید آن را پس بدهد.

*** بستانکار: طلبکار، کسی که پول یا کالایی را به کسی قرض داده و باید آن را پس بگیرد.

○ گِدا را گفتند خوش آمد، توبره* را کشید، پیش آمد

✽ **کاربرد:**

۱ـ اگر به گدای تن پرور و تنبل کمک کنی، باعث می‌شود حرص و طمعش بیشتر شود و درخواست‌های بیشتری از تو کند. آن وقت دیگر همیشه، دست گدایی به طرف تو دراز می‌کند و با تو احساس نزدیکی می‌کند.

۲ـ اگر به کسی از سر لطف چیزی بدهند و محبتی بکنند، اما او توقع بیش از آن را داشته باشد، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

■ **مشابه :**

● اگر به گدا رو بدهی، ریش** می‌شود.

□ **معنای لغات:**

* توبره: کیسه، پارچه یا بسته‌ای که گدایان هر چه را که از مردم می‌گیرند، در آن می‌گذارند.

** ریش: قوم و خویش، فامیل

○ گدا شب جمعه‌اش را یادش نمی‌رود.

□ **توضیح:**

خیرات و ادا کردن نذر در شب‌های جمعه، از اعتقادات معمول و مرسوم بین مردم است؛ به خاطر همین،

شب‌های جمعه در اطراف اماکن مقدس، امامزاده‌ها و گورستان‌ها بسیاری از گداها به امید به دست آوردن چیزی، پرسه می‌زنند. بدین ترتیب، شب‌های جمعه برای آنان، بیشتر از وقت‌های دیگر اهمیت دارد.

کاربرد:

این ضرب‌المثل در مورد کسی به کار می‌رود که پس از گذشت زمان، آن قدر تجربه کسب کرده که برای انجام هر کاری، مناسب‌ترین وقت را انتخاب می‌کند و به راحتی به هدف و مقصود خود می‌رسد.

مشابه :

- بعد از چهل سال گدایی، شب جمعه یادم برود؟

گِدای رو سیاه*، توبره‌اش پر است.

کاربرد:

هر کس که آبرو و شخصیت خود را بیشتر زیر پا بگذارد، از نظر مادی وضعش بهتر می‌شود؛ چون برای درخواست چیزی از دیگران، بیشتر خواهش و درخواست می‌کند بیشتر موفق می‌شود؛ اما از سوی دیگر غرور و شخصیت او خُرد می‌شود.

معنای لغت:

* روسیاه: گناهکار، کسی که کاری کرده است که باعث شرم و خجالتش پیش دیگران است.

گِدایی اگر نَنگ نبود، گنج بود.

کاربرد:

اشاره به اینکه گدایی و طلب روزی از دیگران، راحت‌ترین و بدون زحمت‌ترین کارهاست؛ ولی شرم، حیا و آبرو، مانع این کار است و اگر کسی بتواند شرم و آبرو را کنار بگذارد، می‌تواند خیلی راحت به همه چیز برسد. البته منظور از گدایی، شکل مشخص آن نیست؛ بلکه هر شکل آن که انسان بدون زحمت و تلاش، بخواهد به چیزی برسد.

گدایی می‌کنیم تا محتاج خلق نشویم.

از ترس گدایی، یک عمر گدایی

گذر پوست به دبّاغ خانه می‌افتد.

توضیح:

دباغ خانه، محلی است که در آن انواع پوست حیوانات را پاک می‌کنند و چربی‌ها و مواد زائد آن را می‌گیرند تا آمادهٔ بهره برداری شود و از آن چرم بسازند.

کاربرد:

۱ـ بالأخره روزی دوباره با هم روبرو می‌شویم و آن وقت جواب این حق کشی و ناسپاسی خود را خواهی گرفت. اگر امروز کاری از دست من ساخته نیست، بالأخره گذر پوست به دباغ خانه

می‌افتد.

۲ـ هر کسی چه بخواهد و چه نخواهد، بالأخره یک روز حساب کارهایش را پس می‌دهد.

■ **مشابه :**

● رسن * را گذر بر چنبر ** است.

● دنیا گرد است.

● کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد.

□ **معنای لغات:**

* رسن: بند، ریسمان، طناب

** چنبر: حلقه

○ **گذشت آن زمانی که آن سان گذشت.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل، دلداری و دلگرمی دادن به کسی است که از اوضاع روزگار ناراحت است؛ به این معنی که روزگار چه بد و چه خوب، در حال گذشت است و دوران بد هم می‌گذرد و جای خود را به حال و هوای جدید و تازه می‌دهد.

۲- دیگر آن اوضاع تکرار نخواهد شد. حالا وضع فرق کرده است و نباید انتظار داشت که مثل آن دوران پیش باشد.

○ **گران است؟ ارزانش می‌کنیم.**

□ **توضیح:**

زنی به شوهرش گفت: خربزه گران است. شوهرش گفت: ارزانش می‌کنیم.
زن گفت چطوری؟ گفت: وقتی نخریم ارزان می‌شود.

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد قناعت و بی نیازی به کار می‌رود.

○ **گِران نَخَر، اَرزان می‌شود!**

✱ **کاربرد:**

۱- در معامله و خرید و فروش، عجله و شتاب نکن؛ بخصوص اگر می‌خواهی کاری بکنی یا چیزی بخری، شتاب مکن. صبر کن تا به نتیجه برسی و موفق شوی.

۲- هر چیز گرانی، به دلیل خریداران زیاد، گران شده است. اگر خریداران از خرید آن صرف نظر کنند و خریدار نداشته باشد ارزان می‌شود.

■ **مشابه :**

● سزای گران فروش، نخریدن است.

○ **گر* اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی.**

کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی.

□ **معنای لغت:**

* گر: کچل، بی مو

○ **گربه تنبل را، موش طبابت می‌کند.**

❁ **کاربرد:**

گاه تنبلی باعث می‌شود که انسان‌ها کارهای مهم خود را هم فراموش کنند و نسبت به همه چیز بی‌تفاوت باشند. در چنین صورتی به طعنه به آن‌ها گفته می‌شود، که گربه تنبل، موش...

○ **گربه دستش به گوشت نمی‌رسید، گفت: «بو می‌دهد» (گفت مال صغیره)**

❁ **کاربرد:**

۱- بعضی آدمها وقتی نمی‌توانند تلاش کنند تا به چیزی، کاری یا هدفی برسند، آن را معیوب و بی ارزش جلوه می‌دهند تا تلاش کم و تنبلی خود را پیش دیگران از یاد ببرند. آن‌ها بر سر هر چیزی عیبی می‌گذارند. این ضرب‌المثل خطاب به این جور آدم‌هاست.

۲- بعضی‌ها خیلی دلشان می‌خواهد که به مال و موقعیتی دست یابند؛ اما چون امکانات و توانایی رسیدن به هدف خود را ندارند، خودشان را بی علاقه نشان می‌دهند و ابراز می‌دارند که اگر بخواهیم، می‌توانیم به آنچه علاقه داریم برسیم؛ ولی علاقه‌ای به رسیدن به آن نداریم.

■ **مشابه :**

● ملانصرالدین از خرش افتاد، برخاست خودش را تکاند و گفت: «می‌خواستم همین جا پیاده شوم.»

● شغال پوزه‌اش به انگور نمی‌رسد، می‌گوید ترش است.

● کلاه کچل را آب برد، گفت: «برای سرم گشاد بود.»

○ **گربه را از هر طرف که بیندازی، چهار دست و پا پایین می‌آید.**

❁ **کاربرد:**

این ضرب المثل در مورد کسانی به کار می‌رود که بسیار مواظب منافع و راحتی خودشان هستند و در هر شرایطی، از هر طرف مواظب هستند که به آن‌ها و منافعشان آسیبی وارد نیاید؛ آن‌ها طوری حرکت می‌کنند که کم‌ترین آسیب به مال و جانشان وارد شود.

○ **گربه راباید (دمِ)پای حجله* کشت!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند دختری بود که به خاطر اخلاق بد و تندش، کسی به خواستگاری

او نمی‌آمد. تا اینکه بالأخره شخصی به خواستگاری او آمد و آن‌ها ازدواج کردند. مرد که از اخلاق بد دختر خبر داشت، بدون مقدمه و برای ادب کردن او، رو به گربه‌ای که داشت، کرد و گفت: «برو برایم آب بیاور! تشنه هستم؛ و گرنه سرت را می‌بُرم!»

اما گربه از جایش تکان نخورد. مرد هم فوری دست به کار شد و سر گربه را برید. سپس مرد رو کرد به همسرش و به او فرمانی داد. دختر که خیلی ترسیده بود، فوری امر او را اطاعت کرد و از آن پس، هر فرمانی را که شوهرش می‌داد، فوری اجرا می‌کرد.

مرد همسایه که ماجرا را دید و فهمید قضیه از چه قرار است، به همسرش گفت: «برو برایم آب بیاور! و گرنه سرت را می‌برم!»

زن که این حرف را شنید، گفت: «آن کسی که گربه سر برید، پای حجله بود؛ نه بعد از چند سال خانه داری و زندگی!»

* **کاربرد:**

اگر کسی از دست زن و فرزندانش ناراحت باشد یا احساس کند که در کارش نباید از اول تن به ستم می‌داده خطاب به خود و دیگران می‌گوید: «گربه را باید...»؛ یعنی باید از اول جذبه نشان می‌دادم و از آن‌ها زهر چشم می‌گرفتم؛ حالا دیگر دیر شده است.

□ **معنای لغت:**

● حجله: محلی که زن و شوهر، اولین شب زندگی شان را در آن می‌گذرانند.

○ گربه را سه تکه اندازه گوشش.

هر کس به اندازه دوکش پنبه بر می‌دارد.

○ گر به قدرت برسی، مست نگردی.

اگر بپوشی رختی، نشینی تختی، می‌بینمت به چشم، آن وقتی.

○ گربه گشنیز* می‌خورد، گرسنه همه چیز.

* **کاربرد:**

زمانی که ضروری‌ترین نیازهای زندگی تأمین نباشد، هدف برطرف کردن احتیاجات است و سلیقه و میل و علاقه بی معنا می‌شود؛ مانند گربه‌ای که از گرسنگی سبزی می‌خورد و انسانی که برای سیر شدن، حتی به لقمه‌ای نان خشک قانع می‌شود.

■ **مشابه :**

● خدا هیچ بنده‌ای را به گرسنگی امتحان نکند.

● در آن دم که گردد شکم وامخواه** ،گلین دیگ*** ،بهتر ز زرین کلاه

□ **معنای لغات:**

* گشنیز: نام نوعی سبزی خوراکی

** وامخواه: در این جا گرسنه.

***گلین دیگ: دیگ سفالی، ظرف غذایی از جنس گِل.

○ **گربه مسکین اگر پر داشـتی　　　تخم گنجشک از زمین برداشتی**

خدا خر را شناخت و شاخش نداد.

○ **گربه هفت بار جای بچه‌اش را عوض می‌کند.**

✽ **کاربرد:**

باید تیز بین و آینده نگر بود. به فکر خطرات احتمالی اگر نباشی، حتماً آسیب می‌بینی.

○ **گربه هم برای رضای خدا، موش نمی‌گیرد.**

❒ **توضیح:**

داستان اختلاف موش و گربه از قدیم در ادبیات و ضرب‌المثلها، وجود داشته است و چنانچه معروف است، گربه‌ها همیشه به دنبال یافتن و شکار موش‌ها هستند.

✽ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به این معناست که هیچ کس بدون امید رسیدن به سود و منفعت یا بدون اجرت کاری نمی‌کند. هر کسی هم که کار خیری کند، برای سود و فایده‌ای است. تلاش و زحمت هر کسی را که ببینی، برای دریافت دستمزد و سود است.

○ **گر تنگ شکر خرید می‌نتوانـم　　　باری مگس از تنگ شکر مـی‌رانـم**

✽ **کاربرد:**

اگر امکان استفاده از چیز ارزشمندی را ندارم یا توانایی در اختیار گرفتن آن را ندارم، حداقل می‌توانم مانع دسترسی یا سودجویی افرادی نالایق نسبت به آن باشم. محافظت و نگهداری از ارزش‌ها، مهم‌تر از در اختیار داشتن و استفادهٔ شخصی از آن‌هاست.

○ **گر تو بهتر می‌زنی، بستان* بزن.**

✽ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به کنایه و طنز به کسی گفته می‌شود که بدون آگاهی از کاری، در آن دخالت (فضولی) کند و با اظهار نظرهای بی مورد، مزاحمت ایجاد کند.

■ **مشابه :**

● این چاه و این ریسمان.

● این ریش و این قیچی.

□ **معنای لغت:**

* بستان: بگیر

○ **گر تو قرآن بدین نمط* خوانی　　　　ببری رونق مسلمانی**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل داستانی دارد؛ می‌گویند مؤذنی بود بد صدا و مردم شهر از صدای ناهنجار او، سخت در عذاب بودند. هر صبح، هنگامی که بالای مناره می‌رفت و اذان می‌گفت، کودکان وحشت زده از خواب می‌پریدند و بزرگ ترها با تأسف، سری تکان می‌دادند و به نماز می‌ایستادند. تا این که روزی قافله‌ای آمادهٔ سفر به حج شد. مردم اندیشیدند بهترین فرصت است تا از صدای ناهنجار مؤذن رها شوند. پس او را تشویق کردند تا همراه قافله به زیارت برود. مؤذن پذیرفت و همراه قافله راه افتاد و رفت. راه دور بود. پس از یک روز راهپیمایی، شب از راه رسید. قافله به شهری رسیده بود که همه مردم آن کافر بودند. آنان تصمیم گرفتند شب را در همان شهر استراحت کنند و صبح دوباره به راه خود ادامه دهند.

صبح زود، مؤذن برخاست که اذان بگوید. اهل قافله گفتند: «مردم این شهر همه کافرند، بر سرمان می‌ریزند و دار و ندارمان را غارت می‌کنند.»

اما مؤذن نپذیرفت که اذان نگوید و با صدای بلند و گوشخراشی اذان گفت. پس از مدتی یکی از اهالی شهر، در حالی که هدایای بسیاری در دست داشت، به طرف قافله آمد و سراغ مؤذن را گرفت. همه با تعجب به او نگاه می‌کردند. مرد وقتی مؤذن را دید، هدایا را به او داد و گفت: «هرگز صدایی تا این حد، گوشنواز و آرامبخش نشنیده بودم! دختری دارم که آرزو می‌کرد مسلمان شود؛ اما مردم این جا همه کافرند. هر چه می‌کردم او را از تصمیم و آرزویش باز دارم، بی نتیجه بود. تا این که صدای اذان تو را شنید. از هرکه پرسید این چه صدایی است، گفتند اذان است و اعلام نماز مسلمانان. دختر باور نکرد. باز پرسید و باز همان جواب را شنید. آن قدر دلسرد و ناراحت شد که از تصمیم و آرزوی خود، روی برگرداند و مرا از رنج و عذابی که برای منصرف کردن او از مسلمان شدن می‌کشیدم، رها کرد. حال این هدایا را از من بپذیر!»

✹ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی حرف حق را با لحن یا شیوه‌ای نامناسب بیان کند و در نتیجه، باعث شود دیگران از او روی برگردانند یا حرف او را نپذیرند، از این مثل استفاده می‌شود؛ چرا که بیان و عمل مناسب، می‌تواند بهترین تأثیر را در شنونده داشته باشد.

۲ـ اگر شخصی بد صدا قرآن بخواند، به طعنه این ضرب‌المثل را خواهد شنید.

□ **معنای لغت:**

* نمط: روش، شیوه

○ **گر تو نمی‌پسندی، تغییر ده قضا را!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل مصرعی از این بیت حافظ است:

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند　　　　گر تو نمی‌پسندی، تغییر ده قضا را

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل نصیحت و سفارشی است به این معنی که با کار قضا و قدر و تقدیر و

سرنوشت نمی‌توان جنگ کرد، هیچ کس نمی‌تواند تقدیر و سرنوشت خود را تغییر دهد. پس جنگیدن با آن هم کار درستی نیست.

○ **گر حکم شود که مست گیرند — در شهر هر آنچه هست گیرند**

□ **توضیح:**

نوشیدن برخی مایعات که عقل و خرد انسان را از میان می‌برند، از نظر دین اسلام، حرام است و از نظر قوانین جامعه، نوعی خطا به شمار می‌آید؛ چون ممکن است این افراد، هنگام بی خبری، به دیگران آسیب برسانند، به خاطر همین، نوشیدن این مایعات، همیشه نوعی جرم به حساب می‌آمده و آدم‌هایی که عادت به این کار داشتند، این کار را پنهانی انجام می‌دادند.

✽ **کاربرد:**

۱ـ اگر قرار باشد خطاکاران دستگیر شوند، همه باید دستگیر شوند ؛ چون همه دارند به صورت پنهان، کار خطا انجام می‌دهند ؛ ولی کسی نمی‌بیند.

۲ـ هر کس گناهی دارد نباید فقط چشم خود را به گناه دیگران بدوزیم. بهتر است گناه خودمان را هم ببینیم.

○ **گر در همه عالم سر یک نیشتر است — در پای کسی رود که درویش‌تر است**

سنگ به در بسته می‌خورد.

○ **گرد کردی ملاقه، دراز کردی خاک انداز!**

آهنگری کار ندارد، پهنش کنی بیله، دمش را بکشی میله.

○ **گَردِ گله، توتیای چشم گرگ است.**

خاک رَمه، چشم گرگ را روشن می‌کند.



○ **گِرد نام پدر چه می‌گردی — پدر خویش باش اگر مردی**



✽ **کاربرد:**

به خودت اتکا داشته باش! کاری کن که رفتار، هنر، علم و مهارت‌های تو معرف شخصیت تو باشد. اگر می‌خواهی محبوبیت، شهرت، و خوشنامی پدرت را داشته باشی، مثل او زندگی کن؛ نه آن که خود را پشت نام پدر پنهان کنی و هیچ نباشی.

■ **مشابه :**

● آن جا که بزرگ بایدت بود — فرزندی کس نداردت سود
● گیرم پدر تو بود فاضل — از فضل پدر تو را چه حاصل
● چون شیر به خود سپه شکن* باش — فرزند خصال** خویشتن باش

□ **معنای لغات:**

* سپه شکن: کسی که قدرت جنگیدن با یک لشکر را دارد.

** خصال: صفت، خصلت، ویژگیهای فردی هر کس.

○ **گردن راستگو چهار وجب است.**

□ **توضیح:**

معمولاً کسانی که گناه و خطایی مرتکب شده‌اند، از دیگران شرم می‌کنند و سرشان را پایین می‌اندازند یا گردن خود را خم می‌کنند؛ اما آدم درستکار، از کسی نمی‌ترسد و سرش را راست نگه می‌دارد.

* **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل، خطاب به کسی گفته می‌شود که احتمالاً دچار خطا یا گناهی شده است و به این شکل به او می‌گویند: «اگر تو کار بدی نکرده‌ای، چرا سرت را پایین انداخته‌ای؟ اگر گناهی نداری، پس سرت را بالا بگیر و خجالت هم نکش.»

۲ـ اگر کسی را متهم به کار خطایی بکنند و او واقعاً بی گناه باشد، به دفاع از خود می‌پردازد و سرش را بالا می‌گیرد و این ضرب‌المثل را می‌گوید.

○ **گَر زَنی یالَم*، گَر زَنی دُمبَم** (دُمَم)، بنده از جا نِمی‌جُنبَم!**

* **کاربرد:**

۱ـ گویندهٔ این ضرب‌المثل، به شوخی اعلام می‌کند که من از این جا نمی‌روم؛ تو هر کاری بکنی، من از پیش تو نمی‌روم و همیشه با تو هستم.

۲ـ هر کاری می‌خواهی، بکن؛ من حال انجام کاری را ندارم.

■ **مشابه :**

● تا هستم، به ریشت بسته‌ام!

● گَرَم بِرانی از این در، در آیم از درِ دیگرا!

□ **معنای لغت:**

* یال و دُم (دُمب): هر دو از اجزای بدن جانوران هستند.

○ **گرسنه از راه می‌رود، برهنه از بیراهه.**

○ **گرسنه خواب نان می‌بیند، تشنه خواب آب**

شتر در خواب بیند پنبه دانه

○ **گر صبر کنی زغوره حلوا سازم**

صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.

○ **گرفتم سال را پنهان کنی، با مو چه می‌سازی، گرفتم موی را کردی سیه، با رو چه می‌سازی؟**

□ **توضیح:**

لحظه لحظهٔ گذر زمان در چهرهٔ هر کس نمایان می‌شود و از پیری و بالا رفتن سن گریزی نیست. باید آن را پذیرفت و در هر دوره‌ای از زندگی، رفتار و عملی مناسب با سن آن دوره داشت.

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که نمی‌خواهند بپذیرند فقیر هستند، ناتوانند یا پیر شده‌اند، و سعی می‌کنند با وجود مشکلی که دارند، حرکات و رفتار خاصی داشته باشند یا عیب و مشکل خود را از نظر دیگران پنهان کنند.

■ **مشابه:**

● شتر سواری دولا دولا نمی‌شود.

○ **گَر گِدا کاهِل* بوَد، تقصیر صاحبخانه نیست. (چیست)**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مرد بخشنده و مهربانی بود که در خانه‌اش همیشه به روی نیازمندان باز بود و سفره‌اش گسترده. روزی مردی نیازمند به در خانهٔ او رفت؛ اما در گوشه‌ای ایستاد و به کسی حرفی نزد. مرد بخشنده او را دید و پرسید: «ای مرد، چه می‌خواهی؟» آن مرد گفت: «برای خوردن غذا به خانهٔ تو آمده‌ام؛ اما انگار کسی به من توجه ندارد.»

آن مرد کریم به خدمتکارانش دستور داد از او پذیرایی کنند و آن‌ها را به خاطر این کارشان سرزنش کرد. خدمتکار در جواب به مرد صاحبخانه، این ضرب‌المثل را گفت؛ یعنی مرد نیازمند، خودش هم باید حرفی می‌زد یا عملی انجام می‌داد که نشان دهندهٔ نیازش باشد.

* **کاربرد:**

اگر کسی نیاز یا خواسته‌ای دارد، باید به گونه‌ای آن را بر زبان بیاورد یا آن را نشان دهد؛ وگرنه کسی نمی‌فهمد و به او کمک نمی‌کند. هر کسی برای بر آوردن احتیاجش، باید حداقل تلاشی کند.

■ **مشابه:**

● تا نگرید طفل، کی نوشد لبن**

□ **معنای لغات:**

* کاهِل: تنبل، کم کار

** لبن: شیر

○ **گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل به داستان حضرت یوسف (ع)، مربوط می‌شود؛ نوشته‌اند برادران حضرت یوسف (ع) او را به صحرا بردند و به خاطر حسادت، پس از کتک زدن او را به چاهی انداختند. سپس برای گمراه کردن پدر، حضرت یعقوب (ع)، پیراهن او را با خون یکی از گوسفندان آلوده کردند و آن پیراهن را به پدر نشان دادند و گفتند: «پدر، گرگی در صحرا یوسف را درید و خورد. این هم پیراهنش.»

حضرت یعقوب (ع) تمام گرگ‌ها را خواست و از آن‌ها در این مورد سؤال کرد. برادران یوسف، گرگی را که تازه گوسفندی را دریده و دهانش خون آلود بود، نزد پدر آوردند و گفتند: «پدر، این همان گرگ است که برادرمان را درید. ببین دهانش هم خون آلود است.»

همه باور کردند؛ اما حضرت یعقوب پیامبر خدا، باور نکرد. برادران یوسف با اصرار گرگ را مقصر معرفی کردند و هر چه گرگ در محضر خدا برای آن‌ها قسم می‌خورد که بیگناه است، کسی باور نمی‌کرد؛ گرگ به آن‌ها گفت: «من گرگ دهان آلوده و یوسف ندریده‌ام.»

و از آن پس، این گفته و حکایت به صورت ضرب‌المثل در آمد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بدون دلیل دچار تهمت و بهتان شود و گناه کاری را به گردن او بیندازد، در حالی که واقعاً گناهی نداشته باشد، این ضرب‌المثل را یا خودش در مورد خودش می‌گوید یا دیگران دربارهٔ او به کار می‌برند.

■ **مشابه :**

● آش نخورده و دهن سوخته.
● از آتشش گرم نشدیم، دودش کورمان کرد.
● از گله، گَرَدَش نصیب ما شد.
● نه خورده، نه برده — گرفته دردِ گرده*

□ **معنای لغت:**

*گُرده: میان دو شانه، پایین گردن در قسمت پشت.

○ **گرگ را گرفتند پندش دهند، گفت: تمامش کنید گله رفت!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی عده‌ای تصمیم گرفتند گرگی را پند دهند که دست از شکار و دریدن گوسفندها بردارد. می‌گفتند که گوسفند چهارپایی مفید است، پشم و شیر او پر فایده است و برای زندگی انسان‌ها لازم و حیاتی.

آنان گفتند و گفتند و گرگ گوش داد؛ اما هنوز پند و نصیحت‌شان به پایان نرسیده بود که گله گوسفندی از راه رسید. چشم گرگ به گوسفندها که افتاد و میل به شکار در درونش بیدار شد، با عجله به کسانی که نصیحتش می‌کردند، گفت: «تمامش کنید که گله رفت!»

❋ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی را پند دهند که گوش شنوا ندارد و هیچ نصیحت و پندی در تصمیم و کارهای او اثر نداشته باشد، ولی صبورانه به حرف‌ها گوش کند و آخر هم کار خودش را بکند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

۲ـ هنگامی که مشغول صحبت کردن با کسی باشند تا او را از انجام کار زشتی باز دارند، اما متوجه شوند که او اصلاً گوش نمی‌کند و همچنان فکرش به دنبال کارهای زشت خویش است، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

○ **گرگ را می‌خواستند چوپان کنند، می‌زد تو سرش و می‌گفت: «می‌ترسم دروغ باشد!»**

❋ **کاربرد:**

۱ـ اگر به کسی موقعیت خوبی پیشنهاد بشود، اما او با این که خیلی خوشحال شده، ظاهراً قبول نکند، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

۲ـ وقتی که شخصی حریص و فرصت طلب از اوضاع خیلی خوبی که دارد، گلایه کند و ظاهراً خودش را بی‌میل و ناراحت نشان دهد، به طعنه به او می‌گویند: «گرگ را می‌خواستند...»

○ **گرگ که به گله افتاد، وای به حال آن که یکی دارد.**

هیچ سفره‌ای یک نانه نباشد.

○ **گرگ و پوستین دوزی؟**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی از روزها گرگی نزد شیری رفت و گفت: «چه نشسته‌ای که خرس تصمیم گرفته حاکم جنگل شود و دیر یا زود به سراغت خواهد آمد و تو را از پای در خواهد آورد. گفتم تا هوشیار باشی و حساب کار را بدانی!»

شیر از حرف‌های گرگ سخت خشمگین شد و در پی فرصتی بود تا خرس را بدرد؛ اما گرگ تنها به این سخن راضی نشد. به سراغ خرس رفت و گفت: «شیر تصمیم گرفته تو را حاکم جنگل کند. پیش او برو و از او تشکر کن.»

خرس شاد و سر حال به طرف بیشهٔ شیر رفت. شیر خشمگین و عصبانی، خرس را دید که به سویش می‌آید. نعره‌ای زد و به طرف خرس حمله کرد. خرس که اوضاع را چنین دید، پا به فرار گذاشت و شیر هم از پی او دوید. عاقبت گردن خرس را گرفت و پوست او را از گردن تا دم شکافت و از تن جدا کرد.

گرگ که در گوشه‌ای پنهان شده بود و منتظر عاقبت کار بود، بیرون آمد و به شیر گفت: «به به! چه پوستین زیبایی! راستی که برازندهٔ پادشاهی چون شماست. آن را بپوشید و بگذارید پارگی پشت آن را بدوزم.»

شیر چنان کرد و گرگ جلو رفت و شیر را که در پوست خرس اسیر شده بود، هلاک کرد.

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به کنایه، هنگامی استفاده می‌شود که دشمنی کینه توز، ادعای محبت و مهربانی کند. با استفاده از این ضرب‌المثل، یادآوری می‌کنیم که نمی‌توان به دشمن دیرینه اعتمادی کرد.

○ **گرگ و میش با هم آب می‌خورند.**

* **کاربرد:**

آن قدر صلح و صفا و عدالت برقرار است که دشمنان اصلی یکدیگر، با هم دوست هستند. این ضرب‌المثل را بیشتر برای زمان ظهور حضرت مهدی «عج» به کار می‌برند.

○ **گَر ما مُقصریم، تو دریای رَحمتی!**

□ **توضیح:**

گذشت و مهربانی، فقط بر ازندهٔ خداوند یکتاست؛ اما انسان‌های بزرگوار هم می‌توانند نسبت به خطا و تقصیر دیگر ان، گذشت داشته باشند. این ضرب‌المثل مصرعی از بیت سعدی است که می‌گوید:

گر ما مقصریم تو دریای رحمتی　　　جُرمی که می‌رود به امید عطای توست

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، پس از ایجاد اختلاف و کدورت، برای آشتی کردن و طلب بخشش به کار می‌رود و به این معناست که اگر ما کوتاهی یا تقصیری داشته‌ایم، امید به بخشش و گذشت شما داریم و امیدواریم شما آن را نادیده بگیرید.

○ **گر مَلِک این باشد و این روزگار　　　زین ده ویران دهمت صد هزار**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل داستانی دارد؛ می‌گویند «بوذر جمهر» که وزیر انوشیروان بود، ادعا می‌کرد که زبان جانور ان را می‌فهمد. انوشیروان در پی فرصتی بود که بوذر جمهر را آزمایش کند و درستی یا نادرستی ادعایش را بفهمد. تا این که روزی انوشیروان و بوذر جمهر از کنار خر ابه‌ای می‌گذشتند و دو جغد بر دیواری ریخته نشسته بودند. انوشیروان رو به بوذر جمهر کرد و گفت: «تو که زبان جانور ان را می‌دانی، بگو ببینم این دو جغد به هم چه می‌گویند؟»

بوذر جمهر پای دیوار رفت، کمی ایستاد و سپس نزد شاه بازگشت و گفت: «یکی از جغدها پسری دارد که بر ای خواستگاری دختر جغد دیگر، نزد او آمده است. صاحب دختر بر ای قبول ازدواج، صد خر ابه به عنوان مهر می‌خواهد.»

انوشیروان ابرو بالا انداخت و گفت: «خوب، پاسخ صاحب پسر چه بود؟»

بوذر جمهر گفت: «صاحب پسر پاسخ داد: گر ملک این باشد و این روزگار، زین ده ویر ان دهمت صد هز ار»

انوشیروان از این سخن پرمعنای بوذر جمهر به فکر فرو رفت و به نابسامانی و آشفتگی مملکت اندیشید.

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در توصیف اوضاعی نابسامان و آشفته گفته می‌شود و از ادارهٔ امور به دست اشخاص نالایق و ناشایست سخن می‌گوید و این اوضاع، هر روز ویران‌تر و خراب‌تر از گذشته می‌شود.

○ **گَرم می‌گیرد، سرد پس می‌دهد!**

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد کسانی به کار می‌رود که هنگام احتیاج، با دیگران گرم می‌گیرند و با آن‌ها با مهر و محبت رفتار می‌کنند؛ اما روزی که نوبت آن‌ها می‌رسد و باید رفتار آن شخص را جبران کنند، دیگر او را نمی‌شناسند و رفتارشان سرد و بی محبت است.

○ **گر نگهدار من آن است که من می‌دانم — شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی تاریخی دارد؛ می‌گویند آقا محمد خان قاجار، طی دوران سلطنت خود، دوبار به جنگ روسها و فتح گرجستان اقدام کرد. بار اول، او به گرجستان حمله کرد و شهر «تفلیس» را گرفت و مردم را قتل عام کرد. کلیساها را ویران کرد و بار دوم، در زمانی بود که خبر رسید «کاترین» ملکهٔ روسیه، سپاه عظیمی به جانب ایران روانه کرده است. آقا محمد خان به سرعت به طرف گرجستان حمله کرد. در همین زمان، کاترین فوت کرد و جانشین او دستور داد سپاه روس به کشور مراجعه کند. آقا محمد خان از گرجستان به سوی قلعهٔ شوشی (در قراباغ) رفت؛ چون ابراهیم خان رئیس ایل جوانشیر که حاکم قلعهٔ شوشی بود، سر به مخالفت برداشته بود. این قلعه را قلعهٔ شوشی (یا «شیشه» به زبان ترکی) هم می‌گفتند. آقا محمد خان این قلعه را محاصره کرد و برای آن که از خونریزی و کشتار جلوگیری کند، این شعر را برای ابراهیم خان، حاکم قلعه فرستاد:

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد — تو ابلهانه گریزی به آبگینه حصار* ؟

البته منظور از «آبگینه حصار»، قلعهٔ شوشی یا قلعهٔ شیشه است. ابراهیم خان که قصد تسلیم نداشت، در مقابل، شعری را برای آقا محمد خان به این مضمون فرستاد:

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم — شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

(که منظور از شیشه، همان قلعهٔ شیشه است.)

سرانجام قلعه شوشی فتح شد؛ اما این آخرین فتح آقا محمد خان بود؛ چون چند روز بعد، به دست کسی که دستور قتل او را صادر کرده بود، به قتل رسید.

* **کاربرد:**

افراد با ایمان و معتقد به قدرت لایزال پروردگار، هنگام سختی و در هر موقعیت دشوار و سخت، با بیان این شعر و ضرب المثل، بار دیگر نقطهٔ اتکا و قدرت خود را بر زبان می‌آورند که همان خداوند بزرگ و بی همتاست.

□ **معنای لغت:**

* آبگینه حصار: جایگاه و قلعه‌ای که از شیشه درست شده باشد.

○ **گره‌ای را که با دست باز می‌شود، نباید با دندان باز کرد.**

✱ **کاربرد:**

مشکلی را که می‌توان به سادگی حل کرد نباید با بیراهه رفتن و پیچیده کردن، آن را بزرگ‌تر کرد. هر کاری راه حلّی مناسب و صحیح دارد.

○ **گز نکرده، پاره نکن!**

□ **توضیح:**

«گز» واحد اندازه‌گیری است. «گز کردن» هم یعنی اندازه گرفتن. پارچه را اول باید اندازه گرفت تا به اندازه لباس مورد نیاز باشد، بعد پاره کرد.

✱ **کاربرد:**

نباید قبل از اندیشیدن و تأمل در کاری، به آن اقدام کرد. پیش از عمل به کار، سبک و سنگین کردن آن کار و بررسی نتیجه و پایان کار لازم است.

■ **مشابه:**

● آب ندیده، موزه (کفش) نکش.

● چاه نکنده، منار ندزد.

○ **گشاد بازی* می‌کند.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل داستانی تاریخی دارد؛ می‌گویند در زمانی که حافظ زنده بود و در شیراز زندگی می‌کرد، امیر تیمور گورکانی بر شاه منصور که در شیراز حکومت می‌کرد، چیره شد و شیراز را به تصرف خود در آورد. او با شکوه و جلال بسیاری وارد شیراز شد. بزرگان شهر، همه به دیدن امیر تیمور رفتند؛ اما حافظ نرفت. پس از چندی، امیر تیمور حافظ را دید که بر الاغی سوار شده است. شهرت حافظ جهانگیر بود و همه او را می‌شناختند. امیر تیمور از این که حافظ به دیدنش نیامده بود، ناراحت بود. حافظ را صدا کرد و گفت: «چرا به دیدن ما نیامدی تا من از اسب خودم پیاده شوم و به تو احترام کنم؟»

حافظ گفت: «من نمی‌خواستم سوار الاغ به دیدن تو بیایم تا دیگران فکر کنند که بی‌احترامی کرده‌ام. اسب هم نداشتم که با آن به دیدنت بیایم.»

امیر تیمور که جوابی نداشت بدهد، حرفش را عوض کرد و گفت: «من به کمک شمشیر و با جنگ و خونریزی** سرزمین‌های زیادی را فتح کرده‌ام، آن وقت تو سمرقند و بخارای ما را به خال سیاه یک نفر شیرازی بخشیده‌ای؟!»

حافظ بلافاصله گفت: «جناب امیر! به خاطر همین گشاد بازی هاست که امروز به این حال فقر و فلاکت افتاده‌ام.»

* **کاربرد:**

هرگاه کسی در زندگی مادی و اقتصادی خود، حد و اندازهٔ مناسب را با توجه به میزان درآمد، طبقهٔ اجتماعی و...رعایت نکند و پول خود را صرف کارهای تجملی، بی مورد و بی‌فایده کند به طوری که بعدها زیان ببیند، می‌گویند: «فلانی گشاد بازی کرده (یا می‌کند)!»

□ **معنای لغات:**

* گشاد بازی: ولخرجی

** اشاره به شعر حافظ که گفته است:

اگر آن ترک شیرازی به‌دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

○ **گشتم صد و سی و سه درّه، ندیدم آدم دو سره.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند دو روستایی که از دهی به ده دیگر می‌رفتند، خسته شدند و مجبور شدند، شب را در دره‌ای به صبح برسانند. آن دو شنیده بودند که آن دره، خانه غول بیابانی است و غول هر آدمی را گیر بیندازد، آنقدر کف پایش را با زبان زبرش لیس می‌زند که پای او زخمی شود و نتواند فرار کند.

دو روستایی نشستند و برای نجات خود فکری کردند. هر کدام از آن دو پاهای خود را به پاچهٔ شلوار دیگری فرو کردند و هر دو خوابیدند.

شب شد و غول بیابانی بالای سر آن‌ها آمد. به دنبال کف پاهای آن‌ها گشت و پیدا نکرد. موجودی دید که دو سر دارد، ولی پا ندارد. ترسید و پا به فرار گذاشت. در راه فرار با خود می‌گفت: «گشتم صد و سی و سه دره، ندیدم آدم دو سره»

* **کاربرد:**

ممکن است، کسی دیگران را نادان فرض کند و با انجام دادن کارهایی که ظاهراً شگفت‌انگیز است قصد فریب دادن مردم را داشته باشد. در چنینی هنگامی برای اینکه به او گفته شود ما نادان نیستیم و فریب تو را نمی‌خوریم، این ضرب‌المثل را به زبان می‌آورند.

○ **گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری**

* **کاربرد:**

اگر تلاش کنی و پشتکار داشته باشی به هدفت می‌رسی.

○ **گفت: «خانهٔ قاضی عروسی است.» گفت: «به تو چه!» گفت: «مرا هم دعوت کرده‌اند.» گفت: «به من چه!»**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی یک نفر با عجله خودش را به ملانصر الدین رساند و با هیجان به او گفت: «ملا چه نشسته‌ای که در خانهٔ قاضی عروسی است.»

او انتظار داشت که ملانصر الدین هم هیجان زده شود و بگوید که چه خبر مهمی، خوب، عروس کیست، داماد کیست؟ اما ملا بدون معطلی و با خونسردی گفت: «به تو ربطی دارد که در خانه قاضی عروسی است؟» خبر دهنده برای اینکه دلیل هیجان زده بودنش را ابراز کند، گفت: «آخر مرا هم دعوت کرده‌اند.» اما ملانصر الدین باز هم با خونسردی جواب داد: «به من چه ربطی دارد؟»

❋ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل اشاره به آن دارد که نباید در کار دیگران دخالت کرد و با کنجکاوی‌های بیجا از کار مردم سر درآورد.

○ **گفت و گوی شیر عَلی، خفت و خورِ* میر علی!**

□ **توضیح:**

برخی آدمها بدون کار و تلاش، با استفاده از ثمرهٔ کار و تلاش دیگران، زندگی خود را می‌گذرانند.

❋ **کاربرد:**

کار از یکی، نفع بردن و راحتی از کس دیگر، یکی دیگر کار می‌کند و زحمت می‌کشد، دیگری نتیجه و حاصل آن را صاحب می‌شود.

■ **مشابه:**

● به نام ما، به کام تو!

● به نام علی، به کام ولی!

● کار کردن خر و خوردن یابو.

□ **معنای لغت:**

* خفت و خور: خوردن و خوابیدن، راحتی، آسایش

○ **گفتم آدم نمی‌شوی، نگفتم شاه نمی‌شوی.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی بود که پسری شرور و نادان داشت. این پسر همیشه موجب رنج و سر افکندگی پدر می‌شد. هر چه پند و اندرز می‌داد، پسر گوش شنوا نداشت. عاقبت روزی پدرِ دلسرد از تربیت فرزند، به او گفت: «تو هرگز شعور پیدا نمی‌کنی و آدم نمی‌شوی!»

روزگار چرخید و مملکت دستخوش آشوب و هرج و مرج شد و اشرار* پسر را که سر کردهٔ همهٔ آن‌ها بود، به تخت سلطنت نشاندند. پسر شاه شد و دستور داد پدر را با بند و زنجیر بگیرند و نزد او بیاورند. امر شاه اجرا شد. وقتی که پدر با زنجیر در برابر پسر ایستاده بود، شاه گفت: «گفته بودی آدم نمی‌شوم! حالا ببین به چه مقامی رسیده‌ام!»

پدر سر بلند کرد و گفت: «امروز هم همان را می‌گویم. گفتم آدم نمی‌شوی؛ نگفتم شاه نمی‌شوی!»

❋ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد افراد ناصالح و شروری به کار می‌رود که در اوضاع و احوال آشفته، به مقام و موقعیتی می‌رسند؛ در حالی که ذات و شخصیت آن‌ها همان قدر پلید و پست باقی

می‌ماند.

□ **معنای لغت:**

* اشرار: افراد شرور، کسانی که آشوب به پا می‌کنند و آرامش و امنیت جامعه را به هم می‌زنند.

○ **گفتم برایم دلسوزه، دیدم قوز* بالای قوزه!**

□ **توضیح:**

اصطلاح «قوز بالای قوز» به تنهایی به معنای بودن مشکلات پی در پی و گرفتاری بیش از حدّ است.

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل هنگامی به کار می‌رود که شخصی که به خاطر کمک و چاره پیش کسی می‌رود؛ اما همین مراجعه و کار هم باعث به وجود آمدن یک گرفتاری دیگر برای او می‌شود؛ یعنی نه تنها مشکلش حل نمی‌شود، بلکه یکی دیگر هم به آن‌ها اضافه می‌شود.

■ **مشابه :**

● کم بود جن و پری، یکی هم از دیوار پرید.

□ **معنای لغت:**

* قوز: برآمدگی پشت در بعضی افراد که به علت خمیدگی ستون مهره‌ها ایجاد می‌شود.

○ **گفتند: «دمرو آب نخور، عقلت کم می‌شود» گفت: «عقل چیه؟»**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یک نفر بود که باقالی را خیلی دوست داشت. دیگران به او می‌گفتند: «این قدر باقالی نخور، عقلت کم می‌شود!»

اما او گوش نمی‌کرد.

عاقبت یک روز، خانه‌ای را که داشت، فروخت و بی‌خانمان شد. با پول خانه تا آن جا که می‌توانست، باقالی خرید و خورد. در ضمن به دیگران می‌گفت: «دیدید؟! خانه‌ام را فروختم و باقالی خریدم. عقلم هم سرجایش است!»

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد کسی استفاده می‌شود که بسیار نادان است؛ ولی خود را هوشیار و عاقل می‌داند؛ چون وقتی او را از انجام کاری اشتباه منع می‌کنند، دلیلی احمقانه‌تر می‌آورد و کار غلط خود را توجیه می‌کند!

○ **گفتند: «بابات از گرسنگی مُرد!» گفت: «داشت و نخورد؟!»**

✱ **کاربرد:**

گاهی اطرافیان کسی دانسته یا ندانسته، فردی را مورد خطاب قرار می‌دهند که چرا به خودش نمی‌رسد یا در مورد سلامت یا سایر مسائلش کوتاهی می‌کند. این ضرب‌المثل، پاسخی است به سرزنش دیگران؛ یعنی خودم می‌دانم که چکار باید بکنم. اگر نکرده‌ام،

دلیل دیگری دارد.

○ **گفتند: بد می‌رقصی. گفت زمین کج است.**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل را کسانی به کار می‌برند که برای ناتوانی خود دنبال بهانه و دلیل هستند.

○ **گفتند: «پیش نیا، می‌اُفتی» آن قدر پَس رفت که از آن طرف افتاد!**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، وصف حال کسانی است که از احتیاط زیاد، به محافظه کاری و ترس می‌رسند و دچار ضرر و آسیب می‌شوند. این گونه مردم، همیشه دچار افراط و تفریط هستند و حد مناسب را رعایت نمی‌کنند.

○ **گفتند: «خرس تخم می‌کند یا بچه می‌زاید؟» گفت: «از این دم بریده، هر چه بگویی بر می‌آید.»**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل را در مورد کسی می‌گویند که به خاطر منافع خود و موفقیت از هیچ ستم و ظلمی روی گردان نیست و ممکن است دست به هر کار غیر انسانی و غیر منتظره‌ای بزند.

○ **گفتند: «عزرائیل بچه قسمت می‌کند» گفت: «بچهٔ مرا نبَرد، بچه قسمت کردن پیشکشش.»**

□ **توضیح:**

«عزر ائیل» نام فرشتهٔ مرگ است و وظیفه‌ای که خداوند به عهدهٔ او گذاشته، گرفتن زندگی کسانی است که زمان مرگ آن‌ها فرا رسیده است. به این فرشته، ملک‌الموت هم می‌گویند.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی با قرار گرفتن در مقام و موقعیتی، وعده‌های بسیار بدهد که چنین و چنان خواهم کرد و همه چیز به نفع شما خواهد بود و... شخصی که تجربهٔ بیشتری داشته باشد و بخواهد بگوید حرف‌ها و وعده‌هایش پوچ و توخالی است، باور نکنید و امیدوار نشوید، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند.

○ **گفتند: «کی آمدی؟» گفت: «پس فردا» گفتند: «پس فردا که هنوز نیامده» گفت: «پیش آمدم که پس نیفتم.»**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که در موردی که حقی ندارند، چنان حق به جانب عمل می‌کنند که دیگران نتوانند اما و چرایی در کارشان بیاورند. این گونه افراد، با حیله و به اشتباه انداختن دیگران، از حقی که ندارند، دفاع می‌کنند.

■ **مشابه :**

● دست پیش گرفته که پس نیفته.

○ **گفتیمان، نگفتیمان، زبانم که نسوخت.**

قول مرد یکی است، تا حالا می‌گفتم آره، حالا می‌گویم نه!

○ **گل بود به سبزه نیز آراسته شد.**

✹ **کاربرد:**

۱- گاهی این ضرب‌المثل برای بیان خوشحالی بیش از حد به کار می‌رود. یعنی هنگامی که آدمی دوست داشتنی قبلاً به دیدنمان آمده و ناگهان، شخص دوست داشتنی دیگری از راه می‌رسد.

۲- گاهی نیز برای بیان ناراحتی‌ها از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود. آن هم زمانی است که مزاحمی در کنار ماست و از دیدنش خوشحال نیستیم، ناگهان مزاحم ناخوشایند دیگری از راه می‌رسد.

○ **گل بی خار (عیب) خداست.**

هر جا که پری رخی است، دیوی با اوست.

○ **گُلِ پژمرده دیگر تازه از شبنم نمی‌گردَد.**

✹ **کاربرد:**

۱- وقتی شخصی در نهایت بیماری و افسردگی باشد، باید به طور اساسی درمان شود. کارهای کوچک و درمان‌های بی‌فایده، حال او را بهتر نمی‌کند، باید به فکر چاره‌ای اساسی و درست بود تا ناراحتی او به طور کامل برطرف شود.

۲- وقتی چیزی از بین برود و عمرش تمام شود با رسیدگی و توجه، نو و تازه نمی‌گردد.

○ **گل پشت و رو ندارد.**

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل را در پاسخ و احترام به کسی که پشتش را به ما کرده و عذر خواهی می‌کند به کار می‌بریم.

○ **گُل در دست داری مبوی**

آب در دست داری ننوش.

○ **گِل زن و شوهر را از یک تغار* برداشته‌اند.**

□ **توضیح:**

وقتی زن و مردی با هم زندگی مشترکی را آغاز می‌کنند کم‌کم در بسیاری از موارد، با یکدیگر هم عقیده و هماهنگ می‌شوند، حتی اگر از ابتدا این طور نباشد، در طول زندگی، به‌عقاید و نظرهای مشترکی می‌رسند که زندگی را شیرین و لذت‌بخش می‌کند.

❋ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل موقعی استفاده می‌شود که زن و مردی در تفاهم و توافق کامل با هم زندگی کنند. یا وقتی که بخواهند زن و مردی را که در برخی مسائل با یکدیگر هم عقیده نیستند، تشویق به گذشت و توافق کنند.

■ **مشابه :**

● خدا نجار نیست؛ ولی در و تخته را خوب با هم جور می‌کند.

□ **معنای لغت:**

* تغار: ظرف بزرگ از جنسِ گِل یا سُفال

○ **گل کاغذی بو نمی‌دهد!**

❋ **کاربرد:**

از او نمی‌توان توقّعی داشت. نباید با دیدن کسی، در مورد باطن و درون او نیز قضاوت کرد. گل کاغذی فقط شبیه گل است؛ ولی ویژگی‌ها و خصوصیات گل طبیعی را ندارد. گل کاغذی بو نمی‌دهد؛ مثل آدمهایی که ظاهری انسانی دارند؛ اما انسانیّتی در آن‌ها نمی‌توان یافت. این ضرب‌المثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

■ **مشابه :**

از دیگ چوبی، کسی حلوا نخورده

○ **گل که شکفت و چهره شد، دست به دست می‌رود.**

❋ **کاربرد:**

وقتی چیزی کامل، زیبا و با ارزش شد، همه طرفدار و خریدار آن می‌شوند.

○ **گُل گُفتی، اما شُل گُفتی!**



□ **توضیح:**

«گل» مظهر زیبایی و زیبایی‌هاست و هر چیز زیبا و با طر اوتی، به گل تشبیه می‌شود.

❋ **کاربرد:**

حرف هایت خیلی خوب بود؛ اما این حرف خوب و قشنگ را در موقع مناسبی به کار نبردی. زمان مناسبی برای گفتن حرفت انتخاب نکردی. حرفت را خیلی بد ادا کردی.

○ **گلو هَفت بَند دارَد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم کسی را از گفتن حرفهای نسنجیده باز داریم یا به خاطر حرف نامناسبی که زده سرزنش کنیم می‌گوییم: «گلو هفت بند دارد»؛ یعنی حرف را باید هفت بار سنجید و سپس بر زبان آورد.

○ **گلّه دست گرگ افتاده است.**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل را هنگامی به کار می‌برند که در مورد ستم و ظلم حاکمی و یا صاحب اقتداری بخواهند حرف بزنند.

○ **گلیم خودش را می‌تواند از آب بیرون بکشد.**

□ **توضیح:**

گلیم نوعی زیر انداز است که از رشته‌های پشم می‌بافند. گلیم را نیز مانند بسیاری از بافته‌های دستی، پس از بافته شدن، در آب می‌اندازند تا بافتش یکدست و زیباتر شود. وقتی گلیم بافته شده در آب خیس می‌شود، به دلیل جنس آن، سنگین می‌شود و بیرون کشیدنش کاری است دشوار!

✱ **کاربرد:**

۱- او می‌تواند با همین در آمد کم، هزینه‌های زندگی خود را تأمین کند.

۲- می‌تواند از خودش مراقبت کند. اتفاقی برای او نخواهد افتاد؛ چون توانایی اداره کردن خود را دارد.

○ **گناه بی‌بی* به گردن کنیز.**

□ **توضیح:**

در قدیم، در خانهٔ اشراف و ثروتمندان، نوکران و کنیزان خدمت می‌کردند و چون افرادی مظلوم و ضعیف بودند، هر وقت مشکل یا خرابکاری در خانه پیش می‌آمد، تمام تقصیرها به گردن نوکران و کنیزان می‌افتاد. هر چند که بی گناه بودند؛ اما مظلوم بودند؛ و زیر ستم!

✱ **کاربرد:**

وقتی اشتباه یا خطایی از کسی که مقام و موقعیتی دارد، سر بزند و افراد زیر دست او مقصر شناخته شوند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه :**

● ظرفی که خانم بشکند، صدا ندارد.

□ **معنای لغت:**

* بی‌بی: خانم خانه، خانم بزرگ

○ **گنج بی‌مار و گل بی خار نیست.**

شادی بی‌غم در این بازار نیست.

○ **گنج جایی است که اژدها رویش خوابیده!**

✸ **کاربرد:**

بدون رنج و سختی و خطر، نمی‌توان به آنچه دوست داری برسی.

○ **گنجشک امسال به گنجشک پارسال، آواز خواندن یاد می‌دهد!**

✸ **کاربرد:**

۱- وقتی بخواهیم به کسی بگوییم که در کاری، از او با تجربه‌تر هستیم و از قبل، همهٔ فریب‌ها و نیت‌های او را می‌شناسیم، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

۲-.وقتی آدمی کم تجربه و کم سواد بخواهد به کسی که از خودش با تجربه‌تر است، چیزی یاد بدهد یا از او ایرادی بگیرد، این ضرب‌المثل را می‌شنود.

■ **مشابه :**

● آنچه تو از رو می‌خوانی، من از بَرَم.

● اگر تو دلوی* ،من بند دلوم.

● اگر تو کیفی، من بند کیفم.

● ما را فیلم می‌کنی؟ ما خودمان چهل سال است آپاراتچی** هستیم.

● گنجشک امساله، گنجشک پارساله را رنگ می‌کند.

□ **معنای لغات:**

* دلو: ظرف چرمی یا فلزی که با آن از چاه آب می‌کشند.

** آپاراتچی: مأمور نشان دادن فیلم به وسیلهٔ دستگاه نمایش فیلم که همان «آپارات» است.

○ **گنجشک امساله گنجشک پارساله را رنگ می‌کند!**

گنجشک امسال، به گنجشک پارسال آواز خواندن یاد می‌دهد.

○ **گنجشک به دست، به از باز پریده.**

سیلی نقد، به از حلوای نسیه است.

○ **گنجشک تا بچه است، توت را درسته فرو می‌برد. بزرگ که شد، ارزن را پوست می‌کند.**

✸ **کاربرد:**

کودکان هرگز متوجه خطر نیستند؛ به خاطر همین، بی‌احتیاط و گاهی جسورانه دست به کارهای بسیار خطرناک می‌زنند؛ در حالی که انسان با گذشت زمان و بالا رفتن سن، بسیار محتاط و سنجیده عمل می‌کند.

○ **گنجشک را رنگ می‌کند، جای سُهره* (بلبل) می‌فروشد.**

✽ **کاربرد:**

بسیار مکار و حیله‌گر است. هر کاری از او ساخته است.

□ **معنای لغت:**

* سهره: پرنده‌ای از خانوادهٔ گنجشکان. پرهایش زرد، منقارش کوتاه و پاهایش ضعیف و کوتاه است. دمش هلالی و بسیار خوش آواز است.

○ **گندم از گندم بروید، جو ز جو.**

چون خشت به آسیا بری، خاک آری.

○ **گندمت را پاک کردی، پای به غربال* زن!**

✽ **کاربرد:**

کارت که تمام شد، برو دنبال کارها و برنامه‌های دیگری که داری بی‌خودی در جایی که بوده‌ای نمان.

■ **مشابه :**

● چو گندمت آسیاب شد، در آسیاب لنگر مَکُن.

□ **معنای لغت:**

* غربال: وسیله‌ای برای پاک کردن گندم و حبوبات از چوب، سنگ و خار و خاشاک

○ **گندم خورد و از بهشت بیرون رفت.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دینی دارد و اشاره‌ای است به زندگی «آدم و حوا» که در قرآن آمده است. پس از خلقت آدم و حوا، خداوند همه نوع اسباب راحتی و رفاه آن‌ها را در بهشت خویش فراهم کرد و به آنان فرمود تا از تمام نعمتها و میوه‌های بهشت بهره ببرند و فقط به میوهٔ ممنوع که گندم است، نزدیک نشوند. شیطان که مخلوقی از بهشت رانده شده بود، به وسوسهٔ آدم و حوا برآمد. سرانجام وسوسه‌های او مؤثر شد و آدم و حوا از آن میوهٔ ممنوعه ـ گندم ـ خوردند. خداوند بر آن‌ها ندا داد که: «آیا من شما را از خوردن این میوه منع نکرده بودم و نگفته بودم که شیطان دشمن ابدی شماست و باید از او بر حذر باشید؟!»

آدم و حوا که از عمل خود پشیمان شده بودند، نزد خدا توبه کردند و خداوند توبه آن‌ها را قبول کرد؛ اما آن دو را از بهشت راند و به زمین فرستاد و این ضرب‌المثل، اشاره به آن واقعه دارد.

✽ **کاربرد:**

۱ـ اگر کسی در هنگام موفقیت و کامیابی، یادی از دوستان و نزدیکان خویش نکند و چنان به زندگی شخصی خود بپردازد که کاملاً دیگران را از یاد ببرد، به کنایه دربارهٔ او می‌گویند: «فلانی را ولش کنید، او گندم خورد و از بهشت بیرون رفت!»

۲ـ وقتی از کسی سراغ بگیریم و بخواهند بگویند که او دیگر این جا نیست و به این جا هم نمی‌آید، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

۳ـ وقتی کسی بخواهد بگوید که دیگر به جایی یا به نزد افرادی نخواهد رفت و از آن‌ها سراغی نخواهد گرفت، از این ضرب‌المثل در مورد خودش استفاده می‌کند.

○ گندم گل گندم، گل گندم   کور خودمم، بینای مردم

✹ کاربرد:

این ضرب‌المثل را دربارهٔ کسی به کار می‌برند که عیب و نقص خود را نمی‌بیند، امّا همیشه به عیب و نقص دیگران ایراد می‌گیرد.

○ گندم نَمایِ جو فروش.

□ توضیح:

گندم و جو، دو نوع غله هستند که از هر دو نان تهیه می‌شود. شکل ظاهری آن دو، خیلی به هم شبیه است؛ اما نانی که از گندم تهیه می‌شود، بهتر و مرغوب‌تر است.

✹ کاربرد:

این ضرب‌المثل در مورد آدم‌هایی به کار می‌رود که هنگام انجام کاری یا در خرید و فروش، دو رویی و فریب به کار می‌برند. این افراد یا ظاهر خود یا ظاهر کالای خود را خوب جلوه می‌دهند؛ اما اصل کالا یا باطن خودشان، دارای نقص است.

■ مشابه :

● خوش ظاهر و بد باطن است.

○ گُنه* کرد در بلخ آهنگری   به ششتر زدند گردن مسگری**

✹ کاربرد:

هنگامی که شخصی بی‌گناه، به عوض شخص گناهکار مجازات شود یا فردی اشتباهی را مرتکب شود که کس دیگری تاوان اشتباه او را بدهد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

■ مشابه :

● شاه خانم می‌زاید، ماه خانم درد می‌کشد.

● گنه کنند گاوان، کدخدا دهد تاوان.

● خر خرابی می‌رساند، گوش گاو را می‌برند.

● سر را کاشی می‌شکند، تاوانش را قمی می‌دهد.

□ معنای لغات:

* گنه: گناه

** ششتر: شوشتر، یکی از شهرستانهای استان خوزستان

○ گنه کنند گاوان، کد خدا دهد تاوان*

گـــنه کـــرد در بـــلخ آهـــنگری به ششتر زدند گردن مسگری

□ معنای لغت:

* تاوان: جریمه

○ گورم کجابود، تا کفنم باشد؟

✵ کاربرد:

من که چیزی ندارم؛ نه مالی، نه ثروتی، هیچ.

■ مشابه:

● آه در بساط ندارم.

● آه ندارم که با ناله سودا کنم.

○ گوسالهٔ بستهٔ ملانصرالدین است.

□ توضیح:

می‌گویند ملانصر الدین دو تا گوساله داشت. یکی از آن‌ها فرار کرد. ملا هر چه گشت آن را پیدا نکرد برگشت و گوساله‌ای را که در خانه بود به باد کتک گرفت. گفتند: این بیچاره که فرار نکرده چرا کتکش می‌زنی. گفت: اگر این هم فرار می‌کرد، بدتر از او بود.

✵ کاربرد:

هنگامی که بی‌گناهی به خاطر گناه دیگران تنبیه می‌شود. این ضرب‌المثل به کار می‌آید.

○ گوساله به نردبان و اشتر به قفس!

✵ کاربرد:

وقتی اوضاع به هم ریخته و آشفته باشد و هیچ چیز قانون و نظم لازم را نداشته باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ مشابه:

● استخوان جلو اسب، کاه پیش سگ!

● گیوه به سر نیزه!

○ گوسفند امام رضا (ع) را هم تا چاشت* نمی‌چَراند!

✵ کاربرد:

۱ـ این ضرب‌المثل اشاره به کسی دارد که با هیچ کس تا پایان، دوستی نمی‌کند و در دوستی و پیمان، آدم سست و غیر قابل اعتمادی است.

۲ـ بدون پول، هیچ کاری نمی‌کند. اگر کاری برایش فایدهٔ مادی نداشته باشد، انجامش

نمی‌دهد.

□ **معنای لغت:**

* چاشت: بامداد، صبح، زمان خوردن چاشت یا صبحانه.

○ **گوسفند شش ماه چاق است شش ماه لاغر.**

● **کاربرد:**

خوبی و بدی، سود و زیان در کنار هم هستند. انسان نباید از بدی اوضاع ناراحت باشد.

○ **گوسفند به فکر جان است، قصاب به فکر دنبه.**

● **کاربرد:**

۱ـ هر کس به دنبال سود یا نیاز خودش است.

۲ـ منافع آدم‌ها گاهی با هم تضاد پیدا می‌کند و سود یکی در زیان دیگری است.

○ **گوسفندِگَر* از گَله دَر!**

□ **توضیح:**

موجودات زنده، حتی گیاهان و جانوران، بر یکدیگر تأثیر دارند. اگر یکی از آن‌ها دچار بیماری یا خصلتی منفی باشد، بر دیگران نیز اثر می‌گذارد.

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی موجودی دچار بیماری خاصی شد که ممکن است بر دیگران اثر بگذارد باید از جمع خارجش کنند و پس از بهبود، دوباره به جمع باز گردد تا بیماری و آسیب او، دامن‌گیر جمع و گروه نشود.

۲ـ برای بیرون راندن آدم‌های بداخلاق و منفی از جمع که وجودشان باعث سستی دیگران می‌شود، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

□ **معنای لغات:**

* گر: مبتلا به نوعی بیماری که سبب کچلی در موجودات می‌شود. در اثر این بیماری انسان دچار کم مویی و حیوانات هم دچار ریزش پشم و موی بدن می‌شوند.

** در: کلمه‌ای به حالت امری، به معنای بیرون رفتن، خارج شدن.

○ **گوش باشد، گوشواره زیاد است!**

● **کاربرد:**

۱ـ اگر کسی مرد کار و فعالیت باشد، در این دنیا، وسیله و راه و چاره زیاد است. اگر کسی توانایی و پشتکار داشته باشد، می‌تواند موفّق شود.

۲ـ این ضرب‌المثل به نیت دلداری به جوانی گفته می‌شود که در ازدواج با دختر مورد علاقه‌اش موفق نبوده است؛ به این معنی که خودت زنده باشی، دختر خوب فراوان است.

■ **مشابه :**

● سر باشد، کلاه فراوان (بسیار) است.

○ **گوش به گوشواره است.**

آدم است و لباس، زمین است و پلاس

○ **گوشت تنم را می‌خورم، منت قصاب نمی‌کشم.**

✱ **کاربرد:**

هر رنج و سختی را تحمل می‌کنم؛ اما در برابر دشمن سر خم نمی‌کنم. با تمام نیازی که دارم، دست به سوی کسی دراز نمی‌کنم.

■ **مشابه :**

● اگر از درد بی‌گوشتی بمیرم، کلاغ از روی قبرستان نگیرم.

● عطایش را به لقایش بخشیدم.

● از بی آبی مردن، بهتر تا از قورباقه اجازه گرفتن.

● نانت را با آب بخور، منت آبدوغ نکش.

○ **گوشت را از ناخن نمی‌توان جدا کرد.**

✱ **کاربرد:**

فرزند را از مادر نمی‌توان جدا کرد. بین اعضای یک خانواده یا فامیل نمی‌توان فاصله انداخت. کسانی که پشتوانه یکدیگر باشند، هرگز از هم جدا نمی‌شوند.

○ **گوشت را باید از بغل گاو بُرید.**

□ **توضیح:**

«گوشت بریدن» یا «گوش بریدن»، دو اصطلاح به معنای خوردن مال دیگران یا سوء استفاده کردن از افراد توانگر است.

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در موردی به کار می‌رود که بخواهند به کسی بگویند، چرا به ناحق از آدم ضعیف سوء استفاده می‌کنی؟! اگر می‌خواهی مال کسی را هم بخوری، مال و دارایی آدمی را بخور که توانگر است؛ آدمی که آن قدر دارد که اگر تو هم گوشه‌ای از دارایی‌اش را صاحب شوی، برایش فرق نمی‌کند؛ نه این که مال و دارایی آدم ضعیف و بی‌چیزی را بخوری.

■ **مشابه :**

● گاو بکش، گنجشک هزارش یک من است.

○ **گوشت را به دست گربه داده.**

❋ **کاربرد:**

وقتی امانت یا چیز باارزشی را به دست شخصی غیر قابل اعتماد و فرصت طلب بسپارند، به کنایه از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه :**

● گوسفند را به گرگ سپرده.

○ **گوشت را که خوردند، استخوان به گردن نیاویزند.**

❋ **کاربرد:**

اگر هم کار نادرستی انجام داده‌ای، آن را پنهان کن. نباید آدم کاری را که انجام داده به اطلاع همه برساند.

○ **گوشت که نباشد، چغندر پهلوان است.**

جایی که گوشت نیست، چغندر پهلوان است.

○ **گوشت نیاورده را کوفته اتابکی* نمی‌خواهند.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ وقتی مردی توانایی تأمین هزینه‌های زندگی را نداشته باشد و دائم از غذاهایی که همسرش می‌پزد، ایراد بگیرد و غذاهای متنوع و لذیذ بخواهد، در جوابش می‌گویند: «گوشت نیاورده را کوفته اتابکی نمی‌خواهند.»

۲ـ اگر کسی در کاری، کمک شایسته‌ای به پیشرفت آن نکند؛ اما خود را صاحب سهم بداند و ادعای سود نداشته باشد، این ضرب‌المثل را می‌شنود.

□ **معنای لغت:**

* کوفته اتابکی: نوعی غذای ایرانی که برای پختن آن به گوشت زیادی نیاز است.

○ **گوشت و پوستش از تو، استخوانش از من!**

❋ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در حقیقت، سخنی است که پدر و مادر هنگامی که کودک خود را به مکتب خانه یا معلم سرِخانه یا استاد کار می‌سپردند، بر زبان می‌آوردند و به این معنا بود که من او را به این دنیا آورده‌ام؛ اما رشد فکری و تربیتی او با تو است. در این کار کوتاهی نکن و او را خوب پرورش بده!

○ **گوش عزیز است، گوشواره هم عزیز است.**

✱ **کاربرد:**

بعضی افراد را به خاطر رابطه و نسبتی که با شخص عزیز و محترم دارند، دوست داریم؛ مثلاً به فرزندان یک دوست خوب، یا پدر و مادر همسر او احترام می‌گذاریم. یا این ضرب‌المثل در مواقعی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم چون فلانی برای ما بسیار عزیز و دوست داشتنی است، کسانی هم که به نوعی به او مربوط هستند، برای ما قابل احترام و عزیزند.

■ **مشابه :**

● سگ لیلی است، چونش خوار دارم.

○ **گوشواره‌ای که از هَمسایه بدُزدی (قرض کنی)، باید روز قیامت به گوش کُنی.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ مال و دارایی که از راه نادرست به دست بیاید، به دردی نمی‌خورد؛ به خصوص اگر آن مال، متعلق به شخص نزدیکی ـ مثلاً همسایه ـ باشد در این صورت، انسان از آن مال، خیری نمی‌بیند.

۲ـ بهتر است آدم با آنچه که دارد، بسازد و چشم به مال دیگران نداشته باشد؛ زیرا قرض کردن از دیگران ـ به خصوص از همسایه و نزدیکان ـ باعث سرافکندگی می‌شود و استفاده از وسیله‌ای که مال دیگری است، همیشه با خفت و خواری همراه است.

○ **گوشی را دادم به دستش.**

✱ **کاربرد:**

گوشی را به دست کسی دادن، یعنی او را در جریان کاری قرار دادن و موضوعی را با کسی در میان گذاشتن تا او با آگاهی و اطلاع قبلی، تصمیم بگیرد، کاری را انجام دهد یا حرفی بزند.

○ **گوینده زیاد است، شنونده باید عاقل باشد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ به هر حرفی نباید گوش کرد و آن را درست شمرد.

۲ـ ممکن است دیگران از روی غرض یا بی‌عقلی این حرف را بزنند؛ اما تو باید عاقلانه دربارهٔ درستی یا نادرستی حرف آن‌ها تصمیم بگیری.

۳ـ به حرف‌هایی که پشت سر دیگران گفته می‌شود، به خصوص به تهمت‌ها، نباید توجه کرد.

۴ـ وقتی بخواهند به کسی که با حرف‌های فریبنده و وعده‌های دروغ، قصد فریب دادن

دیگران را داشته باشند، بگویند که به تو اعتمادی نداریم، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

○ **گویی پی آتش آمده!**

□ **توضیح:**

در زمان بسیار دور، تهیهٔ آتش به راحتی و سادگی امروز نبود. کبریت و فندک و... وجود نداشت و تهیهٔ آتش و نگهداری آن سخت بود. آتش به کمک سنگ‌های مخصوص و کوبیدن آن‌ها به یکدیگر و روش‌های بسیار سخت دیگر تهیه می‌شد. گاهی آدم‌هایی که وسیله‌ای نداشتند، آتش را از مغازه‌های آهنگری و... به وسیلهٔ چند زغال، در یک ظرف کوچک می‌گرفتند و آن را به خانهٔ خود می‌بردند و منقل خود را روشن می‌کردند و سعی می‌کردند شعلهٔ آن به هیچ وجه خاموش نشود.

پس روشن است که بردن آتش با چنین زحمتی و رسانیدن آن به خانه، باید با عجله صورت می‌گرفت و از طرفی، ظرف داغ آن سبب سوختن دست می‌شد. کسی که مسؤول بردن آتش بود، عجله می‌کرد و سر راه، به هیچ شکلی خود را معطل نمی‌کرد. از آن زمان آتش آوردن و بردن، مثالی برای عجله و شتاب بوده است.

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد کسی به کار می‌رود که با عجله و شتاب زده به جایی وارد می‌شود و می‌خواهد بدون وقت تلف کردن، کار اصلی خود را انجام دهد یا پیغام خود را برساند و برود. در این صورت، به او می‌گویند: «گویی (مگر) پی آتش آمده‌ای؟»

○ **گهی پشت بر زین*، گهی زین به پشت**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل، مصرعی از شعر شاعر نامدار ایرانی، فردوسی، در منظومهٔ «شاهنامه» است و بیت کامل آن چنین است:

چنین است رسم سرای درشت   گهی پشت بر زین، گهی زین به پشت

و حکایت شیرینی دارد؛ می‌گویند رستم، پهلوان نامدار ایرانی، بر افراسیاب پهلوان تورانی چیره شد. او مدتی در چمنزارهای زابلستان به استراحت پرداخت. سپس دوباره به سفر خود ادامه داد. سرانجام در مرز ایران و توران ـ در محل سمنگان ـ در یک دشت زیبا به شکار پرداخت. او از گوشت شکار، برای خود غذایی تهیه کرد و پس از خوردن به خواب رفت. در همان حال، رخش ـ اسب رستم ـ در چمنزار به چرا مشغول بود. اسب رستم ـ رخش ـ همانند صاحب خود، از شهرت زیادی برخوردار بود و زیبایی ظاهری و قدرت جسمی او، چشمان زیادی را به دنبال خود می‌کشاند. سواران تورانی همیشه در پی فرصتی بودند تا بتوانند امکاناتی را فراهم کنند و از رخش، کره‌ای صاحب شوند تا نسل و نژاد او را وارث شوند.

آن‌ها وقتی رخش را رها شده دیدند، برای گرفتنش اقدام کردند. ابتدا رخش در برابر آن‌ها مقاومت کرد؛ ولی سرانجام آن مردان، او را با کمند اسیر کردند و بردند.

وقتی رستم از خواب بیدار شد، اثری از رخش ندید؛ امازین و لگام او را بر زمین افتاده دید. رستم آن‌ها را به دوش کشید و غمگین، به سوی شهر راه افتاد تا مگر اثری از رخش بیابد. این حالت رستم، مایهٔ

ضرب‌المثل بالا شد.

✹ کاربرد:

رسم زمانه یا به قول فردوسی «سَرای دُرُشت» چنان است که گاهی انسان به تمام آرزوها و خواسته هایش می‌رسد و گاهی نیز روزگار، چنان بر او سخت می‌گیرد که تمام قدرت و توانش را از او می‌گیرد. این ضرب‌المثل، اشاره به پستی و بلندی‌های زندگی و خوشی، غم، سیاهی و سپیدی‌های زندگی دارد.

□ معنای لغت:

* زین: ساز و برگ اسب، جایگاه سوار بر پشت اسب که از جنس چرم و... است و محل نشستن سوار روی چهار پاست.

○ گیرم پدر تو بود فاضل   از فضل پدر تو را چه حاصل

گرد نام پدر چه می‌گردی پدر خویش باش اگر مردی

○ گیرم که مار چوبه کند تن به شکل مار   کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

✹ کاربرد:

به کسی که ادعای دوستی می‌کند و یا می‌گوید که دانش و قدرت و... زیادی دارد نمی‌شود اعتماد کرد. باید ادعای خودش را عملاً ثابت کند.

○ گیوه‌اش را ور کشید*.

□ توضیح:

گیوه نوعی پاپوش است که مردم بسیاری از روستاها به پا می‌کنند. گیوه به دلیل ساخته شدن از پارچهٔ نخ، پاپوشی نرم و راحت است که گاهی پشت آن را می‌خوابانند و به صورت دمپایی می‌پوشند. گیوه پوش وقتی بخواهد با سرعت بدود و حرکت کنند، پشت گیوه (پشت پاشنه) را بالا می‌کشد و آن را به صورت کامل به پا می‌کند.

✹ کاربرد:

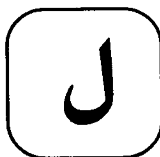
وقتی بخواهند بگویند فلانی مصمم شد و تصمیم جدی گرفت دست به کار شود و... از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

□ معنای لغت:

* ور کشید: بالا کشید.

○ گیوه بر سر نیزه؟!

گوساله به نردبان و اشتر به قفس.



○ **لاأُبالی* چه کند دفتر دانایی را؟**

❋ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد کسی به کار می‌رود که نسبت به حرف‌ها یا خواسته‌های دیگران بی‌تفاوت و بی‌اهمیت باشد. هیچ چیز در او تأثیر نکند و تحت تأثیر مشکلات دیگران قرار نگیرد.

□ **معنای لغت:**

* لاأُبالی: آدم بی بند و بار و بی‌مسؤلیت

○ **لاشهٔ خر به تازی چه نسبت؟**

چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا؟

○ **لاف* در غُربَت** و آواز در بازار مِسگَرها.**



□ **توضیح:**

معمولاً در بازار مسگرها، مس را با چکش و ضربه‌های مداوم آن شکل می‌دهند و آن را به وسایل و ابزار مختلف تبدیل می‌کنند؛ به خاطر همین، بازار مسگرها دارای سر و صدای زیادی است که از فاصلهٔ دور هم به گوش می‌رسد.

❋ **کاربرد:**

ادعاها و لاف‌های بزرگ در میان غریبه‌ها آسان است؛ چرا که آن‌ها شخص را نمی‌شناسند و به نادرستی سخنانش آگاه نیستند.

■ **مشابه:**

● جهان دیده بسیار گوید سخن (دروغ)

□ **معنای لغات:**

* لاف: سخنان بیهوده‌ای که کسی به خاطر بزرگ جلوه دادن خود بر زبان آورد.

** غربت: سرزمین بیگانه، شهر یا کشوری غریبه.

○ **لالایی می‌دانی، چرا خوابت نمی‌برد؟!**

□ **توضیح:**

«لالایی» و لالایی‌ها، شعرهای زیبا و لطیف و کودکانه‌ای هستند که بیشتر مادران هنگام خواب برای آرامش کودک و به خواب رفتن او زمزمه می‌کنند.

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل اشاره به کسانی دارد که به دیگران در مورد کاری نصیحت می‌کنند؛ ولی خودشان آن کارها را انجام نمی‌دهند و با این که از خوب و بد اعمال آگاه هستند، خودشان عمل نمی‌کنند و فقط حرف می‌زنند.

○ **لاله را شب روشن می‌کنند.**

□ **توضیح:**

در قدیم که برق نبود، برای روشنایی خانه‌ها از انواع چراغ‌های نفتی یا روغن سوز استفاده می‌کردند. لاله، نوعی شمعدان است که حباب‌های آن شبیه به گل لاله است و شمع، داخل این حباب‌ها قرار می‌گیرد.

✹ **کاربرد:**

۱ـ از نظر اخلاقی و اجتماعی، شوخی یا روابط صمیمانه و خصوصی زن و شوهر نباید در حضور دیگران باشد.

۲ـ هر کاری وقتی دارد. اگر کاری ـ هرچند خوب ـ در غیر از وقت مناسب خودش انجام شود، زننده است.

○ **لایق ریش پدرش و گیس مادرش است.**

✹ **کاربرد:**

فرزند بد، به درد پدر و مادری می‌خورد که او را تربیت کرده‌اند.

■ **مشابه:**

● مال بد، بیخ ریش صاحبش.

○ **لباس بعد از عید، به درد گلِ منار می‌خورد.**

□ **توضیح:**

ما ایرانی‌ها در عید لباس نو می‌پوشیم. حالا اگر خیاطی لباسمان را بعد از عید بدهد، کاربرد عیدش را از دست داده.

✹ **کاربرد:**

کاری که به موقع انجام نشود، فایده‌ای ندارد.

■ **مشابه:**

● نوشداروی بعد از مرگ سهراب.

□ **معنای لغت:**
*گَلِ منار: نوک منار.

○ **لباس درد، به اندازهٔ تحمل ماست.**
* **کاربرد:**
گاه پیش می‌آید پیش از رو به رو شدن با مصیبتی بزرگ، خود را در برابر آن، ناتوان می‌بینیم؛ ولی وقتی گرفتار می‌شویم، با تمام وجود سعی می‌کنیم مشکل و گرفتاری را حل کنیم یا با صبر و تحمل، روزهای سخت را پشت سر بگذاریم. وقتی گرفتار مصیبتی می‌شویم، خداوند به همان اندازه توان و شکیبایی به ما می‌دهد تا به امید صبح و روشنایی، تیرگی‌ها را تحمل کنیم.
■ **مشابه:**
● ایام هجر را گذراندیم و زنده‌ایم ‏ ‏ ما را به سخت جانی خود این گمان نبود

○ **لباسهایشان در یک آفتاب خشک می‌شود.**
قوم و خویش دسته دیزی.

○ **لب بود که دندان آمد.**
* **کاربرد:**
۱ـ اگر او نبود، تو نبودی. پس او مهم‌تر از تو است.

۲ـ اگر آن وضعیت به وجود نمی‌آمد، حالا این وضعیت خوب پیش نمی‌آمد.

○ **لب پایین زمین را فرش می‌کرد ‏ ‏ لب بالا نظر بر عرش می‌کرد**
یک لبش زمین را جارو می‌کند، یک لبش آسمان را.

○ **لب دریا که برود، آبش خشک می‌شود.**
* **کاربرد:**
بسیار بدشانس است. دست به هر کاری می‌زند، شکست می‌خورد.
■ **مشابه:**
● قدم نامبارک محمود ‏ ‏ چون به دریا رود، برآرد دود

○ **لب گفت: «آمد» دندان گفت: «نیامد» شکم گفت: «چه غوغا بود بالا که پایین نیامد؟»**
* **کاربرد:**
وقتی خوراکی بسیار کم باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● به لبمان رسید، به دندانمان نرسید.

○ **لتّه*پارسال سوخته، امسال بوی کز می‌شنود.**

امسال لب ور می‌چیند، سال دیگر گریه‌اش می‌گیرد.

□ **معنای لغت:**

* لتّه: تکه پارچه

○ **لحافم آسمان، فَرشَم زمین است.**

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، حکایت از کسی می‌کند که آدم بی چیز و فقیری است و از وسایل زندگی، هیچ چیز ندارد.

○ **لخت و آب نشین است.**

فرشش زمین، لحافش آسمان است.

○ **لُقمان را حِکمَت*آموختن، غلط است.**

□ **توضیح:**

لقمان از حکیمان و ادیبان قدیم ایران است. این دانشمند، پندها و نصیحت‌های اخلاقی فراوانی دارد که بسیار معروفند.

* **کاربرد:**

یاد دادن و علم آموختن یک آدم معمولی به آدمی که خودش صاحب علم و کمالات است، غلط است.

□ **معنای لغت:**

* حکمت: دانش، آگاهی، علم

○ **لقمان را گفتند: «ادب از که آموختی؟» گفت: «از بی‌ادبان».**

□ **توضیح:**

«لقمان» اهل «حبشه» بود و بسیار حکیم و دانشمند. در روزگار داوود می‌زیست و نام او در اشعار و ضرب‌المثل‌های ایرانی بسیار تکرار شده است.

* **کاربرد:**

۱ـ رو به رو شدن با عملی که موجب ناراحتی یا رنجش دیگران شود، باعث می‌شود آدم از انجام آن کار پرهیز کند. وقتی کسی کاری زشت و ناپسند انجام می‌دهد، دیگران از نتیجهٔ آن درس می‌گیرند و دست به آن کار نمی‌زنند. این ضرب‌المثل در چنین مواردی به کار

می‌رود.

۲ـ از اخلاق بد آدم‌های بد هم می‌توان فهمید که کار درست کدام است.

○ **لقمهٔ بزرگ، گلو را می‌گیرد. (گلو گیر است)**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی دست به کاری بزند که توانایی انجام آن را ندارد یا کاری را شروع کند که نیاز به پول و سرمایهٔ زیاد داشته باشد و او امکان تهیهٔ این پول را نداشته باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● لقمه گُنده توی گلو گیر می‌کند.

○ **لقمهٔ خودش از گلویش پایین نمی‌رود.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل در مورد افرادی به کار می‌رود که بسیار طمعکار هستند و با هر حیله و نیرنگی، از حق دیگران بهره برداری می‌کنند؛ و به نفع خود سود می‌برند؛ ولی از امکانات، ثروت و دارایی خود کمتر استفاده می‌کنند؛ مثل کسی که سر سفرهٔ خود، میل و اشتهایی به خوردن غذا ندارد!

۲ـ خسیس است.

○ **لقمه را از پشت سر به دهان می‌گذارد.**

□ **توضیح:**

انجام هر کاری، راه و طریق خاصی دارد و انجام آن از همان راه و طریق، سرعت و دقت در کار را به دنبال دارد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی کاری را برخلاف روش و قاعدهٔ مرسوم و معمول انجام دهد، دیگران با دیدن این حالت می‌گویند: «فلانی، لقمه را از پشت سر به دهان می‌گذارد.»

یعنی او کار را برخلاف رسم و روش رایجی که همه انجام می‌دهند، انجام می‌دهد و کار خود را سخت می‌کند.

■ **مشابه:**

● آدم ناشی، سرنا را از ته گشادش می‌زند.

○ **لقمه را به اندازهٔ دهانت بردار.**

✱ **کاربرد:**

تو توان انجام این کار را نداری. برای خودت دردسر درست نکن. این کار را شروع نکن؛ چون نمی‌توانی به پایان برسانی. هوشیار باش و لقمه را به اندازهٔ دهانت بردار!

○ **لُقمه را هم باید جَوید و در دهانش گذاشت!**

✱ **کاربرد:**

اشاره به آدم‌های ناتوان و ضعیفی است که از انجام ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین کارها هم عاجز هستند. این آدم‌ها، طوری تربیت و پرورش یافته‌اند که همیشه به دیگران متکی هستند و مقدمات کارها را هم دیگران باید برای آن‌ها آماده کنند و خودشان توانایی این کار را ندارند.

○ **لقمه گلوگیری است!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند «حارث محاسبی» از بزرگان صوفیه و پیشوای طریقت محاسبیان بود.

روزی حارث نزد قطب اعظم* ـ جنید بغدادی ـ رفت. جنید احساس کرد او گرسنه است. دستور داد تا مقداری غذا که از یک مجلس عروسی مانده بود، برای او آوردند. حارث لقمه‌ای برداشت و خورد؛ اما آن لقمه در گلویش گیر کرد و نتوانست آن را ببلعد. ناچار لقمه را از دهان بیرون انداخت و پرسید: «این طعام از کجاست؟»

جنید گفت: «از مجلس عروسی یکی از خویشاوندان.»

حارث گفت: «من پیمانی با خدای خود دارم که لقمهٔ مشکوک و ناصواب در گلویم گیر می‌کند و پایین نمی‌رود!»

جنید از او خواست که روز دیگر به خانه‌اش برود و طعامی میهمان او باشد. حارث هم پذیرفت.

روز بعد، جنید، مقداری نان خشک برای او آورد. حارث آن‌ها را با لذت فراوان خورد و پس از شکرگزاری گفت: «چیزی که پیش درویشان آری چنین آرا!» (یعنی غذای درویشان باید چنین چیزی باشد، نه غذاهای تجملی)

✱ **کاربرد:**

لقمهٔ گلوگیر، اشاره به هر خوراکی یا هر مسأله‌ای است که هضم یا درک آن برای شخص خورنده یا انجام دهنده، سنگین یا دشوار باشد. گاهی حتی به موردهایی مانند: انتخاب نامناسب در ازدواج، مسائل سیاسی، کالا یا زمین گران قیمت و ... هم گفته می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* قطب اعظم: بزرگ‌ترین پیشوای درویشان و صوفیان

○ **لقمهٔ گنده‌تر از دهان برداشتن.**

● **کاربرد:**

کار و مسؤولیتی بسیار سنگین را به عهده گرفتن و توانایی انجام آن را نداشتن.

○ **لَگَد به بخت* خودت نزن!**

● **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به صورت پند، به کسی گفته می‌شود که در اثر نادانی یا اشتباه، وضع مناسب و خوبی را که برایش پیش آمده، درک نکند و از روی نا آگاهی، به خود و دیگران آسیب برساند و نتواند از آن موقعیت، استفادهٔ درستی برای پیشرفت خود کند.

□ **معنای لغت:**

* بخت: شانس، اقبال، خوشبختی

○ **لَگَد به گورِ حاتَم زَده!**

□ **توضیح:**

حاتم طایی، توانگر و ثروتمندی بود که به مردم فقیر و نیازمند کمک می‌کرد و دارایی و مال او در اختیار افراد نیازمند بود.

● **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، اشاره به آدم خسیسی دارد که حاضر نیست چیزی به دیگران بدهد.

○ **لَن تَرانی نگو!**

□ **توضیح:**

این مثل، اشاره به یکی از آیه‌های قرآن در سورهٔ «اعراف» دارد. حکایت و شأن نزول آن چنین است: پس از آن که حضرت موسی (ع) قوم بنی‌اسرائیل را از ظلم فرعون نجات داد، آن‌ها را از سرزمین مصر به کنعان و بیت‌المقدس برد. آن‌ها دلیلی بر وجود خداوند و احقاق حقانیت پیامبری موسی خواستند. حضرت موسی (ع) این قول مردم را به درگاه حق رسانید. ندا آمد که باید سی روز روزه بگیرد تا این امر اجابت شود. حضرت موسی با چند تن از صالحان و پسران بنی‌اسرائیل، به مدت چهل روز، روزه گرفتند و سپس از کوه طور بالا رفتند. هنگام بالا رفتن، حضرت موسی (ع) از دیگران جلو افتاد. ناگهان ابری میان حضرت موسی و سایرین قرار گرفت. در همین زمان خداوند کلمات خود را بر حضرت موسی وحی کرد. حضرت موسی (ع) طالب دیدار خداوند شد. خداوند وحی کرد: لن ترانی ...؛ یعنی: «تو مرا نخواهی دید؛ اما به آن کوه نگاه کن؛ اگر در جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید.»

حضرت موسی (ع) به آن کوه نگاه کرد و دید که پرتو جمال الهی، چنان بر آن کوه تجلی کرده که کوه از هیبت جمال او تکه تکه شده است. حضرت موسی (ع) با دیدن آن صحنه، از هوش رفت و پس از آن، متوجه عظمت و کمال پروردگار شد، که چنان بوده که کوه را متلاشی کرده است. پس زبان به توبه و عذرخواهی گشود و از خداوند طلب بخشش کرد و گفت: «خدایا تو از دیده شدن پاک و منزهی! من توبه

می‌کنم و اولین کسی هستم که به پاکی و بزرگی تو ایمان دارم.»
سپس حضرت این جریان را برای یاران و مردم بنی‌اسرائیل تعریف کرد؛ اما آن‌ها همچنان خواستار دیدار پروردگار شدند و گفتند: «تا ما خودمان خدای تو را نبینیم، از قبول رسالت تو معذوریم!»
موسی به آن‌ها گفت: «وقتی که خداوند بلند مرتبه به رسول و فرستاده‌اش، جواب لن ترانی می‌دهد، پس شما را آن قدرت و توانایی نیست که بتوانید جمال بی‌مثال او را از نزدیک ببینید؛ چون دیدار او، کوه را آب می‌کند و زمین را به لرزه در می‌آورد ....»
اما با همهٔ این اوصاف، باز هم گروهی از قوم بنی‌اسرائیل قانع نشدند و اصرار کردند. در همان حال، به امر خداوند، صاعقه‌ای نازل شد و آن‌ها را با خاک یکسان کرد.

● کاربرد:

۱ـ هنگامی که کسی از دیگری سخنان نامناسب، زشت یا بی‌ربط بشنود، می‌گوید: «لن ترانی نگو.»

۲ـ تقاضایی از تو دارم. امیدوارم که جواب رد به من ندهی و آن را انجام دهی.

○ لُنگ* ملّا نصرالدین است.

□ توضیح:

روزی ملّانصر الدین را دیدند که در کوی و محلّه فریاد می‌کرد که: «به دادم برسید! دزد فرش و دوّاج** و اَزار*** و دَستار**** و نهالین***** و ... مرا برده است.»
چون تحقیق کردند، دیدند که فقط لُنگ او به سرقت رفته است. گفتند: «چرا دروغ گفتی؟»
گفت: «جز حقیقت نگفتم؛ چون این لنگ به جای همهٔ آن‌ها برای من کار می‌کرد!»

● کاربرد:

وقتی از یک چیز استفاده‌های مختلف بکنند و با وجود بی‌ارزش بودنش، در موارد زیادی آن را به کار گیرند و برای صاحبش اهمیت داشته باشد، می‌گویند: «لُنگ ملّانصرالدین است.»

□ معنای لغات:

* لُنگ: پارچهٔ بزرگی که پس از حمّام، خود را با آن خشک می‌کردند.
** دواج: نوعی لباس، بالاپوش، لحاف
*** اَزار: لُنگ، شلوار
**** دَستار: پارچه‌ای بلند که آن را به سر می‌بندند، عمامه
***** نهالین: رختخواب، تشک

○ لنگه کفش کهنه در بیابان نعمت است.

● کاربرد:

بی‌ارزش‌ترین چیزها، گاهی در شرایطی سخت، وسیله‌ای برای حل مشکل یا رفع نیاز می‌شود.

■ **مشابه:**

● راه در شب تیره آفتاب است.
● کاچی به از هیچی.
● مادر که نباشد، با زن بابا باید ساخت.
● در بیابان لنگه کفش کهنه نعمت خداست.
● خرس در کوه، بوعلی‌سیناست.
● یک چشم در شهر کوران، پادشاه است.

○ **لنگهٔ گیوه را بر سر نیزه چه کار؟!**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی یا چیزی، در جایی که مناسب است قرار نگرفته باشد یا در جایی باشد که نباید باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

○ **لوطی است و یک دست لباس.**

امامزاده است و همین یک قندیل.

○ **لوطی گری هزار ریخت و پاش دارد.**

□ **توضیح:**

لوطی‌ها افرادی با سخاوت، با گذشت و فداکار بودند و نسبت به دوستان خود، با محبت و لطف رفتار می‌کردند و تا جایی که توان داشتند، به یاری مظلومان می‌شتافتند.

✹ **کاربرد:**

هر کس که ادعای سروری و بزرگی دارد، باید خوب خرج کند و اطرافیان خود را راضی نگه دارد.

○ **لولهنگش خیلی آب بر می‌دارد.**

□ **توضیح:**

در قدیم که مردم به شکل امروزی از شیر آب و آب لوله کشی استفاده نمی‌کردند، آب را با سطل از چاه، چشمه یا رودخانه می‌آوردند و در ظرف‌های مخصوصی که بیشتر از جنس سفال یا مس بود، می‌ریختند تا هنگام استفاده راحت‌تر باشند. یکی از انواع این ظرف‌ها، «لولهنگ» بود که به نوعی آفتابهٔ سفالی گفته می‌شد.

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد کسی به کار می‌رود که در اجتماع، از نفوذ و اعتبار بالایی برخوردار است و دیگران به عمل یا عقیده او احترام می‌گذارند.

■ **مشابه:**

● بیلش هزار من آب بر می‌دارد.

● خرش می‌رود.

○ **لی‌لی به لالاش، گشنیز به بالاش!**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل در قدیم، از زبان مادران برای تعریف از فرزند، هنگام نوازش او به کار می‌رفته است و آنان برای نشان دادن علاقه و محبت خود به فرزند و لوس کردن او، از این گونه تعریف‌ها و اشعار عامیانه استفاده می‌کردند.

۲ـ وقتی بخواهند به کسی که بیش از حد به شخصی احترام می‌گذارد و مثلاً او را لوس می‌کند، اعتراض کنند، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

○ **لیلی را باید از چشم مجنون دید.**

□ **توضیح:**

لیلی و مجنون، دو تن از عشاق تاریخی جهان هستند که حکایت علاقه و دلبستگی آن‌ها، در تمام دنیا معروف است.

✹ **کاربرد:**

۱ـ هر معشوقی، به چشم عاشق خود زیباست.

۲ـ هر کالایی، خریداری دارد و آن کالا به چشم خریدار خود، خوب و بدون عیب است.

■ **مشابه:**

● اگر بر دیدهٔ مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی

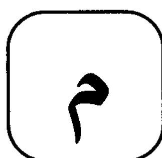
○ **لیلی زن بود یا مرد؟!**

□ **توضیح:**

داستان لیلی و مجنون، داستانی است عاشقانه و شنیدنی. در گذشته‌ها، این داستان را نقال‌ها در میهمانی‌ها و قهوه خانه‌ها برای مردم می‌گفتند و مردم سراپا گوش به داستان و ماجراهای لیلی و مجنون گوش می‌دادند.

✹ **کاربرد:**

اگر کسی را نصیحت کنیم یا دربارهٔ چگونگی انجام کاری، برایش توضیح زیادی بدهیم؛ اما او حرف ما را نفهمد و سؤالی کند که نشان دهد اصلاً حرف‌های ما را نفهمیده است.
می‌گوییم: «لیلی زن بود یا مرد؟!»



○ **ما این ور جوی، تو آن ور جوی**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، هنگام قهر و جدایی گفته می‌شود و به این معناست که دیگر کاری به هم نخواهیم داشت و هر کس به راه خود خواهد رفت.

■ **مشابه:**

● ما را به خیر و تو را به سلامت.

○ **ما با دُم کنده رفتیم؛ اما شما هم ده آباد کن نیستید.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی روزگاری، یک خروس و یک روباه و یک سگ با هم به دهی ویران و خالی رسیدند. با هم قرار گذاشتند که خروس هر روز صبح خیلی زود، قوقولی قوقو کند و سگ هر شب پارس کند و از ده مراقبت کند، آن قدر این کار را ادامه دهند که مردم یک به یک به ده بازگردند و ده آباد شود.

چند روزی طبق قرارشان عمل کردند. خروس صبح زود آواز می‌خواند و سگ تا سحر بیدار می‌ماند و پارس می‌کرد. تا این که یک روز، هنگامی که خروس چشمانش را بست تا آواز بخواند، روباه طاقتش تمام شد و جستی زد و خروس بیچاره را گرفت.

خروس داد و ناله و فریاد کرد. سگ با شنیدن ناله جان خراش خروس، از خواب بیدار شد و سراسیمه بیرون آمد و وقتی خروس بیچاره را در دهان روباه دید، دنبال او دوید و دم روباه را به دندان گرفت. روباه مجبور شد خروس را رها کند؛ اما چه فایده که دم زیبای او کنده شده بود و از ترس جانش، پابه فرار گذاشت. روباه دوید و بالای تپه‌ای ایستاد. بعد رو کرد به سگ و خروس و گفت: ما با دم کنده رفتیم؛ اما شما هم ده آباد کن نیستید.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی بنا به دلایلی از انجام کاری مشترک، کنار گذاشته شود؛ در حالی که خودش از وضعیت به وجود آمده ناراحت باشد، با گفتن این ضرب‌المثل، خودش را آرام می‌کند و می‌گوید که در نبود او، هیچ کاری پیش نخواهد رفت و دیگران نمی‌توانند کار او را انجام

دهند و موفق شوند.

○ **ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما.**

□ **توضیح:**

بسیاری از مردم اعتقاد دارند که این جهان، دارِ مکافات است و هیچ کس را از عاقبت و نتیجهٔ کار خود گریزی نیست. این اندیشه در ادبیات و فرهنگ عامه به اشکال مختلف نمایان است.

❋ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل بیشتر به منظور پند دادن و منع کسی از انجام کاری بیان می‌شود. بدین مضمون که ما خود عادل و عدل‌گستر بودیم و به چنین سرنوشتی رسیدیم؛ وای بر آنان که با ظلم و ستم روزگار می‌گذرانند، چه بر سر آنان خواهد آمد!

○ **ما برای وصل کردن آمدیم.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل، مصرعی از یک بیت مولوی است که در داستان موسی(ع) و شبان می‌گوید:

ما برای وصل کردن آمدیم نی برای فصل کردن* آمدیم

❋ **کاربرد:**

باید برای آشتی دادن و صلح و دوستی میان انسان‌ها تلاش کرد؛ نه این که با عمل و رفتار و حرف‌هایمان کاری کنیم که میانهٔ آدم‌ها به هم بخورد.

■ **مشابه:**

● بُوَد سوزَن بِه از تیغ درنده که این دوزنده آمد، آن بُرنده

□ **معنای لغت:**

* فصل کردن: جدا کردن، فاصله انداختن

○ **ما برون را ننگریم و قال را.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل، مصرع اول یک بیت از شعر موسی(ع) و شبان شاعر نامی ایران «مولوی» است:

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را

❋ **کاربرد:**

گاهی پیش می‌آید که زبان بی‌پروا یا رفتار ظاهری کسی، موجب رنجش و ناراحتی می‌شود؛ در حالی که آن شخص قصد و غرضی نداشته و نمی‌خواسته موجب ناراحتی کسی شود. برای قضاوت در مورد افراد، باید به قلب و روح آنان نظر داشت؛ نه به زبان و ظاهرشان.

○ **ماتمزده* را به نوحه‌گر** حاجت*** نیست**

❋ **کاربرد:**

۱- این ضرب‌المثل را کسی به کار می‌برد که خودش به شدت غمگین و ناراحت است و

دیگران می‌خواهند با حرف‌های خود، با او همدردی و همراهی کنند.

۲- بهتر است برای کسی که خود مشکلات بزرگی دارد، مشکل دیگری به وجود نیاوریم.

□ **معنای لغات:**

* ماتَمزده: کسی که مصیبت و گرفتاری بزرگی برایش پیش آمده باشد؛ مانند مرگ عزیزان.

** نوحه‌گر: کسی که در عزای ائمه و بزرگان دین، نوحه می‌خواند. نوحه عبارت است از شعرهای غمگین و موزون در هنگام عزای بزرگان دین؛ مانند نوحه خواندن برای امام حسین(ع).

*** حاجت: نیاز، احتیاج

○ **ما تو را کردیم پدر، تو ما را نکُن در به در!**

* **کاربرد:**

هنگامی که یک نفر برای بزرگ کردن، به ریاست رسانیدن یا مدیریت کسی تلاش کند؛ اما او پس از رسیدن به موقعیت، در اندیشهٔ از میان برداشتن همان کس باشد که او را در راه رسیدن به بزرگی و مقام یاری کرده است، این ضرب‌المثل را می‌شنود.

○ **ما چون زدری پای کشیدیم، کشیدیم.**

* **کاربرد:**

وقتی از دوستی خیلی دلگیر و ناراحت باشیم و قصد داشته باشیم که او را ترک کنیم و بخواهیم بگوییم آن قدر دلتنگ و دلگیریم که امید بازگشتی نیست، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **مادر را دل سوزد، دایه* را دامَن.**

* **کاربرد:**

حرف کسی را که فقط ادعا می‌کند نباید پذیرفت. باید به حرف کسی گوش کرد که واقعاً از روی عقیده و دلبستگی حرف می‌زند.

■ **مشابه:**

● آه، صاحب درد را باشد اثر.

□ **معنای لغت:**

* دایه: زنی که به جای مادر و در هنگام نبودن او، مراقبت و نگهداری بچه را به صورت دائم به عهده دارد.

○ **مادر عاشقِ بی‌عاره*!**

* **کاربرد:**

مادر برای راحتی فرزندش، از هیچ کاری روی گردان نیست. او هر کاری انجام می‌دهد تا

فرزندش راحت و خوشبخت باشد. مادران هیچ کار و وظیفه‌ای را در دنیا مهم‌تر و باارزش‌تر از مراقبت از فرزندان خود نمی‌شناسند.

■ **مشابه:**

● مادر، عاشق بی‌جیره و مواجب است.

□ **معنای لغت:**

* بی‌عار: عار به معنای عیب و ننگ است و بی‌عار به معنای کسی است که از هیچ چیز و هیچ کار ننگ ندارد.

○ **مادر که تنبل شد، دختر زرنگ می‌شود.**

✱ **کاربرد:**

۱- این ضرب‌المثل به شوخی، هنگامی استفاده می‌شود که بیشترین مسؤولیت انجام کارهای خانه را دختر خانه به عهده گرفته باشد.

۲- اگر مسؤول کاری، یک جا نشسته باشد و دیگران کار او را انجام دهند، این ضرب‌المثل معنا می‌یابد.

○ **مادر که نشد، باید با زن‌بابا ساخت.**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل هنگامی به کار می‌رود که امکانات کافی فراهم نیست و باید به آنچه موجود است، راضی و قانع بود.

■ **مشابه:**

● چون بالش زر نیست، بسازیم به خشتی.

○ **ما، را از این نَمَد* کلاهی هست (نیست؟)**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند «عبدالرحمن جامی» شاعر، نویسنده و یکی از صوفیان قرن نهم ایران است. جامی، معاصر «سلطان حسین بایقرا»، آخرین پادشاه تیموری و وزیر دانشمند او «امیر علی شیرنوایی» بوده است. همچنین در دوران جامی، «ملا بنایی» می‌زیسته که از شاعران و ادیبان بدیهه‌گو** بوده و خود را برتر از شاعران هم دوره خویش - از جمله جامی - می‌دانسته است.

روزی در مجلسی که بنایی حضور داشت، صحبت از شعر و قدرت و بدیهه‌گویی شد. بنایی در صحبت از جامی گفت: «جامی هر که و هر چه باشد، از بدیهه‌گویی عاجز است.»

اتفاقاً در همین هنگام، جامی نیز وارد شد و از روی دانایی دریافت که جمع، دربارهٔ او اظهار نظر می‌کنند. میزبان مجلس رو به جامی گفت: «آیا می‌توانی این چهار کلمهٔ چراغ، غربال، نردبان، و ترنج را در شعری بیاوری؟»

جامی نیز بلافاصله گفت:

ای گشته چراغ دولتت بدر منیر*** غربال شود سینهٔ اعدات**** زتیر
بر پلهٔ نردبان همّت نِه، پای از اوج فلک ترنج***** دولت برگیر

سپس جامی رو به ملا بنایی کرد و گفت: «حالا نوبت تو است که با کلمه‌هایی چون: منقل، تاس، شرح، شمسیّه****** کلاه و نمد،شعری بسازی!»

ملا بنایی گفت:

چون منقل اگر دودی و آهی داریم بر تاس ملک نه کارگاهی داریم
با ما سخنی ز شرح شمسیّه مگوی ما نیز از این نمد کلاهی داریم

از آن پس، این بیت، به عنوان ضرب‌المثل بر سر زبان‌ها افتاد.

*** کاربرد:**

کسی که در مورد خاصی، ادّعایی داشته باشد یا برای گرفتن آن، اقدام و فعالیت کند، برای توجیه خواسته خود، به دیگران می‌گوید: «ما را از این نمد کلاهی هست (نیست؟)»

یعنی هیچ چیزی هم نباشد، برای کار یا کمکی که کرده‌ام من هم باید بهره‌ای از این کالا، مال و... داشته باشم. به من هم چیزی می‌رسد. من هم سهمی و حقّی در آن دارم.

□ معنای لغات:

* نَمَد: پارچه‌ای یا تکه‌ای که از کرک یا پشم حیواناتی مانند شتر، بز و... به شکل خاصی تهیه می‌شود و از آن فرش، لباس، کلاه و.... تهیه می‌کنند.

** بدیهه گویی: سرودن شعر، بدون مکث و آمادگی قبلی

*** بدر منیر: ماه نورانی و روشن

**** اعدات: دشمنانت

***** ترنج: میوه‌ای شبیه پرتقال و در این جا اشاره به خورشید دارد.

****** شمسیّه: کتابی است دربارهٔ علم منطق که متن آن را «کاتبی قزوینی» نوشته است.



○ ما را از مدرسه بیرون می‌رویم!

□ توضیح:

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی شخصی را از مدرسه بیرون کردند. لوازم و وسایل تحصیل به بغل گرفته و می‌رفت. یکی به او رسید و پرسید: «از مدرسه اخراج شده‌ای؟»

شخص پاسخ داد: «نه خیر، ما را از مدرسه بیرون می‌رویم.»

*** کاربرد:**

هنگامی که کسی بخواهد وضعیت خفّت*بار خود را خوب و بسیار محترمانه جلوه دهد و آبروی از دست رفتهٔ خود را به طریقی حفظ کند، به شوخی از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند.

□ معنای لغت:

* خفّت: خواری و ذلیلی

○ **ما را به خیر و شما را به سلامت!**

✽ **کاربرد:**

وقتی که دو نفر در کار، معاشرت یا هر چیز دیگری، نتوانند با یکدیگر همراهی داشته باشند و بخواهند بدون اختلاف و درگیری از یکدیگر جدا شوند، یکی از آن‌ها هنگام جدایی می‌گوید: «ما را به خیر و شما را به سلامت!»

یعنی حالا که نمی‌توانیم با هم کاری را انجام دهیم و حالا که نمی‌توانیم با هم همراهی و همکاری داشته باشیم، پس بهتر است از هم دوستانه جدا شویم و هر کدام به راه خودمان برویم.

■ **مشابه:**

● من این ور جوی، تو آن ور جوی

○ **ما را به سخت جانی* خود این گمان نبود.**

✽ **کاربرد:**

خودم هم فکر نمی‌کردم که در آن مورد خاص، بتوانم آن قدر طاقت بیاورم و تحمل داشته باشم. خودم هم از نیرو و قدرت خودم در تعجب و شگفت هستم.

□ **معنای لغت:**

* سخت جانی: ایستادگی، مقاومت همراه با صبر و تحمل

○ **ما را چه از این قصّه، که گاو آمد و خر رفت.**

✽ **کاربرد:**

به ما چه؟ چه ربطی به ما دارد. از این تغییرات چه سود و زیانی به ما می‌رسد.

■ **مشابه:**

● ما را نه از این خمیر، نه از این فطیر.

○ **مار از پونه* بدش می‌آید درِ لانه‌اش سبز می‌شود**

□ **توضیح:**

معروف است که مارها از پونه تنفّر دارند و در محل‌هایی که این گیاه می‌روید، رفت و آمد نمی‌کنند.

✽ **کاربرد:**

وقتی انسان از فردی بدش بیاید؛ ولی مجبور باشد او را همیشه ببیند یا به طور منظم با او برخورد داشته باشد، این ضرب‌المثل را به کار می‌برد.

□ **معنای لغات:**

* پونه: گیاهی خوشبو با بویی تند که در کنار نهرها و جوی‌ها می‌روید و مصرف خوراکی و دارویی دارد.

** سبز شدن: روییدن و رشد کردن گیاهان.

○ **ما را فیلم می‌کنی؟* ما خودمان چهل سال است آپاراتچی** هستیم!**

□ **توضیح:**

«آپارات» کلمه‌ای روسی است به معنای دستگاهی که با آن، کار مشخصی را انجام دهند؛ هر نوع دستگاهی؛ مثلاً دستگاه مخصوص عکاسی یا دستگاه مخصوص تراش فلزات. منظور از آپارات در این ضرب‌المثل، دستگاه نمایش فیلم سینمایی است.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد بگوید من فریب تو را نخواهم خورد، خودم از تو زرنگ‌تر و حیله‌گرتر هستم، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند.

■ **مشابه:**

● گنجشک امسال، به گنجشک پارسال آواز خواندن یاد می‌دهد.

□ **معنای لغات:**

* ما را فیلم می‌کنی؟: مرا مورد تمسخر قرار می‌دهی؟ سعی می‌کنی مرا فریب دهی؟

** آپاراتچی: مأمور نشان دادن فیلم به وسیله نمایش فیلم که آپارات نام دارد.

○ **مار پوست می‌گذارد؛ اما خوی خود را نمی‌گذارد.**

□ **توضیح:**

مار بنا به طبیعت خود، در طول زندگی، چندین بار پوست می‌اندازد و پس از خارج شدن از پوستهٔ کهنه خود، با پوست جدید به زندگی ادامه می‌دهد.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم فلان شخص فقط ظاهر خود را تغییر داده و در خصوصیات و طرز فکر او هیچ تغییری حاصل نشده است، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **مار تا راست نشود، به سوراخ نمی‌رود.**

✱ **کاربرد:**

بهتر است در هر کاری، راستی و درستکاری را در پیش بگیری. اگر می‌خواهی به هدف و مقصود برسی، باید درستکار باشی؛ وگرنه راه به جایی نخواهی برد و موفق نخواهی شد.

■ **مشابه:**

● راستی، رستگاری است.

● راستی، رَستی!

● کس ندیدم که گم شد از رَه راست.

○ **مار خوش خط و خال است.**

□ **توضیح:**

مار، خزندهٔ خطرناکی است که با وجود خطرناکی، زیباست و این زیبایی به خاطر داشتن فلس‌های رنگین و

برّاقی است که به شکل‌های گوناگون است.

✱ **کاربرد:**

اگر کسی ظاهر زیبا و زبان شیرین داشته باشد؛ اما درون او پلید و خطرناک باشد، این ضرب‌المثل را در مورد او به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● خوش ظاهر و بد باطن است.

● گرگی است در لباس میش!

○ **مار در آستین پرورانده است!**

□ **توضیح:**

مار مظهر خطر، زیرکی و نیش زدن ناگهانی به قصد کشتن است. پرورانیدن در آستین، نشانهٔ نزدیکی و همراهی بسیار زیاد است؛ نوعی همراهی که همیشگی است مثل: آستین لباس که جزء جدا نشدنی و همیشگی آن است.

✱ **کاربرد:**

گاهی وقت‌ها انسان به یکی از نزدیکان خود خوبی می‌کند؛ اما همان کس، به خاطر سودجویی، تمام کمک‌ها و خوبی‌های او را زیر پا می‌گذارد یا به او خیانت می‌کند و در موقعیت خاص، به او ضرر بزرگی می‌رساند که دور از انتظار، اخلاق و انسانیت است. این ضرب‌المثل را در چنین موقعیتی به کار می‌برند.

○ **مار دُم کنده!**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، در مورد کسی به کار می‌رود که به خاطر ضرر و آسیبی که دیده یا خیانتی که به او شده، در پی‌گرفتن انتقام است. چنین آدمی، بدون تفکر و منطق، فقط با کینه و نقشه، در پی انتقام است و به هیچ چیز دیگری جز این مسأله نمی‌اندیشد.

○ **مارِ رنگین و کودک نادان.**

□ **توضیح:**

مار خزنده‌ای خطرناک، اما زیباست. فلس های رنگی او با برق خاصی که دارند، ظاهر زیبا و چشمگیری به او می‌دهند. کودک مظهر پاکی، کم‌تجربگی و ناپختگی است.

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در موردی به کار می‌رود که شخص خوش ظاهر و فریبنده‌ای در مقابل انسانی ناآگاه و کم‌تجربه قرار می‌گیرد تا او را فریب دهد.

○ **مار که پیر شد، قورباغه سوارش می‌شود.**

□ **توضیح:**

مار، یکی از دشمنان قورباغه است.

✱ **کاربرد:**

از این ضرب‌المثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی به علت پیری و ضعف، ارزش و مقام خود را از دست بدهد و مورد بی‌احترامی دیگران، به خصوص آدم‌های ضعیف واقع شود.

■ **مشابه:**

● آهن کهنه را به حلوایی می‌دهند.

● شیر که پیر شد، روباه سوارش می‌شود.

○ **مار که زخمی شد، باید از سوراخش بیرونش آورد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی را آزار دادی و به او آسیبی رساندی، کینه و خشم او چند برابر می‌شود و ممکن است انتقام سختی از تو بگیرد. این ضرب‌المثل، حکایت از این دارد که نباید کسی را آزرده و زخم خورده، به حال خود رها کرد.

■ **مشابه:**

● مار که آزرده شد، سر کوفتن واجب آید.

● مار را چون دُم گسستی، سر بیاید کوفتن کار مار دم گسسته، نیست کار سرسری

○ **مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.**

✱ **کاربرد:**

بعضی حوادث یا خاطرات تلخ، چنان تأثیری در روح انسان می‌گذارد که حتی با گذشت زمان نیز فراموش نمی‌شود. شرایطی که موجب به یادآوردن آن خاطره یا حادثه شود، می‌تواند در رفتار و عمل شخص تأثیر بگذارد. در چنین مواردی، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● افعی گزیده، می‌رمَد از شکل ریسمان.

● آن که شد یک بار زهر آلوده از سوراخ مار بار دیگر گرد آن سوراخ کی آرد گذار

○ **مار هم آدم خفته* را نمی‌زند**.**

□ **توضیح:**

در اشعار و مثل‌ها «خوابیدن» به معنای غفلت و بی‌خبری است و مار نشانهٔ زیرکی، حمله و نیش زدن و مسموم کردن است؛ آن هم به صورت ناگهانی و غافلگیرانه.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی به آدم ناتوان، ناآگاه و غافل کلک بزند یا در کاری منافع او را زیر پا بگذارد، به او

می‌گویند: «مار هم آدم خفته را نمی‌زند.»
یعنی نباید به آدم ساده غافل و بی‌خبر، ضربه می‌زدی نباید او را گول می‌زدی و از بی‌خبری و ناآگاهی او سوء استفاده می‌کردی.

□ **معنای لغات:**

* خفته: خوابیده، آن که در خواب است.

** نمی‌زند: نیش نمی‌زند.

○ **ما ریگِ* جوییم و دیگران آبِ گذرا.**

* **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم از پایداری و ماندگاری خود بگوییم و تأکید کنیم که وفا و همراهی ما با تو بیشتر است، از این مثل استفاده می‌کنیم؛ چرا که آب در حال گذر است و ریگ ته جوی بی‌هیچ ادعایی می‌ماند.

□ **معنای لغت:**

* ریگ: سنگ‌ریزه

○ **ماست بخور، کاسه‌اش را بگذار زیر سرت، بخواب.**

□ **توضیح:**

ماست به دلیل داشتن موادی خاص آرام‌بخش و خواب‌آور است.

* **کاربرد:**

۱- این ضرب‌المثل، در مورد آدم‌های بسیار خوشخواب به کار می‌رود؛ آدم هایی که به محض خوردن غذا یا به محض این که در گوشه‌ای آرام می‌گیرند، می‌خوابند.

۲- همچنین در مورد آدم‌هایی که زود تحت تأثیر قرار می‌گیرند، این ضرب‌المثل به کار می‌رود.

○ **ماست را هم نمی‌بُرّد.**

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند بگویند این چاقو، تیغ یا هر وسیلهٔ برندهٔ دیگری، تیز نیست و بسیار کُند است، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

○ **ماست‌ها را کیسه کرد.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند «مختار السلطنه» یکی از سرداران ناصر الدین شاه قاجار بود که مدتی در اصفهان، زیر نظر فرزند ارشد شاه- ظلّ السلطان- خدمت کرد؛ اما پس از آنکه در تهران ناامنی و

گرانی زیاد شد، به دستور شاه به تهران آمد تا اوضاع بی‌نظم پایتخت را سر و سامان دهد. در آن زمان، به علت نبودن مرجع قانونی مناسب برای رسیدگی به تخلفات بازاریان، گرانفروشان و محتکران، بی‌نظمی و هرج و مرج خاصی رواج یافته بود. برای مثال، گدایان و بی‌کاران، ضمن عبور از مغازه‌ها، چیزی برمی داشتند یا به اموال آن‌ها دستبردهای کوچک می‌زدند. تا این که مختار السلطنه دستور داد گوش چند گدار ا با میخ به درخت‌های «نارون» در کوچه و خیابان کوبیدند و با این تنبیه، این رسم بد، برچیده شد.

روزی به او اطلاع دادند نرخ ماست در تهران خیلی گران شده است و مردم فقیر و نیازمند که از ماست به عنوان غذای اصلی استفاده می‌کنند، تحت فشار هستند. مختار السلطنه به طور ناشناس، با لباسی مبدّل برای بازرسی اوضاع به بازار و دکان‌های لبنیاتی رفت و تقاضای ماست کرد. مرد فروشنده که او را نشناخته بود، از او پرسید: «چه جور ماستی می‌خواهی؟»

مختار گفت: «مگر چند نوع ماست داریم؟» ماست فروش جواب داد: «خُب،معلوم است، ماست معمولی و ماست مختار السلطنه!»

مختار السلطنه با شگفتی در مورد تفاوت این دو ماست از فروشنده سؤال کرد. او گفت: «ماست معمولی، همان ماستی است که از شیر گرفته می‌شود، بدون آنکه داخل آن آب بریزیم. تا پیش از آمدن مختار السلطنه، آن را به هر قیمتی که دلمان می‌خواست، به مشتری می‌دادیم. الآن هم در پستو از آن ماست‌ها داریم. اگر می‌خواهید، بیاورم؛ اما ماست مختار السلطنه همین تغار دوغ است که جلوی دکان گذاشته‌ام که یک سوّم ماست است و دو سوم آب. آن را به نرخ مختار السلطنه می‌فروشیم... حالا از کدام ماست می‌خواهی؟»

مختار السلطنه دیگر طاقت نیاورد، به همراهانش که در اطراف مغازه بودند، دستور داد مرد را به صورت وارونه از درگاه مغازه آویزان کردند. بعد، کمر شلوار او را محکم با بند بستند. سپس تغار دوغ را از بالا داخل دو پاچهٔ شلوار او سرازیر کردند و شلوار را از بالا به مچ پاهایش بستند و بعد مختار السلطنه به مرد گفت: «باید آن قدر به این، شکل آویزان باشی، تا تمام آب‌هایی که به ماست اضافه کرده‌ای، از شلوارت خارج شود و لباس‌ها و سر و صورتت را آلوده کند تا دیگر از این کارها نکنی!»

وقتی خبر این تنبیه در میان ماست فروش‌ها پیچید، از ترس، تمام ماست‌ها را در داخل کیسه و پارچه ریختند تا آب آن را بگیرند و از آن پس «ماست‌ها را کیسه کردن»، نشانهٔ ترس و وحشت از قهر و غضب و تنبیه شد.

*** کاربرد:**

گاهی کسی که کار بد و خلافی انجام داده، به علت ترس زیاد، ساکت می‌شود یا از کارش کوتاه می‌آید یا دیگر به کار بدش ادامه نمی‌دهد. برای مثال، شاگردان شلوغ کلاس، با شنیدن فریاد خشم‌آلود مدیر یا ناظم مدرسه، آرام و ساکت برجای می‌نشینند یا به اصطلاح، ماست‌ها را کیسه می‌کنند.

○ ماستی که ترش است، از تغارش پیداست.

*** کاربرد:**

از وضعیت ظاهری افراد و کارها هم می‌توان به خیلی چیزها دربارهٔ آن‌ها پی برد.

■ **مشابه:**
● سالی که نکوست، از بهارش پیداست.

○ **ماشاالله بگو چشم نخوری.**
□ **توضیح:**
در فرهنگ عامّه، معمول است که برای جلوگیری از چشم زخم* و نظر شوم، هنگامی که با کار موفق یا شخصی زیبا و توانا روبه‌رو می‌شوند، با گفتن «ماشاءاللّه» آن شخص یا آن کار را از آسیب چشم بد دور می‌کنند.
✽ **کاربرد:**
وقتی کسی دست به کاری بزند که نتیجهٔ کار خراب شود یا خلاف آنچه پیش‌بینی می‌شد، از آب در آید، به شوخی می‌گویند: «ماشاءالله بگو چشم نخوری!»
□ **معنای لغت:**
* چشم زخم: آسیبی که نگاه حسودانه به کسی یا چیزی برسد.

○ **ماش هر آش است.**
نخود هر آش است.

○ **ماشین مشدی ممدلی*، نه بوق داره، نه صندلی.**
□ **توضیح:**
این ضرب‌المثل، قسمتی از یک شعر قدیمی و عامیانه است. «مشدی ممدلی» نامی ساختگی برای راننده و صاحب ماشینی کهنه، قراضه و زهوار در رفته است.
✽ **کاربرد:**
ضرب‌المثلی در مورد هر خودرو یا هر وسیلهٔ کهنه و از پا افتاده‌ای که هنوز از آن استفاده می‌شود؛ یعنی این وسیله هیچ چیز قابل استفاده‌ای ندارد و به درد نخور است.
□ **معنای لغت:**
* مَمدَلی: محمد علی

○ **ما صَد نفر بودیم تنها، آن‌ها دو نفر بودند همراه.**
□ **توضیح:**
مسافران کاروانی در راه سفر، به دو راهزن بر خوردند. آن دو راهزن، پس از مدتی زد و خورد، تمام کالاها و اشیای قیمتی آن‌ها را گرفتند و پس از آن که کتک مفصّلی به کاروانیان زدند، فرار کردند. کاروانیان نزد حاکم رفتند و ماجرا را تعریف کردند و خواستار دستگیری آن دو راهزن شدند. حاکم پس از شنیدن سخنان آن‌ها، علت شکست آن عدهٔ کثیر از آن دو راهزن را جویا شد. یکی از کاروانیان توضیح داد: «جناب حاکم، آن‌ها دو نفر بودند همراه، ما صد نفر بودیم تنها!»

از آن پس، این ضرب‌المثل به عنوان نشانه و تمثیلی از اتحاد به کار می‌رود.

کاربرد:

هنگامی که گروهی با وجود تعداد نفرات زیاد به دلیل نداشتن همدلی، اتحاد و یکرنگی، در کاری موفّق نمی‌شوند؛ اما چند نفر یا دو نفر به علت اتحاد یکدلی و هم فکری، در کار موفّق می‌شوند، این ضرب‌المثل را در مورد آن‌ها به کار می‌برند.

○ **ما که رسوای جهانیم، غم عالم پشم است.**

طبل پنهان چه زنم، تشت من از بام افتاد.

○ **ما که نمی‌پزیم چرب‌ترا!**

کاربرد:

۱- این کار، نه به نفع ماست و نه به ضرر ما. هر چه می‌خواهد بشود، بشود. چه فرقی می‌کند؟!

۲- وقتی قرار نیست کاری انجام دهیم، دروغ یا راست بودن حرف‌ها تفاوتی برایمان ندارد. هر چه دروغ بزرگ‌تر کار مهمترا!

■ **مشابه:**

● خیال پلو چرب تَرَک.

○ **مال آدم نخور، برای آدم بخور.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی به کم غذایی مشهور بود. روزی او را به جایی دعوت کردند. هنگام خوردن ناهار، صاحب‌خانه غذای خوب و مفصّلی تهیه کرد تا ببیند آیا این آدم واقعاً کم غذاست یا فقط سر سفرهٔ خودش کم می‌خورد؟

ابتدا همهٔ غذاها را در سفره چیدند و سپس او را دعوت کردن که سر سفره بیاید. تا چشم مرد به آن همه غذا افتاد، با دستپاچگی و عجله، شروع به خوردن کرد و چنان با عجله و با اشتها غذا می‌خورد که همه تعجب کرده بودند. صاحبخانه از او پرسید: «غذاها چطور بود؟»

مرد گفت: «بسیار خوب بود!»

صاحبخانه گفت: «این غذاها را به دستور پسرت و از پول خودت تهیه کردیم تا ببینیم چرا تو کم غذا می‌خوری. حالا فهمیدیم که فقط سر سفره خودت کم غذا می‌خوری!»

مرد تا این سخنان را شنید، از شدت نار احتی سکته کرد و جان به جان آفرین تسلیم کرد!

کاربرد:

این مثل اشاره به این دارد که، هر کس مال و ثروت اندوخته کند و از آن استفاده مناسب نکند، در نهایت، همهٔ آن را در این جهان باقی می‌گذارد و پس از مرگ او، کسانی پیدا

می‌شوند که از مال و اموال او سود ببرند.

○ **مال بد، بیخ ریش صاحبش!**

✱ **کاربرد:**

وقتی کالایی بد و نامرغوب از آب درآید، خریداری برای آن پیدا نمی‌شود و اگر هم کسی آن را بخرد، دوباره آن را پس خواهد آورد.

○ **مالَت را سِفت بگیر، همسایه‌ات را دزد نکن.**

□ **توضیح:**

زدن تهمت و افترا به دیگران، کار ناپسندی است.

✱ **کاربرد:**

وقتی که چیزی از انسان می‌دزدند، ممکن است به خیلی‌ها، از جمله همسایگان و نزدیکان، بدگمان شود. این مثل سفارش به این است که از مال و خانه‌ات به خوبی مراقبت کن تا دزد به آن نزند و تو به همسایگان و نزدیکان بدگمان نشوی.

○ **مال خودش را می‌خورد، حلیم کل عباس را هم می‌زند.**

✱ **کاربرد:**

۱- نوکر بی جیره و مزد شده، برای دیگران مجانی کار می‌کند.

۲- به کار دیگران دخالت می‌کند، در حالی که کسی کاری به کارش ندارد.

○ **مال خودمان بهتر است.**

□ **توضیح:**

روزی «کریمخان زند» در قصر خود نشسته بود که میهمانی از سرزمین چین به دیدارش آمد. او هدایایی همراه خود داشت که در میان آن‌ها ظروف زیبای چینی به چشم می‌خورد. ظروف را نزد کریمخان آوردند.

او از میان آن‌ها کاسه‌ای را برداشت و گفت: «این چند می‌ارزد؟»

گفتند: «یک تومان»

کریمخان کاسه را زمین زد و کاسه تکّه تکّه شد. بعد پرسید: «حالا چند می‌ارزد؟»

گفتند: «هیچ قربان!»

کریمخان دستور داد ظرفی مسی آوردند. پرسید: «این ظرف مسی چند می‌ارزد؟»

گفتند: «یک تومان»

ظرف مسی را با ضرب به زمین زد و دوباره از زمین برداشت و پرسید: «حالا چند می‌ارزد؟»

پاسخ دادند: «به همان قیمت که اوّل بود.»

کریمخان خندید و گفت: «مال خودمان بهتر است!»

■ **کاربرد:**
هنگامی که بخواهیم دارایی و مال خودمان را با دیگران قیاس کنیم و آنچه داریم، ارزشمند و نیکو بخوانیم، هر چند که آنچه نزد دیگران است، زیبا و چشم‌نواز باشد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **مال خودم، زمین خدا، نه شاه می‌خواد(می‌خوام)، نه کد خدا.**
■ **کاربرد:**
از این مثل، هنگامی استفاده می‌شود که کسی بخواهد بگوید آنچه که دارم، متعلق به خودم است. اختیارش را دارم و هر طور که بخواهم، در مورد آن تصمیم می‌گیرم و کسی حق دخالت در کارم را ندارد.

○ **مال خودم مالِ خودم، مالِ مردم هم مال خودم!**
□ **توضیح:**
آدم‌های حریص و زیاده طلب، از خواستن و طلب، هیچ گاه سیر نمی‌شوند و این حرص و طمع، بی‌پایان است.
■ **کاربرد:**
مثلی است برای نشان دادن حرص و خودخواهی کسی که هیچ وقت به مال خود قانع نیست و چشم به مال و دارایی و زندگی دیگران دارد. چنین آدمی، همیشه در پی فرصتی است تا مال و اموال دیگران را صاحب شود.

○ **مال را به روی (ریش) صاحبش می‌خرند.**
صفای هر چمن از روی باغبان پیداست.

○ **مال عهد دقیانوس است.**
□ **توضیح:**
«دقیانوس» مردی یونانی بود که پس از «اسکندر مقدونی» در شام حکومت می‌کرد. او با یکتاپرستی و مسیحیت که دین آن روزگار بود سر جنگ داشت. در عهد دقیانوس، بسیاری از مردم به دین مسیحیت گرویده بودند؛ اما زیر ظلم و ستم دقیانوس قرار داشتند. در این زمان چند نفر رهبری مسیحیان را به عهده داشتند. دقیانوس با شناخت آن‌ها، قصد داشت نابودشان کند تا سرنوشت آن‌ها، سرمشق کسانی باشد که می‌خواهند به دین توحیدی بگروند. او آن‌ها را به زندان انداخت و یک شب مهلت داد تا از دین خود بازگردند. آنان که شش مرد بودند، شبانه از زندان دقیانوس فرار کردند و به خارج از شهر و کوه «بیجلوس» پناه بردند.
نزدیک کوه چوپانی به نام «دنیموس» گوسفندان خود را برای چرا آورده بود. آنان از چوپان کمک خواستند و آیین خود را بر چوپان نیز عرضه کردند. دنیموس دین خدا را پذیرفت، گوسفندان را به حال خود

گذاشت و با آنان همراه شد. آن‌ها در یکی از شکاف‌ها و غارهای دور از دسترس پنهان شدند. آن چوپان، سگی به نام «قطمیر» داشت که همیشه ندیم و همراه او بود و همراه آن هفت نفر، به درون غار رفت. آنان از خستگی به خواب رفتند. سگ نیز به عادت خود، پوزه‌اش را روی دستهایش نهاد و جلو در غار به خواب رفت. خداوند تعالی آن‌ها را به خوابی طولانی فرو برد و آن‌ها مدت سیصد و نه سال در آن غار بودند. طی این مدت دقیانوس مُرد و حاکمان دیگری جای او را گرفتند. پس از مدت مقرّر از سوی خداوند، یکی از آن‌ها به نام ماکسی میلیانوس بیدار شد و بقیه را نیز بیدار کرد و حتی سگ آن‌ها دوباره برخاست. آن‌ها به خیال اینکه شب گذشته و صبح شده، از خواب برخاستند و چون گرسنه بودند، به فکر تهیهٔ غذا افتادند. یکی از آن‌ها به نام «تملیخا» چند سکه برداشت تا به آبادی برود و غذایی تهیه کند. وقتی تملیخا به شهر رسید، همه چیز برایش عجیب و غریب آمد. او به نانوایی رفت، سکّه را داد تا نان بخرد؛ اما نانوا که سکّه را نشناخت به او نان نداد. سرانجام میان آنان دعوایی در گرفت. یکی از مأموران حاکم که از آن‌جا می‌گذشت، تملیخا را باز داشت کرد و نزد حاکم برد. حاکم که مردی مسیحی بود، با دیدن تملیخا و سکّه دقیانوس، فهمید که او جزء اصحاب کهف است؛ چون قصه آن‌ها را در «انجیل» مقدس خوانده بود. او بزرگان دین را جمع کرد تا جریان را از زبان خود تملیخا بشنوند. تملیخا در پاسخ آن‌ها گفت: «من و یارانم، دیشب از ترس کشته شدن به دست دقیانوس، از زندان او گریختیم و به کوه و غار پناه بردیم و...»

او همهٔ جریان را تعریف کرد. آن‌ها گفتند: «سیصد و نه سال از آن زمان می‌گذرد و دقیانوس و بسیاری از حاکمان پس از او مرده‌اند. ما قصهٔ شما را در انجیل خوانده‌ایم و سال‌هاست که منتظر شما هستیم. یاران تو کجایند؟» آن‌ها به کوه رفتند. تملیخا به غار رفت وقتی بقیهٔ یاران نیز از جریان با خبر شدند، همگی به امر خدا، بر زمین افتادند و جان سپردند. حاکم و فرماندهان منتظر بازگشت آن‌ها شدند و چون دیدند که آن‌ها پیدایشان نشد، فهمیدند که طبق وعده انجیل، آن‌ها به امر خداوند، برای همیشه مُرده‌اند. از آن زمان، داستان آن‌ها زبانزد مردم شد و به اصحاب کهف معروف شدند و در قرآن هم از آنان یاد شده است.

✱ کاربرد:

اگر بخواهند کهنگی و پیری چیزی یا کسی را مثال بزنند، آن را به عهد دقیانوس منصوب می‌کنند.

○ مالِ ما کَلِ* منار، مال مردم زیر تَغار*****

✱ کاربرد:

تمام اعمال ما جلو چشم مردم است، همیشه سر زبان‌هاست و همه از آن خبر دارند؛ در صورتی که اعمال دیگران در پنهانی و پوشیدگی انجام می‌گیرد و هیچ کس از آن خبردار نمی‌شود؛ هر چند که کار آن‌ها زشت و ناپسند باشد.

□ معنای لغات:

* کَل: بالا، قسمت بالایی.

** مِنار: منار یا مناره به معنی جای نور. گلدسته یا مناره ساختمان و ستون بلندی به صورت برج است که در بالای معبدها و مسجدها ساخته می‌شود و از آن برای روشن کردن چراغ و گفتن از آن استفاده می‌شود.

*** تغار: ظرف سفالی بزرگی مخصوص نگهداری ماست، آرد گندم و جو و...

○ **مال همه مال است، مال من بیت‌المال*است؟**

* **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که مال و دارایی کسی را خرج کنند و مصرف کنند؛ ولی مال و ثروت خود را نگه دارند و حفظ کنند.

□ **معنای لغت:**

* بیت‌المال: مال یا ثروتی که مورد استفادهٔ عموم مردم باشد.

○ **مال یک‌جا می‌رود، دل صاحب مال هزارجا.**

* **کاربرد:**

یک نفر، پول و مال آدم را می‌دزدد! اما صاحب مال به چندین نفر مشکوک می‌شود.

■ **مشابه:**

● مال یک‌جا می‌رود، ایمان هزارجا

○ **ماما که دو تا شد، سر بچه کج می‌شود.**

□ **توضیح:**

ماما یا قابله، متخصصی است که در هنگام به دنیا آمدن نوزاد، به مادر یاری می‌دهد و اقدامات پزشکی یا بهداشتی را در این هنگام انجام می‌دهد تا مادر، راحت‌تر کودکش را به دنیا بیاورد.

* **کاربرد:**

بعضی وقت‌ها در هنگام اجرای کار یا تهیهٔ وسیله‌ای، یک یا چند نفر که در آن تخصص دارند، با هم کار می‌کنند. بیشتر وقت‌ها این چند نفر، با وجود آگاهی و مهارت در کار، به‌خاطر ناهماهنگی یا ادعاها و خودخواهی‌های خود سبب می‌شوند که کار به صورت دلخواه از آب درنیاید یا دچار نقص و اشکال بزرگی شود. در چنین موردی، این مثل به کار می‌رود که تعدد فکر و نظر و نبودن همراهی و همکاری مناسب در کار را نکوهش می‌کند.

■ **مشابه:**

● آشپز که دوتا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک!

● خانه‌ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانوست.

○ **مامردم بَه‌بَه*خداییم!**

* **کاربرد:**

سخنی است که به سرزنش خود و انتقاد از خویش گفته می‌شود و به معنای این است که ما فقط اهل تعریف و تحسین و حرف زدن هستیم؛ آن هم زمانی که دیگران مشغول عمل و اقدام در مورد مسأله‌ای هستند. ما فقط گوشه‌ای می‌نشینیم و به تعریف و تمجید از آن عده،

اکتفا می‌کنیم.

□ **معنای لغت:**

بَه‌بَه!: صوت و آوایی که هنگام تعریف و تحسین از کسی، بیان می‌شود و به معنای «آفرین» گفتن بر اوست.

○ **ما می‌گیم شاه نمی‌خوایم، نخست‌وزیر عوض می‌شه!**

□ **توضیح:**

در ماه‌های آخر پیش از پیروزی انقلاب اسلامی(۱۳۵۷) که مردم با شعار «مرگ بر شاه» خواهان پایان یافتن حکومت بودند، شاه سعی می‌کرد گناه فساد حکومتش را به گردن اطرافیانش بیندازد و پشت سرهم نخست وزیرهایش را عوض می‌کرد. مردم نیز برای اعلام نارضایتی خود شعار می‌دادند: «ما می‌گیم شاه نمی‌خوایم، نخست‌وزیر عوض می‌شه»

❋ **کاربرد:**

این شعار بعدها به صورت مثل درآمد و بعد از آن هرکس می‌خواست نارضایتی خود را از تغییرات کوچک اعلام کند و یا بگوید هدف اصلی‌اش را فراموش نکرده این مثل را می‌گفت.

○ **ماه درخشنده چو پنهان شود شب پَره*بازیگر میدان شود**

❋ **کاربرد:**

هنگامی که در زندگی به دلایلی، افراد لایق و شایسته در گوشه‌ای نشسته‌اند و در عوض انسان‌های بی‌لیاقت و کسانی که با کار آشنا نیستند جای آن‌ها را گرفته‌اند، این مثل به کار می‌رود. یعنی حالا موقعیتی پیش آمده که این فرد یا افراد نالایق جرأت پیدا کرده‌اند و خودنمایی می‌کنند.

■ **مشابه:**

● حوضی که ماهی نداره قورباغه توش سالاره

□ **معنای لغت:**

* شب‌پره: شب‌پره یا خفاش، پستانداری است شبیه موش و سیاه رنگ که دست و پایش پره‌هایی دارد که آن را شبیه بال کرده و می‌تواند با آن پرواز کند.

○ **ماه زیر ابر نمی‌ماند.**

❋ **کاربرد:**

بالأخره روزی حقیقت آشکار می‌شود.

○ **ما هم خُدایی داریم!**

❋ **کاربرد:**

۱–این مثل را انسانی به کار می‌برد که در عین پیش آمدن سختی، بلا و گرفتاری، به خداوند

امیدوار است و می‌داند که در سایهٔ توکل به خداوند، روزی گرفتاری‌اش به پایان می‌رسد و سر و سامان پیدا خواهد کرد.

۲- در جایی که بخواهیم از بی‌عدالتی دیگران گلایه کنیم، این مثل را می‌گوییم.

○ **ما همه کردیم کار خویش را ای بزرگ آخر بجنبان ریش را**

□ **توضیح:**

این مثل داستان تاریخی دارد؛ می‌گویند شبی شاه عباس لباس عادی مردم را پوشید و برای سرکشی به شهر از قصر خارج شد. بیرون قصر سه دزد را دید که قصد دزدیدن طلاهای خزانه شاه را داشتند. شاه عباس گفت: «من هم شریک.»

یکی از دزدها گفت: «هر کدام از ما کاری می‌دانیم و هنری داریم. یکی از ما هنرش این است که هر کس را شب و در هر شکل و لباس ببیند، روز او را خواهد شناخت. دیگری هر قفل بسته‌ای را باز می‌کند و من به آسانی سگ‌ها را آرام می‌کنم و نگهبانان را خواب می‌کنم. تو بگو چه هنری داری؟»

شاه عباس گفت: «من با جنباندن ریش می‌توانم هر اسیر و زندانی را رها کنم.»

دزدها شراکت شاه عباس را پذیرفتند و سرقت انجام شد؛ اما همین که از قصر خارج شدند، نگهبانان بر سرشان ریختند و همه را دستگیر کردند.

صبح روز بعد، شاه عباس لباس پادشاهی پوشید و دزدها را نزد خود خواند. دزدی که چهرهٔ هر کس را به هر لباس در شب می‌دید، در روز می‌شناخت، شاه عباس را شناخت و گفت:

«ما همه کردیم کار خویش را ای بزرگ آخر بجنبان ریش را!»

✱ **کاربرد:**

هنگامی که چند نفر با هم قول و قرار انجام کاری بگذارند و نوبت به یکی از آن‌ها برسد که وظیفه و قول خود را عمل کند، از این مثل استفاده می‌شود. بدین معنی که ما همه به تعهدات خود عمل کرده‌ایم؛ حالا تو هستی که باید به قول و وظیفه‌ات عمل کنی.

○ **ماهی از تابه صید نتوان کرد.**

✱ **کاربرد:**

کاری بی‌نتیجه و بی‌حاصل است. وقت خود را بیهوده تلف نکن. به دست آمدن هر خیری، تلاش و وسایل مورد نیازش را می‌خواهد.

○ **ماهی از سر گنده گردد، نی زِ دُم!**

□ **توضیح:**

معمولاً سالم و تازه بودن ماهی از سر و پشت پره‌های آبشش معلوم می‌شود. به عبارتی کهنگی یا فاسد شدن، ابتدا از قسمت سر ماهی شروع می‌شود.

✱ **کاربرد:**

۱- این مثل اشاره به این دارد که همواره فساد اندیشه و فکر، باعث فساد اخلاقی و انحراف

در زندگی می‌شود.

۲- خرابی‌ها از بالاست. تا بزرگان فاسد نباشند، زیر دست‌ها فاسد از کار در نمی‌آیند.

■ **مشابه:**

● آب از سرچشمه گل‌آلود است.

○ **ماهی را در دریا می‌فروشد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ آن قدر حیله‌گر و مکار است که پیش از انجام کار، سود و نفع کار خود را می‌گیرد.

۲ـ به شوخی و ریشخند به کسی می‌گویند که به پایان کاری که هنوز انجام نداده، بسیار خوشبین و امیدوار است.

۳ـ همچنین این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی در مورد کاری پیشداوری کند و عجولانه نظر بدهد.

■ **مشابه:**

● شنا یاد نگرفته زیر آبی می‌رود.

● آهوی نگرفته می‌بخشد.

● شکار نرفته، پوست خرس می‌بخشد.

● گز نکرده پاره می‌کند.

● نز اییده، جانِ دلِ بابا.

○ **ماهی را نمی‌خواهد دمش را می‌گیرد.**

□ **توضیح:**

دم ماهی همیشه لغزنده‌تر از قسمت‌های دیگر بدن ماهی است. همچنین دم ماهی تحرک بیشتری دارد و به خاطر همین، در دست گرفتن و نگاه داشتن دم ماهی زنده کار دشواری است.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی کاری را با بی‌میلی انجام دهد و به خاطر همین، به نتیجه نرسد و شکست بخورد یا برای به‌دست آوردن چیزی تلاش نکند و آن را به دست نیاورد، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **ماهی را هر وقت از آب بگیری، تازه است.**

✱ **کاربرد:**

این کار را هر موقع که انجام دهی، به نتیجه خواهی رسید انجام آن همیشه و در هر لحظه ممکن است.

این مثل بر این نکته تأکید دارد که نباید به دلیل دیر شدن، از انجام کاری مهم صرف نظر کرد.

○ **ماهی ماهی را می‌خورد ماهیخوار*هر دو را!**

✱ **کاربرد:**

همیشه قوی‌تر، ضعیف‌تر را می‌خورد و از بین می‌برد تا خودش زنده بماند. این قانون طبیعت است. هر جانوری در هر حدّی باشد، حتماً توسط موجود دیگری از بین می‌رود تا غذای او شود.

■ **مشابه:**

● دست بالای دست، بسیار است.

□ **معنای لغت:**

* ماهیخوار: جانوری که از ماهیان تغذیه می‌کند. این پرنده در اطراف رودخانه‌ها با صید و بلعیدن ماهی، زندگی را می‌گذراند.

○ **ماهی و ماست؟ باز عزرائیل می‌گوید تقصیر ماست؟**

□ **توضیح:**

عوام معتقدند خوردن ماهی و ماست با هم ایجاد نار احتی گوارشی می‌کند و گاه ممکن است شدت آن موجب مرگ شود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی حضور دو نفر در یک کار مشترک موجب خراب کاری شود یا انجام کار را با مشکل روبه‌رو کند، از این مثل استفاده می‌کنند و بدین ترتیب، ناهماهنگی عاملان اصلی را موجب شکست کار می‌بینند.

۲ـ نقشه کار از اوّل درست نبوده، حالا می‌خواهد شکستش را به گردن دیگران بیندازد.

○ **مبارک خیلی خوشگل بود آبله*هم درآورد!**

□ **توضیح:**

«مبارک» شخصیت اصلی نمایش‌های طنز عامیانه مانند سیاه بازی یا خیمه شب بازی است. او غلامی سیاه رو و زشت است که با کارهای خاص، هم به مسخره کردن مردم ستمکار، پول پرست و دنیا دوست می‌پردازد و هم مردم را می‌خنداند.

✱ **کاربرد:**

وقتی موقعیت سخت و نامناسبی برای کسی که گرفتاری‌های زیاد دارد پیش بیاید، می‌گویند: «مبارک خیلی...»؛ یعنی خودش گرفتاری داشت، خودش بیمار بود و...، یک دردسر دیگر، یک بیماری دیگر هم نصیبش شد.

■ **مشابه:**

● گُل بود به سبزه نیز آراسته شد.

□ **معنای لغت:**

* آبله: نوعی بیماری خطرناک و ویروسی است. بر اثر آن بر روی پوست تاول‌های چرکینی در می‌آید و با درد همراه است. این بیماری بر پوست صورت، چشم‌ها و همهٔ بدن اثر می‌گذارد و حتی ممکن است باعث کوری شود. البته عارضه‌های این بیماری در زمان قدیم که بهداشت رعایت نمی‌شد، بیشتر بود.

○ **متاع کفر و دین، بی‌مشتری نیست.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از بیت زیر است:

متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست　　　گروهی این، گروهی آن پسندند

* **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم هر کس سلیقه‌ای و روشی خاص خود در زندگی دارد و گروهی این را می‌پسندند و گروهی دیگر آن را، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● خریدار دُرّ* گر چه باشد بسی　　　سفالینه** را هم ستاند*** کسی

□ **معنای لغات:**

* دُرّ: مروارید گران قیمت

** سفالینه: ظرف ساخته شده از گِل، ظرف سفالی

*** ستاند: دریافت کند، بخرد، بگیرد.

○ **مترسک سر جالیز است.**

رستم در حمام است.

○ **مترسک سر خرمن است.**

* **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که خود اراده و ابتکاری ندارد و طبق دستور و خواست دیگران عمل می‌کند. کسی که وجودی بی‌اثر دارد.

■ **مشابه:**

● آدم بی‌بو و بی‌خاصیت.

● لولوی سر خرمن.

● مترسک سر جالیز است.

● رستم در حمام است.

○ **مَتّه*به خشخاش گذاشته!**

□ **توضیح:**

گیاه خشخاش، پس از مدتی که از رشد آن گذشت، دارای قسمتی شبیه گُرز می‌شود که داخل آن پر از دانه است. با سوراخ کردن گرز، دانه‌ها را بیرون می‌آورند و از آن‌ها استفاده می‌کنند. البته چون این قسمت از بافت گیاهی است، باید با دقت سوراخ شود.

✱ **کاربرد:**

به کسانی که در انجام کارها، با دقت و وسواس خاص عمل می‌کنند و در هر کاری این حالت را به کار می‌برند، می‌گویند: «فلانی متّه به...»

یعنی در مورد تمام کارها دقت و موشکافی دارد. البته دقت و موشکافی که در این مثل مورد نظر است، از نوع زیاده‌روی و منفی آن است که بعضی وقت‌ها در روابط آدم‌ها، تأثیر منفی می‌گذارد.

□ **معنای لغت:**

* متّه: ابزار مخصوص سوراخ کردن چوب، دیوار و...

○ **مثل آچار فرانسه است.**

کارد مطبخ است.

○ **مثل اسب عصّاری*است.**

□ **توضیح:**

در قدیم برای روغن کشیدن از دانه‌های روغنی اسبی را به سنگ آسیا می‌بستند و او دور آسیا می‌چرخید و سنگ را می‌چرخاند و دانه‌ها را له می‌کرد و روغن آن‌ها بیرون می‌آمد. اسب عصاری صبح تا غروب راه می‌رفت، امّا همچنان سرجای اوّلش بود.

✱ **کاربرد:**

خیلی تلاش می‌کند، امّا هرگز پیشرفتی نکرده

□ **معنای لغات:**

* عصّاری: روغن‌کشی.

○ **مثل انگشت ششم است؛ ببرّی درد دارد، نبرّی زشت است.**

فرزند بی‌ادب مثل انگشت ششم است. ببرّی درد دارد، نبرّی زشت است.

○ **مثل بازار شام است.**

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم به کنایه یا طنز در مورد شلوغی و در هم و برهم بودن جایی صحبت کنیم.

■ **مشابه:**

● کو آیینه؟ کو شانه؟ کاروان سراست یا خانه؟

○ **مثل بازار مسگرهاست.**

□ **توضیح:**

یکی از صنایع و هنرهای دستی ایرانی، مسگری است؛ کوبیدن چکش بر ورق‌های مس و ساختن ظروفی زیبا و پرنقش و نگار، از آن. بازار مسگرها محل تجمع کارگاه‌ها و مغازه‌هایی است که به این هنر زیبا اشتغال دارند، به خاطر همین در بازار مسگرها صدای کوبش چکش‌ها بر مس تنها صدایی است که به گوش می‌رسد و شنیدن حرف‌های عادی دیگران به سختی ممکن می‌شود.

✱ **کاربرد:**

وقتی که جایی شلوغ و پر سر و صدا باشد، به طوری که حتی افراد نزدیک به هم نتوانند با یکدیگر به راحتی گفت و گو کنند، به کنایه از این مثل استفاده می‌شود.

○ **مثل بند تُنبان*کوتاه(است)، تا وِل کنی در می‌رود!**

□ **توضیح:**

در قدیم برای نگه داشتن شلوار، از بندی که از توی کمر شلوار می‌گذشت، کمک می‌گرفتند. این بند، بنا به کوچکی و بزرگی شکم کسی که می‌پوشید، کوتاه یا بلند بود. اگر شکم شخص بزرگ بود یا بند تنبان کوتاه بود، از میان لبهٔ کمر شلوار دَر می‌رفت و دوباره پیدا کردن آن و بستنش سخت بود.

✱ **کاربرد:**

بعضی از آدم‌ها نمی‌توانند یک جا بند شوند و بی‌خبر، از جمع و همراهان جدا می‌شوند و به دنبال کارهای شخصی خود می‌روند و به عبارتی از زیر کار و مسؤولیت شانه خالی می‌کنند. این مثل در مورد این افراد به کار می‌رود.

□ **معنای لغت:**

* تُنبان: شلوار گشاد، اصطلاح قدیمی برای شلوار

○ **مثل پلنگ می‌ماند.(بالاتر از خودش را نمی‌تواند ببیند.)**

□ **توضیح:**

می‌گویند پلنگ در کوهستان تا آنجایی که حیوانی بالاتر از او نباشد، می‌رود تا به قلّهٔ کوه برسد. در آنجا هم چون ماه را بالاتر از خود می‌بیند، می‌پرد تا به ماه می‌رسد امّا می‌افتد و می‌میرد.

✱ **کاربرد:**

آدم حسود و بخیلی است.

○ **مثل پیاز هفت پوست دارد.**

✱ **کاربرد:**

مثلی است در مورد آدمی که کمتر از درون خود برای دیگران صحبت می‌کند و بسیار رازدار

و مرموز است. ارتباط برقرار کردن با چنین شخصی، مشکل است؛ چون او پیچیده و تودار است.

○ **مثل پیراهن عثمان شده!**

□ **توضیح:**

ریشه این مثل به وقایع آغاز تاریخ اسلام در زمان حکومت خلفا برمی‌گردد. پس از کشته شدن عمر، عثمان جانشین او شد، اما به حکومت رسیدن او سبب بروز اختلاف میان بنی هاشم و بنی‌امیه شد. عثمان مردی ملایم و نرم‌خو بود؛ اما مدیریت و کاردانی دو خلیفه پیشین را نداشت با اینکه او اقداماتی برای پیشرفت مسلمانان و گسترش سرزمینهای آنان انجام داد، اما اختلاف و دودستگی نیز بالا گرفت و میان طبقات مختلف مردم اختلاف افتاد و عده‌ای بنای مخالفت با عثمان را گذاشتند. مخالفان آب را به روی عثمان و خانواده‌اش بستند؛ اما حضرت علی(ع) برای آن‌ها آب فرستاد و امام حسین(ع)، امام حسن(ع) و قنبر غلام خویش را به مراقبت از خانه آن‌ها گماشت؛ اما مخالفان شبانه از دیوار بالا رفتند و عثمان را کشتند و انگشت همسرش را بریدند. پس از آن غائله، آن‌ها با اصرار زیاد حضرت علی(ع) را به جانشینی عثمان بر حکومت نشاندند. جنازه عثمان سه روز بر زمین مانده بود و مردم اجازه نمی‌دادند او را در قبرستان مسلمانان دفن کنند. از طرفی بسیاری از مسلمانان در بیعت با امام علی(ع) دچار تردید شدند و با معاویه همدست شدند. معاویه از بستگان عثمان بود و به بهانهٔ خونخواهی عثمان، بر حضرت علی(ع) شورید. او در بین مردم چنان تبلیغ کرد که حضرت علی(ع) قاتل عثمان است و پیراهن خونین عثمان و انگشت بریدهٔ همسر او را، بر در مسجد آویخت تا عثمان را مظلوم و حرف خود را حرف حق جلوه دهد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی برای غلبه بر حریف خود به هر چیزی توسل جوید و هر لغزش و حرکت کوچک حریف را در نظر مردم بزرگ جلوه دهد یا به بهانه‌های غیر منطقی چنگ بزند، می‌گویند فلانی آن حرف یا نکته را پیراهن عثمان کرده یعنی او دارد این مسأله کوچک را بزرگ می‌کند تا حرفش را به کرسی بنشاند.

○ **مثل خار چشم است.**

□ **توضیح:**

چشم انسان به قدری حسّاس است که به محض این که کوچک‌ترین جسم خارجی به آن داخل شود، دچار ناراحتی و حساسیت می‌شود.

✱ **کاربرد:**

این مثل اشاره به کسی دارد که دیگران نمی‌توانند وجود او را تحمل کنند و همیشه احساس می‌کنند او به نوعی مزاحمشان است و از بودن در کنارش احساس ناراحتی می‌کنند.

○ **مثل خر باید زد توی سرش!**

✱ **کاربرد:**

این مثل کنایه به کسی است که با زبان خوش و لحن آرام، کار و وظیفهٔ خود را انجام نمی‌دهد

و باید با زور و تهدید، از او کار کشید یا او را وادار به انجام کاری کرد.

○ **مثل خر توی گل ماندن.**

✹ **کاربرد:**

این مثل به تحقیر و کنایه وقتی به کار می‌رود که خودمان یا دیگری در انجام کاری سخت، درمانده و ناتوان شده باشیم و نه راه بازگشت داشته باشیم، نه راه پیشرفت.

○ **مثل خر چشم به آب و علف دارد!**

□ **توضیح:**

بیشتر حیوانات، از جمله چهارپایانی مانند گاو و خر، فقط با برآورده شدن نیازهای اولیه مانند آب و علف و کمی استراحت به کار می‌پردازند و بار می‌کشند.

✹ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که کم توقعی و سادگی آن‌ها به حدّی است که از تمام زندگی فقط در حدّ برآورده شدن نیازهای اولیه توقع و انتظار دارند و نیازها و خواسته بالای انسانی در مورد آن‌ها معنا و مفهومی ندارد.

○ **مثل خروس بی‌محل* می‌ماند.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند کیومرث، سردودمان سلسلهٔ پیشدادیان و به روایتی اولین پادشاه جهان بود. کیومرث پسری به نام پشنگ داشت که همیشه بر سر کوه‌ها بود و به درگاه خدای تعالی راز و نیاز می‌کرد. کیومرث به این فرزندش علاقه داشت و همیشه به ملاقات او می‌رفت. در همان زمان، دیوها که کیومرث آن‌ها را شکست داده بود، به منظور انتقام به سراغ پشنگ رفتند و هنگامی که او سر به سجده نهاده بود، سنگی بر سرش کوفتند و او را کشتند و هنگامی که کیومرث به دیدار فرزندش آمد، جغدی بر سر راهش ظاهر شد و بانگ زد. وقتی کیومرث فرزندش را نیافت و دانست که او را کشته‌اند، جغد را نفرین کرد و به همین سبب، ایرانیان آواز جغد را شوم می‌دانند.

کیومرث برای جنگ با دیوها به سرزمین آن‌ها رفت. او بر سر راه خود خروسی سفید رنگ و ماری را دید. خروس سفید به مار حمله می‌کرد و هر بار که موفق می‌شد و ضربه‌ای به مار می‌زد، بانگ می‌کرد. کیومرث مار را کشت و بانگ خروس را به فال نیک گرفت. خروس روز هنگام می‌خواند و شب هنگام تا سپیدهٔ روز ساکت بود؛ اما شبی نابه‌هنگام بانگ برداشت. مردم تعجب کردند و چون به سرای کیومرث آمدند، دیدند کیومرث از دنیا رفته است. از آن پس آواز نابه‌هنگام خروس را نشانهٔ فرارسیدن خبری شوم یا اتفاقی ناگوار می‌دانند و می‌گویند اگر خروسی در شب و بی‌هنگام بخواند صاحب خروس باید او را بکشد تا آن شر و بلا رفع شود.

✹ **کاربرد:**

هرگاه کسی بی‌موقع حرفی بزند یا خود را بی‌دلیل وارد حرف دیگران کند، دیگران او را خروس بی‌محل می‌دانند.

□ **معنای لغت:**

* بی‌محل: خارج از وقت

○ **مثل خر دجّال است.**

□ **توضیح:**

مردم عوام عقیده داشتند که در آخر الزمان دجّال نامی ظهور می‌کند که بر الاغی سوار است. الاغ دجّال رنگارنگ است. صداهای متفاوت و پر جاذبه‌ای دارد. در نتیجه مردم عادی که به دنبال و رنگ و ظاهر هستند دور و بر خر دجّال جمع می‌شوند و دنبالش راه می‌افتند تا به درّه نابودی بیفتند.

امّا خر دجال هم داستانی دارد: دجال هر شب پالان نیمه پاره خرش را تغییر می‌دهد تا صبح که شد آن را روی خرش بگذارد و به میان مردم برود و همه را فریب دهد. امّا چون خدا بندگانش را دوست دارد، صبح که دجّال از خواب برمی‌خیزد می‌بیند که باز هم پالان خرش پاره شده و باید دوباره مشغول دوختن آن شود. دجال هر شب این کار را می‌کند، به همین دلیل تاکنون نتوانسته سوار بر خر رنگارنگش به میان مردم بیاید و آن‌ها را فریب دهد.

* **کاربرد:**

۱ـ فریبنده است و مردم را دنبال خودش راه انداخته.

۲ـ وصله‌بردار و تعمیرپذیر نیست. هر چه درستش می‌کند باز خراب می‌شود.

○ **مثل دیوان بلخ است.**

□ **توضیح:**

شهر «بلخ» که امروز جزو کشور افغانستان است، در قدیم از مهم‌ترین شهرهای خراسان بزرگ بوده است و شخصیت‌های بزرگی چون مولانا، ابوشکور، قاضی حمیدالدین و بسیاری دیگر از آن‌جا برخاسته‌اند؛ اما این شهر و قاضی آن، از نظر حکم و قضاوت، در تاریخ معروف است و داستان‌ها و روایت‌های زیادی در مورد آن وجود دارد. می‌گویند: روزی زنی نزد قاضی بلخ آمد و از شوهر خود شکایت کرد، و دلیل آورد که شوهرش خسیس، بددل و بداخلاق است و...قاضی خوب گوش کرد و سرانجام گفت: «حق با شماست!» زن با رضایت از دیوان خارج شد و به حکم قاضی به نفع خود امیدوار بود. پس از مدتی، همسر زن شاکی به دیوان بلخ آمد و از همسرش به گناه این‌که به زندگی علاقه ندارد و پرتوقع و پر افاده است و...شکایت کرد قاضی پس از شنیدن سخنان مرد، گفت: «حق باشماست!» در همین هنگام، همسر قاضی در کنار پنجره شاهد جریان بود، وقتی مرد شاکی از تالار قضاوت خارج شد، نزد همسرش رفت ضربه‌ای به سر او زد و گفت: «ای نفهم! این چه قضاوتی است؟!»

قاضی با حالتی زار و نزار رو به همسرش کرد و گفت: «شما هم راست می‌گویی!»

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند از بی‌عدالتی و قضاوت بی‌پایه و اساس محکمه یا کسی انتقاد کنند، این مثل را به کار می‌برند.

○ **مثل ریگ تَه جوی است.**

□ **توضیح:**

جوی آب، هم سنگ دارد و هم آب. آب می‌گذرد و می‌رود؛ اما سنگ ریزه‌های ته آب باقی می‌ماند.

✱ **کاربرد:**

اگر شخصی مدت‌ها در جایی یا در پست و موقعیتی باقی بماند؛ در حالی که اطرافیان او مدام تغییر کنند و بیایند و بروند، از این مثل در مورد او استفاده می‌شود.

○ **مثل سوزن در انبار کاه!**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در هنگام گم شدن یک شیء کوچک در جایی بزرگ به کار می‌رود و نشان دهندهٔ این حالت است که امکان ندارد بتوان آن شیء را در آن محل بزرگ و شلوغ پیدا کرد.

۲ـ اگر بخواهیم به کم‌اهمیتی یا کوچکی موضوعی در کنار تعداد بسیاری از موضوعات بسیار مهم اشاره کنیم، این مثل را به کار می‌بریم.

○ **مثل سیبی که از وسط نصف کرده باشند.**

✱ **کاربرد:**

وقتی دو نفر بیش از حد به هم شبیه باشند، از این مثل دربارهٔ آن‌ها استفاده می‌شود؛ چون معمولاً دو نیمه سیب به هم بسیار شبیه است.

○ **مثل شیر مادر، پاک و حلال.**

✱ **کاربرد:**

شیر مادر از نظر مواد غذایی، پاکی و حلالی غذایی مثال زدنی است که نشانهٔ لطف و مهربانی خدا به مادر و مادر به فرزند است.

اگر بخواهیم بگوییم که غذا یا مالی از نظر شرعی کاملاً حلال است و استفاده از آن هیچ گناهی ندارد، برای ایجاد اطمینان در کسی که می‌خواهد از آن استفاده کند، این مثل را به کار می‌بریم.

○ **مثل قالی کرمان است؛ هر چه پا بخورد، بهتر می‌شود**

□ **توضیح:**

قالی کرمان یکی از معروف‌ترین و مرغوب‌ترین نوع قالی ایر انی به شمار می‌آید که به دلیل نخ مرغوب، رنگ طبیعی و ثابت و نقش زیبا، مرور زمان و استفاده مکرر آن، نه تنها موجب فرسودگی و کهنگی آن نمی‌شود، بلکه باعث شفافیت و زیباتر شدن آن می‌گردد؛ به طوری که قالی پا خورده یا استفاده شده در شر ایطی که آسیبی به آن نرسیده باشد، ارزشی بیشتر از فرش تازه دارد.

* **کاربرد:**

این مثل وقتی به کار می‌رود که بخواهیم از شادابی و زیبایی کسی سخن بگوییم که گذشت ایام و فشارهای زندگی، موجب پژمردگی یا پیری او نشده است و برعکس، هر روز جوان‌تر و با نشاط‌تر به نظر می‌رسد.

○ **مثل کبک سرش را زیر برف کرده!**

□ **توضیح:**

می‌گویند کبک‌ها، بنا به غریزهٔ درونی، در هنگام احساس خطر یا رو در رو شدن با دشمن، به شکل ناگهانی، خود را درون برف فرو می‌کنند و خیال می‌کنند که دشمن آن‌ها را نمی‌بیند.

* **کاربرد:**

۱ـ اشاره به آدم‌هایی است که از واقعیت فرار می‌کنند و به شکلی، واقعیت‌ها و نقص و عیب خود را نادیده می‌گیرند و فکر می‌کنند دیگران هم عیب و نقص آن‌ها را نمی‌بینند. چنین آدم‌هایی به شیوه‌های مختلف سعی می‌کنند واقعیت‌ها را نادیده بگیرند یا خود را به ندیدن بزنند.

۲ـ در مورد کسی که وقتی به نفعش نیست خودش را به ندیدن، نشنیدن و نفهمیدن می‌زند، این مثل گفته می‌شود.

○ **مثل کشتی بی‌لنگر می‌ماند!**

□ **توضیح:**

لنگر یک قلاّب چند شاخه آهنی و بسیار محکم و سنگین است که به طناب بسیار بلندی وصل است. با انداختن لنگر به آب و فرورفتن آن به گل و لای ته دریا، کشتی بی‌حرکت و ثابت بر روی سطح آب، باقی می‌ماند.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل اشاره به کسی است که زیاد تکان تکان می‌خورد و آرامش و سکون ندارد.

۲ـ به کسی که هر لحظه یک حرف می‌زند یا دنبال کسی می‌رود و در کارها و فکرهایش ثابت قدم نیست، می‌گویند: «مثل کشتی بی‌لنگر می‌ماند.»

○ **مثل گوشت قربانی است.**

□ **توضیح:**

معمولاً وقتی کسی گوسفندی را به نیت برآورده شدن نذر و حاجت خود قربانی می‌کند، دیگران هم به عنوان تبرّک و خوردن از گوشت این گوسفند و هم به نیت بهره‌مندی از گوشت تازه، برای به‌دست آوردن سهمی از آن تلاش می‌کنند. قربانی کننده هم برای این که به تعداد بیشتری از مردم گوشت بدهد، گوشت

قربانی را به بخش‌های بسیار کم و کوچک تقسیم می‌کند.

* **کاربرد:**

وقتی افراد بسیاری خواهان وسیله یا شیئی باشند و آن را به گونه‌ای تقسیم کنند که به تکه‌های بسیار زیادی تقسیم شود و در عین حال، آن تکه‌ها از شدت کوچکی و بی نظمی قابل استفاده نباشد و در حقیقت آن شیء و یا آن مورد، حیف و میل بشود، می‌گویند: «مثل گوشت...» یعنی آن‌قدر تکه تکه شده که اصلاً به درد نمی‌خورد.

○ **مثل ماست مختارالسلطنه است، نگاه کنی ماست است؛ بخری دوغ است؛ بخوری، آب است.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ حکایت آن را زیر «ماست‌ها را کیسه کرد» بخوانید.

* **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم کسی یا چیزی ظاهری بسیار فریبنده دارد و در نگاه اول، بسیار خوب و مطلوب به نظر می‌رسد؛ ولی بعد معلوم می‌شود پوچ و دروغ و بی‌اساس است، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **مثل مرغ می‌ماند، هم در عزا سرش را می‌برند، هم در عروسی.**

□ **توضیح:**

در رسم و آیین ایران، پختن غذا در مناسبت‌های مختلف (عروسی یا عزا) و توزیع آن بین مردم بسیار معمول است. مرغ یکی از مواد غذایی اصلی در این پخت و پزها به شمار می‌آید.

* **کاربرد:**

این مثل اشاره به کسی است که بیشترین زحمت و کار در خانه یا مغازه یا اداره به دوش اوست. کسی که در هر زمان، خوشی، عزا، بیماری، میهمانی و...پیشقدم و مسؤولیت‌پذیر و بسیار فعال است؛ امّا بهرهٔ چندانی از فعالیت‌های خودش نمی‌برد.

○ **مثنوی هفتاد من کاغذ شود.**

یک قصه چهل طوطی است.

○ **محبت در چشم است.**

□ **توضیح:**



دیدار پیوسته، ایجاد عادت، محبت و علاقه می‌کند. دوری و جدایی، مدتی دلتنگی به همراه دارد. اما رفته رفته محبت نیز کمرنگ می‌شود.

* **کاربرد:**

با گفتن این مثل، بر ضرورت دیدار آشنایان و بستگان، برای جلوگیری از بی‌مهری و سردی

روابط تأکید می‌کنند.

■ **مشابه:**

● از دل برود، هر آنچه از دیده برفت.

● اگر دیده نبیند، دل نخواهد.

● هر چه از دیده دور، از دل دور.

○ **مُحتسب* در بازار است.**

□ **توضیح:**

بهلول مردی فاضل و دانشمند و از یاران امام جعفر صادق(ع) بود که به دستور آن حضرت و به خاطر رهایی از ظلم و ستم حاکمان وقت، خود را به دیوانگی زده بود؛ اما در همان حال، دست از راهنمایی و ارشاد مردم برنمی‌داشت.

می‌گویند هارون‌الرشید بهلول را مأمور خود در بازار بغداد کرد و قرار شد بهلول هر کاسب یا هرکس را که به مردم ظلم می‌کند و سر آن‌ها کلاه می‌گذارد در همان محل به کیفر برساند. بهلول قبول کرد و با لباس مأموران دولتی ـ که جامهٔ مخصوصی بود ـ به بازار رفت.

روزی او در میان بازار قدم می‌زد که دید پیرمردی مقداری چوب برای فروش بر زمین گذاشته است. در همین موقع، جوانی با عجله یک تکه چوب برداشت و فرار کرد. بهلول می‌خواست فریاد بزند که: «بگیریدا» در همان لحظه جوان با سر به زمین افتاد و تکه‌ای از چوب کنده شده به بدنش فرو رفت. تکه چوب جوان را زخمی کرد و خون از بدنش جاری شد. بهلول زیر لب گفت: «حقّت بودا»

باز هم به راه خود ادامه داد. همچنان که در بازار می‌گشت، دید بقالی در حال وزن کردن ماست است؛ اما در همان حال با نوک انگشت پا، کفهٔ ترازو را فشار می‌دهد و با این کار، ماست کمتری به مشتری تحویل می‌دهد. بهلول جلو رفت و خواست بگوید: «آهای! چکار می‌کنی؟!»

که در همین لحظه الاغی سر رسید و سرش را درون ظرف ماست فرو کرد. بقال برای دور کردن الاغ، ضربه‌ای به او زد، الاغ به ظرف خورد و ظرف ماست به زمین افتاد و شکست و ماست‌ها بر زمین ریخت. بهلول چند قدم جلوتر رفت. رسید به یک دکان پارچه فروشی و دید که مرد بزّاز، مشغول متر کردن پارچه است، اما در همان حال انگشت خود را جوری قرار می‌دهد که پارچهٔ کمتری به مشتری بدهد. بهلول که این صحنه را دید، می‌خواست جلو کار بزاز را بگیرد که دید یک موش به سرعت سکّه‌ای از دخل برداشت و به سرعت به ته دکان رفت. بهلول چیزی نگفت و از میانهٔ بازار به دربار هارون‌الرشید بازگشت و در توضیح و گزارش وضع گفت: «هیچ نیازی به من نبودا محتسب در بازار استا»

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد پیشه‌وران و کاسب‌های کم فروش یا متقلّب به کار می‌رود و به این معناست که بالأخره روزی مشتتان باز می‌شود و باید حساب کار را پس دهید. این طور نیست که چون کسی تقلّب شما را ندیده، فکر کنید خدا هم ندیده است.

۲ـ خدا عادل است و حتی در همین دنیا هم مردم بدکار را به سزای عملشان می‌رساند.

□ **معنای لغت:**

* محتسب: پاسبان، شبگرد، مأمور دولت

○ **محض خالی نبودن عریضه.**

□ **توضیح:**

عریضه نامه‌ای است که در آن شکایت یا در خواستی به مقام قانونی یا شخص محترم و قابل اعتماد می‌نویسند. هنگامی که موضوع مورد شکایت یا در خواست چندان مهم و قابل اهمیت نباشد، شاخ و برگ به آن اضافه می‌کنند تا عریضه پر شود و موضوع مهم به نظر برسد.

* **کاربرد:**

این مثل هنگامی به کار می‌رود که تعارف‌ها و حرف‌های پراکنده بیشتر از اصل مطلب و موضوع گفته شود یا کسی به جای پرداختن به اصل مطلب حاشیه برود.

○ **مُدّعی* که برای مُدّعی قرآن نمی‌خواند!**

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی از شخصی توقعی غیر منطقی داشته باشد به خصوص اگر میانهٔ آن‌ها با هم خوب نباشد. دیگران می‌گویند: «مدعی که...» یعنی چرا توقع و انتظار بیهوده‌ای از او داری؟

■ **مشابه:**

● توی دعوا که نرخ تعیین نمی‌کنند!

□ **معنای لغت:**

* مدّعی: طرف دعوا، کسی که با کس دیگری اختلاف دارد.

○ **مدینه* گفتی و کردی کبابم.**

□ **توضیح:**

مدینه یکی از شهرهای عربستان است که در شمال شرقی مکه قرار دارد. نام اصلی این شهر «یثرب» بوده؛ ولی پس از هجرت رسول اکرم(ص) از مکه به این شهر، به نام «مدینةالنبی**» یا «مدینه طیبه» یا «مدینه» خوانده شد. این شهر مدفن حضرت رسول اکرم(ص) و عده‌ای از اهل بیت ایشان است. همهٔ مسلمانان علاقه دارند که به مدینه بروند و قبر پیامبر و امامانی را که در مدینه دفن شده‌اند، زیارت کنند. مسلمانان با شنیدن نام مدینه، به یاد آرزوی همیشگی خود می‌افتند.

* **کاربرد:**

وقتی با بیان مطلبی کسی به یاد خاطره‌ای خوب یا بد از گذشته بیفتد، از این مثل استفاده می‌کنند.

□ **معنای لغات:**

* مدینه: شهر

** مدینةالنبی: شهر پیامبر

○ **مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان!**

✹ **کاربرد:**

موقعی که از کمک و یاری کسی ناامید شده باشیم و بخواهیم بگوییم دست از سر ما بردار، تو نه تنها کمکی به من نمی‌توانی بکنی، بلکه وجود و حضورت بی‌شک دردسر به بار خواهد آورد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● نه آب بیاور، نه کوزه بشکن.

● از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم مرحمت فرموده ما را مس کنید

○ **مرا که توی قبر تو نمی‌گذارند.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ هر کسی مسؤولیت رفتار و گفتار خودش را دارد و باید خودش پاسخگو باشد.

۲ـ وقتی کسی از سر خیرخواهی دیگری را نصیحت کند و از کار زشت باز دارد، این مثل را برای اثبات خیرخواهی خودش می‌گوید.

○ **مرحوم هیچ کارش به آدمیزاد نمی‌بُرد!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند برای رندی خبر آوردند که مادر زنش به رودخانه افتاده و آب او را برده است. مرد جهت معکوس جریان آب را پیش گرفت و شروع به دویدن کرد.

گفتند: «ای مرد، باید در جهت حرکت آب بدوی، آب که کسی را سر بالا نمی‌برد.»

رند گفت: «من هم این را می‌دانم. اما آخر کارهای مادر زن من همیشه برخلاف آدمیزاد بود. لابد در این مورد هم به جای اینکه سرازیر برود، سربالا رفته است.»

✹ **کاربرد:**

برای اعتراض به کسی که کارهایش قاعده و قانون مشخصی ندارد، این مثل به کار می‌رود.

○ **مرد آن است که لب ببندد و بازو بگشاید.**

✹ **کاربرد:**

این مثل در پاسخ به کسی گفته می‌شود که اهل کار و عمل نیست و فقط می‌گوید: «چنین می‌کنم و چنان می‌کنم!» با گفتن این مثل، او را تشویق می‌کنیم که: حرف بس است! عمل کن.

■ **مشابه:**

● دو صد گفته چون نیم کردار نیست

● کار کن کار، بگذر از گفتار

● کردار بیار و گرد گفتار مگرد.

● کِرد پیش آر و گفت کوته کن.
● به عمل کار بر آید، به سخن دانی نیست.
● کاری که نمی‌کنی، چرامی گویی؟!

○ **مرد باید نصف سرش را شانه کند و نصفش را نکند.**

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم به فعال و پرکار بودن مرد تأکید کنیم. مرد باید با شتاب و صبح زود برای به‌دست آوردن روزی خانه را ترک کند و دنبال کار برود؛ آن‌قدر که فرصت شانه کردن موی سرش را هم نداشته باشد.

○ **مرد را بارک‌اللّه می‌کُشد، خر را سرباری.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ گاه تعریف و تشویق بی‌جا و بی‌مورد باعث می‌شود که شخص توانایی واقعی خود را از دست بدهد و در او، غرور و سستی جای تلاش و همت را بگیرد. این مثل در چنین مواردی به کار می‌رود.

۲ـ هر خیری حدّی دارد.

■ **مشابه:**

● چراغ را بکشد اگر از حد برون شود روغن

○ **مردگان دانند قَدرِ عُمر و بس!**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی که چیزی را از دست داده، قدر آن را بداند؛ اما دیگر دیر شده باشد، این مثل را برایش به کار می‌برند. به خصوص در مورد ارزش عمر و وقت و چیزهایی که قابل جبران و برگشت نیستند.

○ **مردن مردن است، جان کندنش چیست؟!**

✱ **کاربرد:**

تو که می‌دانی عاقبت آنچه باید بشود، می‌شود، پس چرا خودت را به رنج و عذاب می‌اندازی؟!

○ **مُرده آن است که نامش به نِکویی* نبرند.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از یک بیت سعدی است که می‌گوید:

سـعدیا مـرد نکـونام نـمیرد هـرگز　　　مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

* **کاربرد:**

انسان و ارزش او بستگی به اعمال و رفتار او در طول زندگی دارد. کسی که هیچ عمل نیکی نسبت به هم نوع خود نکـرده بـاشد و در طـول زنـدگی انسـان‌های دیگـر ـ بـه خـصوص نیازمندان ـ از وجود او، از علم او و از شغل او بهره‌ای نبرده باشند، هیچ فرقی با مُرده ندارد؛ حتی اگر زنده و جوان باشد.

□ **معنای لغات:**

* نکویی: خوبی، نیکوکاری

○ **مرده‌شور، ضامن بهشت و دوزخ کسی نیست.**

* **کاربرد:**

۱ـ خودت سرنوشت و آینده ات را تعیین می‌کنی. به دیگران ربطی ندارد. هـمه وسـیله‌ای هستند برای این که تو به مقصد برسی و تأثیری در کار تو ندارند. خودت هستی و خدای خودت.

۲ـ این مثل در تأکید بر این نکته بیان می‌شود که هر کسی که برای دریافت مزد مشغول کاری است، هدف کار برای او اهمیّتی ندارد. او می‌خواهد کارش را بکند و مزدش را بگیرد.

○ **مرده هر چند عزیز است، نگه نتوان داشت.**

□ **توضیح:**

جسم موجود زنده پس از مرگ بو می‌گیرد و پوسیده و متلاشی می‌شود و جز دفن کردن آن چاره‌ای نیست؛ هر چند که این کار برای اطرافیان بسیار سخت و رنج‌آور باشد.

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی مجبور به از دست دادن چیزی یا ترک جایی یا طرد شـخصی بشـود، تـا بتواند به زندگی آرام و سالم خود ادامه دهد، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **مرده هم پیش مرده‌شور آبرو دارد.**

□ **توضیح:**

هنگامی که کسی می‌مرد، اطرفیان او لباسی خوب بر تنش می‌کردندو مقداری پول در جیبش می‌گذاشتند که این پول سهم مرده‌شور بود. او پول را برمی‌داشت و در مقابل، با عزت و احترام مرده را می‌شست.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل در پاسخ کسانی گفته می‌شود که پذیرایی و برگزاری میهمانی و جشن و غیره را خرج بیهوده و اضافی بدانند؛ در حالی که پذیرایی خوب از میهمان، هم سنّت است، هم آبروداری میزبان.

۲ـ وقتی کسی احساس کند که به اندازهٔ مقام و اهمیتش به او توجه نکرده‌اند، این مثل را به کار می‌برند.

○ **مردی را به دار می‌بردند، زن می‌گفت: موقع برگشت یک شلیتهٔ گلی برای من بیاور!**

* **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهند بگویند فلانی بسیار خونسرد و پرتوقّع است و شرایط را درک نمی‌کند و جز به سود و خواست خود به هیچ چیز و هیچ کس اهمیت نمی‌دهد، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ـ وقتی بخواهند بگویند در سخت‌ترین شرایط هم امید را نباید از دست داد، حتّی زمانی که تا مرگ چند قدم بیشتر فاصله نیست، این مثل را به کار می‌برند.

○ **مردی که نان ندارد، یک ذرع زبان ندارد.**

زنی که جهاز ندارد این همه ناز ندارد.

○ **مردی گفتند، زنی گفتند!**

* **کاربرد:**

وقتی یک خانم یا آقا مطابق جنسیت و شخصیت خود رفتار نکند یا کاری خلاف جنسیت خود و ویژگی آن انجام دهد، به شکلی که برای طرف مقابل او ـ چه زن باشد چه مرد ـ برخورنده یا توهین‌آمیز باشد، می‌گویند: «ای بابا! مردی گفتند، زنی گفتند....»

○ **مرض که ندارم!**

سگ‌هارم که نگرفته!

○ **مرغ از قفس پرید.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در سال ۱۶۲۵ میلادی، پس از جیمز اول، پسرش چارلز اول به سلطنت رسید. در آغاز حکومت او مردم تصوّر می‌کردند، که او بر خلاف پدر خود، به اصول مشروطه احترام می‌گذارد؛ اما او در همان آغاز سلطنت سه بار مجلس را منحل کرد و هر بار که خود لازم می‌دید، مجلس را افتتاح می‌کرد و اگر کسی مخالفت یا اعتراض می‌کرد، تحت فشار و شکنجه قرار می‌گرفت. آخرین دوره مجلس به دلیل آن که سیزده سال به طول انجامید، «پارلمان طولانی» لقب گرفت. نمایندگان این مجلس تصمیم گرفتند حکومت او را بر اندازند و مذهب انگلستان را به مذهب «پورتین» تغییر دهند؛ به خاطر همین، دو نفر از وزیران متعصب حکومت استبدادی را، یکی را در آغاز و دیگری را مدتی بعد، سر بریدند. بعد از آن، مجلس عامه برای آن که دست چارلز را از انحلال مجلس کوتاه کند، قانونی گذراندند که

شاه بدون اجازه نمایندگان نمی‌تواند مجلس را منحل کند. پس از مدتی اختیار لشکرکشی و انتخاب افسران را از او گرفتند. چارلز اول وقتی دید مجلس بر او تسلط پیدا کرده، تصمیم گرفت بدون خبر به مجلس برود و پنج تن از نمایندگان مخالف را دستگیر و توقیف کند؛ اما آن نمایندگان از این توطئه با خبر شدند و آن روز به مجلس نیامدند و خود را پنهان کردند؛ یعنی به اصطلاح: مرغ از قفس پرید! از آن پس این مثل با این معنی رواج پیدا کرد.

* **کاربرد:**

۱- وقتی شخصی به علت احساس خطر در محلی حاضر نشود یا از دامی که دشمن برایش چیده، با آگاهی قبلی فرار کند، می‌گویند: «مرغ از...»

۲- وقتی که برای انجام کاری فرصت از دست برود و دیگر نشود کاری کرد، می‌گویند: «مرغ از قفس پرید.»

○ **مرغ پر قیمتی، عمرش کوتاه است.**

□ **توضیح:**

بعضی از جانوران به دلیل داشتن پوست یا پر زیبا و بعضی مانند فیل به خاطر عاج گرانبهایشان، همواره از سوی شکارچیان و تجار پوست و عاج تهدید می‌شوند و متأسفانه بسیاری از این موجودات زندگی طبیعی خود را از دست داده‌اند و نسلشان رو به انقراض و نابودی است.

* **کاربرد:**

این مثل در مورد افراد بزرگوار و اندیشمندی به کار می‌رود که به دلیل فکر، عقیده یا دانش و آگاهی‌شان همواره مورد تعرض و آزار دشمنان قرار می‌گیرند و گاه به خاطر همین، زندگی خود را نیز از دست می‌دهند.

○ **مرغی که انجیر می‌خورد، نوکش کج است.**

* **کاربرد:**

هر کاری از هر کسی برنمی آید.

○ **مرغ گرسنه، خواب ارزن می‌بیند!**

تشنه خواب آب می‌بیند، گشنه خواب نان.

○ **مرغ نیست که پایش را ببندم.**

□ **توضیح:**

معمولاً بعد از شکار پرندگان و مرغان، پای آن‌ها را می‌بندند تا نتوانند دوباره فرار کنند و به طور کلی بستن پای موجودی، به معنی اسارت و گرفتاری اوست.

* **کاربرد:**

این مثل را کسی بر زبان می‌آورد که نتوانسته فرزندش یا شخص عزیز دیگری را کنترل کند و

او را به شکلی نگه دارد. او می‌گوید: «مرغ نیست که...»
یعنی نتوانستم او را با زبان نگه دارم، به زور هم که نمی‌شود؛ پس باید به شکل‌های مناسب دیگری غیر از زور و فشار، از آدم‌ها، به خصوص کودکان و نوجوانان مراقبت کرد.

○ **مرغ همسایه، غاز است!**

□ **توضیح:**

غاز معمولاً از مرغ کمیاب‌تر و گران‌تر است.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی به آنچه که خودش دارد، قانع نباشد و چشم به مال، دارایی، خانه، لباس و... دیگران داشته باشد و اموال و دارایی‌ها و امکانات دیگران به چشم او بهتر، کامل‌تر، زیباتر جلوه کند، می‌گویند: «مرغ همسایه...»
یعنی آنچه که خودش دارد برایش بی‌ارزش است؛ اما آنچه که مال دیگران است، برایش همه چیز است.

■ **مشابه:**

● آفتاب خانه همسایه گرم‌تر است.
● نعمت ما به چشم همسایه — صد برابر فزون کند پایه
(رشید یاسمی)

● چون زچشم نیاز می‌بینند — مرغ همسایه، غاز می‌بینند
● بچه همسایه زود بزرگ می‌شود.
● آش همسایه روغن غاز دارد.

○ **مرغ یک پا دارد!**

□ **توضیح:**

می‌گویند: بازرگانی می‌خواست برای قاضی شهر غذایی بفرستد و با این کار به او رشوه بدهد تا در روز دادگاه به نفعش رأی بدهد.
بازرگان مرغی پخت و به وسیله نوکرش آن را به در خانهٔ قاضی فرستاد. بوی خوبِ مرغ پخته، شکم گرسنه نوکر را به قار و قور انداخت. مدتی در مقابل آن بوی هوس‌انگیز مقاومت کرد؛ امّا عاقبت تسلیم شد، گوشه‌ای نشست، یکی از پاهای مرغ را کند و خورد. سپس با خود گفت: «اگر از من بپرسند که یکی از پاهای مرغ چه شده، می‌گویم مرغ‌های محلهٔ ما یک پا دارند.»
نوکر غذا را به خانه قاضی برد. قاضی روپوش غذا را کنار زد و دید مرغش یک پا دارد. رو به نوکر کرد و گفت: «پس یک پای دیگر مرغ کو؟!»
نوکر گفت: «عالی جناب، مرغ‌های ما یک پا دارند.»
قاضی دستور داد که نوکر را کتک بزنند تا اعتراف کند که یک پای مرغ را خورده است. نوکر کتک می‌خورد و همچنان سر حرف خود ایستاده بود و می‌گفت: «مرغ یک پا دارد!»

* **کاربرد:**

این مثل به کنایه در مورد کسی استفاده می‌شود که بسیار لج‌باز است، بر حرف و نظر خود پافشاری می‌کند، بی‌دلیل سخن خود را تکرار می‌کند و به هیچ عنوان حاضر نیست از حرف خود برگردد.

○ **مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است!**

* **کاربرد:**

انجام هر کاری شرایطی دارد و انجام دهندهٔ آن باید شایستگی‌ها و توانایی‌هایی داشته باشد که در همه کس یافت نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر می‌خواهد و مرد کُهن
● کاری که چشم می‌کند ابرو نمی‌کند.
● شغالی که مرغ می‌گیرد بیخ گوشش زرد است.
● هر خاتونی آشی می‌پزد.
● آن، مرغ این انجیر نیست.

○ **مرغی که هر روز تخم می‌کند، باید زیرش پنبه گذاشت.**

□ **توضیح:**

مرغ تخم‌گذار، در شرایط خوب سنی و تغذیه، تا مدتی از طول زندگی خود می‌تواند هر روز تخم بگذارد. البته این مربوط به مرغ‌های خانگی و محلی است. امروزه شرایط علمی و مرغداری به گونه‌ای است که در مرغداری‌ها با به وجود آمدن شرایط خاص و دستگاه‌های پیشرفته، این امر به سادگی انجام می‌گیرد.

* **کاربرد:**

اگر کسی سود و فایده‌ای برای دیگران داشته باشد و این سود و فایده دائم و منظم باشد، باید به او احترام گذاشت و قدر او را دانست و شرایط زندگی و محیطی خوبی برای او فراهم کرد.

○ **مرگ برایش عروسی است!**

* **کاربرد:**

آن‌قدر بدبخت و فقیر و بیچاره است که خوشی و آسایش در این زندگی، برایش محال و غیر ممکن به نظر می‌رسد. به حدّی که مرگ برایش عروسی است.

○ **مرگِ خَر، عروسی سگ است.**

* **کاربرد:**

این مثل وصف موجودات نادان و فرصت‌طلبی است که هر دم در پی فرصتی برای سودجویی و بهره‌گیری از دیگران هستند و گرفتاری و سختی مردم درمانده، فرصت خوبی

برای سودجویی و فرصت‌طلبی آن‌هاست. چنین انسان‌هایی معمولاً بدون رنج و زحمت و تلاش، فقط از ثمره تلاش دیگران یا فروافتادن و نابودی آن‌ها به نان و نوایی می‌رسند.

○ **مرگ خوب است؛ اما برای همسایه!**

✽ **کاربرد:**

انسان‌های خودخواه و دنیاپرست، هر حادثهٔ بدی را برای دیگران می‌خواهند و همیشه به فکر این هستند تا وجود خود را از بلاها و آسیب‌ها دور نگه دارند. با این که مرگ، نداری، فقر و آسیب و بلا را حادثه‌هایی طبیعی می‌دانند؛ اما این جور چیزها را فقط به دیگران روا می‌دانند.

■ **مشابه:**

● از من به دَر، به جَوال کاه.

● چرا او را نمی‌کشید که چشم من بترسد.

○ **مرگ می‌خواهی برو گیلان!**

□ **توضیح:**

در زمان‌های گذشته، گیلان پر از مرداب و مانداب بود و پشه‌های مالاریا فراوان. در فصل تابستان، بیماری‌های مختلفی بین مردم رایج می‌شد که در بسیاری موارد موجب مرگ آنان می‌گشت.
شاید این وضع دلیل بوجود آمدن مثل بالا باشد؛ اما مورد دیگر این است که در گیلان رسم بود اگر در خانواده‌ای کسی فوت می‌کرد، همسایگان و دوستان و آشنایان یک هفته تمام امکانات و آسایش و راحتی را برای بازماندگان او فراهم می‌کردند؛ به طوری که شام و ناهار آنان را نیز آماده می‌کردند و به در خانه شان می‌آوردند و از عزاداران و تسلیت گویندگان پذیرایی می‌کردند.

✽ **کاربرد:**

وقتی کسی زندگی راحت و مرفه خوبی داشته باشد و باز هم ناشکری کند و اظهار نارضایتی، به طنز و کنایه از این مثل استفاده می‌شود؛ یعنی اگر دردی نداری، فقط مشکل مردن داری، بهتر است بروی گیلان که هم در آن‌جا راحت می‌میری، هم بازماندگانت به رنج و عذاب نمی‌افتند!

○ **مرگ یک بار، شیون یک بار.**

□ **توضیح:**

به سوگ نشستن و شیون و زاری در مرگ عزیزان یکی از مراسم معمول در ایران است.

✽ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهیم بگوییم خوب یا بد، تلخ یا شیرین، فرقی نمی‌کند. فقط این ماجرا باید تمام شود، از این مثل استفاده می‌کنیم و با بیان آن، آمادگی خود را برای هر نتیجه‌ای اعلام می‌کنیم.

۲ـ بلایی که قرار است بر سرمان بیاید، هر چه زودتر، بهتر. کاری که باید بشود، بگذار بشود.

■ **مشابه:**

● دزدی که آخر شب می‌زند، بگذار سر شب بزنند.

○ **مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.**

□ **توضیح:**

این مثل، یک مصرع از این بیت سعدی است:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود — مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

✽ **کاربرد:**

برای به‌دست آوردن هر خواسته، مزد، پاداش یا سود، باید زحمت کشید و تلاش کرد.

○ **مزد اگر می‌طلبی، طاعت استاد ببر.**

□ **توضیح:**

این مثل یک مصرع از بیت زیر است:

سعی ناکرده در این راه به جایی نرسی — مزد اگر می‌طلبی، طاعت استاد ببر

○ **مُزد* خَر دَوانی، خَر چرانی است.**

✽ **کاربرد:**

وقتی کسی کار بی‌ثمر و بی‌نتیجه‌ای انجام داده و توقع پاداش یا نتیجهٔ بسیار بالا و عالی را دارد، دیگران به او می‌گویند: «مزد...»

یعنی مزد و پاداش هر کاری، به اندازهٔ ارزش همان کار است. انتظار نداشته باش به خاطر کار بی‌ارزشی که انجام داده‌ای، پاداش یا حاصل بالا و باارزشی نصیب تو بشود.

□ **معنای لغت:**

* مزد: پاداش، بهای کار

○ **مزد کارگر صنّار*،مزد کار فرما هفت صنّار.**

✽ **کاربرد:**

این مثل در تأیید و تأکید بر حق مدیریت یا حق کارفرما بیان می‌شود؛ یعنی اداره کردن یک مجموعه یا برنامه‌ریزی انجام کار توسط کارفرما یا مدیر از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است.

□ **معنای لغت:**

* صنّار: واحد پول به ارزش یک دهم ریال

○ **مزد «هیه»، «جرینگ» است.**

□ **توضیح:**

روزی شخصی از جنگلی می‌گذشت. مردی را دید که آستین‌ها را بالا زده، تبر به دست گرفته و با زحمت بسیار هیزم می‌شکند. مرد رهگذر کنار درختی تنومند در سایه نشست و مشغول تماشای هیزم شکن شد. هر بار که او تبر را با قدرت بلند می‌کرد و بر کُنده چوب می‌زد، مرد با صدایی بلندی گفت: «هیه!»
هیزم شکن تبر می‌زد و مرد در حالی که در سایه لمیده بود، می‌گفت: «هیه!»
عاقبت، کار هیزم‌شکن تمام شد. هیزم‌ها را روی هم چید و با طنابی محکم بست. مرد از جا بلند شد، خاک لباسش را تکاند و گفت: «قبل از رفتن، دستمزد مرا بده!»
هیزم‌شکن با تعجب پرسید: «کدام دستمزد؟ مگر کاری کرده‌ای که از من دستمزد می‌خواهی؟»
مرد پاسخ داد: «بله، کار کرده‌ام. هر بار که تبر را بالا می‌بردی و بر کُنده می‌کوبیدی، من می‌گفتم: «هیه! حالا هم مزدم را می‌خواهم.»
هیزم‌شکن کمی فکر کرد و گفت: «باشه! مزدت را هم می‌دهم!»
آنگاه دست در جیب کرد و تعدادی سکّه بیرون آورد. مرد تنبل با خوشحالی به سکّه‌ها نگاه کرد و در دل به ساده لوحی هیزم‌شکن خندید. دستش را جلو برد تا سکّه‌ها را بگیرد که هیزم‌شکن گفت: «صبرکن! عجله نکن. کمی عقب بایست و خوب به مزدت گوش بده!»
بعد سکّه‌ها را در دست تکان داد؛ به طوری که صدای جرینگ، جرینگ به هم خوردن آن‌ها به گوش رسید. مرد با تعجب به کارهای هیزم‌شکن نگاه می‌کرد. هیزم‌شکن گفت: «مزد «هیه» گفتن تو، صدای «جرینگ» سکّه هاست!»

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی در برابر کاری که انجام نداده یا بسیار کم و ناچیز بوده، مزدی بخواهد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **مزَن فال بد که آورد حال بد.**

✱ **کاربرد:**

سعی کن دربارهٔ همه چیز، خوب فکر کنی و برای همهٔ کارها عاقبت خوش در نظر بگیری، اگر ناامید و بدبین باشی، بد می‌آوری.

○ **مژدگانی که گربه عابد شد!**

□ **توضیح:**

این مثل مصرع اول این بیت عبید زاکانی است:

مژدگانی که گربه عابد شد — عابد و زاهد و مسلمانا

و حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی گربه‌ای مجلس میهمانی ترتیب داد و موش‌ها را هم دعوت کرد تا در آن مجلس شرکت کنند و قول داد که با موش‌ها کار نداشته باشد و گفت که دیگر توبه کرده و موش‌ها را نمی‌خورد و با آن‌ها دوست است.

موش‌ها هم از همه جا بی‌خبر، حرف گربه را باور کردند و دسته جمعی به میهمانی گربه آمدند. وقتی همهٔ موش‌ها جمع شدند، گربه ابتدا خود را دوست و رفیق آن‌ها نشان داد و حسابی از آن‌ها پذیرایی کرد. همهٔ موش‌ها به گربه اعتماد کردند و دور او حلقه زدند. در همین موقع، طبع اصلی گربه نمایان شد. او به میان موش‌ها پرید و آن‌ها را گرفت. تعدادی از موش‌ها اسیر شدند و تعدادی هم فرار کردند، و داستان عابدنمایی و توبه قلّابی گربه را برای موش‌ها تعریف کردند تا برای دیگران درس عبرتی باشد.

* **کاربرد:**

وقتی کسی با ریاکاری و فریب‌کاری، طوری وانمود کند که دوست مردم است، اما در باطن و پنهان، خوی پلیدی داشته باشد، این مثل را در مورد او به کار می‌برند.

○ **مُستَمع،* صاحب سُخن** را بر سر ذوق آوَرَد.**

□ **توضیح:**

هر آدمی وقتی که ببیند شنونده یا شنوندگان با دقت و علاقه به حرف‌هایش گوش می‌دهند، شور و شوقش برای سخن گفتن و گفتن حرف‌های زیبا، بیشتر می‌شود.

* **کاربرد:**

اگر دوست داری حرف‌های خوبی بشنوی، باید شنوندهٔ خوبی هم باشی. نمی‌شود که تو شنونده بدی باشی؛ اما توقع داشته باشی بهترین و شیواترین سخنان و سخنرانی‌ها را بشنوی.

□ **معنای لغات:**

* مُستمع: شنونده، کسی که به سخنرانی یا حرف‌های دیگران گوش می‌کند.

** صاحب سخن: گوینده، کسی که در حال سخنرانی یا صحبت کردن است.

○ **مستوری* بی‌بی از بی‌چادری است.**

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل به طعنه در مورد کسی به کار می‌رود که چندان هم نجیب و با حیا نباشد؛ ولی از پاکی و نجابت و متانت او تعریف کنند.

۲ـ همچنین وقتی می‌دانیم یک نفر، کاری را به خاطر این انجام نمی‌دهد که توانایی‌اش را ندارد، نه به خاطر این که دلش نمی‌خواهد یا ملاحظه می‌کند، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

- خانه ماندن عروس از بی‌چادری است.
- حمام نرفتن بی‌بی از بی‌چادری است.
- آب نمی‌بیند و گرنه شناگر قابلی است.

□ **معنای لغت:**

* مستوری: پاکدامن و پوشیده بودن، در خانه نشستن.

○ **مسجد را نساخته، کور عصایش را زد.**

□ **توضیح:**

معمولاً افراد گدا یا نیازمند، اطراف مساجد یا اماکن مقدّس پرسه می‌زنند، به این امید که کسی نذر یا صدقه‌ای به آن‌ها بدهد.

✱ **کاربرد:**

وقتی شخصی سودجو و فرصت طلب به امید بهره و نفع شخصی در کاری مداخله یا اظهارنظر کند، از این مثل استفاده می‌شود. این گونه افراد بدون مشارکت و همکاری در کاری، توقع استفاده و سود بردن از آن را دارند.

■ **مشابه:**

● مسجد نساخته، گدا دورش جمع شده.

○ **مسجد نساخته، دورش را گدا گرفته!**

□ **توضیح:**

معمولاً فقرا و بینوایان به سراغ کسانی می‌روند که مهربان و خدا ترس هستند. مسجد جای آدم‌های باخداست و گداها چون دریافته‌اند که مردم باخدا مهربان‌تر و دلسوزترند، دور و بر مسجد و مکان‌های مذهبی دیگر به گدایی می‌پردازند.

✱ **کاربرد:**

هنوز کاری را سر و سامان نداده، سر و کلّه عده‌ای راحت طلب، متوقّع یا طفیلی پیدا می‌شود؛ آدم‌هایی که می‌خواهند بدون کار و تلاش، از جایی یا کاری استفاده کنند و منفعت ببرند.

■ **مشابه:**

● هنوز مسجد را نساخته، کور، عصایش را زد.

○ **مسکین* خر ار چه بی‌تمیز** است   چون بار همی برد***، عزیز است**

✱ **کاربرد:**

۱ـ حتی چهارپایی مثل خر هم به خاطر بارکشی عزیز است؛ حتی خر هم به خاطر بارکشی یک ارج و ارزشی دارد، پس تو هم سعی کن ارزش و فایده‌ای داشته باشی.
سخنی و نصیحتی به آدم تنبل و بی‌کاره و موجودات نادان و غافل که همیشه انگل و بی‌فایده هستند.

۲ـ این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که نزد اطرافیان، ارزش و احترام ندارند و آن‌ها را فقط به خاطر کار کشیدن و سوء استفاده می‌خواهند.

□ **معنای لغات:**

* مسکین: بیچاره، دردمند

** بی‌تمیز: آن که قدرت تشخیص و عقل و خرد ندارد.
*** بار هَمی بَرَد: همیشه بار می‌برد، همیشه کارش بردن بار است.

○ **مسکین خرک آرزوی دم کرد   نایافته دم دو گوش گم کرد**

بیچاره خر آرزوی دم کرد.

○ **مسلمان نشنود، کافر نبیند!**



□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از این بیت است:

بگو تا آتش جانم نشیند   مسلمان نشود، کافر نبیند

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند از شدت بدی و سختی وضعیتی حرف بزنند و آرزو کنند که چنین وضعیتی برای هیچ کس پیش نیاید، این مثل را می‌آورند.

○ **مشتری آخر شب، خونش گردن (پای) خودش است.**

* **کاربرد:**

۱ـ اگر شب هنگام و زمانی که بیشتر مغازه‌ها بسته‌اند، نیاز به خرید چیزی پیدا کنیم، تنها مغازه‌ای که باز است، نرخ کالایش را چنان بالا می‌برد که با خون‌بهای مشتری فرقی ندارد! این مثل در چنین مواقعی به کار می‌رود.

۲ـ معمولاً در بعضی از مغازه‌ها، مانند میوه‌فروشی، قصابی و...، آخر شب تنها کالاهایی یافت می‌شود که در طول روز کسی آن‌ها را نخریده و تازه و مرغوب نیستند کسی که آخر شب برای خرید می‌رود، چنین کالاهایی نصیبش خواهد شد.

○ **مشت، نمونهٔ خروار*.**

□ **توضیح:**

مشت به معنی یک مشت، مثالی برای حجم کم از یک کالاست. خروار هم مثالی است برای نشان دادن حجم زیاد.

* **کاربرد:**

۱ـ اشاره به این است که نمونه یک کالا، نشان دهندهٔ کیفیت و وضعیت مقدار کل کالاست. اگر کیفیت مطلوبی در اندازهٔ کمی از یک کالا مشاهده شود، کل آن کالا هم دارای همان کیفیت است.

۲ـ این یک نفر را ببینی، همهٔ آن‌ها مثل این هستند.

۳- همین کار و اخلاق کوچکش، نشان دهندهٔ همهٔ کارها و خلق و خوی اوست.

□ **معنای لغت:**

* خروار: مقدار باری که بر خر می‌نهادند؛ واحد اندازه‌گیری وزن، معادل ۳۰۰ کیلوگرم

○ **مُشتی که پس از جنگ به یاد آید، باید بر سر خود کوفت!**

✽ **کاربرد:**

انجام هر کاری در وقت و موقع مناسب مفید و اثرگذار است. اگر دیر شود، نتیجه‌ای مطلوب نخواهد داشت.

○ **مُشک آن است که خود ببوید، نه آن که عطار* بگوید.**

□ **توضیح:**

مُشک مادهٔ معطری است که در کیسه‌ای کوچک و زیر شکم آهوی نر قرار دارد. مشک تازه، ماده‌ای روغنی، معطر و قهوه‌ای رنگ است. خشک شدهٔ آن سخت و شکننده و رنگش قهوه‌ای تیره مایل به سیاه می‌شود و بوی تندی دارد.

از مشک در ساخت عطر و خوشبو کردن بعضی نوشیدنی‌ها استفاده می‌شود. این ماده به دو صورت در بازار فروخته می‌شود؛ یکی این که مشک و کیسهٔ آن را پس از شکار آهو از زیر پوستش خارج می‌کنند و با همان کیسه می‌فروشند. دیگر این که مشک را از کیسه بیرون می‌آورند و می‌فروشند. معمولاً مشکی که به طریق اول فروخته شود، مرغوب‌تر است و قیمت گرانتری نیز دارد؛ چون اگر مشک از کیسه خارج شده باشد، احتمال دارد مواد دیگری به آن اضافه شود و خالص نباشد.

✽ **کاربرد:**

هر چیز باید خودش خاصیت خود را نشان دهد. با تعریف کردن و گفتن این که چنین است و چنان است، نمی‌توان به خصوصیات و ویژگی‌های چیزی اضافه کرد. این مثل در تأکید این مطلب به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● عروسی را که مادر تعریف کند، برای آقا دایی خوب است.

□ **معنای لغت:**

* عطار: عطر فروش، دارو فروش کسی که قند و چای و ادویه مختلف می‌فروشد.

○ **مشکل پسند، پِشْکِل پسند می‌شود.**

✽ **کاربرد:**

این مثل به تمسخر دربارهٔ کسانی به کار می‌رود که هیچ چیز و هیچ کس را نمی‌پسندند و در هر چیز عیبی می‌بینند؛ امّا در پایان، به داشتن بدتر از آن هم رضایت می‌دهند.

○ **مشکلی نیست که آسان نشود.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرع اول شعر زیر است:

مشکلی نیست که آسان نشود　　　مرد باید که هر اسان نشود

✽ **کاربرد:**

هر کاری، هر مشکلی و هر گرفتاری راه چاره‌ای دارد. فقط باید با صبر و تحمّل و فکر به دنبال راه چارهٔ آن گشت؛ به طور کلی برای همهٔ آدم‌ها مشکل پیش می‌آید؛ یکی دوتا هم نه؛ فراوان! فقط باید متوجه بود که برای حل آن‌ها، به شکل درست و مناسبی اقدام شود.

○ **مشمار عدوی* خُرده را خُرد!**

✽ **کاربرد:**

نباید مسائل و مشکلات کوچک را بی‌اهمیّت دانست و نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت بود؛ زیرا حتی کوچک‌ترین مشکلات می‌توانند به مشکلاتی بزرگ و غیر قابل حل تبدیل شوند. دشمن ضعیف و ناتوان هم ممکن است روزی دشمن بزرگ و خطرناکی شود؛ زیرا از کینه‌های کوچک است که دشمنی‌های بزرگ ساخته می‌شود.

■ **مشابه:**

● دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.
● آتش اگر اندک است، حقیر نباید داشت.
● دشمن خُرد است بلای بزرگ.
● هست سرمایهٔ احراق** جهانی، شرری***.

□ **معنای لغات:**

* عدو: دشمن
** احراق: آتش سوزی
*** شرر: جرقهٔ کوچک آتش که به هوا می‌رود.

○ **مصیبت بود، پیری و نیستی!**

□ **توضیح:**

این مثل بخشی از شاهنامهٔ فردوسی است:

بنوش و بپوش و ببخش و بده　　　برای دگر روز چیزی بنه
مبادا که در دهر دیر ایستی　　　مصیبت بود پیری و نیستی

✽ **کاربرد:**

از امروز باید به فکر زمان پیری بود تا در آن زمان هم بتوان مستقل و متکی به خود زندگی کرد. با آینده‌نگری می‌توان از مال و ثروت امروز برای زمان پیری و ناتوانی پس‌انداز کرد.

○ **مُعاملهٔ پدر و فرزندی است**

□ **توضیح:**

معمولاً در هو نوع معامله‌ای، هر دو طرف سعی می‌کنند سود و منفعت بیشتری به‌دست آورند. یا اگر خیلی با انصاف باشند، سعی می‌کنند که سود مساوی و یکسانی داشته باشند.

✹ **کاربرد:**

در بعضی کارها و معامله‌ها که دو طرف خیلی رعایت یکدیگر را می‌کنند و زیاد به فکر مصالح خود نیستند، از این مثل استفاده می‌شود و منظور این است که دو طرف معامله، مثل پدر و فرزند هستند و به فکر خود نیستند؛ بلکه سودِ طرف مقابل را هم در نظر می‌گیرند.

○ **معلوم نیست امروز از روی چه دنده‌ای بلند شده!**

□ **توضیح:**

در فرهنگ عامّه، اعتقاد بر این است که اگر شخصی صبح از روی دندهٔ راست خود بیدار شود (یعنی پهلوی راست خوابیده باشد و در همان حال بیدار شود)، سرحال و خوش طبع و خوش اخلاق خواهد بود و اگر از روی دندهٔ چپ بیدار شود، کج خلق و بداخلاق خواهد بود.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی از اول وقت بدزبانی و بداخلاقی کند، بدون آن که دلیل مشخص و قابل قبولی داشته باشد، به طنز و کنایه این مثل را خواهد شنید.

■ **مشابه:**

امروز از دندهٔ چپ بلند شده!

○ **معلوم نیست این حمام خرابه چندتا جامه‌دار می‌خواهد.**

□ **توضیح:**

در حمام عمومی هنگامی که مشتریان برای استحمام وارد حمام می‌شوند، لباس‌های خود را در محل مخصوصی قرار می‌دهند. یک نفر معمولاً به عنوان جامه‌دار حمام مسؤول مراقبت از لباس‌های مشتریان است که دزد به اموالشان نزند.

✹ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که چند نفر خود را اختیاردار و مسؤول جایی بدانند و هر یک نیز دستورات خاص خودشان را بدهند.

○ **مغز بادام خورده.**

زردهٔ تخم‌مرغ به چانه‌اش بسته

○ **مفت باشد کوفت باشد.**

✹ **کاربرد:**

بعضی از آدم‌های فرصت‌طلب و سودجو از هر چیز که رایگان باشد و برایش پولی نپردازند،

استفاده می‌کنند؛ حتی اگر به آن نیازی نداشته باشند. این مثل به کنایه در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● آخوند که مفت شد، موش‌های خانه را هم باید عقد کرد.
● کارد که مفت شد آدم باید شکم خودش را پاره کند.
● اگر قبر مفت گیر آدم آمد، باید برود تویش بخوابد.
● طناب مفت که گیرش بیاید، خودش را دار می‌زند.
● سرکهٔ مفت از عسل شیرین‌تر است.

○ **مقابل توپچی ترقّه دَر می‌کند!**

□ **توضیح:**

صدای توپ بلند است و کر کننده و صدای ترقّه به بلندی صدای توپ نیست.

✵ **کاربرد:**

اگر کسی پیش داناتر، واردتر و بزرگ‌تر از خودش، ادّعای دانایی و آگاهی و مهارت بکند، این مثل را می‌شنود.

■ **مشابه:**

● پیش قاضی و معلق بازی؟!
● پیش کولی و پشتک و وارو؟!

○ **مکافات به آن دنیا نمی‌ماند.**

□ **توضیح:**

روز رستاخیز روزی است که خداوند به اعمال انسان‌ها رسیدگی می‌کند و پاداش و جزای همه را می‌دهد. اعمالی که انسان‌ها در این دنیا انجام داده‌اند، تعیین می‌کند که در آن جهان، در کجا و چگونه زندگی کنند.

✵ **کاربرد:**

این مثل پاسخ به دل‌شکسته‌ای است که از کسی یا کسانی ظلم و ستم دیده و توان دادخواهی و گرفتن حق خود را ندارد. با گفتن این مثل، او را به صبر و تحمل دعوت می‌کنیم و امیدوار می‌نماییم که صبر کن! آنان در همین دنیا به سزای عملشان خواهند رسید.

■ **مشابه:**

● دنیا دار مکافات است.
● مکافات خانه همین دنیاست.

○ **مگر آرد به دهانت بود؟!**

□ **توضیح:**

وقتی کسی نتواند درست صحبت کند یا منظورش را آن طور که باید بیان کند یا نتواند پیامی را به کسی

برساند، یا آن جا که باید حرف بزند، سکوت کند این مثل را خواهد شنید.

○ **مگر به اسب شاه گفتم یابو*؟!**

□ **توضیح:**

در گذشته اگر شخصی به خان، شاه، ارباب یا هر بزرگی کوچک‌ترین جسارتی می‌کرد، خود و خانواده‌اش نابود می‌شدند. می‌گویند در عهد محمد علی شاه، چوپانی گوسفندش را نزدیک قنات شاه برده بود تا آب بنوشد. دست بر قضا یکی از گوسفندان پشکلی به آب انداخت. نگاهبانان یکدیگر را خبر کردند و به جرم این که به آب شاه جسارت شده، همهٔ گوسفندان چوپان بیچاره را غارت کردند.

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی به کار می‌رود که به خاطر جرمی کوچک، مجازات سنگینی تعیین شده باشد یا برای عملی که چندان مهم نیست، مجازات شویم یا به خاطر سخنی که چندان هم بد نبوده، مورد سرزنش قرار گیریم.

■ **مشابه:**

- پشت مسجد شاه داد زده آی سیب‌زمینی!
- به دیزی گفته: هر کاره!
- سنگ به رودخانه خدا انداخته.
- به کاظم آقا گفته کوظم آقا!

□ **معنای لغت:**

* یابو: به گروهی از اسب‌های بارکش گفته می‌شود که قوی هیکل، ولی کندرو هستند و سم‌های پهن و پاهای کوتاه دارند.

○ **مگر پی آتش آمده‌ای؟**

□ **توضیح:**

به نظر می‌رسد ریشهٔ این مثل بسیار قدیمی باشد. یعنی مربوط به زمانی که روشن کردن آتش کار دشواری بود و به خاطر همین، برای روشن کردن اجاق، از خانهٔ همسایه آتش می‌آوردند و این کار باید سریع و با عجله انجام می‌شد.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که میهمان یا تازه واردی هنوز ننشسته، قصد بازگشت و رفتن کند، می‌گویند: «چرا این قدر عجله داری؟! مگر پی آتش آمده‌ای؟!»

○ **مگر خونت از خون دیگران رنگین‌تر است؟!**

✱ **کاربرد:**

تو هم با دیگران برابری و هیچ فرقی با آن‌ها نداری. پس حق بیشتری هم نداری. عزیزتر از دیگران نیستی. هر چه برای آن‌ها پیش بیاید برای تو هم پیش خواهد آمد.

○ **مگر سگ هار تو را گرفته؟!**

□ **توضیح:**

بیماری هاری یکی از بیماری‌هایی است که از حیوان به انسان منتقل می‌شود؛ در صورتی که سگ بیمار، انسانی را با دندان مجروح کند، بزاق دهان حیوان وارد خون انسان می‌شود و او را بیمار می‌کند. شخص بیمار به هرکس و هر چیز، انسان، حیوان، درخت، دیوار و... حمله می‌کند و به خود و دیگران صدمه می‌زند. علائم دیگری نیز در بیمار مشاهده می‌شود؛ مانند: اندوه، خشم، اختلال حواس، خواب‌های آشفته، فرار از روشنایی و پناه بردن به تاریکی، سرخی رنگ پوست و...

✹ **کاربرد:**

این مثل به کسی گفته می‌شود که بی‌دلیل با همه سرجنگ و دعوا دارد و عصبانی و بداخلاق است.

○ **مگر شاخ غول را شکسته؟!**

✹ **کاربرد:**

اگر بخواهیم بگوییم کاری که یک نفر انجام داده، آن چنان که خود ادعا می‌کند یا دیگران فکر می‌کنند، بزرگ و مشکل نبوده است، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **مگر قرآن خدا غلط شده؟!**

□ **توضیح:**

قرآن آخرین کتاب آسمانی است. خداوند بزرگ در قرآن گفته است: «ما قرآن را فرو فرستادیم و خودمان هم آن را نگه‌داری می‌کنیم.»

با این حساب، هرگز به قرآن غلط و اشتباه راه پیدا نخواهد کرد.

✹ **کاربرد:**

وقتی اتفاق بی‌اهمیتی افتاده و در نتیجه مشکل چندانی هم به وجود نیامده باشد، با استفاده از این مثل بر بی‌اهمیتی ماجرا تأکید می‌کنیم و به کسی که سعی می‌کند اوضاع را به هم ریخته یا آشفته نشان دهد، پاسخ می‌دهیم.

○ **مگر می‌خواهی موشک هوا کنی؟**

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی از ترس و ناآگاهی و نگرانی، جرأت انجام کاری ساده را نداشته باشد، به‌منظور ساده جلوه دادن کار و جرأت بخشیدن به او، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ گاهی وقت‌ها پیش می‌آید که شخص قصد دارد کاری ساده و آسان را مهم و دشوار نشان دهد تا از این طریق عمل خود را ارزشمند جلوه دهد. در چنین مواردی نیز می‌توان از این مثل استفاده کرد.

○ **مگر نوبرش را آورده‌ای؟**
تنها تو خیار تازه به بازار نیاورده‌ای.

○ **مگس جایی نخواهد رفت جز دکان حلوایی!**
✸ **کاربرد:**
آدم‌های چاپلوس مثل مگس‌هایی هستند که دور شیرینی جمع می‌شوند. یعنی فقط دور و بر آدم‌های پولدار یا با نفوذ می‌چرخند.

○ **مگسی را که تو پرواز دهی، شاهین است!**
✸ **کاربرد:**
رفتار و گفتار کسی که او را دوست داریم، هر چه باشد، برایمان شیرین و دلنشین است. شاید هم این خاصیت عشق است که عیب‌ها را پنهان می‌کند و همه چیز را به زیبایی تمام نمایان می‌سازد. این مثل زبان حال عاشقی است که حتی مگس پرانی معشوق را هم به زیبایی پرواز شاهین می‌بیند!
■ **مشابه:**
● هر چه آن خسرو کند، شیرین بود.
● اسب مشیرالدوله، مشیرالدولهٔ اسب هاست.
● هر عیب که سلطان بپسندد، هنر است.
● فحش از دهن تو طیّبات است.

○ **مگو پوچ، تا نشنوی هیچ و پوچ!**
✸ **کاربرد:**
گویندهٔ سخنان پوچ و بی‌مقدار، سخنان بی ارزش نیز خواهد شنید. هر جور که سخن بگویی، جوابت هم از همان نوع است.
■ **مشابه:**
● که خمیازه، خمیازه می‌آورد.
● جواب های، هوی است!

○ **ملّانصرالدین است؛ سر شاخه نشسته و بیخش را می‌برد!**
□ **توضیح:**
این مثل اشاره به شعر زیبای سعدی دارد:

یکی بر سرِ شاخ و بُن می‌درید — خداوند بستان* نظر کرد و دید
بگفتا که این مرد بَد می‌کند — نه بر کس که بر نفس خود می‌کند

* **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی دست به کاری بزند که نتیجهٔ آن، موجب ضرر و زیان خودش بشود.

□ **معنای لغت:**

* خداوند بستان: در این جا به معنی باغبان است.

○ **ملانصرالدین شده، خرِ سواری‌اش را حساب نمی‌کند.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یک روز ملانصر الدین الاغ‌های همسایه‌اش را قرض کرد تا بتواند با الاغ‌های بیشتری بارش را از صحرا به خانه بیاورد. مجموعه الاغ‌های خودش و همسایه، شش رأس شد. در راه، هر چه شمرد دید پنج الاغ بیشتر نیست. پیش خودش فکر کرد که یکی از الاغ‌ها گذاشته و فرار کرده است. خیلی ناراحت شد. دوستی از راه رسید و مشکل ملا را فهمید و قاه‌قاه خندید. ملا گفت: «چرا می‌خندی؟» پاسخ شنید: «آخر تو الاغی را که روی آن سوار شده‌ای نمی‌شماری.»

* **کاربرد:**

۱ـ در تقسیم اموال چیزی را که برای خودش برداشته، به حساب نمی‌آورد.

۲ـ گیج است و جلو پای خودش را هم نمی‌بیند.

○ **من آقا، تو آقا، خر را کی ببره به صحرا؟**

* **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که هیچ کس حاضر نباشد مسؤولیت انجام کاری را به عهده بگیرد یا هیچ کس خود را در حدّی نبیند که تن به انجام کاری بدهد.

○ **من آن روزی کشته شدم، که گاو سفید را کشتی.**

آن روزی کشته شدم که گاو سفید را کشتی.

○ **من آنم که رستم بود پهلوان. (جوانمرد بود)**

* **کاربرد:**

به کسی گفته می‌شود که کار مهم و نیک دیگران را به حساب خودش می‌گذارد.

■ **مشابه:**

● من آنم که نادر هندوستان را گرفت.

○ **مــن از بــهر حســین در اضــطرابــم   تو از عباس می‌گویی جوابم؟**

□ **توضیح:**

این مثل اشاره به واقعه جانسوز کربلا دارد و حکایت از آخرین لحظه‌های نبرد نابرابر حق و باطل است.

زبان حال زنان و کودکان است که می‌دانند امام و سرورشان شهید خواهد شد.

✸ **کاربرد:**

۱ـ من دربارهٔ چیز دیگری حرف می‌زنم، تو چرا خودت را به راه دیگر می‌زنی و حرف را عوض می‌کنی؟

۲ـ من به مشکل خودم فکر می‌کنم، امّا تو به فکر خودت هستی و مشکل خودت را پیش می‌کشی.

○ **من که نمی‌خورم، امّا برای هر کسی می‌کشید کم است.**

□ **توضیح:**

می‌گویند بچه‌ای سر شام قهر کرد و از سفره کنار کشید. پدر و مادرش به او بی‌اعتنایی کردند، امّا کمی برایش غذا کشیدند و کنار گذاشتند. او که می‌دید هم از قهرش نتیجه نگرفته هم غذای کمی برایش کنار گذاشته‌اند گفت: «من که...»

✸ **کاربرد:**

این مثل را دربارهٔ کسی می‌گویند که هم قهر کرده، هم طلبکار است و سعی می‌کند مقدمات آشتی کردن را فراهم کند.

■ **مشابه:**

● با دست پس می‌زند با پا می‌کشد جلو.

○ **منم همچو پیاده، تو سواری　　ز رنج پایم آگاهی نداری**

سواره از پیاده خبر ندارد.

○ **من لالایی گفتن بلدم، به شرط آن که تو خوابت ببرد.**

✸ **کاربرد:**

من به وظیفه‌ام آشنا هستم و کارم را بلدم، امّا تو هم باید اقدامی بکنی تا به نتیجه برسد.

○ **من زینب زیادی‌ام.**

زینب زیادی.

○ **مو را از ماست می‌کشد.(جدا می‌کند)**

□ **توضیح:**

«مو» به خاطر باریکی بیش از حد، در فرهنگ فارسی نشانهٔ شیء یا موضوعی است که به سختی دیده یا درک شود.

✵ کاربرد:

مثلی است دربارهٔ آدم‌های دقیق و باریک بین که به خاطر این خصلت خود، کوچک‌ترین مورد عیب و نقص یا مشکل یا مسأله‌ای را متوجه می‌شوند و آن را بر ملا می‌کنند یا موردهایی را متوجه می‌شوند که بقیه به آسانی از کنار آن رد می‌شوند.

■ مشابه:

● رد پای مورچه را از روی کاسه چینی برمی‌دارد.

○ مورچگان را چو بود اتفاق　　　　شیر ژیان را بدرانند پوست

یکی یک مو به کچل بدهند، کچل مودار می‌شود.

○ مورچه چیه که کلّه و پاچه‌اش چی باشه؟!

□ توضیح:

کلّه‌پاچه غذای سنتی و ایرانی است که از کلّه و پاچهٔ گوسفند یا گاو تهیه می‌شود. کلّه پاچه شامل: پاچه، زبان، مغز، بناگوش و چشم می‌شود!

✵ کاربرد:

۱ـ با به کار بردن این مثل، می‌خواهیم بگوییم اصل موضوع بی‌اهمیت است؛ چه برسد به چیزهایی که به آن موضوع مربوط می‌شوند.

۲ـ همچنین اگر بخواهیم بگوییم فلان کس، خودش چندان آدم مهم و باارزشی نیست، حالا چه رسد به اطرافیان و همراهانش، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ مشابه:

● سگ چیست که پشمش باشد؟!

● گنجشک چیست که آبگوشتش باشد؟!

○ مورچه که پر درآورد، عمرش به آخر رسیده.

□ توضیح:

مورچه‌های نر پر دارند و عمر آن‌ها خیلی کوتاه است؛ زیرا پس از جفت‌گیری با مورچهٔ ماده می‌میرند؛ به‌خاطر همین، مورچه بدون پر بسیار زیاد است؛ امّا مورچه پردار فقط در دو سه روز سال دیده می‌شود.

✵ کاربرد:

بعضی وقت‌ها افراد حقیر و ناتوان، تحت تأثیر شرایطی خاص بلند پرواز و زیاده‌طلب می‌شوند و همین حالت موجب می‌شود تا زندگی آرامی که داشته‌اند، دچار سختی و فراز و نشیب شود. چه بسا که همین فراز و نشیب موجب نابودی خود شخص نیز گردد. این مثل اشاره به چنین وضعیتی دارد.

■ **مشابه:**
- فوّاره چون بلند شود، سرنگون شود.
- مور همان به که نباشد پرّش.
- موری که پر برآرد، عمرش رسد به آخر.

○ **موش با هنبونه کاری ندارد، هنبونه با موش کار دارد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ من از سر او دست برداشته‌ام، او از سر من دست برنمی‌دارد.

۲ـ کسی که مزاحمش بود گذاشته رفته، ولی او خودش به سراغ مزاحم می‌رود و برای خودش مشکل درست می‌کند.

○ **موش به سوراخ نمی‌رفت، جارو به دمش می‌بست.**

✹ **کاربرد:**

بعضی‌ها هنگام سختی و گرفتاری، نه تنها راه حلّی برای حلّ مشکلات پیدا نمی‌کنند، بلکه با کارهای غیر منطقی یا بدون فکر و اندیشه، مشکلات را بیشتر هم می‌کنند؛ مثل موشی که خودش نمی‌توانست از سوراخ رد بشود، جارو هم به دمش بسته بود!

■ **مشابه:**
- یک لایش کردیم نرسید، دولایش می‌کنیم، برسد.

○ **موشک جواب موشک.**

□ **توضیح:**

در طول جنگ هشت ساله‌ای که عراق علیه ایران راه انداخته بود، بارها و بارها شهرها و خانه‌های مردم با موشک‌های عراق مورد حمله قرار گرفت. مردم در آن زمان تظاهرات می‌کردند و فریاد می‌زدند: «موشک جواب موشک» و با این شعار خود از مسؤولان جنگ می‌خواستند که ایران هم با موشک، به شهرهای عراق حمله کند.

این شعار بعداً به ضرب‌المثل تبدیل شد و سر زبان افتاد.

✹ **کاربرد:**

۱ـ هر کاری بکنی، جواب مناسبش را خواهی دید.

۲ـ حالا که او این کار را کرده، تو هم مثل خودش جوابش را بده.

■ **مشابه:**
- ریشم را می‌گیری من هم ریشت را می‌گیرم.
- با هر دستی بدهی با همان دست می‌گیری.

○ **موش موشک آسّه برو، آسّه بیا که گربه شاخت نزنه.**

آسّه برو، آسّه بیا که گربه شاخت نزنه.

○ **موش و گربه چون به هم سازند*،وای به حال بقّال.**

□ **توضیح:**

در زمان‌های نه چندان دور، مواد غذایی در بسته‌بندی‌های بهداشتی و محکم عرضه نمی‌شد. مانند پنیر، گندم، کره، روغن و... به خاطر همین، انبار بقّالی‌ها بهترین مکان برای لانه کردن و یافتن غذا برای موش‌ها و گربه‌ها بود.

✱ **کاربرد:**

در اختلاف جنگ بین سه دشمن، اگر دو نفر از آن‌ها با هم متحد شوند، کار نفر سوم ساخته است. این مثل اشاره به همین معنی دارد.

□ **معنای لغت:**

* به هم سازند: با هم سازش کنند، همدست یکدیگر شوند.

○ **موقع رقّاصی من هم می‌رسد!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند شتری و خری در راهی به هم رسیدند. خر که ضعیف و لاغر بود، بار سنگینی بر دوش داشت. شتر دلش به حال خر سوخت و گفت: «اگر همراه من بیایی، من تو را در تپه‌ها و کوه‌ها پنهان می‌کنم تا کسی از تو بار نکشد.»

خر با خوشحالی همراه شتر رفت. آن‌ها به کوه‌های اطراف رفتند. خر، چند روز استراحت کرد و غذا خورد و سرحال و سالم شد. روزی می‌خواست عرعر کند که شتر نگذاشت و گفت: «اگر سر و صدا کنی، مردم ده می‌شنوند و می‌آیند تو را می‌برند.»

خر که گوشش بدهکار نبود، بنا کرد به عرعر کردن. هر چه شتر نصیحت کرد، فایده‌ای نداشت. او همچنان با صدای بلند عرعر کرد و گفت: «دست خودم نیست، یاد پدرم و آواز خواندن او افتاده‌ام. بی‌اراده می‌خوانم.»

شتر گفت: «باشد! نوبت رقّاصی من هم می‌رسد!»

مردم ده با شنیدن صدای خر، آمدند که آن‌ها را ببرند. موقع رفتن خر خود را به مریضی زد. مردم خر را روی دوش شتر گذاشتند که به ده بروند. بالای یک تپه، شتر شروع کرد به تکان دادن خر و بال و پایین پریدن. هر چقدر خر التماس می‌کرد که: «ای بابا! چیکار می‌کنی؟ الآن من می‌افتم...» شتر گوش نداد و سرانجام گفت: «دست خودم نیست. یاد رقّاصی ننه‌ام افتاده‌ام، من هم می‌رقصم!»

و با ادامه حرکت‌های شتر، خر از پشت او به پایین افتاد و هلاک شد.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی با دیگری لج کند و کاری بکند، اما ضررش را خودش ببیند، دیگری که شاهد لجبازی اوست و از نتیجهٔ کار هم آگاهی دارد، به قصد نصیحت و آگاه کردن او از نتیجهٔ کار

می‌گوید: «باشد، ادامه بده، بالأخره نوبت رقاصی من هم می‌رسد!»

○ **مو لای درزش نمی‌رود.**

□ **توضیح:**

دَرز محل اتصال دو چیز به یکدیگر است. مانند دَرز دیوار یا دَرز لباس. هرگاه این محل اتصال خوب و ماهرانه باشد، از کیفیت بالایی بر خوردار خواهد بود.

✹ **کاربرد:**

۱- هنگامی که کارها برای رسیدن به هدفی معیّن هماهنگ و برنامه ریزی شده باشد، به‌طوری که هیچ چیز نتواند در انجام به موقع و صحیح آن مانعی ایجاد کند، از این مثل استفاده می‌شود.

۲- اشاره به انسانی است که در تمامی کارها و برنامه‌ریزی‌های خود، به اندازهٔ کافی دقت می‌کند و همه چیز را در نظر می‌گیرد.

■ **مشابه:**

● یک چارک یعنی دوتا پنج سیر.

○ **مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.**

خر، یک بار پایش به چاله می‌افتد.

○ **مؤمن مسجد ندیده.**

✹ **کاربرد:**

۱- این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که از مسلمانی فقط نام آن را بر خود نهاده‌اند و به هیچ یک از آداب و قواعد اصولی اسلام عمل نمی‌کنند.

۲- دربارهٔ کسی که ادعا می‌کند در رشته‌ای توانایی و تخصصی دارد، امّا هرگز درس آن رشته را نخوانده و دوره‌ای ندیده، این مثل را می‌گویند.

○ **موی سپید خندد بر ریش آن که گوید — بالاتر از سیاهی رنگی دگر نباشد**

□ **توضیح:**

شکل طبیعی گذر عمر و اثرات آن، شامل سپید شدن موهای سیاه آدم‌هاست. اصطلاح «به ریش کسی خندیدن» به معنی تمسخر کسی است.

✹ **کاربرد:**

این مثل، اشاره‌ای است همراه با خوشبینی و زیبا دیدن دوران پیری و این که سیر طبیعی زندگی، به پیری رسیدن و سپید شدن موهایی است که تا چندی پیش سیاه و شفاف بوده‌اند و این که شکل طبیعی گذشت عمر این است که هیچ کس نباید به جوانی، شادابی و سیاهی

موی خود، فخر بفروشد؛ چرا که روزی در آینده، پیری و سپیدی مو و ناتوانی از راه خواهد رسید.

○ **موی سپید، دل سیاه!**

□ **توضیح:**

همراه گذر عمر، انسان به تجربیات و توانایی‌های درونی و معنوی دست پیدا می‌کند و مهر و عطوفت بیشتر نسبت به کل زندگی و تمام موجودات چه گیاه، چه جانور و چه انسان پیدا می‌کند و بیشتر پیرمردان و پیرزنان مظهر و کانون مهر و محبت و صفا هستند.

✽ **کاربرد:**

۱- کنایه از پیری است که با وجود سپیدی مو و گذشت سن و سال، هنوز بی‌رحم، ستمکار و سنگدل است و نسبت به اطرافیان و زیردستان خود مهر و عطوفتی ندارد.

۲- اشاره به کسی است که ظاهرش با درونش خیلی فرق دارد.

○ **مویش را توی آسیاب سفید نکرده!**

□ **توضیح:**

مردم قدیم، گندم، جو، و... را به آسیاب و آسیابان می‌سپردند تا آن را به آرد تبدیل کند. وقتی آسیابان مشغول کار می‌شد، معمولاً لایه‌ای از آرد بر سر و روی او می‌نشست و چهره، مو، ریش و خلاصه سر و روی او را سفید می‌کرد، و مو و ریش او با چنین لایه‌ای از آرد، چون موی پیران سفید می‌شد؛ حال آن که ممکن بود آسیابان مویی سیاه داشته و جوان باشد.

✽ **کاربرد:**

۱- این مثل، به پیری واقعی و تجربه‌اندوزی بر اثر گذشت زمان اشاره دارد؛ یعنی او آدم پخته و باتجربه‌ای است. عمرش را بیهوده نگذرانده و بیخود و بی هدف جوانی را به پیری تبدیل نکرده است.

۲- تعریف و تحسین شخص پیر و خردمند است به این معنی که بی‌خود نیست که او این همه تجربه دارد و می‌تواند در بیشتر مشکلات راهگشای دیگران باشد. او عمری گذرانده و به کمک عقل و خرد و تجربه خود حالا می‌تواند کمک حال دیگران مخصوصاً افراد کم تجربه و خام باشد.

○ **مویی از خرس کندن غَنیمَت* است!**

✽ **کاربرد:**

وقتی کسی بتواند بهترین فایده و استفاده‌ای از یک آدم خسیس ببرد می‌گوید: «مویی از خرس کندن غنیمت است.»

با استفاده از این مثل، او رضایت خود را از این که توانسته است حتی بهره کمی هم از چنین آدمی ببرد ابراز می‌کند.

□ **معنای لغت:**

* غنیمت: بهره، فایده و سودی که از کسی یا جایی به دست بیاید.

○ **مهتاب نرخ* ماست را می‌شکند!**

□ **توضیح:**

ماست در نظر اول همیشه سفید رنگ به نظر می‌رسد؛ ولی به دلیل داشتن مقداری چربی، رنگ آن کمی زرد است و این زمانی بیشتر به نظر می‌آید که در برابر چیزی سفیدتر از خود قرار گیرد و با آن مقایسه شود.

✹ **کاربرد:**

وقتی کالایی مرغوب در کنار انبوهی از کالاهای مشابه ولی با کیفیتی نامرغوب قرار بگیرد، قیمت آن پایین می‌آید هر چند که ارزش واقعی‌اش بیشتر از کالاهای مشابه است.

□ **معنای لغت:**

* نرخ: قیمت

○ **مه در شب تیره آفتاب است.**

✹ **کاربرد:**

گاهی در شرایط خاص، هر چیزی که بتواند تا حدّی نیازمان را برطرف کند، ارزشمند می‌شود. باید هر چیز را در زمان و موقعیت خود سنجید؛ نه در قیاس با بهترین نوع آن.

■ **مشابه:**

● در بیابان لنگه کفش کهنه، نعمت خداست.

○ **مهر درخشنده چو پنهان شود — شب پره بازیگر میدان شود**

کلّه‌پز برخاست، سگ‌ها جایش نشستند.

○ **مَهرم حلال، جانم آزاد!**

□ **توضیح:**

مَهریه، پول یا مالی است که در زمان ازدواج مرد متعهد می‌شود که هر زمان همسرش آن را از او درخواست کند، بلافاصله به او بپردازد یا در اختیارش قرار دهد. میزان و مبلغ مهریه با توافق زن و مرد در زمان ازدواج تعیین می‌شود. اگر یک زندگی مشترک روزی به شکست و تلخی برسد و زن و مرد مجبور به جدایی از یکدیگر شوند، مرد موظّف است پیش از جدایی، مهریه زن را به او بدهد.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی که مرد، شرایط زندگی را برای زن آن‌قدر دشوار و طاقت‌فرسا کند که زن از دریافت مهریه‌اش چشم بپوشد، زن با گفتن این مثل، گذشت خود را از مهریه اعلام می‌کند.

۲ـ آنچه را که از تو طلب دارم، بخشیدم. دیگر نمی‌خواهم با تو شریک یا همکار باشم.

○ **مُهرهٔ مار با خودش دارد.**

□ **توضیح:**

مهرهٔ مار مهره‌ای است که در قسمت سر مار افعی قرار دارد و ابتدا نرم است؛ اما پس از آنکه آن را از سر مار خارج می‌کنند، به مرور زمان سفت و استخوانی می‌شود. عامهٔ مردم اعتقاد دارند که کسی که مهرهٔ مار به همراه داشته باشد، عزیز و محبوب می‌شود و در بسیاری از کارها به موفقیت می‌رسد.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی در دوستی و معاشرت با مردم بسیار موفق و محبوب باشد و همه به راحتی با او ارتباط برقرار کنند، به شوخی از این مثل دربارهٔ او استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● مهر گیاه با خودش دارد.

○ **مِه فشاند نور و سگ عوعو کند!**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از بیت زیر است:

مه فشاند نور و سگ عوعو کند   هر کسی بر طینت خود می‌تند

✹ **کاربرد:**

وقتی باید کاری انجام شود انجام می‌شود و تلاش و سنگ‌اندازی و ایجاد مانع نمی‌تواند از پیشرفت آن جلوگیری کند. این مثل هنگامی استفاده می‌شود که عدّه‌ای سعی داشته باشند با جار و جنجال، جلو پیشرفت کاری را بگیرند.

■ **مشابه:**

● مه نور می‌فشاند و سگ بانگ می‌زند   مه را چه جرم‌ها خاصیت سگ چنین بود

● آواز سگان کم نکند رزق گدا را.

● از آواز (عرعر) خر کسی نرنجد.

○ **مُهلتی* باید که خون شیر شَوَد.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از این بیت مولوی است که گفته است:

مدتی این مثنوی تأخیر شد   مدتی بایست تا خون شیر شد

✹ **کاربرد:**

۱ـ برای این که هر چیز باارزش و خوبی تهیه شود ـ به خصوص مواد طبیعی ـ احتیاج به زمان و فرصت لازم و مناسب است؛ مثلاً برای این که انگور تبدیل به سرکه شود، باید زمان کافی برای این پدیده وجود داشته باشد؛ در غیر این صورت سرکه به وجود

نخواهد آمد.

۲ـ برای به نتیجه رسیدن در هر کاری، صبر و شکیبایی لازم است.

□ **معنای لغت:**

* مُهلت: فرصت، زمان، وقت لازم و مناسب

○ **میهمان از میهمان بدش می‌آید، صاحبخانه از هر دو.**

□ **توضیح:**

ایرانیان میهمان دوست و میهمانوازند. اگر میهمانی پا به خانهٔ آنان بگذارد، بهترین‌های خانه بی‌دریغ در اختیارش قرار خواهد گرفت. از انواع خوراکی‌ها گرفته تا بهترین جای خانه و زیباترین لوازم پذیرایی؛ اما گاهی وقت و نیز شرایطی پیش می‌آید که انجام آنچه گفته شد، تقریباً غیر ممکن به نظر می‌رسد. مثلاً وقتی که میهمان سرزده‌ای به خانه بیاید؛ در حالی که صاحبخانه مشغول پذیرایی از میهمان دیگری است، در این صورت، صاحبخانه مجبور خواهد بود از تعداد بیشتری پذیرایی کند؛ آن هم با همان امکانات محدود که می‌توانست در خدمت یک میهمان باشد.

✹ **کاربرد:**

این مثل به شوخی هنگامی استفاده می‌شود که دو میهمان یا دو گروه میهمان، همزمان وارد خانه‌ای، شوند!

■ **مشابه:**

● میهمان میهمان را نمی‌تواند بپسندد، صاحبخانه، هر دو را.

○ **میهمان بی‌دعوت، خونش گردن خودش است.**

میهمان زیروقت، خرجش پای خودش است.

○ **میهمان حبیب خداست، شب بماند، بلاست.**

✹ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که میهمانی بی‌توجه به آسایش صاحبخانه، مدت زیادی در خانه او بماند.

البته در فرهنگ ایرانی، میهمان همیشه عزیز بوده و هست و پذیرایی و جلب رضایت میهمان از اصول متداول در فرهنگ ماست. شاید همین جلب رضایت باعث می‌شود که گاه صاحبخانه از پذیرایی و تشریفات و حضور طولانی میهمان خسته شود!

■ **مشابه:**

● میهمان گرچه عزیز است، ولیکن چو نفس — خفه می‌سازد اگر آید و بیرون نرود

○ **میهمان خَرِ صاحبخانه است.**

□ **توضیح:**

خَر، مظهر و نشانه اطاعت و فرمان بری و از طرفی نشانهٔ کم خواهی و کم توقّعی در بر ابر دیگر ان ،به‌خصوص در مقابل صاحب خود است .

✱ **کاربرد:**

این مثل را میهمان به شوخی به صورت تعارف به صاحب‌خانه می‌گوید و به این معنی است که هر شیوه یا وسیله‌ای که شما برای پذیرایی در نظر گرفته باشید، مورد رضایت من هم هست و با آن مخالفتی ندارم.

○ **میهمان خَنده رو باشد، صاحبخانه خون بِگِرید.** *

□ **توضیح:**

گر چه میهمان دوستی و میهمان نوازی از صفات ممتاز ایر انیان است، اما باید همواره مسائلی چون زمان و مکان صاحب‌خانه و مشکلات اقتصادی ر ا هم درنظر گرفت.

✱ **کاربرد:**

این مثل در وصف خونسردی و بی توجهی میهمان و خستگی و ناشکیبایی میزبان گفته می‌شود ؛ به خصوص اگر میهمان بدون در نظر گرفتن وقت و حوصله و توانایی مالی میزبان، بخواهد بیش از حدّ معمول و متعارف در خانه او بماند یا دارای خانواده و فرزندان زیاد و شلوغ و پر سرو صدا باشد.

□ **معنای لغت:**

● بگرید: گریه کند.

○ **میهمان دیر وقت، خرجش پایِ خودش است.**

✱ **کاربرد:**

سخنی است که به شوخی خطاب به میهمان سرزده یا بد موقع گفته می‌شود و بیشتر به این معنی است: حالا که بی وقت آمده‌اید، باید در مقابل کم و کسری پذیرایی یا کمبودها هم چشم پوشی کنید و گله و شکایتی نداشته باشید.

○ **میهمان روزی خودش را می‌آورد.**

✱ **کاربرد:**

این مثل دربارهٔ مبارکی و برکت حضور میهمان در خانه به کار می‌رود و منظور از آن این است که همیشه در خانه امکان پذیرایی از میهمان هست ؛ زیرا با ورود و حضور میهمان، برکت و روزی او هم از راه خواهد رسید.

■ **مشابه:**

● رزق * خویش به دست تو می‌خورد میهمان.

● میهمان قسمت خودش را می‌آورد.
● روزی میهمان پیش از خودش می‌آید.
●رزق ما با پای میهمان می‌رسد از خوان غیب ** میزبان ماست هرکس می‌شود میهمان ما

□ **معنای لغات:**

* رزق: روزی، مقدار خوراک مورد نیاز هرکس در یک روز
** خوان غیب: سفره خدایی

○ **میهمان که یکی باشد، صاحبخانه گاو می‌کشد.**

□ **توضیح:**

در قدیم که یخچال و فریزر نبود، مردم معمولاً در خانه مرغ و گوسفند نگه می‌داشتند و اگر میهمانی از راه می‌رسید مرغ یا گوسفندی برای تهیهٔ غذا می‌کشتند.

* **کاربرد:**

۱ـ اگر مشکل فقط یکی باشد آدم به بهترین نحو حلش می‌کند.

۲ـ پذیرایی از میهمانان کمتر راحت‌تر است.

○ **میهمان منی به آب، آن هم لب جو.**

□ **توضیح:**

می‌گویند در شمال تهران که تجریش امروز باشد، باغهای با صفای بسیاری بود که مردم تهران قدیم برای گردش و تفریح به آن باغ‌ها هجوم می‌آوردند. هرباغ صاحبی داشت و مسلماً صاحب باغ دلش نمی‌خواست دیگران به باغش وارد شوند و حاصل سال‌ها زحمتش را نادیده بگیرند.
در شمال تهران، رودی هم بود که به آن «آب مقصود بیک» می‌گفتند. کسانی که قوم و خویشی نداشتند که باغی داشته باشد، کنار این رود می‌نشستند و تفریح می‌کردند.
مردم سعی می‌کردند با هر زوری شده خودشان را قوم و خویش صاحب باغی نشان بدهند و به عنوان میهمان وارد باغ شوند و کنار رود بساط تفریح خود را پهن کنند؛ امّا صاحبان باغ می‌گفتند: «در باغ بسته است و افراد خانواده‌ام در خانه نیستند تا از شما پذیرایی کنم. بهتر است به کنار رود مقصود بیک بروید.»
به همین دلیل، دربارهٔ این گونه میهمان کردن‌ها گفته می‌شود: «میهمان منی به آب، آن هم لب جو گر نان‌طلبی ز غصه آبت ندهم.»

* **کاربرد:**

وقتی کسی به امید میهمان شدن به خانه‌ای رفته باشد؛ اما میزبان او را تحویل نگیرد و اهمیت زیادی برایش قائل نشود، این مثل کاربرد پیدا می‌کند.

○ **میهمان، میهمان را نمی‌تواند ببیند، صاحبخانه هر دو را.**

میهمان از میهمان بدش می‌آید صاحبخانه از هر دو.

○ **میهمانی می‌کند؛ اما به آب.**

□ **توضیح:**

این مثل، حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی از روزها برای مردی خسیس میهمانی از راه رسید. میزبان به دکان بقّالی رفت تا کمی پنیر بخرد. از بقّال پرسید: «پنیر خوب داری؟»

بقّال گفت: «پنیر دارم مثل روغن!»

مرد فکر کرد: «اگر پنیر خوب مثل روغن است، بهتر است روغن بخرم.»

و گفت: «روغن چطور؟ روغن خوب داری؟»

بقّال گفت: «اتفاقاً روغنی بسیار مرغوب دارم. روغنی که از زلالی مثل آب است!»

مرد خسیس با خود گفت: «پس آب زلال‌تر و بهتر از روغن است. آن را هم که در خانه دارم.»

سپس راه افتاد و به خانه برگشت و کاسه‌ای آب جلوی میهمان گذاشت!

● **کاربرد:**

این مثل را به طعنه و کنایه به آدم‌های خسیسی می‌گویند که سعی می‌کنند با کمترین هزینه از میهمانان خود پذیرایی کنند.

○ **میهمان هر کی هست، خانه هر چی هست.**

● **کاربرد:**

این مثل هنگامی به کار می‌رود که میهمانی سرزده وارد خانه می‌شود و لوازم و مواد کافی برای پذیرایی از او در خانه نیست؛ اما باید تعارف و رودربایستی را کنار گذاشت و با هر چه در خانه موجود است، با روی خوش و مهربانی از میهمان پذیرایی کرد.

○ **میهمانی خوب است اگر سینی‌اش از خانهٔ خان داداش باشد.**

● **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد میزبان‌هایی به کار می‌رود که پذیرایی و استقبال از میهمان توسط آن‌ها بستگی دارد به وسایلی که از مردم به امانت می‌گیرند. هر چقدر وسایلشان مجهزتر باشد، پذیرایی‌شان بهتر است؛ و الّا خودشان هیچ وقت برای پذیرایی آمادگی ندارند.

۲ـ کسانی که سعی می‌کنند با پول دیگران برای خودشان آبرو به دست بیاورند، مصداق این مثل می‌شوند.

■ **مشابه:**

● خرج که از کیسه مهمان بود حاتم طایی شدن آسان بود

○ **میازار* موری** که دانه کِش*** است.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرع اول شعری است از فردوسی:

مـــیازار مـــوری کـــه دانـــه کش است		که جان دارد و جان شیرین خوش است

*** کاربرد:**

این مثل، پندی است اخلاقی و انسانی و سفارش به این که هیچ موجودی را هر چقدر هم که ضعیف و ناتوان باشد، نباید آزار داد و باید از او حمایت کرد.

□ معنای لغات:

* میازار: آزارنده، اذیت نکن

** مور: مورچه

*** دانه کش: اشاره به زحمتکشی مورچه و جمع آوری دانه‌ها و کشاندن آن به لانه.

○ میان پیغمبران جرجیس را انتخاب کرده.

□ توضیح:

«جرجیس» نام یکی از پیامبران الهی است که پس از حضرت عیسی (ع) به پیامبری مبعوث شد. او مال و ثروت بی اندازه‌ای داشت، اما چون در برابر بت‌های حاکمی به نام «داذیانه» سر تعظیم فرود نیاورد، او را به زندان انداختند و به شدیدترین شکل‌ها مورد اذیت و آزار قرار دادند، اما او با این که سه بار کشته شد، هر بار پس از کشته شدن زنده می‌شد. سرانجام به فرمان خدا، دشمنان او، در آتش عظیم نابود شدند.

می‌گویند روزی خروسی به دست روباهی اسیر شد. روباه او را به دهان گرفت و فرار کرد. خروس که در زیر دندان‌های روباه به سختی نفس می‌کشید، گفت:«آرزو می‌کنم در این لحظه‌های آخر خواهشی را برآورده کنی. نام یکی از انبیای خدا را بر زبان آوری تا رنج مرگ بر من آسوده‌تر شود.»

روباه حیله گر فکری کرد و از میان لبها، نام «جرجیس» را بر زبان راند تا هم حرف خروس را گوش کرده باشد و هم دهان و دندان‌هایش با بیان این نام از هم باز نشود. خروس نیمه جان با شنیدن نام این پیامبر، به روباه گفت:«لعنت بر تو که از میان پیامبران، جرجیس را انتخاب کردی!»

*** کاربرد:**

اگر کسی در هنگام انتخاب در میان انواع گوناگون، نمونه‌ای پایین‌تر و نامطلوب را انتخاب کند یا در مورد انتخاب و گزینش کسی یا نمونه کالایی بی‌سلیقگی به خرج دهد، این مثل را می‌گویند.

○ میان دعوا نرخ طی می‌کند.

□ توضیح:

ظاهر این مثل برمی‌گردد به فروشنده‌ای که هنگام گفت و گو درباره جنسش، قیمت زیادی هم برای آن اعلام کند. در حالی که هنوز گفت و گو برای قیمت جنس آغاز نشده است.

*** کاربرد:**

۱ـ توی هر بگو مگویی به فکر سود خودش است.

۲ـ سعی می‌کند طرف مقابل را نادان فرض کند و سرش کلاه بگذارد.

○ **میان دو تن جنگ چون آتش است　　سـخن‌چین بـدبخت هـیزم‌کش است**

✱ **کاربرد:**

این مثل حکایت از این دارد که در دعوای دو طرف اگر کسی طوری دخالت کند که به عوض حلّ ماجرا، به اختلاف و درگیری بیشتر دامن بزند، روزی شعلهٔ این دعوا و درگیری خاموش خواهد شد و هر دو طرف دعوا او را مجرم و مقصّر خواهند دانست. هرگاه بخواهند کسی را از دخالت در دعوایی منع کنند، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● مـــیان دو کس آتش افـــروختن　　نه عقل است و خود در میان سوختن

○ **میان گوشت و ناخن جُدایی انداخت.**

□ **توضیح:**

گوشت و ناخن به دلیل حالت نزدیکی و پیوند تنگاتنگی که با هم دارند، مثال و شباهتی از نزدیکی و پیوند و خویشاوندی ناگسستنی میان انسان‌ها هستند.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی با حیله و نیرنگ و بدخواهی و بدجنسی میان دو انسان را که باهم رابطه بسیار نزدیک مانند خواهر و برادری یا پدر و فرزندی دارند به هم بزند یا میان آن‌ها اختلاف به‌وجود بیاورد، می‌گویند:«میان گوشت و ناخن...»؛ یعنی باعث شد آن‌ها از هم جدا شوند.

○ **مـــیانِ مـــاه مـــن تـــا مـــاه گـردون　　تفاوت از زمین تا آسـمان است**

این کجا و آن کجا

○ **مِی بخور، مَنبَر* بسوزان، مردُم آزاری نکُن!**

□ **توضیح:**

نوشیدن مِی از نظر اسلام حرام است و سوز اندن منبر به معنی کفر و بی دینی است. این مثل مصرع دوم شعر زیر از اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال) است:

پرده پوش خلق باش و غیر ستّاری** مکن　　می بخور، منبر بسوزان مردم آزاری نکن

✱ **کاربرد:**

مثلی است سفارش به این که هر کاری که می‌خواهی بکن ؛ اما به مردم آزار نرسان و با رفتار و گفتار خود، باعث اذیت آن‌ها نشو که این بدترین گناه است.

□ **معنای لغات:**

* مِنبَر: صندلی بلندی در مسجدها که سخنران بر روی آن می‌نشیند و با موعظه یا سخنان خود، مردم را ارشاد می‌کند. باید دانست که هر کسی شایستگی به منبر رفتن و وعظ کردن را ندارد و باید از نظر شرعی و علمی، توانایی و شایستگی داشته باشد.

** ستاری: عیب پوش

○ **می‌بیزی * و می‌بینی!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی آدم گردن‌کلفت و زورگویی، یک گونی گندم بار الاغ خود کرد و به آسیاب ده رفت. جلو در آسیا، صدا زد: «آهای آسیابان، بیا این بار گندم را زود آرد کن، خوب نرم شود و مزد هم بر ندار!»

آسیابان بیچاره که مرد لاغر اندامی بود، از ترس، فوری گندم‌ها را آرد کرد و بعد به مرد گفت: «برو، الاغت را بیاور تا آردها را ببری.»

وقتی مرد رفت الاغش را بیاورد، آسیابان در کیسه آرد را باز کرد و قدری خاک هم در آن ریخت و در آن را بست. مرد آمد و کیسه را بار الاغ کرد و به راه افتاد، بدون آن که مزدی به آسیابان بدهد. آسیابان هم از شدت ناراحتی پشت سر او فریاد زد: «حالا که مزد ندادی، می‌روی خانه، می‌بیزی و می‌بینی!»

✱ **کاربرد:**

اگر کسی بخواهد کاری کند یا معامله‌ای انجام دهد که عاقبت خوبی نداشته باشد و گوش به پند و راهنمایی دیگران ندهد، دیگران به او می‌گویند: «باشد، حالا که این طور است، می‌بیزی و می‌بینی»

□ **معنای لغت:**

* می‌بیزی: از مصدر بیختن، الک کردن آرد برای تهیهٔ خمیر نان

○ **می‌ترسی شیرین باشی بخورنت؟**

✱ **کاربرد:**

این مثل به کنایه و شوخی به کسی گفته می‌شود که سخت اخمو و بد اخلاق است یا خود را از دیگران پنهان می‌کند و کمتر در جمع حاضر می‌شود.

○ **میخ دو سر، به دیوار فرو نمی‌رود!**

اگر یکی من است، یکی باید نیم من باشد.

○ **میخ طویله را بکوب سر زبان من!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی ملاّنصر الدین به سفری می‌رفت. در راه احساس کرد خیلی خسته و گرسنه شده است. سایهٔ درختی پیدا کرد و آنجا نشست. سفرهٔ نان و پنیرش را باز کرد و با لذت مشغول خوردن شد؛ تکه‌ای از نان و قطعه‌ای از پنیر. در همین موقع سواری از کنار او عبور کرد. ملاّ که از مزهٔ نان و پنیر سرمست بود، گفت: «بفرما!»

سوار بی تعارف و بدون درنگ، از اسب پیاده شد و به طرف ملاّ آمد و در حالی که افسار اسب را به دست داشت، گفت: «میخ طویله را کجا بکوبم؟»

ملاّنصر الدین وامانده و حیرت زده گفت: «بکوب به سر زبان من!»

* **کاربرد:**

وقتی که کسی ناخواسته یا ندانسته حرفی بزند که به ضرر خودش تمام شود یا به درد سر بیفتد، این مثل را به نشانه پشیمانی، به کار می‌برد.

○ **می‌خواستیم ثَواب کنیم، کباب شدیم!**

* **کاربرد:**

وقتی کسی در جواب کار نیکی که انجام داده، به جای پاداش ،ناسپاسی می‌بیند و نتیجهٔ بد می‌گیرد، این مثل را به عنوان گله و شکایت به کار می‌برد.

□ **معنای لغت:**

* ثواب: کار خیر و خداپسند

○ **می‌خواهد از دَریا بگذرد، تَر* هم نَشَود!**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی آدم منفعت طلب و سود جویی بخواهد بدون تلاش و زحمت و بدون صرف کمترین زحمت و خرج، چیزی به دست بیاورد، دیگران به او می‌گویند:«می‌خواهد از...»

۲ـ هر کاری مشکلات و مسائل خودش را دارد که باید برای انجام آن، مشکلاتش را هم پذیرفت.

□ **معنای لغت:**

* تَر: خیس

○ **می‌خواهد مزّهٔ دهانش را بِچِشَد.**

* **کاربرد:**

وقتی کسی تلاش کند که از روی گفته‌ها و رفتار شخص دیگری، خواسته‌ها و انتظارات او را حدس بزند، می‌گویند: «می‌خواهد مزهٔ دهانش را بچشد.»

○ **می‌خواهم بمیرم رویم نمی‌شود!**

* **کاربرد:**

هنگامی که کسی از فقر و تنگدستی زیاد گِله کند و بخواهد بگوید آن قدر در عذاب هستم که حتی برای مردن و کفن هم چیزی ندارم، از این مثل استفاده می‌کند.

■ **مشابه:**

● از بی‌کفنی زنده‌ام.

○ **میراث گرگ مرده به کفتار می‌رسد.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ هر کسی دنباله رو بزرگ‌تر از خودش است.

۲ـ اگر کسی کار بدی می‌کند، باید دید خانواده‌اش چه کاره بوده است.

■ **مشابه:**

● ارث خرس به کفتار می‌رسد.

● میراث شغال به گرگ می‌رسد.

○ **می‌روم به آخور!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند پادشاهی شعری سروده بود. اطرافیان شاه وقتی شعر را شنیدند، شاه را تحسین کردند و به او درود و آفرین گفتند. شاه به شوق آمد و تصمیم گرفت شعر خود را برای ملک الشعرای دربار نیز بخواند و نظر او را هم بشنود. وقتی ملک‌الشعرا شعر را شنید، با تأسف سری تکان داد و گفت:«شعری چندان دلنشین و پر ارج نیست!»

شاه از شنیدن حرف شاعر آن قدر خشمگین و عصبانی شد که دستور داد چند روزی شاعر را به آخور ببندند تا تنبیه شود و به این راحتی اظهار عقیده نکند.

مدّتی از این ماجرا گذشت و دوباره شاه هوس شعر و شاعری کرد. شعر دیگری سرود و آن را برای ملک‌الشعرای دربار خواند. شاعر وقتی شعر را شنید، آرام از جای برخاست تا از حضور شاه برود. شاه که منتظر اظهارنظر شاعر بود، پرسید:«کجا می‌روی ؟»

ملک‌الشعرا پاسخ داد:«می‌روم به آخور قربان!»

✺ **کاربرد:**

هنگامی که کسی درباره شخص یا موضوعی عقیده‌ای خلاف میل و خواست دیگران داشته باشد و بداند گفتن و بر زبان آوردن عقیده‌اش جز گرفتاری و دردسر هیچ عاقبتی نخواهد داشت، از این مثل استفاده می‌کند.

■ **مشابه:**

● می‌روم به سر طویله

○ **میراثِ گُرگ نصیب کَفتار می‌شود.**

✺ **کاربرد:**

مثلی است اشاره به کسی یا کسانی که بخواهند از حاصل تلاش و زحمت دیگری بهره ببرند. البته این مثل در مورد دو شخص یا اشخاصی به کار می‌رود که آدم‌های مثبت و خوبی نیستند و در این خصلت مشترک هستند و همیشه در پی فرصتی برای به دست آوردن حاصل تلاش و زحمت دیگری هستند.

■ **مشابه:**

● ارث خرس به کفتار می‌رسد.

● میراث گرگ مرده به کفتار می‌رسد.

● میراث شغال به گرگ می‌رسد.

○ **میر غَضَبی «آهسته ببر» ندارد!**

□ **توضیح:**

میر غَضَب، جلّاد، دژخیم یا شکنجه گر، مسؤول آزار و اذیت زندانیان برای به حرف آوردن آن‌هاست. چنین انسانی خالی از رحم و شفقّت و مهربانی و نازکدلی است.

✱ **کاربرد:**

وقتی خشونت و سنگدلی کسی در امری مشخص و معلوم باشد، اما کسی از او انتظار رحم و مهربانی داشته باشد، دیگران می‌گویند: «میر غضبی...»

یعنی: چه انتظاری داری؟ او همین است که هست و نمی‌شود از او انتظار نرمی و ملاطفت داشت.

■ **مشابه:**

● دشمنی، آهسته بزن ندارد!

○ **می‌زنم چهچهه بلبل، که خرم بگذرد از پل.**

✱ **کاربرد:**

این مثل بیان حال کسی است که برای رسیدن به هدفی به همه نوع خدمت و چاپلوسی دست می‌زند.

○ **میزَنی، می‌خوری!**

✱ **کاربرد:**

مثلی است به این معنی: اگر ضرر و آسیب و ضربه‌ای به کسی زدی، جواب آن را دریافت می‌کنی. اگر به کسی صدمه‌ای بزنی، منتظر جواب او باش و از آن تعجب نکن.

■ **مشابه:**

● خوردن شفتالو، پَس دادنی هم دارد!

● از مکافات عمل غافل مَشو!

● ریشم را می‌گیری، ریشت را می‌گیرم.

● زدی ضربتی، ضربتی نوش کن.

○ **می‌گذرد، اما مثل سیخی که از کباب بگذرد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی از سختی و رنج روزگار بگوید و برای دلداری دادن به او بگویند می‌گذرد، فرد رنج کشیده برای بیان حال و شدت سختی زندگی‌اش از این مثل استفاده می‌کند.

○ **می‌گویم و می‌آیمش از گفته برون.**

✹ **کاربرد:**

هنگامی که حرفی بزنیم یا قول انجام کاری را بدهیم که به نظر دیگران دشوار یاغیر ممکن بیاید، با استفاده از این مثل تأکید می‌کنیم که به آنچه گفته‌ام، عمل خواهم کرد. توانایی انجام قول و تعهدم را دارم.

○ **میمون هر چه زشت‌تر است، بازی‌اش بیشتر است.**

✹ **کاربرد:**

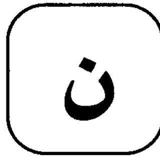
معمولاً افرادی که از نظر شخصیت بسیار ضعیف و از نظر اجتماعی پایین و ناچیز هستند، غرور و خودپسندی شان نیز بیش از دیگران است. این مثل بیشتر در مورد این گونه افراد به‌کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● عروس ما شکل ندارد، ماشاالله به نازش.

● بُزگَر از سرچشمه آب می‌خورد.

● گاو ما شیر ندارد، ماشاالله به شاخش.



○ **نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.**

از اسب دو، از صاحبش جو.

○ **نابینا به کار خود بیناست.**

✱ **کاربرد:**

از ظاهر کسی نباید دربارهٔ او قضاوت کرد و توانایی‌ها یا ناتوانایی‌های او را سنجید، چرا که هرکس در کاری که انجام می‌دهد، تواناست. مانند نابینایی که از سایر حواس خود به بهترین شکل استفاده می‌کند تا کارهایش درست انجام شود.

○ **ناچاری را چه دیده‌ای؟!**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی در موردی خاص تن به خواری و ذلت داده یا موقعیت پایین‌تری را پذیرفته است، در مقابل تعجب و کنجکاوی دیگران می‌گوید: «ناچاری...»

۲ـ انسان در هنگام سختی و شدت، تن به هر کاری می‌دهد، چاره‌ای نیست باید در روزگار سختی هم به شکلی زندگی را گذراند.

■ **مشابه:**

● آنچه شیران را کند روبه مزاج — احتیاج است احتیاج است احتیاج

○ **ناخنکی صاحب سلیقه می‌شود.**

□ **توضیح:**

بعضی افراد عادت دارند هنگام وارد شدن به مغازه‌ای که در آن تنقلات یا مواد غذایی فروخته می‌شود، از هر چیز ذرّه‌ای بچشند و به اصطلاح ناخنک بزنند. حالا ممکن است از آن بخرند یا نه.

✱ **کاربرد:**

۱ـاین مثل به کنایه به کسی گفته می‌شود که از راههای مختلف، تجربیات زیادی کسب کرده

و به دلیل همین تجربیات، کمتر اشتباه می‌کند و دقیق انتخاب می‌کند؛ چون خوب و بد هر چیز را به درستی تشخیص می‌دهد.

۲ـ به کسی که به دارایی دیگران چشم دوخته و از هر فرصتی استفاده می‌کند تا چیزی نصیب خودش بشود، این ضرب مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● خر ناخنکی صاحب سلیقه می‌شود.

○ **ناخن نداشت که پشت خودش را بخارَد.**

□ **توضیح:**

شعر مشهوری است که به صورت ضرب‌المثل در آمده است به این صورت:

«کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من»

که شرح آن را در همین کتاب خوانده‌اید. از این ضرب‌المثل، ضرب‌المثل بالا به وجود آمده است.

✽ **کاربرد:**

بی کس بود. یاوری نداشت. هیچ کس را نداشت که برای دردش درمانی باشد.

○ **ناخوانده *به خانهٔ خدا ** نتوان رفت.**

□ **توضیح:**

برای رفتن و پا گذاشتن به هر جایی، اجازه‌ای و دعوتی لازم است. این ضرب‌المثل قسمتی از شعر زیر است:

بی جذبهٔ دوستان ز جا نتوان رفت	هر راه که نیست رهنما نتوان رفت
فریاد مؤذن بشنو تا دانی	ناخوانده به خانهٔ خدا نتوان رفت

(سلیم تهرانی)

✽ **کاربرد:**

این مثل، سفارش به این است که تا تو را دعوت نکرده‌اند، به جایی نرو. تا طالب تو نبوده و دعوتت نکرده‌اند، نرو تا ارزش و اعتبار خود را حفظ کرده باشی، اگر بدون دعوت بروی و تو را نخواهند، از ارزش و شخصیت تو کم می‌شود.

■ **مشابه:**

● تا نخوانَندَت، مرو

□ **معنای لغات :**

*ناخوانده: بدون دعوت، سر زده

** خانهٔ خدا: مسجد، حرم

○ **ناخوش خر خورده!**

❏ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند مردی خودش را به دروغ طبیب معرفی کرده بود. چون در روستای او طبیبی نبود، مردم ناچار او را بالای سر بیمار ان خود می‌بردند. طبیب از دواهاو جوشانده‌هایی که همه از تأثیر آن اطلاع داشتند به بیمار تجویز می‌کرد. اگر بیماری خوب نمی‌شد طبیب هز ار بهانه می‌آورد و می‌گفت: «حتماً بیمار داروها را به خوبی مصرف نکرده و یا ناپرهیزی کرده است.»

از قضای روزگار، طبیب بیمار شد و در بستر افتاد. به هنگام بیماری او یکی از اهالی روستا به در خانه‌اش آمد تا او را بر ای ادامهٔ معالجه مادر پیرش ببرد. طبیب که نمی‌توانست از جای خود برخیزد پسرش را صدا کرد و گفت: «تو سالهاست در کنار من کار می‌کنی. امروز به جای من به عیادت مادر پیر و بیمار این مرد برو. ببین دور و برت چه پیدا می‌کنی. مثلاً اگر پوست خربزه دیدی بگو که بیمار خربزه خورده و به دلیل این ناپرهیزی است که خوب نشده است.»

پسر به عیادت پیرزن بیمار رفت. توی اتاق چیزی نبود جز پالان یک الاغ، پسر رو به فرزند بیمار کرد و گفت: «مادر شما ناپرهیزی کرده است.»

پسر گفت: «او که چیزی نخورده.»

پسر طبیب گفت: «چرا. این جور که معلوم است مادر ناخوش شما خر خورده است.»

■ **کاربرد:**

وقتی آدمی ناآگاه با توجه به نشانه‌هایی که ربطی به موضوع ندارد، به اظهار عقیده بپردازد و حرفهای بی ربط بزند، می‌گویند: «ناخوش خر خورده.»

○ **نادر رفت و بر نگشت.**

❏ **توضیح:**

نادر شاه افشار پادشاهی ستمگر و ظالم بود؛ به طوری که در زمان حکومت او، مردم روی آر امش و آسایش نمی‌دیدند. البته او بر ای بیرون کردن دشمنان از مرزهای کشور، جنگ‌های بسیار کرد؛ولی ظلم و ستمش به مردم تا حدّی بود که پس از مرگ، بین مردم ر ایج شد که «نادر به درک رفت» و این رفتن و بازنگشتن نادر به‌صورت مثلی بین مردم معمول شد.

✸ **کاربرد:**

این مثل را به شوخی یا جدّی به کسی می‌گویند که بگوید: «می‌روم و برمی گردم.» و معنی آن این است که تو چه طور برمی گردی؟ نادر رفت و بر نگشت!؟

○ **ناز خرکی و عشوهٔ شتری.**

✸ **کاربرد:**

وقتی کسی حرکات و رفتاری نا مناسب با سنّ و موقعیت اجتماعی خود داشته باشد یا ناز و ادای بیجا و ناشایست از خود نشان دهد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

○ **نازکش داری (داشتی) ناز کن، نداری دست و پایَت را دراز کُن!**

□ **توضیح:**

انسان در هر سن و موقعیتی که باشد، احتیاج به محبت و توجه اطرافیان خود دارد و این خواسته را به شکل‌های مختلف نشان می‌دهد.

❋ **کاربرد:**

۱ـ این مثل اشاره به این حالت انسان است که فقط تا زمانی که می‌دانی دیگران نیازت را برآورده خواهند کرد، طلب محبت و توجه از آن‌ها بکن. وقتی که می‌دانی که این نیاز تو برآورده نخواهد شد، این کار را نکن و به اصطلاح، ناز کردن هم جا و مکان خاصی دارد.

۲ـ تا حرفت خریدار دارد، کارت را پیش ببر.

۳ـ اگر حرفت خریدار دارد و دستورت اجرا می‌شود، حرف بزن و دستور بده؛ اما اگر این‌طور نیست، خودت را سبک نکن کنار بکش و کاری به کار بقیه نداشته باش.

○ **نازم من این هوا را، یک بام و دو هوا را!**

❋ **کاربرد:**

۱ـ اگر کسی در یک موقعیت مشخص، دو قضاوت متفاوت بکند، دو حرف متضاد بزند و نفع خود و نزدیکانش را رعایت کند و نه حق و انصاف را، این ضرب‌المثل به کار می‌آید.

۲ـ اگر جنسی در شهری با دو قیمت متفاوت عرضه شود و یا برای خدمتی و کاری دو بهای متفاوت درخواست شود، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

○ **نافش را با کَلَک* بُریده‌اند!**

❋ **کاربرد:**

وقتی بخواهند نهایت حیله‌گری، و فریب کاری کسی را مثال بزنند، می‌گویند: «نافش را با...» یعنی آدم خیلی بدی است. خیلی حقه باز است نمی‌شود به او اعتماد کرد.

□ **معنای لغت:**

* کلک: حیله، فریب، حقّه بازی و حیله گری

○ **ناف ما را که با هم نبریده‌اند.**

□ **توضیح:**

هنگامی که کودک به صورت جنین در رحم مادر زندگی می‌کند، از راه بند ناف از مادر تغذیه می‌کند تا به رشد کافی و مرحلهٔ تولّد برسد. پس از تولد، این بند جدا می‌شود و کودک می‌تواند زندگی مستقلی از مادر را شروع کند. به این عمل بریدن بند ناف می‌گویند.

در گذشته رسم بود که هنگام بریدن ناف پسر یا دختری، او را نامزد یکی دیگر می‌کردند و آن‌ها مجبور بودند پس از بزرگ شدن با هم ازدواج کنند.

● کاربرد:

هنگامی که بخواهیم به کسی بگوییم مجبور نیستیم برای همیشه با هم دوست یا همراه باشیم و هر کدام می‌توانیم به مسیر دلخواه و زندگی دلخواه خود برویم، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ نالهٔ آب از ناهمواری زمین است.

□ توضیح:

هنگامی که رودخانه بر بستری از سنگ و صخره جاری باشد یا از بلندی به سطحی پایین‌تر بریزد، صدای جاری شدن آب یا شرشر آن به خوبی شنیده می‌شود. در حالی که در جریان در سطحی صاف و بدون برخورد با سنگ و صخره، بی صدا و آرام است.

● کاربرد:

۱ـ هیچ چیز بی علت نیست. هر کار یا هر چیزی دلیلی دارد باید آن را پیدا کرد.

۲ـ گله و شکایت هیچ کس از روزگار و زندگی، بی دلیل نیست و حتماً مشکلی در زندگی او هست.

■ مشابه:

● هیچ دودی بی آتش نیست.

○ نالهٔ مرغ گرفتار نشانی دارد.

● کاربرد:

۱ـ این ضرب‌المثل، در مورد کسی به کار می‌رود که با وجود ظاهری آرام و آراسته، بسیار غمگین و دل شکسته است، از هیچ چیز شکایت نمی‌کند؛ ولی نگاه و حالت‌های رفتاری او سنگینی رنج و غمش را نشان می‌دهد.

۲ـ اگر کسی بی دلیل سر و صدا راه بیندازد و ناله و گلایه سر بدهد، این ضرب‌المثل را می‌شنود؛ زیرا از نظر دیگران، مشکل او آن قدر هم مهم و بزرگ نیست و بیخودی سر و صدا راه انداخته است.

■ مشابه:

● آه صاحب درد را باشد اثر.

○ **نامهٔ فدایت شوم که برایت نفرستادم.**

✸ **کاربرد:**

از این ضرب‌المثل وقتی استفاده می‌شود که بخواهیم به کنایه بگوییم: خودت با آگاهی تصمیم گرفتی. من تو را مجبور نکردم. کسی هم به التماس به دنبالت نیامده بود.

○ **نان این جا، آب این جا، کجا روم بِه از این جا؟**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند شخصی ادّعای پیغمبری کرد و گفت: «جبرئیل بر من ظاهر شده و نوید پیامبری مرا داده است.»

او را پیش مأمون خلیفه بردند. مأمون نگاهی به سر تا پای مرد کرد و گفت: «این بیچاره دارد از گرسنگی می‌میرد. او را به آشپزخانه ببرید و غذاهای لذیذ به او بخورانید و شربت‌های معطر و خوشمزه به او بنوشانید تا جان بگیرد و از این ضعف و بی حالی نجات یابد.»

فرمان مأمون اجرا شد. مرد مدتی در آشپزخانهٔ کاخ خورد و نوشید و جان گرفت.

روزی از روزها مأمون به یاد مرد افتاد. دستور داد او را بیاورند. مرد به حضور خلیفه آمد. مأمون پرسید: «خوب حالا بگو ببینم جبرئیل هنوز هم پیش تو می‌آید؟»

گفت: «آری!»

خلیفه پرسید: «چه می‌گوید؟»

مرد پاسخ داد: «می‌گوید نان این جا، آب این جا، کجا روی به از این جا!»

✸ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی در موقعیتی بسیار مطلوب قرار بگیرد؛ به طوری که حتی خودش هم توقع چنین امکانات و شرایطی را نداشته و حالا به هیچ عنوان حاضر نیست وضعیتی را که دارد، از دست بدهد، چرا که از اوضاع و احوال بسیار راضی و خشنود است.

■ **مشابه:**

آش این جا، لواش این جا، کجا روم به از این جا؟

○ **نان بِده فَرمان* بِدِه.**

□ **توضیح:**

وقتی نان انسان و روزی او در گرو اطاعت و فرمان بردن از کس دیگری باشد، مجبور است هر چه او گفت، اطاعت کند تا بدون رزق و روزی نماند.



✸ **کاربرد:**

۱ـ اگر در زندگی آن قدر قدرت و توانایی داشتی که روزی مردم در دست تو باشد، می‌توانی فرمان هم بدهی و آنان را زیر اطاعت و فرمان خودت در بیاوری.

۲ـ کسی که از دیگران انجام کاری را می‌خواهد، باید مزد آن‌ها را هم بپردازد. کار بدون پرداختن مزد پیش نمی‌رود.

■ **مشابه:**

●نانم دادی، جانم دادی.

●نوکر بی جیره و مواجب، تاج سر ارباب است.

□ **معنای لغت :**

* فرمان: دستور

○ **نان خودش از گلویش پایین نمی‌رود.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند بازرگانی از مردم بغداد، هنگامی که کالای فراوانی را با کشتی حمل می‌کرد، هر چه داشت در طوفان دریا از دست داد و چنان فقیر شد که دیگر روی بازگشت به بغداد و دیدار زن و فرزندانش را نداشت. او پیاده همراه کاروانی به راه افتاد. شب هنگام که از کنار شهر بصره می‌گذشتند تصمیم گرفت به بصره برود و همان جا بماند. از کاروان جدا شد و به بصره رفت. چون شب بود، دروازه‌های شهر را بسته بودند؛ به خاطر همین مرد بازرگان به خرابه‌ای رفت تا شب را در آن جا بگذراند. هنوز چند دقیقه‌ای نگذشته بود که گدایی نابینا به خرابه آمد. چوب دستی خود را به این سو و آن سو کشید تا مطمئن شود کسی آن جا نیست. بازرگان دانست که رازی در کار گدا هست این بود که خاموش و آرام در همان گوشه منتظر ماند. گدا که فکر کرد کسی جز خودش در خرابه نیست، از پشت سنگی کوزهٔ کوچکی بیرون آورد. کوزه پر از سکّه‌های طلا بود. سکّه‌ها را تکان می‌داد و با آن‌ها حرف می‌زد و از صدای به هم خوردن آن‌ها لذت می‌برد. پس از مدتی سکّه‌ها را دوباره توی کوزه ریخت و در جای خود پنهان کرد. صبح خیلی زود، گدا راه افتاد و به شهر رفت. بازرگان هم به دنبال او رفت. گدا مثل همیشه از این و آن کمک می‌خواست. تکه‌ای نان گرفت و خورد. کنار مسجد ایستاد و التماس کنان گفت: «جز همین تکه نان هیچ ندارم. به من نیازمند کمک کنید.»

بازرگان پیش خود فکر کرد این گدا آن همه سکّهٔ طلا دارد و هیچ استفاده‌ای از آن‌ها نمی‌کند؛ در حالی که من می‌توانم با آن سکّه‌ها هم به خود و هم به عده‌ای از مردم فایده برسانم. پس تصمیم خود را گرفت که با پول سکّه‌ها تجارت کند و سال آینده به همان میزان پول و سود پول را برای مرد گدا بیاورد. بازرگان سکّه‌ها را برداشت و فروخت با پول آن‌ها کالا خرید و به بغداد بازگشت و از تجارت کالاها سود بسیاری برد. پس تصمیم گرفت به بصره باز گردد و پول و سود گدا را به او برگرداند. فکر کرد بهتر است مرغ بریانی بخرد و غذا را به گدا بدهد و بعد سر صحبت را با او باز کند و همهٔ ماجرا را بگوید. مرغ بریانی خرید و به سراغ گدا رفت. او در همان خرابه بود. هنوز گدا لقمه‌ای نخورده بود که یقهٔ بازرگان را گرفت که تو دزدی و سکّه‌های مرا تو برده‌ای. مردم با فریادهای گدا جمع شدند و آن دو را نزد قاضی بردند. مرد بازرگان همهٔ ماجرا را از ابتدا برای قاضی شرح داد. سپس کیسهٔ سکّه‌ها را در برابر قاضی گذاشت و گفت این هم سکّه‌های او با سودی عادلانه، تا درآمد من هم حلال بوده باشد. قاضی گفت: «راستی که مردی نیکوکار هستی.»

بعد رو کرد به گدا و گفت: «حال تو بگو چگونه دانستی که این مرد سکه‌های تو را برداشته؟»
گدای کور گفت: «چون با همهٔ اشتهایی که داشتم، هر چه کردم نتوانستم یك تکه از مرغ را هم فرو بدهم. دانستم که پول مرغ را از سکه‌های من پرداخته، چون مالِ خودم از گلویم پایین نمی‌رود!»

❋ کاربرد:

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که آن قدر خسیس و مال دوست هستند که نه تنها خیرشان به کسی نمی‌رسد، بلکه خودشان هم از آنچه دارند، استفاده‌ای نمی‌کنند و بهره‌ای نمی‌برند.

○ نان خودش را می‌خورد، غیبت مردم را می‌کند.

❋ کاربرد:

این مثل درباره کسی به کار می‌رود که بی جهت پشت سر مردم حرف می‌زند و دربارهٔ افراد مختلف ، اظهار نظر می‌کند.

■ مشابه:

●نان خودت را می‌خوری، حرف مردم را می‌زنی؟

○ نان خوردن هم ریش جنباندن* دارد.

❋ کاربرد:

اگر بخواهی زنده بمانی و زندگی کنی، اگر بخواهی ساده‌ترین نیازهای خودت را هم برطرف کنی، باید فعالیت و تحرک داشته باشی. این مثل خطاب به آدم تنبل و از زیر کار دررو گفته می‌شود تا او را به فعالیت و کوشش تشویق کند و به او بفهماند اگر حتی بخواهد برای زنده ماندن، نان ـ ساده‌ترین غذا ـ را هم بخورد یا به دست بیاورد، باید حرکت و تلاش داشته باشد.

□ معنای لغت :

* جنباندن: تکان دادن، حرکت دادن

○ نان را به نرخ * روز می‌خورَد.

□ توضیح:

با این که موقعیت سنجی و دانایی و زیرکی صفات خوبی هستند، همیشه نمی‌توان از آن‌ها استفاده کرد، چون انسان دارای روحیهٔ منفی خودخواهانه می‌شود. گاهی هم باید انسانیت و هدف‌های بالا را مورد نظر قرار داد؛ نه منفعت و سود شخصی را.

❋ کاربرد:

این مثل، اشاره به موقعیت سنجی و زرنگی کسی دارد که همیشه با زیرکی اوضاع را می‌سنجد و بعد اقدام به کاری یا زدن حرفی می‌کند. البته این زرنگی و زیرکی یک صفت منفی است. چنین کسی یعنی کسی که «نان را به نرخ روز می‌خورد» همیشه فقط منافع و

سلامت شخص خود را مورد نظر دارد و به هیچ کس یا هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشد.

■ **مشابه:**

● بوقلمون صفت است!

● از هر طرف که باد بیاید، می‌رود.

□ **معنای لغت :**

* نِرخ: قیمت، بها

○ **نان را باید جوید و توی دهانش گذاشت.**

✱ **کاربرد:**

تنبل است، دست و پا چلفتی است و کاری از دستش بر نمی‌آید.

○ **نان سوار است و ما پیاده.**

تا قیامت نان ما بر شاخ آهو بسته است.

○ **نانش بیاید حرمسرا، خودش برود کاروانسرا!**

□ **توضیح:**

در قدیم، زنان در فعالیتهای اجتماعی شرکت نداشتند ؛ به خاطر همین نان خور پدر یا شوهر به حساب می‌آمدند. با چنین تصوّری اگر دختری شوهر می‌کرد هزینه‌های خانه کم می‌شد و دختر نان خور شوهر می‌شد. این بود که بعضی از مردها که توان مالی بالایی داشتند، گاه چند زن را به همسری خود انتخاب می‌کردند. زنان بی هیچ حقی به حرمسرای شوهر خود می‌رفتند و منتظر می‌ماندند تا شوهر نانشان را بدهد. با چنین روابطی پایه و اساس زندگی بر عشق و احترام متقابل بین زن و شوهر استوار نبود و بودن و نبودن مرد، آن قدر اهمیت نداشت که تأمین هزینه‌های زنان حرمسرا مهم بود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل بسیار قدیمی است و به دورانی که در بالا توضیح داده شد، مربوط می‌شود و زمانی به کار برده می‌شود که کسی علت غیبت شوهر را از زن او سؤال کند و زن در پاسخ، با بیان این ضرب‌المثل بی تفاوتی خود را نسبت به او ابراز می‌کند ؛ یعنی: «خودش هر جا باشد، مهم نیست خرج خانه را به موقع برساند!»

۲ـ فایده و سودش به ما برسد با خودش و اخلاقش کاری نداریم.

○ **نانش توی روغن است.**

□ **توضیح:**

البته روغنی که در این ضرب‌المثل از آن یاد شده است، نه روغن جامد است و نه روغن مایع! بلکه منظور کرهٔ طبیعی و بسیار خوشمزه‌ای است که امروزه چندان اثری از آن باقی نمانده؛ ولی در گذشته یکی از لذیذترین خوراکی‌ها بوده است.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم فلانی روزگارش خوش و خرم شده و کار و درآمد بسیار خوبی دارد یا در شرایطی است که سود بسیاری نصیبش خواهد شد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **نانش را پشت شیشه می‌مالد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند تاجری بود خسیس، آن قدر که هر چه داشت، خودش هم استفاده نمی‌کرد، چه رسد به آن که به دیگران خیری برساند. این تاجر پنیری را در شیشه ریخته بود و هرگاه می‌خواست نان و پنیر بخورد، نان را به شیشهٔ پنیر می‌کشید و لقمه را در دهان می‌گذاشت تا مبادا از پنیرش کم شود.

* **کاربرد:**

هنگامی که بخواهند بگویند فلانی بسیار خسیس است و از مال و ثروتش بهره‌ای نمی‌برد، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **نانِ کافر را می‌خوری، برای کافر شمشیر بزَن.**

* **کاربرد:**

این مثل هنگامی به کار می‌رود که شخصی نان کسی را بخورد و از امکانات او بهره ببرد ؛ اما در نهایت به او خیانت کند و حُرمت و حریم او را رعایت نکند. این مثل سفارش به وفاداری و نگهداری حق آن شخص ـ حتی اگر آدم بدی هم باشد ـ دارد و این که اگر نان کسی را می‌خوری، به حق همین نان، رعایت خیلی مسائل از جانب تو الزامی است.

○ **نانِ گِدایی را گاو هم بخورد، پِی شُخم زدن نمی‌رَوَد.**

* **کاربرد:**

وقتی کسی برای به دست آوردن نان و روزی خود کار نکند و فقط چشمش به دست دیگران باشد و از حاصل تلاش و کار دیگران، استفاده ببرد، کم کم این شکل زندگی به او روحیات خاصی می‌دهد و از کار و تلاش دست می‌کشد و تن‌پرور و تنبل می‌شود. در چنین حالتی دیگران به او می‌گویند: «نان گدایی...»

یعنی طبیعی است که دنبال کار نروی، چون تن‌پرور شده‌ای و خصلت‌های خوبت را از دست داده‌ای، باید زودتر به فکر کار کردن و زحمت کشیدن بیفتی.

○ **نان گندم خوردن، شکم فولادی می‌خواهد.**

□ **توضیح:**

این مثل اشاره به آن دارد که انسان همیشه در پی به دست آوردن رفاه و آسایش و مال است. اما وقتی به دست آورد فقط برای مدت کوتاهی برایش لذت بخش است، پس از آن در پی تنوع خواهد بود.

مخصوصاً کسی که به ناحق به مال و آسایش رسیده باشد.

*** کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار برده می‌شود که از فقر و رنج و ملال به مال و آسایش و رفاه رسیده‌اند بی‌آنکه شایستگی آن را داشته باشند و به همین دلیل مردمانی سرکش و ستمگر و خود خواه شده‌اند.

○ نان مارا می‌خورد و خواب یکی دیگر را می‌بیند.

*** کاربرد:**

زندگی‌اش را ما تأمین می‌کنیم، از ما حقوق می‌گیرد، دوست ماست، امّا از دیگران حمایت می‌کند.

○ نان ندارد، پیاز می‌خورد تا اشتهایش باز شود.

*** کاربرد:**

بلند پرواز است، موقعیت را نمی‌فهمد ناتوانی است که سعی می‌کند خودش را توانا نشان بدهد.

○ نان و انگور و این همه جنجال؟

□ توضیح:

برای بسیاری از مردم فقیر، تأمین غذای مناسب یکی از مشکلات جدی به شمار می‌آید، به خاطر همین مواد غذایی مانند نان و پنیر، نان و ماست، نان و انگور، نان و هندوانه و... به دلیل ارزان بودن، جایگزین سایر مواد غذایی می‌شوند.

داستان این ضرب‌المثل در زیر ضرب‌المثل «ازوم و عنب و انگور» آمده است.

*** کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم برای چیزی بی‌اهمیت و بی‌ارزش، هیاهوی بسیار راه افتاده، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ ناودان دور ریز است.

توی کوچه عسل، توی خانه خنظل.

○ نباید بی‌گدار به آب زد.

□ توضیح:

گدار قسمتی از رودخانه است که سطح زمین در آن جا بلندتر و در نتیجه عمق آب کمتر است و می‌توان به راحتی از روی آن عبور کرد. همچنین به معنی محل عبور و گذرگاه نیز آمده است.

✱ **کاربرد:**
نباید به کاری که نتیجه و عاقبتش معلوم نیست دست زد. باید از سود و زیان و شکست و پیروزی هر کاری آگاهی داشته باشیم و بعد آن را عملی کنیم.

■ **مشابه:**

● گز* نکرده، پاره نکن.

● اول عمق آب را بپرس، بعد توی آن شنا کن.

● اول چاه بکن، بعد منار بدزد.

□ **معنای لغت:**

* گز: یکی از واحدهای طول قدیمی

○ **نتوان کرد، ظرف پُر را پُر.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ کسی که فکر و عقیده‌ای محکم و استوار دارد، به آسانی تغییر عقیده نمی‌دهد و از راه خود باز نمی‌گردد و نمی‌توان در اندیشهٔ چنین افرادی تأثیر گذاشت.

۲ـ هر کسی و هر چیزی ظرفیتی دارد و نمی‌توان انتظار داشت که بیش از توان و ظرفیتش کاری از پیش ببرد.

○ **نجاری کار بوزینه نیست.**

کار بوزینه نیست نجاری.

○ **نجاست را هر چه بیشتر هم بزنی، گندش بیشتر است.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی که دعوا و درگیری بین دو نفر آن قدر بالا بگیرد که بی‌توجه به هر چیز رازها و عیب‌های یکدیگر را آشکار کنند تا به طرف مقابل لطمه بزنند، نتیجه‌ای بد و غیر قابل حل به دست می‌آید. در چنین شرایطی است که از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ در بعضی از کارها، نباید بیش از حد کنکاش کرد و کنجکاوی به خرج داد؛ وگرنه رازهای دیگری آشکار می‌شود و مشکلات بزرگ‌تری پیش می‌آید.

○ **نجس، چون‌تر شود، نجس‌تر شود.**

سگ به دریای هفتگانه مشوی، که چو شستی پلیدتر گردد.

○ **نخست از برای خویشان، سپس از آن درویشان.**

چراغی که به خانه فرض است، به مسجد حرام است.

○ **نخوانده ملاست!**

□ **توضیح:**

در گذشته به آدم‌های دانا و باسواد ملا می‌گفتند.

✱ **کاربرد:**

۱ـ ادعای زیادی دارد، امّا دروغ می‌گوید.

۲ـ فکر می‌کند بدون سواد و تجربه از پس کار بر می‌آید.

○ **نخود توی دهنش نمی‌خیسد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهند بگویند فلان شخص نمی‌تواند رازی را در دل نگه دارد و هر چه به او بگویی، به همه می‌گوید، از این مثل استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد دلیل به وجود آمدن این مثل این است که برای خیساندن خشکبار یا دانه‌های خشک باید دهان بسته باشد؛ ولی کسی که دائم در حال حرف زدن و سخن پراکنی است، نمی‌تواند دهانش را ببندد تا نخود در آن خیس بخورد.

۲ـ موجود بی مصرفی است و از او هیچ کاری ساخته نیست.

○ **نخودچی توی جیبم می‌کنی، سرم را می‌شکنی؟**

✱ **کاربرد:**

در مقابل کاری که برایم انجام می‌دهی، چند برابر ضرر به من می‌رسانی. این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی همراه با کمک و یاری دیگری، دچار گرفتاری و درد سر بزرگ‌تری شود.

■ **مشابه:**

● نه میهمان کن، نه کفشم را بدزد.

● نه سرم را بشکن، نه گردو به دامنم بریز.

○ **نخود نخود هر کی رود خانهٔ خود.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ برنامه تمام شد، هر کسی پی کار خودش برود.

۲ـ دعوا به پایان رسید و طرفین دعوا صلح کردند.

○ **نخودِ هر آش است.**

□ **توضیح:**

نخود، از جمله حبوباتی است که برای پختن هر نوع آشی از آن استفاده می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

به آدمی که خود را در هر کاری دخالت می‌دهد یا بر اساس کنجکاوی‌های شخصی و بدون فایده در هر کاری دخالت می‌کند، می‌گویند: «نخود هر آش...»

یعنی او همه جا و در همه مورد حضور دارد؛ گرچه وجودش خیلی هم لازم نیست.

■ **مشابه:**

● هر جا آشه ،کل فراشه!

○ **نخورده‌ایم نان گندم، دیده‌ایم دست مَردُم.**

□ **توضیح:**

نان گندم، نانی که از آرد گندم به دست می‌آید، مرغوب‌تر از نان‌هایی است که از سایر غلات مانند جو یا ذرت به دست می‌آید و در قدیم همهٔ مردم نمی‌توانستند چنین نانی بخورند و بیشتر نان جو می‌خوردند.

✱ **کاربرد:**

گاهی دیگران فکر می‌کنند که ما از مسأله مورد نظر آن‌ها هیچ اطلاع و آگاهی نداریم یا کاری را بلد نیستیم در حالی که ما می‌دانیم چه کار باید کرد یا در آن مورد آگاهی و اطلاعات کافی را داریم. در چنین مواردی برای اظهار وجود می‌گوییم: «نخورده‌ایم نان....»

یعنی آن قدرها هم که تو فکر می‌کنی، من از مرحله پرت نیستم و می‌دانم یا بلدم که چه کار بکنم.

○ **نَداری که عیب نیست!**

✱ **کاربرد:**

وقتی آدم فقیری در مقابل کمبود و امکانات و دست‌تنگی خود نزد کسی خجالت‌زده باشد به او می‌گویند:«نداری که....»

یعنی از نداشتن و فقر خجالت نکش. فقر و نیاز، عیب و نقصی اخلاقی به شمار نمی‌آید.

○ **ندُزد، نترس!**

✱ **کاربرد:**

اگر کار خطایی کرده‌ای، باید جوابش را بدهی. اگر گناهی انجام داده‌ای، پس منتظر عواقب آن هم باش. ترس و ناراحتی تو به خاطر این است که خودت می‌دانی چه کرده‌ای. تو مرتکب خطایی شده‌ای به خاطر همین است که ناآرام هستی. می‌خواستی آن خطا را انجام ندهی تا راحت و آسوده خیال باشی.

■ **مشابه:**

● آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است.

○ **ندو که به من نمی‌رسی.**

□ **توضیح:**

می‌گویند دزدی از خانهٔ پیرزنی چیزی دزدید و فرار کرد پیرزن چون خودش نمی‌توانست دنبال دزد بدود فریاد زد و از همسایه‌ها کمک گرفت. همسایه‌ای دنبال دزد دوید. دزد به او گفت:«ندو که به من نمی‌رسی، زیرا من برای خودم می‌روم و تو به خاطر دیگری.»

✹ **کاربرد:**

۱ـ اگر در کاری انگیزهٔ لازم وجود نداشته باشد، پیشرفتی به دست نمی‌آید.

۲ـ انتظار نداشته باش که بدون رنج و زحمت به جای مهمی که دیگران رسیده‌اند، برسی!

○ **ندید بدید یک بزی داشت، هر روز می‌رفت میدان صورتش * را بر می‌داشت.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی که خیلی دوست داشت بز و بزغاله و گوسفندی داشته باشد به هزار در زد تا صاحب بزی شد. او هر روز بزش را به میدان روستا می‌برد و صورت و ریشش را شانه می‌زد و به دیگران نشان می‌داد. در حالی که همه بز و گوسفند داشتند و به کار او که فکر می‌کرد فقط خودش بز دارد می‌خندیدند.

✹ **کاربرد:**

دربارهٔ کسی که صاحب چیزی شده و فکر می‌کند دیگران آن را ندارند، این مثل گفته می‌شود و معنی آن این است که این قدر به مال و دارایی‌ات نناز که چیز قابل توجهی نداری.

□ **معنای لغت :**

* صورت برداشتن: آرایش کردن، از بین بردن موهای زائد صورت.

○ **نذری خورِ محرّم است.**

قلیان کشِ محرم است.

○ **نردبان، پلّه پلّه!**

✹ **کاربرد:**

این مثل خطاب به آدم‌هایی به کار می‌رود که برای پیشرفت و ترقی و رسیدن به موفقیت و.... شتاب و عجله به خرج می‌دهند و می‌خواهند خیلی زود، حاصل تلاش خود را ببینند و در این راه به این مسأله توجه ندارند که سپردن راه پیشرفت و ترقی مانند نردبانی است که باید پله پله، آرام و مطمئن و همراه با تأمل و تفکر سپری شود تا به انتهای آن که همان موفقیت

است، برسد.

○ **نزده می‌رقصه.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ برای کار آمادگی دارد. نگفته به انجام آن می‌پردازد.

۲ـ اصلاً او برای این کار ساخته شده است استعداد به پایان رساندنش را دارد.

○ **نرود میخ آهنین در سنگ.**

❑ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد که در گلستان سعدی آمده است. یک روز کاروانی از سرزمین یونان می‌گذشت. کاروانیان مال و اموالی گرانبها و ارزشمند با خود داشتند. از قضا راهزنان جلو کاروان را گرفتند و همهٔ مال و اموال آنان را چپاول کردند. بازرگانان و کاروانیان گریه و زاری می‌کردند و دزدها را به خدا و پیغمبر قسم می‌دادند که از مال آنان بگذرند. اتفاقاً لقمان حکیم نیز در جمع کاروانیان بود. تاجری نزد او آمد و گفت: «یا حکیم، به اینان از حکمت سخنی پندآموز بگو. شاید که دست از مال و اموال ما بردارند.»
لقمان گفت: «دریغ کلمهٔ حکمت باشد با ایشان گفتن!»

آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از او به صیقل زنگ

با سیه دل چه سود خواندن وعظ؟ نرود میخ آهنین در سنگ

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که به هیچ عنوان به راهنمایی‌ها و پیشنهادهای دیگران توجه نمی‌کنند و هر چه را خود فکر می‌کنند، درست است، انجام می‌دهند. پند و اندرز دادن به این‌گونه افراد کاری بیهوده است.

■ **مشابه:**

- در آهنی و کلید پشمی!
- آهن سرد کوفتن است.
- آب به ریسمان بستن است.
- یاسین به گوش خر می‌خوانی؟
- مشت بر سندان کوبیدن است.

○ **نزدیک شتر نخواب تا خواب آشفته نبینی.**

✱ **کاربرد:**

خودت را به خطر نینداز و انجام کاری را که در حد توانت نیست نپذیر تا دچار غم و آشفتگی نشوی.

○ **نَزن، نَخور!**

✺ **کاربرد:**

اگر کسی به کسی آزار رساند، باید منتظر جواب او هم باشد. هر زدن، هر ضربه و هر ناسزا و عمل زشت، حتماً واکنش و عمل متقابلی به همراه دارد.

■ **مشابه:**

● نَگو، نَشنو!

○ **نشانت می‌دهم که یک من ماست چقدر کره دارد.**

✺ **کاربرد:**

این مثل هنگامی به کار می‌رود که کسی بخواهد شخص دیگری را تهدید کند و او را از تنبیه یا مجازاتی که برایش در نظر گرفته، بترساند.

■ **مشابه:**

● حالت را جا می‌آورم.
● به تو می‌فهمانم که گربه کجا تخم می‌گذارد.
● می‌شورم و می‌گذارمت توی طاقچه.

○ **نشانیش انگشتر شماست!**

❑ **توضیح:**

بازرگانی شاگردی بسیار ابله و نادان داشت. روزی او را در مغازه تنها گذاشت و برای انجام کاری رفت. وقتی بازگشت مغازه را خالی از کالا دید. پرسید: «چه شده؟»

شاگرد گفت: «همه را یکجا فروختم!»

بازرگان پرسید: «به چه کسی؟»

شاگرد گفت: «یکی آمد و همهٔ جنس‌ها را نسیه خرید و گفت که برمی‌گردد و پول کالاها را می‌آورد!»

بازرگان به سر خود کوفت و پرسید: «او را می‌شناختی؟»

شاگرد گفت: «نه، اما نشانی خوبی از او دارم.»

بازرگان پرسید: «آن نشانه چیست؟»

شاگرد سرش را بالا گرفت و گفت: «هر چه فکر کردم، نشانه‌ای در او نیافتم تا به خاطر بسپارم؛ برای همین هم انگشتر زمرد شما را که در جعبهٔ دخل پنهان کرده بودید، به او دادم تا در انگشت خود کند و نشانی باشد برای این که او را بشناسم. خب چه نشانی بهتر از این؟!»

بازرگان که دید هم اجناس مغازه‌اش را از دست داده و هم انگشتر گرانبهایش را بی هوش به زمین افتاد.

✺ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی برای این که ثابت کند در انجام کاری مرتکب خطا نشده، به خطایی دیگر اعتراف کند؛ در حالی که همه این اشتباهات را نتیجهٔ هوش و زیرکی خود می‌داند.

■ **مشابه:**

● عذر بدتر از گناه.

○ **نشتر می‌زدی، خونش در نمی‌آمد.**

کارد به او می‌زدی، خونش در نمی‌آمد.

○ **نشسته بالای گود و می‌گوید لنگش کن!**

□ **توضیح:**

زورخانه یا سالن‌هایی که در آن‌ها ورزش‌های باستانی انجام می‌شود، ساختمان خاصی دارد. به این شکل که وسط سالن را به ارتفاع کمتر از یک متر گود می‌کنند. پهلوانان و ورزشکاران در این قسمت مشغول تمرین و مسابقه می‌شوند و تماشاچیان دور تا دور گود که سطحی بالاتر دارد، می‌نشینند و پهلوانان محبوب خود را تشویق می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی دور از ماجرایی قرار بگیرد، به طوری که به هیچ وجه درگیر نشود و خطری او را تهدید نکند، ولی دیگران را تشویق به جلو رفتن و درگیر شدن کند، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● صدایش از جای گرم بیرون می‌آید.

○ **نصفش زیر زمین است.**

✱ **کاربرد:**

این مثل به شوخی در مورد افرادی به کار می‌رود که با وجود اندامی ریز و قدی کوتاه، بسیار پر انرژی، زرنگ و باهوش هستند. گویی که این گونه افراد، نیمهٔ پنهانی دارند که با اولین نظر نمی‌توان آن را دید.

○ **نعشِ تعزیه است.**

رستمِ درِ حمام است.

○ **نَعلَش* اُفتاده، لَنگ** می‌زَند.**

□ **توضیح:**

نعل اسب در میان فرهنگ و ادبیات مردم سر اسر دنیا، معانی و تعابیر گوناگونی دارد. در زبان فارسی «افتادن نعل»، «نعل انداختن» و تعابیری به این شکل به معنی خستگی و سستی در کاری یا در حرکت و پیمودن راه و هدفی است.

• کاربرد:

۱ـ هنگامی که کسی در انجام وظایفی که به او سپرده شده، کوتاهی و سستی بکند و از زیر آن در برود، این مثل در مورد او کاربرد دارد. گاهی هم به شوخی به کسی گفته می‌شود که نامناسب و ناموزون راه برود.

۲ـ کسی که در انجام کارهایش سستی می‌کند و برای درست انجام ندادن کارها بهانه‌های بی‌مورد می‌آورد، این مثل را خواهد شنید.

□ **معنای لغات :**

* نَعل: قطعه آهنی به شکل U که بر سُم حیوانات چهارپا کوبیده می‌شود.

** لنگ زدن: راه رفتن به شکل نامناسب و ناموزون، بر اثر نقصی در پا یا کفش (در انسان‌ها) و نعل در حیوانات چهار پا که باعث شود نامناسب و ناموزون راه بروند.

○ **نعل پیدا کرده دنبالِ اسبش می‌گردد.**

□ **توضیح:**

می‌گویند زنی نعل اسبی پیدا کرد و به شوهرش گفت: «ما اسب داریم.» شوهر گفت: «کو؟» گفت: «یک نعلش را پیدا کرده‌ام حالا باید دنبال سه تا نعل و یک اسب بگردیم.»

• کاربرد:

۱ـ آدم بی عقلی است خوش باور است و حساب و کتاب سرش نمی‌شود.

۲ـ آدم طمعکاری است.

○ **نعلش در آتش است.**

□ **توضیح:**

در قدیم، عقیده‌ای خرافی رایج بود که برای به دست آوردن عشق و محبت کسی، به نیت او نعل کهنه‌ای را در آتش می‌گذاشتند. به این کار نعل در آتش کردن می‌گفتند.

• کاربرد:

هنگامی که بخواهند بگویند فلان شخص بسیار مضطرب و بی قرار است، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **نَعلَش* نو شده، جُفتَک** می‌اندازَد.**

□ **توضیح:**

در ادبیات و فرهنگ عامهٔ ما، نعل نو شدن به معنی بهبود وضع مالی و ثروتمند شدن است.

• کاربرد:

۱ـ وقتی کسی اوضاع مالی و اقتصادی‌اش خوب شود و به خاطر همین به دیگران بی‌اعتنایی

کند یا از شدت شادی و خوشی، دیگران را ناراحت و رنجیده کند، اطرافیانش می‌گویند: «نعلش نو شده...»

۲ـ اگر کسی حقوق و مزایایش زیاد شود و به خاطر همین در کار خود سستی کند یا بداخلاقی و نافرمانی کند باز هم این مثل را در مورد او به کار می‌برند.

□ **معنای لغات :**

* نعل: قطعه فلزی به شکل U که بر پای چهار پایان (سُم آن‌ها) می‌کوبند.

** جُفتَک: لگد اندازی چهار پا به هنگام خشم یا ناراحتی.

○ **نفت چراغش ته کشیده!**

❋ **کاربرد:**

۱ – عمرش به آخر رسیده.

۲ – زمان قدرت و توانایی‌اش پایان گرفته است.

○ **نفس ارباب، بهتر از نوالهٔ آرد جو است.**

بزی که صاحبش بالای سرش نباشد، نر می‌زاید.

○ **نفسش از جای گرم در می‌آید.**

❋ **کاربرد:**

چون وضع خودش خوب است و ثروت زیادی دارد، وضع دیگران را درک نمی‌کند و توانایی‌های خودش را با ناتوانی دیگران مقایسه می‌کند.

■ **مشابه:**

● بیرون گود است.

○ **نقش از گلیم می‌رود، از دل نمی‌رود.**

□ **توضیح:**

گلیم زیر اندازی دست بافت است که از نخ پشمی تهیه می‌شود. با استفاده از نخهای رنگارنگ، نقوش و طرحهای بسیار زیبایی در گلیم بافته می‌شود. استفاده از رنگ‌های طبیعی باعث می‌شود که نقش‌های گلیم شفافیت، زیبایی و دوام زیادی داشته باشد به طوری که پس از گذشت سال‌های بسیار، گلیم طرح و نقش و رنگ خود را حفظ می‌کند.

❋ **کاربرد:**

باقی ماندن خاطرات تلخ و شیرین در قلب و یاد انسان موجب پیوند او با گذشته می‌شود. این مثل هنگامی استفاده می‌شود که یاد یا خاطره‌ای حتی بر اثر گذشت زمان از دل بیرون نرفته

باشد و با کوچک‌ترین یادآوری، همهٔ خاطرات زنده شود.

○ **نکرده کار، نبر به کار.**

□ **توضیح:**

اسکندر مقدونی پس از آن که با جنگ‌های بسیاری موفق به تصرف ایران شد، فکر نگهداری و در اختیار داشتن سرزمینی چنین پهناور، شب و روز را از اسکندر گرفته بود. عاقبت تصمیم گرفت راه حل را از ارسطو که دانشمندی بزرگ و دانا بود، بپرسد. پیغام اسکندر به ارسطو رسید و او بلافاصله پاسخ را برای اسکندر فرستاد. ارسطو در نامهٔ خود چنین نوشته بود: «کارهای بزرگ و مهم مملکت را به افرادی پست و نادان بسپار و افراد بزرگ و دانا را به کارهای پست و حقیر مشغول کن، سپس خواهی دید که اوضاع چنان آشفته و در هم خواهد شد که هیچ کس قادر به طغیان و در دست گرفتن قدرت نخواهد بود.»

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهند کاری مهم را به شخصی نالایق و بی تجربه بسپارند؛ چرا که اگر کسی از مسؤولیتی که قرار است به عهده بگیرد، آگاهی و علم کافی نداشته باشد، همه چیز به هم ریخته و آشفته خواهد شد.

○ **نکشیده، دَه مَن کم.**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی آینده و نتیجهٔ کاری را با نا امیدی و بدبینی پیش‌بینی کند و بگوید مطمئن هستم که چنین و چنان خواهد شد، از این مثل استفاده می‌کند. این نشان از پیش بینی غیر منصفانه و عجولانهٔ شخص دارد.

■ **مشابه:**

● اگر بد روضه خواندم، گریه نکن.

○ **نَکُند گُرگ پوستین* دوزی.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از این بیت سعدی است:

از بدان نیکویی نیاموزی — نکند گرگ پوستین دوزی

✱ **کاربرد:**

۱ - از آدمی که بدی و شرارت و نادرستی او آشکار است، نباید انتظار نیکوکاری و درست‌کاری داشت. از کسی که بدی و ستمکاری او بر همه آشکار است و ظلم و ضرر او به همه آسیب رسانده، نمی‌توان توقع داشت که کار نیک و خیری انجام دهد.

۲ - از هر کسی باید انجام دادن کاری را انتظار داشت که از او ساخته است.

□ **معنای لغت :**

* پوستین: لباس یا رو اندازی که از پوست گوسفند یا بُز و... درست می‌شود.

○ **نِگاه به دست خاله کُن، مِثل خاله، غَربیله * کُن.**

□ **توضیح:**

معمولاً کودکان و نوجوانان رفتار پدر و مادر یا بزرگتران خود را الگو قرار می‌دهند و از رفتار آنان- چه خوب و چه زشت-عیناً تقلید می‌کنند.

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی رفتار زشتی انجام می‌دهد و با کمی دقت معلوم می‌شود که این رفتار زشت را از اهل خانواده و فامیل خود آموخته، دیگران به حالت اعتراض می‌گویند: «نگاه...»

یعنی او این رفتار نامناسب را از بزرگ‌ترهایش آموخته است یا این خلق بد را از اطرافیان خود به ارث برده است.

■ **مشابه:**

● نگاه به بابات بکُن، بادی به سُرنات بکُن

□ **معنای لغت :**

* غَربیله: غَربیل یا غربال، وسیله‌ای است که با سطح مشبک برای جدا کردن ذرات درشت و ریز یک چیز یا جدا کردن دانه‌های خوراکی از کاه و مواد زائد.

○ **نَگُفتی گیوه*اَت مبارک باشه، می‌گویی مرا بِبَر زیارَت؟!**

□ **توضیح:**

فرصت‌طلبی و سود جویی از دیگران، در هر زمان و مکان و در هر فرصت کوتاه و بلند، صفت زشتی است که باید آدم‌ها از آن دوری کنند.

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی از شخصی خوشرویی و نرمی ببیند و از این اخلاق، سوءاستفاده کند، یعنی در همان زمان، خواسته و توقع خود را بگوید، به شکلی که فقط به فکر به دست آوردن منافع و سود خود باشد، این مثل در مورد او کار برد دارد.

□ **معنای لغت :**

* گیوه: نوعی کفش که رویه آن را از نخ می‌بافند و به آن کفه چرمی یا تخته‌ای می‌اندازند.

○ **نگنجد دو شمشیر در یک نیام.**

□ **توضیح:**

شمشیر یکی از سلاح‌های مهم جنگی بود و آن را به کمر می‌بستند. به دلیل تیزی شمشیر و برای جلوگیری از آسیب رساندن آن، پوشش مخصوصی برای شمشیر می‌ساختند که به آن «نیام» یا غلاف می‌گفتند. نیام هر شمشیر مناسب با شکل و اندازه آن شمشیر ساخته می‌شد و به عبارتی مخصوص آن شمشیر بود.

* **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم سازش و دوستی و همزیستی بین این دو امکان ندارد و اینها نمی‌توانند هرگز با هم به نظری مشترک و هماهنگ برسند، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● دو پادشاه در اقلیمی* نگنجد.

□ **معنای لغت :**

* اقلیم: سرزمین

○ **نم پس نمی‌دهد.**

جان به عزرائیل نمی‌دهد.

○ **نمد سبزوار از پشم است.**

□ **توضیح:**

نمد نوعی پارچه بسیار ضخیم است که از پشم شتر یا گوسفند تهیه می‌شود. این پارچه بافته نمی‌شود، بلکه از کنار هم قرار دادن تکه‌های پشم و فشردن آن‌ها (که به آن نمد مالی می‌گویند.) تهیه می‌گردد. از نمد برای دوختن لباس‌های گرم چوپانان یا به عنوان زیر انداز استفاده می‌کنند.

* **کاربرد:**

وقتی کسی چیزی را که بر همه آشکار و معلوم است، به عنوان یک کشف جنجال برانگیز مطرح کند به شوخی از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● از کرامات شیخ ما این است　　شیره را خورد و گفت شیرین است

● برف را دید و گفت می‌بارد.

● شیره را خورد و گفت شیرین.

○ **نمرده، حلوایش را می‌خورند!**

□ **توضیح:**

در ایران رسم است که در مراسم سوگواری و عزاداری، حلوا پخته شود. این حلوا بین کسانی که در مراسم شرکت کرده‌اند و همسایه‌ها و آشنایان تقسیم می‌شود تا هر کس با خوردن آن، برای شخص فوت شده فاتحه‌ای بخواند و از خدا برایش طلب بخشش کند.

* **کاربرد:**

وقتی اطرافیان شخصی که بیمار و رنجور است، از سلامتی او قطع امید کنند و به فکر مال و ثروتی باشند که پس از مرگش باقی می‌ماند یا در تدارک مراسم ختم و تدفین و غیره باشند، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **نمک خورده، نمکدان شکسته.**

□ **توضیح:**

از سالها پیش، بین مردم چنین رسم بوده که هر گاه نان و نمک کسی را بخورند، همواره نسبت به او مدیون و سپاسگزار باشند. خوردن نان و نمک حقی به گردن آن‌ها می‌گذارد که اعتقاد به آن گاه جلو بروز بسیاری از اختلافات و درگیریها را هم می‌گیرد .از همین اعتقاد است که اصطلاحاتی چون «نمک پرورده» و«نمک گیر شدن» و... در فرهنگ مردم جایگاهی مخصوص و فراموش نشدنی یافته است.

* **کاربرد:**

هنگامی که بخواهند بگویند فلان شخص بسیار ناسپاس و حق نشناس است، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● باده خوردن و سنگ به جام زدن.

● نمک خورده و نمکدان دزدیده.

□ **معنای لغت:**

* جام: ظرفی از جنس بلور یا فلز برای نگهداری یا نوشیدن مایعات.

○ **نمک گیر شده.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی تاریخی دارد ؛ می‌گویند یعقوب لیث صفاری در نوجوانی دزدی ماهر و چیره دست بود. روزی او از زیرزمین دالانی تا خزانه «درهم بن نصر» حاکم سیستان تونل کند. شب که شد یعنی وقتی که همه در خواب بودند و نگهبانان آسوده و در سکوت قدم می‌زدند، از راه تونل به خزانه رفت. تا آنجا که می‌توانست طلا و جواهر جمع کرد و با خود به دهانه تونل آورد. خواست از آنجا خارج شود که پیش خود فکر کرد برگردد و باز هم طلا و جواهرات خزانه را بردارد. دوباره به خزانه بازگشت و کیسه‌ها را پر از طلا کرد، بر دوش گذاشت و تا دهانهٔ تونل آورد. یعقوب چند بار رفت و برگشت و مقدار زیادی طلا و جواهر از خزانه خارج کرد. وقتی اولین شعاع آفتاب به دهانه تونل تابید، تکه‌ای بلورین روی زمین را روشن کرد. یعقوب فکر کرد الماسی درشت از کیسه افتاده است. آن را برداشت. تونل تاریک بود و یعقوب نمی‌توانست بلور را به خوبی تشخیص دهد. هر چه به آن دست کشید، متوجه نشد که چیست. آن را به دهان برد و بازبان آن را چشید. ناگهان آه از نهادش برآمد چرا که تکه بلورین قطعه‌ای نمک بود. یعقوب به خورشید نگاه کرد. چیزی به روشنایی روز نمانده بود. پس خسته و ناامید همه چیز را بر دهانه تونل رها کرد و به سرعت از آنجا دور شد. صبح وقتی که «درهم بن نصر» از ماجرا آگاه شد، فرمان داد در شهر جار بزنند که: «هر کس این کار را کرده، در امان است و کاری به او نداریم به سراغ حاکم بیاید و راز این کار را بگوید.»

یعقوب نزد حاکم رفت و گفت: «این دالان را من کنده‌ام و زرها و گوهرها را من به دهانه تونل آوردم ؛ ولی در آخرین لحظات نمک تو را خوردم و نمک‌گیر شدم و دیگر نتوانستم اموال خزانه را ببرم. »

درهم بن نصر شیفته جوانمردی یعقوب شد و به او مقامی بالا داد.

● کاربرد:

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی نسبت به دیگری تعهدی اخلاقی پیدا کرده باشد و به دلیل همسفره شدن با او، مجبور به حفظ حق و احترام او شده باشد.

○ نمی‌تَوان به او گفت، بالای چَشمتَ اَبروست!

□ توضیح:

به طور معمول ابروها بالای چشم‌ها قرار گرفته‌اند و این یک حقیقت بدیهی و روشن است.

● کاربرد:

این مثل دربارهٔ آدم‌های زودرنج، عصبانی و نازک دل به کار می‌رود و به معنی این است که این طور اشخاص طاقت شنیدن حقیقت را هم ندارند؛ به خصوص اگر این حقیقت در آن لحظه برای آن‌ها ناخوشایند هم باشد.

■ مشابه:

● زود به تِریج قبایش برمی‌خورد.

○ نمی‌تواند برقصد، می‌گوید اتاق کج است.

عروس نمی‌توانست برقصد، می‌گفت اتاق کج است.

○ نمی‌توانی وَرجهی*، فُروجِه**

● کاربرد:

۱ـ وقتی شخص ضعیف و ناتوانی از عهدهٔ کاری سنگین بر نمی‌آید یا توانایی مقابله و رویارویی با فردی قوی‌تر از خود را ندارد، اطرافیان به او می‌گویند: «نمی‌توانی ور ...»

اگر نمی‌توانی با او مقابله کنی، اگر زورت به او (یا کاری) نمی‌رسد، کوتاه بیا.

۲ـ وقتی اصرار به انجام کاری به نتیجه نرسد و ممکن است به دعوا ختم شود، بهتر است کوتاه بیاییم و از خیرش بگذریم.

۳ـ همیشه به هدف‌ها و آرزوهایی فکر کن که توان رسیدن به آن‌ها را داری.

■ مشابه:

● نمی‌توانی ببینی، چِشمَت را بِبَند!

● چون به گردش نمی‌رسی، واگرد!

● ننه که نبود، باید با زن بابا ساخت.

□ معنای لغات:

* ورجهی (ورجهیدن): پریدن و جست زدن به طرف بالا.

** فُروجه (فروجهیدن): پریدن و جست زدن به طرف زمین.

○ نمی‌چسبی به دل، ضایع مکن صمغ و کتیرا* را.

✱ کاربرد:

این مثل به کنایه در مورد کسی به کار می‌رود که با رفتار یا سخنانی فریبنده و غیر واقعی، سعی در جلب توجه و علاقهٔ دیگران دارد یا با حرکات و رفتاری نامناسب، بیشتر باعث دل‌زدگی می‌شود.

□ معنای لغت:

* صمغ و کتیرا: دو ماده چسبناک هستند که از شیرهٔ درختان گرفته می‌شوند. از این دو ماده به جای چسب استفاده می‌شده است. این دو ماده استفاده‌های پزشکی و آرایشی نیز دارند.

○ نمی‌دانم آفتاب از کدام طرف در آمده!

□ توضیح:

طلوع و غروب خورشید همیشه به یک شکل و از یک جهت انجام می‌شود. از مشرق طلوع می‌کند و در مغرب غروب می‌کند و هیچ گاه این نظم طبیعی بر هم نمی‌خورد.

✱ کاربرد:

وقتی با اتفاقی عجیب یا از راه رسیدن دوستی که منتظرش نبوده‌ایم یا عمل پسندیده‌ای که توقع نمی‌رفت فلان کس آن را انجام دهد و مانند آن رو به رو می‌شویم، از این مثل استفاده می‌کنیم تا تعجب خود را از پیش آمدن امری غیر ممکن یا غیر منتظره نشان دهیم.

■ مشابه:

● آفتاب از کدام سمت دمید که پشیمان شدی وفا کردی.

○ نمی‌دانم دیشب شب اول قبر کدام گناهکار بوده!؟

□ توضیح:

وقتی گناهکاری می‌میرد، گناهکار ان دیگر به یاد مرگ و گناهان خود می‌افتند.

✱ کاربرد:

۱ـ هنگامی که کسی نتواند شب را به راحتی بخوابد و تمام شب را در دلشوره و نگرانی به سر برد، از این مثل استفاده می‌کند.

۲ـ هنگامی که آدم بدی بی‌دلیل نیکوکار شده باشد، این مثل دربارهٔ او گفته می‌شود.

○ ننگ امیر و مرگ فقیر صدا ندارد.

□ توضیح:

وقتی کسی که مقام یا موقعیت اجتماعی مهمی دارد، دست به عملی خلاف یا ناشایست بزند، برای حفظ شهرت شخص خبر آن برملا نمی‌شود. نابودی و از بین رفتن اشخاص فقیر جامعه نیز به دلیل بی‌اهمیت بودنشان نادیده گرفته می‌شود.

* **کاربرد:**

اگر کار یا اتفاقی به دلیلی مانند آنچه که گفته شد، مخفی شود یا کسی از آن با خبر نشود، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **ننه‌اش درِ جیبش را دوخته.**

□ **توضیح:**

در قدیم مثل امروز انواع کارت‌های اعتباری بانک‌ها یا چک پول و غیره معمول نبود و مردم برای جابجا کردن پول خود با مشکلات زیادی رو به رو بودند؛ چرا که پول‌ها بیشتر به صورت سکه بود و حجم و وزن آن زیاد. پول‌ها را وقتی توی جیب می‌ریختند، در جیب را می‌دوختند تا لااقل از دستبرد جیب‌برهای حرفه‌ای در امان باشند.

* **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم فلان شخص خیلی خسیس است و به هیچ عنوان دست به جیب نمی‌برد و پولی خرج نمی‌کند، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● آب از دستش نمی‌چکد.

● چهل درجه تب داشته باشد، یک درجه‌اش را به کسی نمی‌دهد.

○ **نَنه* که نَبود، باید با زَن بابا** ساخت!**

* **کاربرد:**

وقتی مصلحت باشد، بهتر است آدم به هر چیزی بسازد و یا از مقدار توقعات و انتظارات خود کم کند تا بتواند زندگی را به شکل عادی بگذراند.

■ **مشابه:**

● «کاچی***» از «هیچی» بهتر است.

□ **معنای لغات:**

* نَنِه: مادر، لفظی برای نامیدن مادران.

** زن بابا: زن و همسر پدر بعد از مرگ همسر اول او.

*** کاچی: نوعی غذای ساده که با آرد تهیه می‌شود.

○ **نوبت به اولیا که رسید، آسمان تپید.**

یک شب هم که ما دزد شدیم، مهتاب شد.

○ **نوبت به ما که رسید، خر زایید.**

* **کاربرد:**

از این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی از بدشانسی خود گله کند و بگوید: «به هر چه دل می‌بندم و امید دارم که بشود، همیشه تا نوبت من می‌شود، همه چیز تغییر می‌کند و

اوضاع از این رو به آن رو می‌شود.»

مانند:

ـ وامَت را گرفتی؟

ـ نه، به من ندادند. چون فقط سه سال سابقه کار داشتم.

ـ ولی پرداخت وام که به سابقه کار ربط نداشت؟

ـ قانون عوض شده. حالا دارد. نوبت به ما که رسید، خر زایید!

■ **مشابه:**

● نوبت به انبیا که رسید، آسمان تپید.

● یک شب هم که ما دزد شدیم، مهتاب شد!

○ **نوشداروی* پَس از مَرگ سُهراب.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد که همان داستان مشهور رستم و سهراب «شاهنامهٔ» فردوسی است:

رستم هنگام جدا شدن از تهمینه، همسرش، پس از آن که فهمید به زودی دارای فرزندی خواهند شد، بازوبندی به تهمینه داد که آن را به بازوی او ببندد. پس از مدتی تهمینه پسری به دنیا آورد و بازوبند را به بازوی او بست. سهراب کم کم بزرگ شد و در شجاعت و پهلوانی همانند پدرش بود. یک روز با مادر در مورد پدرش صحبت کرد و فهمید که پدرش کیست و چگونه آدمی است. سهراب تصمیم گرفت به جست‌وجوی پدر برود و با او همراه باشد. کاووس شاه که وصف پهلوانی‌ها و رشادت‌های سهراب را شنیده بود، رستم را برای مقابله با او فراخواند. رستم برای این که این پهلوان جوان را ببیند و او را به خاک بزند، لباس ترکان را پوشید و مخفیانه به اردوگاه سهراب رفت.

«ژنده رزم» برادر تهمینه و دایی سهراب از جریان پدر و فرزندی سهراب و رستم خبر داشت و چون رستم را می‌شناخت، تهمینه او را با سهراب همراه کرده بود تا رستم را به سهراب بشناساند؛ اما از بخت بد، آن شب ژنده رزم از چادر سهراب بیرون آمده بود و این همان شبی بود که رستم به اردوگاه آمده بود. ژنده رزم با رستم رو به رو شد و آن‌ها در تاریکی یکدیگر را نشناختند. ژنده رزم با دیدن سایه فریاد برآورد، اما رستم با ضربه‌ای او را کشت تا بتواند به کار خود، ادامه دهد.

فردا صبح سهراب از کشته شدن دایی خود آگاه و آمادهٔ رزم شد. سهراب می‌دانست که پدرش در میان پهلوانان ایرانی است، اما او را نمی‌شناخت. به همین دلیل از هژیر که نزد آنان اسیر بود، سراغ رستم را گرفت. هژیر بدون آن که از سهراب و ماهیت واقعی او و نقشه‌اش آگاه باشد، نشانی تمام پهلوانان را داد و وقتی می‌خواست رستم را معرفی کند، گفت که او یک پهلوان چینی است. هژیر می‌ترسید که سهراب قصد جان جهان پهلوان را داشته باشد، به همین دلیل اطلاعات غلط به او داد. سهراب از قصد هژیر آگاه شد و اصرار کرد که رستم و چادر او را نشان دهد؛ اما هژیر حتی با پول و مقام و وعده‌های دیگر سهراب هم راضی نشد نشانی از رستم به سهراب بدهد. سهراب خشمگین به چادر کاووس شاه حمله برد. کاووس شاه کسی را نزد رستم فرستاد و او را به کمک طلبید. رستم نزد سهراب آمد تا او را از جنگ باز دارد. سهراب پدر را دید و حدس زد که شاید او رستم باشد. به همین دلیل او را به کناری کشید و از نام و نشان او پرسید. رستم که

سهراب را نشناخته بود، باز هم هویت خود را پنهان کرد. سهراب چون از یافتن پدر ناامید شده بود، تصمیم گرفت به سپاه کاووس حمله کند. قرار شد فردا صبح رستم و سهراب با یکدیگر کشتی بگیرند تا برنده و بازندهٔ میدان پهلوانی معلوم شود. در دور اول سهراب پیروز شد و بر طبق رسم پهلوانی که رستم پیشنهاد کرد، قرار شد دوباره کشتی بگیرند. در دور دوم، رستم پیروز شد و با خنجر خود، قلب پهلوان جوان را از هم درید؛ بی‌خبر از آن که این فرزندش سهراب است و فقط وقتی بازوبند را بر بازوی سهراب دید، فهمید که چه کرده است. رستم آن پهلوان نامدار، بر جسد فرزند گریه‌ها و ناله‌ها کرد. آن گاه گودرز را؛ برای آوردن نوشدارو نزد کاووس شاه فرستاد؛ اما کاووس از بیم نجات سهراب و همدست شدن پدر و پسر و در خطر دیدن تخت و تاج خود، در فرستادن نوشدارو، کوتاهی کرد. رستم، دلتنگ از مرگ فرزند و خشمگین از خیانت کاووس شاه، نزد او رفت تا نوشدارو بگیرد؛ اما...

گَـوِ پـیلتن سر سوی راه کرد — کَس آمد پی‌اش زود و آگاه کرد
که سهراب شد زین جهان فراخ — همی از تو تابوت خواهد نه کاخ

سهراب جان باخت و «نوشداروی پس از مرگ سهراب» در فرهنگ ما مَثَل شد.

✽ **کاربرد:**

این مثل هنگامی به کار می‌رود که انسان برای جلوگیری از خطری بزرگ، برای نجات جان کسی، دست به هر کاری می‌زند؛ اما زمانی به مقصود خود می‌رسد که آن بلا یا خطر پیش آمده و کار از کار گذشته است.

■ **مشابه:**

● قَبای پس از عید، برای گَلِ مِنار خوب است.

□ **معنای لغت:**

✽ نوشدارو: ۱) پادزهر، تریاق ۲) نام معجونی که در قدیم مردم می‌پنداشتند می‌تواند مریض یا شخص روبه مرگ را نجات دهد. این ماده به نام «جاندارو» هم معروف است.

○ **نوک تیشه‌اش بند شده.**

سر تیشه‌اش بند شده

○ **نوکر بابات سیاه بود!**

✽ **کاربرد:**

هنگامی که کسی به دیگری انجام کارهای مختلفی را واگذار کند و پشت سر هم دستور بدهد که مثلاً فلان کار را انجام بده، این مثل را می‌شنود و معنی آن این است که من نوکر تو نیستم، خودت کارهایت را انجام بده.

○ **نوکر بی‌جیره و مواجب، تاج سر ارباب است.**

✽ **کاربرد:**

این مثل به طعنه به کسی گفته می‌شود که بی‌مزد و بی‌پاداش سخت کار می‌کند و دلش خوش است که کارفرما یا ارباب در مقابل زحمات او به او احترام می‌گذارد!

○ **نوکَرِ من نوکَری داشت، نوکَرِ او چاکِری داشت.**

□ **توضیح:**

گرفتن نوکر و مستخدم و چاکر در روزگار قدیم رسم بود و تقریباً همه اربابان و پولداران، برای انجام کارهای روزانه خود، افرادی را به کار می‌گرفتند.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی به دیگری دستور بدهد که کاری را برایش انجام دهد، اما او هم انجام کار را از دیگری بخواهد و در نیمه کار انجام شود، شخص دستور دهنده می‌گوید: «نوکر من ...»

○ **نوکَرِ نو، تیزرو***

□ **توضیح:**

خصوصیت طبیعی بیشتر آدم‌ها چنین است که در شروع کارها انرژی و توان بیشتری دارند و کار را با قدرت و دلگرمی خاصی انجام می‌دهند.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی از شور و پشتکار دیگری در انجام کاری، اظهار تعجب می‌کند یا وقتی می‌بینند به کسی کاری را سپرده‌اند و او خیلی فعال و با علاقه کار را انجام می‌دهد، می‌گویند: «نوکر نو، تیزرو»، یعنی این طوری ادامه پیدا نمی‌کند، بالأخره او هم خسته می‌شود حالا اول کار است و شور و شوق او زیاد است.

■ **مشابه:**

● نوکر نو، آهو را به دو می‌گیرد.

● کوزه نو، آب را تا دو روز خنک نگه می‌دارد.

□ **معنای لغت:**

* تیزرو: در این‌جا تیزرو به معنی چابک و فعال است.

○ **نو که آمد به بازار، کهنه می‌شه دل آزار!**

✹ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که میل به داشتن چیزی نو و تازه، باعث دل‌زدگی و خستگی از جنس مشابه، ولی کهنه آن شود.

■ **مشابه:**

● کوزهٔ نو، آب خنک دارد.

○ **نَوهٔ اُتُل خان است!**

□ **توضیح:**

اُتُل خان یا اُتُر خان، نشانه‌ای از غرور و اشرافیت پوشالی و ستمگری اربابان بوده است.

✽ **کاربرد:**
این مثل کنایه از آدم پست و مغروری است که رفتاری خود پسندانه دارد و در میان مردم، با رفتار متکبرانه و خاص خود، جایی ندارد و غرور او نزد مردم منفور و زشت است و بیشتر نشانه خود خواهی و خود پسندی اوست تا تعالی شخصیت و مقام او.

■ **مشابه:**
● از دماغ فیل افتاده.

○ **نَه آب بیاور، نه کوزه را بِشکَن!**

□ **توضیح:**
اگر کسی برای دیگری خدمتی انجام می‌دهد، بهتر است این خدمت بدون منّت یا بدون ضرر باشد؛ وگرنه خدمت نیست یا خدمت مفیدی نخواهد بود.

✽ **کاربرد:**
وقتی کسی در هنگام انجام دادن کاری، ضرر و زیانی می‌رساند، یا منت روی دوشش می‌گذارد صاحب کار به او می‌گوید: «نه آب بیاور...»، یعنی نه کار کردن تو را می‌خواهم و نه ضرر و زیان رساندنت را.

○ **نه آب و نه آبادانی، نه گلبانگ* مسلمانی.**

✽ **کاربرد:**
این مثل برای توضیح دربارهٔ مکانی خالی از سکنه یا خراب و ویرانه، یا محلّی که برای زندگی چندان مناسب نیست، استفاده می‌شود.

□ **معنای لغت:**
*گلبانگ مسلمانی: اذان

○ **نه آتش زیرش کن، نه جارو تو سَرَش بزن.**

□ **توضیح:**
این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی ساده دل و روستایی از دهکده‌ای به شهر آمد. در بازار شهر پرسه می‌زد و با تعجب به همه کس و همه چیز نگاه می‌کرد تا این که متوجه باروت سازی شد که شوره* می‌پخت. مرد باروت ساز دیگ بزرگی روی آتش بار گذاشته بود. مرتب آتش زیر دیگ را با گذاشتن هیزم تیزتر می‌کرد و با تند شدن آتش، شورهٔ توی دیگ کف می‌کرد و بالا می‌آمد. وقتی کف دیگ زیاد می‌شد و کم مانده بود سرریز شود، مرد باروت ساز با جارویی که در دست داشت، روی کف می‌زد و کف شوره را می‌خوابانید و بعد دوباره هیزم می‌گذاشت و آتش را تیز می‌کرد و باز کف و جارو...
مرد روستایی کمی ایستاد و با تعجب به کار باروت ساز نگاه کرد. عاقبت طاقتش تمام شد و گفت: «برادر! نه آتش زیرش کن، نه جارو توی سرش بزن!»

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی با حرف یا عملی باعث شود شخصی خشمگین و عصبانی شود و بعد او را دعوت به آرامش کند، از این مثل استفاده می‌شود. به این معنی که خود باعث خشم و عصیان او نشو تا مجبور نشوی دوباره او را به آرامش دعوت کنی!

□ **معنای لغت:**

* شوره: پودری سفید رنگ و بلورین که از نمکزارها به‌دست می‌آید. معمولاً باروت خالص نیست و به خوبی نمی‌سوزد. باروت سازان ابتدا مادهٔ اضافی آن را جدا می‌کنند تا باروت خالص به دست آید.

○ **نه آفتاب از این گرم‌تر می‌شود، نه غلام (قنبر) از این سیاه‌تر.**

✹ **کاربرد:**

کار از این که پیش آمده بدتر نخواهد شد. حالا دیگر فرقی نمی‌کند. آنچه نباید می‌شد، شد.

■ **مشابه:**

- نه آفتاب از این گرم‌تر می‌شود نه شب از این درازتر.
- آب که از سر گذشت، چه یک نی، چه صد نی.
- آدم خیس از آب نمی‌ترسد.
- صد تومن می‌دادم پسرم شب بیرون نماند. حالا که مانده، چه یک شب، چه هزار.
- بالای سیاهی رنگی نیست.

○ **نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان.**

□ **توضیح:**

معنی این جمله، چنین است: نه نشانی از درخت انگور ماند و نه از باغبانی که آن را کاشته بود.

✹ **کاربرد:**

وقتی که بخواهیم بگوییم همه چیز نیست و نابود شده و هیچ اثری از آنچه پیش از این بود، باقی نمانده است از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **نَه از من جُو، نَه اَز تو دو.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی از دیگران توقع زیادی داشته باشد و این توقع و انتظار دور از اندازهٔ طبیعی باشد، به او گفته می‌شود: «نه از من...» یعنی: نه مرا کمکی برسان و نه توقع چیزی از من داشته باش.

■ **مشابه:**

- ما را به خیر تو امید نیست، شر مرسان.

○ **نهال را تا تَر است، باید راست کرد.**

□ **توضیح:**

اگر نهال درخت را زمانی که هنوز نرم و جوان است، به پایه ببندند، مستقیم رشد می‌کند؛ ولی اگر زمان بگذرد و به درختی تنومند تبدیل شود، با هیچ پایه‌ای امکان راست کردن قامت آن نیست.

❋ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم تعلیم و تربیت و شکل دادن به شخصیت هر کس باید از زمان کودکی او آغاز شود، چرا که تربیت در سن بالا بی‌تأثیر است.

■ **مشابه:**

● اسبی را که در چهل سالگی سوغانش* کنند، برای میدان قیامت خوب است.

● چوب‌تر را هر آن چه‌خواهی پیچ — نشود خشک، جز به آتش راست

□ **معنای لغت:**

* سوغان: دواندن و تعلیم دادن اسب جهت شرکت در مسابقه.

○ **نه این وَری می‌شود، نه آن وَری.**

□ **توضیح:**

در هنگام بیماری و دردهای سخت، انسان از روی خستگی از درد و از فشار ناامیدی، دلش می‌خواهد یا بهبودی بیابد یا عمرش به سر بیاید.

❋ **کاربرد:**

۱ـ این مثل را کسی که بیماری سخت و رو به مرگ دارد، بر زبان می‌آورد و به این معنی است که حال او خیلی بد است؛ اما نه بهبودی می‌یابد و نه می‌میرد.

۲ـ وقتی اوضاع نگران کننده‌ای وجود داشته باشد و همه انتظار تغییری در اوضاع را داشته باشند؛ اما اتفاقی نیفتد، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **نه بر اشتری سوارم، نَه چو خر به زیر بارم**

آسوده کسی که خر ندارد — از کاه و جوش خبر ندارد

○ **نَه بِه آن اُلفت وگَرمی، نَه بِه این بی صِفَّتی!**

❋ **کاربرد:**



در روابط میان آدم‌ها، وقتی شخصی پس از یک دورهٔ دوستی و رفاقت، در دوستی خود به دیگری خیانت کرد یا به شکلی رفتار نامناسبی نسبت به دوست خود نشان داد، در مورد او این مثل را به کار می‌برند که به این معنی است: پس از آن همه مهربانی و دوستی که بین ما بود چه شده که این قدر ناسپاس و نامهربان شده‌ای؟

■ **مشابه:**

● نه به آن شوری شور، نه به این بی نمکی!

○ **نَه بِه آن زِینَب و کُلثوم شدنت، نه به آن دایره و دُنبک* زدنت!**

□ **توضیح:**

در نمایش‌های تعزیه یا شبیه خوانی، افرادی خود را به شکل افراد فامیل و بستگان امام حسین (ع) در سفر کربلا و واقعه عاشورا درمی‌آورند و با اجرای چنین نمایش‌هایی، سعی در نشان دادن واقعهٔ کربلا و مصیبت‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) و ظلم و ستم وارد بر ایشان، دارند.

✱ **کاربرد:**

کنایه و شوخی نیشداری است به آدم‌های که هر لحظه به رنگی در می‌آیند. این گونه آدم‌ها گاهی به شدت مذهبی هستند و مراسم و اعمال مذهبی را به جا می‌آورند و گاهی هم در شدت خوشگذرانی و پایکوبی، اندازه را از دست می‌دهند.

□ **معنای لغت:**

* دایره و دُنبک: نام دو تا از سازهای ایرانی.

○ **نَه بِه آن شوریِ شور، نه به این بی نمکی.**

□ **توضیح:**

دانستن حدّ و اندازه در هر کاری خوب است. این مثل قسمتی از این شعر است:

شَه بـه مـا کرده عطا، حـاکم فـلفل نـمکی   نه به آن شوری شوری، نه به ایـن بـی نـمکی

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی در کاری یا در رفتاری حد و اندازهٔ مناسب را نداند و گاهی افراط و گاهی تفریط کند، دیگران به او می‌گویند: «نه به این...»

■ **مشابه:**

● نه به آن الفت و گرمی، نه به این بی‌صفتی.

○ **نه به دار است، نه به بار است، اسمش (عمو) علی یادگار است. (خدایار است)**

✱ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهند خوشبینی بیش از حد کسی را به ریشخند و تمسخر بگیرند و بگویند چه طور به سرانجام موفقیّت‌آمیز کاری که هنوز شروع نشده تا این حد مطمئن هستی؟ از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● هنوز نزاییده، جان دل بابا!

● بچه تو شکم، اسمش مظفر.

● قندهار نرفته، کابلی شکستن.

● زرده را بالا نکشیده، قد قد کردن.

● به آب نرسیده موزه* کندن.

● پیش از مرگ شیون.

□ **معنای لغت:**

* موزه: پاپوش، کفش

○ **به دیوانه نَه می‌شود داد، نَه می‌شود گِرفت.**

* **کاربرد:**

این مثل در وصف آدم‌هایی است که انجام کاری برای آن‌ها یا نشان دادن احساس و عاطفه در مورد آن‌ها، هیچ اثری ندارد و به همین دلیل هم نباید از آن افراد توقع کمک،یاری، مهربانی و هر گونه صفت عادی انسانی را داشت؛ چون در حقیقت آن‌ها از قدرت درک و فهم هر گونه عمل و حس و عاطفه‌ای محروم هستند.

○ **نه بیل زدم، نه پایه انگور می‌خورم در سایه.**

□ **توضیح :**

کاشت و نگهداری درخت انگور مراحل مختلفی دارد که یکی از این مراحل زدن پایه یا داربست زیر درخت انگور است؛ چون این درخت ساقه‌های نرمی دارد که به دور پایه یا داربست می‌پیچد و بالا می‌رود و باعث می‌شود که انگور از آن آویزان بماند و روی زمین نیفتد.

* **کاربرد:**

این مثل را کسی به کار می‌برد که از زرنگی و موقع‌شناسی خود بسیار راضی و خوشحال باشد. کسی که با حیله موفق شده بدون انجام کاری، از آن سود و فایده ببرد.

■ **مشابه**

● وقت کار، من پیر و تو بچه، وقت خوردن من شیر و تو شیر بچه.

● وقت کار کردن چلاقم، وقت خوردن قلچماقم.

○ **نه پای گریز است و نه دست ستیز.**

* **کاربرد:**

این مثل حکایت از گرفتاری سخت کسی دارد که نه توان مقاومت و صبر دارد، نه توان بازگشت و جبران.

○ **نه پسرِ دنیایَم، نَه دُختر آخِرَت.**

□ **توضیح:**

قدیمی‌ها عقیده داشتند که فرزند پسر در دنیا به درد آدم می‌خورد و یار کمک انسان است و فرزند دختر چون در خانه می‌نشیند و دعا می‌کند به درد آخرت آدم می‌خورد.

* **کاربرد:**

وقتی انسان کاری بکند که خودش می‌داند هیچ فایده و بهرهٔ معنوی در زندگی این دنیایی یا ثواب آخرت او ندارد، این مثل را در وصف خود می‌گوید و به این معنی است که من از هر

دو طرف بی‌بهره و بی‌نصیبم.

■ **مشابه:**

● نه دنیا را دارم، نه آخرت را

●خَسِرالدُّنیا والْاخِرِه‌ام

○ **نه پُشت* دارد نه مُشت** دارد.**

✱ **کاربرد:**

مثلی است در وصف آدمی که نه از حمایت و پشتیبانی آدم قوی و قدرتمند برخوردار است و نه خودش قدرت و توان جسمانی بالایی دارد که از خود دفاع کند. وصف حال آدم ضعیف و ناتوان.

■ **مشابه:**

● یا مُشت پُر ، یا پشتِ پُر

□ **معنای لغات:**

* پُشت: پشتیبان، حامی

** مُشت: زور، قدرت

○ **نه توی این گور مرده است ،نه تن این مرده کفن!**

✱ **کاربرد:**

بی‌خود امیدوار نباش. این کار برای تو فایده‌ای ندارد. قطع امید کن و برو به دنبال کاری دیگر.

■ **مشابه:**

● نه توی این گور مرده‌ای هست که تو برایش گریه می‌کنی نه من صاحب مرده‌ام که نان و حلوایی داشته باشم.

● توی این گوری که بالای سرش زار می‌زنی (گریه می‌کنی)، مرده نیست.

○ **نه چشمَت بِبیند، نَه دِلَت بخواهد. (بسوزد)**

□ **توضیح:**

طبیعت آدمی چنان است که با دیدن زیبایی‌ها یا شنیدن وصف چیزهای زیبا، خواستار آن می‌شود.

✱ **کاربرد:**

مثلی برای منع کردن آدمی است که به محض دیدن چیزی - به خصوص اگر زیبا باشد - هوس داشتن آن را می‌کند؛ به حدی که اگر نتواند آن را داشته باشد، پریشان، ناراحت و دلتنگ است.

■ **مشابه:**

● ز دست دیــده و دل هــر دو فــریاد   که هرچه دیده بیند دل کند یاد

○ **نه چَک زدیم، نه چانه، عروس آمد به خانه.**

□ **توضیح:**

در بعضی از خواستگاری‌ها صحبت مهریه و شیربها و هزینه‌های عروسی گاه چنان بالا می‌گیرد که اصل ازدواج فراموش شده و همه چیز به چک و چانه زدن‌های معاملاتی می‌انجامد. اگر طرفین به توافق برسند از مذاکرات فراوان، ممکن است جشن برپا شود؛ در غیر این صورت این همه گفت‌وگو و بالا و پایین بردن نرخ‌ها بی ثمر بوده و همه چیز به هم می‌خورد.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کاری ساده‌تر و آسان‌تر از آنچه که پیش‌بینی می‌شد، انجام شود و به نتیجهٔ مطلوب برسد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **نه خانی آمده، نه خانی رفته.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی از بیابانی خشک و گرم می‌گذشت. در خورجینش خربزه‌ای داشت که برای زن و فرزندانش می‌برد و تشنه شده بود. وسوسهٔ خوردن خربزه به جانش افتاد. باخود فکر کرد قشر باریکی از خربزه را می‌خورم و باقی را همین جا می‌گذارم و می‌روم تا پس از من هرکس از این جا بگذرد، خیال کند خانی ثروتمند و بی‌نیاز از مال دنیا از این جا گذشته است. کمی از خربزه را خورد؛ اما این مقدار تشنگی و عطش او را رفع نکرد. پیش خود گفت: «همه خربزه را می‌خورم. آن وقت هر کس پس از من به این جا بیاید، می‌گوید غلامی هم همراه خان بوده و باقی خربزه را خورده است.»

پس از خوردن همهٔ خربزه، پوست ماند و دانه‌ها؛ اما میل به خوردن پوست خربزه هم به جانش افتاد و گفت: «پوست را هم می‌خورم تا هر کس از این‌جا رد می‌شود، فکر کند همراهِ خان چهارپایی هم بوده که پوست خربزه را خورده.»

پس از خوردن پوست، فقط دانه‌های خربزه باقی ماند؛ اما حرص و ولع مرد به حدی بود که از دانه‌ها هم نتوانست بگذرد. در یک لحظه دانه‌های خربزه را هم بلعید و باخود گفت: «حالا دیگر نه خانی آمده، نه خانی رفته!»

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی بخواهد خود را به بیهوده و باطل بودن نتیجهٔ کاری پرزحمت، بی‌تفاوت نشان بدهد و بگوید انگار نه انگار که چنین و چنان شد.

۲ـ وقتی کسی سعی کند که خودش را بزرگ، ثروتمند یا جوانمرد و بخشنده نشان بدهد، اما توانش را نداشته باشد و شانه از زیر بار گرفتاری های آن خالی کند، این مثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● بگذار بگویند خان هم مرغ داشت، هم نوکر داشت، هم الاغ.

○ **نه خری افتاده، نه خیکی* دریده.**

✹ **کاربرد:**

وقتی اتفاقی می‌افتد که قابل جبران است، برای برقراری نظم و آرامش دوباره از این مثل استفاده می‌شود تا دیگران را به نادیده گرفتن و گذشت دعوت کنند.

■ **مشابه:**

● نه تغاری شکسته، نه ماستی ریخته.

● نه خیکی دریده، نه دوشابی** ریخته.

● نه دزدی آمده، نه بزی برده.

● نه دوغی ریخته، نه دوشابی.

□ **معنای لغات:**

* خیک: کیسهٔ چرمی که در آن آب، روغن، شیر، دوغ و... می‌ریزند.

** دوشاب: شیره

○ **نَه خود خورد، نه کَس دَهَد، گَنده کُنَد به سگ دَهَد.**

✹ **کاربرد:**

این مثل توصیفی است از آدم‌هایی که از شدت خسیسی و تنگ نظری، نه خودشان از مال و دارایی و توانایی‌های مادی خود بهره می‌برند و نه به دیگران سود و کمکی می‌رسانند .اموال و دارایی و امکانات آن‌ها یا به هدر می‌رود یا به شکل غلط مورد استفاده قرار می‌گیرد.

○ **نه خودم اَمین الضرب هستم، نه بابام !**

□ **توضیح:**

«امین‌الضرب»، نام قدیمی و لقب کسی بوده که مسؤول و رئیس «ضر ابخانه» بوده است. ضر ابخانه محل ضرب سکه یا ساختن سکه از سوی دولت‌ها بود که در آن جا از فلز و آلیاژ مخصوصی با مُهر و نشان مخصوص سکه ساخته می‌شد.

✹ **کاربرد:**

وقتی شخصی در برابر در خواست نامعقول و بیش از حد و اندازه پول از سوی کسی قرار بگیرد، به شوخی می‌گوید: «نه خودم...» یعنی من نه خودم پولدار هستم و نه از سوی پدر و مادرم دارای ثروت و ارثیه هستم.

○ **نه خورده و نه برده، گرفته درد گُرده*!**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی به علت گناهی که انجام نداده یا کاری که از انجام آن نفع و لذّتی نبرده، محکوم به مجازات شود، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده.

● آش نخورده و دهن سوخته.

□ **معنای لغت:**

* گرده: پشت، کمر

○ **نه خورده و نه برده، گرفته درد گرده!**

گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده

○ **نه در زمین بختی، نه در آسمان تختی.**

* **کاربرد:**

این مثل از زبان کسی بیان می‌شود که بسیار رنج دیده و بدبخت باشد و با فلاکت و سختی زندگی را بگذراند و گِله و شکایت اوست از این که در این دنیا نه چیزی به دست آوردم، نه امیدی به رستگاری آخرت دارم.

■ **مشابه:**

● نه دنیا را دارم، نه آخرت را.

● فرشش زمین و لحافش آسمان است.

○ **نه در غربت دلم شاد و نه رویی در وطن دارم.**

* **کاربرد:**

این مثل زبان حال شخصی ناامید، درمانده و بسیار تنها و غمگین است که از بخت و روزگار خویش گِله می‌کند.

○ **نه دَست دارم به سَر زَنَم، نه پا دارم، به دَر زَنَم.**

* **کاربرد:**

مثلی است در وصف ناتوانی و درماندگی انسان برای پیشبرد زندگی و نشان دادن نهایت درماندگی و ناچاری انسان در انجام کاری.

■ **مشابه:**

● نه پای گریز و نه دست ستیز.

○ **نه دُشمن دوست می‌شود، نه چُغُندر گوشت!**

* **کاربرد:**

۱ـ مثلی است برای مردود شمردن دوستی و یکپارچگی دو عنصر، دو موجود و دو امری که از ریشه و اساس متضاد هم هستند و هیچ امکان ترکیب یا همجوشی واقعی بین آن‌ها

وجود ندارد.

۲ـ گلایه‌ای است از کسانی که ارزش دوستی و محبت نداشته‌اند ؛ اما به آن‌ها لطف و محبت کرده‌ایم.

○ **نَه دوستی به زور می‌شود، نه میهمانی به رو دَر بایِستی *.**

✱ **کاربرد:**

این مثل سفارشی است به این که هیچ کار، انجام هیچ وظیفه و بیان هیچ نوع احساس و عاطفه‌ای نباید به خاطر رعایت کردن حال و وضع دیگران و خوشایند آن‌ها باشد ؛ بلکه باید با رضایت قلبی و خواست شخصی باشد.

□ **معنای لغت:**

* رودربایستی: یا رو دروا‌سی، انجام کاری برای دیگران از روی شرم و حیا در حالی که قلباً راضی به انجام آن نباشیم.

○ **نه راه پس، نه راه پیش!**

✱ **کاربرد:**

چنان گرفتار شده که نمی‌داند چه کند. نه می‌تواند کاری را که شروع کرده به پایان برساند، نه توان و شهامت بازگشت دارد. این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی در برابر مشکلی غیر قابل حل نتواند راهی پیدا کند.

○ **نه زمستان خدا به آسمان می‌ماند نه مالیات دولت به زمین.**

زمستان هر روز که باشد، زمستانی خودش را می‌کند.

○ **نه سر پیازم نه ته پیاز!**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد دخالت نداشتن خود را در کاری مثال بزند یا بخواهد بگوید در مورد مسئله‌ای هیچ اقدام و تلاشی نکرده یا نمی‌کند می‌گوید: «من نه سر پیازم...»

یعنی من در این امر هیچ گونه دخالتی ندارم و یا از آن هیچ سودی نمی‌برم.

■ **مشابه:**

● نه سر کرباسم، نه ته کرباس.

● نه سر چغندر، نه ته چغندر.

● نه کدخدای جوشقان، نه عامل زواره‌ام.

● نه بر اشتری سوارم نه چو خر به زیر بارم
نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم

○ **نه سَرد نَه گَرم و همیشه بهار.**

✸ **کاربرد:**

برای نشان دادن حالت تعادل در هر چیزی چه در مورد آدم‌ها و چه در مورد آب و هوا، این مثل را به کار می‌برند.

○ **نه سرم را بشکن، نه گردو به دامنم بریز.**

نخود چی توی جیبم می‌کنی، سرم‌رو می‌شکنی.

○ **نه سیخ بسوزد نه کباب.**

□ **توضیح:**

این مثل از بیت عامیانهٔ زیر است:

کاری بکن بهر ثواب　　　　نه سیخ بسوزد نه کباب

✸ **کاربرد:**

عدالت را رعایت کن.

○ **نه سیر بخور، نه کُندُر بسوز.**

□ **توضیح:**

کندر بسیار خوشبوست و از درخت کُنْدر هندی به دست می‌آید. شیره خشک شدهٔ این درخت را داخل آتش می‌ریزند تا بوی خوش آن همه جا پراکنده شود. معمولاً کندر را با اسفند در آتش می‌ریزند تا با بوی آن مخلوط شود.

✸ **کاربرد:**

کاری را انجام نده که مجبور باشی برای پنهان کردن آن دست به هزار کار دیگر بزنی یا دیگران را فریب دهی و اشتباهت را دو چندان کنی.

○ **نه شب از این درازتر می‌شود، نه مبارک* از این سیاه‌تر.**

✸ **کاربرد:**

بدبختی از این بیشتر نمی‌شود. همهٔ راه‌ها بن بست است و همهٔ درها به رویمان بسته شده است.

■ **مشابه:**

● بالاتر از سیاهی رنگی نیست.

□ **معنای لغت :**

* مبارک: غلام و نوکر سیاه پوست.

○ **نه شیر شتر، نه دیدار(دیار) عرب!**

□ **توضیح:**

شتر یکی از جانورانی است که در مناطق گرم و خشک، یعنی صحرا به راحتی زندگی می‌کند. به خاطر همین بسیاری از اعراب به منظور استفاده از گوشت، لبنیات، بارکشی و سواری، شتر را به عنوان دام نگهداری می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم برای به دست آوردن سود و فایده، حاضر نیستم با فلانی روبرو شوم یا دست به فلان کار بزنم و به قول معروف، از خیرش گذشتم، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

- از بی آبی مردن بهتر، تا از قورباغه اجازه گرفتن.
- نانت را با آب بخور، منت آب دوغ نکش.
- اگر از درد بی گوشتی بمیرم، کلاغ از روی قبرستان نگیرم .
- عطایش را به لقایش بخشیدم.

○ **نهضت ادامه دارد.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی تاریخی دارد؛ در اواخر حکومت محمد رضا پهلوی، مردم ایران با تظاهرات میلیونی خشم و نفرت خود را از ستم و جور شاه و یاران او اعلام کردند. شاه ابتدا مردم را به بند کشید و به گلوله بست؛ اما وقتی این کارها سودی به حال او نکرد، مجبور شد به مردم امتیازهایی بدهد؛ مثلاً بعضی از وزیرهای مال مردم خور و ستمگرش را عوض کرد تا مردم فکر کنند که شاه به فکر مردم افتاده و از تظاهرات بر علیه او دست بردارند.

مردم هم برای این که نشان بدهند تا شاه از میان نرود ، دست از مبارزه بر نمی‌دارند، شعارهایی ساخته بودند که یکی از آن‌ها «نهضت ادامه دارد» بود. با گفتن این شعار مردم می‌گفتند که ما گول نمی‌خوریم و همچنان مبارزه با شاه را ادامه می‌دهیم.

✱ **کاربرد:**

وقتی که کاری به صورت غیر منتظره ادامه پیدا کند، مثلاً دعوایی که همه سعی در آشتی دادن طرفین دعوا دارند، با آشتی ختم نشود، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **نه عسل می خواهم، نه نیش زنبور.**

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی برای رسیدن به هدف و منظوری مجبور باشد رنج و سختی یا دردسری را تحمل کند و به دلیل همین رنج و سختی از هدف و مقصود خود منصرف شود، یا از رابطه و دوستی با کسی بگذرد تا گرفتار شرّ او نشود، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● نه خیرم بده، نه کاسه‌ام را بشکن.

● نه شیر شتر، نه دیدار عرب.

● عطایش را به لقایش بخشیدیم.

● نه سرم را بشکن نه کاسه‌ام را پر از گردو کن.

○ **نه عیسی می‌توان خواندن هر آنکس را که خر دارد.**

□ **توضیح:**

به دست آوردن مقام و مرتبهٔ بالا شایستگی و لیاقت لازم را می‌خواهد. بعضی کارها و مسؤولیت‌ها توانایی‌هایی می‌خواهد که از عهدهٔ همه کس خارج است. هرکس ادعایی دارد و خود را لایق و سز اوار می‌بیند، باید در عمل توانایی‌های خود را ثابت کند؛ نه فقط در حرف و ظاهر.

❋ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم فلان شخص فقط حرف می‌زند و عمل نمی‌کند، یا آنچه می‌گوید بی‌پایه و اساس است و توانایی انجام کارهای مهم را ندارد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● نه هر که سر بتراشد، قلندری داند.

● نه هر کس شد مسلمان می‌توان گفتش که سلمان شد.

● نه هر سرخی بود مرجان و نه هر سبزی بود مینا.

● نه هر کسی که کُله کج نهاد و تند نشست، کلاهداری و آیین سروری داند.

● نه هر که آیینه سازد سکندری داند.

○ **نَه غیب* می‌دانم نه کَفِ دستم را بو کرده‌ام!**

□ **توضیح:**

«بو کردن کف دست»، کنایه‌ای از دانستن مسائل از قبل و پیشگویی رویدادهاست.

❋ **کاربرد:**

وقتی شخصی این مثل را به کار می‌برد، می‌خواهد بگوید که من از این مسأله هیچ اطلاع و آگاهی ندارم و یا فکر نمی‌کردم که نتیجه کار این طوری بشود.

□ **معنای لغت :**

* غِیب: عالَم پنهان، دنیای نادیده‌ها و ناشنیده‌ها.

○ **نه کار دارم، نه بار دارم، زلف آقا را تیمار *دارم.**

❋ **کاربرد:**

۱ – وقتی به کسی انجام کارهای مختلف محوّل شود و مدام به او بگویند زود باش، کارها

مانده، چرا دیر و کند کار می‌کنی. او در جواب و به طعنه از این مثل استفاده می‌کند.

۲ - اگر هنگام پرکاری و گرفتاری ، کسی از ما تقاضای انجام کاری نامناسب و غیر ضروری را داشته باشد، این مثل را در پاسخ او می‌گوییم.

□ **معنای لغت:**

* تیمار داری: رسیدگی کردن، پرستاری کردن.

○ **نه کور می‌کند، نه شفا می‌دهد!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ که مشابه آن در زیر مثل «استخوان لای زخم» هم آمده است. و می‌گویند قصابی در دکان قصابی‌اش کار می‌کرد که ناگهان تکهٔ کوچک استخوانی به چشم قصاب رفت. قصاب از درد نالید. با یک دست روی چشمش را گرفت و با دست دیگر مقداری گوشت برداشت و پیش حکیم باشی رفت. حکیم باشی چشمش را بست و دارویی هم در آن ریخت ؛ اما تکه استخوان را از چشمش در نیاورد و گفت: «فردا بیا.» از آن روز به بعد، قصاب هر روز مقداری گوشت به حکیم باشی می‌داد و حکیم باشی هم دارویی در چشمش می‌چکاند و آن را می‌بست.

پس از چند روز قصاب که می‌دید چشمش خوب نمی‌شود، عصبانی شد و پیش حکیم دیگری رفت. حکیم بعدی گوشت را گرفت و تشکر کرد. چشم قصاب را دید و استخوان را از چشمش بیرون آورد و دارویی در آن ریخت و گفت: «دیگر نیا دو - سه روز دیگر خوب می‌شوی.»

چشم قصاب دو سه روز دیگر خوب شد ؛ اما به هر مشتری و رهگذری که می‌رسید، می‌گفت: «پیش این حکیم باشی نرو که نه کور می‌کند و نه شفا می‌دهد.»

* **کاربرد:**

این مثل برای نشان دادن بی فایده بودن کسی، یا بی اثر بودن دارویی، یا بی ارزش بودن برنامه‌ای به کار می‌رود.

○ **نَه ما را این بَخت *است، نه شما را این کَرَم**.**

* **کاربرد:**

مثلی است به صورت تعارف‌های گفتاری میان آدم‌ها، به این معنی که من انتظار و توقع چنین محبت و کمکی را از طرف شما ندارم. البته این عبارت حالت اعتراض و نیش زبانی هم دارد و در پشت خود، کینه و دلگیری شخص گوینده را نشان می‌دهد.

□ **معنای لغات:**

*بَخت: سعادت، اقبال

** کَرَم: بخشش، محبت

○ **نه مالی دارم که دزد ببرد، نه ایمانی که شیطان.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ آن قدر فقیر و بیچاره‌ام که چیزی ندارم از دست بدهم.

۲ـ به من چه که اوضاع این طوری شده است. برای من مشکلی پیش نخواهد آمد.

○ **نـــه مـحقّق بـود، نـه دانشـمند چهارپایی بر او کتابی چَند**

□ **توضیح:**

برخی انسان‌ها بر خلاف ادعا، سواد و معلوماتی ندارند. این مثل اشاره‌ای به آیهٔ چهارم سوره جمعه دارد که می‌گوید: «... آن‌هایی که کتاب بر می‌دارند و نمی‌فهمند مانند چهار پایی است که بر پشت او کتاب بار شده... .»

✱ **کاربرد:**

وقتی ذات و درون کسی بر دیگران معلوم می‌شود و همه می‌فهمند که او ظاهر خود را بـه صورت آدم با درک و فضلی، حفظ کرده و از درون تهی و خالی است، این مثل را در مورد او به کار می‌برند.

○ **نه معجزات بود، هر که را عصا باشد.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند حضرت موسی علیه السلام عصایی داشت که به آن تکیه می‌کرد و به وسیله آن برگ درخت‌ها را برای گوسفندانش می‌ریخت. وقتی که حضرت موسی به پیامبری مبعوث شد، خداوند به عصای او قدرت اعجازآمیز داد. دریک مجلس که فرعون جادوگران زمان خودش را جمع کرده بود تا در برابر معجزه‌های حضرت موسی کارهای خارق‌العاده انجام بدهند و با معجزه‌های حضرت موسی مقابله کنند ؛ اتفاق مهمی افتاد:

جادوگران تعدادی مار از راه جادوگری به روی صحنه آوردند. حضرت موسی هم به فرمان خداعصایش را روی زمین انداخت. عصای او مار بزرگی شد که تمام مارهای جادوگران را خورد.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم بگوییم که هر کار و اتفاقی شرایط خودش را لازم دارد و به سادگی صورت نمی‌گیرد این مثل را می‌گوییم.

۲ـ تشابه ظاهری افراد و اشیاء دلیل نمی‌شود که انتظار مشترکی از آن‌ها داشته باشیم.

■ **مشابه:**

● نه هر آن چیز که او زرد بود، باشد زر.

● هر چه سیاهست، بچه بز است؟

○ **نه میهمان کن، نه کفشم را بدزد!**

نخود چی توی جیبم می‌کنی سرم را می‌شکنی؟

○ **نه می‌خواهم خدا گوساله به همسایه‌ام بدهد، نه ماده گاو به من!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند خدا به مرد حسود و بخیل یک ماده گاو داد. مرد بخیل خیلی خوشحال شد. هم گاو به دستش رسیده بود و هم می‌توانست از شیر گاو استفاده کند. یک روز گذشت. شب بعد، به همسایه مرد بخیل یک گوساله داده شد.

فردای آن روز مرد بخیل از گوسالهٔ همسایه هم خبردار شد. غم دلش را پر کرد، دست به آسمان برد و گفت: «ای خدا نه می‌خواهم این گاو را به من بدهی، نه آن گوساله را به همسایه‌ام.»

❋ **کاربرد:**

دربارهٔ آدم‌های بسیار حسود و بخیل این مثل گفته می‌شود. آدم‌هایی که حاضرند، امکانات و شادی‌ها و نعمت‌های خود را هم از دست بدهند، مبادا به دیگری شادی و نعمتی برسد.

○ **نه نماز شَبگیر *کُن، نه آب توی شیر کُن!**

□ **توضیح:**

برخی از انسان‌ها، علاوه بر نمازهای یومیهٔ خود، نماز شب را هم برپا می‌دارند. این عبادت، اگر از روی ریا نباشد، هم در نزد خداوند بسیار پسندیده است و هم برای عبادت کننده، برکات بسیاری به همراه دارد.

❋ **کاربرد:**

وقتی آدمی فریبکار تظاهر به عبادت زیاد و ایمان کند؛ اما در پنهان کارهای زشتی انجام دهد و فقط به فکر منافع خودش باشد، کسانی که از دینداری دروغی و ریایی او خبر دارند، می‌گویند: «نه نماز...» یعنی نه ریا و تظاهر کن، نه این که در امانت خیانت کن و در کار مردم تقلب و دروغ به کار نبند.

□ **معنای لغت:**

* نماز شبگیر: نماز شب

○ **نه هر آن چیز که او زرد بود، باشد زر*.**

هدهد نشود جفت سلیمان به یک افسر.

□ **معنای لغت:**

* زر: طلا

○ **نه هر سرخی بود مرجان، نه هر سبزی بود مینا.**

□ **توضیح:**

مرجان و مینا دو سنگ قیمتی و باارزش هستند که از آن‌ها برای ساختن گردنبند و انگشتر استفاده می‌کنند.

مرجان قرمز است و مینا سبز.

✹ **کاربرد:**

اگر چیزی یا کسی ارزش داشته باشد، به خاطر ویژگی‌های درونی آن است، و گرنه ظاهر افراد و اشیاء و مشابهت آن‌ها یا آدم‌ها و چیزهای ارزشمند، به آن‌ها ارزش و اعتبار نمی‌دهد.

■ **مشابه:**

● هر گردی گردو نیست.

○ **نه هر کس شد مسلمان، می‌توان گفتش که سلمان شد.**

❐ **توضیح:**

سلمان فارسی یکی از یاران باوفا و بزرگ پیامبر اسلام بود. پیامبر سلمان را خیلی دوست داشت تا آنجا که می‌گفت: «سلمان از اعضاء خانواده من است.»

سلمان برای یافتن دین حق از ایران راه افتاد و به سفر رفت. با ادیان مختلف آشنا شد و به عبادتگاههای مختلف سر زد تا این که عاقبت گمشدهٔ خود را در آیین اسلام یافت و مسلمان شد.

✹ **کاربرد:**

آدم‌ها با هم فرق دارند. اسم، ظاهر، و مدرک تحصیلی و لباس و این جور چیزها، باعث نمی‌شوند که ما از همه یک جور انتظار داشته باشیم.

○ **نه هر که آیینه سازد، سکندری داند.**

❐ **توضیح:**

در افسانه‌ها نوشته‌اند که اسکندر آیینه‌ای داشت که می‌توانست توی آن همه گوشه و کنارهای دنیا را ببیند.

✹ **کاربرد:**

با کمی درس خواندن کسی با سواد نمی‌شود. با مدت کوتاهی شاگردی کسی فوت و فن استادی را یاد نمی‌گیرد.

■ **مشابه:**

● نه معجزات بود، هرکه را عصا باشد.

○ **نه هَرکه رَفت رسید، نه هَر که کِشت دِرود*!**

✹ **کاربرد:**

این مثل نصیحتی است به کسی که از تلاش و کار خود خسته شده و ناامیدی به سراغش آمده است. با گفتن این مثل به او می‌فهمانند که همیشه تلاش آدم ثمر ندارد و نباید ناامید شد. باید آن قدر به کار و تلاش ادامه داد تا به نتیجه رسید.

❐ **معنای لغت:**

* دِرود: دِرو کرد

○ **نه هر که سر بتراشد، قلندری داند.**

□ **توضیح:**

قلندرها، گروهی از درویشان بودند که خانه و زندگی قابل توجهی نداشتند، اما آدم‌های خوبی بودند و به زیردستان و درماندگان کمک می‌کردند. در نتیجه مردم عادی آن‌ها را دوست داشتند. قلندرها موی سر خودشان را به شکل مخصوصی می‌تراشیدند. یعنی موهای دور سرشان را می‌گذاشتند بلند شود و موهای بالای سرشان را تیغ می‌زدند. بعضی از جوان‌ها برای این که بگویند ما هم قلندر هستیم و مورد توجه دیگران قرار بگیرند، موی سرشان را مثل قلندرها می‌تراشیدند.

✹ **کاربرد:**

۱ – ظاهر مردم نشان دهنده عقیده و درون آن‌ها نیست.

۲ – هرکاری از همهٔ آدم‌ها ساخته نیست.

○ **نیامده‌ام که آمده‌ام باشم.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند ملا نصرالدین به سفر می‌رفت. هنگامی که همسرش می‌خواست او را بدرقه کند، به مرد گفت: «در طول سفر برایم نامه بفرست تا از احوال و سلامتی تو باخبر باشم.»

مرد قول داد و خداحافظی کرد و رفت. مدّتی در سرزمین غریب بود هر چه کرد کسی را نیافت تا به وسیلهٔ او نامه‌ای به همسرش بفرستد. قول داده بود و باید هر طور شده، به قول خود عمل می‌کرد. این بود که نامهٔ مفصلی نوشت و در آن شرح کامل سفر و اوضاع و احوال خود را تعریف کرد. نامه را برداشت و به شهر و دیار خود بازگشت. به در خانه رسید. زن از دیدن شوهر بسیار خوشحال شد. مرد گفت: «بگیر، در این نامه احوال و سلامتی خود را برایت نوشته‌ام.»

نامه را به دست زن داد و به سرعت بازگشت. زن متعجب به دنبال مرد دوید و فریاد زنان گفت: «صبر کن! حالا که پس از مدت‌ها برگشته‌ای، کجا می‌روی؟»

مرد گفت: «من نامهٔ سلامتی خود را برایت آورده‌ام نیامده‌ام که آمده باشم!»

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی کاری کند که نتیجه و عاقبتی معین و مشخص داشته باشد ؛ اما خودش اصرار کند که منظور و مقصود من چیز دیگری بوده، به تمسخر یا شوخی این مثل را درباره او می‌گویند.

○ **نیست آن سوتر ز عبّادان دهی.**

□ **توضیح:**

آبادان یکی از شهرهای استان خوزستان است که محدودهٔ جغرافیایی آن بدین شرح است. از شمال به خرمشهر و رود کارون، از مشرق به رودخانهٔ بهمن شیر و اراضی مسطح و باتلاقی و از جنوب و مغرب به اروند رود منتهی می‌شود. با این حساب رود کارون، اروند رود و بهمن شیر دور تا دور آبادان را فرا گرفته‌اند

و آبادان تبدیل به شبه جزیره‌ای کوچک شده‌است. عرب‌های عراق به آبادان، «عبّادان» می‌گفتند و عقیده داشتند که بعد از آبادان، هیچ شهر آباد دیگری وجود ندارد.

● کاربرد:

هنگامی که بخواهیم بگوییم هر چه هست، همین جاست، بیهوده به سرزمین یا جایی دیگر دل نبند، آن سوتر هیچ چیز نخواهی یافت، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ نیست سزاوار جُغد، خانهٔ آباد.

□ توضیح:

معروف است که می‌گویند لانهٔ جغد در محل ویرانه‌ها یا قبرستان است. شاید این مسأله به خاطر سکوت و آرامش این محل‌هاست؛ چون جغد حیوانی شب شکار است و هنگام روز می‌خوابد و برای خواب و استراحت به سکوت و آرامش نیاز دارد. جغد درمیان مردم ما نشانهٔ بد اقبالی است.

● کاربرد:

وقتی بخواهند بگویند که کسی شایسته آن امکان یا آن وسیلهٔ خوب و زیبایی که به دست آورده نیست، می‌گویند: «نیست سزاوار...»

○ نیش عقرب نه از ره کین[*] است.

□ توضیح:

این مثل مصرعی از شعر زیر است:

نیش عقرب نه از ره کین است　　　　اقتضای[**] طبیعتش این است

● کاربرد:

۱ـ وقتی بخواهند به طعنه به آدم‌های بد زبان و آزار دهنده بگویند که کارها و حرف‌هایت زشت است، این مثل را می‌گویند. به این معنی که کار تو زشت است؛ امّا تقصیر خودت نیست، تربیتت غلط است.

۲ـ وقتی بخواهند آزار دیده‌ای را آرام کنند و آزار دهنده را تا حدی بی گناه نشان دهند، این مثل را به کار می‌برند تا آزار دیده دلش برای آزار دهنده بسوزد و بگوید: «چکار می‌شود کرد! تقصیر خودش نیست.»

□ معنای لغات:

* کین: کینه، دشمنی، نفرت

** اِقتِضا: لازمه، ضرورت

○ نیم غاز بابام را می‌خواهم.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند پیرمرد و پیرزنی با هم زندگی می‌کردند، امّا بچه‌ای نداشتند. یک روز که

پیرزن مشغول پختن آش بود باخود گفت: «کاش بچه‌ای داشتم که از این آش برای شوهر پیرم که در صحرا کار می‌کند، می‌برد.»
ناگهان یکی از نخودها از توی آش پرید و گفت: «مادر آرزویت برآورده شد. من پسر تو هستم.»
پیرزن کاسهٔ آش را آماده کرد و به نخود داد. نخود کاسهٔ آش را برای پیرمرد برد. پیرمرد از داشتن پسر خوشحال شد و آش را خورد و گفت: «ای کاش می‌توانستی به من هم کمکی بکنی.»نخود گفت:«چه مشکلی داری؟»
پیرمرد گفت: «حاکم شهر نیم غاز پول زور از من گرفته، خیلی دلم می‌خواهد آن را پس بگیرم.»
نخود بی‌درنگ به طرف قصر حاکم راه افتاد. در راه به رودخانه‌ای رسید. تمام آب رودخانه را خورد. بعد به شغال و بعد به پلنگی رسید که دلشان می‌خواست همراه نخود باشند. نخود آن‌ها را هم خورد و در شکم خود جا داد. وقتی به قصر حاکم رسید نیم غاز پدرش را طلب کرد. حاکم که از گستاخی نخود عصبانی شده بود دستور داد او را جلو خروس‌های قصر بیندازند تا خورده شود. نخود بلافاصله عطسه کرد و شغال از دماغش بیرون پرید. شغال به خروس‌ها حمله کرد و همه را خورد. حاکم عصبانی‌تر شد و گفت: «او را جلو سگهای شکاری بیندازید.»
نخود عطسهٔ دیگری کرد و پلنگ از دماغش بیرون پرید. پلنگ به سگ‌های حاکم حمله کرد و آن‌ها را از هم درید.
حاکم که دید از پس نخود بر نمی‌آید دستور داد تا آتش پر شعله بر افروزند و نخود را توی آتش بیندازند. نخود عطسه‌ای کرد و آب رودخانه از دهانش خارج شد و آتش را خاموش کرد.حاکم که چاره‌ای نداشت گفت: «یک سکّه نیم غازی به او بدهید تا برود و شرش را کم کند.»
امّا نخود گفت: «من همان نیم غازی را که از پدرم گرفته‌اید می‌خواهم.»
حاکم گفت: «او را به خزانه ببرید تا نیم غاز پدرش را پیدا کند.»
نخود به خزانه رفت یک نیم غازی برداشت و مقدار زیادی از طلاو جواهرات خزانه را هم در دلش جا داد و به خانه برگشت.

● کاربرد:

هنگامی که کسی در گرفتن چیزی بیش از حد پا فشاری کند و به گرفتن هیچ مثل و مشابهی راضی نشود، یعنی بگوید که فقط همان چیزی را که مورد نظرم است می‌خواهم، این مثل کاربرد پیدا می‌کند.

و

○ **واشورش آفتابه.**

❑ **توضیح:**

معمولاً آدم‌ها یک لباس به تن دارند که به آن «شور» می‌گویند و لباس دیگری که آن را می‌شویند و آمادهٔ پوشیدن می‌کنند تا لباسی که به تن دارند، نیاز به شستن پیدا کند، به لباس اضافی «واشور» می‌گویند.

✹ **کاربرد:**

هیچ چیزی ندارد. فقیر است. تا آن جا که اگر لباسش احتیاج به شست‌وشو داشته باشد، باید برهنه بماند تا آفتاب آن را خشک کند.

■ **مشابه:**

● واگردونش* آفتابه

□ **معنای لغت:**

* واگردان: دومی، اضافی

○ **واکُن کیسه. بخور هَریسه*.**

❑ **توضیح:**

اصطلاح بازکردن یا واکردن کیسه به معنی گشودن جیب و کیف، و پول خرج کردن است.

✹ **کاربرد:**

ضرب‌المثلی است خطاب به آدم‌های خسیس یا تنگ نظر یا آدم‌هایی که دوست دارند بدون تلاش و زحمت به مقصودی برسند و از کاری که نکرده‌اند، بهره و نتیجه بگیرند. به این معنی که هر قدر تلاش کنی، روزی، بهره یا قسمت نصیب تو خواهد شد و هر چه قدر پول بدهی آش می‌خوری.

■ **مشابه:**

● هرچه پول بدهی، همان قدر آش می‌خوری

● باید سرکیسه را شکل کنی.

□ **معنای لغت:**

* هریسه: یا هریس غذایی پخته شده از گوشت و حبوبات، حلیم

○ **وامانده * به ** که دَر مانده ***.**

● **کاربرد:**

اگر تن به کار بدهی و خسته بشوی، بهتر از آن است که از اول در انجام کار تنبلی کنی یا اظهار عجز و ناتوانی کنی. ضرب المثلی است خطاب به آدم‌های تنبل و از زیر کار در رو.

□ **معنای لغات:**

* وامانده: خسته و رنج کشیده

** به : بهتر

*** درمانده: کسی که در انجام کاری ناتوان باشد، عاجز

○ **وای اگر از پس امروز بود فردایی.**

□ **توضیح:**

این ضرب المثل مصرعی از این بیت حافظ است:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد — وای اگر از پس امروز بود فردایی

● **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم عمل زشت کسی را به او گوشزد کنیم و او را به یاد روز قیامت بیندازیم، می‌گوییم با این کارهایی که تو می‌کنی، وای اگر از پس...

○ **وای به باغی که کلیدش چوب مو باشد.**

□ **توضیح:**

چوب مو(ساقه درخت انگور) پیچ و خم زیادی دارد و زود هم می‌شکند. در قدیم کلید در خانه‌ها چوبی بود. کلیدها بزرگ بودند و از چوب‌های محکم ساخته می‌شدند، مسلماً چوب مو نمی‌تواند کلید کارآمدی باشد.

● **کاربرد:**

وای به کاری که دچار مشکل شده باشد و راه حلّ مناسبی برایش پیدا نشود یا مسؤول آن کار، فرد نالایقی باشد.

○ **وای به حال آن که مُرد!**

● **کاربرد:**

۱ـ این ضرب المثل کنایه از آن دارد که زنده‌ها خیلی زود مرده‌ها را فراموش می‌کنند و کم‌تر از آنان یاد می‌کنند. هنگامی که بخواهند از مرده‌ای یاد کنند که دیگر هیچ کس به یادش نیست از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

۲ـ اگر در دعوا و اختلافی به کسی غیر از طرفین دعوا ضرر برسد و پس از مدتی طرفین با هم آشتی کنند، این ضرب‌المثل را درباره آن کس می‌گویند که از دعوای دیگران چیزی جز ضرر و زیان بهره نبرده است.

○ **وای به خونی که یک شب از میانش بگذرد.**

□ **توضیح:**

مجازات گناهکار یا تعقیب و دستگیری او باید بموقع انجام شود. تأخیر در آن معمولاً موجب می‌شود که عدالت درست و بجا اجرا نشود.

✺ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهند به اهمیت وقت برای انجام کاری تأکید کنند، (به خصوص در مورد گرفتن حق یا دستگیری مجرم) از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

○ **وای به کاری که نَسازَد (نخواهد) خدا!**

✺ **کاربرد:**

ضرب‌المثل و هشداری است به مردم، و معنی آن این است که هرکاری که خواست و اراده خداوند در آن نباشد، شدنی نیست و حتّی اگر انسان‌ها بالاترین تلاش‌ها و فعالیت‌ها را هم که انجام بدهند، چون خواست خداوندی در آن نیست، عملی نمی‌شود و تمامی تلاش‌های آن به جز آن تلاش‌هایی که در راه خیر و سودمند به حال بندگان خدا باشد، باطل است.

○ **وای به مرگی که مُرده شوی * هم عَزا می‌گیرد!**

□ **توضیح:**

«مرده شوی» کسی است که جسد مرده‌ها را غسل می‌دهد و کفن می‌کند. چنین کسی مرده‌های بسیاری دیده و کمتر از دیگران در مرگ افراد گریه و زاری می‌کند.

✺ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل بیشتر در مورد معامله یا ارتباط دونفر به کار می‌رود که یکی از آن‌ها یا به دیگری بدهکار است یا به شکلی در وضعیتی بدتر قرار دارد، امّا با این که حق با اوست، به دلیل وضعیت نابسامان طرف مقابلش نه تنها حقی از او طلب نمی‌کند، بلکه برایش دلسوزی هم می‌کند.

۲ـ وقتی گرفتاری و مشکل آن قدر بزرگ باشد که آدم‌های بی تفاوت هم عکس‌العمل نشان دهند، این ضرب‌المثل به کار می‌رود.

□ **معنای لغت:**

* مرده: کسی که کارش برطبق آداب دینی اسلام، شست‌وشو، غسل دادن و کفن پوشاندن به مرده‌هاست.

○ **وجود یکی است، اما شکم دو تا!**

□ **توضیح:**

در این ضرب‌المثل، وجود به معنی روح و روان است و شکم حکایت از وجود مادی و جسم انسان دارد.

■ **کاربرد:**

بسیاری از دوست‌ها، در روابط با یکدیگر ادعای صمیمیت و یگانگی دارند؛ اما گاهی پیش می‌آید که یکی از دو دوست، بر اثر مسائل مادی یا نفع شخصی، دوستی را زیر پا می‌گذارد و به دوست خود خیانت می‌کند. در این صورت دوست دیگر می‌گوید: «وجود یکی...» یعنی با این که این همه ادعای دوستی دارد، ولی به سود خودش کار می‌کند.

○ **وسط دعوا، نرخ طی (تعیین) می‌کند.**

■ **کاربرد:**

دعواها و اختلاف‌ها به خاطر این است که دو نفر (یا دو طرف) با هم بر سر حل مشکلی هم‌عقیده نیستند و با هم به بحث و گفت و گو دعوا و جدل برمی‌خیزند. گاهی یکی از طرفین دعوا و اختلاف سعی می‌کند با گفتن کلمه‌ها و اصطلاحاتی، اختلاف را به نفع خود تمام کند. در چنین حالت هایی گفته می‌شود: «وسط دعوا نرخ تعیین می‌کند.» یعنی هنوز مقدمات حل اختلاف تمام نشده در پی نتیجه‌گیری به نفع خویش است.

○ **وسط لحاف خوابیده!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند درویشی شب هنگام از راهی می‌گذشت. دو نفر را دید که آماده شده‌اند تا زیر یک لحاف بخوابند، جلو رفت و از آن‌ها لحافی خواست تا بخوابد. آن دو نفر لحافشان را نشان دادند و گفتند: «فقط همین لحاف را داریم.»

درویش گفت: «شما از سهم خودتان استفاده کنید. من هم وسط لحاف می‌خوابم!»

■ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد کسی به کار می‌رود که در مشکلات و گرفتاری‌ها خود را کنار می‌کشد یا از هر موقعیتی به نفع خود استفاده می‌کند. کسی که بسیار فرصت طلب و سودجو است.

○ **وسمه به چشم کور!**

سگ گر و قلّاده زر!

○ **وسمه را آب، گلاب را خواب.**

□ **توضیح:**

وسمه مادهٔ سبزرنگی است که بعد از مدتی سیاه می‌شود و از برگ‌های گیاه وسمه گرفته می‌شود. در قدیم زنان آن را در آب حل می‌کردند و بر ابرو می‌کشیدند تا موی ابرو سیاه شود. گلاب هم مادهٔ خوشبویی است که از گل محمدی به دست می‌آید. در قدیم که به اندازهٔ امروز انواع و اقسام عطرها و مواد خوشبو کننده وجود نداشت، فقط از گلاب به عنوان مادهٔ خوشبوکننده استفاده می‌شد. بوی آن در ابتدا تند و زیاد است؛ ولی یک روز پس از استفاده، بوی آن خوش‌تر و ملایم‌تر می‌شود. در نتیجه برای این که وسمه رنگ بدهد

باید با آب مخلوط شود و برای این که بوی گلاب ملایم شود، شبی باید بگذرد.

کاربرد:

هرچیز یا هر کاری نیاز به وقت و امکانات لازم دارد تا به بهترین شکل انجام شود. این ضرب‌المثل وقتی به کار می‌رود که بخواهیم بگوییم بدون وقت و شرایط مناسب هیچ‌کاری به خودی خود پیش نمی‌رود و درست انجام نمی‌شود.

○ وسمه قد را بلند نمی‌کند.

کاربرد:

این ضرب‌المثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی سعی کند با آراستن ظاهر یا چهرهٔ خود، عیب و اشکالی بزرگ را پنهان کند.

○ وصله بَردار نیست!

□ توضیح:

وصله، تکه پارچه‌ای است که با آن سوراخ یا محل پارگی لباسی را می‌پوشانند. وصله زدن لباس و یا جوراب و کفش بیشتر در قدیم مرسوم بوده است و امروزه به دلیل بهبود نسبی وضع اقتصادی مردم، لباس وصله‌دار کمتر به چشم می‌خورد.

کاربرد:

۱ـ وقتی آدمی به دلیل کار زشتی در میان مردم رسوا و بی‌آبرو می‌شود، بعضی از آدم‌ها سعی دارند خطای او را به شکلی بپوشانند؛ اما وقتی کارش به حدّی است که نشود آن را پنهان کرد، در مورد او و کار و خطای او این ضرب‌المثل را به کار می‌برند. به این معنی که به هیچ شکلی نمی‌توان بی‌آبرویی یا کار خطای او را پنهان کرد و پوشاند.

۲ـ وقتی که وسیله‌ای بیش از حد کار کرده باشد و با تعمیرهای مکرر هم نشود به خوبی از آن استفاده کرد، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

○ وصلهٔ ناجور است.

کاربرد:

هنگامی که کسی با محیط زندگی، کار یا به طور کلی با آدم‌های دیگر هماهنگی نداشته باشد یا شایستگی جایی و کاری و مکانی را نداشته باشد، می‌گویند: «فلانی وصله ناجور است.» یعنی اصلاً با این محیط و... هماهنگی و همخوانی ندارد.

○ وطنش در خطر است!

کاربرد:

این ضرب‌المثل در مورد کسی استفاده می‌شود که به دلیل از دست دادن سود یا به خطر

افتادن منافعش، قانون و جامعه و مردم را مقصر می‌داند و از همه انتقاد می‌کند. چنین کسی ظاهراً از مشکل خودش حرف نمی‌زند و این گونه نشان می‌دهد که برای منافع عمومی داد و فریاد می‌کند.

○ **وعدهٔ سَرخرمن می‌دهد!**

□ **توضیح:**

در میان کشاورزان رسم است که پرداخت بسیاری از بدهکاری‌ها یا خریدهای خود و خانواده و... را به زمان برداشت خرمن و محصول، یعنی زمانی که از نظر مالی، وضعشان خوب می‌شود، موکول می‌کنند.

✱ **کاربرد:**

هنگامی که کسی از پرداخت قرض خود طفره برود یا برای انجام کاری وعده و قرارهای بیهوده بگذارد، می‌گویند: «وعده سر...»؛ یعنی او نمی‌خواهد قرض خود را بدهد. نمی‌خواهد آن کار را انجام بدهد و وعده و قرار دور و دراز می‌گذارد.

■ **مشابه:**

- همین دو روزه تا عید ماه روزه!
- حوالهٔ سرخرمن می‌دهد.

○ **وفای هرچیز بهتر از آدمیزاد است!**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل اشاره به این دارد که همه آدم‌ها فانی هستندو فقط مشتی اسباب و اثاثیه و لوازم از آن‌ها برجا می‌ماند و سفارشی است به این که باید نیکوکار بود و به مال دنیا و اشیای آن دل نبست؛ چون ما رفتنی هستیم و دنیا ماندنی.

○ **وقت جنگ به کاهدان*، وقت شادی به میدان!**

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد افرادی به کار می‌رود که بسیار محافظه‌کار هستند و در مواقع خطر یا دردسر خود را درگیر نمی‌کنند و منتظر می‌مانند تا آب‌ها از آسیاب بیفتد و خطر از بین برود بعد سروکله‌شان پیدا می‌شود.

■ **مشابه:**

- وقت شادی در میان و وقت جنگ اندر کنار.

□ **معنای لغت:**

* کاهدان: انبار نگهداری کاه و علوفه (در اینجا به معنی پناهگاه امن و دور از خطر!)

○ **وقت خوردن، خاله، خواهرزاده را نمی‌شناسد!**

✱ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهند سود یا مالی را تقسیم کنند، هرکس به فکر استفاده و نفع خود است و

گاه پیش می‌آید که نزدیک‌ترین خویشان به یکدیگر خیانت می‌کنند و همه چیز را برای خود و به نفع خود می‌خواهند. این ضرب‌المثل در چنین مواردی به کار می‌رود.

○ **وقت خوردن من شیر و تو شیربچه، وقت کارکردن من پیر و تو بچه.**

بخور بخور کار من است، خدانگهدار من است.

○ **وقت کار کردن چلاقم، وقت خوردن، قلچماقم.**

بخور بخور کار من است، خدانگهدار من است.

○ **وقت گریه و ناله، برین دنبال خاله وقت نقل و نواله، حالا نیست جای خاله!**

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد افرادی به کار می‌رود که هنگام درد و ناراحتی و غصه دوستان خود را به یاد می‌آورند و از آنان کمک می‌خواهند و وقت خوشی و شادمانی آنان را فراموش می‌کنند.

○ **وقت گل نی.**

❑ **توضیح:**

نی گیاهی است که در مرداب می‌روید و گل نمی‌دهد.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی سؤال کند: «کی؟ در پاسخ او به شوخی می‌گویند: «وقت گل نی» یعنی زمانی نامعلوم، دور؛ شاید هم هرگز!

○ **وقت نورباران ما کور شدیم.**

❑ **توضیح:**

بعضی از مردم عقیده دارند هنگامی که شهاب یا اجرام نورانی از آسمان می‌گذرند، روح شریف معصومین(ع) یا پیامبر (ص) و سایر پیامبران با آن همراه است و به همین دلیل در هنگام عبور شهاب یا اجرام نورانی، باید به آن‌ها نگریست و در همان لحظه آرزویی کرد یا چیزی از خداوند خواست؛ چون آرزوها در چنین لحظه‌هایی برآورده می‌شوند.

✹ **کاربرد:**

وقتی شخصی بخواهد نهایت بدبیاری و بداقبالی خود را برای دیگران بگوید، این ضرب‌المثل را به کار می‌برد.

■ **مشابه:**

● وقتی اقبال (شانس) قسمت می‌کردند، من و تو را خواب برده بود.

○ **وقتی آمد، یک پایش گیوه بود. یک پایش چارق*.**

❋ **کاربرد:**

قبلاً بسیار فقیر و بیچاره بود و از مال دنیا هیچ نداشت ؛ اما حالا به همه چیز رسیده و ما را هم آدم حساب نمی‌کند.

□ **مانند:**

گفتم: «فلانی را دیده‌ای؟ وقتی که آمد، یک پایش گیوه بود، یک پایش چارق. حالا بیا ببین چه ثروت و چه دم و دستگاهی به هم زده!»

گفت: «از آسمان که نباریده سرش! یا خودش دزد بوده یا پدرش!»

□ **معنای لغت:**

* چارق: پاپوش، پارچه ضخیمی که به جای کفش به دور پا می‌پیچند.

○ **وقتی ابره، همه جا ابره.**

□ **توضیح:**

هوای ابری، گاهی سبب دلتنگی و اندوه می‌شود.

❋ **کاربرد:**

۱ـ برای کسی که اندوهگین است، هر چیزی غم‌انگیز می‌شود.

۲ـ وقتی آدم دچار بدبیاری و بداقبالی می‌شود همه درها به رویش بسته می‌شود و به هر کاری دست می‌زند، به نتیجهٔ دلخواه نمی‌رسد.

○ **وقتی ببارد، توی سوراخ مورچه هم می‌بارد.**

□ **توضیح:**

مورچه و لانه او، نشانه کوچکی و کم جایی است.

❋ **کاربرد:**

وقتی قرار باشد بلا و مصیبتی از راه برسد، شامل همه می‌شود کوچک و بزرگ و فقیر و غنی نمی‌شناسد. بلا و سختی دامن همه را می‌گیرد و راه گریزی نیست.

■ **مشابه:**

● وقتی ابره، همه جا ابره.

● وقتی می‌آید، از همه طرف می‌آید.

○ **وقتی پول زیاد شد، خانه تنگ می‌شود و زن زشت!**

□ **توضیح:**

انسان باید آن قدر وسعت فکر و روح داشته باشد که با افزوده شدن دارایی‌های دنیایی و مال و مقام، شخصیت و اخلاق و رفتار خود را عوض نکند و هیچ گاه خلق و خوی انسانی خود را از دست ندهد.

● کاربرد:

ضرب‌المثلی است در مورد افراد نادان و کم‌ظرفیت که با افزایش سرمایه و بهبود وضع اقتصادی یا تغییر شغل، نسبت به خانه و زن و فرزند خود بی‌مهر و محبت می‌شوند واطرافیان خود را فراموش می‌کنند.

○ وقتی خدا بخواهد پدر کسی را بسوزاند، هیزمش را با دست خودش جور می‌کند.

● کاربرد:

۱ـ وقتی چیزی تقدیر انسان باشد، راه گریزی از آن ندارد. وقتی خواستهٔ خداوند بر چیزی در مورد بندگانش قرار بگیرد، هیچ چیز مانع آن نخواهد بود.

۲ـ هر آدم بدکاری نتیجه کارهای بدش را خواهد دید و ممکن است با دست خودش به سزای اعمالش برسد.

○ وقتی رفتی به شهر کورها، دستت را بگذار روی چشمت.

● کاربرد:

۱ـ با مردم همدردی کن.

۲ـ خودت را برتر و بالاتر از دیگران ندان.

۳ـ از قوانین و مقررات جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنی، پیروی کن و به عقاید مردم احترام بگذار.

■ مشابه:

● خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو.

○ وقتی شانس (اقبال) تقسیم می‌کردند، من و تو را خواب برده بود!

□ توضیح:

«شانس» کلمه‌ای بیگانه و رایج شده در فارسی است که به معنی بخت و اقبال است.

● کاربرد:

ضرب‌المثلی است در شکایت از بدآوردن، بداقبالی و روی دادن حادثه و جریانی برخلاف جهت موافق در زندگی. گویندهٔ این ضرب‌المثل خود و شخص نزدیک به خود را به عنوان همدردی، بداقبال و بدبخت می‌داند.

■ مشابه:

● وقت نورباران، ما کور شدیم.

○ وقتی عقل تقسیم می‌کردند، تو پی ترازوی مثقال رفته بودی!

□ توضیح:

مثقال، واحدی است برای اندازه‌گیری مقدارهای بسیار کم در مورد اشیایی که ارزش آن‌ها زیاد است؛

مانند زعفران، طلا و... مثقال برابر پنج گرم است.

⁕ کاربرد:

ضرب‌المثلی است که به شوخی به کسی گفته می‌شود که در زمان مناسب و جایی که باید عقل و خرد خود را به کار بیندازد، این کار را نمی‌کند و کارها را با بی‌عقلی و بی‌فکری خراب می‌کند. این ضرب‌المثل فقط در میان دوستان و افرادی که به هم نزدیک هستند، کاربرد دارد؛ چون به این معنی است که تو کم عقل و بی‌خرد هستی.

○ وقتی که خانه پُر است، خانم کم خور است.

⁕ کاربرد:

۱ـ وقتی که خانه پر از مواد غذایی است، خانم خانه هرچه بخورد، به چشم نمی‌آید و پرخوری‌های او معلوم نمی‌شود؛ چون همه چیز فراوان است.

۲ـ ادعای گرفتاری زیاد یا خوب بودن دارد؛ ولی در اصل این گونه نیست.

۳ـ خطاها و گناه‌های کوچک، در کنار خطاهای بزرگ و چشمگیر به نظر نمی‌آید.

○ وقتی که ریش‌دار می‌پسندیدند، من ریش نداشتم، حالا که بی‌ریش می‌پسندند، من ریش دارم!

□ توضیح:

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی ناصرالدین شاه از یکی از اطرافیان خود پرسید: «در زمان حکومت جدم فتحعلی شاه به تو بیشتر خوش می‌گذشت یا در زمان حکومت من؟»

شخص پاسخ داد: «هیچ کدام، زیرا وقتی که ریش دار می‌پسندیدند، من ریش نداشتم. حالا که بی‌ریش می‌پسندند، من ریش دارم.»

(فتحعلی شاه خود ریشی بلند داشت و به تبعیت از او اطرافیانش هم ریش‌های بلند می‌گذاشتند.)

⁕ کاربرد:

وقتی کسی بخواهد از بخت بد و روزگار خود گله کند و بگوید که در هیچ دوره‌ای اوضاع بر وفق مرادش نبوده و همیشه بدشانس و بداقبال بوده، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند.

○ وقتی که زنده بودم، کاه و جوَم ندادی، حالا که کار گذشته، توبره سرم نهادی؟ (حالا که مردم، سرقبرم نهادی)

□ توضیح:

دلجویی، محبت یا قدردانی از زحمات هرکس در وقت و زمانی خاص ارزش دارد. مهم این است که این وقت و زمان را بشناسیم و نگذاریم از دست برود.

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل هنگامی استفاده می‌شود که برای جبران کاری یا نشان دادن لطف و محبت، خیلی دیر شده باشد.

■ **مشابه:**

● تا زنده بودم، آبم ندادی مُردم، به مزار من نهادی!
● تا زنده بودم، نمی‌دادی خرما حالا که مُرده‌ام سرقبرم می‌زنی سُرنا
● نوشدارو بعد از مرگ سهراب
● آبی که به زندگی ندادی به حسین چون گشت شهید برمزارش بستی!
● یکی مرد از گرسنگی، آن وقت جفت جفت گُردهٔ نان بالای سرش می‌گذاشتند.

○ **وقتی که مادر نباشد، با زن پدر باید ساخت.**

* **کاربرد:**

وقتی نمی‌توان شرایط را تغییر داد، باید خود را با آن هماهنگ کرد.

■ **مشابه:**

● چون بالش زر نیست بسازیم به خشتی.

○ **وقتی گربه در خانه نباشد، موش‌ها جشن می‌گیرند.**

* **کاربرد:**

۱ – این ضرب‌المثل هنگامی به کار می‌رود که کسی از نبودن قانون یا شلوغی اوضاع به نفع خودش استفاده کند.

۲ – وقتی ترس از دشمن نباشد، دوستان خوشحال هستند.

○ **وقتی گفتند خاک‌انداز، تو خودت را وسط بینداز.**

شلغم هم داخل میوه‌ها شد.

○ **وقتی می‌آید، از همه طرف می‌آید.**

* **کاربرد:**



هنگامی که برای کسی گرفتاری و مشکلات پشت سرهم پیش آید و حتی بدون این که خودش اراده و دخالتی داشته باشد، همه کارهایش به نتیجه نامطلوب برسد، این ضرب‌المثل را درباره خودش می‌گوید.

○ **وِل کُنِ معامله نیست!**

* **کاربرد:**

ضرب‌المثلی است در مورد آدم‌هایی که به شکل آزاردهنده‌ای در مورد مسائل پیگیری

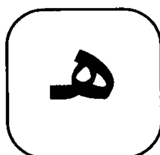
دارند. این پیگیری در زمان و مکان نامناسبی به اجرا در می‌آید و سبب آزار و دلخوری دیگران می‌شود. در این صورت در مورد این آدم می‌گویند: «ول کن...»؛ یعنی خیلی لجباز است، کوتاه نمی‌آید و...

■ **مشابه:**

● مثل کَنه * است.

□ **معنای لغت:**

* کنه: حشره‌ای موذی است، که به بدن انسان و جانوران می‌چسبد و با مکیدن خون آن‌ها به زندگی خود ادامه می‌دهد. کنه، نشانه‌ای برای موجودات لجباز و پررو است.



○ **هادی هادی، اسم خودتو رو من نهادی.**

✽ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی عیب خود را به دیگری نسبت دهد.

■ **مشابه:**

● طعنه‌داران، طعنه بر ما می‌زنند!

○**هایی* شد و هویی شد، کَل** به نَوایی*** رسید**

✽ **کاربرد:**

وقتی که آدم فرصت طلب و سودجویی از یک وضع به هم ریخته و آشفته به نفع خود استفاده می‌کند، می‌گویند: «هایی شد و...»

یعنی: وضع جوری شد که فلانی هم سر و سامانی به زندگی‌اش داد.

■ **مشابه:**

● تَغاری بشکند ماستی بریزد   جهان گردد به کام کاسه لیسان

□ **معنای لغات:**

* های و هوی: سر و صدا، جاروجنجال

** کَل: کچل

*** نوا: به نوا رسیدن، سروسامان پیدا کردن، درست شدن وضع زندگی



○ **هدف را ببین، بعد تیر بینداز.**

✽ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، سفارشی است به این که پیش از زدن هر حرفی یا انجام هر کاری اول مخاطب حرف و عمل خودت را خوب در نظر بگیر و به نتیجه و پایان کارت فکر کن.

۲ ـ بیهوده تلاش نکن، اما فکرکن که دنبال چه هستی بعد برای رسیدن به آن برنامه‌ریزی کن.

○ **هدهد نشود جفت سلیمان به یک افسر*.**

❐ **توضیح:**

هدهد نام پرنده‌ای است با جثه‌ای به اندازه سار که منقاری نوک تیز، بلند و خمیده دارد. روی سر این پرنده یک دسته پر وجود دارد که به همین دلیل به آن «شانه به سر» هم می‌گویند. این پرنده در داستان‌ها و افسانه‌ها به «مرغ سلیمان» شهرت دارد.

✺ **کاربرد:**

انجام هر کاری یا پذیرفتن هر مسؤولیت و مقامی، لیاقت و توانایی می‌خواهد که همه کس آن را ندارند. تنها داشتن یک امتیاز یا یک ویژگی برای به دست آوردن مقام و موقعیت‌های بالا کافی نیست.

■ **مشابه:**

● نه معجزات بود، هر که را عصا باشد.
● نه هر آن چیز که او زرد بود باشد زر.
● تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف.

❐ **معنای لغت:**

* افسر: تاج

○ **هدیهٔ مور، ران ملخ است.**

❐ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند حضرت سلیمان زبان حیوانات را می‌دانست و زندگی بسیار باشکوهی داشت. روزی آن حضرت با لشکریانش از جایی می‌گذشتند. مورچه‌هایی که در آن دور و بر مشغول جمع‌آوری دانه بودند، ترسیدند. فرمانده مورچه‌ها هم با دیدن لشکر سلیمان ترسید و به همهٔ مورچه‌ها دستور داد در سوراخی مخفی شوند. مورچه‌ها مخفی شدند و لشکر سلیمان از آنجا عبور کرد؛ اما حضرت سلیمان که زبان مورچه‌ها را می‌دانست و دستور فرمانده مورچه‌ها را شنیده بود ناراحت شد و مورچه را صدا کرد و گفت: «من که نمی‌خواستم آزاری به شما برسانم. چرا از سر راهم فرار کردید. فرمانده مورچه‌ها گفت: «شما پیامبر خداهستید و مسلماً به هیچ حیوانی آسیبی نمی‌رسانید؛ اما لشکریان شما که علم غیب ندارند و زبان حیوانات را نمی‌فهمند که وضعیت ما را درک کنند و مواظب ما باشند.»

سلیمان از حرف مورچه خیلی خوشش آمد. مورچه هم تصمیم گرفت بزرگ‌ترین قطعه گوشتی را که مورچه‌ها درشهر زیرزمینی خود داشتند، به حضرت سلیمان هدیه کند. این بزرگ‌ترین گوشت، ران ملخی بود که به وسیلهٔ چند مورچه به طرف تخت سلیمان برده‌شد.

✺ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم کوچک بودن و بی‌ارزش بودن هدیهٔ خودمان را نسبت به هدیه گیرنده نشان بدهیم و از او عذر خواهی کنیم، این مثل را به کار می‌بریم.

۲ـ وقتی بخواهیم بحث «مقایسه» را پیش بکشیم و به دیگری بگوییم که آنچه تو کوچک و بی‌ارزش می‌پنداری، برای دیگری خیلی بزرگ و بااهمیت است، از این مثل استفاده

می‌کنیم.

○ **هر آبادی تا دست نادان نیفتاده، آباد است.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ در روزگاران گذشته پادشاهی از روستایی زیبا و آباد می‌گذشت. شاه از آن روستای سرسبز خیلی خوشش آمد؛ ولی مردم روستا از شاه خوششان نیامد، از او استقبال نکردند و احترامش نکردند. شاه از بی‌اعتنایی مردم روستا ناراحت شد. وزیرش را صدا کرد و دستور داد که آن ده زیبا را بر سر مردمش خراب کنند. وزیر که می‌دانست شاه از دست روستاییان عصبانی شده است، تصمیم گرفت دستور شاه را به تدریج اجرا کند و همان موقع دستور خراب کردن آن ده آباد را ندهد، تا پس از آن مردم به بدی از او یاد نکنند. این بود که به دیدن مردم ده رفت و گفت: «شاه از روستای سرسبز شما خیلی خوشش آمده و به شما اجازه داده که از این پس آزاد زندگی کنید. از این به بعد هیچ کس در این جا رئیس و کدخدا نخواهد بود و همهٔ شما آزاد هستید که هرکاری دلتان می‌خواهد، بکنید.»

روستاییان از این دستور شاه خوشحال شدند؛ اما کم‌کم دزدان و غارتگران با زور سرنیزه و قمه به جان و مال مردم حمله کردند. چیزی نگذشت که مردم از ترس جان و مال خود خانه و روستای خود را رها کردند و از آنجا رفتند و آن روستای زیبا به روستایی خراب و ویرانه تبدیل شد.

شاه پس از مدتی باز هم از آنجا گذشت و از این که به دلیل عصبانیت چنان دستوری داده، ناراحت شد و به وزیرش گفت: «کاری بکن که دوباره این ده آباد شود.»

وزیر رفت و دید که تعداد کمی از روستاییان در آنجا مانده‌اند. پیرمردی را به عنوان کدخدا انتخاب کرد و گفت: «شاه دستور داده است که همه به روستا برگردند و این کدخدا هم مأمور اجرای قانون است.» دو ـ سه نفر از مأمورانش را هم کنار کدخدا گذاشت تا جلو دزدان و غارتگران را بگیرد. مردم روستا کم‌کم به خانه‌های خود برگشتند و دوباره آن روستا را زیبا و سرسبز کردند.

روزی شاه از وزیرش پرسید: «آن دستور نابه‌جای من چقدر خرج برداشت و چقدر از خزانه خرج کردی تا دوباره این ده آباد شود؟»

وزیر گفت: «قربان، چیزی خرج نکردم. نظم و قانون را برداشتم، همه چیز خراب شد، دوباره نظم و قانون را به روستا برگرداندم، همه چیز درست شد.»

● **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که انجام کاری را به شخص بی‌اطلاع یا نالایق سپرده باشند و به همین دلیل نتیجهٔ کار مطلوب و صحیح از کار در نیاید.

○ **هر آسیاب نویی کِر و کِری دارد.**

□ **توضیح:**

معمولاً چرخ‌های آسیاب وقتی تازه باشند و برای بار اول به کار بیفتند، سروصدایی اضافه دارند که این سروصدا بعد از استفاده مکرر و جاافتادن دستگاه به مرور زمان از بین می‌رود.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل در مورد جوانانی به‌کار می‌رود که سعی در خودنمایی و جلب‌نظر دیگران دارند. می‌خواهد بگوید روزگار جوانی گذراست و به مرور زمان انسان‌ها به فروتنی و افتادگی می‌رسند.

۲ـ وقتی آدم تازه‌کار یا فروشگاه تازه باز شده‌ای و یا... سروصدای زیادی برای جلب توجه مردم راه بیندازد؛ می‌گویند:«هر آسیاب نویی...» تا بفهمانند که این خودنمایی‌ها همیشگی نیست.

۳ـ اگر کسی از مشکلات آغاز کار، ناراحت باشد برای دل گرم کردن او و تشویق به ادامه کار می‌گویند که ناراحت نباشد، هر کاری در آغازش مشکلاتی دارد.

○ **هر آشپزی، یک آشی می‌پزد.**

* **کاربرد:**

هر کسی بنا به توانایی و سلیقه خودش، کاری را پیش می‌برد.

○ **هر آن کس که دندان دَهَد، نان دَهَد.**

* **کاربرد:**

۱ـ گاهی پدر و مادری پس از تولد فرزند خود به خاطر وضع بد اقتصادی از تولد او شکایت دارند و زیاد از داشتن فرزند جدید خوشحال نیستند. در چنین صورتی به آن‌ها گفته می‌شود: «هر آن کس...»؛ یعنی: نگران نباش، همان خدایی که او را خلق کرده، روزی‌اش را هم در این دنیا مقدر کرده‌است.

۲ـ وقتی که کارفرمایی برای کارگر خود اشکال‌تراشی کند، کارگر برای این که بگوید روزی من دست خداست، از این مثل استفاده می‌کند.

○ **هَـر آن کـو زاغ* بـاشد رهـنمایش به گورستان بوَد پیوسته جایش**

* **کاربرد:**

درست است که راهنمایی خواستن از دیگران خوب است؛ اما باید سعی کرد راهنما، آدمی عاقل و دارای خصوصیات مثبت و انسانی باشد و انسان را به راه درست هدایت کند.
راهنمای بد و بی خرد، انسان را به راه کج می‌کشاند.

■ **مشابه:**

- هر که پی بانگ کلاغ رود، به خرابه افتد.
- هر که با دیگ نشیند، سیاه برخیزد.
- هر که با رسوا نِشینَد عاقبت رسوا شود.

□ **معنای لغت:**

*زاغ: پرنده‌ای از گروه کلاغ‌ها به رنگ سیاه، کلاغ سیاه

○ **هر آن کو* زود رانَد، زود مانَد.**

● **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که با شتاب، عجله و بدون فکر کاری را پیش می‌برند و به دلیل همین شتاب با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند که گاه مانع از ادامهٔ کار می‌شود.
هر کاری را باید با اندیشه، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری انجام داد.

■ **مشابه:**

● رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود — رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

□ **معنای لغت:**

* هر آن کو: هر آن کسی که او، هر کسی که او

○ **هر آن که بی هنر اُفتد نظر* به عیب کند.**

● **کاربرد:**

برای سرزنش مردم عیب جو مثل را به کار می‌برند و در حقیقت با گفتن آن، مردم را به آموختن فضل و دانش و هنر و فن تشویق می‌کنند؛ چون لازمه دور بودن از صفات زشت ـ که عیب‌جویی نیز یکی از آن‌هاست ـ این است که انسان به کمالات و دانش خود بیفزاید.

□ **معنای لغت:**

* نظرکند: توجه کند، اهمیت بدهد

○ **هر ابری باران ندارد.**

● **کاربرد:**

۱ـ گاه پیش می‌آید که انجام کاری نتیجه‌ای مطلوب و دلخواه ندارد یا آنچه خوب و مفید پیش‌بینی شده، بد و منفی از آب در می‌آید. این مثل در چنین مواردی به کار می‌رود و معنی آن این است که نباید امید بیهوده داشت.

۲ـ همچنین این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم انجام‌دادن کاری بخصوص در حد توان همه کس نیست.

۳ـ همیشه کارها و حساب‌ها درست از آب در نمی‌آید .

■ **مشابه:**

● هر بادی، آب سرد نمی‌کند.

● کار هر بز نیست خرمن کوفتن،گاو نر می‌خواهد و مرد کهن.

○ **هر بدهی، بستانی دارد.**

کاسه جایی رود که قدح آورد.

○ **هر بُزی را به پای خود آویزند.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ هر کسی، پاداش ثواب و عقوبت گناهش را می‌بیند.

۲ـ هر بلایی به سر هر کس می‌آید، نتیجه کارهای خودش است.

○ **هر بیشه گمان مبر که خالی است، شاید که پلنگ خفته باشد.**

✹ **کاربرد:**

فریب اوضاع آرام را نخور. ممکن است هر لحظه طوفان و گرفتاری آغاز شود. همیشه هوشیار و محتاط باش؛ آن قدر که آمادهٔ روبه رو شدن با هر مشکلی باشی.

○ **هر پیراهنی، اندازهٔ آدم برهنه است .**

✹ **کاربرد:**

اشاره به این است که اگر کسی به چیزی نیاز داشته باشد، دیگر در مورد زشتی و زیبایی و سایر خصوصیات آن سؤال نمی‌کند یا بهانه نمی‌گیرد. برای او همین کافی است که نیازش برطرف شده است و در حقیقت او قانع است و نیازهایش با ساده‌ترین امکانات برطرف می‌شود.

■ **مشابه:**

● آدم گرسنه، سنگ هم می‌خورد.

○ **هر تخم آرزویی به بار نمی‌نشیند.**

✹ **کاربرد:**

این مثل در پاسخ به کسی که بسیار رؤیایی و خیالباف است، گفته می‌شود. با بیان این مثل، او را متوجه واقعیت‌ها می‌کنند؛ چرا که نباید به آرزوهای ناممکن دل بست و با خیال و رؤیا زندگی کرد.

■ **مشابه:**

● ای بسا آرزو که خاک شده.

○ **هر جا آش است، کچل فراش* است.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ در هرکاری دخالت می‌کند.

۲ـ هر جا سود و سوری باشد، خودش را جا می‌کند تا به نوایی برسد.

□ **معنای لغت:**

* فراش: مستخدم: کسی که بدون تنبلی کارها را پیش می‌برد و برای دیگران کار می‌کند.

○ **هر جا از ضرر برگردی، منفعت است.**

هر چه از ضرر برگردد، منفعت است.

○ **هر جا باد باشد، شمع را پنهان بَرَند.**

□ **توضیح:**

این شعر و مثل مصرعی از شعر زیر است:

گفتمش: «پوشیده رخ مگذر ز آه کاتبی.»، گفت: «هر جا باد باشد، شمع را پنهان بَرَند.»

● **کاربرد:**

۱ـ سفارشی است به این که باید از وسایل حساس یا موقعیت‌های حساس در برابر آسیب‌ها حفاظت کرد و هر چیز با ارزش و گرانبها را از گزند دشمن در امان نگه داشت.

۲ـ احتیاط کردن، کار عاقلان است.

○ **هر جا پلو، همان جا بدو.**

● **کاربرد:**

۱ـ برای تشویق به اقدام بموقع برای بهره‌برداری در زمانی که فرصتی مناسب پیش آمده است، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ گاهی این مثل به طعنه به کسانی که همه جا به فکر سود خود هستند،گفته می‌شود.

○ **هر جا چاهی است، یوسفی در آن نیست.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند حضرت یعقوب (ع) فرزندی داشت به نام یوسف که نور چشم و عزیز پدر بود. برادرانش به او حسادت کردند و یوسف را دور از چشم پدر به خارج شهر بردند و در چاهی انداختند. سپس پیراهن یوسف را دریده و به خون آغشته کردند، نزد پدر آوردند و گفتند که یوسف را گرگ درید. حضرت یعقوب (ع) از شنیدن این خبر و غم از دست دادن یوسف از دو چشم نابینا شد و غمی سنگین بر دلش نشست.

● **کاربرد:**

گاه پیش می‌آید که دو چیز از نظر ظاهر به هم شبیه هستند ولی در اصل و محتوی با یکدیگر تفاوت بسیار دارند. نباید در مورد هر چیز فقط با توجه به ظاهر آن قضاوت کرد.

■ **مشابه:**

● هر گردی، گردو نیست.

۲ـ هر پدیده‌ای، دلیل و علتی دارد و هر اتفاقی، اتفاق مناسب خودش را در پی خواهد داشت.

○ **هر جاکه گل هست، خار هم هست.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ هر شادی غمی به دنبال دارد و برعکس.

۲ـ به دست آوردن هر نعمتی با رنج و زحمت همراه است.

○ **هر جامه که عیّار بپوشد،کفن است.**

❑ **توضیح:**

عیّار ان، جوانمردانی بودند که به اصول و روش‌های مخصوصی در زندگی اعتقاد داشتند. این اصول سه چیز مهم بود: یکی آن که آنچه بگویی، بکنی. دوم آن که درقول و عمل خود ر است و صادق باشی. سوم آن که صبور و شکیبا باشی.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم بگوییم رفتن به راهی، یا پذیرفتن یک عقیده و قدم گذاشتن در راه انسانیت و جوانمردی، سختی و رنج و گاه مرگ به همراه خواهد داشت، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ کسی که انسان و آزاده باشد، در هر موقعیتی به فکر کمک به دیگران است.

۳ـ خوبی و بدی آدم‌ها به ظاهرشان نیست.

○ **هر چند خری، سری بجنبان.**

❑ **توضیح:**

با این که خر در فرهنگ عامه به عنوان چهارپایی احمق و نادان معروف شده‌است، ولی این چهارپای زحمتکش، چندان هم ناسپاس و قدرناشناس نیست؛ چرا که با دیدن صاحب خود با تکان دادن سر به او می‌فهماند که گرسنه است!

✹ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که گوینده‌ای، با شور و شوق بسیار برای شنونده‌ای از موضوعی حرف می‌زند، ولی شنونده هیچ عکس‌العملی که دلیل بر فهمیدن یا نفهمیدن حرف‌های گوینده باشد یا موافق و مخالف آن باشد، ازخود نشان ندهد، به شوخی با گفتن این مثل او را وادار به عکس العمل می‌کنند.

۲ـ با این که تو از نظر توان و قدرت با دیگران فرق داری، اما سعی کن خودی نشان بدهی و

ثابت کنی که کاری هم از دست تو ساخته است.

○ **هر چه آن خسرو کند، شیرین بود.**

□ **توضیح:**

داستان عشق خسرو پادشاه ایرانی به شیرین، یکی از زیباترین داستان‌هادر ادبیات ایران محسوب می‌شود. تا جایی که ماجرای عشق آن‌ها به گونه‌ای در مثل و کنایات رایج بین عامهٔ مردم جایگاهی ویژه یافته است.

● **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که بخواهیم بگوییم شخصی بسیار عزیز و محترم است و به دلیل همین عزّت و احترامی که دارد، خطاها و اشتباهاتش نادیده گرفته می‌شود، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ من کاملاً تسلیم فکر و عقیدهٔ تو هستم.

■ **مشابه:**

● هر عیب که سلطان بپسندد، هنر است.

● جِرْ بزنی جِرْ نزنی، بُرده‌ای خوب رخی هر چه کنی کرده‌ای.

○ **هر چه از دزد ماند، رمّال برد.**

□ **توضیح:**

رمّال‌ها افرادی سودجو و فرصت طلب بودند که از سادگی و خرافه‌پرستی مردم استفاده می‌کردند و از این طریق و با فریب مردم، مال و دارایی آن‌ها را می‌گرفتند تا آنان را از آینده‌شان با خبر کنند!

● **کاربرد:**

هنگامی که کسی برای جبران مالی که از دست داده یا خسارتی که به او وارد شده، دست کمک به سوی شخصی فریبکار و سودجو دراز کند و به همین دلیل ضرری دیگر متحمل شود، از این مثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● از چاله در آمدن و به چاه افتادن.

○ **هر چه از دوست رسد، نیکوست.**

● **کاربرد:**

۱ـ سخنی است تعارف‌آمیز همراه با محبت و تواضع در برابر دوست، به این معنی که در عالم دوستی، هر چه برای انسان پیش بیاید، مانعی ندارد؛ حتی اگر انسان از ناحیهٔ دوست ضرری هم ببیند، اشکالی ندارد. این مثل بیشتر وقتی به کار می‌رود که دوستی به دوستش فحش بدهد یا کاری ناپسند نسبت به او بکند.

۲ـ هر هدیه‌ای که از دوست برسد، هر چند به ظاهر بی‌ارزش، گرانبهاست.

○ **هر چه از ضَرَر برگردد، منفعت است.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی بر اثر آسیب مالی یا زیان اقتصادی، دچار ناامیدی می‌شود، دیگران باگفتن این مثل سعی می‌کنند او را امیدوار کنند تا روحیه‌اش را نبازد ؛چون وقتی آدم بتواند جلو ادامهٔ ضرر را بگیرد، به نوعی منفعت و سود برده است.

۲ـ انسان وقتی متوجه شد که کاری برایش زیان آور است، باید جلو آن را در هر نقطه که هست، بگیرد تا مانع ادامهٔ ضرر شود.

■ **مشابه:**

● جلو ضرر را از هر جا که بگیری ،منفعت است.

○ **هر چه او خوابیده، شما بگردید.**

هر چه خاک اوست، عمر تو باشد.

○ **هر چه او گذاشته، این برداشته.**

هر چه این ریخته، او جمع کرده.

○ **هر چه این ریخته، او جمع کرده.**

✹ **کاربرد:**

وقتی که بخواهند بگویند فلان کس رفتاری شبیه به پدر و مادرش یا دوستش دارد و کارهایی را انجام می‌دهد که از آنان آموخته است، این مثل را می‌گویند.

■ **مشابه:**

● هر چه او گذاشته، این برداشته.

○ **هر چه باداباد.**

هر چه پیش آید خوش آید.

○ **هر چه باداباد، ما کشتی در آب انداختیم.**

✹ **کاربرد:**

ما تصمیم گرفتیم کاری را که می‌خواستیم بکنیم، خدا آخر و عاقبتش را خیر کند.

○ **هر چه باشد، یک پیراهن بیشتر پاره کرده.**

✹ **کاربرد:**

هنگامی که آدم بزرگسالی حرفی بزند و آدم کوچک‌تر به حرف و نصیحت او گوش نکند، با گفتن این مثل، کوچک‌تر را به پیروی از بزرگ‌تر تشویق می‌کنند.

○ **هر چه بسیار شود، خوار* شود.**

● **کاربرد:**

وقتی انسانی در نعمت و فراوانی وسیله‌ای یا کالایی یا امکاناتی قرار بگیرد که قدر آن را نفهمد و آن را بیهوده و بی جهت به هدر دهد، این مثل را در مورد او به کار می‌برند.

□ **معنای لغت:**

* خوار: بی ارزش، بی قیمت

○ **هر چه بگندد نمکش می‌زنند وای به روزی که بگندد نمک**

□ **توضیح:**

نمک به دلیل خاصیت شیمیایی که دارد، از فاسد شدن مواد غذایی جلوگیری می‌کند؛ به خاطر همین، در قدیم که یخچال یا فریزر به شکل‌های امروزی وجود نداشت، انواع گوشت یا مواد غذایی را به نمک آغشته می‌کردند تا از این طریق بتوانند این مواد را برای مدتی طولانی نگهداری کنند.

● **کاربرد:**

هنگامی که برای رفع یاپیشگیری از بروز مشکلی به کسی یا چیزی بسیار امیدوار باشیم، ولی در عمل متوجه شویم که بر خلاف انتظارمان آن شخص یا آن چیز نه تنها نمی‌تواند کمکی بکند، بلکه خود به شدت دچار گرفتاری، مشکل یا فساد شده است و نیاز به کمک دارد، این مثل را می‌گوییم.

■ **مشابه:**

- همه از دزد به داروغه پناه می‌برند. وای از زمانی که خود داروغه دزد باشد.
- چو کفر از کعبه بر خیزد، کجا ماند مسلمانی؟
- وای به وقتی که چاروادار، راهدار شود.
- وای به وقتی که قاچاقچی، گمرکی شود.

○ **هر چه به آدمه، به عالمه.**

● **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم عادت زشت یا کار ناشایسته، اما تا حدّی طبیعی کسی را توجیه کنیم و بگوییم این مشکل را همه دارند، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **هر چه به یلّلی بیاید، به تلّلی* می‌رود.**

● **کاربرد:**

آنچه سهل و آسان و بی هیچ زحمت و رنجی به دست آمده باشد، سهل و آسان نیز از دست می‌رود.

■ **مشابه:**

- باد آورده را باد می‌برد.

● آب آورده را آب می‌برد.
● ارزان یافته، خوار باشد.
● هر چه آسان یافتی، آسان دهی.

□ **معنای لغت:**

* یلّلی، تلّلی: دو لفظ بی معنی هستند که برای وقت گذرانی بیهوده و آسانی و نبودن تلاش به کار می‌روند.

○ **هر چه پول بدهی، آش می‌خوری.**

✺ **کاربرد:**

برای به دست آوردن هر چیز در زندگی باید بهای آن را پرداخت. گاه این بها ارزش مادّی ندارد، ولی هیچ چیز، مفت و آسان به دست نمی‌آید. هر قدر تلاش کنی، موفقیت تو همان اندازه بیشتر خواهد بود. برای به دست آوردن کالایی مرغوب باید بهایی بیشتر بپردازی: «هر چه پول بدهی، آش می‌خوری.»

■ **مشابه:**

● بی زر، بی‌پر.
● بی مایه فطیر است.
● پول دار به کباب، بی‌پول به دود کباب.
● پول بده، آب نبات بخور.
● به قدر دوغت می‌زنم پنبه.

○ **هر چه پیش آید، خوش آید!**

✺ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی بخواهد خود را در برابر پیشامدها و نتایج اعمال و کارها، تسلیم نشان دهد و بگوید به آنچه ممکن است واقع شود، راضی هستم و آن را می‌پذیرم.

■ **مشابه:**

● هر چه باداباد.

○ **هر چه تو به گوش شنیده‌ای، ما به چشم دیده‌ایم.**

✺ **کاربرد:**

این مثل درپاسخ به ادعای کسی گفته می‌شود که تجربهٔ زیادی ندارد و فقط به دلیل آگاهی مختصری از چیزی، خود را عالِم و دانای آن می‌داند. با گفتن این مثل به او تأکید می‌کنیم که ما تجربه‌ای بیشتر از تو داریم.

○ **هرچه تیر در تَرکِش داشت، انداخت.**

□ **توضیح:**

تیر اندازان قدیم، تیرهای اضافی‌شان را در ظرف‌هایی می‌گذاشتند که ترکش نام داشت.

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی یک آدم خشمگین و عصبی با داد و فریاد یا رفتار تند و خشمگین فریاد می‌زند و هر چه می‌خواهد، می‌گوید، اطرافیان پس از این که خوب حرفهایش را زد، می‌گویند:«هر چه...»

۲ـ هنگامی که یک نفر برای رسیدن به هدفی، یا انجام دادن کاری، هر کاری که ازدستش ساخته است، انجام بدهد، می‌گویند:«هرچه تیر...»

○ **هر چه خاک اوست، عمر تو باشد.**

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل هنگامی بیان می‌شود که کسی برای دیگری ازشخصی که مرده است، سخن بگوید و برای شروع حرف، هم یادی از او که مرده بکند و هم دعایی برای سلامتی و طول عمر مخاطب خود. این جمله بیشتر به این منظور بیان می‌شود که مخاطب از صحبت درباره مرگ و میر دلگیر و ناراحت نشود.

۲ـ تو هم مثل آن مرحوم هستی، خصوصیات رفتاری و اخلاقی او را داری.

■ **مشابه:**

● هر چه او خوابیده، شما بگردید.

○ **هر چه خدا خواست، همان می‌شود.**

* **کاربرد:**

تسلیم سرنوشت و تقدیریم. در تغییر آن حقّی نداریم. آنچه خداوند مقرر کرده، می‌پذیریم:
«هر چه دلم خواست نه آن می‌شود   هر چه خدا خواست، همان می‌شود»

○ **هر چه خورده، پس نداده.**

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل درمورد افراد چاق وفربهی به کار می‌رود که تنبل و تن پرور هستند و جز خوردن وخوابیدن، مشغلهٔ دیگری ندارند.

۲ـ وقتی که بخواهیم ازبزرگی وسنگینی بیش از حد چیزی شکایت کنیم، به طعنه می‌گوییم: «هر چه...»

○ **هر چه دارم، به بَر دارم، به بقچه پوست خر دارم.**

❋ **کاربرد:**

۱ـ هیچ مال و منالی ندارم، همهٔ دارایی من لباسی است که برتنم است. باقی آنچه به نظر می‌رسد ثروت و دارایی است، همه پوچ است و به درد نخور.

۲ـ به ظاهر آراسته‌ام نگاه نکنید و فکر نکنید که آدم ثروتمندی هستم.

■ **مشابه:**

● واشورش * آفتابه

● واگردونش * آفتابه

□ **معنای لغات:**

* واشور کسی که دو دست لباس بیشتر نداشته باشد، به یک دستش «شور» و به دومی «واشور» گفته می‌شود.

* واگردان: دومی، اضافه.

○ **هر چه داشت ریخت روی دایره!**

❋ **کاربرد:**

همهٔ حرف هایش را زد. هر چه می‌دانست، گفت.

■ **مشابه:**

● هر چه تیر در ترکش داشت، انداخت.

○ **هر چه در دل فرود آید، در دیده نِکو* نَماید.**

❋ **کاربرد:**

هرکس که از چیزی یا کسی خوشش بیاید، آن کس یا آن چیز هر قدر هم ایراد و نقص داشته باشد، در چشم شخص زیبا، بی‌نقص و کامل می‌آید.

■ **مشابه:**

● عاشق کور است!

● ازمحبت نار، نوری می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* نکو: نیکو، زیبا، خوب

○ **هر چه در دیگ است،به چمچه* می‌آید.**

❋ **کاربرد:**

گاه پیش می‌آید که بعضی افراد، اصل یا اندیشه‌ای پلید دارند، ولی در ظاهر خود را چنان نشان می‌دهند تا کسی متوجه افکار و اعتقادات زشت و ناپسند آنان نشود ؛ در حالی که دیر یا زود چنین افرادی در لحظات مختلف زندگی آنچه را در اصل و باطن خود دارند، آشکار

می‌کنند و حتی ظاهر فریبنده‌شان هم نمی‌تواند پوششی بر این پلیدی باشد. این مثل بیشتر در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● از کوزه همان برون تراود که در اوست.

□ **معنای لغت:**

* چمچه: کفگیر، وسیله‌ای که با آن محتویات داخل دیگ را هم می‌زنند یا بر می‌دارند.

○ **هر چه در کان* نمک افتد، نمک شود.**

● **کاربرد:**

همنشینی و مصاحبت مداوم با هر کس، در رفتار و عقاید شخص اثر می‌گذارد.

■ **مشابه:**

● آلوچه به آلو نگرد، رنگ برآرد.

● هر که با رسوا نشیند، عاقبت رسوا شود.

● اسب و خر را که پهلوی هم بندند، اگر همبو نشوند، همخو می‌شوند.

□ **معنای لغت:**

* کان: معدن

○ **هر چه دیدی، از چشم خودت دیدی!**

● **کاربرد:**

این مثل معمولاً به صورت تهدید و خطاب به کسی گفته می‌شود که کار خلافی انجام داده یا می‌خواهد انجام دهد. با گفتن این مثل، به او می‌فهمانیم که خودش، مسؤول نتیجهٔ کارش خواهد بود.

○ **هر چه را مَنع* کردم، به سرم آمد.**

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی آدمی از آنچه که به سرش آمده، اظهار پشیمانی کند ـ به خصوص آن موردی که دیگران را ازانجام منع می‌کرده ـ با گفتن این مثل به نوعی پشیمانی و ناراحتی خود را از این کار ابراز می‌کند.

۲ـ بد شانس هستم، به دردی گرفتار شده‌ام که از آن بدم می‌آمد.

■ **مشابه:**

● از هر چه بدم آمد، سرم آمد

□ **معنای لغت:**

* مَنع کردن: مانع انجام کاری شدن، جلو کسی را گرفتن در هنگام اجرای کاری.

○ **هر چه رشتیم، پنبه شد.**

□ **توضیح:**

در بعضی روستاها، پنبه و پشم در خانه و توسط زنان به صورت رشته‌های باریک نخ در می‌آید و برای پارچه بافی یا بافتن فرش و گلیم استفاده می‌شود. این کار با «چرخ نخ ریسی یا دوک» انجام می‌گیرد و کاری دشوار است که مهارت و تجربهٔ کافی نیاز دارد.

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که نتیجهٔ کاری پر زحمت و طولانی خراب شود و آنچه مطلوب و مورد نظر بود، به دست نیاید. کاری طاقت‌فرسا انجام دادیم که بیهوده و بی ثمر بود. امیدی داشتیم که نابود شد و به ناامیدی رسید.

○ **هرچه رفتیم، راه بود.**

□ **توضیح:**

در قدیم هرگاه قصه گویان می‌خواستند داستانی را به پایان برسانند و بگویند پایان این قصه آغاز قصه‌های بی شماری است و همهٔ مشکلات فقط به دست خدا حل می‌شود، می‌گفتند:

هر چه رفتیم، راه بود.
هر چه کندیم، چاه بود.
کلیدش به دست ملک جبّار بود.
فاتحه!

✱ **کاربرد:**

کسی که عمری تلاش کرده و به مقام، ثروت یا موقعیت قابل توجهی نرسیده است، این مثل را با آه و افسوس می‌گوید.

○ **هر که ریش دارد، بابا نیست.**

هر جا چاهی است، یوسفی در آن نیست.

○ **هر چه زود آید، دیر* نپایَد****

✱ **کاربرد:**

هر چیزی را که زود به دست بیاوری و برای آن رنج و زحمتی به کار نبری، زود هم از دست خواهی داد؛ چون قدر آن را نمی‌دانی و کوششی برای حفظ و نگهداری آن به کار نمی‌بری.

■ **مشابه:**

● باد آورده را باد می‌برد.

● هر چه به یلّلی بیاید، به تلّلی می‌رود.

□ **معنای لغات:**

* دیر: طولانی

** نَپایَد: ادامه نمی‌یابد، دیر نپاید: زیاد دوام نخواهد آورد.

○ هر چه سنگ است، به پای لنگ است.

❋ کاربرد:

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که برای شخصی بدبخت گرفتاری‌ها و مشکلاتی پی درپی پیش بیاید.

■ مشابه:

● سنگ به در بسته می‌خورد.

● گـر هـفت آسـمان گـزند آیـد / راست بر جان مستمند آیـد

● هـر چـی کـه گـند و مـنده / مـال مـنِ دردمـنده

● هر چه گیوه تنگ است برای پای آدم لنگ است.

○ هر چه سیاه است، بچهٔ بزه؟!

❋ کاربرد:

۱ـ هنگامی که کسی بخواهد با توجه به مشابهت‌های ظاهری، چیزی را ثابت کند و به‌نتیجه‌ای نادرست برسد، می‌گویند: «هر چه سیاه است بچهٔ بزه؟!»

۲ـ به مشابهت ویژگی‌های عادی کارها و اشیا نباید توجه کرد.

■ مشابه:

● هر گردی گردو نیست.

○ هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند درویشی در کوچه‌ها می گردید و پشت سر هم می‌گفت: «هر چه کنی به خود کنی.» زنی صدای او را شنید و باخود گفت: «این درویش که کار بدی نکرده است، اما من بلایی به سرش می‌آورم که گناه نکرده، جزا ببیند و حرفش غلط از کار در آید.»

زن به خانه رفت. قرص نانی را با زهر آلوده کرد و به درویش داد. درویش خدارا شکر کرد و راه افتاد. در راه به پسرکی رسید. پسرک گفت: «درویش من خیلی بازی کرده‌ام و گرسنه‌ام. نانی داری بدهی بخورم.» درویش نان آلوده‌ای را که از زن گرفته بود به پسرک داد. پسرک خورد و حالش به هم خورد. بچه‌ها دوان دوان به سراغ مادر پسرک رفتند و گفتند که حال پسرت خراب شده است. زن سراسیمه سر رسید. بچه‌اش را در حال مرگ دید و درویش را بالای سرش. زن درویش را شناخت و گفت: «تو اینجا چه می‌کنی.» درویش گفت: «پسرک گرسنه بود. نانی را که تو به من دادی من به او دادم.» زن به سرش زد و گفت: «راست گفتی، هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی.»

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی از شرایط بدی که برایش پیش آمده، گله کند و دیگران را مقصّر بداند، درحالی که خودش هرگز با آنان دوستی و محبت نداشته و به یاری‌شان نرفته، باگفتن این مثل، به او یاد آوری می‌کنیم که این نتیجهٔ اعمال تو و رفتاری است که با دیگران داشته‌ای.

۲ـ اگر بخواهیم به دیگران هشدار بدهیم که مراقب اعمالشان باشند، چراکه نتیجهٔ آن به خودشان بازمی‌گردد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

- چیزی که عوض دارد، گله ندارد.
- خشت که به آسیا بردی، خاک نصیبت می‌شود!
- با هر دست که بدهی، با همان دست پَس می‌گیری.
- بد مکن که بد افتی   چَه مَکَن که خود افتی
- کلوخ انداز را پاداش سنگ است.
- جواب های، هوی است.
- زدی ضربتی، ضربتی نوش کن !
- گندم ازگندم بروید، جو ز جو
- کاسه جایی رود که قدح آورد.

○ **هر چه کوه از ابر می‌گیرد، به صحرا می‌دهد.**

□ **توضیح:**

معمولاً قله‌های کوه مناطقی سرد است و بیشترین بارندگی در این مناطق است، اما برف و بار انی که به کوه می‌بارد،هرگز همان جا باقی نمی‌ماند.جاری می‌شود و به دامنهٔ کوه می‌ریزد و از آنجا به مناطق مختلف روان می‌شود.

✱ **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که مال یا نعمت‌هایی را که خداوند در اختیارشان قرارداده، به نیازمندان می‌بخشند و در راهی خیر و خداپسندانه خرج می‌کنند؛ بی‌آن که به نفع شخصی خود بیندیشند.

○ **هر چه که پیدا کند (می‌کند)، خرج اتینا* کند (می‌کند).**

✱ **کاربرد:**

این مثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که پول و درآمد خود را بدون برنامه‌ریزی و بیهوده خرج می‌کنند؛ افرادی که پولهایشان خرج مصارف غیرضروری و بی‌خود می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* اتینا: این کلمه در فارسی معنی ندارد؛ ولی در فرهنگ عامّهٔ مردم به معنی بیخود و بیهوده است.

○ **هر چه گیوه تنگ است، برای پای آدم لنگ است.**

هر چه سنگ است، به پای لنگ است.

○ **هر چه مادیان* است، کره‌اش نیز همان است.**

❐ **توضیح:**

نژاد اصیل اسب یا سگ را از پدر و مادری که آن را به وجود آورده‌اند، شناسایی می‌کنند؛ به خاطر همین، بسیار مهم است که مادیان از نژادی اصیل و سالم باشد تا بتواند کره‌ای سالم و اصیل به دنیا بیاورد.

✸ **کاربرد:**

این مثل به کنایه هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم فلان کس نیز مانند خانواده یا پدر و مادرش است. هر چه می‌کند، از آنان آموخته و دست پرودهٔ آنان است.

■ **مشابه:**

● از کوزه همان برون تراود که در اوست.

□ **معنای لغت:**

* مادیان:اسب ماده

○ **هر چه ما کوتاه می‌آییم، او درازش می‌کند.**

❐ **توضیح:**

«کوتاه آمدن» به معنی گذشت کردن و نشان دادن روی آشتی و مهربانی در هنگام درگیری و دعواست.از طرف دیگر «دراز کردن» در این گونه موارد به معنی نداشتن گذشت و کش دادن دعوا و درگیری یا بحث است.

✸ **کاربرد:**

گاهی در زمانی که دو نفر اختلاف دارند، ممکن است یکی از آن دو از سرنازک دلی یا روحیهٔ نرم‌تر مایل به پایان دادن درگیری و آشتی باشد و دیگری برعکس، ستیزه‌جو، لجباز و یکدنده باشد و نخواهد درگیری پایان یابد. در چنین صورتی، با بیان مثل، خشم خود را از یکدندگی طرف ابزار می‌کنند.



○ **هر چه ما می‌زدیم به گِل می‌خورد، هر چه آن‌ها می‌زدند، به دل می‌خورد.**

✸ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که دو نفر یا دو گروه با هم همدل و همراه نباشند، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ـ نمی‌توانستیم با هم بسازیم.

۳ـ ما بدشانس هستیم و آن‌ها خوش اقبال.

○ **هر چه می‌خواهد دِل تنگَت،بگو!**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از یکی از شعرهای مولوی است:

هـــیچ آدابـــی و تـــرتیبی مـــجو هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو

✱ **کاربرد:**

مثلی است در تشویق یک آدم ناراحت و دلتنگ به حرف زدن و درددل کردن برای این که او را از غم و دلتنگی راحت کنیم.

○ **هر چه می‌دود، نمی‌رسد.**

✱ **کاربرد:**

این مثل در اظهار تأسف از شکست یا بدشانسی کسی گفته می‌شود که زحمت بسیاری را برای کارهای بی‌نتیجه متحمل شده یا دست به هر کاری که می‌زند، عاقبت موفق نمی‌شود.

○ **هر چه می‌گویم نر است، می‌گوید بدوش!**

□ **توضیح:**

این مثل ریشه در روایتی دارد مربوط به نادرشاه افشار که روزی در بیابان به مردی فقیر رسید که در سیاه چادر زندگی می‌کرد.مرد جز یک گاو نر هیچ نداشت و نادرشاه با خشم و تازیانه از مرد می‌خواست که گاو را بدوشد و به او شیر تازه بدهد!

✱ **کاربرد:**

این مثل وقتی استفاده می‌شود که کسی با لجاجت و اصرار چیزی را بخواهد که غیرممکن است.

■ **مشابه:**

● کف دستی که مو ندارد،بِکَن.

○ **هر چه نصیب* است، نه کم می‌دهند گر نستانی** به ستم می‌دهند**

✱ **کاربرد:**

به تقدیر و سرنوشت راضی باش. آنچه برای تو مقدّر شده، همان خواهد شد. اگر نپذیری، دیر یا زود سختی همان را به دست خواهی آورد، نه کمتر و نه بیشتر از آنچه قسمت تو است.

■ **مشابه**

● عمر معلوم، رزق*** معلوم.

□ **معنای لغات:**

*نصیب: ۱ـ سهم، قسمت ۲ـ بخت و اقبال

** نستانی:نگیری،نپذیری
*** رزق: روزی.

○ **هر چیز به جای خویش نیکوست.**

□ **توضیح:**

آنچه که در نظر زیبا و مطلوب است، هماهنگی و تناسب در اجزاء و اعضا دارد. ترکیب درست و قرار گرفتن هر چیز در جای مناسب،یکی از مهم‌ترین عوامل برای مورد پسند بودن چیزی است.

* **کاربرد:**

گاهی وقت‌ها پیش می‌آید که شخصی در حد توانایی خود مسؤولیتی را به عهده نگرفته و کاری را انجام می‌دهد که سزاوار آن نیست، یا وسیله‌ای و شیئی در جایی قرار داده‌شده که نه تنها زیبا نیست، بلکه ایجاد زحمت نیز می‌کند. این مثل در چنین مواردی به کار برده می‌شود.

○ **هر چیز که خوار آید، یک روز به کار آید.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛می‌گویند مردی دنیا دیده همراه پسرش از دهی به دهی دیگر می‌رفتند. نان و غذا برای راه برداشتند. هنوز از روستای خود خارج نشده بودند که در کنار راه نعل آهنی کهنه‌ای دیدند. مرد به پسر گفت: « نعل را بردار. شاید به کار بیاید.»

پسر گفت: «این نعل خیلی کهنه است به هیچ دردی نمی‌خورد؛ به زحمت برداشتنش نمی‌ارزد.»

پسر از کنار نعل گذشت، ولی پدر خم شد و آن را از روی زمین برداشت و دیگر هیچ نگفت.

هنگام خارج شدن از ده، به دکان نعلبندی رسیدند، پدر نعل کهنه را به نعلبند فروخت و با پول آن دو مشت گیلاس خرید. آن را در کاغذی پیچید و در جیبش گذاشت.

راه بسیار طولانی بود و هوا گرم. هرچه رفتند آبی برای نوشیدن نیافتند. پسر تشنه بود. از پدر پرسید: «این طرف‌ها آب نیست؟»

پدر پاسخ داد: «چرا هست چیزی نمانده به آن می‌رسیم.»

پسر بی تاب و تشنه بود. پدر وقتی خستگی و تشنگی پسر را دید، یک گیلاس از توی جیبش درآورد و به زمین انداخت. پسر از پشت سر پدر حرکت می‌کرد وقتی به گیلاس رسید، خم شد و آن را برداشت و خورد. دهانش خشک شده بود و شیرینی و نرمی گیلاس بسیار لذت بخش بود. پدر هر چند قدم که پیش می‌رفت، یک دانه گیلاس برای پسر به زمین می‌انداخت و پسر آهسته خم می‌شد و گیلاس را از زمین برمی‌داشت. وقتی آخرین گیلاس را خورد، به آب رسیدند. دست و روی خود را در آب شیرین و خنک شستند و زیر سایهٔ درخت نشستند. پدر گفت: «تو حاضر نشدی برای برداشتن نعل کهنه خم شوی، ولی برای برداشتن ۳۷ گیلاس که با پول همان نعل کهنه خریده‌بودم، ۳۷ مرتبه خم‌شدی و از زمین گیلاس برداشتی. حالا دانستی که هر چیز که خوار آید، یک روز به کار آید؟!»

* **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم هر چیز کم‌ارزش در جای خود و در موقع مناسب ارزشمند خواهدبود، از این مثل استفاده می‌کنیم. همچنین گاهی برای تشویق کسی به صرفه‌جویی و دور نینداختن اشیای کهنه و فرسوده این مثل به کار می‌رود.

○ **هر چیز که در جستن آنی،آنی*!**

* **کاربرد:**

شخصیت و انسانیت افراد را نباید از روی ظاهر یا آنچه در زندگی دارند، تشخیص داد. همّت بلند و خواسته‌ها و امیال هر کس تعیین کنندهٔ روح بلند و شخصیت والای اوست. هر کس در پی چیزی است که به این روح و شخصیت نزدیک است. این مثل بیان زیبایی از این ویژگی انسانی است.

■ **مشابه:**

● هر چه در بند آنی،آنی.

● جویای هر چه هستی، می‌دان که عین آنی.

□ **معنای لغت:**

*آنی: آن هستی.

○ **هر چیزی «آمد ـ نیامد» دارد.**

□ **توضیح:**

در قدیم مردم اعتقادات خرافی عجیبی داشتند؛ مثلاً معتقد بودند با دست هر کسی ترشی خوب از آب در نمی‌آید. یا قدم بعضی‌ها مبارك و قدم بعضی‌ها نامبارك است. سفرهٔ عقد عروس را باید حتماً زنی خوشبخت بر زمین پهن کند یا نگه داشتن بعضی حیوانات را خوب و بعضی را بد می‌دانستند.

* **کاربرد:**

این مثل با توجه به توضیح داده‌شده هنگامی استفاده می‌شود که بخواهند تأکید کنند خیر و شر در هر کاری وجود دارد.

○ **هر چیز تازه‌اش خوب است، دوست کهنه‌اش!**

□ **توضیح:**



این مثل داستانی دارد؛می‌گویند دو دوست پس از سالها رفاقت بر سر مسأله‌ای با هم درگیر شدند. اختلاف بالا گرفت و یکی از دیگری چنان رنجید که تصمیم گرفت برای همیشه از او کناره بگیرد و دوستی خود را پایان دهد. هنگام بحث و دعوا،خدمتکار دوست رنجیده، چای آورد. او دفتری را که برای دوستش باز کرده بود و درآن حساب و کتابهایش را می‌نوشت، باز کرد تا این چای آخر را هم در آن بنویسد؛ اما پس از این که کمی دفتر را وارسی کرد، گفت:«تنها چایی که با آن از تو پذیرایی کرده‌ام، هزار و چند صد تا بوده، غیر از ضرر و زیان‌های بی‌شماری که در طول سال‌ها دوستی با تو

متحمل شده‌ام تا بتوانم خوبی‌ها و بدی‌هایت را بشناسم و به تو اعتماد کنم. عاقلانه نیست که با کمی اختلاف نظر از تو دست بکشم و این آزمایش را دوباره با کسی دیگر به عمل بیاورم.»

● کاربرد:

معمولاً هنگامی که بین دو دوست قدیمی اختلافی پیش می‌آید، از این مثل استفاده می‌شود تا اهمیت و ارزش سال‌ها رفاقت را در مقابل موضوعی کوچک یادآوری کنند.

○ هر چی سنگه، مال پای لنگه!

● کاربرد:

اگر کسی که در زندگی مشکلات فراوانی دارد، دچار مشکل تازه‌ای شود، از روی ناراحتی، این مثل را به کار می‌برد.

■ مشابه:

- گر ز هفت آسمان گزند آید — راست بر جان مستمند آید
- هر چه گیوهٔ تنگ است، برای پای آدم لنگ است!
- هر جا سنگ است، به پای احمد لنگ است.
- هر چه که گند و مَنده — مال من دردمنده!
- سنگ به در بسته می‌خورد.

○ هر چی که گند و منده،مال من دردمنده

سنگ به در بسته می‌خورد.

○ هر خاتونی*، آشی پزد. (می‌پزد)

● کاربرد:

هر کس توانایی،استعداد و مهارتی دارد که نمی‌توان از دیگران آن را توقع داشت. هر کس را باید در حد توانایی‌هایش دید. از هر کس کاری ساخته است .

■ مشابه:

- هر زمینی را بود خاصیتی .
- هر گلی یک بویی دارد.
- هر کسی را بهر کاری ساختند.
- از شیر حمله خوش بود و از غزال رم .

□ معنای لغت:

* خاتون: خانم خانه‌دار

○ هر خری که داری بتازان، نوبت اسب تازاندن من هم می‌رسد.

● کاربرد:

۱ـ این مثل برای تهدید کسی به کار می‌رود که موقعیتی مناسب پیدا کرده و بی‌توجه به نتیجه

و عاقبت کار،خودنمایی می‌کند و باعث رنجش دیگران می‌شود. با گفتن این مثل او را از نتیجهٔ عملش می‌ترسانند.

۲ـ در برابر کسی که قدرت و توانایی دارد و زور می‌گوید و فکر ضعیف‌تر از خودش نیست، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **هر خوردنی،پَس دادَنی دارد!**

✱ **کاربرد:**

۱ـ مثلی است برای هشدار دادن به آدمی که در معاشرت و روابط با دیگران فقط به فکر سود خودش است. تنها اوست که به خانه دیگری می‌رود وپذیرایی می‌شود؛ ولی خودش هیچ قدمی برای کسی برنمی‌دارد. با بیان این مثل می‌خواهند به او حالی کنند که او هم باید برای دیگران مایه بگذارد.

۲ـ هر عملی، عکس‌العمل و نتیجه‌ای دارد که باید منتظرش بود.

■ **مشابه:**

- از هر دست بدهی، از همان دست می‌گیری.
- هر رفتی،آمدی دارد.
- کاسهٔ همسایه دو پا دارد.

○ **هر خوشهٔ انگور، دو تا غوره ته اوست.**

✱ **کاربرد:**

خوشی و ناخوشی، تلخی و شیرینی، سختی و آسایش همیشه در کنار هم هستند. همین است که هر یک معنی پیدا می‌کند. هرگز نمی‌توان بدون چشیدن طعم تلخی،لذت شیرینی را دریافت. باید آمادهٔ هر مشکل و سختی در زندگی باشیم.اگر لحظات شیرین بسیاری در زندگی داریم، لحظه‌های تلخ و دشوار هم پیش خواهدآمد. اگر شخصی را به دلیل خصوصیات بسیار خوب او دوست داریم، از رفتارهای تند یا خشمناک او رنجیده نشویم؛ چرا که «هر خوشهٔ انگور، دو تا غوره ته اوست.»

○ **هر خیالی را بَرَد انوار روز.**

✱ **کاربرد:**

وقتی نور حقیقت و روشنی آن بر چیزی بتابد، اصل و واقعیت هر چیزی آشکار می‌شود و آن وقت تمام پندارها و تفکرات بی‌پایه و اساس از میان می‌رود.

○ **هر در تازه‌ای، قرقری دارد.**

❏ **توضیح:**

در قدیم درها و پنجره‌ها از چوب ساخته می‌شد و به همین دلیل، زمانی که هنوز تازه بود، هنگام باز و بسته شدن، از لولا صدای قرقر به گوش می‌رسید تا وقتی که بر اثر استفادهٔ مداوم از آن نرم و بی‌صدا می‌شد.

✹ **کاربرد:**

این مثل بیشتر در مورد افرادی به کار می‌رود که تازه مسؤولیت یا مقامی را به عهده گرفته‌اند و به همین دلیل بسیار سختگیری می‌کنند تا ثابت کنند لیاقت ادارهٔ امور را دارند. همچنین در مورد افرادی استفاده می‌شود که به دلیل جوانی و خامی، در هر کاری هیاهو و جنجال می‌کنند تا توانایی خود را به همه ثابت کنند.

■ **مشابه:**

● هر آسیاب نویی،کِروکِری دارد.

○ **هر دری روی پاشنه خودش می‌چرخد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ هر کس مسؤول کار خودش است.

۲ـ به دیگران نمی‌توان تکیه‌کرد، باید متکی به توانایی خویش بود.

○ **هر دم از این باغ بری* می‌رسد.**

✹ **کاربرد:**

وقتی که پشت سر هم مشکلات مختلف پیش بیاید و شخص در آن‌ها گرفتار شود، زبان به گِلایه می‌گشاید و از این مثل استفاده می‌کند.

□ **معنای لغت:**

* بَر:میوه،ثمر

○ **هر دندانی باب جویدن این لقمه نیست.**

✹ **کاربرد:**

هر کسی لیاقت به دست‌آوردن آن را ندارد. هر کسی توانایی انجام این مسؤولیت مهم را ندارد.

■ **مشابه:**

● کار هر بز نیست خرمن کوفتن،گاو نر می‌خواهد و مرد کهن.

○ **هر دودی از کَباب نیست.**

✱ **کاربرد:**

مواظب باش گول نخوری و ظاهر چیزها و آنچه که با حواس خودت (چشم، گوش، بویایی...) درک می‌کنی،تو را قانع نکند، هم حواست را به کار بگیر و هم عقل و خرد و تفکرت را، تا به عمق مسائل پی‌ببری. ممکن است اتفاقی که افتاده، دلیلی جز آنچه که تو فکر می‌کنی، داشته‌باشد.

■ **مشابه:**

● هر گردی، گردو نیست.

● هر ابری باران ندارد.

○ **هر دو سر سود است!**

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که انجام کاری به هر طریق درست و سودآور باشد و بخواهند بگویند جای نگرانی نیست و در هر حال همه چیز به نفع ما خواهدبود.

■ **مشابه:**

● هر دو سرش منفعت است.

○ **هر دو، یک روح هستند در دو بَدَن.**

✱ **کاربرد:**

مثلی است برای بیان دوستی و صمیمیت دو آدم؛ به خصوص آدم‌هایی که بدون آن که دوقلو باشند، بدون آن که خویشاوندی و نسبت خونی داشته‌باشند، با یکدیگر صمیمی و یکدل و یک جان هستند.

مولوی می‌گوید:

من کی‌ام لیلی و لیلی کیست؟من — هر دو یک روحیم اندر دو بَدَن

○ **هردِهی رسم و عادتی دارد.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرع دوم این بیت «اوحدی مر اغه‌ای» است:

هر زمینی سعادتی دارد — هر دِهی رسم و عادتی دارد

✱ **کاربرد:**

۱ـ این مثل، سفارشی است به این که به هر جا که رفتی،سعی کن با آداب و رسوم آن محل آشنا شوی و به رسم و آداب مردم احترام بگذاری و این را بدانی که هر محله‌ای، هر روستایی،هر شهر و کشوری آداب و رسوم متفاوتی دارد.

۲ـ فقط به خودت فکر نکن.به عقیدهٔ دیگران هم اهمیّت بده.

○ **هر دیدی بازدیدی دارد.**

ضیافت خور،باید خوش آمدگو باشد.

○ **هِر را از بِر تشخیص نمی‌دهد!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند چوپان‌ها برای جمع کردن یا جلو بردن گوسفندها زبان خاصی دارند. با آن زبان گوسفندان را جمع و جور می‌کنند. یک روز چوپان تازه کاری که صدای چوپان‌ها را شنیده بود گله‌ای را به صحرا برد. در صحرا می‌خواست گوسفندان را یک جا جمع کند اما هر چه «برّوبر» می‌کرد نه تنها گوسفندان جمع نمی‌شدند، بلکه به این طرف و آن طرف پر اکنده‌تر می‌شدند.

چوپان کار کشته‌ای از راه رسید و چند بار«هرّو هرّ» کرد و گوسفندان با صدای او یک جا جمع شدند. او رو به چوپان تازه کار کرد و گفت: « تو که هرّ را از بر تشخیص نمی‌دهی، چگونه چوپان شده‌ای.»

● **کاربرد:**

بسیار نادان و بی‌تجربه است. از حل ساده‌ترین مسائل عاجز است. از عهدهٔ هیچ کاری برنمی‌آید.

○ **هر راستی را نمی‌توان گفت.**

● **کاربرد:**

مواظب باش! با این که راستگویی خصلت خوبی است، اما در همه جا و پیش هر کسی نمی‌توان هر سخنی را گفت و به دلیل این که حرفی «راست» است نباید آن را بر زبان راند؛ چون ممکن است آن سخن راست هم باعث فتنه،اختلاف، دلگیری و... شود. باید سخن را سنجیده گفت.

■ **مشابه:**

● جز راست نشاید گفت　　　هر راست نباید گفت

○ **هر راهی را به راهداری سپرده‌اند.**

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم بگوییم انجام هر کاری را به عهدهٔ کسی گذاشته‌اند که در آن کار مهارت و توانایی لازم را دارد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ تقسیم کار شده‌است. اگر تقسیم کار نمی‌شد، کارها پیش نمی‌رفت.

○ **هر رفتی،آمدی دارد.**

ضیافت خور،باید خوش آمدگو باشد.

○ **هر روز عید نیست که حلوا خورد کسی.**

پس از قرنی، شنبه به نوروز افتاد.

○ **هر روز گاو نمی‌میرد که کوفته* اَرزان شود!**

□ **توضیح:**

دامدار ان، همیشه با دقت از دامهای خود مر اقبت می‌کنند. اگر دامی دچار بیماری‌های خاصی شود، آن را ذبح می‌کنند، تا لااقل از گوشتش استفاده شود. در چنین مواقعی خانۀ صاحب دام، پرگوشت می‌شود و تا مدتی اهل خانه غذاهای گوشتی زیادی می‌خورند.

✹ **کاربرد:**

وقتی موقعیت ویژه‌ای پیش می‌آید که عده‌ای بتوانند از آن بهره‌داری کنند و به نعمتی و نوایی برسند، در حالی که خودشان از آن موقعیت بی‌خبر باشند این مثل را به کار می‌برند. به معنی این که حواست باشد که از این موقعیت استفاده کنی. همیشه این‌طور نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● پس از قرنی، شنبه به نوروز اُفتد!

● هر روز عید نیست که حلوا خورَد کسی.

□ **معنای لغت:**

* کوفته: یک نوع غذا که ماده اصلی آن گوشت است.

○ **هر روز می‌رود از دست خودش شکایت می‌کند.**

رفته برای خودش آژان بیاورد.

○ **هر زبان گوشی و هر گوش زبانی دارد.**

✹ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی از فاش شدن رازی که به شخصی گفته است، ناراحت و عصبانی شود. با بیان این مثل، به او یادآوری می‌کنیم که اگر حرفی را به کسی بگوییم، دیر یا زود شنونده، گوینده‌ای می‌شود تا آن حرف را به گوش دیگران برساند.

■ **مشابه:**

● دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد.

○ **هر سربالایی، یک سرپایینی دارد.**

✹ **کاربرد:**

به دنبال هر سختی، آرامشی و راحتی وجود دارد ناامید مباش.

■ **مشابه:**

● پایان شب سیه سفید است.

● راه همیشه سربالا نیست، سرپایینی هم دارد.

○ **هر سرکه‌ای از آب ترش‌تر است.**

✹ **کاربرد:**

اگر کسی از ویژگی‌های مثبت کسی یا چیزی بیش از حد حرف بزند و با تأکید روی ویژگیهای عادی آن، قصد داشته باشد برتری‌اش را نسبت به آدم‌ها یا کالاهای مشابه نشان بدهد، می‌گوییم: «این که چیزی نیست هر سرکه‌ای از آب ترش‌تر است.»
زیرا ترش بودن از ویژگی‌های اصلی و مهم سرکه است و اگر سرکه‌ای ترش نباشد، سرکه نیست.

■ **مشابه:**

● چه مادری باشد که از دایه دلسوزتر نباشد؟!

○ **هر سَری* یک روزی دارد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل معمولاً به آدم گلایه‌مند از دنیا به خصوص، به آدمی که در کسب روزی و معیشت زندگی دچار تنگی است یا در هنگام تولد نوزادش دچار ناامیدی شده، گفته می‌شود.
این مثل، سخن امیدوار کننده‌ای است برای رفع نگرانی و ناامیدی آدم زحمتکش و پرتلاشی که بر اثر ناامیدی، از کسب درآمد و روزی اظهار عجز و گلایه کند.

۲ـ این قدر به فکر پولدار بودن این و آن نباش و خودت را از آنچه که داری، محروم نکن. خودت را برای به‌دست آوردن پول بیشتر به آب و آتش نزن، زیرا: «هر سری یک...»

□ **معنای لغت:**

* سَر: نفر، آدم

○ **هر شب پلو، هر روز پلو، هر شب مرغ، هر روز مرغ، آخرش صد تومان؟**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی عرب به مدت دو ماه در تهران و در خانهٔ یکی از بزرگان و ثروتمندان میهمان بود. در طول این دو ماه با خوردنی و نوشیدنی‌های زیادی از او پذیرایی کردند. هر روز چند وعده سفره باز کردند و با غذاهای رنگین سفره را پر کردند. تا اینکه پس از دو ماه، میهمان عرب تصمیم گرفت به عراق برگردد. میزبان صد تومان پول برای او فرستاد تا برای زن و فرزندان خود سوغات بخرد و دست خالی باز نگردد. مرد وقتی صد تومانی را دید، برآشفت و گفت: «هر شب پلو، هر روز پلو، هر شب مرغ، هر روز مرغ، آخرش صد تومان؟!»

✹ **کاربرد:**

این مثل به کنایه و تمسخر در مورد افرادی به کار می‌رود که نیکوکاری و عمل خیر دیگران را

وظیفهٔ آن‌ها می‌دانند و بسیار ناسپاس و حق ناشناس هستند.

○ **هر شب، «شب قدر» است اگر قدر بدانی.**

□ **توضیح:**

«شب قدر» شب مهمی است. شبی است که قرآن مجید در آن نازل شده است و دعا در این شب مورد قبول خدا قرار می‌گیرد. در قرآن سوره‌ای است به نام «قدر» که اهمیت شب قدر را این گونه بیان می‌کند:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم و تو از شکوه و بزرگی شب قدر چه می‌دانی؟ ارزش و اهمیّت شب قدر، از هزار ماه بالاتر و برتر است. در شب قدر، جبرئیل و دیگر فرشتگان ـ با اجازه و اشاره خدا ـ فرود می‌آیند تا هر کاری را که خدا به آن‌ها دستور داده است، انجام دهند. شب قدر تا فرا رسیدن سپیده دم سرشار از برکت، سلامتی و رحمت است.

✱ **کاربرد:**

هر لحظه از زندگی انسان می‌تواند ارزشمند و زیبا باشد. مهم این است که قدر و ارزش لحظه‌ها را بدانیم و به بهترین شکل از آن‌ها استفاده کنیم.

○ **هر شروعی، پایانی دارد.**

چراغ هیچ کس تا صبح نمی‌سوزد.



○ **هر ضرری عقل را زیاد می‌کند.**

□ **توضیح:**

معمولاً شکست‌ها و ضررهایی که هر کس در طول زندگی با آن روبه‌رو می‌شود، تجربیاتی است گرانبها و ارزشمند که موجب می‌شود انسان عاقل، با دقت و برنامه‌ریزی کارها را انجام دهد تا دوباره با ضرر و شکست روبه‌رو نشود. انسان عاقل هر شکست را به عنوان تجربه‌ای ارزشمند به خاطر می‌سپارد.

✱ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم به کسی امیدواری بدهیم که پس از این شکست، تو با تجربه‌ای که به دست آورده‌ای، شیوه‌ای نو و موفق در پیش خواهی گرفت.

○ **هر فرعونی را موسایی است.**

□ **توضیح:**

فرعون فرمانروای مصر، ظلم و بیداد را به حدّی رساند که خود را پروردگار جهانیان نامید و مردم را واداشت تا او را بپرستند و در برابر فرمانش سر تسلیم فرود آورند. خداوند موسی را به پیامبری برگزید تا به ظلم و ستم فرعون پایان دهد و مردم ستمدیدهٔ مصر را از این همه بیدادگری برهاند و به سوی پروردگار یکتا فرا خواند. فرعون با موسی جنگید؛ اما عاقبت فرعون و یارانش در میان موج‌های دریا غرق شدند.

✹ **کاربرد:**

دیر یا زود در برابر هر ظلمی، یک نفر عدالت‌خواه به پا خواهد خاست. هیچ ظلمی پایدار نمی‌ماند. چرا که: «هر فرعونی را...»

○ **هر فقیری توی شهر خودش غریب است.**

□ **توضیح:**

هر کس در شهری که در آن به دنیا آمده یا سال‌های سال زندگی کرده، دوستان و بستگانی دارد و به دلیل وجود همین دوستان و آشنایان، خود را در آن شهر غریب و بیگانه احساس نمی‌کند. احساس غربت و تنهایی معمولاً زمانی به سراغ شخص می‌آید که در شهر یا سرزمینی باشد که در آن هیچ کس را نمی‌شناسد.

✹ **کاربرد:**

این مثل به کنایه هنگامی استفاده می‌شود که شخصی پول و ثروت خود را از دست داده باشد و به خاطر همین، دوستان و آشنایانش نیز از دور و بر او پراکنده شده باشند.

○ **هر قدر هم آتیش باشد، آخر هم خاموش می‌شود.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم فلان شخص بیشتر از این نمی‌تواند صدمه‌ای بزند یا آشوب به پا کند. حدّ توان او همین است و دیر یا زود آرام و خاموش خواهد شد.

۲ـ هر ظلم و ستمی پایانی دارد.

○ **هر کاری بکنی، باز دو قورت و نیمش باقی است.**

اگر پنج انگشت را بکنی شمع و برایش روشن کنی، باز می‌گوید نور یکیش کم است.

○ **هر کس به امید همسایه نشست، گرسنه خوابید.**

✹ **کاربرد:**

کسی که برای موفقیت یا رسیدن به خواسته‌هایش بی‌هیچ رنج و زحمتی به لطف و عنایت دیگران دل ببندد، هرگز به نتیجه نخواهد رسید. این مثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● کس نخارد پشت من، جز ناخن انگشت من.

● اگر گرسنه‌ای، بار ببر به آسیاب.

○ **هر کس به اندازهٔ دوکش* پنبه برمی دارد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ نیازها و خواسته‌های افراد با هم متفاوت است و آنچه برای به دست آوردنش در زندگی آرزو می‌کنند یا برایش تلاش می‌کنند، گاه کوچک و گاه بزرگ است.

۲ـ توانایی‌ها و شایستگی‌های هر کس با دیگری فرق دارد، نباید از همه انتظار یکسان داشت.

■ **مشابه:**

● گربه را سه تکه اندازهٔ گوشش.

● سگ را پاره استخوانی.

● دهن سگ را با تکّه استخوانی توان بست.

□ **معنای لغت:**

* دوک: وسیله نخ ریسی. وسیله‌ای که با آن پشم یا پنبه را تاب می‌دهند و به نخ تبدیل می‌کنند.

○ **هر کس به فکر خویش است، کوسه* به فکر ریش است.**

✹ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی بی‌توجه به دیگران به فکر سود خود است، حتی اگر این سود به ضرر دیگران باشد، برای او اهمیتی ندارد.

■ **مشابه:**

● هر که نقش خویش می‌بیند در آب.

● گرسنه خواب نان می‌بیند، تشنه خواب آب.

● آدم گرسنه خواب نان سنگک می‌بیند و کباب بازار.

□ **معنای لغت:**

* کوسه: آدمی که ریش ندارد.

○ **هر کس به قدر همت خود خانه ساخته.**

□ **توضیح:**

این مثل، مصرعی از بیت زیر است:

هر کس به قدر همت خود خانه ساخته ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بلبل به باغ و جغد به ویرانه ساخته

✹ **کاربرد:**

هنگامی که کسی از بخت بد و نداری و گرفتاری‌هایش گِله و شکایت کند، در حالی که هیچ سعی‌ای برای برطرف کردن آن‌ها از خود نشان ندهد، از این مثل استفاده می‌شود. تا به او گفته شود تقصیر خودت است، اگر تلاش می‌کردی، وضع بهتری داشتی.

■ **مشابه:**

● همّت بلنددار که مردان روزگار — از همّت بلند به جایی رسیده‌اند

● هر چه کند، همّت مردان کند.

● همّت اگر سلسله جنبان شود — مور تواند که سلیمان شود

○ **هر کس خربزه می‌خورد، پای لرزش هم می‌نشیند.**

□ **توضیح:**

وقتی کسی دچار سرماخوردگی باشد، با خوردن خربزه حالت‌های بیماری در او شدیدتر می‌شود.

● **کاربرد:**

کسی که دست به انجام کاری می‌زند، باید به عاقبت آن هم فکر کند و اگر گرفتاری و مشکلی در پی انجام کار پیش آمد، طاقت و تحمل آن را داشته باشد.

○ **هر کس خَر شد، ما پالانیم***!

● **کاربرد:**

مثلی است در بیان بی‌تفاوتی نسبت به تغییر و تبدیل اوضاع؛ به خصوص در زمانی که رئیس یا صاحب کار تغییر بکند، با این مثل، گوینده می‌گوید که تغییر شرایط و آمدن این رئیس یا آن رئیس برای من فرقی ندارد؛ چون همیشه تابع هستم و با همه می‌سازم. یا این که من همیشه به فکر خودم هستم و از هر وضعیتی به نفع خودم استفاده می‌کنم.

□ **معنای لغت:**

* پالانیم: پالان هستیم؛ پالان: پوششی که بر پشت چهار پایان می‌گذارند و روی آن می‌نشینند یا درون آن بار می‌گذارند.

○ **هر کس رگ خوابی دارد.**

□ **توضیح:**

باید حساسیت‌ها و نقاط ضعف و علایق هر کس را شناخت و بعد با او برخورد کرد. با شناخت این خصوصیات و علایق می‌توان با هرکس دوست شد یا او را وادار به انجام کاری کرد. این شناخت، همان شناخت رگ خواب است که می‌تواند در تصمیمات و رفتار شخص تأثیر داشته باشد.

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم بگوییم در سختگیرترین افراد هم می‌توان تأثیر گذاشت و آنان را وادار کرد که مطابق میل و خواستهٔ ما عمل کنند، از این مثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ برای انجام هر کاری، باید از راه درست آن وارد شد تا نتیجهٔ مطلوب به دست آید.

○ **هر کس کسی را می‌خواهد، سگش را هم می‌خواهد.**
سگ لیلی است چونش خار دارم؟

○ **هر کس سوار خر مردم شد، باید یکوَری بنشیند.**
□ **توضیح:**
«یکوری نشستن» یعنی به طور کامل و معمولی سوار خر نشدن. کسی که یکوری روی خر می‌نشیند، هم آماده است که خیلی زود از آن پایین بپرد و پیاده شود، هم نشان می‌دهد که کاملاً مواظب الاغ است و نمی‌خواهد بار زیادی را بر پشت او بگذارد.
* **کاربرد:**
۱ـ اگر از دیگران چیزی امانت گرفتی، باید خیلی مواظب باشی و یک لحظه هم آرام و قرار نداشته باشی؛ چون باید خیلی زود آن را به همان شکل اول پس دهی.
مثلی است در نشان دادن سختی بار امانت و سفارش به صحیح و سالم نگه‌داشتن آن و این که امانتداری، مسؤولیت و آگاهی لازم را دارد.

۲ـ چیزی را که از دیگران گرفته‌ای و مال خودت نیست، موقتی بشمار و آماده باش تا آن را به صاحبش پس بدهی.

○ **هر کس سوی آسیاب خود آب کشد.**
□ **توضیح:**
در قدیم که آسیاب‌ها با نیروهای آب به چرخش در می‌آمدند، یا در مسیر رودخانه‌های پر آب ساخته می‌شدند یا جریان آب به سوی چرخ آسیاب هدایت می‌شد تا با وارد کردن نیرو و فشار به چرخ، آسیاب به گردش دربیاید.
* **کاربرد:**
۱ـ هنگامی که کسی دیگران را مسؤول مشکلات خود بداند یا توقع داشته باشد همه به اندازهٔ او نسبت به زندگی‌اش احساس مسؤولیت کنند، این مثل به کار می‌رود.

۲ـ هر کس فکر زندگی خودش است. به سود خودش فکر می‌کند و در مقابل زندگی خود مسؤول است.

○ **هر کس گوش را بخواهد گوشواره را هم می‌خواهد.**
* **کاربرد:**
۱ـ این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم چیزی را به خاطر چیزی دیگر یا کسی را به خاطر کسی دیگر دوست داریم و به او احترام می‌گذاریم.

۲ـ اگر این چیز یا این شخص را دوست داریم، باید آنچه را که او می‌خواهد و دوست دارد نیز دوست بداریم.

○ **هر کسی از ظنّ* خود شد یار من.**

❑ **توضیح:**

این مثل مصرعی از این بیت مولوی است:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من — وز درون من نجست اسرار من

❋ **کاربرد:**

وقتی کسی از بی‌مهری و دوستان ریاکار دلشکسته باشد و احساس کند هر کسی که به سراغش آمده، نه به قصد دوستی که برای نفع و سود خود بوده است، با بیان این مثل، احساس خود را به زبان می‌آورد.

■ **مشابه:**

● فیل خوابی می‌بیند و فیلبان خوابی.

❑ **معنای لغت:**

* ظن: گمان، تصور

○ **هر کسی گوشت بخواهد، می‌رود دکان قصاب.**

هر که را طاووس باید، جور هندوستان کشد.

○ **هر کسی پنج روزه نوبت اوست.**

❑ **توضیح:**

در ادبیات ما قید زمان «پنج روزه»، نشانه‌ای از زمان کوتاه عمر و فانی بودن دارد. این شعر مصرعی از این شعر حافظ است:

دور مجنون گذشت و نوبت ماست — هر کسی پنج روزه نوبت اوست

❋ **کاربرد:**

این مثل برای هشدار به گذرا بودن عمر انسان است و این که انسان وجودی فانی است و باید در این جهان در این مدت عمر کوتاه خویش ـ هر چند که طولانی هم باشدـ در کار نیک و مفید و کاری که برای همه بشریت مفید باشد، بکوشد.

■ **مشابه:**

● جهان یادگار است و ما رفتنی.

● چراغ هیچ کس تا صبح نمی‌سوزد.

○ **هر کسی خدایی دارد، قسمت جدایی دارد.**

❑ **توضیح:**

خداوند همهٔ بندگانش را مورد لطف و مهربانی قرار می‌دهد. حتی حقیرترین و مظلوم‌ترین افراد جامعه نیز از

محبت خداوند بی‌نصیب نیستند.

✸ **کاربرد:**

۱ـ این مثل هنگامی به کار می‌رود که بخواهیم بگوییم همهٔ بندگان خدا با هم برابرند. با این که سرنوشتی که خداوند برایشان مقدّر کرده، با یکدیگر متفاوت است، اما به همهٔ آن‌ها این توان و قدرت را داده که با ایمان به او خوب و خوشبخت زندگی کنند.

۲ـ این قدر نگران وضع خودت نباش و به مقایسه حال و روز خودت با دیگران نپرداز.

■ **مشابه:**

● هر سری یک روزی دارد.

○ **هر کسی را بهر کاری ساختند.**

کاری که چشم می‌کند، ابرو نمی‌کند.

○ **هر کسی سنگ خودش را به سینه می‌زند.**

✸ **کاربرد:**

هنگامی که در طی یک جریان یا یک مسأله عمومی، شخصی فقط به فکر منافع خویش باشد و از راه‌های مختلف سعی کند منافعش به خطر نیفتد و آسیبی به خودش نرسد. دیگران در مورد او یا اشخاص دیگری که چنین کارهایی می‌کنند، می‌گویند: «هر کسی...»

○ **هر کسی کار خودش، بار خودش، سفره قلمکار خودش، آتیش به انبار خودش.**

□ **توضیح:**

در روستاها انبار، محل نگهداری محصولات کشاورزی و علوفهٔ دام هاست و وای به وقتی که کوچک‌ترین جرقه‌ای از آتش به میان آن بیفتد. در زمانی کوتاه همه چیز سوخته و نابود خواهد شد و زیانی سخت به کشاورز یا دامدار خواهد رسید.

✸ **کاربرد:**

هر کس مسؤول کار و زندگی خودش است؛ همان‌طور که سود یا ضرر و زیان هر کس متوجه خود او می‌شود. این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم خودمان مسؤولیت عاقبت کاری را که می‌کنیم، به عهده می‌گیریم. شما نگران نباشید و به کار خود برسید!

■ **مشابه:**

● هر کسی کار خودش، بار خودش، آبش به انبار خودش

○ **هر کسی یک مرغ کمتر دارد، یک کیش* پیش** است.**

□ **توضیح:**

دارایی یا اموال نقدی و جنسی انسان، سبب دردسر بیشتر، کار و تلاش بیشتر و در نتیجه سختی و رنج و دلهره بیشتر است.

* **کاربرد:**

بهتر است در زندگی به قدر نیاز و احتیاجات اصلی خود مال و اموال یا دارایی و ملک و... داشته باشی. هر قدر بیشتر داشته باشی، رنج و سختی کار تو بیشتر خواهد شد و در نتیجه آرامش خیال و آسودگی‌ات کمتر می‌شود.

■ **مشابه:**

● آسوده کسی که خر ندارد   از کاه و جُوش خبر ندارد

● هر که بامش بیش، برفش بیشتر.

□ **معنای لغات:**

* کیش: کلمه و صوتی که برای هدایت مرغ‌ها یا به لانه بردن آن‌ها به کار می‌رود.

** پیش: جلو، پیشرفت داشتن.

○ **هر کسی که در خواب است، حصّه‌اش در آب است.**

حسنی را خواب برده، گردو را آب برده!

○ **هر که آمد، عمارتی* نو ساخت.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد و به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هش اشاره می‌کند، پس از آن، رضاخان میرپنج و سید ضیاءالدین طباطبایی، به عنوان وزیر جنگ و نخست وزیر، از دولت فرمان می‌گیرند. این دو هر کدام در زمان به قدرت رسیدن، عزل و نصب‌های مختلفی انجام می‌دهند و از قدرت خود سوء استفاده می‌کنند. سر انجام سید ضیاءالدین با تحریکات رضاخان میرپنج از کار برکنار می‌شود و احمد قوام (قوام‌السلطنه) که سید ضیاء او را به زندان انداخته بود، توسط شاه به حکومت می‌رسد. این مثل از آن زمان شایع شد و بیشتر جنبه طعنهٔ سیاسی دارد و شکل کامل آن این بیت سعدی است:

هر که آمد عمارتی نو ساخت   رفت و منزل به دیگری پرداخت

* **کاربرد:**

۱ـ هر کسی به قدرت برسد، اگر ظالم و ستمگر باشد، از این قدرت به شکل نادرستی استفاده می‌کند و عزل و نصب و سوء استفاده‌های مالی خاصی انجام می‌دهد؛ اما چون ظلم برپا نمی‌ماند و همیشه از بین می‌رود، حتماً کس دیگری می‌آید و ظالم را از بین می‌برد و چه بهتر که شخص جدید عادل و مردم دوست باشد، و گرنه آن چرخه ظلم و ستم ادامه خواهد یافت.

۲ـ دورهٔ زندگی هر کس محدود است. هر کس می‌آید و کاری می‌کند و اثری از خود می‌گذارد و از بین می‌رود.

□ **معنای لغت:**

* عمارت: ساختمان، بنا

○ **هر که از پُل بگذرد، خندان بُوَد.**

□ **توضیح:**

«پُل» و گذشتن از پل، به عنوان نشانه و نمایی از طی کردن سختی، در ادبیات جا دارد، البته دلیل آن، اشاره حدیث‌ها و باورهای مذهبی به روز قیامت و پل صراط است.

✹ **کاربرد:**

هر کسی برای طی کردن مشکلات و سختی‌ها تلاش کند، سرانجام مشکلات را پشت سر می‌گذارد و در برابر وجدان خویش خرسند و شاد خواهد شد. مثلی است در سفارش به ایستادگی و پایداری در برابر سختی‌ها و صبوری و تلاش در برابر مشکلات زندگی.

○ **هر که از هر جا رانده است، با ما برادر خوانده است!**

✹ **کاربرد:**

این مثل گِله و شکایت از کسی است که خود را به طمع سودجویی یا استفاده از امکانات دیگری، به او نزدیک می‌کند یا حتی خود را با او خویشاوند می‌داند.

○ **هر که الاغ را به پشت‌بام برده، خودش هم باید پایین بیاورد!**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در اوایل سلطنت قاجار، یک پهلوان کشتی‌گیر، از شهر استامبول به ایران آمد. او در منطقهٔ آذربایجان، با هر پهلوانی که کشتی می‌گرفت، او را شکست می‌داد. در تهران هم رقیبی برای او نبود. می‌خواست به سرزمین خود بازگردد که به او خبر رسید در شهر یزد، پهلوان نامداری به نام «پهلوان عسکر» زندگی می‌کند که تاکنون کسی نتوانسته او را شکست بدهد. پهلوان استامبولی فکر کرد که باید او را هم شکست بدهد تا عنوان قهرمانی‌اش بدون نقص باشد. او بار سفر بست تا برای نبرد، به شهر یزد برود.

سرانجام دو پهلوان با یکدیگر روبه‌رو شدند و این نبرد با پیروزی پهلوان عسکر و برگشتن پهلوان ترک به میهن خود، خاتمه یافت.

پدر پهلوان عسکر، خوشحال از پیروزی فرزند خود با بقال سرکوچه قرار گذاشت هر روز مقداری شکر برای تهیه شربت به او بدهد تا برای پسر پهلوانش شربت درست کند و قدرتش را بیشتر کند. این قرار تا مدتی ادامه داشت. سرانجام روزی بقال از دادن شکر خودداری کرد و به پهلوان گفت که پدرش پول شکر را به او نمی‌دهد. پسر به بقال اصرار کرد؛ اما فایده‌ای نداشت. او که از پدرش ناراحت شده بود، چاره‌ای اندیشید. نیمه شب زمانی که همه در خواب بودند، الاغ پدر را بر دوش خود به پشت‌بام برد و او را در گوشه‌ای جا داد. هنگام صبح، همه از جریان با خبر شدند و پدر که قصه فرزند را فهمید، سعی کرد خودش الاغ را پایین بیاورد. او چند پهلوان را به خانه آورد تا این کار را انجام دهند. آن‌ها تلاش زیادی کردند، اما نتوانستند حتی به کمک یکدیگر الاغ را از راه‌پله‌ها پایین بیاورند. آن‌ها پس از مدتی تلاش به پدر پهلوان عسکر اعلام کردند: «هر که الاغ را پشت‌بام برده، خودش پایین بیاورد؛ چون این کار، کار ما نیست.»

پدر پهلوان به قدرت و توانایی فرزندش اعتراف کرد و از آن پس دستور داد مقرری شکر او نزد بقال،

دوباره برقرار شود.

● **کاربرد:**

۱ـ این مثل اشاره به این دارد که هر که کاری را شروع می‌کند، چون فقط خودش از رمز و راز آن با خبر است، باید خودش هم آن کار را به آخر برساند.

۲ـ وقتی کسی را به انجام و تمام کردن کاری نیمه تمام دعوت کنند و او ببیند که در مقدمه کار، خرابکاری‌های بسیاری انجام شده است، با گفتن این مثل، شانه از زیر بار انجام آن خالی می‌کند.

○ **هر که با پولاد، بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد**

● **کاربرد:**

با قوی‌تر و تواناتر از خود درگیر مشو؛ چرا که جز شکست و رنج برای تو هیچ نخواهد داشت. هنگامی که کسی بخواهد بدون فکر و اندیشه با شخص یا جریانی بسیار قوی درگیر شود، در شرایطی که این درگیری برای او زیان‌آور باشد، از این مثل استفاده می‌شود.

○ **هر که با دیگ نشیند، سیاه برخیزد.**

□ **توضیح:**

دیگ‌های بزرگی که غذای درون آن‌ها بوسیلهٔ شعلهٔ چوب و نفت پخته می‌شود، معمولاً دودزده و سیاه هستند و کسانی که پای چنین دیگ‌هایی کار می‌کنند، سر و لباسی آلوده به سیاهی دوده دارند.

● **کاربرد:**

۱ـ آدم از همنشین و دوست خودش تأثیر می‌گیرد.

۲ـ وقتی بخواهیم کسی را که در اثر رفت و آمد و دوستی با دوستان نامناسب، آسیب دیده سرزنش کنیم، یا وقتی بخواهیم کسی را از دوستی با افراد ناباب بترسانیم، این مثل را می‌گوییم.

○ **هر که با سوهان* طرف شد، صاف چو آیینه شد.**

● **کاربرد:**

سختی‌ها و پستی و بلندی‌های زندگی، دل و روح آدمی را صاف و آیینه‌وار می‌کند و کمک می‌کند که انسان بدی‌ها و ناخالصی‌های وجود خود را از بین ببرد. پس بهتر است به جای بد شمردن سختی‌ها، به آن‌ها به عنوان مقدمه پیروزی نگاه کرد.

□ **معنای لغت:**

* سوهان: ابزاری دارای دندانه برای از بین بردن پستی و بلندی چوب، فلز و... و صاف و هموار کردن آن‌ها.

○ **هر که بامش بیش برفش بیشتر!**

✵ **کاربرد:**

هر که دارایی بیشتری دارد، گرفتاری بیشتری هم دارد.

■ **مشابه:**

● هر که دخلش بیش، خرجش بیشتر

● هر کس که یک مرغ کمتر دارد، یک کیش پیش است.

● آسوده کسی که خر ندارد — از کاه و جوش خبر ندارد

● خوشا آن کس که بارش کمترک بی

● سر بزرگ، درد بزرگ هم دارد.

○ **هر که با نوح نِشینَد، چه غم از طوفانَش.**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد و اشاره به داستان حضرت نوح (ع) و کشتی او است. حضرت نوح که از تمام جاندار ان یک زوج برگزید و با کشتی از سرزمین خود و مردمان کافر و ناسپاسش دوری گزید. خداوند آن کشتی را از گرداب‌ها و طوفان‌های سهمگین به سلامت به خشکی رساند و نوح و همراهانش در آنجا به آرامش زندگی کردند.

این شعر و مثل، مصرعی از این شعر سعدی است:

دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن — هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش

✵ **کاربرد:**

۱ـ اگر راهنمایت آدم صالح، درستکار و باایمانی باشد و چنین کسی در سختی‌ها و مشکلات تو را هدایت کند، از هیچ چیز نترس و در مقابل سختی‌ها هیچ واهمه‌ای به دلت راه نده و به راهت ادامه بده که راهنمای صالح و درستی داری.

۲ـ وقتی آدم پشتیبان قوی داشته باشد، مشکلی در گرفتاری‌ها نخواهد داشت.

■ **مشابه:**

● چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

○ **هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد.**

✵ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که فقر و گرسنگی گذر عمر را بر او دشوار کرده است و تصور می‌کند روزها سخت و طولانی می‌گذرد.

○ **هر که پی بانگ کلاغ رود، به خرابه افتد.**

هر آن کو، زاغ باشد رهنمایش — به گورستان بود پیوسته جایش

○ **هر که تهی کیسه‌تر، آسوده‌تر.**

❋ **کاربرد:**

کسی که مال و ثروت زیادی ندارد، هرگز غم از دست دادنش را هم ندارد. آدم ثروتمند همیشه نگران دزد و ورشکستگی و... است؛ در حالی که آدم فقیر، چیزی ندارد که از دست بدهد و غم آن را بخورد.

■ **مشابه:**

● آسوده کسی که خر ندارد — از کاه و جوش خبر ندارد

● هر که بامش بیش، برفش بیشتر

○ **هر که خواب است روزی‌اش در خواب است.**

روزی به قدم است.

○ **هر که داند، داند!**

عاقلان دانند

○ **هر که دخلش بیش، خرجش بیشتر.**

هر که بامش بیش، برفش بیشتر

○ **هر که در این بزم مُقرّب‌تر است — جام بلا بیش‌ترش می‌دهند**

❒ **توضیح:**

در این شعر معروف که به صورت مثل هم در آمده، «بزم» و «مقرّب» و «جام بلا» معانی خاصی دارند. کلمه «بزم» به معنی میهمانی و جشن است؛ اما در چنین شعرهایی معنی آن محفل و جمع دوستی و محبت و بیشتر مجالس دوستی خداوند مورد نظر است.«مقّرب» و مقّرب‌تر به معنی کسی است که در دوستی و عشق خدا خالص‌تر و بی پرواتر باشد که در نتیجه به خداوند نزدیک‌تر است و در این شعر، تقّرب، به معنی نزدیکی به خداوند است. «جام بلا» به معنی رنج‌ها و سختی‌ها و در عین حال شیرینی‌های رسیدن به خداوند است که فقط افراد خالص و دوستدار واقعی خداوند این رنج و شیرینی را می‌چشند.

❋ **کاربرد:**

۱ـ در راه رسیدن به خشنودی خداوند، کسی که بیشتر کوشش کند و بیشتر رنج ببرد، به خداوند نزدیکتر است و برای این وصل و نزدیکی، سختی‌ها و بلاهای زیادی را باید تحمل کند تا شایسته این وصل و نزدیکی باشد.

۲ – معلوم نیست که هر آدم ظاهراً بدبختی واقعاً بدبخت و بیچاره باشد، چون ممکن است همان آدم در نزد خدا ارزش و مقام بالایی داشته باشد.

■ **مشابه:**

● خدا درد را به دوستان می‌دهد.

○ **هرکه را این دهند، آن ندهند.**

❒ **توضیح:**

خداوند نعمت‌های خود را میان بندگانش به عدالت تقسیم کرده است. حتی هنگامی که نعمتی را از کسی دریغ داشته، در برابر آن، توانایی و استعدادی فراتر از دیگران به او بخشیده است؛ اما آنچه باعث برقراری بی عدالتی روی زمین شده، خود انسان‌ها هستند که با ظلم و ظلم‌پذیری یا حق‌کشی، تنبلی و ناامیدی و زیاده‌طلبی، بی عدالتی را در جامعهٔ خود شایع کرده‌اند.

✹ **کاربرد:**

۱ - این مثل هنگامی استفاده می‌شود که شخصی از نداشتن چیزی یا ناتوانی در انجام کاری ناراحت و گِله‌مند باشد، در حالی که خود، نعمت‌های بی شماری دارد که آن‌ها را نادیده می‌گیرد.

۲ - همچنین هنگامی که بخواهیم به کسی بگوییم در صورت داشتن این پُست، این کالا، این مال یا...از داشتن امکاناتی دیگر محروم خواهی بود، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **هرکه دیده گفته، هرکه را هم که ندیده، پیغام داده!(کرده)**

❒ **توضیح:**

رازداری و حفظ اسرار دیگران صفت اخلاقی پسندیده‌ای است که در ادبیات فارسی به شکل‌های مختلف از جمله در قالب مثل، بسیار بر روی آن تأکید شده است.

✹ **کاربرد:**

۱ - وقتی شخصی یک راز مهم را به شکل‌های مختلف به گوش همه می‌رساند، این مثل در مورد او به کار می‌رود و به معنی این است که شخص به هر شکلی که توانسته راز را پخش کرده است.

۲ - وقتی کسی در رساندن پیغام و خبری مهم به مردم، نهایت تلاش و کوشش خود را به کار می‌برد؛ دیگران در مورد این پافشاری او می‌گویند:«هرکه را...»؛ یعنی: او تمام سعی خود را کرده که خبر را به گوش مردم برساند.

○ **هر که را طاووس باید، جور هندوستان کشد.**

❒ **توضیح:**

سرزمین هند طبیعتی زیبا دارد و در جنگل‌های آن انواع جانوران کمیاب زندگی می‌کنند. طاووس یکی از این جانوران است که زیباترین آن‌ها در سرزمین هند یافت می‌شود.

✺ **کاربرد:**

برای به دست آوردن آنچه که نایاب و گرانبهاست، باید رنج و مشقّت کشید. هیچ چیز ارزشمندی سهل و آسان به دست نمی‌آید. این مثل برای تشویق و ترغیب کسی به کار می‌رود که شهامت شروع کار یا قدم گذاشتن در راهی دشوار را ندارد؛ ولی توقع نتیجه‌ای شیرین و لذت‌بخش دارد.

■ **مشابه:**

● کسی کو انگبین جوید، چه باک ازنیش زنبورش.

○ **هر که را می‌خواهی بشناسی، یا با او سفرکن یا معامله.**

❐ **توضیح:**

شناخت روحیّات دیگران، هنری است که همه کس دارای این هنر و توانایی نیست. این شناخت، راه‌ها و ابزار خاصی دارد. این ابزار هم علمی و هم تجربی هستند؛ یعنی هم به کمک علوم مختلف مانند جامعه‌شناسی و از همه مهم‌تر روان‌شناسی می‌توان تا حدی به آن رسید و هم به وسیله تجربه و شناخت عملی.

✺ **کاربرد:**

۱ - مثل و پندی دربارهٔ شناخت دیگران و پیشنهاد این که به کمک سفر یا معامله و خرید و فروش، بهتر از هر راه دیگری می‌توان آدم‌ها را شناخت و اصولاً آدم‌ها روحیات و صفات درونی خود را در این دو موقعیت بهتر از هر وقت دیگری نشان می‌دهند.

۲ - هنگامی که کسی پس از سفر یا معامله‌ای با دوستش، آسیب دیده و از او جدا شده، این مثل را می‌گوید تا به دیگران بفهماند که چرا دوستی‌اش را با او به هم زده است.

○ **هر که ریش داره، باباشه.**

هر گردی گردو نیست.

○ **هر که زر ندارد، پر ندارد.**

❐ **توضیح:**

پَر داشتن، کنایه از توانایی و قدرت انجام کاری را داشتن است؛ مانند پرنده‌ها که به دلیل داشتن پر، توانایی پرواز دارند.

✺ **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که به دلیل تنگدستی و فقر مالی، در انجام کارهای مختلف ناتوانند.

○ **هر که سرش سوزد، کلاه دوزد.**

✹ **کاربرد:**

کسی که نیاز به چیزی پیدا کند، راه مناسبی هم برای رفع نیاز خود خواهد یافت. کسی که گرفتاری برایش پیش بیاید، به هر دری می‌زند تا رفع گرفتاری کند. هنگامی که کسی برای به دست آوردن چیزی تلاشی نکند، نشان دهندهٔ آن است که به آن نیازی ندارد ؛ چرا که اگر نیاز داشت، هر طور شده، آن را تهیه می‌کرد و رنج و زحمت این کار را هم متحمل می‌شد. این مثل در چنین مواردی به کار می‌رود.

○ **هر که شتر را به پشت بام برده، خودش هم باید پایین بیاورد.**

هر که الاغ را به پشت بام برده، خودش هم پایین بیاورد.

○ **هر که عروسی رفت. عزا هم می‌رود.**

✹ **کاربرد:**

تلخی و شیرینی زندگی بسیار است. اگر روزهای خوش و شیرینی داری، روزهای تلخ هم خواهد بود. اگر امروز را با آرامش و آسایش می‌گذرانی، روزی هم خواهد رسید که غمگین و دل نگران و مضطرب باشی. هیچ وضعیتی در زندگی پایدار نمی‌ماند.

○ **هر که فهمید، مُرد، هر که نفهمید، بُرد.**

❐ **توضیح:**

افراد فهمیده و با احساس، هرگز در زندگی رنگ آسایش و خوشبختی را نمی‌بینند ؛ چرا که همیشه غم دیگران، غم آن‌ها است و در برابر جامعه احساس مسؤولیت می‌کنند.

در حالی که افراد نادان و بی تفاوت، از آنچه در محیط اطرافشان می‌گذرد، هرگز تأثیر نمی‌گیرند ؛ چون نه حس می‌کنند و نه در می‌یابند.

✹ **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم به طعنه از بی تفاوتی و بی احساسی کسی نسبت به موضوعی مهم صحبت کنیم یا بر عکس، از کسی که بر اثر درک و فهم بیش از اندازه دچار رنج و سختی شده، بگوییم.

■ **مشابه:**

● خوشبخت آن که کره خر آمد، الاغ رفت!

○ **هر که نقش خویش می‌بیند در آب.**

❐ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد ؛ می‌گویند پیرزن و پیرمردی دو دختر داشتند که هر دو شوهر کرده بودند و از پیش آن‌ها رفته بودند. روزی از روزها پیرمرد هوای دیدار دخترانش را کرد و به قصد سر زدن به آن‌ها از خانه

خارج شد. زن در خانه ماند تا از گاو و گوسفندها مراقبت کند. پیرمرد سوار خر شد و رفت و رفت تا به دِهی که دختر بزرگ‌تر در آن زندگی می‌کرد، رسید. به خانهٔ دختر رفت. دختر وقتی پدر را دید، شاد شد، او را بوسید و برایش چای تازه دم آورد. پیرمرد احوال داماد را پرسید. دختر گفت:«الحمدالله خوب است. امسال زمینی خریدیم و باهم شخم زدیم. الآن هم شوهرم روی زمین است و دانه می‌پاشد. اگر خدا بخواهد و این چند روز آسمان حسابی ببارد، دانه‌ها جوانه می‌زنند و کارمان حسابی سکه می‌شود.»

پیر مرد گفت:«ان‌شاءالله که می‌بارد. خدا بزرگ است.»

مرد شب را در خانهٔ دختر ماند. با داماد و دخترش شام خورد و صبح زود به قصد دیدار دختر کوچک‌تر از آنجا رفت.

پیرمرد رفت و رفت تا به روستای بعدی رسید. به خانهٔ دختر کوچک رفت. دختر توی حیاط نشسته بود و جوراب می‌بافت. از دیدار پدر خیلی خوشحال شد. او را به ایوان خانه برد و هر چه خوراکی توی خانه داشت، جلو پدر گذاشت. پیرمرد از احوال او و دامادش پرسید. دختر جواب داد:«شکر خدا خوبِ خوب هستیم. امسال به کمک هم بیست، بیست و پنج هزارتایی خشت زده‌ایم. اگر خدا لطف کند آسمان نبارد و آفتاب همین‌طور گرم بتابد، خشت‌ها خشک می‌شوند و با فروش آن‌ها برای یکی- دو سال بارمان را خواهیم بست اگر هم ببارد و خشت‌ها زیر باران وابروند، که هیچ!»

پیرمرد گفت:«ان‌شاءالله که نمی‌بارد. خدا بزرگ است.»

پیرمرد شب را در خانهٔ دختر ماند و با داماد و دخترش شام خورد و از هر دری حرف زد و صبح زود به طرف خانهٔ خودش به راه افتاد. وقتی به خانه رسید، پیرزن مشتاقانه جلو دوید و از وضع و حال دخترانش پرسید. پیرمرد گفت:«هر که نقش خویش می‌بیند در آب»

● کاربرد:

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که وضعیتی به وجود آمده باشد که هر کس به فکر منافع و سود خودش باشد و به نیاز یا سود و زیان دیگران هیچ توجهی نداشته باشد.

■ مشابه:

● هر که به فکر خویشه   کوسه به فکر ریشه

● کافر همه را به کیش خود پندارد.

○ هر کی میگه نون و پنیر، تو سَرِتو بذار بمیر!

● کاربرد:

۱ – وقتی چند نفر با هم دربارهٔ موضوع مهمی که به خودشان مربوط است، حرف می‌زنند اگر کسی بدون مقدمه وارد بحث آن‌ها شود، این مثل را به او می‌گویند تا بفهمد که نباید در بحث و کار آن‌ها دخالت کند.

۲ – بعد از این کسی در انجام کاری که به عهده‌اش بوده، ناتوانی نشان داده، صاحب کار سعی می‌کند آدم تواناتری را به کار بگیرد. در چنین مواقعی اگر آن که ناتوان بوده، در کار دخالت کند و برای ادامهٔ کار کسی را پیشنهاد کند، صاحب کار این مثل را به او می‌گوید

تا ناراحتی‌اش را از ناتوانی او ابراز کند و بگوید که اگر از تو کاری ساخته بود، انجام می‌دادی. حالا دیگر حرفی نزن! به تو مربوط نیست.

○ **هر گردی، گردو نیست.**

✹ **کاربرد:**

اگر یکی از خصوصیات ظاهری دو نفر یا دو چیز مثل هم باشد، دلیل یکسان بودن آن‌ها نمی‌شود.

■ **مشابه:**

● آجر پختنی است اما خوردنش رودل می‌آورد.

● هر کس ریش داره، بابای تو نیست!

○ **هرگز از کف دست مویی نروید.**

❒ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد؛ می‌گویند در زمان ارد یا اشک سیزدهم، کشور ایران برای نخستین بار مجبور شد با امپراطوری روم بجنگد. در دوران سلطنت ارد، سه تن از سرداران شجاع و بزرگ رومی به نام‌های: پومپه، ژولیوس سزار و مارکوس کراسوس در قلمرو وسیع روم، قدرت داشتند. سزار کشور گالی‌ها یا فرانسهٔ امروز را فتح کرده بود، پومپه حکومت اسپانیا را داشت و کراسوس که مردی خسیس و طمعکار بود، به منظور فتح ایران، از سوریه و هند عازم خاور شد و چند شهر بین النهرین را فتح کرد؛ اما زمستان سر رسید و او مجبور شد به سوریه برگردد تا بهار برسد. در همین هنگام فرستادگان ارد، نزد کراسوس رفتند و گفتند: «چنانچه این لشکر کشی از سوی دولت روم باشد، ما با آن جنگ خواهیم کرد؛ اما چنانچه قصد کراسوس از این لشکر کشی شخصی و جهت منافع خودش باشد، ارد حاضر است به خاطر پیری کراسوس به او رحم کند.»

کراسوس به فرستاده ارد گفت: «جواب شما را در سلوکیه خواهم داد.»

سفیر و فرستاده ارد، در جواب کراسوس، کف دست خود را به او نشان داد و گفت: «اگر شما در کف دست من مویی دیدید، سلوکیه را هم خواهید دید!»

سرانجام کراسوس در جنگی که خود به راه انداخته بود از سربازان شجاع ایرانی شکست سختی خورد.

✹ **کاربرد:**

این مثل را کسی به کار می‌برد که در موقعیت تهدید قرار بگیرد و بخواهد جواب سختی به طرف مقابل بدهد تا طرف مقابل او را آدم ضعیفی به شمار نیاورد. با به کار بردن این مثل، به تهدید کننده می‌گویند که تهدید او غیر ممکن و نشدنی است.

■ **مشابه:**

● این کف دست، مویی می‌بینی بکن.

○ **هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.**

شاخه‌ای که بلند شد، تبر می‌خورد.

○ **هر گلی بزنی، سر خودت زده‌ای.**

● **کاربرد:**

هنگامی که بخواهند کسی را تشویق به انجام کاری کنند که نتیجهٔ آن کار افتخار و سربلندی برای خود شخص و سود برای دیگران دارد، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **هر گلی بویی دارد.**

● **کاربرد:**

۱ - در هر موجودی فایده و خاصیتی هست و به درد موقعیتی می‌خورد.

۲ - دو چیز یا دو شخص کاملاً شبیه به هم وجود ندارد.

۳ - هر وقت بخواهیم از خوبی‌های کسی که حضور ندارد تعریف کنیم و در ضمن به مخاطب خودمان هم بگوییم که تو هم خوبی، این مثل را می‌گوییم.

۴ - ممکن است دو نفر آدم خوب، با هم تفاوت‌های زیادی داشته باشند، زیرا هر کدام به دلیلی خاص خوب هستند.

○ **هر لحظه به شکلی بت عیار در آید.**

گاهی به ادا، گاهی به اصول، گاهی به خدا، گاهی به رسول.

○ **هر ماهی خطر دارد، بدنامی‌اش را صفر دارد.**

□ **توضیح:**

روایات بسیاری در مورد ماه صفر وجود دارد که مردم را وادار می‌کند در این ماه، بیشتر از ماههای دیگر مواظب رفتار خود باشند. از قول حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده است که می‌فرمایند: «هر کس مژدهٔ تمام شدن ماه صفر را به من بدهد، مژدهٔ بهشت را به او خواهم داد.»

● **کاربرد:**

این مثل معمولاً از زبان کسی بیان می‌شود که در میان جمعی خطاکار و ناخلف، به بدی و خطاکاری معروف شده باشد.

■ **مشابه:**

● هر سیزده‌ای خطر دارد، بد نامی‌اش صفر دارد.

○ **هر مردی را کاری.**

از شیر حمله خوش بود و از غزال رم.

○ **هر وقت گفتند خاک‌انداز، تو خودت را وسط بینداز.**

اسبهای شاهی را نعل می‌کردند، کک و پشه هم پاهایشان را بلند کردند.

○ **هر یکی کردیم کار خویش را نوبت تو شد بجنبان ریش را**

ما همه کردیم کار خویش را نوبت تو شد بجنبان ریش را

○ **هزاران سال، یکشنبه نوروز.**

□ **توضیح:**

معلوم نیست که عید نوروز در کدام یک از روزهای هفته واقع می‌شود؛ مثلاً اگر دوست داشته باشیم که یکشنبه عید نوروز باشد، باید چند سال صبر کنیم.

✱ **کاربرد:**

اتفاق مهمی افتاده که سال‌ها انتظار رویدادن آن را داشته‌ایم. حالا می‌خواهی از موقعیتی که پیش آمده، استفاده نکنیم و از آن چشم بپوشیم؟

○ **هزار تا چاقو بسازد، یکی‌اش دسته ندارد.**

یک رودهٔ راست توی شکمش نیست.

○ **هزار تا کُلفت، سرِ حرف مفت!**

✱ **کاربرد:**

هنگامی که عدّه‌ای بر سر موضوعی بی اهمیت نظر، عقیده یا سلیقه‌های مختلف و مخالف هم داشته باشند و تفاوت نظر باعث شود که بحث و صحبت میان آن‌ها به توهین و بی‌احترامی به یکدیگر منجر شود، از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● یک ساعت نیچ و نوچ، سر حرف پوچ.

○ **هزار تومان طلبکاری، جواب یک تومان بدهکاری را نمی‌دهد.**

✱ **کاربرد:**

۱ – این مثل حکایت از این دارد که اگر کسی پولی را از کسی طلبکار است، به جای خود و اگر به کسی هم بدهکار است، به جای خود باید دِین خود را ادا کند و طلبکار بودن او هیچ تأثیری در بدهکاری‌اش به دیگران ندارد.

۲ – به امید مال و ثروتی که در دست دیگران داری، نباید قرض بگیری و خرج کنی ؛ زیرا

ممکن است بدهکارها پول تو را ندهند و تو در دادن بدهکاری‌ات ناتوان بمانی.

○ **هزار خیال به دل میهمانه که یکی‌اش به دل صاحبخانه نیست.**

● **کاربرد:**

گاهی انسان به اطرافیان خود و دیگران در مورد کاری امید می‌بندد یا انتظارات و توقعات زیادی از آن‌ها دارد؛ در حالی که هیچ کدام از آن انتظارات و امیدها در دل آن‌ها نیست و ای بسا که اصلاً توانایی برآورده کردن توقعات آن فرد را نداشته باشند.

○ **هــزار فــن داره گـوسفند چـرانـی   هواپیما نیَه * ترِترِ** برانی**

● **کاربرد:**

این مثل به طعنه در مورد کسی استفاده می‌شود که سعی کند کاری ساده و راحت را بسیار مهم و خاص جلوه دهد و با این کار، در اصل خودش را استاد و مهم معرفی کند.

□ **معنای لغات:**

* نیَه: نیست

** تِرتِر: لفظی که به طنز، صدای هواپیما را تقلید می‌کند.

○ **هزار کبک ندارد دل یکی شاهین.**

□ **توضیح:**

هر یک از حیوانات، دارای خصوصیات رفتاری خاصی هستند. در میان حیوانات کبک به ترسو بودن و احتیاط کردن بیش از حد معروف است و در مقابل، شاهین به شجاعت و جسارت، شهرت دارد.

● **کاربرد:**

۱ – این مثل به عنوان تعریف و تحسین شجاعت و بی‌باکی آدمی که در کارها و اعمال و تصمیم‌گیری‌ها دل و جرأت خاصی دارد، بیان می‌شود و این که ارزش چنین آدم‌های شجاع و دلیری، بسیار بیشتر از آدم ترسو و بی دل و جرأت است.

۲ – کسی را که مناسب کار است، باید انتخاب کرد ؛ وگرنه ممکن است هزار آدم ناتوان هم نتواند کار یک نفر آدم توانا را انجام بدهند.

○ **هزار گونه بَلا * و جَفاست **، نامش یار.**

● **کاربرد:**

۱ – گلایه و شکایتی است به صورت شعر و مثل در بیان این که راه دوستی و عشق، پر از سختی، خطر، رنج و بی‌مهری و ستم است و قدم نهادن در این راه پر خطر است و طی کردن آن دشوارتر.

۲ - من با تو هستم و تمام مشکلات این دوستی را هم به جان خریدارم.

□ **معنای لغات:**

* بلا: سختی، گرفتاری، رنج

** جفا: ستم، بی‌وفایی و بی‌مهری

○ **هِزار وعدهٔ * خوبان **، یکی وفا نکُند***!**

□ **توضیح:**

این مثل از شعر زیر گرفته شده است:

وفا به عهد نکرد از هزار یک، آری — هزار وعدهٔ خوبان یکی وفا نکند

(فرّخ خراسانی)

● **کاربرد:**

این مثل در هنگام دیدن بی‌وفایی و بدقولی دوستان و یاران صمیمی به کار می‌رود و به این معنی است که دوستان و یاران - به خصوص کسانی که دارای جمال و کمالی هم هستند - کمتر به عهد و پیمان خود عمل می‌کنند و کمتر خوش قول هستند.

□ **معنای لغات:**

* وعده: پیمان، عهد، قول و قرار

** خوبان: خوبرویان، زیبا رویان

*** وفا نکند: به اجرا درنیاید، عملی نشود.

○ **هست عیسی مستِ حق، خر مست جو.**

● **کاربرد:**

۱ - این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی چنان از لذّات زندگی مادّی سرمست باشد که خوی انسانی خود را فراموش کرده باشد.

۲ - هر کسی به چیزی که در حدّ ظرفیت اوست، می‌رسد و همه نمی‌توانند یک جور باشند.

○ **هَشتش گِرو * نُه‌اش است!**

□ **توضیح:**

در گرو گذاشتن، معمولاً جنس بیشتری را گرو می‌گذارند و پول کمتری دریافت می‌کنند؛ یعنی باید ۹ را گرو گذاشت تا ۸ به دست آید.

● **کاربرد:**

وقتی کسی همیشه به دیگران بدهکار و وامدار است، برای نشان دادن این وضعیت او این مثل را به کار می‌برند و نشان دهندهٔ این است که شخص مذکور همیشه بدهکار است. چیزی برای خودش ندارد و به همین دلیل اوضاع مالی و اقتصادی‌اش خوب نیست.

□ **معنای لغت:**

* گِرو: وَدیعه، سپرده ؛ آنچه که نزد بستانکار(طلبکار) می‌ماند که مطمئن باشد که شخص وام‌گیرنده، قرضش را ادا می‌کند.

○ **هفت تا خانه به یک دیگ محتاجند.**

□ **توضیح:**

در قدیم رسم بود که آدم‌های ثروتمند، وسایلی را تهیه می‌کردند که هم خودشان از آن استفاده کنند و هم آن‌ها را برای استفاده به دیگران بدهند؛ مثلاً مردم برای میهمانی خود به کسی که دیگ بزرگی داشت، مراجعه می‌کردند تا از او دیگ را به امانت بگیرند و برای میهمانانشان غذا بپزند.

● **کاربرد:**

۱ – این مثل دربارهٔ نیازمندی مردم به یکدیگر است و می‌گوید که کسی نمی‌تواند به تنهایی نیازش را برآورده کند.

۲ – بعضی چیزها هست که نباید شخصی باشد و فقط مورد استفادهٔ یک نفر قرار گیرد؛ زیرا همه به آن احتیاج دارند؛ اما همه قدرت خرید و تهیه آن را ندارند.

۳ – در میان هر گروهی کسی هست که افراد گروه برای رفع اختلافات و مشکلات خود به او مراجعه می‌کنند.

○ **هفت تا کور را عصاست، هفت تا کچل را دواست!**

● **کاربرد:**

این مثل در مورد شخصی به کار می‌رود که بسیار زیرک، باهوش و تواناست و وضعیتی دارد که می‌تواند مشکلات انسان‌های دیگر را از میان بردارد.

○ **هفت جفت کفش آهنی می‌خواهد، هفت تا عصای آهنی.**

□ **توضیح:**

در داستان‌ها و افسانه‌ها هنگامی که مسافران به راهی بسیار دور و دشوار و پر خطر می‌رفتند، هفت جفت کفش آهنی به پا می‌کردند و هفت عصای آهنی به دست می‌گرفتند تا بتوانند راه را به سلامت طی کنند.



● **کاربرد:**

هنگامی که بخواهند بگویند این کار بسیار دشوار است و به زمان و تلاش زیادی نیاز دارد، یا راهی که قصد رفتنش را داری، سخت و پر خطر است، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **هفت دبّه را حلال می‌داند.**

□ **توضیح:**

عمل به قول و تعهدی که داده شده واجب است و از زیر بار تعهد شانه خالی کردن، کاری است زشت،

غیر اخلاقی و حرام.

«دبه در آوردن» یعنی بهانه‌تراشی برای این که کسی به تعهدی که داده، عمل نکند.

کاربرد:

آدم حیله گری است، زیر قولش می‌زند و به تعهدش عمل نمی‌کند.

مشابه:

- قول مرد یکی است، تا حالا می‌گفتم آره، حالا می‌گویم نه!
- گفتیمان، نگفتیمان، زبانم که نسوخت.

هفت دَر و دَربَندان است!

توضیح:

حفاظت و ایمن‌سازی خانه‌ها، چه در قدیم و چه در زمان فعلی، همیشه به قصد جلوگیری از ورود بیگانگان و حفظ نظم، مال و اموال خانواده و ساکنان آن یا برای حفظ جان و ناموس مردم صورت می‌گرفته است؛ فقط وسیله و امکانات این کار از زمان قدیم تاکنون تغییرات فراوانی یافته است.

کاربرد:

۱ - هنگامی که خانه یا محلی با امکانات مختلف و تجهیزات متفاوت قفل شده باشد یا با پنجره و شبکه‌های میله‌ای و آهنی و خلاصه هرگونه امکانات دیگری محفوظ شده باشد و امکان ورود به خانه نباشد یا با طی کردن موانع مختلف این امکان وجود داشته باشد، از این مثل استفاده می‌شود.

۲ - وقتی کسی برای خبرگیری و جاسوسی به جایی برود، امّا به دلیل رازداری افراد آن جا نتواند خبر به درد بخوری به دست آورد می‌گویند:«هفت در و در بندان است»

هُلو، بیا برو تو گلو.

کاربرد:

این مثل با تمسخر به کسی گفته می‌شود که از شدّت تنبلی دست به هیچ کاری نزند و منتظر است که همه چیز سهل و آسان برایش فراهم شود.

مشابه:

- تنبل نرو به سایه، سایه خودش میایه*!
- این پاتو وَردار حمّال، اون پاتو وردار حمّال!
- الهی آقا آب بخواهد.
- این هلو و این گلو

معنای لغت:

* میایه: می‌آید

○ **هلیله و ملیله، روغن میخ طویله!**

□ **توضیح:**

در قدیم نمایشی اجرا می‌شد که بازیگر اصلی آن نقش پزشکی را به عهده می‌گرفت که با مسخرگی‌های زیاد و حرکات خنده آور مریض را معاینه می‌کرد و بعد نسخه‌ای به این صورت می‌نوشت:

«هلیله و ملیله، روغن میخ طویله، گردِ روی خزینه، دو طاق هم قرینه، که با سایهٔ نَوردوون * و سفیدی ته سرمه دون ساییده،...» این نمایش به منظور شادی و خنده اجرا می‌شد و بازیگر از هر کلام و حرکتی برای به خنده انداختن تماشاگران استفاده می‌کرد.

● **کاربرد:**

۱ – هنگامی که پزشکی ناشی بیماری را تشخیص ندهد و نسخهٔ اشتباه بنویسد، به تمسخر از این مثل استفاده می‌شود.

۲ – وقتی کسی برای رفع مشکلی، پیشنهاد نابجایی بدهد، این مثل را به او می‌گویند.

□ **معنای لغت:**

* نوردوون: نردبان

○ **هم آش معاویه را می‌خورَد، هم نماز علی را می‌خواند.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد ؛ نوشته‌اند «ابوهریره» یکی از صحابه فقیر پیامبر بود. ابوهریره چند ویژگی مهم داشت:

اول او به کار و تلاش نمی‌پرداخت و اهل صفّه بود. صفّه محلّی در مسجد النّبی بود که برای سکونت و نگهداری مسلمانان فقیر و نیازمند آماده کرده بودند. دیگر این که ابوهریره در جنگ‌ها و غزوه‌ها هم شرکت نمی‌کرد.

و خلاصه، پشت سر حضرت علی (ع) نماز می‌خواند و همیشه بر سر سفره مجلل معاویه حاضر بود. وقتی از او علت این سه کارش را سؤال می‌کردند، می‌گفت: نماز پشت سر علی (ع) کامل‌ترین نمازهاست. غذای معاویه چرب‌ترین و بهترین غذاها و دوری از جنگ و کشتار سالم‌ترین کارهاست.

ابوهریره مردی بی سواد بود که به غلط، سخنانی را از پیامبر نقل کرده است.

به هر حال ابوهریره به خاطر این سه خصلت خود، در میان مسلمانان و صحابه پیامبر معروف است.

● **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که در هر حالتی منافع و راحتی شخص خود را بر همه چیز مقدم می‌شمارند و هر کاری که با سود و منفعت شخصی آن‌ها مطابقت کند، از انجام آن دریغ ندارند.



○ **هم از توبره می‌خورد، هم از آخور.**

□ **توضیح:**

برای غذا دادن به چهارپایانی مانند اسب و خر و قاطر، گاهی به گردنشان توبره یا کیسه‌ای آویزان می‌کنند و

داخلش جو می‌ریزند. چهارپا به راحتی سرش را در داخل کیسه می‌کند و جو می‌خورد. گاهی نیز چهارپایان از غذای آخور می‌خورند. در آن صورت نیازی به توبره ندارند.

کاربرد:

بعضی آدم‌ها برای به دست آوردن سود بیشتر، حاضر به انجام هر کاری هستند؛ به خاطر همین موقعیت‌های مختلفی راکه برایشان پر سود است، به هر قیمتی حفظ می‌کنند. این مثل در مورد چنین افرادی به کار می‌رود.

مشابه:

- دو سره بار می‌کند.
- دولپی می‌خورد.
- اسب ترکمنی است هم از توبره می‌خورد، هم از آخور!

هم از شوربای قم ماند، هم از حلیم کاشان.

کاربرد:

این مثل در مورد شخصی به کار می‌رود که به طمع سود بیشتر از سود عادی چشم بپوشد و دست به کاری بزند که نتیجه‌اش از دست دادن سود واقعی و سود خیالی باشد و به کمترین سود و بهرهٔ ممکن هم نرسد.

مشابه:

- از آنجا رانده، از اینجا مانده

هم از گندم ری افتاده هم از خرمای بغداد!

توضیح:

این مثل حکایتی دارد؛ نوشته‌اند در زمان خلفای راشدین و بنی امیّه، حکومت ایران زیر نظر حاکمان کوفه و بصره بود. به این شکل که قسمت جنوب و جنوب شرقی و جنوب غربی ایران را والی بصره اداره می‌کرد و سایر مناطق ایران تا ماوراءالنهر و کشور عراق زیر نظر حاکم کوفه اداره می‌شد. گاهی اوقات پیش می‌آمد که خلیفه وقت حکومت کوفه و بصره را به یک نفر می‌داد که او را «والی العراقین» می‌گفتند که منظور عراق فعلی و عراق عجم (ایران) بود.

یکی از کسانی که والی العراقین بود، عبیدالله زیاد و دیگری حجاج بن یوسف ثقفی بود. عبیدالله زیاد یاابن زیاد قبلاً والی بصره بود. وقتی مسلم بن عقیل وارد کوفه شد و به جمع آوری طرفداران امام حسین بن علی(ع) سید الشهداء پرداخت، یزید برای مقابله با مسلم و یاران امام حسین (ع) ناگزیر شد «نعمان بن بشیر» را از حکومت کوفه بردارد و عبید الله زیاد را والی عراقین کند. عبیدالله با حیله و نیرنگ بر مسلم بن عقیل غلبه کرد و او را شهید کرد. در همان زمان به او خبر رسید که دیلمیان شورش کرده و بر سپاهیان عرب غلبه کرده‌اند. ابن زیاد حکومت ری را به نام سعد بن وقاص صادر کرد و او را به آن دیار فرستاد. عمر سعد به راه افتاد تا دیلمیان را سرکوب کند و از گندم معطر ری که بهترین گندم خاورمیانه بود- به قول خودش- نان برشته بخورد؛ اما واقعه کربلا پیش آمد و ابن زیاد به او دستور داد که به کربلا برود و پس از آن به ری

و سرکوب دیلمیان برود. عمر سعد از دستور سر باز زد. ابن زیاد گفت:«قبول می‌کنم، به شرط آن که حکومت و فرمان ری را پس بدهی.»

سعد وقاص یک روز مهلت خواست تا فکر کند. همه او را از جنگ با حسین بن علی (ع) باز می‌داشتند. او به ظاهر قبول کرد. او نزد ابن زیاد رفت و به او گفت:« تو به من فرمان این جنگ را داده‌ای ؛ اما بهتر است مرا معاف کنی و یکی از بزرگان کوفه را برای جنگ با حسین بن علی بفرستی که در جنگ از من آگاه‌تر و داناتر باشد.»

ابن زیاد قبول نکرد و گفت که اگر نخواهد به جنگ امام حسین (ع) برود، باید فرمان ری را هم پس بدهد. عمر سعد جنگ را انتخاب کرد و به کوفه رفت.

شبی او با غلامش به دیدار امام حسین رفت. امام حسین (ع) او را از جنگ نهی کرد. عمر سعد جواب داد: «من مجبورم بجنگم ؛ چون می‌ترسم ابن زیاد خانه‌ام را در کوفه خراب کند.»

حضرت قول دادند که ضرر و زیان‌های او را جبران کنند؛ اما درنهایت سعد بن وقاص گفت:«پس حکومت ری را چه کنم ؟»

امام فرمود:«امیدوارم از گندم ری نخوری!»

سر انجام امام علیه السلام چون مذاکره را بی نتیجه دید، به محل اقامت خویش بازگشت. خلاصه آن که عمر سعد به مقصود خود نرسید و نه تنها گندم ری را نخورد، بلکه به دستور مختارثقفی که بعدها به خونخواهی امام حسین برخاست او و فرزندش به قتل رسیدند.

● کاربرد:

این مثل حکایت کسی است که بخواهد در یک زمان، از دو طرف سود و منفعت ببرد و هیچ کدام را هم از دست ندهد. در این حال او به سود یک طرف قانع نیست و طمع، آز و... او را وادار می‌کند که سود طرف دیگر را هم بخواهد ؛ اما او منفعت هر دو سمت را از دست می‌دهد و به هیچ کدام نمی‌رسد و می‌گویند:« فلانی هم از گندم...»

○ همان طور که می‌زاید، همان طور هم سر زا می‌رود.

❑ توضیح:

این مثل حکایتی دارد ؛ می‌گویند روزی ملّا نصر الدین دیگی از همسایهٔ خود قرض گرفت. پس از چند روز دیگچه * ای داخل دیگ گذاشت و به صاحبش بازگرداند. صاحب دیگ وقتی دیگچه را دید، با تعجب پرسید:«این دیگر از کجا آمده؟!»

همسایه پاسخ داد:«دیگ شما ز اییده!»

صاحب دیگ با خوشحالی دیگ و دیگچه را داخل خانه برد و چیزی نگفت.

مدتی بعد ملّا دوباره نزد همسایه آمد و دیگ را قرض خواست. صاحب دیگ با خوشحالی آن را به همسایه داد؛ به امید این که دوباره دیگچه‌ای به دست خواهد آورد.

مدتی گذشت دیگ را باز نیاوردند. مرد به خانهٔ ملّا رفت و سراغ دیگ را گرفت. ملّانصر الدین گفت: «بسیار متأسفم! سرِ زا رفت ** !»

مردگفت: «چطور دیگ می‌تواند سر زا برود؟»

ملاّ پاسخ داد: «همان طور که می‌زاید، همان طور هم سر زا می‌رود!»

✹ کاربرد:

۱ – این مثل را هنگامی استفاده می‌کنیم که بخواهیم بگوییم هر کاری همان طور که سود دارد، روزی هم ممکن است ضرر و زیان داشته باشد.

۲ – دربارهٔ کسی که با آگاهی و علم خودش را به فریب خوردن زده تا سودی به دست آورد، اما بعداً معلوم شده که ضرر کرده است، این مثل کاربرد دارد.

□ معنای لغات:

* دیگچه: دیگ کوچک

** سرِ زا رفت: هنگام زاییدن بچه مُرد.

○ هم چوب را خورد، هم پیاز را، هم پول داد.

□ توضیح:

این مثل حکایتی دارد ؛ می‌گویند مردی خطایی کرد و محکوم به مجازات شد. به او گفتند: «می‌توانی مجازاتت را خودت انتخاب کنی. یا باید درد خوردن چندین ضربهٔ چوب را تحمل کنی، یا خوردن مقداری معیّن پیاز را یا پرداخت فلان مبلغ پول را.»

مرد با خود فکر کرد: «خوردن پیاز از هر مجازاتی قابل تحمل‌تر است.» این بود که پذیرفت پیاز بخورد. هنوز یک سوم مقدار تعیین شده را نخورده بود که حالش دگرگون شد و گفت: «چوب بزنید!»

پس از این که چند ضربه چوب خورد، طاقتش تمام شد و گفت: «پول می‌دهم!»

این بود که مبلغ تعیین شده را پرداخت کرد.

✹ کاربرد:

۱ – وقتی کسی چنان گرفتار شود که خسارت و ضرری بسیار زیاد متحمل شود، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ – دربارهٔ کسی که برای به دست آوردن سودی، دست به کارهای غیر منطقی بزند تا به خیال خودش زیان‌های کوچک‌تری را تحمل کند ؛ اما حساب گری‌اش غلط از آب درآید و به سود مورد نظرش نرسد، این مثل گفته می‌شود.

○ همچین آش دهن سوزی هم نیست.

✹ کاربرد:

۱ – این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم کسی یا چیزی، چندان هم دلپذیر و خواستنی نیست.

۲ – کسی که می‌خواهد دیگران را از توجه به موضوع یا چیزی بازدارد تا خودش به تنهایی

آن را تصرف کند، این مثل را می‌گوید.

○ **همچین بیا که همدیگر را بشناسیم.**

● **کاربرد:**

۱ - گاهی دیدار آدم‌ها و رفت و آمد میان آن‌ها بسیار کم است. هنگامی که کسی به دیدار بعدی امیدوار نباشد یا طرف مقابل اهمیت زیادی برای این گونه رفت و آمدها قائل نباشد، می‌گوید:«همچین بیا...»؛ یعنی: سعی کن بیشتر و زود به زود به دیدار ما بیایی.

۲ - اگر کسی را دنبال کاری بفرستند که باید هر چه زودتر انجام شود، با گفتن این مثل به او یاد آور می‌شوند که عجله کند و انجام کار را به بعد موکول نکند.

○ **همچین زبان‌هایی را مار بزند!**

□ **توضیح:**

«زبان» و نوع سخنانی که از دهان هر کس بیرون می‌آید، تأثیر ات خوب و بد یا تأثیر ات روانی مثبت و منفی مهمی بر دیگر ان دارد؛ به همین دلیل در نوع سخنان و شیوه بیان حرف‌ها باید دقت بسیار کرد.
نیش مار نشانه‌ای از سخنان زهر آگین و تلخ در مورد دیگر ان است.

● **کاربرد:**

این مثل، در واقع نوعی نفرین و سرزنش جهت افرادی است که با زبان و بیان خود برای دیگران شرّ و بدی و فتنه به وجود می‌آورند.

○ **هم حلوای مرده هاست، هم خورشت زنده‌ها.**

● **کاربرد:**

۱ - از عهدهٔ انجام هر کاری بر می‌آید. همه فن حریف است. همه کاره است.

۲ - در هر اوضاع و احوالی خودش را با شرایط هماهنگ می‌کند. می‌داند چه وقت و چه‌گونه عمل کند.

۳ - دو رو و حقّه باز است. برای نفع و سود خود با هر کسی رفیق و همراه می‌شود. دوست و دشمن برایش فرقی ندارد.

۴ - چیزی است که به درد همهٔ حالت‌ها می‌خورد و همیشه به آن نیازمندیم.

○ **هم خدا را می‌خواهد، هم خرما را!**

□ **توضیح:**

درگذشته کودکان بازی مخصوصی داشتندکه در آن بازی اشاره به خدا و خرما می‌شود، هر چند به نظر

نمی‌رسد این بازی به مثل ذکر شده مربوط باشد اما ذکر بازی خالی از لطف نیست.
در این بازی یکی از بچه‌ها از دیگری می‌پرسد:«خدا را می‌خواهی یا خرما را؟»
و بچهٔ دوم در جواب بی تردید می‌گفت:«خدا.»
سؤال کننده می‌گفت:«فوتت کنم نترسی‌ها!»
بعد با شدت به چشم‌های نفر مقابل فوت می‌کرد. او نیز ناخودآگاه پلک هایش را می‌بست و در نتیجه بازی را می‌باخت و نوبت به نفر بعد می‌رسید.

❋ **کاربرد:**

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که دو امتیاز، دو سود، دو درآمد، دو موقعیت یا کلاً دو چیزی را با هم می‌خواهند که داشتن هر دوی آن‌ها منطقی نیست و باید حتماً یکی را انتخاب کنند.

○ **همدان دور است، کَرتَش * نزدیک است.**

❋ **کاربرد:**

۱ - همهٔ مقدمات کار آماده است. حالا مرد میدان بیاید و انجام آن را به عهده بگیرد. این مثل به کنایه به کسی گفته می‌شود که ادّعای بسیار دارد و از او دعوت می‌کنند یک نمونه از کارهایش را نشان دهد.

۲ - برای اثبات ادّعای تو، امکان آزمایش فراهم است. دست به کار شو ببینم چه می‌کنی.

■ **مشابه:**

- این ریش و این هم قیچی.
- این گُرز (گوی) و این هم میدان.
- این چاه و این ریسمان.
- این آش و این نقاره.

□ **معنای لغت:**

* کرت: مرز

○ **هم دزد می‌نالد و هم کاروان.**

□ **توضیح:**

در زمان قدیم، حمل و نقل کالاها و تاجران با کاروان انجام می‌شد. در فاصله میان شهرها، در میان جاده‌های دور افتاده، راهزنان سر راه کاروان‌ها کمین می‌کردند و اموال و دارایی کاروانیان را به سرقت می‌بردند؛ به خاطر همین، سفر با شتر و کاروان بسیار خطرناک بود.

❋ **کاربرد:**

وقتی اوضاع به حّدی به هم ریخته باشد که کسی احساس امنّیت و راحتی و رضایت نکند، می‌گویند: «ببین چه وضعی شده که هم دزد می‌نالد و...»؛ یعنی هیچ کس در امن و راحتی به سر نمی‌برد.

○ **همسایه را بپرس، بعد خانه را بِخَر.**

● **کاربرد:**

۱ - وقتی می‌خواهی خانه‌ای بخری یا اجاره کنی، اول در مورد همسایه‌ها و چگونگی وضع آن‌ها و اخلاق و شغل آن‌ها سؤال و تحقیق کن و بعد خانه را و کیفیت آن را در نظر بگیر؛ چون همسایه‌ها و خوبی یا بدی آن‌ها بیشتر از راحتی و زیبایی خانه اهمیت دارد.

۲ - دربارهٔ ازدواج بهتر است حال و روز خانوادهٔ مورد نظر را از همسایه‌ها بپرسی یا حال و روز نزدیکان و همسایگان او را زیر نظر بگیری تا بفهمی که او چه وضعیتی دارد.

○ **همسایه را به گناه همسایه نمی‌گیرند.**

برادر را به جای برادر نمی‌کشند.

○ **همسایه‌ها یاری کنید تا من شوهرداری کنم!**

● **کاربرد:**

۱ - این مثل به کنایه در مورد زنی به کار می‌رود که نمی‌تواند امور خانه را اداره کند و برای هر نیازی در خانهٔ همسایه را می‌زند و از آن‌ها کمک می‌گیرد.

۲ - اگر کسی تنبلی کند و برای انجام کاری که وظیفهٔ اوست، از دیگران کمک بخواهد، این مثل را می‌شنود.

۳ - وقتی کسی به تنهایی از عهدهٔ انجام کارهایش برنیاید و بدون کمک دیگران نتواند وظیفه‌ای را که دارد انجام دهد، این مثل درباره‌اش گفته می‌شود.

○ **هم صبح کربلا دیده‌ایم، هم شام کوفه را.**

□ **توضیح:**

این مثل اشاره به وضع حضرت زینب (س) دارد که در صبح کربلا یار ان و عزیز انش یکی یکی شهید شدند و در شام کوفه به اسارت برده شد و حکایت از شدت رنج و اندوه دارد.

● **کاربرد:**

همهٔ بلاها به سرمان آمده و آزمایش روزگار را پشت سر گذاشته‌ایم. پستی و بلندی بسیار دیده‌ایم.

○ **هَمکار، هَمکار را نمی‌تواند ببیند، بی کار هیچ کدام را!**

● **کاربرد:**

این مثل هنگام حسادت و تنگ نظری‌های آدم‌هایی که در یک محیط به سر می‌برند، به کار

برده می‌شود و معنی آن این است که افرادی که دارای یک شغل مشترک هستند، به خاطر جاه‌طلبی، سود شخصی، رقابت و... نسبت به هم حسود و بی گذشت هستند.

■ **مشابه:**

● میهمان، میهمان را نمی‌تواند ببیند، صاحبخانه هر دو را!

● بُود هم پیشه با هم پیشه دشمن.

○ **هم فال است، هم تماشا.**

✱ **کاربرد:**

وقتی از یک کار بتوانیم دو نتیجه بگیریم، و کاری برایمان سود زیادی داشته باشد، این مثل را می‌گوییم.

○ **همه آتش‌ها از گور او بلند می‌شود!**

❑ **توضیح:**

«برپا کردن آتش» در زبان فارسی به معنی ایجاد فتنه و ناآرامی و چنین مسائلی است و معنی گرما و روشنی از آن مورد نظر نیست.

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی با رفتار و سخنان نامناسب خود، موجب به وجود آمدن اختلاف، درگیری یا ناامنی در محلی و در میان عده‌ای می‌شود، کسانی که به این نقش و تأثیر منفی او آگاهی دارند، می‌گویند:«همهٔ آتشها...»؛ یعنی: تمام کارها و فتنه‌ها از ناحیه اوست.

○ **همه از تو خوش بود ای صنم، چه وفا کنی، چه جفا کنی.**

جـــر بـــزنی، جـــر نـزنی بـردهای　　　　خوب رخی هر چه کنی کرده‌ای

○ **همه اینها را بدهی، دو تا پَر سبزی بهت نمی‌دهند.**

❑ **توضیح:**

در میان مواد غذایی، مواد گیاهی مانند سبزیجات، نسبت به برنج، گوشت و... فراوان‌تر و ارزان‌ترند.

✱ **کاربرد:**

مثلی است به عنوان اعتراض و شکایت و گاهی تمسخر سخنان فاضلانه یا شعر و نثر و کلمات یک مقاله، یک سخنرانی و... به معنی این که این حرف‌ها، در اصل زندگی هیچ ارزش و بهایی ندارند.

○ **همه جا خانهٔ عشق است، چه مسجد چه کِنِشت.** *

❑ **توضیح:**

غرق شدن در عشق و محبت خدا و اعتقاد خالصانه و محکم به او نیاز به هیچ وسیله و جا و مکانی ندارد و

این خلوص و اعتقاد با تعصب‌های کور تفاوت دارد و در حقیقت تعصب و خشک اندیشی در ادیان الهی ممنوع است و چنین پدیده‌هایی در نهایت به اذیت و آزار مردم و در نهایت به کفر منجر می‌شود.

● کاربرد:

۱ - اگر بخواهی خدا را ببینی، او در همه جا حضور دارد. برای دیدن او و نزدیکی به او مسجد، دِیر** و کنشت فرقی ندارد، پیروان همه ادیان الهی باید یکدیگر را برادرانه دوست بدارند و فقط رضایت خداوند را در نظر داشته باشند و در آسایش و برادری با یکدیگر زندگی کنند.

۲ - تو اگر تصمیم به انجام کار نیک داشته باشی، نیازی نیست به این در و آن در بزنی، هر مکانی می‌تواند محل و موقعیت مناسبی برای نیکوکاری تو باشد.

□ معنای لغات:

* کِنِشت: عبادتگاه یهودیان

** دیر: عبادتگاه مسیحیان

○ همه جستند، لاک پشت هم جست.

● کاربرد:

۱ - هنگامی که شخصی نالایق و ناتوان با جمعی از افراد شایسته همراه شود و در کاری که از انجام دادن آن عاجز است، دخالت کند، از این مثل استفاده می‌کنند.

۲ - دربارهٔ کسی که با ناتوانی سعی کند کارهای افراد توانا را تقلید کند این مثل گفته می‌شود.

■ مشابه:

● همه دویدند، گیوه کش‌ها هم دویدند.

● اسب‌های شاهی را نعل می‌کردند، کک و پشه هم پاهایشان را بلند کردند.

○ همه چیز را از چشم من می‌بینند.

● کاربرد:

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی در کاری دخالت نداشته ؛ ولی دیگران او را مقصر می‌دانند و سعی می‌کنند به هر طریق نقش او را در کار یا ماجرای پیش آمده ثابت کنند.

○ همه چیز را همگان دانَند!

□ توضیح:

دانای مطلق خداوند است. علم انسان در هر حدّی که باشد، باز هم ناقص است و انسان عاقل کسی است که همیشه در طلب علم و دانش باشد.

*** کاربرد:**

این مثل را در مورد کسی به کار می‌برند که ادعای دانش و فهم بی‌کران و نامحدود دارد و با این جمله به او می‌فهمانند که کسی نیست که همه چیز یعنی همهٔ نادانسته‌ها را بداند. دانش و علم تک تک افراد بشر است که مجموعه علم بشری را تکمیل می‌کند.

○ همهٔ دل‌ها، دل است، دل ما کاهگل است؟

*** کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که شخصی مورد بی مهری و کم لطفی قرار می‌گیرد و از این بی مهری، دلشکسته و غمگین می‌شود.

○ همه دویدند، گیوه کش‌ها * هم دویدند!

همه جستند، لاک پشت هم جست.

□ معنای لغت:

* گیوه کش: کسی که گیوه درست می‌کند.

○ همه را برق می‌گیرد، ما را چراغ نفتی (موشی)!

*** کاربرد:**

۱ - کسانی که دست به کارهای بزرگ می‌زنند، گرفتار مشکلات بزرگ هم می‌شوند. وقتی کسی به دلیل کاری کوچک یا درگیری با شخص حقیر، دچار دردسر شود، با گفتن این مثل ناراحتی خود را از آن گرفتاری که آن را در شأن خود نمی‌بیند، ابراز می‌کند.

۲ - برای گلایه از بدشانسی و بد آوردن هم این مثل را به کار می‌برند.

■ مشابه:

● همه را مار می‌گزد، ما را خرچسونه*

□ معنای لغت:

* خرچسونه: نام حشره‌ای است که برای دفاع از خود در مواقع خطر، بوی نامطبوعی متساعد می‌کند.

○ همه را به یک چشم می‌بیند.

*** کاربرد:**

۱ـ به کسی که هیچ تفاوتی در رفتار خود با دیگران نمی‌گذارد و با همه مردم - کوچک و بزرگ و خوب و بد - یکجور تا می‌کند می‌گویند: «فلانی همه را به یک چشم می‌بیند.»

۲ـ مردم با یکدیگر فرق دارند اما او تفاوت‌ها را نمی‌بیند و درباره همه یکسان قضاوت

می‌کند.

■ **مشابه:**

● همه را با یک چوب می‌رانَد.

○ **همهٔ راهها به رم ختم می‌شود.**

✵ **کاربرد:**

هرکسی با هر فکر ونظری، هر کاری بکند، به همان نتیجه‌ای می‌رسد که دیگران رسیده‌اند.

○ **همه سال را روزه‌ام با ماه رمضان.**

✵ **کاربرد:**

۱- هنگامی که کسی بخواهد از فقر و گرسنگی بی حد خود بگوید، از این مثل استفاده می‌کند.

۲ - اگر کسی ریا کاری کند و خودش را بیش از حد عابد و زاهد نشان دهد، دیگران دربارهٔ او به طعنه می‌گویند: «همه سال را روزه است، با ماه رمضان.»

○ **همه سرنوشتم بود، این هم پاشنه نوشتم بود.**

✵ **کاربرد:**

هنگامی که برای آدم بد شانسی پیش آمدی رخ بدهد که انتظار آن ر انداشته است، با استفاده از این مثل و به تمسخر از سرنوشت خود گله می‌کند که: هرچه تا به امروز گرفتاری داشته‌ام، سرنوشتم بود، این هم پاشنه نوشتم بود.

○ **همه غافلهٔ پیش و پسیم.**

✵ **کاربرد:**

بالأخره روز مرگ همهٔ ما فرا می‌رسد. همه رفتنی هستیم. یکی زودتر یکی دیرتر.

■ **مشابه:**

● مرگ شتری است که در خانهٔ همه می‌خوابد.

○ **همه فن حریف است!**

✵ **کاربرد:**

از عهدهٔ انجام هرکاری بر می‌آید. بسیار تواناست.

○ **همه قسمت* نیست، همّت** هم هست.**

✵ **کاربرد:**

مثل و پندی است به انسان کم تلاش و تنبلی که همهٔ بد بیاری‌ها و کمبودهای خود را به بخت

و قسمت نسبت می‌دهد. با این مثل به او می‌گویند که خودت هم تلاش کن، فعالیت کن، همه کمبودها و نقص‌های خود را به «قسمت» و تقدیر نسبت نده، خودت تنبل و بی همّت هستی.

□ **معنای لغات:**

* قسمت: سرنوشت، تقدیر

** همّت: تلاش، سعی، کوشش

○ **همه کارها را من کردم، این یکی را خودت بکن.**

□ **توضیح:**

این مثل حکایتی دارد ؛ می‌گویند پسری در تنبلی و تن پروری همتا نداشت. هر چه پدر و مادر سعی می‌کردند کاری کنند تا او از تنبلی دست بردارد، فایده‌ای نداشت.

یک شب سرد زمستانی، پدر به پسر گفت: «بلند شو برو در خانه همسایه و سنگ یک منی* را بگیر، تا آرد بکشم و مادرت نان بپزد.»

در همان حال که پدر داشت حرف می‌زد، گربه‌ای از در خانه به داخل آمد. پسر گفت:«این گربه را من بارها کشیده‌ام، یک من وزن دارد.»

پدر گفت:«پس برو نیم گز** همسایه را بگیر تا ببینم مادرت چقدر از قالی را بافته.»

پسر گفت:«من بارها گربه را گز کرده‌ام. نیم گز است.»

پدر که از تنبلی پسرش عصبانی شده بود، گفت:«پس برو ببین باران می‌آید یا نه!»

پسرگفت: «این گربه همین الان از بیرون آمده. دست بکش پشتش، ببین‌تر است یا نه.»

پدرکه دید به هیچ وجه حریف تنبلی پسرش نمی‌شود، گفت:«خب برو این قلیان را چاق کن تا بکشم.»

پسر که دید نمی‌تواند از زیر این کار در برود، جواب داد:«همه کارها را من کرده‌ام، این یکی را خودت بکن!»

● **کاربرد:**

۱ - جواب آدم تنبل، برای درخواست‌های مکرر در مورد انجام کار.

۲ - برای کنایه زدن به کسی که خیلی تنبل است، این مثل را می‌گویند.

□ **معنای لغات:**

* من: واحد وزن برابر سه کیلو گرم.

* نیم گز: وسیله‌ای فلزی برای اندازه‌گیری، واحد اندازه‌گیری طول.

○ **همه کاره و هیچ کاره!**

● **کاربرد:**

۱ - کسی که ادعای بسیار دارد؛ ولی از عهدهٔ هیچ کاری بر نمی‌آید.

۲ - کسی که به هر کاری دست می‌زند ؛ اما صاحب یک شغل مشخصی نیست.

○ **همه کاسه کوزه‌ها را سر ما می‌شکنند.**

□ **توضیح:**

بعضی از مردم عادت دارند هنگامی که خشمگین و عصبانی هستند با شکستن ظروف عقده خود را خالی کنند و خشم خود را فرو نشانند.

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی مورد اتهام قرار می‌گیرد و همه او را گناهکار بدانند، از این مثل استفاده می‌کنند.

○ **همه کس ناخلف پسر دارد من بیچاره نا خلف پدرم!**

□ **توضیح:**

معمولاً پدرها هستند که به تربیت بچه‌های خود می‌پردازند و اگر پسری نااهل و بی تربیت باشد، گناهش را به گردن خانواده‌اش می‌اندازند.

✹ **کاربرد:**

۱ – همه چیز بر عکس شده، حالا من باید به فکر تربیت کردن و به راه افتادن پدرم باشم.

۲– ملاحظه مرا بکنید. کمی با من راه بیایید ؛ زیرا مشکلی که من دارم مشکل غیر معمول است.

■ **مشابه:**

● پسر که ناخلف افتد، پدر به چوب زند　　　پدر که ناخلف افتد، پسر چه کار کند؟!

○ **همه مَن * هستید، پس نیم من کو ؟**

✹ **کاربرد:**

هنگامی که بین عدّه‌ای دعوا و مشاجره‌ای پیش بیاید و هیچ کدام حاضر به گذشت یا پذیرفتن حرف و عقیدهٔ دیگری نباشد، از این مثل استفاده می‌شود و بدین طریق از آنان دعوت می‌شود که یکی گذشت کند و از حرف و خواسته خود بگذرد تا دعوا پایان بگیرد.

□ **معنای لغت:**

* من: دو معنی دارد: یکی به معنی «خودخواه» است و یکی هم به معنی سنگ ترازو و واحد وزنی برابر با ۳ کیلو گرم است.

○ **همه می‌تَرقَّند *، ما وا می‌تَرَقّیم **!**

✹ **کاربرد:**

مثل و خطابی گلایه‌آمیز است از زبان شخص در مورد خودش که به نوعی ناامیدی و گله‌مندی خود را از خودش ابراز می‌کند و این در حالی است که او از خود توقع و انتظار پیشرفت دارد ؛ ولی جریان کارها و اقدامات او، نتیجه‌ای خلاف تصور او به بار می‌آورد. به کار بردن فعلها به این صورت درست نیست ؛ اما باید توجه داشت که شخص این مثل را با

حالت طنز بیان می‌کند.

■ **مشابه:**

● از دستْ‌بوس، روی به پابوس کرده‌ای خاکت بر سر! ترقّی معکوس کرده‌ای!

□ **معنای لغات:**

* می‌ترقّند: ترقّی می‌کنند، پیشرفت می‌کنند.

** وا می‌ترقّیم: پَس رَفت و عَقبگرد می‌کنیم.

○ **همیشه آسمان آبی نیست.**

✹ **کاربرد:**

هرخوشی یا نا خوشی پایدار نیست، همه چیز در حال تغییر است.

○ **همیشه تقویم روی گاو نمی‌گردد.**

□ **توضیح:**

درگذشته، مردم هر سال را به نام حیوانی نام گذاری کرده بودند و عقیده داشتند نام هر سال ، باعث می‌شود آن سال وضعیت مخصوصی داشته باشد. ترتیب نام سالها به این شکل بود: موش، گاو، پلنگ، خرگوش، نهنگ، مار، اسب، گوسفند، میمون، مرغ، سگ و خوک.

مردم بنا به ویژگیهای طبیعی این جانور ان، وضعیت اقتصادی و اجتماعی سال را پیش بینی می‌کردند؛ مثلاً معتقد بودند سال گاو سال نعمت و فر اوانی و رونق اقتصادی است.

✹ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم اوضاع همیشه خوب - یا به همین صورتی که هست - نمی‌ماند و باید آماده روزهای سخت هم بود، از این مثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● همیشه دلو از چاه سالم در نمی‌آید.

● همیشه کوزه از چشمه سالم برنمی‌گردد.

□ **معنای لغت:**

* دَلو: ظرف فلزی یا چرمی که با آن آب را از چاه بیرون می‌کشند.

○ **همیشه در به روی یک پاشنه* نمی‌گردد.**

✹ **کاربرد:**

۱ - ناراحت نباش روزهای سخت زندگی پایدار و ماندنی نیست. اگر یک روز غم است، روزی هم شادی است. امیدوار باش، همیشه در به یک پاشنه نمی‌گردد.

۲ - هیچ چیز همان طور که هست، باقی نمی‌ماند. اوضاع عوض می‌شود.

■ **مشابه:**

● همیشه آب در یک جو نرود.

□ **معنای لغت:**

* پاشنه: دراینجا به معنی پایه‌ای است که درهای چوبی قدیمی روی آن قرار می‌گرفت.

○ **همیشه شعبان، یک بار هم رمضان!**

❐ **توضیح:**

ماه رمضان به خاطر دستور خداوند به انجام روزه در میان تمام ماههای سال مشخص است؛ یعنی یازده ماه خوردن و آشامیدن و یک ماه خودداری و پرهیز از خوردن و آشامیدن.

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی از انجام کاری و وظیفه‌ای خسته می‌شود یا طاقت خود را از دست می‌دهد، به همراه یا اطرافیان خود می‌گوید: «همیشه شعبان...»؛ یعنی من خسته شده‌ام. یکبار هم تو این کار را انجام بده. یکبار هم تو طعم سختی این کار را بکش.

۲ـ همیشه آن طوری کار پیش می‌رفته، حالا می‌خواهم روش کار را عوض کنم.

۳ـ به همه رسیده، به ما نرسیده حالا دیگر نوبت ما شده که مثل دیگران سود ببریم.

■ **مشابه:**

● همیشه ما می‌دیدیم، یکبار هم تو ببین.

○ **همیشه شیپور عزا می‌زند!**

❐ **توضیح:**

شیپور را هم در مراسم عزاداری و هم هنگام جشن و سرود می‌نوازند.

* **کاربرد:**

۱ـ این مثل اشاره به آدمی است که همیشه حالت غمبار و اندوهگین دارد و حرف زدن و کلماتش بوی غم و دلتنگی و ماتم می‌دهد.

۲ـ همچنین در مورد آدمهایی که همیشه مأیوس و بدبین هستند یا همیشه ناراحتی‌های زندگی را می‌بینند، این مثل به کار می‌رود.

○ **همین جا خاکش کن!**

* **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی یا بزرگ‌تری، رازی و حرفی مهم را درمیان عده‌ای یا حتی به یک نفر، می‌گوید، با این مثل آن‌ها را به رازداری و سرپوشی دعوت می‌کند و به آن‌ها سفارش

می‌کند که این راز را در همین جا بشنوید و از در بیرون نبرید. به هیچ کس نگویید.

۲ـ از اخلاق بد یا عیبی که داری، دست بردار و فراموشش کن.

○ همینه که هست، نمی‌خواهی دیوارت را بگذار عقب‌تر!

✸ کاربرد:

۱ـ اگر کسی نخواهد حق طرف مقابلش را تمام و کامل بدهد و با پافشاری او برای گرفتن حقش رو به رو شود، این مثل را خواهد گفت.

۲ـ هنگامی که کسی انتظار داشته باشد بیش از اندازه به او توجه کنند یا چیزی بدهند، این مثل را می‌شنود. به این معنی که بیش از این حق تو نیست. می‌توانی به جای دیگری بروی.

○ همین یکی را ندارم!

✸ کاربرد:

این مثل در حقیقت عبارت و پاسخی از سوی فروشنده و مغازه‌دار کم بضاعت و کم مایه است که برای نگه داشتن مشتری، در جواب هر خواهنده‌ای می‌گوید: «همین یکی...»؛ به نظر می‌رسد با چنین جوابی، مشتری برای موردهای بعدی دوباره به او مراجعه می‌کند. شاید در این میان فروشنده کالایی به او بفروشد.

○ هند جِگَر خوار است.

□ توضیح:

غزوه «بدر» از مهمترین غزوات پیغمبر به شمار می‌رود و پیروزی کامل مسلمانان از نظر معنوی و مادّی، سبب تقویت روحیهٔ آن‌ها و اثبات هر چه بیشتر حقّانیت اسلام شد. در این جنگ ابوجهل، پدرزن و برادر زن یکی از پسر ان ابوسفیان کشته شدند و پسر دیگرش، اسیر مسلمانان شد. هند همسر ابوسفیان که در اثر این جنگ بستگان خود را از دست داده بود، درمقابل همه سوگند یاد کرد که در صورت دسترسی به قاتلان پدر و برادر و عمویش آن‌ها را می‌کشد و جگرشان را می‌خورد. همچنین سوگند یاد کرد که با زبان، گوش و بینی آن‌ها گردنبندی درست کند، به گردن بیاویزد و در کوچه‌های مکه به رقص و پایکوبی بپردازد. یک سال بعد از غزوهٔ بدر، ابوسفیان با سه هزار مرد جنگی به سوی مدینه رفت. آن‌ها در دامنهٔ کوه احد موضع گرفتند. پیش از جنگ، هند به غلامان خود وعده داد که اگر بتوانند یکی از سران مسلمانان-حضرت محمد (ص)، علی (ع) یا حمزه- را به قتل برسانند، آن‌ها را آزاد می‌کند و مال و ثروت به آن‌ها می‌بخشد. در این هنگام، یکی از غلامان او به نام «وحشی» که در آرزوی آزادی هر کاری می‌کرد، نتوانست به حضرت محمد و امیر المؤمنین دسترسی پیدا کند؛ درفرصتی مناسب از پشت، نیزه‌ای بر پشت حمزه عموی پیامبر فرو کرد. حمزه با آن ضربهٔ سهمگین شهید شد. هند با خبر کشته شدن حمزه، جواهرات

خود را در میدان جنگ به وحشی بخشید.
هنگام غروب، هند وارد میدان جنگ شد و با خنجری شکم حمزه را درید، جگرش را درآورد و آن را به دندان کشید، اما نتوانست فرو ببرد و آن را انداخت. می‌گویند با گوش و بینی حمزه و عده‌ای از سردار ان اسلام بر طبق وعده خود گردن‌بندی درست کرد، به گردن آویخت و در میدان جنگ به راه افتاد. از آن پس هند به «هند جگر خوار» معروف شد و عمل وحشیانه او در تاریخ ثبت شد.

* **کاربرد:**

وقتی شخصی در انتقام و کینه نسبت به دشمن، حد و مرز نشناسد به اندازه طبیعی کینه و نفرت را از دست بدهد و در سایه این کینه و حس انتقام کارهای ناشایست بکند، اگر مرد باشد به چنگیز و آتیلا و اگر زن باشد، به هند جگر خوار تشبیه و مثل زده می‌شود.

○ **هندوانه زیر بغلم!**

□ **توضیح:**

وقتی کسی هندوانه به زیر بغل می‌گیرد، حالت ظاهری اش به شکل خاصی در می‌آید و دستهایش به حالتی قرار می‌گیرد که حالت آدمهای مغرور و متکبّر را پیدا می‌کند.

* **کاربرد:**

بی خودی از من تعریف و تمجید نکن. بی‌خودی مرا با حرفهایت بزرگ نکن. خودم می‌دانم که وضعم چگونه است. پس تو بی‌خودی با تعریف و تحسین خودت، سعی نکن مرا بزرگ جلوه بدهی.

■ **مشابه:**

● باد در آستین او می‌کند.

○ **هنوز از میوه‌ها توتش رسیده.**

* **کاربرد:**

بیهوده انتظار می‌کشی. اتفاق مورد نظر تو به این زودی‌ها روی نمی‌دهد. شاید هم غیر ممکن باشد و اصلاً روی ندهد.

■ **مشابه:**

● باش تا صبح دولتت بدمد .
● آن قدر بایست تا زیر پایت علف سبز شود.
● باش تا قائم مقام از باغ درآید.



○ **هنوز اسب نخریده، آخورش * را می‌بندد!**

□ **توضیح:**

این مثل داستانی دارد؛ می‌گویند روزی مردی تصمیم گرفت یک اسب بخرد. پیش خود فکر کرد که بهتر است اول یک آخور برای اسبش درست کند. به همین دلیل مقداری کاه و گِل آماده کرد و مشغول ساختن

آخور شد. در همین حال زن او از راه رسید و دید که شوهرش دارد آخور می‌سازد. گفت:«هر وقت اسب خریدی، اول من باید سوارش بشوم و به حمام بروم.»
مردگفت:«ولی هیکل تو سنگین است و من می‌خواهم یک اسب بخرم که طاقت وزن تو را ندارد.» زن روی حرف خود پافشاری کرد. این بگو مگو آن قدر ادامه پیدا کرد که کار آن‌ها به دعوا و زد و خورد کشید. از سرو صدای زن و شوهر همسایه‌ها جمع شدند. وقتی علت دعوای آن‌ها را پرسیدند، زن جریان را تعریف کرد. در همین موقع یکی از همسایه‌ها باتمسخر گفت:«ببینم، شوهرت هنوز اسب نخریده، آخورش را می‌بندد؟!»

❋ کاربرد:

هنگامی که کسی در مورد کاری، فکرهای بیهوده می‌کند یا به خیال‌پردازی روی می‌آورد در صورتی که هنوز اصل کار را انجام نداده، و به خودش وعده‌های عجیب و غریب می‌دهد، دیگران این مثل را در مورد خوش خیالی او به کار می‌برند.

□ معنای لغت:

* آخور: محل استراحت و کاه و یونجه خوردن اسب و الاغ

○ هنوز اول عشق است، اضطراب مکن.

❋ کاربرد:

۱ - عجله نکن، هنوز اول کار است.

۲ - این مشکل، که مشکل بزرگی نیست، مشکلات بزرگ‌تری درپیش روی داریم.

۳ - چیزی که به دست آورده‌ای، قابل اهمیت نیست. اگر در این راه ثابت قدم باشی، بهره‌های بیشتری خواهی برد.

■ مشابه:

● شاهنامه، آخرش خوش است.

○ هنوز باد به زخمش نخورده.

□ توضیح:

زخم‌هایی که در بدن ایجاد می‌شود، باید پانسمان شود تا چرکی و عفونی نشود. اگر روی زخم باز باشد، باعث ورود میکروب به بدن می‌شود. در قدیم درباره کسی که زخمش چرکی شده بود، می‌گفتند: «باد به زخمش خورده.»

❋ کاربرد:

بسیار بی‌تجربه و خام است. هنوز چیزی از زندگی نمی‌داند. سختی‌های زندگی را نکشیده تا عاقل و باتجربه شود.

■ **مشابه:**

● هنوز سیلی روزگار نخورده.
● هنوز گاوش نلیسیده.
● هنوز نرخ لوبیا را نمی‌داند.
● هنوز نرخ پیاز را نمی‌داند.
● هنوز زخمش تازه است.

○ **هنوز زخمش تازه است. (گرم است)**

❐ **توضیح:**

وقتی ضربه یا جراحتی به بدن وارد می‌شود، انسان در لحظات اولیه زیاد درد را حس نمی‌کند و بعد کم کم احساس درد، رخوت و بی حالی به انسان دست می‌دهد.

✵ **کاربرد:**

این مثل اشاره به کسی است که دچار مصیبت و بلایی شده، ولی هنوز عکس العمل واقعی از خود نشان نمی‌دهد. دیگران با دیدن حالت او می‌گویند: «هنوز زخمش...»؛ یعنی هنوز متوجه نیست چه بلایی سرش آمده، کم‌کم حالی‌اش می‌شود که به چه بلا و مصیبتی دچار شده است.

○ **هنوز سر از تخم در نیاورده، قدقد می‌کند.**

از غورگی مویز شده.

○ **هنوز غوره است.**

آخر این غوره نو خاسته کی حلوا شد؟

○ **هنوز گاوش نلیسیده!**

❐ **توضیح:**

بعد از دنیا آمدن گوساله، مادرش او را می‌لیسد و تمیز می‌کند، این کار نشانهٔ مراقبت گاو از گوساله است.

✵ **کاربرد:**

۱ - هنوز خیلی بچه است و بزرگ نشده است.

۲ - تجربه ندارد، حالا حالاها باید سرد و گرم روزگار را بچشد تا با تجربه شود.

■ **مشابه:**

● هنوز باد به زخمش نخورده.
● هنوز نرخ لوبیا و پیاز را نمی‌داند.

○ **هنوز نرخ لوبیا (و پیاز) را نمی‌داند!**

✹ **کاربرد:**

۱ - وقتی بخواهیم از بی تجربگی، بچگی و کم سنی کسی حرف بزنیم این مثل را می‌گوییم.

۲ - هنگامی که بخواهیم از گرانی مخارج زندگی حرف بزنیم و درباره کسی بگوییم که او از سنگینی مخارج خبر دارد، از این مثل استفاده می‌کنیم.

○ **هنوز نگفته «ف» می‌گوید فرحزاد!**

□ **توضیح:**

بسیاری از افراد در درک معانی و مفاهیم گفته‌ها و نوشته‌ها بسیار زیرک، توانا و هوشمند هستند.
فرحزاد، گرچه نام محلی است در اطراف شهر تهران؛ اما در این مثل به جهت تشابه حروف و وزن کلمه انتخاب شده است.

✹ **کاربرد:**

این مثل در مورد کسی گفته می‌شود که با کوچک‌ترین گفته و نشانه‌ای، پی به معنی و مفهومی که گوینده در ذهن و فکر خود دارد، می‌برد.

■ **مشابه:**

● عاقلان را اشارتی کافی است!

○ **هوا گرگ و میش است.**

□ **توضیح:**

«هوای گرگ و میش» اصطلاحی است برای صبح زود که هوا تاریک و روشن است. نه هنوز کاملاً صبح شده و نه هنوز شب رفته است.

✹ **کاربرد:**

وقتی اوضاع مشخص نباشد، و مردم نفهمند که چه اتفاقی افتاده و یا چه باید بکنند، می‌گویند هوا گرگ و میش است.

○ **هوو* هوو را خوشگل می‌کند، جاری**، جاری را کد بانو.**

□ **توضیح:**

رقابت و چشم و هم چشمی بین افراد یک فامیل یا خانواده در شکل و شیوهٔ زندگی خصوصی آن‌ها بسیار تأثیر گذار است؛ تا حدّی که گاه این تأثیر می‌تواند مفید هم واقع شود.

✹ **کاربرد:**

۱ - این مثل هنگامی استفاده می‌شود که زنی برای رقابت با جاری یا هووی خود برنامهٔ زندگی خود را تغییر داده و بهتر از گذشته شده باشد.

۲ - وقتی دو رقیب برای جلب توجه مشتریان یا اطرافیان خود، سعی کنند از دیگری بهتر عمل کنند، این مثل گفته می‌شود.

□ **معنای لغات:**

* هوو: همسر دوم مرد زمانی که همسر اول او زنده است.

** جاری: همسر برادر شوهر. هنگامی که دو برادر با دو زن ازدواج کنند، آن دو زن با هم جاری می‌شوند.

○ **هیچ بقالی نمی‌گوید که ماست من ترش است.**

□ **توضیح:**

یکی از راز و رمزهای خرید و فروش کالا، زبان چرب و نرم فروشنده برای معرفی جنسی است که می‌خواهد آن را بفروشد. تعریف از کالا و تبلیغ آن، موجب می‌شود که خریدار راحت‌تر و سریع‌تر تصمیم به خرید بگیرد.

● **کاربرد:**

وقتی کسی بیش از حد از مال، فرزند یا هر چیز دیگر که به خودش مربوط شود، تعریف کند، به شوخی از این مثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● کس نگوید که دوغ من ترش است.

○ **هیچ پیغمبری در قبیلهٔ خودش قرب * ندارد.**

● **کاربرد:**

۱ـ کسی که به مقام و موقعیت اجتماعی بالایی رسیده است، ولی در خانواده و در میان اطرافیان خود هیچ مقام و موقعیتی ندارد، این مثل را در مورد خود به کار می‌برد.

۲ـ برای رسیدن به جایگاه و مقام بالا، باید رنج سفر را پذیرفت و از خانه و شهر خویش دور شد، زیرا آسایشی که انسان‌ها در خانه و شهر خود دارند، مانع از تلاش و جدّیت آن‌ها در کار می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* قرب: ارزش و احترام

○ **هیچ چراغی تا صبح نمی‌سوزد.**

چراغ هیچ کس تا صبح نمی‌سوزد.

○ **هیچ خربزه‌ای تا آخر زمستان بی‌لک نمی‌ماند.**

□ **توضیح:**

خربزه میوه‌ای است تابستانی که تا اواسط پاییز هم بر بوته می‌ماند. درگذشته که از سردخانه‌های بزرگ

خبری نبود، بعضی‌ها خربزه، انگور یا میوه‌های دیگر را در زیر زمین‌های خنک خود تا مدتی نگاه می‌داشتند. اما، این میوه‌ها هنگام استفاده تازگی لازم را نداشتند و مردم انتظار نداشتند که در فصلی غیر از فصل معمولی به بار آمدن آن‌ها، میوه‌هایی تر و تازه بخورند. همین که در فصلی مثل زمستان میوه فصل تابستان را می‌خوردند، خوشحال بودند.

٭ کاربرد:

۱ - گذر زمان اثر خودش را روی هر چیزی می‌گذارد.

۲ - جوانی و شادابی بر اثر گذر عمر، از بین می‌رود و ضعف و پیری جایگزین آن می‌شود.

۳ - گذر زمان اخلاق و رفتار آدم‌ها را تغییر می‌دهد.

۴ - کارهای بزرگ مشکلات کوچک را به همراه دارد.

■ مشابه:

● خربزه تا آخر زمستان بی لک نمی‌ماند.

○ هیچ دودی بی آتش نیست!

٭ کاربرد:

وقتی بخواهند به کسی نتیجه کار و عملی را گوشزد کنند و به او بفهمانند که نتیجه و حاصل عملی که می‌بیند، حتماً دارای منشاء و اصل اولیه‌ای است، برایش این مثل رابه کار می‌برند و به این معنی است که در این دنیا هیچ چیزی، هیچ کاری بدون انگیزه و علت نیست. این مثل بیشتر برای مثال آوردن اعمال بد و نتیجهٔ آن‌ها در زمان آینده و عبرت آموزی به کار می‌رود.

■ مشابه:

● نالهٔ آب از ناهمواری زمین است.

○ هیچ سفره‌ای یک نانه (شبه) نباشد.

٭ کاربرد:

۱ - این مثل در مورد خانواده‌هایی به کار می‌رود که یک فرزند دارند و پدر و مادر سخت نگران و متوجه همان یک فرزند خود هستند.

۲ - درمورد افراد فقیری که حاضر نیستند به میهمانی بروند زیرا امکان پذیرایی ازمیهمان را ندارند و در آمدشان فقط به خورد و خوراک خودشان می‌رسد، این مثل گفته می‌شود.

■ مشابه:

● گرگ که به گله افتاد، وای به حال آن که یکی دارد.

○ **هیچ عروس سیاه بختی نیست که تا چهل روز، سفید بخت نباشد.**

□ **توضیح:**

«سیاه بخت» و «سفید بخت» و کلاً کلمه‌های سیاه و سفید، دو کلمهٔ متضاد و دو ترکیب متضاد برای نشان بدبختی و خوشبختی و خوبی و بدی هستند.

● **کاربرد:**

۱ - هیچ کس از روز اول بدبخت و بد اقبال به دنیا نیامده است. بدبخت‌ترین و بدبیارترین آدم‌ها هم هر چند برای مدتی کوتاه، خوشبختی و سعادت را تجربه کرده‌اند.

۲ - اوایل هر اتفاق تازه‌ای، مثل عروسی، کار، تحصیل و... خوب است، اما بعداً مشکلاتش معلوم می‌شود.

۳ - نباید به شیرینی‌های آغاز راه فکر کرد. باید به فکر سختی‌های بعد از آن هم بود.

○ **هیچ کس از پیش خود، چیزی نشد.**

□ **توضیح:**

این مثل مصرعی از شعر زیر است:

هیچ کس از پیش خود چیزی نشد　　　هیچ آهن خنجر تیزی نشد

● **کاربرد:**

هرموجودی و هر پدیده‌ای برای تکامل و بهتر شدن، نیاز به پرورش، تعلیم یا آموزش دارد. انسان‌ها هم برای این که تبدیل به موجودی برتر شوند، باید تحت تعلیم و آموزش قرار گیرند.

■ **مشابه:**

● روزان و شبان به گرد مردان می‌گرد　　　مَردی گَردی، چوگِردِ مردان گَردی
(خواجه عبدالله انصاری)

○ **هیچ کس از شکم مادرش ذوالفنون به دنیا نیامده!**

● **کاربرد:**

۱ـ مثلی است درسفارش به آموختن، یادگرفتن و ناامید نشدن برای یادگیری و این که انسان بسیاری از دانش‌ها، فنون و هنرها و حتی خصایل بد یا خوب خود را از اجتماع و طی تجربه‌ها به دست می‌آورد. پس تو هم سعی کن، بیاموز و به دانش‌ها و هنرها مسلط شو.

۲ـ این که ادعا می‌کند همه چیز را بلد است ادعای درستی نیست. او که سن و سالی ندارد. باید تلاش کند و یاد بگیرد تابتواند ادعای استادی بکند.

□ **معنای لغت:**

* ذوالفنون: ذو به معنی دارنده و صاحب است و فنون به معنی حرفه‌ها، فن‌ها و هنرهاست.

○ **هیچ کس برای امامزاده‌ای که معجزه نکند، شمع روشن نمی‌کند.**
امامزاده‌ای که معجزه نکند، هیچ کس برایش شمع روشن نمی‌کند.

○ **هیچ کس در خانه پیغمبر نشد.**
✹ **کاربرد:**
۱ – اگر می‌خواهی کاره‌ای بشوی، اگر می‌خواهی به جایی برسی، باید از گوشه نشینی دربیایی. باید به میان مردم بروی و از دانش، هنر و تجربیات آن‌ها استفاده کنی. هیچ کس در خلوتِ خانه، در تنهایی و انزوا نه چیزی می‌آموزد و نه به جایی می‌رسد.

۲ – آدم خوب و توانایی است که درشهر خودش کسی او را قبول ندارد. اگر به جای دیگری برود، قدرش را می‌دانند.
■ **مشابه:**
● بسیار سفر باید، تا پخته شود خامی

○ **هیچ کس را توی گور دیگری نمی‌گذارند.**
✹ **کاربرد:**
این مثل، به این حقیقت اشاره دارد که در روز قیامت، هرکس مسؤول پاسخگویی در مورد اعمال خویش است و هیچ کس را به خاطر گناهی که دیگری کرده، مجازات نخواهند کرد.

○ **هیچ گرانی بی‌حکمت نیست هیچ ارزانی بی علت!**
✹ **کاربرد:**
۱ – جنس خوب را گران بخری بهتر از جنس ارزان و نامرغوب است.

۲ – بالا و پایین رفتن آدم‌ها و اشیاء دلیل خاصی دارد.

○ **هیچ گربه‌ای محض رضای خدا موش نمی‌گیرد.**
گربه برای رضای خدا موش نمی‌گیرد.

○ **هیچ گلی تا آخر تازه نمی‌ماند.**
هیچ چراغی تا صبح نمی‌سوزد.

○ **هیچ مرده‌ای رابه این پاکی نشسته بود.**
✹ **کاربرد:**
۱ – این مثل در مورد کسی به کار می‌رود که همیشه و باهمه رفتاری بد و ناشایست دارد ؛

ولی برای اولین بار با کسی خوش رفتاری کرده!

۲ - در مورد آدم ملاحظه کار نسبتاً با ادبی که در برابر حرف‌های بی منطق یا فشارهای دیگران تحملش زیاد بوده، اما در یک مورد به سختی عصبانی شده و دور از حد انتظار همه واکنش تند نشان داده، این مثل به کار می‌رود.

○ **هی صبح دارد، هی شب دارد، خیابان‌ها را وجب دارد!**

● **کاربرد:**

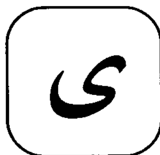
۱ - این مثل گلهٔ مادر یا همسری است که فرزند یا شوهرش در طول روز هیچ کار مفیدی انجام نمی‌دهد و با وقت گذرانی و ولگردی روز را به شب می‌رساند.

۲ - تنبل و خودخواه است و فقط به فکر خودش است.

○ **هی‌هی جبلی قم قم!**

● **کاربرد:**

این مثل معنی ندارد، ولی هنگامی استفاده می‌شود که شخص از شنیدن حرف یا پیشنهادی بسیار متعجب شده باشد و در عین حال بخواهد با بیان تعجب خود، آن را رد و نفی کند؛ چرا که گاهی تعجب‌ها با تحسین و تأیید همراه است، ولی این مثل وقتی گفته شود، شنونده متوجه می‌شود که شخص از حرف و پیشنهاد او متعجب شده و به آن معترض است.



○ **یا اجل* می‌دواند یا روزی.**

● **کاربرد:**

وقتی بخواهند بگویند از آینده بی‌خبریم و نمی‌دانیم چه پیشامدی در انتظارمان است، ولی زندگی می‌کنیم، تلاش می‌کنیم و سرنوشت را می‌پذیریم، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* اجل: مرگ

○ **یا از این در می‌افتد یا از آن در.**

● **کاربرد:**

وصف آدمی است که موقعیت زمان و مکانی خود را نمی‌داند و همیشه در مورد کارها زیاده‌روی یا کم کاری می‌کند. چنین انسانی همیشه در مورد کارهایش یا مبالغه می‌کند یا خود را کمتر از دیگران می‌بیند. چنین آدمی همیشه ناموفق و ناکام است.

○ **یاالله اگر یاالله باشد، یکی‌اش هم بس است.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد: می‌گویند مردی دچار گرفتاری‌های زیادی در زندگی شده بود. به خانقاهی رفت و راه حل مشکلاتش را از مرشد خانقاه پرسید. مرشد گفت: «بگو یا الله» مرد از آنجا بیرون آمد و گفتن ذکر یا الله کار روز و شبش شد؛ اما هر چه می‌گذشت، گرفتاری‌اش بیشتر می‌شد. دوباره نزد مرشد بازگشت و باز همان جواب را شنید. تعداد ذکر یا الله را در روز بیشتر کرد؛ اما باز هم گرفتارتر و بیچاره‌تر شد. تا این که تصمیم گرفت خانه و کاشانهٔ خود را رها کند و از آن شهر پر دردسر بگریزد. در راه به کاروانسرایی رفت. از قضای روزگار دزدها به کاروانسرا حمله کردند و مرد را گرفتند. رئیس دزدها تصور کرد که آن مرد جاسوس است و برای خبرچینی آمده دستور داد مرد را بکشند و تکه تکه کنند. مرد بیچاره از شنیدن دستور رئیس دزدها دردمند و ناامید از ته دل فریاد زد: «یا الله!» و طولی نکشید که مأموران حکومتی که به دنبال قافلهٔ دزدها بودند، صدای فریاد او را شنیدند و به کاروانسرا حمله کردند، دزدها را دستگیر و مرد را آزاد کردند و هر چه از دزدها باقی ماند، به مرد رسید.

مرد شاد و خرسند با ثروتی که به دست آورده بود، به شهر بازگشت و نزد مرشد رفت و همه ماجرا را برای او تعریف کرد. مرشد سری تکان داد و گفت: «من از همان یا الله آخری گفتم که بگویی یا الله اگر یا الله باشد، یکی‌اش هم بس است. با این یا الله که از ته دل گفتی، ببین از کجا به کجا رسیدی. اگر ذکرهای قبلی را هم چنین می‌گفتی، چه می‌شدی؟!»

● کاربرد:

۱ـ این ضرب‌المثل در مورد افرادی به کار می‌رود که برآورده شدن نذر و نیاز خود را در تعداد زیاد ذکر و دعا می‌دانند و همیشه در حال دعا و ناله هستند؛ اما ذکر و دعایشان از ته دل نیست.

۲ـ درباره کسی که مشکلات زیادی را تحمل کرده؛ اما دیگر جان به لبش رسیده و با یک اقدام اساسی، زندگی‌اش را زیر و رو کرده است، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

○ یابوی* میر آخور**، هم از توبره*** می‌خورد، هم از آخور****!

□ توضیح:

در زمان قدیم، شغل میر آخوری، قدر و ارزش خاصی داشت و دارای اهمیت بود. اسب مخصوص میر آخور هم به خاطر اهمیت صاحبش، دارای اعتبار بود و تحت مراقبت ویژه قرار داشت.

● کاربرد:

۱ـ این ضرب‌المثل در مورد کسی به کار می‌رود که از هر مکان و از هر فرصتی سودجویی می‌کند و در هر جایی به فکر بهره بردن از آن مکان است.

۲ـ اگر کسی مثل همه زندگی نکند و به خاطر ارتباطش با آدم با نفوذی امکانات بیشتری در اختیار داشته باشد. این ضرب‌المثل در موردش گفته می‌شود.

□ معنای لغات:

* یابو: اسب بارکش.

** میرآخور: مسؤول آخور؛ مسؤول نگهداری چهارپایان و اسب‌های شاه و تغذیه آن‌ها

*** توبره: کیسه بزرگی که در آن کاه و جو می‌ریزند و آن را جلو دهان چهارپا می‌بندند تا از آن علوفه بخورد.

**** آخور: محلی که چهارپایان در آنجا علف و کاه می‌خورند و استراحت می‌کنند.

○ یا جواب، یا ثواب!

□ توضیح:

در قدیم خانه‌ها حیاط داشت و به شکل امروز آپارتمان‌ها روی هم چیده نشده بود. اگر گدایی به در خانه‌ای می‌رفت، در حیاط را باز می‌کردند و پول یا غذایی در کاسهٔ گدایی‌اش می‌ریختند. هنگامی که صاحبخانه دیر می‌کرد و گدا پشت در معطل می‌ماند، می‌گفت: *«یا جواب، یا ثواب»*
یعنی یا به من کمک کنید و ثواب کنید، یا جوابم را بدهید که بروم.

● **کاربرد:**

این ضرب‌المثل هنگامی استفاده می‌شود که شخصی از کسی در خواستی دارد و او در پاسخ به درخواست آن شخص، عجله‌ای نشان نمی‌دهد و وقت می‌گذراند یا در جوابش تأخیر می‌کند. در چنین حالتی است که درخواست کننده می‌گوید: «*یا جواب، یا ثواب! تکلیفم را روشن کن!*»

○ **یا رَب مباد* آن که گدا** معتبر*** شود**

□ **توضیح:**

این مثل مصرع دوم این بیت معروف حافظ است:

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب　　　　یا رب مباد آن که گدا معتبر شود

● **کاربرد:**

وقتی آدم بی‌لیاقت و ناشایسته‌ای به قدرت و مقام برسد، ممکن است به دلیل همین خصائل، رفتار بد و ناشایستی از خود نشان بدهد و با دیگران ـ به خصوص زیردستان ـ رفتار بدی داشته باشد. در چنین موردهایی دربارهٔ چنین افرادی این ضرب‌المثل کاربرد دارد.

□ **معنای لغات:**

* مباد: نباشد، آن روز نیاید

** گدا: در این جا مقصود آدم بی‌همّت و آدم فقیر از نظر همّت، غیرت و معنویات است.

*** معتبر: دارای اعتبار، رسیدن به اعتبار مالی و اقتصادی.

○ **یارِ غاره!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل اشاره به یکی از مهمترین وقایع تاریخ اسلام دارد.

از زمانی که حضرت محمد (ص) مبعوث شد، کافران و مشرکان، همیشه در پی آزار و اذیت ایشان بودند، اما همیشه لطف خداوند، ایشان را نجات می‌داد.

روزی مشرکان تصمیم گرفتند حضرت رسول را از میان بردارند؛ به همین دلیل از میان قبایل مختلف، عده‌ای انتخاب شدند تا اتهام قتل آن حضرت به گردن یکی یا قبیلهٔ خاصی نیفتد. در شب موعود، پیامبر که از قصد آنان آگاه شده بود؛ قصد سفر کرد؛ چون به دستور خداوند، مهاجرت از مکه به مدینه تنها راه خلاصی ایشان از آن ستم‌ها بود. آن حضرت نزد ابوبکر رفت و قصد خویش را با او در میان گذاشت. ابوبکر با اصرار فراوان، پیامبر را راضی کرد تا در این صفر، همراه ایشان باشد. از آن سو، پیامبر، قصد مهاجرت را با حضرت علی (ع) در میان گذاشت. قرار شد آن شب، حضرت علی (ع) در بستر پیامبر بخوابد و از خانه ایشان نیز محافظت کند. حضرت علی (ع) پذیرفت و پیامبر آمادهٔ هجرت شد.

جوانان قریش در تاریکی شب، از دیوار خانه محمد (ص) بالا رفتند و از روزنه‌ای به درون اتاق نگریستند و خفته‌ای را در بستر دیدند. وقتی وارد اتاق شدند و پارچه‌ای را که آن خفته روی خود کشیده بود، کنار زدند، دیدند آن شخص، حضرت علی (ع) است. آن‌ها متوجه غیبت حضرت محمد (ص) شدند و به

تعقیب ایشان پرداختند. پیامبر و ابوبکر در غار «نور» پنهان شدند. تعداد اندکی از مسلمانان ـ از جمله عبدالله پسر ابوبکر ـ از محل ایشان آگاهی داشتند. عبدالله هر روز با مقداری غذا و اخبار جدید، به دیدار آن‌ها می‌رفت. عامر، چوپان ابوبکر بود. او هم از محل غار خبر داشت و از قضا روزی که آن‌ها به غار رفتند، جای پای عبور آن‌ها را با گذر اندن گوسفندان پاک کرده بود. عامر مردی درستکار و ساده دل بود و چون عادت به دروغگویی نداشت، در رویارویی با مشرکان تعقیب کننده، وقتی آن‌ها سراغ حضرت محمد (ص) را گرفتند، جواب داد: «ممکن است آن‌ها در غار پنهان شده باشند؛ اما من به چشم خودم ندیدم.» ابوبکر با شنیدن سخنان عامر لرزید؛ اما پیامبر او را دلداری داد. مشرکان به کنار در غار آمدند و دیدند که تارهای عنکبوت، دهانهٔ غار را مسدود کرده است و دو کبوتر نیز بر سر در غار نشسته‌اند. با دیدن این منظره، اطمینان یافتند که به تازگی کسی به آنجا وارد نشده یا عبور نکرده است و با نا امیدی بازگشتند. حضرت محمد (ص) سه روز در آن غار به سر بردند و سرانجام راهی مدینه شدند. آن روز، روز مبدأ تاریخ اسلام است و «یار غار» حضرت محمد (ص)، ابوبکر بود که در آن لحظه‌های مخاطره‌آمیز همراه و یاور ایشان بود.

* **کاربرد:**

«یار غار» وصف دوستان و یاران یکدل و صمیمی است که در هر حالت و در هر وضعیت، با یکدیگر صمیمانه همراهند.

○ **یا رفتن سر، یا آمدن کلاه!**

یا سر می‌رود، یا کلاه می‌آید.

○ **یار ما این دارد و آن نیز هم.**

□ **توضیح:**

به جای هر گونه توضیح دربارهٔ این ضرب‌المثل، مصرعهای قبلی و بعدی آن را نیز می‌آوریم تا معنی آن، از درون این بیت‌ها مشخص شود:

دردم از یار است و درمان نیز هم	دل فدای او شد و جان نیز هم
این که می‌گویند آن خوش‌تر ز حسن*	یار ما این دارد و آن نیز هم
چون سر آمد دولت شب‌های وصل**	بگذرد ایام هجران*** نیز هم
محتسب**** داند که حافظ عاشق است	واصف ملک سلیمان نیز هم

(حافظ)

* **کاربرد:**

شعر و ضرب‌المثلی است در بیان اوصاف دلدار یا شخص مورد علاقه به معنی آن که او صاحب تمام صفت‌های مثبت و با ارزش است و همه خوبی‌ها را دارد.

■ **مشابه:**

● آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری.

□ **معنای لغات:**

* حسن: خوبی، زیبایی

** وصل: رسیدن به دوست

*** هجران: جدایی

**** محتسب: پاسبان، مأمور دولت

○ **یا رو را به ده راه نمی‌دادند. سراغ کدخدا را می‌گرفت!**

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل به طعنه در مورد کسی به کار می‌رود که حضور و وجودش در جایی آزار دهنده و زجرآور باشد و آن وقت، ادعا و تقاضا هم داشته باشد.

■ **مشابه:**

● سگه بابا نداشت، گریه می‌کرد عمو می‌خواست.

● یکی را به ده راه نمی‌دادند، می‌گفت: تیر و ترکش مرا به خانهٔ رئیس ببرید.

● یکی را پائین اتاق راه نمی‌دادند، می‌دوید بالای اتاق.

● کوری دخترش هیچ، داماد خوشگل هم می‌خواهد.

● از ده بیرونش کرده‌اند، ادعای کدخدایی می‌کند.

○ **یار، یار را نمی‌خواند.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ مشکل این بیچاره ریشه‌ای و مهم است؛ زیرا کارش از اصل خراب است.

۲ـ دوستش ندارد و کاری هم نمی‌شود کرد.

۳ـ حیف که قدر دوستانش را نمی‌داند و دوستان خود را دوست خود نمی‌داند.

○ **یاری، یاری است و حساب، حساب.**

حساب حساب است، کاکا برادر.

○ **یا زنگی* زنگ باش یا رومی** روم.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل خطاب به افراد مردد و کسانی است که قدرت تصمیم‌گیری ندارند. به این معنی که تردید را رها کن و تصمیم خودت را بگیر. یا این طرفی باش یا آن طرفی. نمی‌توانی با دو دلی و شک ادامه بدهی. بالأخره باید یکی از این دو راه را انتخاب کنی.

۲ـ این همه دو رویی نکن. یک رو و صادق و درست کردار باش.

■ **مشابه:**

● یا مرغ باش بپر، یا شتر باش بار ببر.

● یا سخت چو سنگ باش، یا نرم چو موم.

□ **معنای لغات:**

* زنگی: اهل کشور زنگبار، یکی از کشورهای قاره افریقا با مردمی سیاه پوست با خصوصیات نژادی مردم سیاه پوست: پوست تیره، موهای مجعد و ...

** رومی: اهل روم، ایتالیای قدیم با مردمی سفید پوست با خصوصیات مردم سفید پوست: پوست روشن، موهای صاف و روشن، چشمانی روشن و یا قهوه‌ای و ...

○ **یا سخت چو سنگ باش، یا نرم چو موم.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ تردید نکن، تصمیم بگیر.

۲ـ درست نیست که هر لحظه به گونه‌ای عمل کنی، به یکی روی خوش نشان بدهی و با کسی که همانند اوست بدخلقی کنی و بر او سخت بگیری.

○ **یا سر می‌رود، یا کلاه می‌آید.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ یا حق ضایع شده به دست می‌آید، یا زندگی هم بر سر این مبارزه از دست می‌رود. یا آنچه از دست داده‌ایم، به دست می‌آوریم یا هر چه را که باقی مانده، از دست می‌دهیم.



۲ـ من باید این کار را بکنم، هرچه پیش آمد، خوش آمد.

■ **مشابه:**

● یا شاخ می‌شکند، یا دیوار خراب می‌شود.
● یا زنگی زنگ، یا رومی روم.
● یا رفتن سر، یا آمدن کلاه.
● هرچه بادا باد.

○ **یاسین به گوش خر می‌خواند!**

□ **توضیح:**

یاسین یکی از سوره‌های قرآن است.

✹ **کاربرد:**

نصیحت کردن به گوش آدم پندناپذیر و حرف نشنو بی‌ثمر است؛ چنان که گویی برای یک چهارپا، سوره‌ای از قرآن کریم خوانده شود. او درک و فهم آن را ندارد که بداند معنی آن سخنان شریف چیست و آدم حرف نشنو و نصیحت‌ناپذیر هم چنین است.

○ **یا شاخ می‌شکند، یا دیوار خراب می‌شود.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی در حد مرگ به انجام کاری پافشاری کند با گفتن این ضرب‌المثل وضعیت او را

بیان می‌کنند.

○ **یا مرد دنیا یا زن آخرت***.

● **کاربرد:**

ضرب‌المثلی است خطاب به انسان‌هایی که در طول عمر، همیشه به هردری می‌زنند و زیاد ثبات ندارند و به هیچ چیز هم نمی‌رسند. نه سود دنیایی، نه ثوابی برای دنیای دیگر.

□ **معنای لغت:**

* آخرت: دنیایی پس از مرگ، جهان دیگر.

○ **یا مرد، یا نیم مرد، یا هپل هپو!**

● **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد کسی به کار می‌رود که نظر، عقیده، صداقت و درستی و نادرستی کارش معلوم نشده باشد. با گفتن این ضرب‌المثل از او خواسته می‌شود که وضعیت و تکلیفش را روشن کند که بالأخره کدام طرفی است!

○ **یا مرغ باش بپر، یا شتر باش بار ببر.**

□ **توضیح:**

شتر مرغ جانوری است که با وجود پرنده بودن، نمی‌تواند پرواز کند، چون بدنی بسیار سنگین دارد و چون پرنده است، نمی‌تواند بار ببرد؛ چون توانایی جانوران بارکش را ندارد.

● **کاربرد:**

هر که هستی و در هر موقعیتی که قرار داری، سعی کن کاری مفید انجام دهی و به خود و دیگران فایده‌ای برسانی.

■ **مشابه:**

● شتر مرغ است، نه می‌پرد، نه بار می‌برد.

● به شتر مرغ گفتند بپر، گفت: شترم گفتند: بار ببر، گفت: مرغم.

○ **یا مشت پُر، یا پشت پُر.**

□ **توضیح:**

متأسفانه در بسیاری موارد پول، حلّال مشکلات و گره‌گشاست؛ شاید هم گره‌ساز! و بیچاره کسی که پولی برای گره‌گشایی ندارد. اگر شانس بیاورد و پشتیبانی قوی و با نفوذ حمایتش کند که جان به در خواهد برد؛ در غیر این صورت فقط خدا به فریادش برسد!

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی می‌خواهد دست به کار مهمی بزند که احتمال شکست و پیروزی در آن برابر است، برای آنکه به او تأکید کنیم بی‌حمایت شخص با نفوذ یا سرمایه مالی کافی موفقیت

امکان‌پذیر نیست، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ همچنین وقتی کسی در کاری به دلیل نداشتن سرمایه و به قول خودمان آشنا و حامی شکست بخورد، با استفاده از این ضرب‌المثل، تأکید می‌کند که برای موفقیت، یا مشت باید پر از پول باشد یا پشت تکیه داده به یک حامی قوی!

■ **مشابه:**

● نه پشت دارد، نه مشت دارد.

○ **یا مکن با فیلبانان دوستی یا بنا کن خانه‌ای در خورد فیل**

✽ **کاربرد:**

۱ـ با هر کسی دوستی می‌کنی، باید وسایل آسایش دوستت را فراهم کنی.

۲ـ هر کاری یا رفت و آمدی، ویژگی‌ها، سودها و زیانهای خودش را دارد.

○ **یخ کنی نمکدان!**

یخ کنی یخچال فرنگی!

○ **یخ کنی یخچال فرنگی!**

✽ **کاربرد:**

وقتی کسی به قصد شوخی یا خنداندن دیگران کسی را مسخره کند یا حرفی بزند که موجب ناراحتی او شود، به طعنه و به قصد بی‌مزه خواندن حرکات و حرف‌های او، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

○ **یَد* بَیضا** دارد (ید بیضا می‌کند)**

❑ **توضیح:**

این ضرب‌المثل داستانی دارد؛ نوشته‌اند حضرت موسی (ع) پس از ازدواج با صفورا، دختر شعیب پیغمبر، قصد داشت به مصر باز گردد. شعیب، گله گوسفند و یکی از عصاهای خود را به او بخشید. موسی در شب ششم سفر خویش به سرزمین مقدس (وادی ایمن) رسید. در آنجا ابر سیاه به آسمان آمد و هوا سرد شد؛ اما آن‌ها هر چه کردند، نتوانستند آتشی روشن کنند، ناگهان چشم موسی به نوری خیره کننده در کوه سینا افتاد. آن‌ها توقف کردند و موسی با عصای خود به کوه رفت. در آن جا موسی آتش بزرگی دید که از شاخه درختی بزرگ شعله ور بود؛ اما هر چه کرد، نتوانست از آن آتش بردارد و هنگامی که قصد بازگشت داشت، صدایی شنید. کسی او را صدا می‌کرد. این ندا از جانب خداوند بود و در آنجا موسی را به پیامبری مبعوث کرد. سپس خداوند از او پرسید: «ای موسی در دست تو چیست؟»

عرض کرد: «این عصای من است که به آن تکیه می‌کنم و در کار چوپانی از آن استفاده می‌کنم.»

پروردگار فرمود: «آن را به زمین بیفکن.»
موسی فرمان خدارا اجرا کرد و عصا، تبدیل به ماری شد که موسی از وحشت فرار کرد. ندا آمد: «ای موسی نترس که پیامبران من از چیزی نمی‌ترسند.»
موسی با آستین خود گردن مار را گرفت و آن مار دوباره تبدیل به عصا شد. پس از آن خداوند به موسی معجزه‌ای دیگر از قدرت بی‌چون و چرا و عظیم خود نشان داد. خداوند به موسی ندا داد: «ای موسی، دست در گریبان خود کن تا نوری سفید از آن خارج شود و دلت از ترس و وحشت نجات پیدا کند.»
از آن به بعد هر وقت موسی دست در گریبان خود می‌کرد؛ نوری سفید از دستش بیرون می‌زد که همه جا را روشن می‌کرد و هر وقت دستش را به بغل می‌برد، آن نور قطع می‌شد و این معجزه حضرت موسی (ع) را «ید بیضا» نامیده‌اند.

● **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی کاری را عهده‌دار شود که بسیار حساس و مهم باشد و بقیه از انجام آن ناتوان باشند، دیگران این کار را به ید بیضا تشبیه می‌کنند.

۲ـ قدرت انجام کارهای مهم را دارد.

۳ـ ویژگی و توانایی مهمی دارد که همه را متوجه خود می‌کند.

□ **معنای لغات:**

* ید: دست

** بیضا: سفید، روشن، نورانی

○ **یک آخ دیگر بگویی، از پیغمبری ساقطت می‌کنم.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی زکریای پیغمبر مورد تعقیب پادشاه ظالم زمان خودش بود که فرمان دستگیری زکریا را داده بود. زکریا از دست مأموران شاه فرار کرد و به شکاف درختی پناه برد. همان موقع شکاف درخت به هم آمده و بسته شد. مأموران که تا آنجا زکریا را تعقیب کرده بودند متوجه پناه بردن او به درخت شدند و درخت را با اره به دو نیم کردند. زمانی که اره را به درخت می‌کشیدند، زکریا ترسید و از ترس «آخ» گفت. همین موقع جبریل فرود آمد و به او گفت: «اگر یک آخ دیگر بگویی،از پیغمبری ساقط می‌شوی.»

● **کاربرد:**

۱ـاین ضرب‌المثل تأکید بر این دارد که در تقدیر و سرنوشتی که از سوی خداوند مقدر شده است، نباید چون و چرا داشت. باید آن را پذیرفت و به آن چه خواست خداوند است، گردن نهاد.

۲ـ یکبار دیگر اعتراض کنی، چیزی را هم که داری از دست می‌دهی.

○ **یک آهو و صد سگ؟**

❐ **توضیح:**

بسیاری از شکارچی‌ها هنگام شکار، سگ‌های تربیت شده و شکاری همراه خود می‌برند و سگ‌ها با دنبال کردن شکار و یافتن محل آن، صیّاد را یاری می‌کنند.

✹ **کاربرد:**

وقتی در دعوا، درگیری و یا کاری انصاف یا عدالت رعایت نشود، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● یک انار و چهل بیمار.
● یک انگور و صد زنبور.
● یک کاسه کاچی، صد تا سرناچی.
● یک مویز و چهل قلندر.
● یک اسب و ده پیاده.
● یک کله و صد گله.
● یک کشتنی و هزار جلاد.

○ **یک ارزن از دستش نمی‌افتد.**

✹ **کاربرد:**

بسیار خسیس است. خیر و برکتش به هیچ کس نمی‌رسد.

■ **مشابه:**

● آب از دستش نمی‌چکد.

○ **یک اسب و ده پیاده.**

یک انگور و صد زنبور.

○ **یک انار و چهل بیمار.**

یک انگور و صد زنبور.

○ **یک انگشت شاخ بهتر از صد ذرع* دم است.**

✹ **کاربرد:**

انسان کمی زور داشته باشد و یا کمی از توانایی خودش استفاده کند، بهتر از آن است که به هزاران هوادار و طرفدار تکیه کند.

❐ **معنای لغت:**

* ذرع: واحد طول برابر ۱۰۴ سانتیمتر

○ **یک انگور و صد زنبور.**

✹ **کاربرد:**

هنگامی که تعداد زیادی از مردم خواهان چیزی باشند، که کم است و به همه نمی‌رسد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● یک مویز و چهل قلندر.

● یک کله و صد گله.

● یک کاسه کاچی، صد تا سرناچی.

○ **یک اِهنّ هم لازم است!**

❏ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند روزی بر ای طلبه‌های مدرسه‌ای پلو نذری می‌بردند. طلبه‌ها در حجره‌های در بسته نشسته بودند. هر کدام اهنّ و سرفه‌ای می‌کرد تا نشان دهد که در حجره‌اش وجود و حضور دارد. نذری دهنده هم از شنیدن صدای طلبه‌ها می‌فهمید که هستند، در حجره را می‌زد و پلو نذری به آن‌ها می‌داد.

در آن میان یکی از طلبه‌ها با خود گفت: «احتیاجی به اعلام حضور نیست. خداوند خود سهم مرا از پشت در بسته هم خواهد داد.»

بالأخره همهٔ پلوها تقسیم شد و تمام شد. طلبه‌ای که از پلو محروم مانده بود، گفت: «چرا به من پلو ندادی»

نذری دهنده گفت: «صدایی از تو درنیامد و نفهمیدم که تو هم هستی.»

طلبه گفت: «به خدا توکل کرده بودم.»

نذری دهنده جواب داد: «همراه توکل یک اِهنّ هم لازم است!»

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد افرادی به کار می‌رود که بی‌هیچ سعی و تلاشی انتظار دارند به همه جا برسند و آنچه می‌خواهند، به دست بیاورند.

○ **یک بام و دو هوا.**

یک شرح و دو نرخ.

○ **یک بار جستی ملخک، دوبار جستی ملخک، آخر به شستی ملخک.**

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهند به کسی بگویند از خطاهایی که کرده‌ای درس بگیر و آن‌ها را تکرار نکن این ضرب‌المثل را می‌گویند. به این معنی که خلاصه روزی گرفتار خواهی شد.

○ **یک بز که از جوی جست، گلّه از جوی می‌جهد.**

✹ **کاربرد:**

۱ـاین ضرب المثل هنگامی استفاده می‌شود که عده‌ای نا آگاهانه از شخص نالایقی پیروی و

دنباله روی می‌کنند؛ بی آن‌که از فکر و اندیشهٔ خود استفاده کنند.

۲ـ در مواردی که بخواهیم بدی تقلید کورکورانه را نشان بدهیم، این ضرب‌المثل را می‌گوییم.

■ **مشابه:**

● یک بز گَر* گله را گر می‌کند.

□ **معنای لغت:**

* گَر: کچل

○ **یک بُز گَر گله را گَر می‌کند.**

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد تأثیرپذیری موجودات از یکدیگر به کار می‌رود. البته در این جا منظور، موجود مریض یا موجودی است که صفت و خصلت ناجور و ناپسندی دارد و به علت تأثیرگذاری بر دیگران، باید او را از دیگران جدا کرد و مانع تأثیرگذاری او بر افراد سالم شد.

■ **مشابه:**

● دو خر دز یک طویله، همرنگ نشوند، هم خو شوند.

○ **یک به می‌دهد، یک ده می‌خواهد.**

✹ **کاربرد:**

سخنی در مورد کسی که با بخشیدن یا صرف کردن چیزی کوچک و کم مقدار، طالب به‌دست آوردن چیزی با ارزش‌تر و بزرگ‌تر است. این ضرب‌المثل اشاره به خوش خیالی و توقع زیاد بعضی‌ها دارد و این که توقع و انتظار آن‌ها در حد و میزان چیزی که صرف کرده‌اند، نیست.

○ **یک پا پیش می‌گذارد، یک پا پَس!**

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد شخصی است که در هنگام کاری یا تصمیمی دچار دو دلی و تردید است. گاهی دلش می‌خواهد کار را انجام دهد و گاهی پشیمان می‌شود.

○ **یک پا داشت، دو تا هم قرض کرد.**

✹ **کاربرد:**

فرار را بر قرار ترجیح داد. با تمام سرعت از آن جا دور شد.

○ **یک پایش این دنیاست، یک پایش آن دنیا.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ ضرب‌المثلی است در مورد آدم رو به مرگ. برای این که حالت مرگ را در او به طور

غیرمستقیم بیان کنند و به طور صریح و روشن بر لب نیاورند که او مردنی است.

۲ـ در مورد آدم‌های پیری که به کاری غیراخلاقی دست زده‌اند که از آن‌ها انتظار نمی‌رود، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● آفتاب لب بام است.

● یک پایش لب گور است.

○ **یک پیراهن بیشتر پاره کرده.**

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهیم بگوییم کسی با تجربه‌تر و کارآزموده‌تر است، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

○ **یک تکه نان پرپِری*، من بخورم یا اکبری؟**

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی نان یا غذایی آن قدر کم باشد که حتی برای سیر کردن یک نفر هم کافی نباشد، به طعنه از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

۲ـ اگر چند نفر انتظار استفاده از امکاناتی محدود را داشته باشند، کسی که امکانات را در اختیار دارد، برای جواب کردن بقیه این ضرب‌المثل را می‌گوید.

۳ـ فقیر هستیم و نمی‌توانیم آن چه را که مورد نیازمان است فراهم کنیم.

■ **مشابه:**

● آن قدر نبود (یا نداد) که کور بگوید شفا.

ایـن شش تـا رو قَـلْیه**کـنیم	تـوی طـبق نـقره کـنیم
بـبریم پـهلوی یـار	اون بـخوره ما چه کنیم؟
الا کـریم، شش نـفریم	یـه نـون داریـم
صـبح بـخوریم ظـهر نـداریـم	ظهر بخوریم، شب نداریم.

□ **معنای لغات:**

* پرپِری: بسیار کم یا بسیار کوچک و نازک.

** قَلْیه: نوعی غذا

○ **یک تـن آسـوده در جـهان دیـدم — آن هم آسوده‌اش تخلص*بود**

✹ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل را بیشتر کسانی به کار می‌برند که به دلیل سختی و مشکلات زندگی

ناامید شده‌اند و در پی آسودگی و آرامش ظاهری اظهار خستگی و ناتوانی می‌کنند.

۲ـ برای آرامش بخشیدن و تسلی دادن به کسانی که رنج زیادی در زندگی می‌کشند، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* تخلص: در این ضرب‌المثل به معنی نام مستعار یا نام غیرواقعی است که معمولاً شاعران برای خود انتخاب می‌کنند و با آوردن این نام، شعرشان را به پایان می‌برند.

○ **یک جا میل و مناره را نمی‌بینند، یک جا ذره را در هوا می‌شمارند.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل در مورد افرادی به کار می‌رود که بسیار فرصت‌طلب هستند و در هر شرایطی متناسب با منافعشان، اظهار نظر می‌کنند، به طوری که گاه مشکلات بزرگ را نادیده می‌گیرند و گاه از جزئی‌ترین مسائل هم نمی‌گذرند و آن‌ها را مهم جلوه می‌دهند.

۲ـ درباره افرادی که اخلاق متغیری دارند و گاه در برخورد با موضوعی عصبانی می‌شوند و گاه در برخورد با همان موضوع خوشحال می‌شوند، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

■ **مشابه:**

● گاهی از دروازه رد نمی‌شود، گاهی از سوراخ سوزن هم رد می‌شود.

● یک بام و دو هوا

○ **یک جو از عقل (حیا*) کم کن. هرچه می‌خواهی بکن.**

□ **توضیح:**

یک جو، نشانه اندازه‌ای کوچک یا غیر قابل توجه است.

✺ **کاربرد:**

وقتی انسان در میان مردم دست به عملی می‌زند که نشانه بی‌عقلی یا بی‌شرمی اوست، دیگران این ضرب‌المثل را در مورد او به کار می‌برند و به این معنی است که خوب است انسان یا عقل داشته باشد یا شرم و حیا؛ چون داشتن این دو باعث می‌شود که انسان دست به انجام هر کاری نزند و مواظب رفتار و گفتار خود باشد.

□ **معنای لغت:**

* حیا: شرم، خجالت، آبرو

○ **یک چارک*، یعنی دو تا پنج سیر**.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ هرکاری حسابی دارد، هر عملی، واکنشی را به دنبال خود دارد.

۲ـ دلایلی که می‌آورم، کاملاً منطقی و درست است.

■ **مشابه:**

● دو دو تا چهارتا.

● مو لای درزش نمی‌رود.

□ **معنای لغات:**

* چارک: واحد وزن قدیمی، معادل $\frac{1}{4}$ «من» یعنی ۷۵۰ گرم. (من نیز معادل ۳ کیلو گرم بود است.)

** سیر: واحد وزن قدیمی معادل ۷۵ گرم.

○ **یک چشم، در شهر کوران، پادشاه است.**

□ **توضیح:**



داشتن سواد و آگاهی برای انسان، مانند بینایی و چراغ است و انسان بی‌سواد و جاهل به شخص کور تشبیه می‌شود. در اینجا آدم یک چشم مانند آدم کم سواد است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ در میان یک عده بی‌سواد و جاهل، آدم کم سواد هم دارای ارزش و اعتبار است.

۲ـ در میان عده‌ای که ناتوانند، کسی که توانایی مختصری هم دارد، اهمیت زیادی پیدا می‌کند.

■ **مشابه:**

● لنگه کفش کهنه در بیابان نعمتی است.

○ **یک چشمش اشک است، یک چشمش خون.**

✱ **کاربرد:**

بسیار غمگین و دلشکسته است. شب و روز اشک می‌ریزد.

○ **یک چشمش می‌خندد و یک چشمش گریه می‌کند.**

✱ **کاربرد:**

وضع و حال عجیبی دارد. از اتفاق‌هایی که پیش آمده، نمی‌داند چه کار کند. هم خوشحال است، هم ناراحت.

○ **یک چوب دیگر بزنی، هیچ چی!**

ز دستت خاطری پر پیچ دارم   زنی گر چوب، دیگر هیچ دارم

○ **یک خانه داریم پنبه ریسه*، میان هفتاد ورثه**.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ چیزی که در اختیار داریم، کم یا کم ارزش است؛ اما تعداد زیادی مدعی دارد.

۲ـ امکاناتمان کم است و نیازهامان زیاد.

□ **معنای لغات:**

* پنبه ریسه: در این جا کنایه از خرابی و محکم نبودن است.

** ورثه: وارثان، عده‌ای از بازماندگان که دارایی‌های شخص از دنیا رفته، به آن‌ها می‌رسد.

○ **یک خر لنگ حاضر، صد اسب عربی* غایب را زیر پا می‌گذارد.**

✹ **کاربرد:**

در تصمیم‌گیری‌ها، یا برنامه‌ریزی‌ها باید روی آنچه وجود دارد و قابل دسترسی است، حساب کرد. نه آنکه امیدوار باشیم اگر چنین و چنان شود، بهتر خواهد بود و در آخر هم، هیچ نتیجه‌ای نگیریم.

■ **مشابه:**

● این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار.

● سیلی نقد به از حلوای نسیه.

□ **معنای لغت:**

* اسب عربی: در میان اسب‌ها اسبی که نژادش عربی باشد به زیبایی و تندروی شهرت دارد.

○ **یک خروار نان، جای یک کاسه آب را نمی‌گیرد.**

✹ **کاربرد:**

ارزش هر چیز در نیاز به استفاده از آن است. گاه پیش می‌آید که گرانبهاترین کالاها در شرایطی خاص بی‌ارزش و کم بها جلوه می‌کنند. مانند آن حکایت که روزی گرسنه‌ای در بیابان کیسه‌ای یافت. شادمان به سویش رفت؛ به امید آن که در کیسه دانه‌های گندم برشته باشد و وقتی کیسه را باز کرد، غمی جانکاه وجودش را فرا گرفت؛ چرا که کیسه پر بود از مروارید و طلا.

■ **مشابه:**

● آب خوش بی‌تشنگی ناخوش بود.

● هرچیز به جای خویش نیکوست.

○ **یک خشت هم بگذار بر در دیگ.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل داستانی دارد؛ می‌گویند در قدیم عروسها با مادر شوهر و پدر شوهر در یک خانه زندگی می‌کردند. یک روز عروس خانه که از پخت و پز چیزی نمی‌دانست، مجبور شد غذا بپزد. هیچ کس نمی‌دانست که عروس آشپزی بلد نیست؛ چون پخت و پز به عهدهٔ مادر شوهر بود. مادر شوهر سخت بیمار شده بود و پختن برنج به گردن عروس افتاده بود. عروس بیچاره که نمی‌دانست چه طور باید برنج را بپزد، فکر کرد به هر حیله‌ای شده، دستور پخت برنج را از مادر شوهرش بپرسد، طوری که او متوجه ناشیگری او نشود. پیش مادر شوهر رفت و پرسید: «برای غذای پنج نفر، چند پیمانه برنج درست کنم که کم یا زیاد

نشود؟» مادر شوهر گفت: «پنج پیمانه درست کن. اگر هم کمی بیشتر باشد، بهتر است؛ چون ممکن است میهمان ناخوانده‌ای از راه برسد. پختن برنج را بلدی؟» عروس گفت: «بله، بلدم؛ اما اگر می‌خواهید، یک بار هم شما بگویی که چه کنم.» مادر شوهر گفت: «اول برنج را پیمانه کن و در سینی بریز و آن را خوب پاک کن!»

عروس گفت: «این را خودم می‌دانستم.»

گفت: «بعد برنج‌ها را تمیز بشوی، در آب بگذار تا خوب خیس بخورد.»

عروس گفت: «این را هم می‌دانستم.»

مادر شوهر همه مراحل پخت برنج را یک به یک شرح داد و عروس ناشی، مغرور و خودخواه در جواب گفت: «همه این‌ها را خودم بلد بودم.» مادر شوهر که از رفتار عروس سخت ناراحت شده بود، تصمیم گرفت درس خوبی به او بدهد. به همین دلیل در ادامه حرفهایش گفت: «وقتی که برنج را گذاشتی که دم بکشد یک خشت هم روی درش بگذار.»

عروس گفت: «این کار را می‌کنم؛ چون خودم هم بلد بودم.»

و بعد از این که برنج را برای دم کشیدن آماده کرد، یک خشت هم روی آن گذاشت.

چیزی نگذشت که بخار برنج خشت را نرم کرد و گل و خاک توی دیگ سرازیر شد و راستی که درس خوبی به عروس مغرور و ناشی داد!

● **کاربرد:**

این ضرب‌المثل هنگامی استفاده می‌شود که شخصی ناوارد یا ناشی سؤالی را بپرسد؛ اما وانمود کند که جواب را از قبل می‌دانسته. با گفتن این ضرب‌المثل، به شوخی یا تمسخر به او یادآوری می‌کنند که تو هیچ نمی‌دانستی!

○ **یک دردم و دو دردم، دست بریده و چشم دردم.**

آید و زن زاید و میهمان عزیزم برسد.

○ **یک دَرگیر*، محکم گیر.**

● **کاربرد:**

هشدار و پندی است به آدمی که فکر و توجهش در یک لحظه متوجه چند مسأله است یا چند تا کار را باهم انجام می‌دهد؛ اما هیچ کدام را کامل و درست انجام نمی‌دهد. با گفتن این ضرب‌المثل، به او نصیحت می‌کنند که حواست را به یک کار بده و فکرت را روی انجام یک کار متمرکز کن تا در آن موفق باشی.

□ **معنای لغت:**

* گیر: بگیر.

○ **یک دستش به پیش، یک دستش به پس.**

● **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم بگوییم شخصی بسیار فقیر و بی‌چیز است، از این ضرب‌المثل استفاده

می‌کنیم.

○ **یک دست صدا ندارد.**

✵ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که برای انجام کاری لازم باشد چند نفر با هم همکاری کنند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود و معنی آن این است که این کار از عهده یک نفر ساخته نیست و لازم است با همکاری عده‌ای انجام شود.

۲ـ اگر به کسی اعتراض کنند که چرا برای کار مهمی که در نظر داری، اقدامی نمی‌کنی، او در جواب این ضرب‌المثل را می‌گوید تا به دیگران بفهماند که به کمک دیگران نیاز دارد.

■ **مشابه:**

● یک دست بی‌صداست.

● آری، به اتفاق جهان می‌توان گرفت.

○ **یک دستم سپر بود یک دستم شمشیر؛ با دندان‌هایم که نمی‌توانستم بجنگم!**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند مردی با سپر و شمشیر به جنگ رفت. حریف، وسط میدان او را به زانو درآورد. از او پرسیدند که: «تو چرا کوچک‌ترین پاسخی به حمله‌های حریف مقابل ندادی؟» مرد گفت: «یک دستم سپر بود، یک دستم شمشیر، دستم بند بود، با دندان‌هایم که نمی‌توانستم بجنگم!»

✵ **کاربرد:**

درباره افرادی که در کار خود بی‌لیاقتی نشان می‌دهند و برای موفق نشدن خود بهانه‌ها و دلیل‌های بی‌پایه می‌آورند، این ضرب‌المثل گفته می‌شود.

○ **یک دفعه هم که ما رفتیم پشگل چینی*، خره به آب پشگل انداخت!**

✵ **کاربرد:**

بخت و اقبال بدی داریم. دست به هر کاری می‌زنیم، نادرست از کار در می‌آید و نمی‌توانیم موفق شویم.

■ **مشابه:**

● یک شب هم که ما دزد شدیم، مهتاب شد.

□ **معنای لغت:**

* پشگل چینی: پشگل، فضولات گاو و گوسفندان و الاغ و دیگر حیوانات اهلی است. روستاییان فضولات حیوانات را جمع‌آوری می‌کردند تا از خشک شده آن به عنوان سوخت استفاده کنند. به این کار پشگل چینی می‌گفتند.

○ **یک دَم* نشد که بی‌سَرخَر** زندگی کنیم.**

❒ **توضیح:**

این ضرب‌المثل مصرعی از شعر زیر است:

یک دم نشد که بی‌سرخر زندگی کنیم ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهند دلخوری خود را از سر رسیدن آدم مزاحم بیان کنند، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● بُستان بی سر خر!

□ **معنای لغات:**

* دم: لحظه

** سرخر: مزاحم، آدم مزاحم یا کسی که بی‌خبر و بی‌اجازه به جایی وارد شود.

○ **یک دنده‌اش (تخته‌اش) کم است.**

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهند بطور غیرمستقیم در مورد کم عقلی یا بی‌خردی کسی اظهار نظر کنند، با این ضرب‌المثل این معنی را به اطرافیان می‌رسانند.

■ **مشابه:**

● عقلش پارسنگ می‌برد!

● عقلش گرد است!

○ **یک به می‌دهد، یک دِه می‌خواهد.**

✹ **کاربرد:**

در مقابل خدمت کم، توقع زیاد دارد.

○ **یک ده آباد، بهتر از صد شهر خراب.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ اگر یک کار را درست انجام دهیم و به پایان برسانیم، بهتر از آن است که چندین کار را شروع کنیم و با اشکال یا نیمه کاره آن‌ها را رها کنیم.

۲ـ یکی سیر شود، بهتر از آن است که ده نفر نه سیر و نه گرسنه، با غذایی که غذای یک نفر است، خودشان را سرگرم کنند.

■ **مشابه:**

● یک علم به کمال، به از صد علم به نقص

● یک شکم سیر، بهتر از ده شکم نیم سیر.

○ **یک دیوانه سنگی رابه چاه می‌اندازد که صدتا عاقل نمی‌توانند آن را در بیاورند.**

✱ **کاربرد:**

خراب کردن کارها آسان است، درست کردنش سخت است.

○ **یک روده راست، توی شکمش نیست. (پیدا نمی‌شود)**

✱ **کاربرد:**

همه حرف‌هایش دروغ است. حقه باز و حیله گر است. گفته هایش را نباید باور کرد. یک روده راست، توی شکمش نیست.

■ **مشابه:**

● هزار تا چاقو بسازد، یکی‌اش دسته ندارد.

○ **یک روز برف را، یک آفتاب آب می‌کند.**

❒ **توضیح:**

گاه نتیجه زحمت و تلاش آدم‌ها که در طی روزها و سال‌های متمادی به دست آمده است؛ در عرض چند لحظه و یا یک اتفاق ساده از میان می‌رود.

✱ **کاربرد:**

۱ـ درباره کسی که کار بی‌حاصلی انجام می‌دهد یا مال و کالایی را به شکل نادرست جمع می‌کند، می‌گویند مواظب باش چون یک روز برف را یک آفتاب آب می‌کند.

۲ـ گاهی یک اتفاق غیر منتظره (مثل یک تصادف یا یک آتش سوزی) نتیجه سال‌ها رنج و تلاش را نابود می‌کند. پس باید مواظب باشیم که چنین اتفاقی نیفتد.

○ **یک روز پنبه زدن، سه روز پنبه از ریش جدا کردن!**

❒ **توضیح:**

جدا کردن و پاک کردن الیاف پنبه‌ای که در لحاف، تشک و متکا استفاده می‌شود، به وسیله ابزاری به نام «کمان» انجام می‌شود. پنبه زن پنبه‌ها را با کمان می‌زند و آن‌ها را نرم و تمیز می‌کند؛ چون رختخواب‌هایی که در آن‌ها از پنبه استفاده شده است، پس از مدتی به هم فشرده و سفت می‌شوند. به شخصی که پنبه می‌زند «نداف» یا حلّاج هم می‌گویند.

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل هنگامی استفاده می‌شود که کاری به منظوری خیر انجام شود، ولی عواقب آن بسیار پر درد سر است و موجب چند روز گرفتاری می‌شود.

○ **یک روز تب، یک روز مرگ!**

❒ **توضیح:**

مرگ و زندگی هرکس به دست خداست، گاه اراده می‌کند کودکی نوپا چشم از جهان ببندد و گاه مردان و

زنانی را بیش از یک قرن زنده نگاه می‌دارد. گاه مرگ راحت است و در دم، گاه زمانی طولانی در بستر بیماری و زجر و عذاب با مرگ دست به گریبانیم.

* **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل دعایی است که در آن از خدا می‌خواهیم که مرگی راحت برایمان مقدّر فرماید؛ مرگی که در یک روز با یک تب آغاز شود و پایان یابد.

۲ـ گاهی از این ضرب‌المثل به عنوان نفرین استفاده می‌شود و با گفتن آن، مرگ زودرس و آنی کسی را از خدا می‌خواهند.

○ **یک روز من بیمار می‌شدم، یک روز استادم.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند یک روستایی فرزندش را برای سوادآموزی به شهر می‌فرستد؛ اما پس از بازگشت پسر به ده، وقتی ملاّی ده از او سؤال می‌کند و می‌بیند که هیچ چیزی نیاموخته و بی‌سواد است، از او علت این مسأله را می‌پرسد. پسر جواب می‌دهد: «این که من امروز سواد ندارم، تقصیر من نبود؛ چون یک روز من ناخوش می‌شدم، یک روز استادم. یک روز من حمام می‌رفتم، یک روز استادم. یک روز من رخت می‌شستم یک روز استادم یک روز هم که آدینه بود و تعطیل ...»

* **کاربرد:**

وقتی کسی بخواهد کم کاری‌ها و تنبلی خود را توجیه کند و به قول معروف با بهانه‌تراشی تقصیر را به گردن دیگران بیندازد، این ضرب‌المثل را در مورد او به کار می‌برند تا به او بفهمانند که دارد بهانه می‌آورد و تقصیر به گردن خودش است.

○ **یک روده راست توی شکمش نیست.**

صد تا چاقو بسازد یکی‌اش دسته ندارد.

○ **یک روح هستند، در دو بدن.**

هر دو یک روح هستند، در دو بدن.

○ **یک زمان غافل شدم، یک عمر راهم دور شد.**

یک شب خوش خوشان، یک عمر الامان.

○ **یک ساعت نیچ و نوچ بر سر یک حرف پوچ.**

هزا تا کلفت سر حرف مفت!

○ **یک سال بخور نان و تره، هر سال بخور نان و برّه.**

* **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم کسی را به صبر و استقامت در برابر

سختی‌ها و مشکلات موقت تشویق کنیم و بگوییم که اگر مدتی محدود را قناعت کنی و سختی‌ها را تحمل کنی، یک عمر با آرامش و رفاه خواهی گذراند.

۲ـ کمی به خودت سختی بده و پول پس انداز کن تا سرمایه‌ای فراهم کنی و بتوانی برای سال‌های سال زندگی خوبی داشته باشی.

○ **یک سال روزه بگیر، آخرش با فضله سگ افطار کن.**

□ **توضیح:**

مسلمانان یک ماه از سال را (ماه رمضان) روزه می‌گیرند. از اذان صبح تا اذان مغرب نمی‌خورند، نمی‌آشامند و گناه نمی‌کنند. با رسیدن زمان اذان مغرب سعی می‌کنند با خوردن غذایی پاک و حلال افطار کنند. فضله سگ آلوده و نجس است.

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی نتیجه همه زحماتش بر سر هیچ و پوچ یا چیزی بی‌ارزش از دست برود؛ از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند.

۲ـ آن همه تلاش و امید، با این نتیجه بد و ناخوشایند به پایان رسید.

○ **یک سَر دارد، هِزار سودا*!**

✱ **کاربرد:**

وقتی کسی گرفتاری‌ها و شغل‌های مختلفی دارد و در روابط اجتماعی و خانوادگی خود دچار پریشانی و بی‌دقتی است، این ضرب‌المثل را در مورد او به کار می‌برند و منظورشان این است که فلانی شخص پر مشغله و گرفتاری است و وقت کم دارد.

□ **معنای لغت:**

* سودا: این کلمه، هم به معنی تجارت و بازرگانی و هم به معنی علاقه به چیزی و عشق و توجه زیاد و عمیق است.

○ **یک سنگ و صد کلاغ!**

✱ **کاربرد:**

به انبوه مخالفان فکر نکن. وقتی نقطه ضعف آن‌ها را در نظر بگیری با کوچک‌ترین اقدامی پراکنده می‌شوند.



○ **یک سوزن به خودت بزن، یک جوال‌دوز* به دیگران.**

✱ **کاربرد:**

هرگاه از کسی توقعی داریم یا برای کسی وظیفه‌ای تعیین می‌کنیم، بهتر است ابتدا خود را

جای او فرض کنیم و ببینیم واقعاً نظرمان منصفانه است یا نه. این ضرب‌المثل در چنین مواردی به کار می‌رود.

■ **مشابه:**

● آن چه به خود نپسندی، به دیگران مپسند.

● خودت را خسته ببین، رفیقت را مرده.

□ **معنای لغت:**

* جوال دوز: سوزن بزرگی است که برای دوختن پارچه‌های ضخیم یا گونی از آن استفاده می‌شود.

○ **یک شاهی هم یک شاهی است.**

□ **توضیح:**

«شاهی» مصداق و نشانه پول خرد و کم ارزش است. زیرا هریک ریال برابر با بیست شاهی بوده است.

✵ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل اشاره به این دارد که پول کم ارزش و خرد هم چون پول است، پس ارزش و اعتبار خودش را دارد و نباید بیهوده و بی‌سبب خرج شود و دور ریخته شود.

۲ـ اگر این ضرب‌المثل به طعنه گفته شود، حکایت از خسیس بودن فرد مورد نظر دارد.

○ **یک شب تب، یک شب مرگ!**

یک روز تب، یک روز مرگ!

○ **یک شب خوش خوشان، یک عُمر اَلْامان***.

✵ **کاربرد:**

۱ـ ضرب‌المثلی است به صورت گله و شکایت از زبان کسی که برای مدت کوتاهی دچار غفلت، خوشگذرانی یا کوتاهی در کاری شده باشد؛ باید بقیه عمر خود را در پشیمانی، حسرت و افسوس به سر ببرد.

۲ـ برای خوشی‌های زودگذر (مثل عروسی) نباید خود را دچار سال‌ها گرفتاری (مثل قرض) کرد.

■ **مشابه:**

● یک لحظه (هوسرانی) نادانی، یک عمر پشیمانی.

● یک زمان غافل شدم، یک عمر راهم دور شد.

□ **معنای لغت:**

* الامان: داد و بی‌داد از گرفتاری و درد و غم.

○ **یک شب میهمانیم، صد سال دعاگو.**

□ **توضیح:**

میهمان‌نوازی و برخورد خوب با میهمان از صفاتی است که ایرانیان به آن معروف هستند؛ اما با این حال گاهی به دلایل مختلف این چنین نمی‌شود و میزبان، پذیرای میهمان یا میهمانان خود نیست.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقتی کسی در ورود به محلی، از میزبان یا صاحبخانه رفتار ناپسند و بدی ببیند، این ضرب‌المثل را به کار می‌برد که به این معنی است که اگر از ما پذیرایی می‌کردید، جای دوری نمی‌رفت؛ چون ما یک شب میهمان شما می‌شدیم؛ اما برای همیشه منت دار و مدیون شما می‌شدیم.

۲ـ بزرگ‌ترهایی که متوجه می‌شوند کوچک‌ترهای خانه به آن‌ها توجه نمی‌کنند و به حرف‌ها و نصیحت‌هایشان گوش نمی‌دهند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

■ **مشابه:**

● آفتاب لب بامیم.

○ **یک شب هزار شب نمی‌شود!**

✹ **کاربرد:**

۱ـ گاهی وقتی شخصی به میهمانی می‌رود، دوست دارد که شب به خانه خودش برگردد! اما صاحبخانه ـ به خصوص اگر دیر وقت باشد ـ می‌خواهد میهمان را در خانه خود نگه دارد؛ اما میهمان به دلایل مختلف نمی‌خواهد بماند؛ در چنین صورتی، میزبان به او می‌گوید: «یک شب ...»، یعنی سعی کن بمانی و هر چند که برایت سخت است؛ اما تحمل کن، چون فقط یک شب است.

۲ـ اگر به کسی که در شبی خاص (مثل عروسی دختر و پسرش) به کارهای غیر عادی دست زده است، اعتراض کنند و مثلاً بگویند چرا این قدر ولخرجی می‌کنی و یا چرا کارهایی می‌کنی که نباید انجام بدهی، در جواب خواهد گفت: «*عیب ندارد. یک شب، هزار شب نمی‌شود.*»

○ **یک شب هم که ما دزد شدیم، مهتاب شد.**

✹ **کاربرد:**

هنگامی که بخواهیم از بخت بد و اقبال نامبارک گله و شکایت کنیم، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم؛ یعنی هر موقع که دست به کاری می‌زنیم، اوضاع چنان آشفته می‌شود که نمی‌توانیم به هدف و مقصود خود برسیم.

■ **مشابه:**

● یک دفعه هم که ما رفتیم پشگل چینی، خَره به آب پشگل انداخت.

● قدم نامبارک محمود   چون به دریا رسد، برآرد دود

- بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد / یا طاق فرو ریزد، یا قبله کج آید
- آدمی را که بخت برگردد / اسبش اندر طویله خر گردد
- نوبت به انبیاء که رسید آسمان تپید
- نوبت به ما که رسید، خر زایید.

○ **یک شکم سیر، بهتر از ده شکم نیم سیر.**

یک ده آباد بهتر از صد شهر خراب.

○ **یک شمع شبی هزار پروانه کُشد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ به کوچکی‌اش نگاه نکن. کارهای زیادی از دستش ساخته است.

۲ـ یک آدم خرابکار و بی‌عقل، می‌تواند زندگی صدها آدم درستکار و خوب را به خطر بیندازد.

۳ـ یک آدم زیبارو می‌تواند آدم‌های زیادی را فریفته خود کند.

○ **یک شهر و دو نِرخ* است.**

□ **توضیح:**

معمولاً قیمت اجناس و بهای کالاها در یک شهر و یک محله، به علت آن که آن کالا از یک منبع یا یک تولید کننده خریداری می‌شود، یکسان است. گاهی هم دیده می‌شود که قیمت‌ها از محله به محله یا در قسمت‌های مختلف شهر، تفاوت دارد.

✱ **کاربرد:**

گاهی یک شخص معین در مورد دو آدم مشخص برخوردهای متفاوتی دارد. با یکی خوب است و با یکی بد یا در مورد معامله و خرید و فروش با دو نفر، رفتار تجارتی متفاوتی دارد. در چنین صورتی در مورد رفتار آن آدم می‌گویند: «یک شهر و دو ...»؛ یعنی رفتار دو گانه‌ای دارد. دو جور حرف می‌زند. این ضرب‌المثل در مورد سایر رفتارهای اجتماعی و خانوادگی نیز به کار می‌رود و معمولاً رفتار این گونه اشخاص به خواسته‌ها و منافع شخصی آن‌ها برمی‌گردد.

■ **مشابه:**

- یک بام و دو هوا

□ **معنای لغت:**

* نرخ: ارزش و قیمت کالا

○ **یک صبر کن و هزار افسوس مخور.**

صبر تلخ است، ولیکن بَرِ شیرین دارد.

○ **یک طرف دایره و دنبک* می‌زنند، یک طرف روضهٔ زینب می‌خوانند.**

توضیح:

با این که خوب است آدم دارای روحیاتی متفاوت باشد، اما در چهارچوب اصلی زندگی و عقاید باید دارای استحکام و ثبات باشد.

کاربرد:

۱ـ ضرب‌المثلی است در مورد کسانی که دو حالت و دو رویه و رفتار دارند و قابل اعتماد نیستند؛ چون نمی‌شود به هیچ یک از رفتارها و حالت‌های آن‌ها اعتماد کرد. آن‌ها در مورد کوچک‌ترین رفتارها و بیشتر در مورد اعتقادشان، هر روز به رنگی در می‌آیند و نمی‌شود روی آن‌ها حساب کرد.

۲ـ وقتی دو کار ناهماهنگ در یک محیط مشخص روی بدهد، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

۳ـ دنیاست دیگر، یکی شاد است و یکی غمگین.

■ **مشابه:**

- یک بام و دو هواست.
- یک شهر و دو نرخ.

□ **معنای لغت:**

* دایره و دنبک: نام دو ساز از سازهای ایرانی.

○ **یک عمر گدایی می‌کند، مبادا یک روز به گدایی بیفتد.**

از ترس گدایی، یک عمر گدایی.

○ **یک قصهٔ چهل طوطی است.**

قصه چهل طوطی است.

■ **مشابه:**

- یک کتاب رموز حمزه است.
- مثنوی هفتاد من کاغذ شود.
- قصه حسین کرد شبستری است.

○ **یک قطره آب شد و به زمین فرو رفت.**

آب شد و به زمین فرو رفت.

○ **یک کاسه کاچی*، صد تا سرناچی****

✹ **کاربرد:**

۱ـ هیاهو و جنجال بسیار برای چیزی بی‌اهمیت و کم ارزش.

۲ـ فردی ناچیز و ناتوان در برابر کاری سخت و پر دردسر.

■ **مشابه:**

● یک انگور، صد زنبور.
● یک مویز و چهل قلندر.
● یک کشتنی و هزار جلاد.
● یک نار*** و چهل بیمار.

□ **معنای لغات:**

* کاچی: نوعی خوراکی ایرانی که از آرد، روغن، شکر و زعفران تهیه می‌شود.
** سرنا: نوعی ساز که در آن می‌دمند و صدایی بلند دارد. سرنا را معمولاً با طبل در عروسی‌ها و جشن‌ها می‌نوازند.
*** نار: انار

○ **یک کتاب رموز حمزه است.**

قصه چهل طوطی است.

○ **یک کشتنی و هزار جلاد؟**

یک آهو و صد سگ؟

○ **یک کفشش نوحه* می‌خواند، یکی سینه می‌زند.**

✹ **کاربرد:**

وقتی بخواهند نهایت شلختگی و آشفتگی ظاهر کسی را مثال بزنند، می‌گویند: «یک کفشش...»؛ یعنی وضعیت ظاهری او اصلاً مناسب نیست و هیچ یک از لباس‌ها یا کفش او با هم تناسب ندارند.

□ **معنای لغت:**

* نوحه: اشعاری که در عزاداری‌ها می‌خوانند.

○ **یک کلاغ و چهل کلاغ!**

❒ **توضیح:**

در زمان‌های بسیار دور مردی زندگی می‌کرد که اگر در خانه آب می‌خورد، همه شهر خبردار می‌شدند. مرد بیچاره به فکر چاره افتاد. پیش خود فکر کرد هیچ کس به اندازه زنش به او نزدیک نیست. بهتر است از او

شروع کند. این بود که تصمیم گرفت حرفی دروغ بسازد و ببیند این ماجرا چطور و چگونه به گوش همه می‌رسد. یک روز صبح وقتی که مشغول شستن دست و رویش بود، فریادی جانخراش کشید. زن دوان دوان به سر اغش رفت و پرسید: «چه‌شده ؟ چرا این طور فریادزدی ؟» مرد گفت: «مگرندیدی ؟ کلاغی را که از گوشم بیرون آمد.» زن با تعجب پرسید: «کلاغ از گوش تو بیرون پرید ؟! ای وای! حالا چه کنیم ؟» مرد گفت: «فقط از تو می‌خواهم که هیچ کس از این ماجرا باخبر نشود.» زن پذیرفت و قول داد که به کسی چیزی نگوید. زن برای خرید به دکان عطاری رفت. بسیار نار احت و در فکر بود. عطار پرسید: «چه شده ؟ چرا پریشانی ؟» زن گفت: «امروز صبح دو تا کلاغ از گوش‌های شوهرم بیرون پریده! ولی به کسی نگو.» عطار قبول کرد؛ اما همین که به خانه رفت، به زنش گفت: « خبر نداری ؟ امروز صبح از گوش فلانی سه تا کلاغ بیرون پرید.»

خلاصه زن عطار که نمی‌توانست خبری چنین شنیدنی را به خواهرش نگوید، بلافاصله به سراغ او رفت و گفت: «خبر داری امروز صبح شش کلاغ از گوش فلانی بیرون پریده و ....» و ساعتی بعد نجار می‌گفت: «بیست و هشت تا ....»

بقال می‌گفت: «بیست و نه تا از گوش و دهان و ....»

این طور شد که یک کلاغ چهل کلاغ شد.

✹ کاربرد:

۱ـ هنگامی که خبر یا پیامی با شاخ و برگ زیاد و تفسیر و توضیحی گفته شود که حتی مفهوم و معنی آن با اصل و آن چه از ابتدا بوده، تفاوت کند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

۲ـ هرگاه حرف یا خبری به شکل شایعه و بسیار غلو شده بین مردم رایج شود، می‌گویند یک کلاغ چهل کلاغ شده است.

■ مشابه:

● از کاه، کوه می‌سازد.

○ یک کله و صد گله.

✹ کاربرد:

این ضرب‌المثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم انصاف یا تعادلی در کار نیست.

■ مشابه:

● یک کشتنی و هزار جلاد.
● یک یوسف و صد خریدار.
● یک اسب و ده پیاده.
● یک دم و هزار امید.
● یک آهو و صد سگ.
● یک انگور و صد زنبور.

○ **یک کوزه هم پشتت می‌شکنم.**

❐ **توضیح:**

در قدیم رسم بود که پشت سر مسافر آب کاسه یا کوزه‌ای را به زمین می‌ریختند.

✺ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در پاسخ به کسی گفته می‌شود که از قهر و جدایی حرف بزند و تهدید کند که می‌روم و باز نمی‌گردم. با بیان این ضرب‌المثل گفته می‌شود که من هم منتظر بازگشتت نمی‌مانم.

○ **یک گز* شاخ بهتر از صد گز دم است.**

❐ **توضیح:**

ارزش هر چیز به مفید بودن و کیفیت آن است؛ نه به مقدار یا کمیت آن. این ضرب‌المثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم ارزش چیزی کم، ولی مفید را با چیزی بسیار، ولی بی‌فایده مقایسه کنیم.

□ **معنای لغت:**

* گز: واحد اندازه‌گیری طول

○ **یک گز مطبخ* به از صد گز طویله.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل هنگامی استفاده می‌شود که کسی ثروت و مال فراوان داشته باشد؛ اما سفره‌ای گسترده برای پذیرایی از میهمان نداشته باشد؛ چرا که در فرهنگ ما ایرانیان پذیرایی از میهمان و گستردن سفره رنگین از اهمیت بسیاری برخوردار است.

۲ـ کسی که به دیگران محبت می‌کند، بیشتر از کسی که مال و ثروت دارد مورد توجه مردم قرار می‌گیرد.

■ **مشابه:**

● آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچ چیز.

□ **معنای لغت:**

* مطبخ: آشپزخانه.

○ **یک گل از صد گلش نشکفته.**

✺ **کاربرد:**

۱ـ هنوز جوان است. فرصت‌های زیادی خواهد داشت.

۲ـ هنوز اول راه است و موفقیت‌های زیادی در آینده خواهد داشت.

○ **یک گوشش دَر است، یک گوشش دروازه!**

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل در مورد آدم‌هایی است که قدرت پذیرش حرف و نصیحت را ندارند یا اگر در مورد خطا و اشتباه آن‌ها تذکری به آن‌ها داده شود، هیچ اثری ندارد و همچنان به کار خود ادامه می‌دهند.

■ **مشابه:**

● از این گوش می‌شنود، از آن گوش در می‌کند.
● کر مصلحتی دوا ندارد.
● از این گوش گرفتن و از آن گوش در کردن.

○ **یک لایش کردیم نرسید، دو لایش می‌کنیم برسد.**

❒ **توضیح:**

اصطلاح «یک لا» و «دو لا» اصطلاحی در مورد بریدن پارچه است برای برخی لباس‌ها مانند شلوار و...

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی کاری را به عهده می‌گیرد و با وجود آسان بودن نمی‌تواند آن را انجام دهد، به جای این که از انجام کار منصرف شود، کار سخت‌تری را به عهده می‌گیرد، دوباره خودش می‌گوید: «یک لایش کردیم ...»؛ یعنی با این که کار برایم سخت بود و از انجامش ناتوان بودم، به کار پیچیده‌تری رو آوردم شاید در آن موفق شوم.

■ **مشابه:**

● موش به سوراخ نمی‌رفت، جارو به دمش بست.

○ **یک لبش زمین را جارو می‌کند، یک لبش آسمان را.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ در مواقعی که بخواهیم بگوییم شخصی بسیار خشمگین و عصبانی یا غمگین است، این ضرب‌المثل را می‌گوییم.

۲ـ وقتی که بخواهیم بگوییم فلانی بدقیافه یا شلخته است، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

■ **مشابه:**

● لب پایین زمین را فرش می‌کرد، لب بالا نظر بر عرش می‌کرد.



○ **یک لب و هزار خنده.**

✹ **کاربرد:**

اشاره به انسانی که همیشه و در همه حال خندان است. البته می‌شود به دو صورت از آن

استفاده کرد:

۱ـ شخصی که در زمان گذشته بر اثر مساعد بودن روزگار همیشه خوشحال و خنده رو بوده؛ ولی حالا بر اثر پیشامدهای ناگوار زندگی غمگین، عبوس و اخموست.

۲ـ کسی که همیشه خندان و خوش‌برخورد است و در همه حال، خنده از روی لبش گم نمی‌شود.

○ **یک لحظه نادانی (هوسرانی) یک عمر پشیمانی.**

یک شب خوش خوشان، یک عمر الامان.

○ **یک لقمه کمتر، خوابِ راحت‌تر.**

● **کاربرد:**

اگر کمی قناعت کنیم، مشکلات و گرفتاری‌ها کمتر می‌شود.

○ **یک لقمه نان را سگ هم می‌خورد.**

□ **توضیح:**

«سگ» و نوع زندگی او و آوارگی یا دویدن او در پی روزی، نمونه و مثالی برای زندگی پست و سطح پایین انسان‌هاست.

● **کاربرد:**

وقتی کسی از گذر زندگی و درآمد و روزی خود گله داشته باشد و فقط بتواند ضروریات زندگی خود را تأمین کند، به عنوان گله و شکایت از روز و روزگار خود به دیگران که او را به صبر و تحمل و شکیبایی در سختی و نیاز تشویق می‌کنند، می‌گوید: «یک لقمه ...»؛ یعنی چرا من باید به این حد کم قانع باشم؟ زندگی که این طور نمی‌شود.

○ **یک لقمه نان شد و سگ خورد.**

آب شد و به زمین فرو رفت.

○ **یک لقمه نان و پنیر، گور پدر وکیل و وزیر.**

● **کاربرد:**

این مثل هنگامی استفاده می‌شود که بخواهیم بگوییم به همین اندک دارایی خود قانع هستیم و با هیچ کس و هیچ چیز کاری نداریم. نه فرمانبر کسی هستیم، نه فرمانده کس. شاد و خوش و بی‌خیال زندگی می‌کنیم.

○ **یک مرید* خر به از یک توبره زر.**

✹ **کاربرد:**

حمایت و پشتیبانی طرفداران شخص، برای او بسیار مهم و ارزشمند است؛ چرا که هر مال و ثروتی احتمال نابودی دارد، ولی حمایت طرفداران باعث قدرت یافتن او می‌شود.

■ **مشابه:**

● آدم خودش بمیرد، هوادارش نمیرد!

● یک مرید خر بهتر از یک ده شش دانگ**

□ **معنای لغات:**

* مرید: پیرو، هوادار

** شش دانگ: کل ملک یا زمین

○ **یک مسجد است و یک قندیل.**

امامزاده است و همین یک قندیل.

○ **یک مشتری خوب، به از یک ده دربست!**

□ **توضیح:**

اصطلاح «دربست»، در مورد استفاده از خانه، ماشین و غیره به کار می‌رود و به معنی استفاده یا بهره بردن کامل و بدون شریک از این گونه امکانات است.

✹ **کاربرد:**

۱ـ اگر یک مشتری خوب و دائمی داشته باشم، بهتر از یک گروه آدم بدحساب و بی‌فایده است.

۲ـ اگر آدمی در برنامه‌های زندگی‌اش به یک نقطه یا شخص مطمئن تکیه کند، بهتر از آن است که به فکر همکاران و یاوران بی‌شماری باشد که به پشتیبانی آن‌ها مطمئن نیست.

○ **یک من خودش را آرد می‌کند.**

خر خودش را می‌راند.

○ **یک من رفتم، صد من برگشتم.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی برای اعتراض یا گرفتن حقی نزد دیگری برود و آن جا مورد توهین و تحقیر قرار گیرد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند.

۲ـ کسی که به منظور رفع مشکلی یا برطرف کردن دلخوری و دلگیری از کسی به جایی برود و سر خورده و سرشکسته برگردد، این ضرب‌المثل را به کار می‌برد.

○ **یک من* ماست، چقدر کره می‌دهد!**

□ **توضیح:**

کره و ماست از مشتقات شیر هستند که هر یک بر اثر فعل و انفعالاتی که در شیر و ماست روی می‌دهد، تولید می‌شوند. مرغوبیت این فراورده‌ها ارتباط مستقیمی با مرغوبیت شیر اولیه دارد و قدرت و ویژگی شیر است که تعیین‌کننده کیفیت و جنس فراورده‌های آن است.

● **کاربرد:**

ضرب‌المثلی است به صورت سخن تهدیدآمیز از جانب کسی که از دیگری خیانت و بدی دیده و حالا قصد دارد با کارهایی که انجام می‌دهد، قدرت و برتری خود را به او ثابت کند. در چنین حالتی می‌گوید: «به تو نشان می‌دهم که یک من ماست ...»؛ یعنی به تو نشان می‌دهم که قدرت واقعی دست کیست.

□ **معنای لغت:**

* من: واحد وزن برابر با سه کیلوگرم.

○ **یک مو از خرس کندن غنیمت است.**

● **کاربرد:**

از آدم خسیس هر چیزی بگیری، حتی اگر بسیار کم و اندک باشد، غنیمت است.

○ **یک مو را هفت بخش می‌کند.**

● **کاربرد:**

بسیار خسیس و حسابگر است. جزئی‌ترین سود را هم در نظر می‌گیرد و برای هر معامله‌ای کاملاً مو شکافی و حساب و کتاب می‌کند.

○ **یک مویز و چهل قلندر***

یک انگور و صد زنبور

□ **معنای لغت:**

* قلندر: آدم زورمند و قوی هیکل

○ **یک نان بخور. ده تا بده در راه خدا.**

□ **توضیح:**

بخشش و یاری به نیازمندان در دین اسلام یکی از مهمترین مواردی است که بارها به آن تأکید شده است؛ استفاده از مال به اندازه نیاز و یاری رساندن به همنوعان.

● **کاربرد:**

هنگامی که خطری از سر کسی گذشته باشد یا شانس بزرگی در زندگی آورده باشد، با گفتن

این مثل به او یادآوری می‌کنیم که به جای گلایه بهتر است شکرگزار باشد.

■ **مشابه:**

● یک نان خودت بخور، یک نان خیرات کن که ...

○ **یک نان به کیسه خودت بینداز، یک نان به کیسه مردم.**

✹ **کاربرد:**

۱ـ به یاری نیازمندان بشتاب. حال که خداوند نعمتهای بی‌شماری در اختیارت قرار داده، به حدّ نیاز خود و فرزندانت بردار و آنچه را نیاز نداری به محتاجان ببخش.

۲ـ همیشه به فکر خودت نباش. به نیازهای دیگران و برطرف کردن مشکل آن‌ها هم فکر کن تا خدا به مال و روزی‌ات برکت بدهد.

○ **یک نان خودت بخور یک نان خیرات کن که ....**

❐ **توضیح:**

در دین اسلام مسأله «صدقه» و «خیر ات»، ارزش زیادی دارد. این کار به وسیله بخشیدن مال یا برطرف کردن نیاز نیازمندان انجام می‌شود و در حقیقت نوعی شکر گز اری در بر ابر خداوند است که از سوی دیگر، رفع نیاز نیازمندان می‌کند.

✹ **کاربرد:**

۱ـ وقت کسی صاحب چیز با ارزشی می‌شود، مشکلش حل می‌شود یا بیماری سختی درباره یکی از عزیزان او بهبود می‌یابد یا هرگونه بلا و بدبختی از او دور می‌شود، دیگران او را به دادن صدقه یا خیرات تشویق می‌کنند و می‌گویند: «یک نان خودت ...»؛ یعنی با این کار (دادن صدقه و خیرات) خدا را شکر کن که گرفتاری، مریضی و ... چاره شد.

۲ـ ارزش آن چه را که داری بشناس. قدر موقعیت را بدان؛ چرا که خیلی‌ها در به در به دنبال به دست آوردن امکاناتی بسیار کمتر از آن چه تو داری هستند.

○ **یک نان کمتر بخور، نوکر بگیر.**

✹ **کاربرد:**

وقتی کسی کارهای خود را به دیگران واگذارد و دایم به این و آن دستور دهد که این کار را برایم بکن، آن کار را برایم بکن. با گفتن این ضرب‌المثل به طعنه به او می‌گویند: تو که نمی‌توانی خودت کارهایت را انجام دهی، صرفه‌جویی کن تا بتوانی نوکری بگیری تا کارهایت را بکند!

○ **یک نظر حلال است!**

◉ **کاربرد:**

۱ـ چشم دوختن به دیگران، به خصوص افراد نامحرم از نظر دین اسلام حرام است! اما در هنگام انتخاب همسر، پسر و دختر می‌توانند یکدیگر را ببینند و با هم صحبت کنند. در این موارد می‌گویند: «یک نظر حلال است.»

۲ـ کسی که مال یا کالای ارزشمندی دارد و نمی‌خواهد آن را به کسی نشان بدهد، این ضرب‌المثل را به او می‌گویند تا امکان یک بار دیدن آن را پیدا کنند.

○ **یک نفر گناهکار، صد نفر گرفتار!**

◉ **کاربرد:**

هنگامی که کسی گناه یا خلافی را مرتکب شود و به دلیل این کار او عده زیادی گرفتار شوند، بی‌آن که خود مستقیم یا غیرمستقیم درگیر آن کار بوده باشند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

■ **مشابه:**

● دیوانه سنگی به چاه می‌اندازد که صد عاقل نمی‌توانند آن را از چاه درآورند.

○ **یک وقت از سوراخ سوزن تو می‌رود، یک وقت از در دروازه تو نمی‌رود.**

❐ **توضیح:**

«سوراخ سوزن» و «در دروازه» نشانه ورودی‌های خیلی کوچک و خیلی بزرگ هستند.

◉ **کاربرد:**

توصیفی است در مورد کسی که عکس‌العمل‌ها و رفتارش تعادل ندارد و هیچ وقت نمی‌شود رفتارهای او را حدس زد. همیشه دچار نوعی بی‌ثباتی است ودر لحظه‌های خاص زندگی امکان دارد از او رفتاری مشاهده شود که قابل انتظار نیست و آن رفتار از آن شخص، بعید به‌نظر می‌رسد. این گونه آدم‌ها در کنار تمام خصلت‌های خود دارای نوعی یکدندگی و لجبازی هم هستند و همیشه رفتاری خلاف همه از خود نشان می‌دهند و گاهی فکر می‌کنند این رفتار نشانه برتری و امتیاز آن‌ها نسبت به دیگران است؛ در حالی که چنین نیست.

○ **یکی آب انبار می‌سازد یکی شیر فلکه می‌دزدد.**

❐ **توضیح:**

در قدیم که آب به شکل امروز لوله کشی و تصفیه شده نبود، در محله‌ها آب انبارهای عمومی می‌ساختند تا آب در آن‌ها ذخیره شود. این آب انبارها شیر فلکه‌هایی از جنس مفرغ داشتند. معمولاً افراد خیّر و توانا این آب انبارها را بنا می‌کردند تا همه مردم از آن استفاده کنند. البته دزدهایی هم بودند که شیر فلکه‌های مفرغی را می‌دزدیدند و به بهایی بسیار ارزان می‌فروختند. سودی که آن‌ها از این کار می‌بردند، بسیار ناچیز بود،

ولی هدر رفتن آب آب انبار و رنج بی آبی که مردم دچار آن می‌شدند، بسیار سنگین و سخت بود.

کاربرد:

هنگامی که بخواهیم بگوییم اگر افراد خیّر و خوش نیت وجود دارند، افراد شرور و نابکار نیز وجود دارند، هرکس یک شیوه برای زندگی انتخاب می‌کند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

یکی از بام افتاد، دیگری را گردن شکست.

کاربرد:

هنگامی که کسی دست به عملی بزند یا کاری خطرناک کند و دیگری به دردسر بیفتد و گرفتار عذاب شود، بی آن که مداخله‌ای در آن کار داشته باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند.

یکی باید من* باشد، یکی نیم من.

توضیح:

هنگامی که بین دو نفر مشاجره و دعوایی پیش بیاید، برای میانجیگری میان آن‌ها و دعوت به گذشت، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند. یعنی باید یکی از دو طرف کوتاه بیاید و گذشت کند تا مشکل حل شود؛ وگرنه اگر هرکس حرف خودش را بزند، هیچ راهی برای حل مشکل باقی نمی‌ماند.

معنای لغت:

* من: «من» در این جا به دو معنی است. یکی به معنی خودم و دیگری به معنی واحد وزن.

یکی بگو، یکی بشنو.

کاربرد:

۱ـ ضرب‌المثلی است در مورد آدم‌های پرحرفی که فقط حرف می‌زنند و کمتر گوش می‌دهند. این ضرب‌المثل به این معنی است که کمتر حرف بزن و بیشتر از سخنان و پندهای آدم‌ها استفاده کن.

۲ـ حق با تو نیست. دیگران را هم تحمل کن و به حرف‌هایشان گوش کن، شاید حق با آن‌ها باشد.

یکی بگویی، دو تا می‌شنوی.

کاربرد:

هنگامیکه بین دو نفر اختلاف نظر و مشاجره‌ای پیش بیاید و یکی دیگری را تهدید به توهین و ناسزا کند، این ضرب‌المثل را به او می‌گویند و معنی آن این است که اگر چنین کنی، منتظر پاسخی دو چندان هم باش.

○ **یکی به نعل می‌زند یکی به میخ.**

گاهی به نعل، گاهی به میخ.

○ **یکی چاقو می‌سازد، یکی دسته می‌گذارد.**

✱ **کاربرد:**

وقتی یک نفر دروغ سر هم کند و یک نفر هم دروغ‌های او را تأیید کند، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

○ **یکی، چشم گاو است.**

□ **توضیح:**

گاو چشمانی بسیار درشت دارد؛ به خاطر همین، در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها جایی خاص برای خود پیدا کرده.

✱ **کاربرد:**

۱ـ وقتی بخواهیم بگوییم تک بودن یک چیز موجب می‌شود که بسیار جلب توجه کند و مهم‌تر از آن چه واقعاً هست، به نظر بیاید، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم.

۲ـ همچنین وقتی داریم بر سر چیزی چانه می‌زنیم و بیش از یکی طلب می‌کنیم، این ضرب‌المثل را به کار می‌بریم.

○ **یکی خانه‌اش آتش گرفته بود، دیگری بر آتشش گنجشک کباب می‌کرد.**

یکی دلش می‌سوخت، دیگری آمده بود بلالش را کباب کند.

○ **یکی در چهارشنبه گم کرد، دیگری یافت.**

□ **توضیح:**

در میان مردم عادی، اعتقاد به مبارک یا نحس بودن روزها بسیار رواج دارد؛ مثلاً اعتقاد به این که در فلان روز نباید ناخن گرفت یا اگر به گربه آب بپاشید بد یمن است. و ...

✱ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل جوابی است به آدم خرافاتی و به این معنی که روزها به خودی خود بد یا خوب، مبارک یا نحس نیستند. برای مثال، کسی در روزی مشخص (مثلاً چهارشنبه) چیزی می‌یابد، آن را مبارک و خوش یمن می‌داند و دیگری که اتفاق بدی در همین روز برایش می‌افتد یا چیزی گم می‌کند، آن را بد و نامبارک می‌داند.

○ **یکی دلش می‌سوخت، دیگری آمده بود بلالش را کباب کند.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ هنگامی که کسی سخت دل شکسته و غمگین و ناراحت باشد و دیگری به عوض کمک

یا همدردی با او در فکر حل مشکل خود با استفاده از گرفتاری او باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

۲ـ اگر در مجلسی حرفی بیهوده و نامناسب گفته شود، این ضرب‌المثل کاربرد پیدا می‌کند.

۳ـ آدم فرصت طلب و خودخواهی است، از هر فرصتی به سود خودش استفاده می‌کند.

■ **مشابه:**

● یکی خانه‌اش آتش گرفته بود، دیگری بر آتشش گنجشک کباب می‌کرد.

○ **یکی دهش را فروخت تا در ده دیگر کدخدا* شود.**

✹ **کاربرد:**

ضرب‌المثلی است در مورد آدم طمعکاری که به طمع به دست آوردن مال، مقام یا چیزی بهتر، اندک بضاعت و اندک مایهٔ خود را از دست می‌دهد. در حالی که این کار چون از روی اندیشه و عقل نیست، باعث ضرر و زیان بیش از حدّ او می‌شود.

□ **معنای لغت:**

* کدخدا: رئیس ده، مسؤول ده، بزرگ ده.

○ **یکی کمه، دو تا غمه، سه تا که شد خاطر جمعه*!**

□ **توضیح:**

تا مدتی پیش، داشتن فرزند در حد زیاد در خانواده‌ها مرسوم بود. این مسأله نه تنها از نظر آنان بد نبود، بلکه در جامعه روستایی، به نوعی سبب رفع مشکلات و پیشبرد کارهای کشاورزی بود. امروزه با پیشرفت امکانات و تغییر خانواده‌ها چه در روستا و چه در شهر، محدود کردن تعداد فرزندان و تربیت خوب آن‌ها، مورد نظر است.

✹ **کاربرد:**

۱ـ نوعی شعار اجتماعی در مورد تعداد محدود و مناسب فرزندان است. این شعار اجتماعی نه تنها در مورد فرزندان، بلکه در مورد مسائل دیگر هم به کار می‌رود و به این معنی است که این تعداد فرزند (سه فرزند) هم از تنهایی فرزندان و سردی محیط خانه می‌کاهد و هم تعدادی مطمئن و مناسب از نظر تربیت آن‌هاست و هم از نظر اقتصاد جامعه و جمعیت انسان‌ها در کل جهان.

۲ـ وقتی اتفاقی دوبار می‌افتد، یا مشکلی دوبار پشت سرهم پیش می‌آید و انتظار داریم برای بار سوم هم تکرار شود، این ضرب‌المثل را می‌گوییم.

□ **معنای لغت:**

* خاطر جمع، خاطر جمعی: آسودگی خیال، آرامش خیال و روان

○ **یکی مرد از گرسنگی، آن وقت جفت جفت گرده نان، بالای سرش می‌گذاشتند.**

□ **توضیح:**

این ضرب‌المثل حکایتی دارد؛ می‌گویند زن خسیسی بود که هیچ وقت به شوهرش غذای درست و حسابی نمی‌داد. بالأخره از شدت بدغذایی و ضعف، کار مرد به بیماری کشید و پس از تحمل بیماری جان سپرد. زن که دید همسرش نفس نمی‌کشد، فکر کرد اگر به او نان بدهد، دوباره جان پیدا می‌کند و زنده می‌شود. به خاطر همین، با دستپاچگی، مقدار زیادی نان تهیه کرد و بالای سر همسرش گذاشت؛ اما فایده‌ای نداشت.

✱ **کاربرد:**

وقتی ارزش و احترام کسی در زمان حیات حفظ نشود و پس از مرگش، دیگران گریه و زاری سر دهند و از او به نیکی یاد کنند، این ضرب‌المثل را در مورد او به کار می‌برند.

■ **مشابه:**

● وقتی زنده بودم، کاه و جو ندادی، حالا که مُردم، سر قبرم نهادی.

○ **یکی مرد و یکی مردار شد، یکی به غضب خدا گرفتار شد.**

✱ **کاربرد:**

۱ـ این ضرب‌المثل در جواب کسی گفته می‌شود که خواسته‌ها و دستورات را انجام نداده باشد و باگفتن جواب‌های بی سر و ته، بخواهد کوتاهی کردن خود را توجیه کند.

۲ـ هنگامی که کاری انجام نشده باشد و از آدم بی‌خبری دلیل انجام شدن کار را بپرسند. به ریشخند گفته می‌شود: «یکی مرد و یکی مردار شد ...»؛ یعنی، همه عوامل دست به دست هم دادند تا کار مورد نظر تو انجام نشود؛ اما تو خبر نداری و از پرس و جوی اکنون تو فایده‌ای به دست نمی‌آید؛ زیرا دیگر وقت گذشته است.

○ **یکی می‌بُرّد، یکی می‌دوزد.**

✱ **کاربرد:**

هنگامی که دو یا چند نفر با هم، هم عقیده و هم نظر باشند و برای رسیدن به هدفی معین به یک شکل سخن بگویند یا از هم حمایت کنند تا همه چیز به دلخواهشان پیش برود، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

○ **یکی می‌مرد ز درد بی‌دوایی (بینوایی)، یکی می‌گفت: «آقا زردک می‌خواهی؟»**

□ **توضیح:**

زردک نوعی هویج است که بسیار شیرین است و رنگ آن زرد است. البته امروزه این نوع هویج کمتر کشت می‌شود؛ ولی در قدیم بسیار مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ به طوری که انواع کوچک آن را بچه‌ها در

جیب می‌گذاشتند و به عنوان شیرینی یا آب نبات در حین بازی یا در طول روز می‌خوردند.

● **کاربرد:**

وقتی کسی از فقر و نیاز مالی شدید در رنج و ناراحتی باشد و شخصی دیگر بی آن که مشکل و گرفتاری او را عمیقاً درک کند، او را به تغییر دکور و اثاثیهٔ منزل یا این گونه کارها تشویق کند تا تغییر روحیه بدهد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود.

○ **یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد اشتهایش باز شود.**

● **کاربرد:**

ضرب‌المثلی است در مورد کسی که در تهیدستی و نیازمندی به سر می‌برد؛ اما به مسائل جانبی مثل سر و وضع خود و زندگی و اسباب و لوازم آن بیش از حد بها می‌دهد؛ به‌خصوص کسانی که وضع اقتصادی و تغذیهٔ خوبی ندارند؛ ولی بیش از حد، پول صرف خرید تجملات و زیورآلات می‌کنند.

○ **یکی نبود، دو تا شد. صَلِّ علی سه تا شد.**

● **کاربرد:**

این ضرب‌المثل را هنگامی به کار می‌برند که درد و گرفتاری پشت سر هم به شخصی برسد.

○ **یکی نگفت هالو*، خرت به چنده!**

● **کاربرد:**

وقتی کسی به دلیل خاصی به جایی می‌رود یا برای انجام کاری در محلی حاضر می‌شود، اما دیگران به او، کار و مقصود او و مسائل و مشکلاتش توجهی ندارند، خودش در مورد این وضعش می‌گوید: «یکی نگفت ...»؛ یعنی هیچ کس به من توجهی نشان نداد. هیچ کس نگفت برای چه آمده‌ام، چه کاری دارم و ...

■ **مشابه:**

● یکی نیست بگوید ابولی** خرت به چند!

□ **معنای لغات:**

* هالو: نادان، بی‌عقل

** ابولی: کوتاه شدهٔ اسم‌هایی مثل ابوالحسن، ابوالقاسم و ...

○ **یکی نیست بگوید ابولی خرت به چند!**

یکی نگفت هالو خرت به چند.

○ **یک یوسف و صد خریدار!**

□ **توضیح:**

حضرت یوسف (ع) صورتی زیبا داشت و از این نظر در ادبیات و ضرب‌المثل‌ها، سمبل زیبایی است.

* **کاربرد:**

وقتی کسی به دلیل خاصی مانند زیبایی، کارآیی و ... مورد توجه دیگران قرار می‌گیرد؛ دیگران در مورد او این ضرب‌المثل را به کار می‌برند؛ یعنی: همه به او توجه دارند. میان همه محبوب و مورد توجه است.

■ **مشابه:**

● سر چاهش شلوغ است!

○ **یکی یک دانه، یا خل می‌شود، یا دردانه (دیوانه).**

* **کاربرد:**

این ضرب‌المثل آموزشی است در تربیت فرزند یگانه خانواده. معمولاً پدر و مادری که فقط یک فرزند دارند، تمام سعی‌شان را در تأمین خواسته‌ها و نیازهای فرزند به کار می‌برند و همین امر موجب می‌شود کودک، خود رأی، نادان و صاحب اخلاقی زشت و ناپسند گردد.

○ **یکی یک مو به کچل بدهند، کچل مو دار می‌شود.**

* **کاربرد:**

۱ـ عده شما بسیار زیاد است. اگر هرکدام کمک کوچکی بکنید، فلان شخص از فقر و نیازمندی رها خواهد شد. این ضرب‌المثل در چنین مواردی استفاده می‌شود و به این نکته مهم تأکید دارد که اگر همه باهم کمک کنند، هرچند کوچک و ناچیز، می‌توانند مشکلی بزرگ را حل کنند.

۲ـ اگر همه باهم باشند و متحد شوند، کارهای مهمی می‌شود انجام داد.

■ **مشابه:**

● مورچگان را چو بود اتفاق   شیر ژیان را بدرانند پوست

○ **یک یوسف و صد خریدار**

□ **توضیح:**

اشاره دارد به داستان حضرت یوسف (ع) که پس از بیرون آورده شدن از چاه خریداران زیادی داشت.

* **کاربرد:**

وقتی بخواهند از شخص یا کالایی حرف بزنند که طرفداران و خریداران زیادی داشته باشد، این ضرب‌المثل را می‌گویند.

○ **یواش‌تر برو، زودتر می‌رسی!**

□ **توضیح:**

انسان باید برای انجام کارهای روزانه خود، زمان و سرعت مناسب داشته باشد؛ عجله و شتاب باعث به‌هم‌ریختگی و آشفتگی کارها و ایجاد اضطراب در انسان است و کندی و آهستگی نیز مانع از پیشرفت

است. یافتن زمان مناسب برای انجام کارها، کلیدی برای گشودن رمز موفقیت در زندگی است.

✹ **کاربرد:**

این ضرب‌المثل، سفارشی است به آدم‌های پر شتاب و عجول که با سرعت و شتاب‌زدگی در کارهایشان، نه تنها در کار موفق نمی‌شوند. بلکه این سرعت و شتاب، فقط بی‌دقتی، به‌هم ریختگی و بی‌نظمی ایجاد می‌کند و باعث خستگی و اضطراب می‌شود.

■ **مشابه:**

● رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود.

○ **یوسف گم گشته بازآید به کنعان*، غم مخور.**

□ **توضیح:**

داستان گم شدن حضرت یوسف (ع)، توطئه برادرانش و انتظار و غم حضرت یعقوب ـ پدر او ـ در غم دوری فرزند و سپس نابینایی او از فرط گریه و اندوه، از داستان‌های زیبا و از سرگذشت‌های شنیدنی زندگی پیامبران است. این داستان را زیر ضرب‌المثل «گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده» آورده‌ایم. این ضرب‌المثل مصرعی از این شعر حافظ است:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان** شود روزی گلستان غم مخور

✹ **کاربرد:**

امید داشته باش، غم و اندوهت حتماً به پایان می‌رسد. امیدت را از دست نده.

■ **مشابه:**

● پایان شب سیه سپید است.

● هر سر بالایی یک سرپایینی دارد.

□ **معنای لغات:**

* کنعان: نام سرزمین و محل زندگی قوم کنعان و حضرت یعقوب

** احزان: غم‌ها

○ **یه خرده گردتر می‌خوابیم.**

✹ **کاربرد:**

اگر از آدم فقیر و تهیدستی بپرسند زندگی را چگونه می‌گذرانی که محتاج دیگران نیستی، این ضرب‌المثل را به کار می‌برد تا نشان بدهد که قناعت می‌کند؛ اما آبروی خودش را نمی‌برد.

■ **مشابه:**

● یک لقمه کمتر می‌خوریم.

○ **یه سوزن به خودت بزن، یه جوال‌دوز به دیگری.**

هرچه سیاس، بچه بزه؟

واژه‌نامه

آ

ب

ت

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ژ

س

ص

ض

ط

ظ

ع

ل

م

و

ه